

به نام خداوند جان و خرد



سرشناسه	:	یزدی، ابراهیم، ۱۳۱۰ - ۱۳۹۶.
عنوان و نام پدیدآور	:	شصت سال صبوری و شکوری: خاطرات دکتر ابراهیم یزدی
مشخصات نشر	:	جلد ۴. مصور - تهران : کویر ، ۱۳۹۸
شابک	:	ج.۱: 978-964-214-090-9؛ ج.۲: 978-964-214-110-4؛ ج.۳: 978-964-214-115-9؛ ج.۴: 978-964-214-202-6
مندرجات	:	ج.۴. تأسیس نظام جدید: شورای انقلاب دولت موقت ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ - ۲ اردیبهشت ۱۳۵۸
موضوع	:	ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷
موضوع	:	ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷
رده بندی کنگره	:	DSR۱۵۶۸ / ۴۴۳ ۱۳۹۴
رده بندی دیویی	:	۹۵۵/۰۸۳
شماره کتابشناسی ملی	:	۳۵۳۳۷۶۹

شصت سال صبوری و شکوری

خاطرات دکتر ابراهیم یزدی

جلد چهارم

تأسیس نظام جدید: شورای انقلاب - دولت موقت

۱۲ بهمن ۱۳۵۷ - ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸



شصت سال صبوری و شکوری

جلد چهارم

تاسیس نظام جدید: شورای انقلاب - دولت موقت

۱۲ بهمن ۱۳۵۷ - ۲ اردیبهشت ۱۳۵۸

خاطرات دکتر ابراهیم یزدی

طراح جلد: سعید زاشکانی - امور فنی و صفحه‌آرایی: انتشارات کویر
چاپ اول: ۱۳۹۸. شمارگان ۱۰۰۰. لیتوگرافی و چاپ: غزال. صحافی: صحافی علی
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۴-۲۰۲-۶ - ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۴-۲۰۲-۶ - قیمت ۷۸۰۰۰ تومان

Email: kavirbook@gmail.com

نشانی: تهران، کریم‌خان زند، ابتدای قائم‌مقام‌فراهانی، کوی یکم، شماره ۲۰، ساختمان کویر
کد پستی: ۱۵۸۵۹۱۴۹۱۱. تلفن: ۸۸۳۰۱۹۹۲ - ۹ - ۸۸۳۴۲۶۹۸. نمابر: ۸۸۳۴۲۶۹۷

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است

فهرست

۹	توضیحات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).....
۱۱	مقدمه.....
۱۳	بازگشت به ایران - فرودگاه مهرآباد.....
۱۴	شرکت در شورای انقلاب.....
۱۵	چگونگی تشکیل شورای انقلاب.....
۲۲	اساسنامه‌ی شورای انقلاب.....
۲۵	انتخاب نخست‌وزیر.....
۲۷	کنفرانس مطبوعاتی و معرفی نخست‌وزیر.....
۲۸	انعکاس مصاحبه‌ی مطبوعاتی و معرفی نخست‌وزیر.....
۳۰	چگونگی انتقال قدرت از حکومت مشروطه‌ی سلطنتی به حکومت جمهوری.....
۳۲	اعلامیه‌ی فرماندار نظامی.....
۳۴	محاصره و سقوط ستاد مشترک ارتش در شب ۲۲ بهمن ۵۷.....
۳۹	حمله و اشغال سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ۱۳۵۷.....
۴۳	برنامه‌ریزان و اجراکنندگان حمله به سفارت آمریکا.....
۴۹	جوسازی در آمریکا برای مداخله در ایران.....
۵۳	اعدام اولین گروه از سران رژیم شاه.....
۶۱	ماجرای اعدام تیمسار رحیمی.....
۷۱	مشخصات اولین گروه از اعدام‌شدگان.....
۷۲	راه‌اندازی "تلویزیون انقلاب".....
۷۳	قالب‌های تی. ان. تی. در مدرسه‌ی علوی.....
۷۴	انتخاب وزرا.....
۷۶	دیدار مهندس لطف الله میثمی با رهبر انقلاب.....

- ۷۸ شرکت در دولت موقت و معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب
- ۸۱ استقرار در ساختمان نخست‌وزیری
- ۸۲ بررسی و شناخت برنامه‌های راهبردی در مقابله با نظام جدید
- ۸۷ **سناریوی اول _ ایجاد بی‌ثباتی**
- ۹۰ تجمع اعتراضی زنان شاغل در باشگاه‌های شبانه
- ۹۱ تجمع جوانان مشمول و درجه‌داران معترض
- ۹۲ تجمع و اعتراض کارمندان ساواک
- ۹۷ ماجرای حماد شیبانی - بازو کا از لیبی
- ۱۰۱ **سناریوی دوم _ حمله‌ی نظامی از بیرون مرزها**
- ۱۰۳ پیش‌بینی حمله به ایران
- ۱۰۷ **سناریوی سوم _ نفوذ خزنده در ساختارهای جدید**
- ۱۱۳ پوستر امام آمد
- ۱۱۳ شعر سنگر ایمان
- ۱۱۵ انفجار در حزب جمهوری و نخست‌وزیری
- ۱۱۵ قتل‌های زنجیره‌ای
- ۱۱۷ نقش مخرب حزب توده، جریان‌های چپ و دولت شوروی
- ۱۲۸ تمیز کردن شنوذهای نخست‌وزیری
- ۱۲۸ آخرین ساعت کار بختیار در نخست‌وزیری
- ۱۲۸ نصب تلفن ویژه
- ۱۲۹ تحریم گوشت یخ‌زده
- ۱۳۳ استفاده از ظروف طلا و نقره
- ۱۳۴ کنترل مرزهای خروجی کشور
- ۱۳۵ الف- فرودگاه مهرآباد
- ۱۳۷ ب- مرز بازرگان
- ۱۳۸ سرپرستی مرکز تأسیسات و اسناد ساواک
- ۱۴۴ مسئول ساواک در آمریکا
- ۱۴۴ شناسایی مزار قربانیان دوره‌ی انقلاب
- ۱۴۷ عکس و تصویر قربانیان شکنجه

- ۱۴۸ پرونده‌های محرمانه‌ی اداره‌ی گذرنامه
- ۱۵۱ تدارک کودتای نظامی - "عملیات نجات"
- ۱۵۳ ماجرای بازداشت و اعدام هویدا
- ۱۵۷ تشکیل دادگاه انقلاب
- ۱۶۳ تشکیل دادگاه‌های انقلاب در مراکز استان‌ها
- ۱۶۴ جلسات سولیوان با نویسندگان و روزنامه‌نگاران
- ۱۶۴ خودسری‌های خلخال
- ۱۶۸ اعدام عضو کمیته‌ی انقلاب سنندج
- ۱۷۱ موضوع اعدام‌های خلخال
- ۱۷۱ گزارش یک دادگاه علنی
- ۱۷۴ استعفای هادوی
- ۱۷۴ طرح انحلال ارتش
- ۱۷۵ انتخاب فرمانده جدید نیروی هوایی
- ۱۷۶ تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران
- ۱۷۷ کنفرانس مطبوعاتی اعلام تأسیس سپاه
- ۱۸۴ شورش در شهرداری تهران
- ۱۸۵ حل مسئله‌ی کردستان
- ۱۸۹ بیانیه‌ی رئیس ستاد ارتش خطاب به مردم کردستان
- ۱۹۰ انتخابات شورای شهر سنندج
- ۱۹۳ حزب اسلامی کردستان
- ۱۹۴ تشکیل اتاق فکر - دیدارهای هفتگی با جوانان
- ۱۹۷ جهاد سازندگی
- ۲۰۰ انتقال اموال بنیاد پهلوی به بنیاد علوی
- ۲۰۲ اقدامات حقوقی برای بازگرداندن اموال شاه
- ۲۰۴ سفر عرفات به ایران
- ۲۰۸ سفر مولانا ابوالاعلی مودودی به ایران
- ۲۰۹ دیدار رهبران جهادی و جنبش‌های آزادی‌بخش
- ۲۰۹ مراسم بزرگداشت دکتر مصدق در احمدآباد - ۱۴ اسفند ۱۳۵۷
- ۲۱۰ تدوین قانون اساسی جدید

۲۱۱ بررسی و تدوین طرح‌های انقلاب
۲۱۲ رفراندوم تغییر نظام
۲۱۶ روابط رهبر انقلاب با مراجع
۲۲۲ یک شهر و چهل کلانتر
۲۲۵ بازگشایی حسینیه‌ی ارشاد
۲۲۶ ماجرای ربوده شدن فرزند طالقانی
۲۲۹ لغو کاپیتولاسیون
۲۳۰ اهدای تأسیسات اوین به دانشگاه ملی (شهید بهشتی)
۲۳۱ صندوق ملی ترمیم خسارات دوران انقلاب
۲۳۲ استعفا و جابه‌جایی وزرا
۲۳۴ استعفای دولت موقت و تشکیل دولت شورای انقلاب
۲۳۷ پیوست‌ها و یادداشت‌ها
۴۳۱ گالری عکس‌ها
۴۴۳ نما به‌ها

توضیحات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

خاطره نویسی یک ظرفیت کم نظیر فرهنگی برای توسعه اجتماعی و بلوغ سیاسی جوامع مختلف است خاطراتی که در هر دوره زمانی گفته یا به رشته تحریر در می‌آیند می‌توانند وضعیت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن دوره را برای آیندگان و علاقه‌مندان، بهتر و بیشتر روشن سازند.

افق‌های جدید پیش روی هر ملتی، با تکیه بر تاریخ و تجربیات گذشته می‌تواند آشکار و ثمربخش باشد. در میان اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی، بیان خاطرات تلخ و شیرین شخصیت‌های سیاسی به شرط دارا بودن اصالت و پرهیز از مغالطه و یا تحلیل‌های غیرمنصفانه و رعایت اصل صداقت و امانت، می‌تواند ابزار تبیین عملکرد گذشتگان و قضاوت در مورد رفتار آنان به شمار رود، گرچه گاهی نیز می‌تواند وسیله تسویه حساب‌های سیاسی باشد، خاطره‌نویسی مطلوب، باید متمرکز بر نقل صحیح وقایع و حوادث با رویکردی صادقانه و به دور از غرض‌ورزی‌های سیاسی باشد. چرا که افزودن تحلیل و تفسیر شخصی، به طور طبیعی از وزن علمی و استنادی آن خواهد کاست در بین صدها شخصیت سیاسی و مذهبی که خود را مفتخر به همراهی کاروان انقلاب اسلامی می‌دانند، اعضای نهضت آزادی که برخی پس از انقلاب در دولت موقت دارای مسئولیت بوده‌اند، نیز به بیان و نگارش خاطرات خود پرداخته‌اند که در لابه‌لای صفحات خاطراتشان، نوع دیدگاه و چگونگی عملکردشان و اختلاف نظر آن‌ها با جریان عمومی و حاکم بر روند انقلاب اسلامی قابل مشاهده است. در خاطرات پیش روی خوانندگان ارجمند، به روشنی نگاه جانب دارانه راوی نسبت به حزب و گروه متبوع خود قابل ملاحظه است که زاینده ابهامات فراوانی است و قطعاً از نگاه نقاد علاقه‌مندان به تاریخ بویژه تاریخ انقلاب اسلامی دور نخواهد ماند و واقعیت دیگر اینکه راوی، خاطرات خود را حدود چهل سال پس از وقوع حوادث بیان نموده و دور شدن از متن و زمان وقوع حوادث، بر ابهامات آن افزوده است. به موجب ماده یک قانون نحوه حفظ آثار و یاد حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) وظیفه اعلام نظر درباره اسناد و مطالبی که به بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران نسبت داده می‌شود برعهده مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) نهاده

شده است. در کتاب حاضر به واسطه ارتباط موضوع و برهه تاریخی که گوینده خاطرات به آن پرداخته است مطالبی از حضرت امام نقل گردیده و مسائلی به ایشان نسبت داده شده است که برخی موارد آن مطابق با واقع و اسناد و آثار امام نمی‌باشد. از آنجا که مولف در قید حیات نیست و امکان ارائه اسناد به ایشان و تعامل برای تصحیح موارد نادرست فراهم نمی‌باشد، در دفاع از حقیقت و به منظور رعایت قانون و همچنین عدم تصرف در متن نویسنده، نظرات اصلاحی موسسه در ذیل هریک از این موارد به صورت پاورقی (با علامت *) به اختصار بیان شده است. در همین رابطه تذکر سه نکته ضروری است:

۱- در بعضی از فرازهای ذکر شده توسط راوی، خاطراتی از مذاکرات خصوصی گوینده با حضرت امام خمینی بازگو شده است که راهی برای ارزیابی مستقیم آن وجود ندارد؛ صحت و سقم این نقل‌ها را از رهگذر تطبیق آن با شواهد و مدارک متقن منتشر شده از حضرت امام و روایت راویان مورد وثوق می‌توان دآوری نمود.

۲- در بسیاری از مطالب کتاب حاضر، نظرهایی منفی نسبت به جریان‌های مختلف سیاسی فعال در عرصه حوادث انقلاب اسلامی ابراز گردیده است و نسبت‌هایی به برخی رجال مذهبی و سیاسی داده شده است که طبعاً این موارد خارج از حیطه وظیفه نظارتی موسسه می‌باشد، بنابر این درج نظرات کوتاه توضیحی و اصلاحی موسسه به صورت پاورقی در این اثر هرگز به معنای تأیید دیگر مطالب آن و تفسیرها و روایت‌هایی که گوینده بیان نموده است نمی‌باشد.

۳- بدیهی است که در مجال پاورقی‌های اصلاحی و کوتاه موسسه، نقد تفصیلی، مستند و مستدل مطالب نمی‌گنجد؛ طبعاً حق نقد دیدگاه سیاسی نویسنده و آنچه که ایشان در برخی موارد در نوشته خویش به حضرت امام خمینی و مرحوم یادگار ایشان نسبت داده است برای موسسه و همچنین عموم پژوهشگران حوزه رخدادهای تاریخ انقلاب اسلامی محفوظ می‌باشد. - در صورت انتشار این اثر - به منظور فراهم نمودن امکان دآوری منصفانه خوانندگان محترم، نقد و ارزیابی مفصل موسسه جداگانه منتشر خواهد شد.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

مقدمه

۱- جلد چهارم خاطرات، از ورود به ایران در ۱۲ بهمن ۵۷ آغاز می‌شود و فعالیت‌ها و رویدادهای این دوره تا زمان انتصاب به وزارت امور خارجه در دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ را در بر می‌گیرد. رویدادهایی که به نوعی در آنها حاضر بوده‌ام و یا نقش داشته‌ام. قسمت اول عضویت در شورای انقلاب، اساسنامه و طرز کار و تصمیمات شورا و آغاز به کار دولت موقت را شامل می‌شود. قسمت دوم، قبول مسئولیت معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب، و برخی از رویدادهای بسیار حساس این دوره پرتلاطم از تاریخ سیاسی ایران بعد از انقلاب است. گزارش عملکرد در وزارت امور خارجه و فعالیت‌های مربوط به آن (اردیبهشت- آبان ۱۳۵۸) در جلد پنجم آمده است.

شادروان مهندس مهدی بازرگان با قبول مسئولیت دولت در یکی از بحرانی‌ترین فرازهای تاریخ کشورمان و در سخت‌ترین وضعیت، شجاعت و دلیری و آمادگی برای خدمت به کشور را از خود نشان داد. کسانی که او را به قبول این مسئولیت دعوت کردند، اما قدرش را ندانستند، به درستی نه تنها در حق او، که در حق ملتی جفا کردند. هدف این نوشته، گزارش و ارزیابی خدمات بازرگان نیست؛ که در این باره، بسیاری نوشته‌اند و خواهند نوشت. در پایان این مجموعه، تحلیلی را که از فراز و فرود دولت موقت، طی یک مصاحبه ارائه داده‌ام، اضافه کرده‌ام. ضمیر ناخودآگاه جمعی جامعه‌ی ما، در تشخیص خادم و خائن اشتباه نمی‌کند. جایگاه بازرگان در ضمیر ناخودآگاه جمعی جامعه‌ی ما به‌عنوان شخصیتی خدمتگذار، ویژه و پایدار است و در هر فرصتی در سطح آگاه ظاهر می‌شود.

۲- در بیان خاطرات آن روزها، بی‌تردید حافظه و قلم دچار لغزش و خطا می‌شود؛ خصوصاً که مجموعه‌ای از یادداشت‌های آن روزها، به همراه کتاب‌ها، عکس‌ها و غیره به دست مأموران امنیتی به یغما رفت؛ زیرا در سال ۱۳۸۱ هنگامی که برای درمان سرطان پروستات در خارج بودم، در غیاب ما بدون اینکه وکیل من یا عضوی از خانواده حضور داشته باشند، وارد منزل شده بودند و همه‌ی اسناد و یادداشت‌ها را با خود برده بودند. لاجرم تنظیم و تدوین این مجموعه بر اساس خاطراتی است که به یاد مانده‌اند و بدون شک احتمال خطا در آنها وجود دارد.

۳- هر رویدادی ابعادی دارد و هر ناظر یا کُنشگری، با بخشی یا بُعدی از این رویداد سروکار داشته و یا دارد. بیان خاطرات به یادمانده از این رویدادها، توسط فرد ناظر یا کنشگر، بیان همان بُعد از رویداد است، نه تمام ابعاد آن. این وظیفه‌ی مورخ بی‌غرض است که با جمع‌آوری گزارش هریک از ابعاد رویدادها، به جمع‌بندی همه‌جانبه‌ای که به واقعیت نزدیک‌تر باشد، برسد و ارائه دهد. به عبارت دیگر نویسندگان خاطرات شخصی، تاریخ‌نگاران رویدادها نیستند و نباید این دو را با هم اشتباه و مخلوط کرد.

۴- بیان خاطرات برجای‌مانده در ذهن پیر و خسته، ادای دین است به نسل جدید و جوان کشورمان. تاریخ هر پدیده‌ای بخشی است از هویت آن پدیده. نسل جدید و جوان کشورمان برای بازسازی و نوسازی هویت ملی خود به ناچار باید تاریخ کشورشان - بخصوص تاریخ معاصر ایران، حداقل از شورش تنباکو تا به امروز - را مطالعه کند. این فصل از تاریخ کشور ما که از شورش تنباکو در حدود یک‌صد سال پیش آغاز شده است، با وجود عبور از گردنه‌های متعدد و پشت‌سر گذاشتن فراز و نشیب‌های بسیار، هنوز به یک جمع‌بندی نهایی نرسیده است. کشورمان در حال عبور از یک دوران گذار تاریخی است و تمامی ویژگی‌های یک جامعه‌ی درحال گذار را دارا می‌باشد. فهم اوضاع بسیار پیچیده‌ی کنونی بستگی به آشنایی با تاریخ معاصر ایران دارد، اگر بپذیریم که "احساس سیاسی" - به معنای انگیزه‌ی درونی برای دخالت در سرنوشت و مقاومت و مبارزه در برابر هر آنچه اختیار و اراده‌ی آزاد انسان را محدود می‌سازد - فطری، غریزی و درون زاست. حرکت درست و واقع‌بینانه به بینش سیاسی نیاز دارد. احساس سیاسی موتور و انگیزه‌ی حرکت است؛ اما بینش، تعیین‌کننده‌ی جهت حرکت است. این بینش بدون مطالعه و فهم تاریخ به دست نمی‌آید. امید من آن است که نسل جدید و جوان، در ادامه‌ی راه و رسالت پدرانشان با مطالعه و فهم تاریخ معاصر، مسیر درست خود را بیابد. تدوین و ارائه‌ی این خاطرات، اگرچه بیان همه‌ی ابعاد رویدادها نیست، کوششی است برای کمک به این نسل برای ادامه‌ی راه.

من این مختصر را به تمام زنان و مردان ایران زمین، چه با نام و نشان و چه بی‌نام و نشان، که برای رهایی ملت و سربلندی کشور تلاش کرده‌اند و می‌کنند، هزینه‌ها داده‌اند و می‌دهند، تقدیم می‌نمایم. امید که مورد قبول واقع گردد.

ابراهیم یزدی

تابستان ۱۳۹۱

بازگشت به ایران - فرودگاه مهرآباد

هنگامی که در صبح روز ۱۲ بهمن هواپیمای ایرفرانس، حامل رهبر انقلاب و همراهان، در فرودگاه تهران به زمین نشست، ابتدا آقایان پسندیده و مطهری برای دیدن آقای خمینی به درون هواپیما آمدند و خیر مقدم گفتند. سپس آقای خمینی به همراه حاج احمد آقا و آقایان پسندیده و مطهری از پله‌های هواپیما پایین رفتند. بعضی از دوستان همراه در هواپیما اصرار داشتند که حتماً پشت سر آقای خمینی از پله‌های هواپیما پایین بیایند، اما من اصراری نداشتم که حتماً همراه با آنان پیاده شوم. وقتی همه پیاده شدند، من پیاده شدم و هنگامی به سالن عمومی رسیدم که جمعیت پیشواز گندگان دور آقای خمینی را گرفته بودند و سرود «خمینی ای امام» خوانده می‌شد. وقتی از پله‌های سالن مسافران پایین رفتم، پدر و برادرانم را در کنار دوستان دیدم. بعد از سلام و علیک و دیده‌بوسی با آنان و سپس با مهندس بازرگان و دکتر سبحانی، آیت‌الله طالقانی را دیدم که در کنار سکوی وسط فرودگاه نشسته و به دیوار تکیه کرده است. از آنچه دیدم تعجب کردم و ناراحت شدم. آقای خمینی بی‌تردید رهبر بلامنازع انقلاب بود، اما آقایان طالقانی و منتظری و مهندس بازرگان و دکتر سبحانی رهبران جنبش در داخل ایران بودند. ابتدا باید ترتیبی داده می‌شد که این رهبران از آقای خمینی استقبال و دیدار کنند. اما در مراسم استقبال از آقای خمینی، بی‌نظمی آنچنان بود که هر کسی سعی می‌کرد خودش را به آقا برساند و در کنار ایشان باشد. این هیجان و بی‌نظمی امکان دیدار این رهبران با آقای خمینی را نداد. آقای منتظری به یکی از اتاق‌ها رفته بود و آقایان مهندس بازرگان و دکتر سبحانی و دوستان دیگر در یک طرف سالن به انتظار ایستاده بودند. آقای طالقانی هم که توان ایستادن نداشت بر روی زمین نشسته و به دیوار محل سکوی اطلاعات فرودگاه تکیه زده بود. به دیدارش رفتم. این دیدار، بعد از هیجده سال برای هر دو هیجان برانگیز بود. در حالی که اشک شوق از سر و صورتمان سرازیر بود یکدیگر را در آغوش گرفتیم. سپس به اتفاق آقای طالقانی به اتاقی رفتیم که برای استراحت اختصاص داده شده بود. آقای پسندیده و آیت‌الله منتظری در آن اتاق بودند. هنگامی که آقای خمینی سوار ماشین مخصوص شدند و طبق برنامه، برای رفتن به دانشگاه به راه افتادند*^(۱)، آقای تهرانچی، به همراه دو نفر از دوستان دیگر آمدند تا مرا با ماشین خود به بهشت زهرا ببرند، اما کثرت جمعیت آنچنان بود

* (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)) در برنامه اعلام شده از سوی ستاد استقبال امام، برنامه‌ای برای رفتن به دانشگاه تهران وجود نداشت بلکه عبور از مقابل آن پیش‌بینی شده بود.

که آقای خمینی نتوانستند بر طبق برنامه به دانشگاه بروند و یکسره به بهشت زهرا رفتند. سنگینی ترافیک و کثرت جمعیت آنچنان بود، که ما هم از رفتن به بهشت زهرا منصرف شدیم و دوستان مرا به منزل پدرم در خیابان ایران رساندند. به این ترتیب یک دوره‌ی هیجده ساله‌ی غربت و دوری از وطن و خانواده و دوستان از شهریور ۱۳۳۹ تا بهمن ۱۳۵۷ به پایان رسید. در منزل پدر توفیق دیدار مادرم، بعد از سال‌ها فراق و خانواده و بستگان و نیز دوستان و یاران قدیم، آنها که نامشان را به یاد دارم، آقایان دکتر سید احمد صدر، فتح‌الله بنی‌صدر، عباس سمیعی و عباس رادنیبا به دست آمد. این دیدارها، هم برای من و هم برای دوستان بسیار لذتبخش بود. با آقای صدر که ضمناً همشهری ما هستند از سال‌های قبل از کودتای ۲۸ مرداد آشنا بودم و رفت‌وآمد داشتیم. با سایر آقایان از طریق فعالیت در نهضت مقاومت ملی، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آشنا شده بودم و با هم از نزدیک همفکری و همگامی داشتیم.^(۲)

شرکت در شورای انقلاب

دو روز بعد از ورودمان به ایران، در منزل پدر سرگرم دیدار دوستان و بستگان بودم که حاج سید احمد آقا به دیدن ما آمد و از پدرش پیغام آورد که به دیدنش بروم و گفته است که مگر کار تمام شده که فلانی ما را تنها گذاشته است؟ به اتفاق به مدرسه‌ی علوی و به دیدن آقای خمینی رفتیم. بر طبق برنامه‌ی قبلی توافق شده، قرار بود آقای خمینی در مدرسه‌ی رفاه مستقر شوند، اما در همان شب اول، به قول خلخالی، آقایان روحانیان کودتا کردند* و محل استقرار آقای خمینی را از مدرسه‌ی رفاه به علوی منتقل ساختند و خود اداره‌ی امور را به دست گرفتند. در این دیدار آقای خمینی علت نیامدنم را پرسیدند. همان جوابی را که در آخرین شب اقامت در نوفل لوشاتو، قبل از حرکت به فرودگاه به ایشان داده بودم، مطرح کردم و به برخی رفتارهای غیراخلاقی و مخرب اطرافیان، که عمدتاً از حسادت‌ها و خصلت‌ها سرچشمه می‌گرفت، اشاره‌ای کردم؛ سپس با بیان مختصر داستان غم‌انگیز امیرکبیر و ناصرالدین‌شاه، اضافه کردم که نه شما ناصرالدین‌شاه هستید و نه من امیرکبیر، اما تاریخ گواه بر این است که مخالفان و دشمنان امیرکبیر - هم آنهایی که با سیاست‌ها و برنامه‌های او مخالف بودند و

* (موسسه) این ادعا صحت ندارد؛ امام خمینی فردی نبود که جریانی بتواند ایشان را از آن خود سازد؛ آن هم با یک جابجایی محل اقامت. این تغییر مکان، صرفاً به سبب محدودیت جا صورت گرفت.

هم کسانی که به او رشک می‌بردند — آن قدر نزد ناصرالدین‌شاه از او شکایت و سعایت کردند، که در نهایت امیرکبیر به دستور شاه کشته شد. من نمی‌خواهم سرنوشت مشابهی پیدا کنم.*
 داعیه‌ای ندارم، هر کاری کرده‌ام، کم یا زیاد، خوب یا بد، برای کمک به ملت در پیروزی بر استبداد و سلطه‌ی بیگانگان بر کشورمان بوده است و حالا که شاه رفته و ملت پیروز شده، دوست دارم به گشت‌وگذار در میان مردم بپردازم. اما هر وقت به من احتیاجی بود پیغام بدهید خدمت می‌رسم. آقای خمینی از این بیان صریح من در ابتدا یکه خورد و سپس گفت: «من تا زنده هستم نمی‌گذارم کسی به شما آسیبی برساند». از من خواست که به عنوان نماینده‌ی شخص ایشان در شورای انقلاب شرکت کنم.** من مایل به این کار نبودم، بلکه بیشتر میل داشتم گشت‌وگذاری در جامعه داشته باشم یا به قول خودم، که به ایشان گفته بودم، بروم قلندری؛ اما ایشان به من تکلیف کردند. پس از این دیدار، با مرحوم مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و سایر دوستان مشورت کردم. آنها همه تأکید کردند که در شورای انقلاب شرکت کنم. آقای خمینی مطلب را با مرحوم مطهری هم مطرح کرد و به این ترتیب من به جلسات شورای انقلاب دعوت شدم. در جلد سوم خاطرات (شصت سال صبوری و شکوری — خاطرات دکتر ابراهیم یزدی - ۱۱۸ روز در نوفل‌لوشاتو) چگونگی تدوین برنامه‌ی سیاسی امام، از جمله تشکیل شورای انقلاب را شرح داده‌ام. برای حفظ انسجام مطلب در اینجا نیز اشاره‌ای می‌کنم.

چگونگی تشکیل شورای انقلاب

وضعیت و فرایندی که موجب و منجر به تشکیل شورای انقلاب شد از ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران است. انقلاب اسلامی ایران، یک انقلاب کلاسیک مردمی و برخاسته از درون جامعه‌ی ایرانی خود ما و در جهت تحقق آرمان‌ها و اهداف ملتی بود که حدود یک‌صد سال علیه استبداد مطلقه‌ی پادشاهی و استیلای بیگانه و برای دستیابی به آزادی و حاکمیت ملت

* (موسسه) خاطرات خصوصی افراد با امام خمینی را که سندی برای آن ارائه نشده است نمی‌توان ارزیابی کرد، اما در این مورد باید گفت هم نوع بیان، مربوط به آن دوران نیست و هم محتوای جملات؛ زیرا سخنان انعکاس یافته از آقای یزدی در آن ایام، با سیاق تعابیر فوق به شدت مغایرت دارد، ضمن این که چنین مقایسه‌ای از یک سو جفا و از سوی دیگر ناشی از خود بزرگ‌بینی است.

** (موسسه) امام در شورای انقلاب نماینده نداشتند. آقای یزدی در فرازی مدعی است که منصوب رهبری در شورای انقلاب بوده و در این فراز ادعا می‌کند که نماینده شخص ایشان نیز بوده که سخنی خلاف واقع است. هیچ یک از اعضای شورا در خاطرات خود به وجود نماینده امام در شورا اشاره ندارند، حتی اعضای نهضت آزادی!

و استقلال مبارزه می‌کرده است. انقلاب اسلامی ایران نیز، نظیر هر انقلاب کلاسیک دیگر جهان ویژگی‌های کاملاً منحصر به خود را داشته است. اگرچه برخی تحلیل‌گران، اسلامی بودن انقلاب یا رهبری آن را، از ویژگی‌های آن تلقی کرده‌اند، اما این ویژگی‌ها، تحت عنوان عام‌تر "ایدئولوژیک بودن" یا کاریزمای (فرهپختگی) رهبر، در مورد سایر انقلاب‌های جهان نیز مطرح بوده است. انقلاب چین به رهبری مائو، هم ایدئولوژی داشت و هم مائو، یک رهبر کاریزماتیک بود. در انقلاب ویتنام هم هر دو ویژگی وجود داشت و هوشی مینه واقعاً یک رهبر فرهیخته محسوب می‌شد. در ادبیات سیاسی و انقلابی جهان رابطه‌ی میان انقلاب و ایدئولوژی به‌طور گسترده مورد بحث قرار گرفته است. بنابراین، اسلامی بودن انقلاب ایران و رهبری آن، ویژگی‌های انحصاری این انقلاب محسوب نمی‌شود. می‌توان ویژگی‌های دیگری را نیز بر شمرد، اما آنچه، به‌نظر می‌رسد ویژگی منحصر به فرد انقلاب اسلامی ایران باشد، ساختار سازمانی آن است که هیچ شباهتی با سایر انقلاب‌های جهان نداشته است. در مورد ویژگی‌های ساختار سازمانی انقلاب ایران در جلد سوم خاطراتم (۱۱۸ روز در نوفل‌لوشاتو) به تفصیل توضیح داده‌ام. از اواخر سال ۱۳۵۵، جو سیاسی کشور به تدریج و آرام آرام، تحت تأثیر اوضاع داخلی و خارجی تغییر کرد و امکان آن به‌وجود آمد که در داخل کشور، رهبری سیاسی هماهنگ‌کننده به وجود آید، اما به دلایل و علل متعدد چنین نشد. گسترش مبارزه‌ی مردمی و مشارکت وسیع مردم در فعالیت‌ها، با وجود ضربات سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ آنچنان بود که حل دو مسئله را در سطح کلان ایجاب می‌کرد: اول ضرورت تدوین و تنظیم یک برنامه‌ی سیاسی - تشکیلاتی که جوابگوی اوضاع متحول باشد. برنامه‌ای که فقط "سلیبی" نباشد، بلکه کاملاً ایجابی باشد. به این معنا که دنیا می‌دانست ملت ایران چه نمی‌خواهد، اما نمی‌دانست چه می‌خواهد. شعار «شاه باید برود» کافی نبود. چه چیزی باید جای آن را بگیرد، به مراتب مهم‌تر بود. دوم اینکه تشکیل یک مرکزیت واحد برای رهبری جنبش در داخل کشور اجتناب‌ناپذیر شده بود. اینها نکاتی نبودند که از نظر رهبران جنبش در داخل یا خارج کشور پنهان مانده و از آن غافل بوده باشند. از اوایل سال ۱۳۵۶ فعالیت‌هایی شروع و گام‌هایی برداشته شد؛ تماس‌ها و گفتگوهای آغاز گردید: در داخل ایران، شخصیت‌هایی، همچون مرحوم مهندس بازرگان و دکتر سبحانی، از نهضت آزادی و شخصیت‌های ملی وابسته به جبهه‌ی ملی اقداماتی انجام دادند. آقای هاشمی رفسنجانی و مرحوم دکتر بهشتی، در سفری که در همان زمان به خارج از کشور داشتند، با بسیاری از فعالان ملی و ملی - مذهبی خارج

از کشور دیدار و گفتگو کردند و به آمریکا و تگزاس هم آمدند و پیرامون ایجاد یک سازمان جدید با من نیز گفتگو کردند. در جلد دوم خاطراتم (هجده سال در غربت ۱۳۳۹-۱۳۵۷) این تحركات و دیدارها را شرح داده‌ام. ما که در خارج از کشور بودیم و به طیفی گسترده از نشریات جهانی دسترسی داشتیم، ویژگی تحولات ایران را به خوبی از لابه‌لای مقالات و تفسیرهای سیاسی که درباره‌ی ایران نوشته می‌شد، متوجه شده بودیم. مجموعه‌ی این اطلاعات و اخبار حاکی از آن بود که شاه در برنامه‌های خود با شکست روبه‌رو شده است؛ نارضایتی عمومی مردم در حال گسترش است و ابعاد جدید پیدا کرده و ایران با یک انقلاب روبه‌روست. برای مقابله با این تغییرات انفجاری، مقامات انگلیس و اسرائیل که بیش از آمریکا به مسائل ایران اشراف داشتند و هم واقع‌بینانه‌تر فکر می‌کردند به شاه پیشنهاد کردند که به نفع پسرش از سلطنت کناره‌گیری کند، شورای نیابت سلطنت زیر نظر فرح پهلوی تشکیل و فضای سیاسی کشور باز و دوره‌ای از آزادی نسبی فعالیت‌های سیاسی مخالفین تحمل شود، اما آمریکایی‌ها حاضر به قبول این نظر نشدند. این مسائل و مدارک را در جای دیگری مطرح کرده‌ام (آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، شرکت قلم، چاپ‌های متعدد).

با توجه به این نکات در خرداد ماه سال ۱۳۵۶ طی نامه‌ای به مهندس بازرگان، ضمن توضیح این مسائل و تحلیل وضعیت ایران پیشنهادهایی را برای سازماندهی نیروهای سیاسی در درون کشور ارائه دادم (شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی - جلد دوم؛ هجده سال در غربت: ۱۳۳۹-۱۳۵۷؛ دفتر دوم نامه‌ها، بخش دوم، نامه‌ی ۲۸۳ از: یزدی، ابراهیم، به: بازرگان، مهندس مهدی، تاریخ ۱۹۷۷/۶/۱۱ برابر با ۲۲ خرداد ۱۳۵۶، صفحه‌ی ۵۳۸؛ همچنین نگاه کنید به: جواد روح، «شتباه بازرگان: از سوسیالیست‌های خداپرست تا لیبرال‌های دین‌دار»، مجله‌ی مهرنامه، دی ماه ۱۳۹۲). در چنین وضعیتی، ضرورت یک سازمان واحد گسترده کاملاً محسوس و ملموس بود، اما موانع متعدد ذهنی و فکری اساسی بر سر راه ایجاد آن وجود داشت. آزادی نسبی حرکت و فعالیت سیاسی رهبر فقید انقلاب در خارج کشور (نجف) این امکان را به وجود آورده بود که خلاء ناشی از فقدان سازمان و مرکزیت واحد در کل جنبش ضد استبداد، پر شود و در نتیجه عواقب اساسی سازماندهی پراکنده نه تنها به حداقل کاهش پیدا کند، بلکه بر عکس، گروه‌های کوچک کم و بیش مخفی ولی پراکنده در شهرهای ایران، به صورت واحدهای اجرایی در صحنه‌ی عمل سیاسی، نقش بسیج مردم را ایفا کنند و گروه‌های سیاسی عموماً و اکثراً همسو و هم‌جهت بشوند. البته در همین جا

باید متذکر شوم که این وضعیت، اگرچه برای ادامه‌ی مبارزه سودمند بود، اما در عمل سبب شد که نیروهای مبارز در درون و بیرون کشور، گام‌های جدی برای رفع اختلافات و ایجاد یک سازمان فراگیر بر نداشتند و مشکل سازماندهی همچنان برجای بماند. نقص و ایراد و اشکالی که بعد از پیروزی انقلاب از عوامل عمده و اساسی تعدد مراکز قدرت محسوب می‌شود. سازمان‌یافتگی جنبش در داخل ایران، که به‌طور عمده به صورت "پراکنده" بود و رهبری آقای خمینی در نجف از عوامل اصلی شکست ساواک و نیروهای سرکوبگر در مقابله با مردم بود (نگاه کنید به: مجموعه آثار دکتر ابراهیم یزدی، جلد سوم: مقالات، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و نامه‌های سال ۱۳۵۹؛ مقالات: «قاتق نان و قاتل جان»، کیهان، ۵۹/۲/۲۲ و «سازماندهی متمرکز و پراکنده»، کیهان، ۱۳۵۹/۲/۲۴).

سفر رهبر انقلاب به پاریس، یک نقطه‌ی عطف و تعیین‌کننده در فرایند رو به گسترش جنبش بود و باعث شد جنبش ضد استبداد ناگهان ابعاد جهانی جدیدی پیدا کند و به کانون توجهات جهانی تبدیل شود. آقای خمینی، پس از پیروزی انقلاب، در ۱۵ اسفند ۵۷، در اهمیت سفر به پاریس می‌گویند: «... و حرکت کردم، نه حرکت برای پاریس بلکه حرکت برای کویت، و از کویت به سوریه بنا داشتیم، لکن قضایا طوری شد که خدا خواست و رفتیم به پاریس. و در آنجا البته بهتر شد؛ یعنی اگر در لبنان بودیم یا در سوریه بودیم، حال باز هم آنجا بودیم و شما هم اینجا و شاه هم آنجا. لکن این سفر یک سفر پربرکتی بود» (صحیفه‌ی امام، ج ۶، ص ۳۲۳).

و از همان روزهای اول ورود به پاریس برای بسیاری از ناظران کم و بیش آگاه، روشن گردید که شمارش معکوس نظام سلطنتی آغاز شده است. گسترش مبارزه‌ی مردمی و مشارکت وسیع مردم در تظاهرات اعتراض‌آمیز خیابانی آنچنان بود که حل دو مسئله ضرورت فوری پیدا کرد: اول تدوین و تنظیم یک برنامه‌ی سیاسی - تشکیلاتی، که جوابگوی وضعیت متحول و پرتلاطم آن روزها باشد. همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، دنیا می‌دانست که ملت ایران "چه نمی‌خواهد" اما نمی‌دانست که "چه می‌خواهد". شعار «شاه باید برود» کافی نبود. پاسخ به سؤال چه نظامی باید جای آن را بگیرد، مهم و ضروری بود. مسئله‌ی دوم این بود که سازماندهی پراکنده دیگر کارایی نداشت، بلکه موجب ضرر و زیان می‌شد. به وجود آوردن یک مرکزیت واحد برای رهبری جنبش در داخل کشور اجتناب‌ناپذیر شده بود. جنبش ضد استبداد - و ضد سلطه‌ی بیگانه - در آخرین فاز یا مرحله‌ی ماقبل پیروزی قرار گرفته بود.

بنابراین، می‌بایستی یک تحول جدی در جهت سازماندهی نیروها در داخل ایران صورت گیرد. همان ضرورتی که از ابتدای سال ۱۳۵۷ برای تمامی فعالان جنبش محسوس بود و سفرهایی به خارج و مذاکره با اشخاص و فعالان به این منظور صورت گرفت، اما نتیجه‌ای به بار نیاورده بود. در داخل هم تلاش برای به وجود آمدن یک جبهه‌ی فراگیر ناموفق بود. **تشکیل جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر**، توانسته بود نیروهای سیاسی روشنفکر، از طیف وسیعی را به دور خود جمع کند، اما آن چیزی نبود که جوابگوی همه‌ی نیازها در سطح وسیع ملی باشد. با توجه به این نکات، همان‌طور که در جلد سوم خاطرات (۱۱۸ روز در نوفل‌لوشاتو) آمده است طرح این مسائل و نکات با آقای خمینی، در نهایت منجر به تدوین برنامه‌ی سیاسی امام شد.^{*} یکی از اولین بندهای این برنامه تشکیل شورای انقلاب در داخل ایران بود. امام به سه نفر: آقایان بهشتی، مطهری و هاشمی رفسنجانی مأموریت دادند که افراد واجد صلاحیت برای عضویت در شورای انقلاب را معرفی کنند. با آقای مهندس بازرگان هم که بنا به دعوت رهبر انقلاب به پاریس سفر کرده بودند^{**}، صحبت شد و ایشان لیست اسامی افرادی را به امام معرفی کردند. مرحوم آیت‌الله مطهری از طرف امام دعوت این افراد را پیگیری می‌کرد. آقای **مهندس کتیرایی** که به معرفی آقای مطهری به عضویت در شورای انقلاب دعوت شده بودند، چگونگی دعوت خود را شرح داده‌اند.^(۳)

آقای مهندس کتیرایی در دوره‌ی دانشجویی در دانشکده‌ی فنی تهران از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و بعد از اتمام تحصیلات از مؤسسين انجمن اسلامی مهندسين ایران و در ارتباط بسیار نزدیک با مهندس بازرگان و مرحوم مطهری بود.

^{*} (موسسه) نظیر این ادعا در خاطرات دیگر رجال مرتبط با امام خمینی با تأکید بر نقش انحصاری خویش، فراوان به چشم می‌خورد. طبعاً انتظار از مدعی طراحی برنامه سیاسی امام و شورای انقلاب آن است که بداند هسته اولیه این شورا که از سوی امام خمینی تعیین شدند پنج نفر (آقایان: بهشتی، مطهری، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی و باهنر) بودند نه سه نفره.

^{**} (موسسه) آقای بازرگان توسط امام به پاریس دعوت نشد، حتی شخصیت‌هایی چون آیت‌الله مطهری که بعداً همراه با چهار تن دیگر مأموریت تشکیل شورای انقلاب را برعهده داشتند، خود مشتاقانه برای دیدار امام راهی پاریس شدند، سبقت برای دیدار رجال سیاسی و مذهبی با رهبر انقلاب در پاریس به حدی بود که حتی شاپور بختیار و رئیس شورای سلطنت نیز متقاضی آن بودند. امام خمینی برای پذیرش رجال سیاسی شرایطی تعیین کرده بود. به همین جهت دومین درخواست ملاقات آقای بازرگان با امام در پاریس به دلیل به تأخیر انداختن اعلام رسمی غیر قانونی بودن سلطنت پهلوی از سوی ایشان، مورد موافقت امام قرار نگرفت.

تعداد اعضای شورا در طرح اولیه، هفت تن پیش‌بینی شده بود، اما بعداً به پانزده تن افزایش یافت. در مرحله‌ی اول هفت یا هشت تن عضویت در شورا را پذیرفتند که عبارت بودند از: مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی، مهندس مصطفی کتیرایی، مهندس عزت‌الله سبحانی، سرتیپ علی اصغر مسعودی، دکتر عباس شبیانی. دکتر کریم سنجابی، بنا به گزارش مرحوم مطهری، بنا به دلایلی که بحث آن در اینجا ضرورتی ندارد، این دعوت را نپذیرفت. به علت عدم تکمیل تعداد اعضای شورای انقلاب، گروه روحانیان، که بر عهده‌ی آنان افزوده شده بود، شامل: طالقانی، بهشتی، مطهری، هاشمی رفسنجانی، باهنر، خامنه‌ای، مهدوی‌کنی و موسوی اردبیلی نیز به جمع سیاسیون پیوستند.* مهندس عزت‌الله سبحانی، بعد از آزادی از زندان، برای استراحت و درمان، سفری به اروپا و سپس به آمریکا کرد که تا اواخر اسفند ادامه داشت و با تأخیر در شورای انقلاب حاضر شد. در ابتدای تشکیل شورای انقلاب از آقای طالقانی دعوت نشده بود، اما بعد از آنکه به پاریس گزارش داده شد که آقای طالقانی بعد از آزادی از زندان به ابتکار خودشان از رهبران احزاب و گروه‌های سیاسی برای تشکیل شورای انقلاب دعوت کرده‌اند، مسئله با رهبر انقلاب مطرح شد و به دستور ایشان از آقای طالقانی برای عضویت در شورای انقلاب دعوت به عمل آمد. شرح مفصل این ماجرا را در جلد سوم خاطراتم داده‌ام.

گمانه زنی درباره‌ی اعضای شورای انقلاب: چه کسانی عضو شورای انقلاب اسلامی هستند؟

به دنبال انتشار اعلامیه‌ی سیزدهم صفر امام خمینی که خبر تشکیل شورای موقت اسلامی برای تعیین حکومت موقت انتقالی، و تشکیل مجلس مؤسسان در آن به اطلاع ملت ایران رسیده بود، مطبوعات و خبرگزاری‌های بین‌المللی چه در پاریس و چه در تهران دست به تلاش گسترده‌ای برای یافتن اسامی اعضای این شورا زدند که در واقع نخستین قدم در راه برقراری نظام جدید اسلامی بود. صبح امروز بسیاری از روزنامه‌های پارسی، کم و بیش نام‌های مشابهی را به عنوان اعضای شورای موقت اسلامی یاد کرده‌اند. سه تن از این نام‌ها

* (موسسه) اطلاعات نویسنده در مورد شورای انقلاب کاملاً مخدوش است. ابتدا امام هسته‌ای پنج نفره (آقایان: بهشتی، مطهری، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی و باهنر) را انتخاب و این هسته با شرط فراگیری قشرهای مختلف و ذیصلاح، افرادی را از رجال سیاسی و مذهبی و نظامی و ... گزینش و به امام معرفی می‌کنند؛ لذا به هیچ وجه موضوع گروه روحانی و غیر روحانی مطرح نبوده است.

نزدیک‌ترین محارم امام خمینی در پاریس می‌باشند. جدا از این شخصیت‌ها همین محافل از دو نفر دیگر هم یاد کرده‌اند: یکی مهندس مهدی بازرگان رهبر نهضت آزادی و شخصیت مسلمان و مبارز که حل مشکل نفت از سوی امام خمینی به او و تنی چند از دوستانش واگذار شد. مطبوعات امروز پاریس همچنین از سرلشگر مدنی به‌عنوان عضو نظامی این شورا یاد کرده‌اند. با این همه، لازم به توضیح است که این نام‌ها در حد یک شایعه [هستند] و همان‌گونه که در محافل خبری و مطبوعات پاریس منعکس شده بود. «روزنامه‌ی اطلاعات» هیچ‌گونه مسئولیتی در صحت و سقم این اسامی را نمی‌پذیرد (اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۰/۲۴).

پس از ورود به تهران و به درخواست آقای خمینی در شورای انقلاب شرکت کردم.* در این زمان اعضای شورا از این قرار بودند: از روشنفکران دینی، آقایان مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی، مهندس مصطفی کتیرایی، سرتیپ علی اصغر مسعودی، دکتر عباس شیبانی و مهندس عزت‌الله سبحانی؛ و از روحانیان و علما: آقایان طالقانی، بهشتی، باهنر، موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی و مطهری. توضیح آنکه در آن زمان، آقایان دکتر شیبانی و مهندس عزت‌الله سبحانی تازه از زندان آزاد شده بودند و برای پاره‌ای معاینات و معالجات پزشکی به خارج از کشور سفر کرده بودند، و آقای خامنه‌ای بعد از چند جلسه به شورا دعوت شدند. در فهرستی که در پاریس به اتفاق مهندس بازرگان برای معرفی به آقای خمینی جهت دعوت به عضویت در شورای انقلاب تهیه کردیم، از نظامیان نام آقایان مسعودی و قرنی نیز آمده بود.

سرتیپ مسعودی حقوقدان و از افسران گروه ناسیونالیست طرفدار دکتر مصدق و در محاکمه سران نهضت آزادی وکیل مدافع آیت‌الله طالقانی بود. برای اطلاع از سوابق مبارزات ایشان به پیوست ۴ رجوع شود.

جلسات شورای انقلاب گاهی در مدرسه‌ی علوی، گاهی در مدرسه‌ی رفاه و گاه در منازل اشخاص تشکیل می‌شد.

* (موسسه) هسته اولیه پنج نفره تعیین شده از سوی امام ماموریت معرفی سایر اعضای شورای انقلاب را برعهده داشته است؛ بنابراین ادعای عضویت آقای یزدی در شورای انقلاب با درخواست امام بی‌اساس است و در هیچ یک از خاطرات اعضای هسته اولیه شورا و در مقدمه توضیحی صورت مذاکرات شورای انقلاب که به تاریخچه تشکیل آن پرداخته است و حتی در خاطرات اعضای نهضت آزادی چنین ادعایی تأیید نشده است.

بعد از تکمیل اعضای شورای انقلاب، چند وظیفه‌ی مهم و اساسی در برابر شورا قرار داشت: اول، تدوین و تصویب اساسنامه‌ی شورا. ضرورت تدوین اساسنامه نیاز به توضیح ندارد. در اولین جلسات، اساسنامه‌ی شورای انقلاب تنظیم و تصویب گردید و به تأیید رهبر انقلاب نیز رسید. این اساسنامه وظایف و طرز کار شورا و روابط آن با رهبری و دولت را تعیین می‌کرد. به موجب این اساسنامه شورای انقلاب، در حکم "قوه‌ی مقننه" یا "مجلس شورای موقت" بود و بر کار قوه‌ی مجریه (دولت موقت) نظارت می‌کرد.

اساسنامه‌ی شورای انقلاب

بسم الله الرحمن الرحيم

به موجب حق شرعی و بر اساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به این جانب ابراز شده است، در جهت تحقق اهداف اسلامی ملت، شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی مرکب از افراد باصلاحیت و مسلمان متعهد و مورد وثوق موقتاً تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد.

نقل از اعلامیه‌ی مورخ ۲۲/۱۰/۵۷ امام خمینی*

به حول و قوه‌ی الهی بر اساس ابراز اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران نسبت به رهبری مرجع عالی‌قدر امام خمینی و به موجب حقوق ناشی از مقام رهبری دین، شورایی به نام "شورای انقلاب" از طرف ایشان برطبق این اساسنامه تعیین و عهده‌دار وظایف مندرج در آن می‌گردد.

ماده‌ی یک - هدف شورا

شورای انقلاب که پاسدار ثمرات قریب یک قرن مبارزات آزادی‌خواهانه و استقلال‌طلبانه و حق‌پرستی ملت ایران و جنبش‌های مجاهدانه‌ی بیست‌وهفت ساله بعد از ملی شدن صنعت نفت بالاخص انقلاب اسلامی همه‌جانبه‌ی پانزده ساله‌ی اخیر به رهبری امام خمینی می‌باشد، به منظور اجرای اهداف انقلاب در آستانه‌ی پیروزی و برای ایجاد حکومت جمهوری دموکراتیک اسلامی در ایران انتخاب و تشکیل می‌گردد.

* (موسسه) رک، صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۲۶.

ماده‌ی دو - وظایف و اختیارات

الف- شورای انقلاب مادام که قانون اساسی جدید تدوین و تصویب نگردیده و حکومت اسلامی مورد نظر استقرار نیافته است، موقتاً دارای همان اختیارات و وظایفی است که قانون اساسی سابق و متمم آن برای مقام سلطنت و مجلسین قایل شده است.

ب- پیشنهاد رئیس دولت موقت به امام

تبصره: افراد و هیئت‌هایی که قبلاً از طرف امام خمینی برای اقدامات اداری، اقتصادی و سیاسی تعیین و مشغول به کار شده باشند وظایف خود را زیر نظر دولت موقت یا شورای انقلاب انجام خواهند داد.

ج- اعلام فرزندموم برای تعیین حکومت و نظارت بر حسن آن، توسط دولت موقت انجام خواهد شد.

د- تهیه‌ی قانون اساسی جمهوری دموکراتیک اسلامی برای عرضه به مجلس مؤسسان بعد از تصویب امام خمینی.

ه- مطالعه، تهیه و تنظیم طرح‌های اساسی و اجرایی لازم در زمینه‌های اداری، اقتصادی، تولیدی، فرهنگی، سیاسی و شئون دیگر کشور.

و- بررسی، تهیه و تنظیم طرح‌های اساسی و اجرایی لازم در زمینه‌های قضایی و حقوقی کشور.

ز- نمایندگی امام در روابط دولتی و عمومی داخلی و بین‌المللی مادام که دولت موقت مشغول به کار نشده است.

تبصره‌ی ۱: شورای انقلاب وظایف خود را بر مبنای اصولی که قبلاً از طرف رهبری نهضت مشخص و ابلاغ شده است، انجام می‌دهد و خارج از آن بر طبق رأی اکثریت، خود آزادی عمل دارد. امام خمینی نیز در اعلامیه‌ها و تصمیمات خود هماهنگی لازم با شورا را رعایت خواهند فرمود.

تبصره‌ی ۲: مصوبات شورا با اکثریت مطلق (نصف به علاوه یک) رسمی و به شرط آنکه با موازین اسلامی مخالفت نداشته باشد، معتبر و قابل اجرا خواهد بود. اظهار نظر در مورد مخالفت یا عدم مخالفت طرح‌ها و قوانین و مقررات وضع شده از طرف شورا با موازین اسلامی از حقوق شخص امام یا شورایی است که ایشان تعیین می‌کنند.

ماده‌ی سه – اعضای شورا و مرکز آن

اعضای اصلی شورا ۱۱ نفرند که از طرف امام‌خمينی با توجه به صلاحيت لازم تعيين می‌گردند و قابل افزایش تا ۱۵ نفر بنا به پیشنهاد شورا و تصویب امام می‌باشد و اعضای علی‌البدل ۳ نفرند.

تبصره: رابطه‌ی شورا با امام‌خمينی بلاواسطه بوده و از طریق عضو یا اعضای منتخب خود شورا صورت می‌گیرد. دفتر شورا در تهران است.

ماده‌ی چهار

انحلال شورا یا عزل و تعویض یک یا چند عضو آن، از اختیارات امام‌خمينی است.

ماده‌ی پنج – آیین‌نامه‌ی شورا

شورا برای چگونگی تقسیم وظایف داخلی و روابط آن با دولت و انجام آنها، آیین‌نامه‌های لازم را تنظیم نموده، پس از تصویب امام به مورد اجرا می‌گذارد.

ماده‌ی شش – بودجه‌ی شورا

بودجه‌ی لازم جهت هزینه‌های استخدامی و عمومی شورا از محل وجوهی که در اختیار امام یا خود شورا گذاشته می‌شود، تأمین می‌گردد.

ماده‌ی هفت

در صورت عدم امکان دسترسی به امام‌خمينی به علتی از قبیل مسافرت، بیماری و فوت، شورای رهبری نهضت، در رابطه با شورای انقلاب دارای همان اختیاراتی خواهد بود که امام‌خمينی دارا می‌باشد.

ماده‌ی هشت

تغییر یک یا چند ماده از مواد این اساسنامه بنا به پیشنهاد شورا از اختیارات امام می‌باشد.

ماده‌ی نه

این اساسنامه در ۹ ماده و چهار تبصره در تاریخ (بهمن ۱۳۵۷) به تصویب حضرت آیت‌الله العظمی امام‌خمينی رسیده است.

انتخاب نخست‌وزیر

پس از تصویب اساسنامه‌ی شورای انقلاب، دومین گام ضروری، گزینش و معرفی فردی به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت به رهبری، برای صدور حکم بود. این نخست‌وزیر سپس وزرای دولت خود را به شورای انقلاب معرفی می‌کرد و پس از تصویب شورا، حکم آنان توسط رهبر انقلاب صادر می‌شد.

وظیفه‌ی دیگر شورای انقلاب، به عنوان قوه‌ی مقننه‌ی موقت، بررسی و تصویب لوایحی بود که دولت موقت به شورای انقلاب ارجاع می‌داد. شورای انقلاب می‌توانست، خود به تدوین و تصویب قانون بپردازد و به دولت ابلاغ نماید.

آقای خمینی در روز ورودشان به ایران در بهشت زهرا رسماً اعلام کردند که دولت تعیین می‌کند. در جای دیگری من شرح داده‌ام که از همان زمان که برنامه‌ی سیاسی امام تصویب شد در نظر رهبر فقید انقلاب و نیز سایر شخصیت‌های سیاسی و یا روحانی، گزینه‌ی مطلوب برای نخست‌وزیری، مهندس بازرگان بود. اکثریت قاطع اعضای شورای انقلاب با این انتخاب موافق بودند، اما خود مرحوم بازرگان تمایلی نداشت. آقای خمینی با مشاهده‌ی عدم تمایل بازرگان نگران بودند که چه کسی را می‌توانند معرفی کنند که صلاحیت سیاسی و اخلاقی هم‌تراز مهندس بازرگان را داشته باشد و بتوان او را برای احراز این سمت انتخاب و معرفی کرد. از من خواستند که با بازرگان صحبت کنم و ایشان را راضی به قبول مسئولیت نمایم. مرحوم طالقانی بر این باور بود که مهندس بازرگان نمی‌تواند با روحانیان کار کند. او یک روحیه‌ی منضبط دارد و همه چیز باید سامان یافته و منظم باشد؛ اما روحانیان بیشتر بی‌نظم و باری به هر جهت هستند، یا به قول خودشان: نظمشان در بی‌نظمی است. در دیداری که با مرحوم طالقانی داشتم، ایشان با ذکر این مسائل به من توصیه کردند که مهندس بازرگان این مسئولیت را نپذیرند. اما من اگرچه با توصیفات و توضیحات ایشان موافق بودم، با توجه به اوضاع بسیار متلاطم و نامطمئن ایران، هیچ‌کس را مناسب‌تر و شایسته‌تر از بازرگان نمی‌دانستم. این یک مسئولیت ملی تاریخی بود که بازرگان باید بپذیرد و اگر نپذیرد و کشور دچار مشکلاتی بشود، بازرگان چه جوابی به ملت و تاریخ و یا مهم‌تر از همه به خداوند خواهد داد. بعد از این بحث‌ها، طالقانی از من خواست که به اتفاق بازرگان به دیدنش برویم. در دیدار سه‌جانبه، هم طالقانی و هم من حرف‌ها و نظراتمان را برای مهندس بازرگان توضیح دادیم. طالقانی در نهایت نظر مرا پذیرفت و به بازرگان توصیه‌ی اکید کرد که تمام شرایط همکاری

خود را با شورای انقلاب و امام مطرح کند و اگر پذیرفتند، او مسئولیت را بپذیرد. بعد از این جلسه و گفتگوهای سه‌جانبه، به دیدار آقای خمینی رفته و آمادگی بازرگان را اطلاع دادم. ایشان بعد از دریافت خبر، با خوشحالی تمام گفتند: «حالا خیالم راحت شد». روز بعد، جلسه‌ی شورای انقلاب در مدرسه‌ی علوی با حضور تقریباً تمام اعضا و نیز امام تشکیل شد. رئیس شورای انقلاب، مرحوم طالقانی، تمایل شورا را به نخست‌وزیری مهندس بازرگان مطرح ساخت. آقای خمینی استقبال و ابراز خوشحالی کرد، اما بازرگان درخواست کرد که به او مهلت بدهند. آقای خمینی موافق نبود. اظهار داشت، موقعیت خطیر است و ما باید هرچه سریع‌تر دولت انقلاب را معرفی کنیم. برخی از اعضای شورای انقلاب نیز در تأیید نظر امام مطالبی گفتند. مهندس بازرگان، کمی نگران و کلافه به نظر می‌رسید، با لحنی خاص گفت: باید به من مهلت بدهید! شمر هم به امام حسین مهلت داد! * این بیان مهندس کمی غیرعادی بود و همه را به سکوت وادار ساخت. اما به هر حال قبول کردند که روز بعد تصمیم نهایی را بگیرند.

روز بعد بازرگان در جلسه، ابتدا شرایط خود را بیان کرد و توضیح داد که از من توقع معجزه نداشته باشید. من با نظم و انضباط کار می‌کنم و به تغییرات تدریجی و گام به گام اعتقاد دارم. علاوه بر این، نباید در کارهای اجرایی از بالای سر دولت، در همه‌ی کارها دخالت کنید. اگر این شرایط را می‌پذیرید، بسم الله حاضریم. آقای خمینی و نیز چند نفری از اعضای شورا سخنانی در تأیید بازرگان و اطمینان دادن به او اظهار کردند؛ سپس رأی‌گیری شد. به جز یک نفر، تمام اعضای شورا به نخست‌وزیری ایشان رأی دادند. آن‌گاه آقای خمینی ضمن تشکر از مهندس بازرگان به خاطر قبول مسئولیت، از آقای مطهری خواستند که متن حکم را تنظیم کند. آقای مطهری از من دعوت کرد که با ایشان همکاری کنم. ما دو نفر به اتاق دیگر رفتیم

* (موسسه) این روایت آقای یزدی با سایر واقعه‌های تاریخی موجود در این زمینه تطابق ندارد. آقای بازرگان در جلسه ۱۴ بهمن ۱۳۵۷ شورای انقلاب پیشنهاد نخست‌وزیری را می‌پذیرد. آقای هاشمی رفسنجانی در این زمینه می‌نویسد: «ما به عنوان اعضای شورای انقلاب پس از بحث و بررسی موضوع ... مهندس مهدی بازرگان را پیشنهاد دادیم. امام ملاحظاتی داشتند و از جمله می‌فرمودند این‌ها حزبی‌اند و ایشان نمی‌خواستند به این وسیله حزب را تأیید کنند، اما سرانجام با این شرط که حکم را به شخص ایشان بدون در نظر گرفتن سوابق حزبی بدهند، پیشنهاد شورا را پذیرفتند.» (انقلاب و پیروزی، هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۸ - ۱۳۵۷، صص ۱۷۰-۱۶۹).

و متن را تهیه کردیم. این متن در شورا خوانده و تصویب شد. قرار شد ابلاغ و اعلام رسمی حکم طی یک کنفرانس مطبوعاتی صورت گیرد.^(۸)

کنفرانس مطبوعاتی و معرفی نخست‌وزیر

روز بعد، در یک کنفرانس مطبوعاتی، با شرکت بیش از سیصد خبرنگار از سراسر جهان، در سالن اجتماعات مدرسه‌ی علوی، معرفی نخست‌وزیر با حضور آقای خمینی، آقای بازرگان، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای دکتر غلامعباس توسلی و من صورت گرفت. ابتدا آقای خمینی مطالبی ابراز کردند؛ سپس متن حکم را آقای هاشمی رفسنجانی خواندند. آقای مهندس بازرگان در پاسخ به سخنان آقای خمینی و حکم نخست‌وزیری مطالبی را بیان کردند. من متن حکم و سخنان آقای خمینی و مهندس بازرگان را به انگلیسی ترجمه کردم. آن‌گاه آقای خمینی طی سخنان کوتاهی دولت بازرگان را دولت امام زمان خواندند و مخالفت با آن را مخالفت با امام زمان دانستند* و از مردم خواستند با حضور در خیابان‌ها و راهپیمایی نظر خود را درباره‌ی نخست‌وزیری مهندس بازرگان ابراز کنند. مراسم توسط گروه رپرتاژ «رادیو - تلویزیون ملی ایران» وابسته به هیئت مؤسس، فیلمبرداری و از کانال ده در منطقه‌ای محدود پخش شد. مردمی که بیرون خانه‌ی امام بودند، از چند تلویزیون و چند بلندگو که نصب شده بود، مراسم را تماشا کردند.

وظیفه‌ی دولت موقت بر طبق حکم نخست‌وزیری، عبارت بود از:

- برگزاری رفراندوم تغییر نظام،
- تدوین پیش‌نویس قانون اساسی،
- برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان برای بررسی و تصویب پیش‌نویس قانون اساسی،

* (موسسه) پذیرش انتخاب مرحوم بازرگان علاوه بر گروه‌های سیاسی برای خیلی از نیروهای مبارز سخت‌چود و خطاهای سیاسی ایشان همچون تأیید دولت شریف امامی به گونه‌ای پذیرش نخست‌وزیری‌اش را دشوارتر می‌کرد؛ لذا امام در دیدار با اقشار مردم در تاریخ ۵۷/۱۱/۱۹ - سه روز بعد از مراسم معرفی ایشان به عنوان نخست‌وزیر و نه در برنامه معرفی ایشان - با توجه به شرایط ویژه کشور در آستانه پیروزی انقلاب با استفاده از چنین تعابیری از دولت آقای بازرگان حمایت کردند. به علاوه، گزارش ترتیب برنامه‌های مراسم مذکور نیز در مطالب نویسنده دقیق نیست. در ۱۶ بهمن ۱۳۵۷ پس از سخنان امام، پرسش‌های خبرنگاران از ایشان، سخنان مهندس بازرگان و پیام کوتاه امام خطاب به مردم، حکم نخست‌وزیری مهندس بازرگان توسط آقای هاشمی رفسنجانی خوانده شد.

۲۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

- برگزاری انتخابات رئیس‌جمهوری و
- انتخابات مجلس شورای ملی.

با انتخاب رئیس‌جمهوری و تشکیل مجلس نمایندگان و تعیین دولت بر طبق قانون اساسی جدید، مسئولیت و مأموریت دولت موقت و شورای انقلاب و نیز دوره‌ی انتقالی به پایان می‌رسید.

در همین کنفرانس مطبوعاتی از امام درباره‌ی قانون اساسی پرسیدند:

س- به نظر شما قانون اساسی ۱۹۰۶ آیا مورد قبول است و می‌تواند چهارچوبی باشد برای دوره انتقال؟

ج- به جز در مواردی که به زور وارد قانون اساسی شده است، تا زمانی که ملت رأی به مخالفت با آن نداده است به قوه‌ی خود باقی است (صحیفه‌ی نور، ج ۶، ص ۶۰).

بعد از کنفرانس، خبرنگاران پیرامون آقای هاشمی و من جمع شدند و درباره‌ی برخی مواد قانون اساسی و حقوق ملت پرسش‌هایی داشتند و ما هم توضیحاتی دادیم که مختصراً منعکس شد:

دکتر یزدی در پایان جلسه به اختصار توضیح داد که «در قانون اساسی ما حق حاکمیت از آن ملت است و این ملت است که حاکمیت خود را احراز می‌کند. بنابراین، دولت ناشی از اراده‌ی ملت است و دولت بازرگان قانونی است».

هاشمی رفسنجانی نیز در توضیح یکی از نکات سخنرانی امام اظهار داشت: «نباید این تصور به‌وجود بیاید که امام خمینی گفته‌اند که مخالفت با این دولت خلاف شرع است و عقوبت دارد نوعی شدت عمل است. چون اعلامیه‌های امام را دیده‌اید که مکرر فرموده‌اند که همه‌ی مردم در اظهار عقیده و انتقاد نسبت به دولت و رژیم در جمهوری اسلامی آزادند و هیچ‌گونه دیکتاتوری و فشاری در مورد مخالفین نخواهد بود، و این را بارها اعلام کرده‌ایم. در مورد عقوبت، نظر ایشان به آن کسانی است که احياناً بخواهند با توطئه و خیانت‌ها با آرای مردم و اکثریت مردم مقابله کنند که در این صورت این را نه ملت می‌گذارد و نه رهبر ملت» (روزنامه‌ی کیهان، ۱۳۵۷/۱۱/۱۷).

انعکاس مصاحبه‌ی مطبوعاتی و معرفی نخست وزیر

بنا به گزارش «روزنامه‌ی اطلاعات» (۵۷/۱۱/۱۷)، تعداد خبرنگاران دیروز حدود سیصد نفر بودند که در میانشان چهره‌های آشنای خارجی زیاد به چشم می‌خورد. بسیاری از این

خبرنگاران که از هنگام سفر امام خمینی به پاریس در جریان رویدادهای ایران قرار گرفته‌اند، در واقع در زمینه‌ی مسائل ایران تخصص پیدا کرده‌اند. در جلسه‌ی دیروز از قطب‌زاده خبری نبود و کار ترجمه‌ی فرانسه را دکتر توسلی یکی از نزدیکان امام عهده‌دار بود. مراسم توسط گروه رپرتاژ رادیو تلویزیون ملی ایران وابسته به هیئت مؤسس فیلمبرداری و از کانال ده در منطقه‌ای محدود پخش شد. برای مردمی که بیرون خانه‌ی امام بودند، نیز چند تلویزیون و چند بلندگو، مراسم را پخش می‌کرد. مهندس بازرگان به‌طور خصوصی به تنی چند از خبرنگاران گفت که قصد رفتن به نخست‌وزیری را در حال حاضر ندارد. بنابراین، امروز را مهندس بازرگان در دفترش گذراند. این گفته از سوی بازرگان که کارها قدم‌به‌قدم و با مسالمت حل خواهد شد، نشانه‌ی آن بود که درهای مذاکرات باز است. سخنان نخست‌وزیر نیز این نکته را تأیید می‌کرد. با آنکه اسامی وزرا اعلام نشد، ولی گفته می‌شود کسانی مثل دکتر یزدی دوست قدیمی بازرگان، مهندس میناچی، نزیه، و احمد صدر حاج سیدجوادی در این دولت نقش خواهند داشت. درباره‌ی اعضای شورای انقلاب دو نظر متفاوت وجود دارد: نظری که قائل به اکثریت داشتن روحانیون در شورا است و نظری که کفه‌ی سیاسیون را سنگین‌تر می‌داند. به‌گفته‌ی بعضی از نزدیکان به اعضای شورا در حال حاضر حضور حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، دکتر مفتاح، دکتر بهشتی و یا مطهری، به نمایندگی از طرف روحانیت مترقی قطعی است. همین افراد، به کسانی چون دکتر یزدی، قطب‌زاده، بنی‌صدر، و احتمالاً دکتر سنجابی به عنوان دیگر اعضای شورا اشاره می‌کنند.

جلسات شورای انقلاب همه روزه در مدرسه‌ی رفاه و یا در منازل تشکیل می‌شد. مرحوم طالقانی به ریاست شورا انتخاب شده بود. شورا دبیری برای ثبت صورت مذاکرات و تصمیمات شورا تعیین نکرده بود، اما من در دفتر روزانه‌ی خودم، مذاکرات و تصمیمات را می‌نوشتم. در سال ۱۳۸۰، هنگام دستگیری‌های گسترده‌ی فعالان ملی - مذهبی و نهضت آزادی ایران، در حالی که من در ایران نبودم و مشغول درمان بیماری سرطان پروستاتم بودم، در غیاب من مأموران امنیتی به منزل ما هجوم بردند و درحالی که هیچ‌کس در منزل نبود، هرچه را خود خواستند، از کتاب و عکس و اسناد، از جمله چندین دفتر خاطرات روزانه‌ی من در نوفل لوشاتو و جلسات شورای انقلاب را با خود بردند.

چگونگی انتقال قدرت از حکومت مشروطه‌ی سلطنتی به حکومت جمهوری

طرح رئیس مجلس شورای ملی

با اوج‌گیری دامنه‌ی انقلاب و پیروزی قریب الوقوع آن مسئله‌ی "چگونگی انتقال قدرت از حکومت مشروطه‌ی سلطنتی به حکومت جمهوری" میان اعضای شورای انقلاب و فعالان برجسته مورد بحث بود. آقای صدر حاج‌سیدجوادی در خاطرات خود محورهای این بحث را توضیح داده‌اند^(۶):

«یک راه حل عملی این بود که آیت‌الله خمینی عده‌ای را به عنوان اعضای مجلس شورای ملی تعیین و منصوب کند و این شورا که مبنای تشکیل و رسمیتش از طرف امام خمینی و مبنای قانونی بودن دستور ایشان هم رهبری جامع و کاملی است که مردم به صورت راهپیمایی و انواع تظاهراتی که کرده‌اند و ایشان با اختیار کاملی که به این نحو از مردم دریافت داشته‌اند، دستور تشکیل شورای ملی را خواهند داد و این شورا، پس از رفتن شاه با انجام یک نوع حکومتی را که مردم می‌خواهند، از مردم سؤال می‌کنند و هر نوع که مردم می‌پسندند و اظهار نظر کردند، مقدمات همان نوع حکومت از طرف آن شورا ترتیب داده می‌شود. مثل اینکه مجلس مؤسسان بنا به انتخاب مردم تشکیل و قانون اساسی حکومت جمهوری، تدوین می‌گردد. و راه دوم اینکه شاه طبق قانون اساسی یک نفر نایب السلطنه (غیر از شهبانو) از بین ملیون صالح تعیین می‌کند و آن نایب السلطنه ترتیب رفتارندوم و انتخاب مؤسسان و غیره را می‌دهد». در اوایل مهرماه ۱۳۵۷ **مهندس عبدالله ریاضی**، هشتاد ساله، ریاست مجلس را نپذیرفت. در نتیجه **دکتر جواد سعید** به ریاست مجلس انتخاب شد. او روابط نزدیکی با برخی از شخصیت‌های ملی برقرار کرده بود و تلاش می‌کرد راه حل مسالمت‌آمیزی برای بحران پیدا کند. به همین منظور آیت‌الله موسوی اردبیلی در منزل دکتر کریم سنجابی با دکتر جواد سعید دیدار می‌کند. سپس در جلسه‌ی دیگری در منزل آیت‌الله موسوی اردبیلی و سایر روحانیان اعضای شورای انقلاب با حضور دکتر جواد سعید تشکیل می‌شود. در این جلسات آقایان موسوی اردبیلی و دکتر سنجابی برای انتقال قدرت به آقای خمینی و نظام جدید طرحی را به دکتر جواد سعید پیشنهاد می‌دهند. آقای **دکتر صدر** در خاطرات خود از مذاکرات جلسه‌ی شورای انقلاب در منزل موسوی اردبیلی چنین یاد کرده‌اند: «... آقای موسوی اردبیلی راجع به ملاقات خود با دکتر جواد سعید رئیس مجلس شورا در منزل دکتر سنجابی گزارش داد و گفت به سعید گفتم آیا ملت انقلاب کرده یا نه؟ گفت بله. گفتم همه‌ی مردم به انقلاب پیوستند جز

شما. مردم شما را نمی‌خواهند. دولت و شاه را نمی‌خواهیم. اما شما می‌گویید ما وکیل مردم هستیم. گفتیم شما می‌توانید یک لایحه‌ی سه فوریتی برای استیضاح و سپس عدم اعتماد به بختیار بدهید و سعید گفت می‌روم دنبال این کار (ظرف سه روز) و سعید گفت بعد چه می‌شود؟ بختیار رفت بعد چه می‌شود؟ و تکلیف مجلس سنا چیست؟ دکتر سنجابی گفت: سنا را ولش کن. و آقای موسوی گفتند که ارتش و سنا را موکول به کار خودتان نکنید. شما کار خود را انجام بدهید».^(۶)

بعد از معرفی آقای مهندس بازرگان به سمت نخست‌وزیر دولت موقت، جواد سعید از طریق دکتر سنجابی به امام پیام داد که مجلس آمادگی دارد بختیار را به قید سه فوریت استیضاح کند و به او رأی عدم اعتماد بدهد و سپس به آقای مهندس بازرگان، به عنوان نخست‌وزیر مورد اعتماد آقای خمینی، رأی اعتماد بدهد. و نمایندگان هم استعفا می‌دهند و به این ترتیب مدیریت کشور در اختیار امام و نخست‌وزیر ایشان قرار می‌گیرد. امام در مورد این پیشنهاد نظر مرا جویا شدند. با آن موافق نبودم و مخالفت کردم. نظرم این بود که نظام جدید نباید مشروعیت حقوقی خود را از ساختارهای نظام گذشته، که تشکیل آنها به صورت قانونی نبوده است، به دست آورد. موضع نیروهای انقلاب همیشه این بوده است که مجلس شاه قانونی نیست. حال رهبران انقلاب در یک وضعیت تاریخی با پذیرش این پیشنهاد، آن مجلس را به رسمیت می‌شناسند. از آقای خمینی پرسیدم: آیا شما به موفقیت نظام و دولت جدید اطمینان کامل دارید و تصور نمی‌کنید که ممکن است نظام جدید شکست بخورد؟ گفتند خیر؛ احتمال شکست هست. توضیح دادم که پذیرش این طرح یعنی پذیرفتن تمام اختیارات شاه در نصب نخست‌وزیر و قانونی بودن مجلس و غیره. و این با تمام مواضع گذشته‌ی ما در مورد اختیارات شاه در تعارض است. آقای خمینی نظر مرا پذیرفت و پیشنهاد را رد کرد.*

* (موسسه) امام قبل از این زمان به کرات، نامشروع بودن رژیم پهلوی و مجلسین فرمایشی آن را اعلام کرده بودند. آقای یزدی به منظور دور کردن نگاه‌ها از مواضع دوگانه نهضت آزادی چنین ادعایی را مطرح می‌کند که گویا امام با این پیشنهاد موافق بوده‌اند و وی رأی امام را تغییر داده است. ادعایی که با بدیهیات مواضع امام خمینی در تعارض می‌باشد. آقای بازرگان قبل از سفر به پاریس در مورد غیرقانونی بودن رژیم پهلوی موضعی نداشت، اما پس از ملاقات با امام در پاریس قرار شد در این زمینه موضع خود را به طور روشن بیان کند که وی آن را به بعد از بازگشت به ایران موکول کرد و به همین دلیل نیز امام با درخواست ملاقات دوم وی در پاریس موافقت نکرد.

مقامات آمریکا هم با این طرح موافق بودند. جان استمپل، از برجستگان کادر سیاسی سفارت آمریکا در ایران آن را طرحی می‌دانست که: «با استادی طراحی شده بود. با برکناری رژیم به صورت "قانونی"، جواد سعید مجلس را به جهتی سوق می‌داد تا دولت بازرگان را که توسط امام اعلام شده بود "تأیید" کند، بدین گونه مسئله‌ی قانونیت حکومت حل می‌گردید. این راه حل دست‌کم در نیروهای مسلح به طور ضمنی حمایت می‌شد».^(۴)

توجه مقامات آمریکا به این تحولات یک انگیزه‌ی دیگری هم داشت. انقلاب ایران در اوج جنگ سرد رخ داد. ارتش شوروی در افغانستان مستقر شده بود. نیروهای نظامی شوروی در شاخ آفریقا و سربازان کوبایی در یمن جنوبی و آنگولا حضور داشتند. دو دولت سوریه و عراق متحدین نظامی شوروی در خاورمیانه بودند. نگرانی آمریکا این بود که با سقوط شاه کمونیست‌ها در ایران قدرت را به دست بگیرند. طراحان سیاست خارجی آمریکا، نظیر برژینسکی، معتقد بودند که یک ائتلاف بین روحانیان انقلابی با امرای ارتش می‌تواند مانع روی کار آمدن کمونیست‌ها در ایران بشود. تیمسار جم از فرماندهان برجسته‌ی ارتش، که در مخالفت با سیاست‌های شاه ایران را ترک کرده و در لندن مقیم بود نیز بر این نظر بود که: «تنها راه حل بحران، سازش روحانیان با ارتش است» (روزنامه‌ی اطلاعات، ۵۸/۱۱/۱۵).

جواد سعید در روز ۱۶ بهمن مجلس را برای این استیضاح دعوت کرد. بعد از ساعت‌ها بحث‌های شدید پیرامون طرح رئیس مجلس، هفتاد نماینده استعفا دادند و عده‌ای هم در جلسه حاضر نشده بودند. اکثریت حاضران در جلسه هم، با اختلاف هشت رأی این طرح را رد کردند. روزهای بعد تعداد بیشتری از نمایندگان استعفا دادند. بعد از پیروزی انقلاب جواد سعید همراه با برخی دیگر از نمایندگان مجلس، برخلاف دستورالعمل آقای خمینی، اعدام شدند. این افراد نه کسی را اعدام کرده بودند و نه دستور اعدام کسی را داده بودند.

اعلامیه‌ی فرماندار نظامی

در روز ۲۱ بهمن در مدرسه‌ی رفاه جلسه‌ی شورای انقلاب را داشتیم که اطلاع پیدا کردیم فرماندار نظامی تهران تیمسار رحیمی ساعات منع عبور و مرور را از ساعت ۳:۳۰ تا ۴ بعدازظهر اعلام کرده است. آقای خمینی و مهندس بازرگان، هریک جداگانه طی بیانیه‌ای از مردم

خواستند با حضور در خیابان‌ها دستور حکومت نظامی را نادیده بگیرند* (بیانیه‌ی آقای خمینی در صحیفه‌ی نور و اعلامیه‌ی شماره‌ی یک نخست‌وزیر، با عنوان «توطئه‌ی حکومت نظامی» به امضای مهندس بازرگان منتشر شد (مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان).

در دوشان‌تپه میان همافران نیروی هوایی و گارد شاهنشاهی زد و خورد شد. ما در مدرسه‌ی رفاه مستقر بودیم و گزارش اوضاع را دریافت می‌کردیم. تحلیل و برداشت از اعلامیه‌ی فرماندار نظامی این بود که اعلامیه مقدمه‌ای برای یک کودتای نظامی است و ممکن است به مدرسه‌ی رفاه و علوی حمله شود. جلسه‌ی شورای انقلاب را پایان دادیم و مدرسه‌ی رفاه و علوی را ترک کردیم و هر یک از اعضا به نقطه‌ی امنی رفتند. من همراه مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، دکتر بنی‌اسدی و مهندس ابوالفضل بازرگان به منزل برادر آقای مهندس شهبازی که داوطلبانه در مدرسه‌ی رفاه فعالیت می‌کرد، واقع در نزدیکی مدرسه‌ی رفاه رفتیم و شب را در آنجا به سر بردیم. در طول شب تا صبح صدای تیراندازی در اطراف ما ادامه داشت. در همان‌جا به ما خبر دادند که مردم وقتی خبر درگیری گارد شاهنشاهی با همافران را شنیدند برای کمک به همافران از همه‌جا به طرف مرکز درگیری به راه افتاده‌اند. جمعیت در خیابان‌ها موج می‌زده است. درگیری به نفع همافران تمام شد و گاردی‌ها به پادگان خود عقب‌نشینی کردند.

* (موسسه) بیانیه و رویکرد امام با اطلاعیه آقای بازرگان در روز ۲۱ بهمن در مورد گام نخست کودتا تفاوت فاحش داشت. امام ضمن دفاع از نیروی هوایی و همافران ایستادگی کننده در برابر حمله گارد شاهنشاهی، نیروی مهاجم را تهدید کردند؛ به عبارت دیگر، از ارتشی‌های پیوسته به انقلاب نخواستند که به پادگان‌های خود باز گردند. آقای هاشمی در این زمینه می‌نویسد: «امام با طمأنینه خاصی فرمودند: «باید بگویم مردم فرمان حکومت نظامی را اطاعت نکنند.» این سخن امام بر نگرانی‌های جمع ما افزود. آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان تأکید داشتند که اگر چنین شود حتماً حمام خون راه می‌افتد؛ به همین دلیل سعی کردند نظر امام را تغییر دهند، اما موفق نشدند. امام تصمیم خودشان را گرفته بودند. بیانیه‌ای دادند و از ارتشی‌هایی که به مردم پیوسته بودند حمایت و تشکر و از بخشی از نیروهای مسلح انتقاد کردند و به مردم هم گفتند: اعلامیه امروز حکومت نظامی خدعه و خلاف شرع است و مردم به هیچ وجه به آن اعتنا نکنند.» (انقلاب و پیروزی، هاشمی رفسنجانی، ص ۱۸۴).

محاصره و سقوط ستاد مشترک ارتش در شب ۲۲ بهمن ۵۷

رژیم شاه آخرین نفس‌های خود را می‌کشید. به دنبال زد و خورد‌های خونین در فرح‌آباد میان نیروهای گارد شاهنشاهی و همافران نیروی هوایی، در سرتاسر شهر درگیری‌های مسلحانه‌ی پراکنده ادامه داشت.

آن شب به منزل پدرم در خیابان ایران رفته بودم. حدود ساعت ۱۰ یا ۱۱ شب بود که مرحوم حاج مهدی عراقی با من تماس گرفت. یادم نیست به منزل ما آمد یا از مدرسه‌ی علوی به منزل ما تلفن زد. او شرح داد که عده‌ای از مستشاران آمریکایی در اتاق فرماندهی ستاد کل، در ساختمان ستاد مشترک ارتش در خیابان شریعتی محبوس شده‌اند و به علت قطع برق و تهویه‌ی ساختمان، خطر خفگی دسته‌جمعی آنها در بین است و خفه شدن و مرگ این عده اثرات سوئی برای انقلاب خواهد داشت. او گفت آقای خمینی هم مطلع هستند و از من خواسته‌اند که از شما خواهش کنم اگر ممکن است به مدرسه‌ی علوی بیایید و همراه عده‌ای مسلح به ساختمان ستاد کل بروید و ترتیب انتقال و آزادی آنها را بدهید. در آن روزهای پرآشوب، هرکس در هرکجا که بود، هرکاری که به او مراجعه می‌کردند، انجام می‌داد. من از گذشته‌ی بسیار دوری با نام مرحوم عراقی آشنا شده بودم و در دوران اقامت و فعالیت در نوفل لوشاتو، این آشنایی به دوستی و صمیمیت بسیار نزدیکی تبدیل شد. من می‌دانستم که اگر رهبر انقلاب و آقای مهندس بازرگان برای انجام آن کار راه دیگری داشتند به من مراجعه نمی‌کردند. علاوه بر این، در آن تاریخ آقای مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر معرفی و کار خود را آغاز کرده بودند. ساختمان مدرسه‌ی رفاه به مرکز کار دولت موقت تبدیل شده بود. من از طرف امام به عضویت در شورای انقلاب منصوب شده بودم* و از نزدیک، هم در فعالیت‌های روزانه‌ی مدرسه‌ی رفاه و علوی شرکت داشتم و هم با آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر قانونی دولت انقلاب همکاری می‌کردم. بنابراین، مراجعه به این‌جانب برای حل این مشکل کاملاً طبیعی به نظر می‌رسید؛ به همین سبب، پذیرفتم و بلافاصله لباس پوشیده و به مدرسه‌ی علوی رفتم. از آنجا همراه با عده‌ای از پاسداران مسلح و آیت‌الله مهدوی کرمانی به طرف ستاد کل حرکت کردیم.

* (موسسه) امام غیر از انتخاب هسته اولیه شورای انقلاب (که پنج تن بودند، (آقایان: بهشتی، مطهری، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی و باهنر)) کسی را به طور مستقیم به عضویت شورای انقلاب منصوب نکردند.

در خیابان‌ها، همه‌جا داوطلبان مسلح، رفت و آمدهای شبانه را کنترل می‌کردند. عبور ما در آن موقع شب از خیابان‌ها، بدون خطر نبود. تنها مسلح بودنمان کافی نبود. احتمال عدم شناسایی و درگیری مسلحانه وجود داشت. به هر حال بدون برخورد با مشکل خاصی به ساختمان‌های ستاد مشترک در جاده‌ی قدیم شمیران، بعد از چهارراه قصر رسیدیم. همه‌جا تاریکی و سکوت مطلق حاکم بود. از در و پنجره‌های شکسته معلوم بود که زد و خورد‌های شدیدی در آنجا رخ داده است، اما کسی در محوطه نبود. پاسداران مسلح همراه ما هرچه صدا می‌کردند کسی جواب نمی‌داد. چند لحظه بعد، یکی از اعضای فعال کمیته‌ی مدرسه‌ی علوی، سرهنگ توکلی، که مأمور حفاظت و امنیت مدرسه‌ی رفاه و علوی نیز بود با چند نفر مسلح از راه رسید. وی که ظاهراً با ساختمان‌آشنایی داشت به یکی از ساختمان‌های مرکزی وارد شد اما کسی در آنجا نبود. او می‌دانست که اتاق مرکز فرماندهی در آن ساختمان قرار دارد و از طریق تلفن می‌شود با آنجا تماس گرفت، اما شماره‌ی تلفن داخلی را نداشت و چند لحظه‌ای در اطراف به جستجو پرداخت تا توانست لیست شماره‌های داخلی را پیدا کند و از همان طبقه‌ی همکف به اتاق فرماندهی تلفن بزند. خوشبختانه از آن طرف کسی گوشی را برداشت و جواب داد. از وی خواسته شد که بیاید بالا. لحظاتی بعد، یک افسر عالی‌رتبه‌ی ایرانی، که خود را فیروزمند معاون ستاد مشترک ارتش معرفی کرد، آمد و ما را به اتاق رئیس کل ستاد در همان طبقه هدایت نمود. در آنجا او شرح داد که عده‌ای از کارمندان ایرانی ستاد کل و همچنین افسران عضو هیئت مستشاران نظامی آمریکا در زیرزمین اتاق فرماندهی هستند. پس از کمی گفتگو همه‌ی آنها به طبقه‌ی بالا آمدند و خود را تسلیم نیروهای مسلح کردند. به آنها اطمینان داده شد که نیروهای مسلح انقلاب، مسئولیت حفظ جان آنها را برعهده دارند. سپس همه‌ی آنها در وسایل نقلیه‌ی موجود در محوطه‌ی ساختمان ستاد جا داده شدند و به سوی مدرسه‌ی رفاه حرکت کردیم. سر راه در خیابان شریعتی به طرف جنوب، در برابر ساختمان سفارت آمریکا توقف کردیم و با مسئولان سفارت تماس گرفتیم. در مدخل سفارت آمریکا، کاردار سفارت آقای چارلز ناس، جلو آمد و خود را معرفی کرد و آمریکایی‌هایی را که در اختیار نیروهای مسلح انقلاب بودند تحویل گرفت و تشکر کرد. ما به راه خود ادامه دادیم. پاسداران مسلح، افراد ایرانی را به کمیته‌ی مدرسه‌ی علوی تحویل دادند که تماماً به سالن زیرزمین مدرسه‌ی رفاه که محل پذیرایی مراجعان و برگزاری نماز و صرف غذا بود، راهنمایی شدند. حدود ساعت ۵/۳۰ صبح بود که برای استراحت به منزل برگشتم.

بعدها سازمان‌ها، روزنامه‌های چپی و به دنبال آنان، برخی از عناصر به اصطلاح حزب‌اللهی خردگریز، به من حمله کردند که چرا اجازه ندادم نیروهای انقلابی همراهان، افسران ایرانی و آمریکایی را در آن شب اعدام انقلابی کنند. در طی ۲۵ سال گذشته این یکی از اتهاماتی است که علیه من گاه‌به‌گاه مطرح می‌شود. اما آنچه آن شب انجام شد بر مبنای عقلانیت سیاسی و در خدمت مصالح ملی و اعتبار انقلاب اسلامی بود، که مورد تأیید رهبر انقلاب و نخست‌وزیر نیز قرار گرفت. اگر در آن شب، آن نیروهای به اصطلاح انقلابی مسلح، موفق به اجرای نظر خود می‌شدند، تصور پیامدهای آن برای کشور و دولت جدید انقلاب چندان مشکل نیست. اگرچه برخی از نیروهای افراطی هنوز هم در نشریات خود این مسئله را به عنوان جرمی برای من ذکر می‌کنند، اما بسیاری از نیروهای چپ و تندرو، از موضع‌گیری خود منفعل و آن اقدام را عمل سیاسی شجاعانه و مورد تأیید قرار داده‌اند.

گزارش سولیوان از سقوط ستاد مشترک

ویلیام سولیوان، آخرین سفیر کبیر آمریکا در ایران، کتابی دارد تحت عنوان «مأموریت در ایران» که به فارسی هم برگردان شده است. و در آن به برخی از حوادث روزهای انقلاب از جمله جریان محاصره‌ی ستاد مشترک ارتش توسط نیروهای انقلاب در شب ۲۲ بهمن ۵۷ اشاره‌ای شده است. در این کتاب بعضی مطالب انحرافی و مبهم و نادرست نیز - هم در اصل انگلیسی و هم در ترجمه‌ی فارسی آن - دیده می‌شود. در برگردان کتاب به فارسی، مترجم دخل و تصرفاتی نیز کرده است که توضیح درباره‌ی برخی از آنها ضروری است.^(۸)

جان استمپل، مسئول سیاسی سفارت آمریکا در تهران، نیز، همین اشتباه سولیوان را در خاطرات خود تکرار کرده است.^(۹)

روایت اکبر براتی

علاوه‌بر آمریکایی‌ها، ایرانیانی هم در این موضوع اظهار نظرهایی کرده‌اند. یک نمونه‌ی آن، روایت آقای اکبر براتی از رویداد شب ۲۲ بهمن ۵۷ است. اکبر براتی یکی از افراد مسلحی بود که به دستور مرحوم حاج مهدی عراقی در آن شب ما را همراهی کرد. آقای براتی از اعضای یکی از گروه‌های مسلح زیرزمینی زمان شاه بود که در ابتدا با سازمان مجاهدین خلق همکاری داشت، اما بعد از انحراف رهبری سازمان و اعلام تغییر ایدئولوژیک، از سازمان جدا شد و با دوستانشان گروه زیرزمینی "صَف" را تشکیل دادند. در زمان اقامت در نوفل لوشاتو، یکی از دیدارکنندگان، که خود را با اسم مستعار معرفی کرد، اما بعدها دانستم که نام واقعی او

حسین صادقی است، از طرف گروه صف آمده بود تا درباره‌ی برخی از مسائل از آقای خمینی، نظرخواهی کند. آقای حسین صادقی در فلسطین و در گروه فتح دوره دیده بود. در جلد سوم خاطراتم گفتگوهای او را با آقای خمینی آورده‌ام. اکبر براتی، در خاطرات خود جریان دیدار آقای حسین صادقی را با آقای خمینی شرح داده است: «دکتر یزدی مقادیر قابل توجهی سلاح و مهمات به ویژه تی ان تی به آقای صادقی تحویل دادند، که پس از جاسازی در ماشین‌های سواری به ایران وارد شد». این گفته‌ی آقای براتی دقیق نیست. هنگامی که آقای صادقی نیاز دوستان داخل را به اسلحه مطرح کرد آقای خمینی به او گفتند هر چه می‌خواهید از فلانی، به من اشاره کردند، بگیرید. من آقای صادقی را به دکتر چمران، که در بیروت بود، معرفی کردم و او اسلحه در اختیار صادقی گذاشت. آقای صادقی بعد از انقلاب سال‌ها عضو کادر دیپلماتیک وزرات امور خارجه بود، اما به‌علت اختلاف دیدگاه‌های سیاسی از وزارت خارجه استعفا داد.

آقای براتی جریان شب ۲۲ بهمن و ستاد مشترک و نظرشان را در مورد قتل همه‌ی آن افراد به تفصیل روایت کرده است.^(۱۰)

در روایت آقای اکبر براتی از ماجرای شب ۲۲ بهمن، نکات ظریفی دیده می‌شود. برخی از مطالب ایشان نادرست است. در مورد تعداد افراد هم، چه ایرانی، چه آمریکایی، به نظر کمی اغراق شده باشد. تعداد آنها از آنچه آقای براتی نوشته است، کمتر بود.

گزارش یک شاهد عینی از وقایع مربوط به ستاد کل ارتش ایران

یکی از افرادی که در آن شب همراه ما بود و نامش را فراموش کرده‌ام و او هم نام خود را در این گزارش ننوشته است، جریان آن شب را در نوشته‌ای شرح داده است.^(۱۱)

سقوط ستاد به روایت قره‌باغی

آقای قره‌باغی آخرین رئیس ستاد مشترک ارتش ایران قبل از پیروزی، در خاطرات خود گزارشی از ماجرای سقوط مرکز ستاد داده است.^(۱۲)

عملی که در آن شب صورت گرفت یکی از موفقیت‌های انقلاب اسلامی در آن اوضاع بود که نه تنها مورد اعتراض هیچ یک از فعالان نیروهای انقلاب و یا شورای انقلاب قرار نگرفت، بلکه مورد تأیید و موجب تشکر هم شد. این عمل، انضباط و آگاهی نیروهای مردمی انقلاب اسلامی را نشان داد. همچنین نشان داد که مردم انقلابی ما هیجان‌زده و کور عمل نمی‌کنند

و در اوج فعالیت‌های مسلحانه‌ی شهری علیه نیروهای دشمن، دقیقاً آگاه بودند که باید جلوی اعمال خلاف مصلحت انقلاب اسلامی را گرفت.

در آن روزهای پرتلاطم و حساس، دولت موقت انقلاب، برای تثبیت پیروزی‌های ملت، نیاز به آرامش و نظم داشت، اما عناصر وابسته به دشمنان انقلاب اسلامی برای جلوگیری از تثبیت پیروزی‌های ملت و دولت موقت انقلاب، بخصوص در صحنه‌ی بین‌المللی، تلاش فراوانی در جهت ایجاد هرج و مرج و آشوب و بی‌نظمی می‌کردند. از جمله‌ی این اقدامات، حمله به سفارتخانه‌های خارجی از جمله سفارت بلغارستان و دستگیری سفیران کشور و همسر وی بود.

در آن روز پرهیجان، اقدام نیروهای مسلح انقلاب در تحویل مستشاران نظامی آمریکایی به سفارت آن کشور، اثر مثبتی به نفع انقلاب در محافل دیپلماتیک مقیم ایران باقی گذاشت که در شناسایی دولت انقلاب از جانب دولت‌های خارجی و تثبیت مشروعیت نظام جدید در صحنه‌ی بین‌المللی بسیار مؤثر بود. بی‌تردید جناح‌های قدرتمندی در هیئت حاکمه‌ی آمریکا از پیروزی انقلاب ایران به شدت ناراحت شده و به دنبال بهانه‌ای برای دخالت مسلحانه در ایران بودند. در همان زمان اخبار فعالیت‌های این گروه‌ها در مطبوعات جهانی منتشر می‌شد. همین گروه‌های فشار قدرتمند بودند که چند روز بعد به سفارت آمریکا حمله کردند و آنجا را اشغال کردند، که شرح آن در ادامه آمده است.

بعدها سازمان‌ها، نشریات وابسته به "حزب توده" و «روزنامه‌ی امت» و برخی از عناصر به اصطلاح حزب‌اللهی خردگریز، به من حمله کردند که چرا اجازه ندادم نیروهای انقلابی، افسران ایرانی و آمریکایی را در آن شب اعدام انقلابی کنند. در طی ۲۵ سال گذشته این یکی از اتهامات علیه من شده است که گاه‌به‌گاه مطرح می‌شود. اما آنچه آن شب انجام شد بر مبنای عقلانیت سیاسی و در خدمت مصالح ملی و اعتبار انقلاب اسلامی بود. اگر در آن شب، آن نیروهای به اصطلاح انقلابی مسلح، موفق به اجرای برنامه‌ی خود می‌شدند، تصور پیامدهای آن برای کشور و دولت جدید انقلاب چندان مشکل نیست. اگرچه برخی از نیروهای افراطی هنوز هم در نشریات خود این مسئله را به عنوان جرمی برای من ذکر می‌کنند، بسیاری از نیروهای چپ و تندرو، از موضع‌گیری خود منفعل و آن اقدام را عمل سیاسی شجاعانه و مورد تأیید می‌دانند. یکی از این افراد به اصطلاح حزب‌اللهی مقاله‌ای با عنوان «خط نجات»

در روزنامه‌ی کیهان علیه من نوشت. این مقاله و پاسخی که به آن داده‌ام در پیوست ۱۳ آمده است.

حمله و اشغال سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ۱۳۵۷

در روز ۲۵ بهمن ماه آماده‌ی رفتن به مدرسه‌ی رفاه شده بودم که آقای مهندس بازرگان با من تماس گرفتند و گفتند مشکل جدیدی پیش آمده است و خواستند که هرچه سریع‌تر به مدرسه‌ی رفاه بروم. بلافاصله به مدرسه رفتم. آقای مهندس بازرگان اجمالاً توضیح دادند که عده‌ای نامشخص، ظاهراً وابسته به گروه‌های چپ - احتمالاً چریک‌های فدایی خلق - به سفارت آمریکا حمله کرده و آنجا را اشغال نموده‌اند. سرهنگ توکلی به محل رفته، اما نتوانسته است کاری انجام بدهد. سرهنگ امیر رحیمی نیز از طرف آیت‌الله طالقانی قرار است به آنجا برود، اما مطمئن نیستم که بتواند مشکل را حل کند؛ چون مسئله سیاسی است نه نظامی. اشغال سفارت آمریکا، می‌تواند آغاز یک بحران جدید جدی برای دولت موقت و جمهوری اسلامی باشد. در همان فرصت کوتاه برای مهندس بازرگان توضیح دادم که این می‌تواند یک توطئه باشد و ممکن است به سفارتخانه‌های خارجی دیگر نیز در تهران حمله شود، اما برای حل آن باید نظر موافق و حمایت جدی آقای خمینی هم جلب شود، وگرنه ممکن است از نظر سیاسی شکست بخوریم. مهندس بازرگان ضمن تأیید نظر من، توصیه کرد که فوراً به مدرسه‌ی علوی بروم و ماجرا را برای آقای خمینی شرح بدهم. من بلافاصله به مدرسه‌ی علوی رفتم. در آنجا به من خبر دادند که آقای خمینی هم از این حمله و اشغال آگاه شده‌اند و خواسته‌اند که با ایشان تماس بگیرم. در دیدار و گفتگو با آقای خمینی، اهداف احتمالی این اشغال و پیامدهای سیاسی آن را برای انقلاب اسلامی و دولت جدید مطرح کردم و توضیح دادم که انقلاب پیروز شده است و در مرحله‌ی انتقال و تثبیت دستاوردها هستیم و نباید اجازه داد برخی از کارهای ظاهراً انقلابی و افراطی، دولت انقلاب اسلامی را با مشکلات و موانع ناخواسته روبه‌رو سازند. ایشان ضمن تأیید دیدگاه من خواستند که هرچه سریع‌تر بروم و غائله را به هر ترتیب ممکن ختم کنم.

گزارش‌های رسیده حاکی از آن بود که مردان مسلحی صبح آن روز به سفارت آمریکا حمله کرده‌اند. محافظان مسلح سفارت مقابله کرده و جلوی تهاجم را گرفته‌اند تا کارمندان سفارت فرصت از بین بردن اسناد را داشته باشند. تا حدود ساعت ۱۰ صبح به مدت دو ساعت مبادله‌ی آتش و گاز اشک‌آور ادامه داشت. یک کارمند سفارت کشته و یک تفنگدار دریایی زخمی شد،

اما سولیوان به گاردهای مسلح سفارت دستور داد ساکت بمانند. مهاجمان ساعت ۳۰:۱۰ صبح از روی دیوارهای سفارت وارد محوطه شده و با سلاح‌های ژ - ۳ و یوزی به ساختمان‌ها تیراندازی کردند. در این حمله سولیوان و ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر از کارمندان سفارت و دو روزنامه‌نگار گروگان گرفته شدند. یک پیش‌خدمت ایرانی کشته شد و چهار آمریکایی زخمی شدند. همزمان عده‌ای به ساختمان صدا و سیما حمله کردند. مردان مسلح به مساجد، فرستنده‌های رادیو و نیروگاه‌ها حمله کردند. سه روز بعد از پیروزی انقلاب، گفته می‌شد که این حملات را نیروهای چپ انجام داده‌اند.

آقای خمینی به درخواست من، حاج مهدی عراقی را احضار کردند و دستور دادند که به کمیته‌ی مرکزی انقلاب از جانب ایشان دستور داده شود که از نیروهای داوطلب مسلح، از اعضای کمیته‌ها تعدادی در اختیار من گذاشته شود تا بتوانم در صورت لزوم از آنها برای رفع مشکل استفاده کنم. سه گروه معرفی شدند. به آنها تأکید شد که باید از اوامر و تصمیمات من اطاعت کنند. با این نیروها وارد سفارت شدیم. آقایان سرهنگ توکلی، ظاهراً از طرف کمیته‌ی مستقر در مدرسه‌ی علوی و سرتیپ عزیزالله امیر رحیمی، از جانب آیت‌الله طالقانی، نیز در آنجا بودند. اولین دستور من بستن همه‌ی درهای ورودی و خروجی سفارت و سپس دستور شناسایی همه‌ی کسانی بود که وارد محوطه‌ی سفارت شده بودند. با شروع این اقدامات، مهاجمان به تدریج و به سرعت و بدون هیچ‌گونه مقاومتی محوطه را ترک کردند و از لابه‌لای میله‌ها بیرون رفتند. در آن لحظات حساس، مهم‌ترین مسئله برای دولت، بیرون راندن مهاجمان و اطمینان از سلامتی کارکنان سفارت بود. به خوبی می‌دانستم که اولاً امنیت کارمندان سفارت‌های خارجی در هر کشوری برعهده‌ی دولت میزبان است. ثانیاً، محوطه‌ی هر سفارتی به منزله‌ی سرزمین و خاک کشور مربوطه و ورود و تجاوز به آن، در واقع تجاوز به خاک آن کشور محسوب می‌شود. به همین علت، در اکثر سفارتخانه‌های خارجی در کشورهای مختلف، بر حسب مورد، عده‌ای نیروی مسلح آن کشور در داخل سفارت مستقر هستند و به پاسداری از آن سفارت می‌پردازند.

با خروج تقریباً همه‌ی مهاجمان، سراغ سفیر، سولیوان، را گرفتم، او را با تعدادی از کارمندان در یکی از اتاق‌ها زندانی کرده بودند. از او خواستم که به همراه ما به سالن مرکزی ساختمان سفارت بیاید. سپس از مأموران مسلح همراه خود خواستم که به همراه یکی از کارمندان سفارت، به معرفی سولیوان، به تمام اتاق‌ها و ساختمان‌های سفارت سر بزنند و تمام اعضای

سفارت را به سالن مرکزی بیاورند. این کار مدتی طول کشید. کارمندان سفارت در اتاق‌های متعدد پناه گرفته بودند.

هنگامی که سولیوان در پاسخ پرسش من اطمینان داد که تمام اعضای سفارت سالم و در سالن مرکزی حضور دارند، ضمن صحبت کوتاهی از جانب دولت ایران به خاطر مشکل به وجود آمده، پوزش خواستم. این پوزش‌خواهی مرا عناصر افراطی چپی، از مسلمان و غیرمسلمان به صورت حربه‌ای علیه من به کار بردند؛ در حالی که از نظر من انقلاب پیروز شده و دولت انقلابی بر سر کار آمده بود و این دولت باید نشان می‌داد که می‌تواند در چهارچوب مقررات شناخته شده‌ی بین‌المللی مسئولیت‌های خود را در حفظ امنیت اتباع خارجی، بخصوص دیپلمات‌ها انجام بدهد. بعد از اخراج مهاجمان از محوطه‌ی سفارت و پایان این مأموریت، بلافاصله برای دادن گزارش عملیات به آقای خمینی به مدرسه‌ی علوی و سپس برای مهندس بازرگان به مدرسه‌ی رفاه رفتم. هم آقای خمینی و هم آقای مهندس بازرگان اقدام انجام شده را تأیید و از من تشکر کردند.

آقای مهندس بازرگان در مصاحبه‌ای با هفته‌نامه‌ی آمریکایی «نیوزویک» در مورد حمله به سفارت آمریکا و روابط ایران با آمریکا گفتند: «من خیلی متأسفم. بسیار متأسفم از آنچه که اتفاق افتاد (حمله به سفارت آمریکا در ایران) ما امیدواریم بتوانیم همه چیز را تحت کنترل در بیاوریم تا این‌گونه حملات بار دیگر رخ ندهد. در این مورد اقدام فوری به عمل آمد و ویلیام سولیوان سفیر آمریکا در ایران شخصاً به‌خاطر اقدام سریعی که در این مورد صورت گرفت از ما تشکر کرد. ما روابط دوستانه‌ای با ایالات متحده داشته‌ایم و میل داریم روابط دوستانه را با ایالات متحده و تمامی کشورهای جهان حفظ نماییم» (نیوزویک، ۵۷/۱۲/۲).

اگرچه برخی از رسانه‌ها حمله به سفارت را به چریک‌های فدایی نسبت می‌دادند، اما وقتی ما وارد سفارت آمریکا شدیم برخی از مهاجمان از درهای مختلف و حتی از میان نرده‌ها فرار کردند. وقتی با برخی از مهاجمان مسلح روبه‌رو شدم و با آنها گفتگو کردم، مطالب آنها را از نوع ادبیات گروه‌های چپ ندیدم. حس ششم به من گفت که مهاجمان وابسته به چریک‌ها نیستند و دست‌های پنهان غیرخودی در این کار دخالت دارد. مطالعات و پیگیری‌های بعدی، داوری اولیه‌ی مرا به‌طور کامل تأیید کرد. در ادامه‌ی این بخش، حاصل بررسی‌های خود را آورده‌ام.

از سه گروه مسلحی که به همراه من به سفارت آمده بودند، یک گروه برای حفظ امنیت سفارت در محوطه باقی ماند و دو گروه دیگر به همراه من از سفارت خارج شدند. گروه محافظ علی‌الاصول می‌باید در بیرون از محوطه‌ی سفارت مأموریت حفاظتی خود را انجام می‌داد، اما سولیوان با ابقای آنان در محوطه‌ی سفارت هم موافقت کرد. رهبر این گروه، ماشاءالله کاشانی، کسی بود که بعدها به ماشاءالله قصاب معروف شد. متأسفانه استقرار این نیرو در داخل سفارت موجب بروز مشکلات فراوانی شد. رفتار این فرد و گروهش با معیارهای اسلامی فاصله داشت. آنها با دریافت پول از مراجعان ایرانی، برای گرفتن ویزا از حضور خود سوء استفاده می‌کردند. بعضی از آنها مشروبات الکلی نیز مصرف می‌کردند. رفتار آنها موجب شکایت مسئولان سفارت شد. اما آنها حاضر به ترک محوطه‌ی سفارت نبودند. در این زمان من در وزارت امور خارجه بودم. سولیوان از ایران رفته بود و ناس کاردار سفارت و عهده‌دار امور بود. با افزایش شکایات و رفتارهای غیراسلامی این گروه در نهایت با آیت‌الله مهدوی کنی، رئیس کمیته‌ی مرکزی انقلاب اسلامی ایران گفتگو کردم و با کمک ایشان ماشاءالله قصاب و گروهش از سفارت بیرون رانده شدند. مشکلات ایجاد شده توسط گروه ماشاءالله قصاب، اگرچه مربوط به دوران مسئولیت در وزارت امور خارجه است، اما شرح کامل آن در پیوست ۱۴ آمده است. پس از انحلال کمیته‌ی ماشاءالله قصاب و اخراج آنها از سفارت آمریکا، برای حفاظت از سفارت، که هنوز در معرض حمله بود، از نیروهای مسلح دژبان مرکزی، که زیر نظر سرتیپ عزیزالله امیر رحیمی قرار داشت، استفاده شد و آن هم در بیرون از ساختمان سفارت. افراد مسلح این نیرو کاملاً منضبط بودند و مقررات را رعایت می‌کردند. علاوه بر این، مأموران مسلح، برطبق یک برنامه‌ی خاص مرتب جابه‌جا می‌شدند و هیچ گروهی برای مدت طولانی در این مأموریت باقی نمی‌ماند. در این حمله، خساراتی به سفارت آمریکا وارد شده بود که مقامات آمریکایی انتظار داشتند که ایران، در چهارچوب مقررات بین‌المللی نسبت به جبران این خسارت و همچنین اموال و اثاثیه‌ی اداره‌ی اطلاعات آمریکا که در اختیار کمیته‌ی انقلاب بود، اقدام کند، اما اوضاع سیاسی و اداری آنچنان بهم ریخته بود که نه دولت اقدامی کرد و نه مقامات سفارت آمریکا مسئله را پیگیری کردند.

گزارش سرهنگ توکلی از حمله به سفارت آمریکا

سرهنگ توکلی در مصاحبه‌ای با «روزنامه‌ی کیهان»، مشاهدات و اقدامات خود را در مورد اشغال سفارت آمریکا در بهمن ۵۷ نکاتی را مطرح کرده است که اگرچه تمام مطالب ایشان

درباره‌ی حمله به سفارت نیست و همچنین نمی‌توان درباره‌ی همه‌ی موضوعاتی که ایشان مطرح کرده داوری کرد، اما از نظر فهم اوضاع سیاسی آن زمان قابل توجه هستند.^(۱۵)

انعکاس این رویداد

خبرگزاری‌ها رویداد روز ۲۵/۱۱/۵۷ را چنین گزارش کردند: «در ساعت ۱۰:۳۰ صبح روز ۲۵ بهمن در همان زمانی که مهندس بازرگان، وزیران و معاونان خود را به خبرنگاران معرفی می‌کرد، یک گروه از افراد مسلح به سفارت آمریکا در تهران حمله بردند. تفنگداران دریایی آمریکا سنگر گرفته در داخل سفارت با شلیک گازهای اشک‌آور مانع از ورود مردم به داخل محوطه می‌شدند. تیراندازی مدام ادامه داشت. چند تنی که خود را از نرده‌ها بالا کشیده و به داخل انداخته بودند، از درهای دیگر رانده می‌شدند. دقایقی بعد سولیوان از اتاق خود بیرون آمد به تفنگداران دستور داد تیراندازی نکنند. در همان زمان سولیوان سفیر آمریکا می‌کوشید تا از اعضای دولت موقت کسانی را پای تلفن بکشد که سرانجام موفق شد. در این زمان چریک‌ها وارد ساختمان شده بودند و از همه می‌خواستند که دست‌هایشان را روی سر بگذارند. همه‌ی افراد در سفارت تسلیم شدند، اما دقایقی بعد دکتر یزدی از سوی دولت وارد صحنه شد و مدتی طول کشید تا چریک‌های مسلح را قانع کند که باید سفارت را ترک کنند. امنیت سفارت به یک گروه به سرکردگی ماشاءالله نامی سپرده شد، که به ماشاءالله قصاب معروف بود».

برنامه‌ریزان و اجراکنندگان حمله به سفارت آمریکا

اگرچه غائله‌ی حمله به سفارت و اشغال آن با موفقیت پایان یافته بود، اما از جهات سیاسی و فهم رویدادها، مسئله را پیگیری کردم. به زودی روشن شد که استنباط و قضاوت اولیه‌ام در مورد ماهیت مهاجمان کاملاً درست بوده است. مطالعات و بررسی‌ها نشان داد که این حمله از سوی یک گروه یا گروه‌های ویژه‌ای از آمریکا برنامه‌ریزی و اجرا شده بود. در بخش دیگری درباره‌ی سناریوهای راهبردی مقابله با انقلاب ایران توضیحاتی داده‌ام. در اینجا برای فهم برنامه‌های راهبردی سیاست‌های خارجی در برخورد با انقلاب ایران باید حمله به سفارت آمریکا را به عنوان یک "رویداد" مورد بررسی و مطالعه قرارداد. اطلاعات زیادی از منابع مختلف جمع‌آوری شد. این مطالعات و بررسی‌ها نشان داد که برداشت اولیه‌ی ما در مورد

عوامل مؤثر در حمله و اشغال سفارت آمریکا کاملاً درست بوده است. شرح برخی از این یافته‌ها به قرار زیر است:

نقش راس پرو در این رویداد

چند روز بعد از این ماجرا، «روزنامه‌ی اطلاعات» به نقل از «خبرگزاری فرانسه» از دالاس (تگزاس - آمریکا) اولین گزارش از این رویداد را منتشر کرد. راس پرو (Ross Perot) مدیر مؤسسه‌ی «الکترونیک دیتا سیستمز» (Electronic Data Systems: EDS) در آمریکا در مصاحبه‌ای اعلام کرد که برای بسیج و تحریک جمعیت جهت حمله به زندان قصر - که دو نفر از کارمندان این مؤسسه در آنجا زندانی بودند - به عده‌ای کمک مالی کرده است. این مصاحبه با حضور دو آمریکایی آزادشده، به نام‌های گیلورد (Gaylord) و چیاپرون (Chiapparone) در دالاس انجام شده است. او در این مصاحبه تأکید کرد که توانسته است به این وسیله روز ۱۱ فوریه یعنی روز سقوط دولت بختیار و قدرت گرفتن آیت‌الله خمینی، این دو نفر را آزاد کند. (۱۶)

شروع داستان از اینجا بوده است که یک شرکت بزرگ آمریکایی به نام ای. دی. اس (Electronic Data Systems = الکترونیک دیتا سیستمز) قراردادی را با وزارت بهداشتی ایران و سازمان تأمین اجتماعی برای تأسیس و بهره‌برداری یک سیستم ملی تهیه‌ی اطلاعات و آمار و ارقام بیمه‌ی درمانی و رفاه اجتماعی ایران منعقد می‌سازد. این خدمات مشتمل بر پنج بخش بوده است: سیستم‌های اداری و ثبت تأمین اجتماعی، سیستم‌های اداری و مدیریت مالی صندوق تأمین اجتماعی، سیستم‌های سازمان بیمه‌ی درمانی، سیستم‌های بانک رفاه کارگران و بالاخره سیستم‌های کلی اداری. بعد از امضای قرارداد اولیه، خدمات کامپیوتری سازمان برنامه و بودجه و دفتر مخصوص فرح نیز به آن اضافه شد. مبلغ کل قرارداد بالغ بر ۴۱ میلیون دلار بود. این شرکت متعلق به یکی از سرمایه‌داران بزرگ تگزاس به نام راس پرو (Ross Perot) بود. راس پرو، همان کسی است که در انتخابات سال ۲۰۰۰ ریاست جمهوری آمریکا، به صورت منفرد نامزد شده بود. وی یکی از بزرگ‌ترین فروشندگان کامپیوترهای IBM در سال ۱۹۶۲ بود. او سپس ای. دی. اس (EDS) را تأسیس کرد. که ارزش ۷۸٪ سهام این شرکت، که بالغ بر ۱/۵ میلیارد دلار بود، به خود او تعلق داشت. در سال ۱۹۸۴ راس پرو شرکت خود را به جنرال موتورز فروخت، اما فعالیت این شرکت پس از شروع به کار در ایران از مدار بازرگانی عادی خارج شد و کارمندان آن دست به فعالیت‌هایی زدند که در نهایت برای

دو نفر از کارمندان این شرکت به نام‌های ویلیام گی لورد و پل چیاپرون، پرونده‌ی جزایی تشکیل و بازداشت شدند.

به موجب اطلاعات موجود در اداره‌ی حقوقی وزارت امور خارجه‌ی ایران، سوابق این دو نفر به قرار زیر است :

۱- در پی بازداشت نامبردگان از طرف دادسرای دیوان کیفر به اتهام شرکت در کلاهبرداری و تدلیس و صدور قرار وثیقه جمعاً به مبلغ ۹۰ میلیون تومان (پرونده‌ی کلاسه ۵۷/۸۳۷ شعبه دادسرای دیوان کیفر) و به دنبال مذاکرات مقامات سفارت آمریکا با وزارت امور خارجه برای سپردن وجه‌الضمان به منظور آزادی متهمان از زندان، آقای چارلز ناس وزیر مختار سفارت آمریکا در تاریخ ۱۸ بهمن ۱۳۵۷ (۷ فوریه ۱۹۷۹) طی نامه‌ای به وزارت امور خارجه اطلاع داد که شرکت الکترونیک دیتا سیستم مبلغ ۱۲۷۹۳۷۸۴ دلار به منظور تأمین وجه‌الضمان نزد دولت آمریکا به امانت سپرده است و دولت آمریکا متعهد می‌شود اگر متهمان آزاد شده و اجازه‌ی خروج از ایران به آنها داده شود، کوشش کند در مواقع لزوم متهمان در دادگاه‌های صالحه‌ی ایران حاضر شوند و اگر ظرف ۴۵ روز از تاریخ تقاضای کتبی مقامات ایرانی در دادگاه حاضر نشدند دولت آمریکا تا مبلغ ۳۰ میلیون تومان در مورد آقای گی لرد و ۶۰ میلیون تومان در مورد آقای پل چیاپرون از محل وجه‌الضمان مذکور به دولت ایران بپردازد، مشروط بر اینکه عدم حضور متهمین در دادگاه ناشی از فوت یا بیماری یا اوضاع و احوال خارج از اراده‌ی آنها نباشد. طبق نامه‌ی وزیر مختار سفارت آمریکا مبلغ وجه‌الضمان به مدت یک سال - ظاهراً از تاریخ آزادی متهمان - برای منظور فوق در اختیار دولت آمریکا خواهد بود.

۲- طبق نامه‌ی دادسرای دیوان کیفر و گزارش خبرگزاری‌های بین‌المللی متهمان در تاریخ ۵۷/۱۱/۲۳ موفق به فرار از زندان قصر و سپس خروج قاچاقی از مرز ایران شدند. در تعقیب این گزارش‌ها رئیس اداره‌ی چهارم سیاسی وزارت امور خارجه‌ی ایران در تاریخ ۵۷/۱۲/۵ با آقای چارلز ناس ملاقات نموده و موضوع فرار متهمان و تعهد دولت آمریکا در خصوص وجه‌الضمان را با وی در میان می‌گذارد. وزیر مختار آمریکا اظهار می‌دارد که سفارت در فرار نامبردگان دخالتی نداشته و موضوع تعهد نیز پس از فرار متهمان به صورت دیگر درآمده است. اداره‌ی چهارم وزارت امور خارجه در گزارش خود تأکید کرد که طبق اظهار بازپرس، مقامات آمریکایی چند روز قبل از فرار متهمان به بازپرسی مراجعه کرده و آمادگی خود را برای سپردن وجه‌الضمان اعلام داشته‌اند، ولی به علت بسته بودن بانک‌ها در آن روزها انجام این امر میسر

نشد. همچنین با توجه به مراتب فوق و اینکه مقامات شرکت ای. دی. اس و دولت آمریکا علی‌الاصول قرار صادره از دادسرای دیوان کیفر را دایر بر لزوم سپردن وجه‌الضمان پذیرفته بودند، به نظر می‌رسد که فرار متهمان از زندان نمی‌تواند سالب تعهد کتبی سفارت آمریکا در این خصوص شود؛ به همین دلیل، با تسریع در رسیدگی به پرونده‌ی متهمان و مذاکره با مقامات سفارت آمریکا در تهران، ممکن است دولت آمریکا را به مسئولیتی که در این خصوص برعهده گرفته متوجه سازد و از آن برای تخفیف ادعای مبالغه‌آمیز شرکت مذکور علیه دولت جمهوری اسلامی و سازمان تأمین اجتماعی استفاده شود.

۳- در سوابق این پرونده آمده است که از قرار اطلاع، متهمان نه فقط در موقع انعقاد بلکه در اجرای قرارداد نیز مرتکب کلاهبرداری و تدلیس شده‌اند، بلکه مبالغ هنگفتی نیز به عنوان مختلف رشوه داده‌اند. با توجه به اینکه این عمل طبق قانون اعمال فساد خارجی (Foreign Corrupt Practices Act of 1977) آمریکا نیز جرم محسوب شده و در آمریکا قابل مجازات است، لازم است در مذاکرات به این موضوع نیز اشاره شود و در ادعای متقابل در دادگاه آمریکایی و کلای ایران اسناد و مدارک مربوط به اعمال خلاف مذکور را ارائه دهند.

با توجه سوابق این مکاتبات در اداره‌ی حقوقی وزارت امور خارجه، نظر اداره‌ی حقوقی وزارت امور خارجه (مرحوم دکتر عزالدین کاظمی) در زمان تصدی این‌جانب، این بود که برای تبادل نظر و استفاده از ادله و مدارک لازم در مذاکرات با مقامات سفارت آمریکا در تهران و دادگاه‌های ایران، جلسه‌ای با حضور بازپرس شعبه‌ی ۱۷ دیوان عالی کیفر و نمایندگان سازمان تأمین اجتماعی در وزارت امور خارجه تشکیل شود. با استعفای دولت موقت و خودداری این‌جانب از همکاری با دولت شورای انقلاب، این پرونده نظیر سایر پرونده‌های مشابه مسکوت ماند و به فراموشی سپرده شد.

علاوه‌بر این، دو آمریکایی، یکی از کارمندان شرکت بل هلیکوپترسازی آمریکایی در ایران، به نام خانم شنایدر (Mary Ellen Schneider) نیز از سال ۱۳۵۶ در تهران زندانی بود. با نزدیک شدن پیروزی انقلاب، راس پرو برای آزادی این زندانیان طرحی می‌ریزد و افرادی را از کلاه‌سبزان بازنشسته‌ی جنگ ویتنام استخدام می‌کند و سپس با همکاری برخی از ایرانیانی که سابقه‌ی همکاری با آمریکایی‌ها را در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ داشتند، در همان روزهای پراشوب انقلاب تظاهراتی را در تهران به راه می‌اندازند و با شعار «زندانی سیاسی آزاد باید

گردد»، به زندان قصر حمله و آن را اشغال می‌کنند و سپس همهی زندانیان از جمله آن سه نفر آمریکایی را آزاد می‌سازند.

آنگاه این مجموعه، طرح حمله به سفارت آمریکا را به اجرا در می‌آورند. در گزارش مجله‌ی «تلاتنا جورنال»، مورخه‌ی ۱۳۵۷/۱۲/۱ چنین آمده است:

«در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ یک یورش رهبری‌شده توسط سرهنگ اسبق سیا و نیروهای ویژه «آرتور سیمونز» از قهرمانان معروف کلاه‌سبزه‌ها، ملقب به "بول" (نره گاو) و چهاره آمریکایی دیگر، که سوابق وسیعی در جاسوسی داشتند، بر علیه زندان قصر تهران جهت آزاد ساختن دو آمریکایی به نام‌های ویلیام گی لورد و پل چیاپرون، انجام گرفت؛ در این حمله همچنین یک آمریکایی دیگر به نام ماری الن اشناپدر ۴۲ ساله، ساکن باتیسدا - مریلند آزاد شد (واشنگتن پست، ۱۳۵۷/۱۱/۲۷).

«اشناپدر در سال ۱۳۵۶، به عنوان کارمند شرکت هلیکوپترسازی آمریکایی به ایران آمد و در ایامی که در زندان بود، برخلاف رسم معمول به مقامات سفارت آمریکا سفارش کرد تا از مطلع ساختن اقوام و یا دوستانش درباره‌ی زندانی شدنش پرهیز کنند. شخصی که مخارج یورش به زندان و اجیر کردن آمریکایی‌ها را پرداخت کرد، یک میلیونر آمریکایی دست راستی به نام راس پرو بود که سابقه‌ی شرکت در عملیات سیا را داشت.»

«راس پرو قبل از انجام یورش، توسط دوستش دریاسالار بازنشسته توماس مورد که دوست شخصی استانز فیلد ترنر، رئیس سیا بود، این مطلب را به اطلاع کاخ، وزارت امور خارجه، وزارت کشور، پنتاگون و سیا، رسانید. گیلورد و چیاپرون، هر دو کارمند شرکت EDS متعلق به راس پرو بودند. شرکتی که قرارداد چهل میلیون دلاری کامپیوتری با شاه و ساواک جهت جمع‌آوری، بایگانی و به جریان انداختن پرونده‌های دانشجویان ایرانی سرگرم تحصیل در خارج از کشور، به‌ویژه در آمریکا منعقد کرده بود. شاید به این علت بود که چنین یورش غیرقانونی جهت آزاد ساختن این دو فرد انجام پذیرفت». راس پرو به ایران سفر کرد و بر انجام این عملیات نظارت داشت. به نوشته‌ی مجله‌ی «کاتر اسپای» (Counter Spy)، نیویورک تایمز (۵۷/۱۱/۲۶) و واشنگتن پست (۵۷/۱۱/۲۷): «حمله به زندان قصر برای آزادی ویلیام گیلورد و چیاپرون و شخصی به نام ماری الن اشناپدر بوده است.»

این دو روزنامه پرسش‌های بی‌پاسخ زیر را مطرح کردند:

دستور سوليوان به مارين‌ها (تفنگداران دريائى مستقر در سفارت) كه با مهاجمان به سفارت درگير نشوند!

حضور خانم ماري الن اشنايدر، كه كارمند دولت آمريكا نبود، اما موقتاً در سفارت ساكن بود. حضور توماس كارجه (Thomas Karges) عكاس خبرگزار UPI، كه حمله‌كنندگان را همراهى مى‌كرد.

ادامه‌ى ارتباط تلفنى-راديويى ميان سفارت و پنتاگون: اگرچه مهاجمان تمام سيم‌ها را قطع كرده بودند، اما اين ارتباط توسط دو نفر ايرانى ناشناس و فردى به نام چارلز واتر (Charles Watters)، ۵۴ ساله، توسط راديوهام (Ham) در يك شركت مهندسى در اورلاندو - فلوريدا برقرار شده بود. خواهر اين شخص و شوهرش بنابه دلايل نامعلومى، در تهران ساكن و باقى مانده بودند. راديوهام يك شبكه‌ى گسترده‌ى ارتباطات تلفنى در دنيا بود. اين شخص براى ارتباط با ايران از راديوهام، از يك عرب اردنى به نام نائل ملهاس (Naiei Malhas) استفاده مى‌كرد. فردى به نام لى وايند (Lee Winde)، ۳۵ ساله، از مريلند و فرد ديگرى به نام ريچارد پرايس (Richard Price) از پوتوماك مريلند كه متخصص ارتباطات سيا بود، و دستگاه‌هاى شنود شوروى و مكالمات راديوهام را رديابى مى‌كردند، اعلام كردند كه حمله و اشغال سفارت در ۱۴ فوريه‌ى ۷۹ كار سيا و ساواك بوده است، براى دادن بهانه به آمريكا و حمله‌ى مسلحانه به ايران.

روز بعد هاوارد بيكر، رهبر اقليت در سنای آمريكا، در تلافى حمله به سفارت آمريكا، درخواست اجراى عمليات به سبك انتبه و محاصره‌ى اقتصادى ايران را كرد.

«واشنگتن پست» (۱۳۵۷/۱۱/۲۷) در ادامه نوشت: «اين محاصره و اشغال، كار خود سيا و ساواك است تا بهانه‌اى براى دخالت آشكار نظامى آمريكا در ايران را فراهم كنند».

"بدون موضع‌گيرى درباره‌ى گناهكار بودن يا بى‌گناه بودن فارغ التحصيلان ايرانى دوره‌هاى كارگرى و پليسى وابسته به سيا، مجله‌ى ضد جاسوسى «كاتتر اسپاى» به علت محاكمه‌هاى مخفى و اعدام‌هاى فورى كه درحال حاضر در جريان است، اسامى افراد فوق‌الذکر ايرانى را چاپ نمى‌كند. هويت اين افراد براى ايرانيان به علت حفظ خودشان آشكار است».

يك نويسنده‌ى آمريكايى به نام فلت كن، اين اطلاعات را در كتابى، با عنوان: «بربال‌هاى عقاب» منتشر كرده است.^(۱۷) راديو و تلويزيون معروف آمريكايى به نام NBC، بر اساس كتاب ياد شده در بالا و با همكارى راس پرو، فيلمى از اين ماجرا ساخت. در اين فيلم ادعا شده است

که دو تن از کارمندان ای. دی. اس بعد از انقلاب بازداشت شدند، که این نادرست است. نویسنده‌ی کتاب «بر بال‌های عقاب» آورده است که: «در دسامبر ۱۹۷۸ (آذر ۱۳۵۷) دو تن از مدیران ای. دی. اس در تهران به اتهام رشوه بازداشت شدند. وثیقه‌ای به مبلغ ۱۲/۷۵ میلیون دلار برای آزادی آنها تعیین شد. درحالی که وکلای شرکت سعی می‌کردند، این دو را با وثیقه آزاد کنند، پرو تصمیم گرفت به هر قیمت شده آنها را آزاد کند؛ بنابراین، گروهی را به رهبری یک افسر بازنشسته‌ی ارتش استخدام کرد و به زندان قصر حمله و آنها را آزاد کردند. آنها بعد از آزادی از طریق کردستان به ترکیه فرار کردند».

یک استاد آمریکایی به نام جیمز بیل، نیز در کتاب خود به این ماجرا پرداخته است.^(۱۸) در خاتمه‌ی این بخش، برای نشان دادن نگرش جناح‌هایی از حاکمیت آمریکا برای ایجاد جو مناسب به‌منظور جلوگیری از شناسایی دولت جدید ایران توسط دولت آمریکا و دخالت در ایران، گزارش جمع‌آوری شده‌ی زیر را عیناً می‌آورم.

جوسازی در آمریکا برای مداخله در ایران

کارگردان فراهم آوردن اوضاع برای جلوگیری از شناسایی دولت جدید ایران توسط آمریکا و احتمالاً دخالت نظامی، شخصی بود به نام شلزی‌نگر، وزیر انرژی دولت کارتر و وزیر اسبق دفاع و رئیس اسبق سیا. منطق او در این جوسازی‌ها مساوی قرار دادن فقدان حضور شاه با سختی‌های اقتصادی تحمیل شده بر مردم آمریکا بوده است. این کار، جوّی مساعد برای نوعی دخالت دولت آمریکا جهت باز گرداندن شاه و یا مستقر کردن یک حکومت به اصطلاح طرفدار غرب و یا حتی مجبور ساختن دولت فعلی جهت ازسر گرفتن سیاست‌های شاه در قبال آمریکا، فراهم می‌کرد. مهم است که به یاد آورده شود شلزی‌نگر و کیسینجر هر دو در عملیات گمراه‌کننده‌ی امور کاملاً تبحر دارند. در این جوسازی‌ها انگار که شلزی‌نگر و کیسینجر به تنهایی کافی نبودند. ارتشبد الکساندر هیگ نیز اظهار عقیده می‌کند: «وقایعی که تاکنون در ایران به وقوع پیوسته، چه به عاقبت نهایی آن بدین و یا خوش‌بین باشیم، خطرات جدی برای منافع دنیای غرب در بر دارد که مستلزم تغییرات بعدی در سیاست‌های غربی می‌باشد...» (واشنگتن پست، ۵۷/۱۱/۲۸).

کیسینجر در مورد تأثیرات انقلاب اسلامی ایران بر سیاست خارجی آمریکا در مصاحبه‌ای گفته بود: «انقلاب ایران اثر تخریبی عظیمی بر سیاست خارجی آمریکا داشت». به گزارش «شیکاگو - یونایتد پرس» هنری کیسینجر، سیاستمدار آمریکایی و وزیر امور خارجه‌ی پیشین

این کشور اعلام کرد: پیروزی انقلاب ایران و سرنگون شدن رژیم شاه اثر تخریبی عظیمی بر سیاست خارجی آمریکا داشت و به عناصر رادیکال در خاورمیانه تحرك مهیبي داده است. کیسینجر تصریح کرد انقلاب ایران و نیز حوادثی که توسط شوروی هماهنگ می‌شود دهه‌ی ۱۹۸۰ را برهه‌ای پر از آشفتگی و ناآرامی می‌سازد. کیسینجر - با توجه به مذاکرات قریب الوقوع کارتر و برژنف در وین - گفت: امکان ندارد آمریکا بتواند با وضع کنونی موازنه‌ی قدرت را حفظ کند. ما نمی‌توانیم این منطق را قبول کنیم که در جایی که شوروی می‌خواهد تشنج‌زدایی ادامه داشته باشد ثابت بمانیم و فقط در جایی که مبارزه‌ی سیاست خارجی آزاد است مبارزه کنیم. آمریکا باید اصرار کند که به این حادثه‌جویی‌ها پایان داده شود. کیسینجر سپس به سرنوشت شاه مخلوع اشاره کرد و گفت آمریکا در قبال محمدرضا پهلوی اخلاقاً مدیون است و باید به وی که اینک به حالت تبعید در باهاما به سر می‌برد پناهنده‌گی می‌داد. کیسینجر گفت: سکوت طولانی خود را در قبال شاه مخلوع که ماه‌ها ادامه داشت، شکسته است و باید رهبران آمریکا توجه داشته باشند که شاه بیش از سی سال دوست آمریکا بود و این یک واقعیت است. و این دوست که هنوز اجازه نیافته است به آمریکا برود اینک در باهاما در جستجوی جایی امن برای پناهنده شدن است.

مطالب کیسینجر اگرچه می‌تواند اعتراف به واقعیت باشد، اما با توجه با وابستگی او به جناح‌های افراطی آمریکا بیان این مطالب را باید بیشتر برای آماده‌سازی اذهان عمومی مردم آمریکا برای مقابله با انقلاب ایران تفسیر کرد.

در مورد ایجاد یک جو مناسب برای دخالت دولت ایالات متحده در ایران توسط این گروه، گزارش برگزیده‌ای از جانب "سیا" انتشار یافت که در آن «تصویری اسفبار از قابلیت تجدید قوای مملکت (آمریکا) از ضربه‌های ناشی از فقدان نفت ایران ترسیم می‌کرد و هشدار به کمبودهای شدید و قیمت‌های بالاتر و یک رکود اقتصادی می‌داد» (واشنگتن پست، ۵۷/۱۱/۳۰).

گزارش سیا جسورانه و حاکی از این بود که: «چنانچه تولید نفت ایران به زودی به میزان سه یا چهار میلیون بشکه در روز نرسد و یا اینکه در مصرف نفت صرفه‌جویی به عمل نیاید، ذخایر نفتی تا اواسط سال به میزان غیرطبیعی پایین خواهد آمد و این به طور اجتناب‌ناپذیری شرکت‌های نفتی را مجبور به جیره‌بندی و بالابردن قیمت نفت و جلوگیری از رشد اقتصادی خواهد شد» (روزنامه‌ی واشنگتن پست، صفحه‌ی الف - ۷، مورخه‌ی ۱۳۵۸/۱/۲). همان روز

وزارت خزانهداری آمریکا هشدار داد که خطر متوجه امنیت ملی به خاطر اوضاع نفتی جهان اکنون «بیشتر از هر زمان دیگری از گذشته می‌باشد» (همان منبع). به ادعای گزارش جدید سیا عنوان مقاله‌ی این روزنامه این بود: «منیت ایالات متحده به خاطر از دست دادن منابع نفتی ایران به خطر افتاده است». این نوع مقالات به نوبه‌ی خود به جریان شلزی‌نگر در به وحشت انداختن و ملتهب نمودن مردم کمک می‌کرد.

در تعارض با تبلیغات شلزی‌نگر، شخصی به نام «ریچارد هالورن» مقاله‌ای تحت عنوان «نفت: حقایق با حرف‌ها جور در نمی‌آید» حقایق ذیل را فاش ساخت:

۱- خدمات پژوهشی کنگره گزارش داده است که روزانه ۸۰ هزار بشکه کمبود نفتی وجود دارد و نه آن‌طوری که شلزی‌نگر مدعی شد ۵۰۰ هزار بشکه.

۲- ایرادات منطقی به شلزی‌نگر نشان می‌دهد که صحبت از بحران، اغراق‌آمیز است.

۳- در ایام قطع نفت ایران، تقاضا برای نفت خام و محصولات تصفیه شده‌ی آن مانند گازوئیل فقط ۱/۹ درصد افزایش داشته است.

۴- در حال کنونی، به‌طور متوسط روزانه ۲۵۰ هزار بشکه کمتر از سال گذشته از ذخایر نفتی ایالات متحده برداشته می‌شود.

۵- ذخایر نفت خام اولیه به‌نظر می‌آید کاملاً مکفی و مافوق اندازه‌ی سطح در همین مدت در سال ۱۳۵۶ می‌باشد و اکنون اندازه‌ی سطح ذخایر رو به فزونی است.

۶- استخراج نفت افزایش یافته است و با وجود فقدان ۹۰۰ هزار بشکه نفت ایرانی، واردات نفت خام بیش از گذشته شده است، نه کمتر؛ و واردات محصولات تصفیه‌شده نیز بیشتر از گذشته شده است.

۷- ذخایر گازوئیل به‌نظر می‌آید در سطح قابل قبول باشد و از میزان سال گذشته هرچند پایین‌تر است، ولی تقریباً برابر سال ۱۳۵۷ است (روزنامه‌ی نیویورک تایمز، ۱۲/۲۷/۱۳۵۷).

با وجود این حقایق، شلزی‌نگر جنگ تبلیغاتی را ادامه داد و در ۱۰ فروردین ماه سال ۱۳۵۸ در مقابل کمیته‌ی فرعی انرژی و نیرو در مجلس نمایندگان مدعی شد: «ایالات متحده مواجه با کمبود شدید منابع نفتی می‌باشد که حداقل این تابستان منجر به کمبودهای محلی خواهد شد».

به گفته‌ی شلزی‌نگر این کمبودها ناشی از احتیاج به پراسازی مجدد ذخایری می‌باشد که در ایام بحران ایران از آن استفاده شده است. و دو روز پس از شهادت دادن شلزی‌نگر در مجلس

«روزنامه‌ی واشنگتن پست» (۱۳۵۸/۱/۱۱) بیانیه‌ی ذیل را که ظاهراً دروغی جدید را در خدمت تبلیغات شلزی‌نگر قرار می‌داد و جو را مناسب برای دخالت دولت ایالات متحده در ایران می‌نمود، چاپ کرد: «جیمز شلزی‌نگر وزیر انرژی مکرراً گفته است که کاهش استخراج ناشی از انقلاب ایران منجر به یک کمبود دو میلیون بشکه‌ای روزانه شده است که بر ایالات متحده تأثیر خواهد گذارد».

ولی طبق یک یادداشت به وزارت انرژی در مدت دی‌ماه و بهمن‌ماه ۱۳۵۷ استخراج جهانی نفت از جمله در کشورهای اوپک روزانه ۶۰/۱ میلیون بشکه بود که در مقایسه با ۵۷/۳ میلیون بشکه‌ی روزانه در همین ایام سال گذشته قابل توجه است (واشنگتن پست، ۱۳۵۷/۱۰/۱۴ یا ۱۳۵۸/۱/۱۲).

تحلیلگر دیگری نتیجه گرفت که: «پیامد عمده‌ی قطع نفت ایران، قیمت‌های بسیار بالای نفت می‌باشد» (واشنگتن پست، ۱۳۵۸/۱/۹). همچنین پیامد غیر قابل دفاعی که محصول مبارزات تبلیغاتی شلزی‌نگر می‌باشد توجیه دخالت دولت ایالات متحده در ایران است.

بالاخره بایستی ذکر کرد که ویلیام کلیبی رئیس سابق سیا درباره‌ی دخالت ایالات متحده در ایران نوشت: «در این برهه از زمان خوب است لغتی مناسب‌تر برای "دخالت" به کار برد». در این باره می‌توان گفت مترادفی مناسب برای "دخالت"، در واقع یاری‌رسانی غیرعلنی به شاه برای فعال نمودن بهره‌وران "انقلاب سفید" است (واشنگتن پست ۱۳۵۷/۱۰/۲۹).

کلیبی شخصی بود که بیش از ۲۵ سال دخالت‌های جنایتکارانه‌ی سیا را رهبری کرده و در نتیجه گفتار او را می‌توان به طور مطمئن منعکس‌کننده‌ی راه حلی دانست که سیا به عنوان مسیر عملیاتی احتمالی در ایران مورد بررسی قرار داده باشد. حداقل گفتار کلیبی باید به عنوان زنگ خطری برای مردم ایران باشد. در ضمن کلیبی ظاهراً علاقه‌ای تازه به ایران پیدا کرده بود. بنا بر نوشته‌ی واشنگتن پست: «او را در سر کلاس در مجموعه درس‌هایی آموزشی درباره‌ی اسلام که توسط مرکز اسلامی و مؤسسه‌ی خاورمیانه در واشنگتن تدریس می‌شد، مشاهده کرده‌اند». یکی دیگر از پژوهشگران آمریکا به نام جان کلی نیز حمله به سفارت آمریکا در بهمن ماه را طرح‌ریزی شده‌ی سیا دانسته است.^(۱۹)

خلاصه اینکه عده‌ای از سیاستمداران معروف و با نفوذ و راس پرو تلاش کردند به بهانه‌ی کمبود نفت ناشی از انقلاب ایران، اوضاع ایران را آشفته کنند تا دولت آمریکا در امور ایران دخالت کند.

با وجود همه‌ی این جوسازی‌ها، آزادسازی افسران آمریکایی گرفتار در ستاد مشترک ارتش ایران و خنثی کردن فوری توطئه‌ی حمله به سفارت آمریکا و اشغال آن، دولت آمریکا در نهایت در ۲۷ بهمن ۵۷ دولت جدید ایران را به رسمیت شناخت. دولت‌های لیبی، پاکستان، سودان، هند، سوریه و شوروی اولین دولت‌هایی بودند که در ۲۳ بهمن دولت جدید را به رسمیت شناختند.

اعدام اولین گروه از سران رژیم شاه

به تدریج که ساختارهای رژیم استبداد سلطنتی فرو می‌ریخت، عناصر اصلی در رژیم شاه از کشور می‌گریختند. هر قدر رفتار نیروهای انتظامی و ساواک با مردم شدیدتر بود برخورد مردم با عناصر رژیم نیز خشن‌تر بود. سپهبد جعفریان، سرلشگر بیگلری و سپهبد بدره‌ای در درگیری‌های خیابانی توسط مردم کشته شدند.* در تهران مردم به منزل سرهنگ زیبایی در خیابان هدایت ریختند و آن را آتش زدند. گفته می‌شد وی از مأموران شکنجه‌ی زندانیان سیاسی در ساواک بوده است. ظاهراً خودش در منزل نبوده است. همزمان سرهنگ وجدانی، افسر ساواک به دست مردم در خیابان کشته می‌شود. او در حالی که اسلحه‌ی کمری خود را به روی مردم نشانه گرفته بود، برای بازداشت دکتر سید علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی به منزل وی حمله می‌کند. خانم کیان کاتوزیان، همسر آقای حاج‌سیدجوادی، به عنوان شاهد عینی جریان قتل او را به طور دقیق شرح داده است.^(۴۰)

رهبران انقلاب در داخل ایران از وقوع این حوادث به شدت نگران بودند. در جلد سوم خاطرات (۱۱۸ روز در نوفل‌لوشاتو) در این باره توضیحاتی داده‌ام. خلاصه‌ی آن این است که مرحوم آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر سجایی هر یک به طور جداگانه تلفنی با من در پاریس (نوفل‌لوشاتو) صحبت کردند و از وقوع حوادث خونین خبر دادند و از آقای خمینی می‌خواستند که برای آرام کردن مردم فکری اندیشیده شود. آیت‌الله طالقانی، در یک مکالمه‌ی تلفنی، که من آن را ضبط کردم و نوار آن را عیناً برای آقای خمینی گذاشتم و گوش کردند،

* (موسسه) نویسنده رخدادهای مربوط به بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در روز ۲۲ بهمن که ارتش اعلام بی‌طرفی کرده بود را با هدفی خاص به دورانی نسبت می‌دهد که امام در پاریس بودند. مصادیق یاد شده در این زمینه قابل توجهند و جملگی به دلیل مقاومت در برابر انقلاب کشته شدند. سپهبد عیسی بقراط جعفریان در سانحه چرخبال (احتمالاً در درگیری با خدمه)، سرلشگر بیگلری - جانشین فرمانده گارد- توسط راننده‌اش، سپهبد بدره‌ای در ستاد نیروی زمینی جملگی در روز ۲۳ بهمن کشته شدند.

گفته بود مردم به شدت عصبانی هستند و اگر این رفتارها ادامه پیدا کند، حمام خون راه می‌افتد و کنترل از دست همه خارج خواهد شد. آیت‌الله طالقانی خواسته بود که آقای خمینی، به هنگام ورود به تهران اعلام عفو عمومی کند.* وی مثال فتح مکه را زده بود که وقتی پیامبر فاتحانه وارد مکه شد، تمامی مخالفان، حتی ابوسفیان را بخشید و خطاب به آنها گفت: «انتم الطلقاء؛ شما آزاد شدگان هستید». اما آقای خمینی با عفو عمومی موافق نبود. آرام کردن مردم هم اگر غیرممکن نبود، بسیار مشکل بود. عناصر آموزش‌دیده‌ی سازمان‌های سیاسی - نظامی و گروه‌های افراطی نیز در دامن زدن به حس انتقام‌گیری مردم نقش اساسی داشتند.

باید وضعیت ایران در آن روزها را در ذهن خود مجسم کرد. کلانتری‌ها سقوط کرده بودند؛ نیروهای نظامی، بعد از چند درگیری با مردم و پس از مقابله‌ی گارد شاهنشاهی با همافران در افسریه، به پادگان‌ها عقب نشسته بودند. هیچ نیروی مسلحی وجود نداشت که نظم و امنیت را در شهرها حفظ کند. سلاح‌های موجود در برخی از پادگان‌ها، که به دست مردم سقوط کرده بودند، به دست افراد عادی و گروه‌های مختلف افتاده بود. صدها کمیته‌ی انقلاب اسلامی در همه‌ی شهرها به طور خودجوش به وجود آمده بودند. اعضای احزاب سیاسی و سازمان‌های انقلابی در این کمیته‌ها نقش فعال داشتند. این نیروهای مسلح مردمی مقامات حکومت شاه را که نتوانسته یا نخواسته بودند از کشور خارج شوند، شناسایی و دستگیر می‌کردند، به جای اعدام آنها در خیابان‌ها، برخلاف میل‌شان به مدرسه‌ی رفاه می‌آوردند. یکی از کلاس‌های مدرسه‌ی رفاه تخلیه و با موکت مفروش شده بود. افراد بازداشت شده در این اتاق نگهداری می‌شدند. تعداد آنها هم هر روز بیشتر می‌شد. جوانان داوطلب مسلح فشار می‌آوردند که اگر بازداشت شدگان به سرعت اعدام نشوند، خودشان آنها را در خیابان‌ها اعدام انقلابی می‌کنند. آنها می‌گفتند ما اینها را نیاورده‌ایم اینجا که از آنها پذیرایی شود. اگرچه مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر معرفی شده بود، هنوز وزرا معرفی نشده بودند و شورای انقلاب در این نوع مسائل تصمیم می‌گرفت. شورای انقلاب هم با اعدام‌های به اصطلاح انقلابی مورد نظر جوانان موافق نبود، اما همه‌ی حوادث قابل کنترل نبودند. علاوه بر قتل افسرانی که به آنها اشاره کردم، به ما خبر رسید در اصفهان سرهنگ نادری، رئیس ساواک را کشته‌اند. در شورای انقلاب

* (موسسه) در زمان ورود امام به ایران هنوز پیروزی حاصل نشده بود و بختیار زمامدار دولت منصوب شاه بود و همه مبارزان هر لحظه نگران کودتا برای سرکوب انقلاب و قتل عام مردم بودند. در آن شرایط ساختار سلطه آمریکا و استبداد از هم پاشیده بود؛ لذا چنین پیشنهادهای صرفاً ابزارهای سلطه را حفظ می‌کرد.

همه ناراحت بودند. اگر کشتن افراد در خیابان‌ها، نظیر هر انقلاب دیگری باب شود، کنترل از دست دولت و شورای انقلاب خارج خواهد شد و پیامدهای بسیار بدی خواهد داشت. آقای خمینی و مهندس بازرگان از من خواستند که مسئله‌ی قتل نادری را پیگیری کنم. تحقیقات من روشن کرد که فردی به نام نیلی در اصفهان، سرهنگ نادری را ربوده و کشته است. او را به دفتر نخست‌وزیری احضار کردم. او از فعالان سیاسی وابسته به گروه سید مهدی هاشمی معروف به هدفی‌ها در اصفهان بود. او به قتل نادری اعتراف کرد و گفت قبل از انقلاب، ساواک اصفهان او را بازداشت و شکنجه کرده بود. بعد از انقلاب ردپای نادری را شناسایی کرده و او را ربوده و به زیرزمین منزل خود برده است و همان شکنجه‌هایی را که به او داده بودند، در حق وی اعمال می‌کند تا می‌میرد و سپس جنازه‌اش را به بیابان می‌برد و دفن می‌کند. او همچنین مدعی بود محسن رفیق‌دوست نیز در این کار مشارکت داشته است. در برخی از شهرها، مردم پاسبان‌ها و ساواکی‌هایی را که می‌شناختند و مردم آزاری کرده بودند، دستگیر می‌کردند و می‌کشتند. در چنین فضا و وضعیتی بود که اولین گروه از دستگیرشدگان به حکم آقای خمینی اعدام شدند.* ماجرا به این ترتیب بود:

بعد از برگشت به ایران در منزل پدری‌ام در خیابان ایران، کوچه‌ی مقدم روبه‌روی مدرسه‌ی علوی مستقر شده بودم. روز ۲۶ بهمن ۵۷ حدود ساعت ۳۰:۸ شب، کمی بیشتر یا کمتر - ساعت دقیق آن را به خاطر ندارم - آقای حسین خمینی به منزل ما آمد و گفت که حاج آقا (منظور آقای خمینی است) با شما کار فوری دارند. بلافاصله با هم به مدرسه‌ی علوی رفتیم. به اتاق که وارد شدم علاوه بر آقای خمینی، آیت‌الله اشراقی، حاج سید احمد خمینی، حاج مهدی عراقی، زواره‌ای، صادق خلخالی، ابوالفضل حکیمی، علی نراقی و شاید ۴ - ۵ نفر دیگر هم حضور داشتند. یکی از آقایان مطرح کرد که صادق خلخالی چشم‌های ۲۴ نفر از دستگیرشدگان را بسته و به پشت بام مدرسه رفاه برده است و می‌خواسته آنان را تیر باران کند. خبر که به آقای خمینی می‌رسد، دستور توقف می‌دهد و خلخالی و تیمش را برای توضیح احضار می‌کنند. آقای خمینی نظر مرا جويا شد. من چون نمی‌دانستم این افراد چه کسانی هستند، اسامی آنها را پرسیدم، خلخالی اسامی آن ۲۴ نفر را در حاشیه‌ی روزنامه‌ی اطلاعات،

* (موسسه) حکم اعدام اولین امرای ارتش شاه به نام‌های نصیری، رحیمی، خسروداد و تاجی در دادگاهی به ریاست و قضاوت حاکم شرع - آیت‌الله خلخالی - صادر گردید. مخالفت امام با اجرای حکم ۲۰ نفر دیگر که آنان نیز به اعدام محکوم شده بودند از چه رو می‌بایست به عنوان صدور حکم آن ۴ تن توسط امام القا شود؟!

که در دستش بود، نوشت. برخی از اسامی که به یاد دارم عبارت بودند از: «نصیری، هویدا، خسرو داد، ناجی، رحیمی، جهانبانی، پرویز نیکخواه و ...» من با صراحت با اعدام آنان بدون تشکیل دادگاه‌های علنی مخالفت کردم.

سه دلیل عمده برای مخالفت با اعدام آنان به ترتیب ذکر کردم: اول اینکه آنان باید به‌طور علنی محاکمه شوند. درست است که آنان در دوران تکیه بر قدرت هیچ قاعده و قانونی را در حق مخالفان خود رعایت نکرده‌اند، اما ما باید با تکیه بر ارزش‌های انسانی و اسلامی با آنها رفتار کنیم، نه براساس واکنش به رفتار نادرست آنان. حتی مثال زدم که ما در اسلام حق کشتن حیوانات را به قصد تفریح نداریم و اگر برای استفاده‌ی غذایی نیاز داشته باشیم باید مقررات ویژه‌ای را رعایت کنیم. در همان‌جا گفتم انقلاب پیروز شده است و دولت جدید باید اعتبار و شناسایی بین‌المللی پیدا کند. ما نباید به سبک انقلاب‌های دیگر عمل کنیم. این رفتارها و هن انقلاب ما خواهد بود. دلیل دوم من این است که این افراد، اطلاعات فراوانی از درون حکومت شاه دارند، باید به آنها فرصت داده شود تا اطلاعات خود را بیان کنند. برای نمونه از هویدا و صحبتی که با من در مورد آمادگی‌اش برای سخن گفتن، کرده بود، یاد کردم. دلیل سوم من این بود که وقایع بسیار مهمی در زمان شاه رخ داده است. اینها می‌توانند اطلاعات خوبی درباره‌ی آن حوادث تاریخی بدهند. نصیری از اعضای اصلی و مرکزی افسران کودتاچی در ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها مطالب فراوان درباره‌ی کودتا نوشته‌اند، اما هیچ یک از ایرانیانی که در کودتا نقش داشته‌اند تا به حال چیزی درباره‌ی آن نگفته و ننوشته‌اند. نصیری یکی از همان عناصری بود که اطلاعات فراوان داشت. نصیری به دستور شاه در ۵۷/۷/۱۸ با حکم سپهد رحیمی، فرماندار نظامی تهران دستگیر و در پادگان جمشیدیه زندانی شد. هویدا در ۵۷/۶/۱۸ از سمت خود به عنوان وزیر دربار برکنار شد. او هم به دستور شاه به همراه ۱۲ تن از مقامات بلند پایه، در ۱۷ آبان در دولت ازهری، بازداشت شده بود. بنابراین، نصیری و هویدا پس از انقلاب دستگیر نشدند. آنها در پادگان جمشیدیه زندانی بودند و آنان را از آنجا به مدرسه رفاه آوردند. همان‌طور که گفتم جلسات شورای انقلاب در مدرسه‌ی رفاه تشکیل می‌شد. اعضای آن، عموماً در تمام طول روز در مدرسه بودند. مدیریت انقلاب در آن روزهای پرهیجان کارآسانی نبود. برخی از پادگان‌ها سقوط کرده بودند و انبارهای اسلحه و مهمات به تاراج رفته بود. احتمال بروز هر حادثه‌ای وجود داشت؛ بنابراین، اکثر اعضای شورای انقلاب در تمام روز در مدرسه بودند. وقتی هویدا را به مدرسه‌ی رفاه

آوردند، بسیار آرام بود. به من گفت: حرف‌های زیادی برای گفتن دارد و آماده است که بگوید و بنویسد. همه می‌دانستند که هویدا چرا زندانی و قربانی چه ماجراهایی شده بود. در آن روزهایی که سقوط رژیم شاه حتمی می‌نمود، بسیاری از وابستگان رژیم فرار کردند، اما هویدا با وجودی که دوستانش به او اصرار کرده بودند که ایران را ترک کند، نپذیرفته بود. وقتی در مدرسه‌ی رفاه آمادگی خود را برای سخن گفتن ابراز کرد، به دستور من، او را به همان اتاقی که سایر زندانیان نگهداری می‌شدند، بردند؛ زیرا من نگران بودم که مخالفان و دشمنانش، بخصوص برخی از امرای ارتش، که در میان بازداشت‌شدگان بودند، او را شبانه سر به نیست کنند؛ بنابراین، یک اتاق جداگانه به او اختصاص و برای حفظ امنیت او دستوراتی داده شد.

پارسونز، سفیر انگلستان تا آخرین روزهای قبل از انقلاب درباره‌ی بازداشت هویدا می‌نویسد:

«... روز ۷ نوامبر بار دیگر با شاه ملاقات کردم ... شاه پس از کمی تأمل گفت: "ژنرال‌ها می‌خواهند هویدا را هم بازداشت کنند". من دیگر نتوانستم ساکت بمانم و گفتم: اعلی‌حضرت می‌دانند که من و هویدا بیست سال است با هم دوستیم. انگیزه‌ی من از آنچه قصد دارم با صراحت بیان کنم، سابقه‌ی دوستی من با او نیست. او سیزده سال نخست‌وزیر اعلی‌حضرت بوده است. بازداشت او، به منزله‌ی بازداشت شاه است. محاکمه و محکومیت او، محکومیت شاه تلقی خواهد شد. در این موقع شاه پس از سکوت طولانی زیر لب و آهسته، مطلبی بیان داشت مبنی بر اینکه قصد انتقام‌جویی سیاسی ندارد، و موضوع صحبت را عوض کرد».^(۲۱)

هویدا در اواخر حکومت شاه به شدت منتقد شاه و اطرافیانش شده بود. راجی، سفیر "شاهنشاه آریا مهر" در لندن در خاطرات خود گفتگویی را که در ۱۲ مرداد ۱۳۵۷ با هویدا داشته است نقل می‌کند و می‌نویسد او با لحنی سرشار از تنفر از گستردگی فساد در میان بلندپایگان رژیم شاه و خانواده‌اش یاد می‌کند و می‌گوید: «... با مشاهده‌ی این وضع، گاه احساس می‌کنم که مقاومتم به پایان رسیده و دیگر توان ادامه کار را ندارم...».^(۲۲)

در آن شب، وقتی گفتند صادق خلخالی می‌خواهد هویدا را هم بکشد برای آقای خمینی توضیح دادم که چرا نباید هویدا را بکشند. هویدا سیزده سال نخست‌وزیر شاه بود، اما در نهایت مغضوب شد و تیمسار رحیمی، فرماندار نظامی وقت، به دستور شاه او را زندانی کرد. وقتی او گفت می‌خواهد صحبت کند، معلوم بود می‌خواهد درباره‌ی چه چیزهایی صحبت کند. به آقای خمینی توضیح دادم که مخالفان شاه از فساد دربار، سخن زیاد گفته‌اند، اما اعتبار و وزن آنچه

هویدا خواهد گفت با تمامی سخنان مخالفان شاه فرق خواهد داشت؛ بگذارید او حرف‌هایش را بزند. آقای خمینی استدلال مرا پذیرفت و به خلخال تأکید کرد که هویدا را نکشید. در مورد نصیری نیز توضیح دادم که او علاوه بر آنکه در کودتای ۲۸ مرداد نقش کلیدی داشته است، رئیس شهربانی کل کشور، فرماندار نظامی تهران در خرداد ۱۳۴۲ و از سال ۱۳۴۳ نیز تا ۱۵ خرداد ۱۳۵۷ رئیس ساواک بوده است. او به همراه دو نفر دیگر یعنی عضدی و پرویز ثابتی تصمیم‌گیرندگان و مدیران اصلی ساواک بودند؛ بنابراین، او باید محاکمه شود. برای محاکمه‌ی او، پیشنهاد دادم فرم‌هایی در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان چاپ شود تا هر کس علیه ساواک شکایتی دارد، آن فرم را پر کند و به دفتر نخست‌وزیری بفرستد تا این شکایت‌ها جمع‌آوری شوند؛

در ورزشگاه آزادی تهران، نصیری در حضور همه‌ی مردم و صدها خبرنگار داخلی و خارجی محاکمه شود. اما آقای خمینی این پیشنهاد را نپذیرفت، و با توجه به مقاومت رحیمی و خودداری او از دستور به نظامیان برای برگشتن به پادگان‌ها، اظهارداشت که سران ارتش هنوز باور نکرده‌اند انقلاب پیروز شده است و ممکن است هر آن با هلیکوپترها یا توپخانه‌های خود، مدرسه‌ی رفاه و علوی را بمباران کنند. بنابراین خود ایشان به‌عنوان حاکم شرع، حکم اعدام چهار نفر اول یعنی نصیری، رحیمی، خسروداد و ناجی را صادر کردند.* من همان‌جا در حضور همه‌ی حاضران اعتراض کردم و تأکید کردم که باید دادگاهی علنی تشکیل شود؛ به علاوه باید به آنها اجازه داده شود تا حداقل با خانواده‌های خود دیدار کنند و اگر خواستند بتوانند وصیت‌نامه‌های خود را بنویسند. آقای خمینی به حاج مهدی عراقی دستور داد که برود و نظارت کند تا آن چهار نفر با خانواده‌هایشان تماس بگیرند و اگر مطالبی دارند بنویسند، اما خلخال به سرعت از مدرسه‌ی علوی به مدرسه‌ی رفاه رفت و حاج مهدی عراقی زمانی رسید که آن چهار نفر اعدام شده بودند. وقتی من به مدرسه‌ی رفاه رسیدم، خلخال و تیمش مشغول مذاکره برای نوشتن ادعانامه علیه اعدام‌شدگان بودند. من بسیار عصبانی شدم و بر سر آنها فریاد زدم که شما چه دینی دارید؟ اول می‌کشید بعد حالا می‌خواهید کیفر خواست بنویسید؟

* (موسسه) نویسنده هیچ سندی برای اثبات گزارش خود ارائه نداده است. چنان که آقای خلخال (بنا به نقل نویسنده در سطور بعد) اظهار داشته او حکم اعدام را داده است. احتمالاً منظور نویسنده تأیید اعدام‌ها بوده است و نه صدور حکم. این‌گونه خاطره نگاری، بیشتر استفاده از تاریخ شفاهی برای اغراض سیاسی است و الا نه امام حکم این چهار نفر را صادر کردند و نه اعدام جنایتکارترین افراد را می‌توان «انتقام کور» نامید. توضیح بیشتر در پاورقی بعد.

آیا نمی‌توانستید اول کیفر خواست را بنویسید و برای آنها بخوانید و بعد اعدام کنید؟ جو خوشونت و اعدام انقلابی تا این اندازه شدید بود. از مراسم اعدام و پس از آن نیز فیلمی برداشته بودند که از تلویزیون پخش شود. آنچه در این فیلم وجود داشت نمایشی غیرانسانی از تخلیه‌ی نیروی سرکوب شده‌ی مردمی بود که علیه ظلم و ستم قیام کرده بودند و به چیزی کمتر از انتقام کور، آن هم به قول اربیش فروم - روان کاو برجسته- در زشت‌ترین شکل آن و پرخاشگری ویران‌ساز راضی نمی‌شدند.* این فیلم را که به نظر من غیراخلاقی و موهن برای انقلاب بود گرفتم و اجازه‌ی پخش آن را ندادم. من هنوز آن فیلم را دارم. خلخالی یک روز بعد از اعدام این افراد متنی را به عنوان حکم اعدام آنها نوشت و در اختیار روزنامه‌ها گذاشت.

* (موسسه) اگر ادبیات غلیظ انتقادی آقای یزدی در بیان ماجرای اعدام‌های مذکور، چهل سال پس از آن را به عنوان واکنش ایشان به اظهارات آقای خلخالی در کتاب خاطراتش که از آقای ابراهیم یزدی به عنوان بازپرس دادگاه انقلاب در زمان محاکمه ژنرال‌های شاه یاد کرده است (جلد اول، فصل هفتم، صفحه ۳۶۰، چاپ دهم، انتشارات سایه) و یا واکنش در برابر مطالبی که در چند سال اخیر از سوی سلطنت طلب‌ها در خارج کشور در همین رابطه منتشر کرده‌اند، قابل توجه باشد اما ناگفته گذاردن دلایل تضاد آشکار موضع نویسنده در این کتاب با آنچه که از ایشان در زمان مسئولیت معاونت نخست وزیر دولت موقت در امور انقلاب در باره همین اعدام‌ها منتشر شده است خلاف اصول تاریخ نگاری صادقانه است. به عنوان نمونه: آقای یزدی در گفتگو با شبکه اصلی بی.بی.سی (به زبان انگلیسی) در تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۵۸ (که فایل آن موجود و منتشر شده است) در باره همین اعدام‌ها می‌گوید: «همه حرف من این است که آنان مجرم بودند و باید اعدام می‌شدند. نمی‌دانم شما چرا اینقدر نسبت به موضوع حساس هستید و هرگز نمی‌پرسید این افراد در گذشته چه کرده‌اند، این‌ها هزاران نفر را کشته‌اند و در پاسخ به این سخن گوینده بی.بی.سی که بعضی‌ها استدلال خواهند کرد عملکرد گذشته این افراد، این نوع قضایی را توجیه نمی‌کند» می‌گوید «نمی‌دانم شما که تا این اندازه حساس هستید و این کار را قضایی می‌نامید چرا وقتی آنها زن و مرد را در خیابان‌های ایران قضایی می‌کردند هرگز نگفتید شاه قصاب است و مردم را قضایی می‌کند ... شما به خاطر داشته باشید که این یک انقلاب است. شما از انقلاب چه انتظاری دارید؟» ایشان در پاسخ به سوال گوینده که می‌پرسد «این وضعیت تا چه زمانی ادامه دارد، می‌گوید «مهم نیست، مهم نیست چقدر طول خواهد کشید، شما شاهد جنایات نازی‌ها در آلمان بودید و شیوه اعدام مجرمان در آلمان را نادرست ندانستید. نمی‌دانم چرا اینقدر نگران چند مجرمی هستید که اینجا محاکمه می‌شوند، وی در پاسخ به این پرسش که «پس شما این شیوه مجازات و اعدام را قابل قبول می‌دانید» می‌گوید «دارم می‌گویم که آنان مستحق این مجازاتند چون مرتکب جنایت شده‌اند. مهم نیست با ده گلوله کشته شده باشند، ایشان در ادامه با لحنی طنز آلود خطاب به گوینده بی.بی.سی می‌گوید «من توصیه شما را به اطلاع مسئولان خواهم رساند که این‌ها را با دوازده گلوله نکشند بلکه مثلاً با شلیک دو گلوله در سرشان بکشند. من چند تیرانداز ماهر احتمالاً از انگلستان با آمریکا استخدام خواهم کرد که یک گلوله به سرشان بزنند!»

متن حکم صادره توسط خلخالی در پیوست ۲۳ آمده است. خلخالی ماجرای آن شب را، در خاطرات خود چنین آورده است:

«من می‌خواستم در آن شب تعداد ۲۴ نفر را اعدام کنم. چشم همه‌ی آن‌ها را بسته بودم. در همین موقع از مقر امام مرا خواستند. دویدم و خود را به مدرسه‌ی علوی شماره‌ی یک، که محل اقامت امام بود رساندم. نفس زنان از پله‌ها بالا رفتم، نفسم تنگ شده بود؛ با کمال تعجب دیدم که آقایان ابراهیم یزدی، مطهری و دکتر بهشتی، احمد آقا خمینی در خدمت امام هستند. عرض کردم ای امام حاضر نیستم به جهنم بروم. امام گفت مگر جهنمی در کار است؟ گفتم: بلی اگر این ۲۴ نفر را اعدام نکنیم، همه‌ی ما به جهنم می‌رویم و خلاصه خیانت به انقلاب است.»

او در جای دیگری نوشته است:

«این جانب پس از دریافت حکم، به محاکمه‌ی مجرمین درجه‌ی یک پرداختم. اولین کسانی که در دادگاه محاکمه و به جزای خود رسیدند، عبارت بودند از: نعمت‌الله نصیری رئیس سازمان ساواک، خسرو داد فرمانده هوانیروز، ناجی فرماندار نظامی اصفهان و رحیمی فرماندار نظامی تهران و رئیس شهربانی کل کشور. این چهار نفر در شب ۲۴ بهمن ۳۵۷ در مدرسه‌ی رفاه اعدام شدند. حکم اعدام آنها را این جانب صادر کردم.»

این سخن خلخالی نادرست است. در آن تاریخ هنوز دادگاه انقلاب تشکیل نشده بود و این چهار نفر به حکم خود آقای خمینی اعدام شدند. * آقای خمینی در ۵ اسفند ۵۷ در یادداشتی به خلخالی به او حکم می‌دهند که در "دادگاه انقلابی برای محاکمه‌ی متهمین" که قرار است تشکیل شود، حضور بهم رساند.

خلخالی در خاطرات خود اسامی ۵۶ تن از مقامات بالای رژیم شاه را که به دست او اعدام شده بودند، آورده است. او همچنین به دفعات گفته و نوشته است که مهندس بازرگان و دکتر یزدی در اعدام این افراد با من مخالفت می‌کردند. دکتر ابراهیم یزدی در کارها مداخله می‌کرد. او که در دولت موقت اول، معاون نخست‌وزیر و سپس وزیر امور خارجه شد، در واقع همه‌کاره بود و در هر کاری دخالت می‌کرد.

* (موسسه) این ادعای نویسنده به هیچ وجه دقیق نیست. رک دو پاورقی قبل و همچنین توضیح مشروحی که در این باره و در نقد سایر مطالب این کتاب، پس از انتشار آن، به صورت جداگانه منتشر خواهد شد.

نظر آقای خمینی در مورد احتمال بمباران فقط مبتنی بر سخنان رحیمی نبود. ربیعی و ... در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی در مدرسه‌ی رفاه صریحاً گفت به آنها دستور داده شده بود که مدرسه‌ی علوی و رفاه و بعضی از مراکز دیگر را در تهران بمباران کنند.^(۳۳) آقای دکتر بنی اسدی به درخواست من درباره‌ی جریان اعدام این چهار نفر طی یادداشتی، چنین نوشته‌اند:

«خطره‌ی من از آن شب: موضوع اعدام گروه ۲۴ نفره از بعدازظهر ۲۴ بهمن مطرح بود. شما هم نگران بودید. نمی‌دانم چرا شما چنین از من سؤال کردید: اینها را رها کنیم، مردم (یا افراد مسلح مدرسه‌ی رفاه) آنها را هنگام فرار خواهند زد و قائله تمام می‌شود. من خیلی تعجب کردم و گفتم چنین کاری درست نیست. صحنه‌ی بعدی که بسیار در ذهنم روشن است اینکه در راهروی طولانی مدرسه‌ی رفاه بودیم و زمزمه‌ی اعدام ۲۴ نفر بود. آنها در اتاقی همگی نشسته بودند و برگردن هر کدام تابلویی مقوایی که هویت آنها را نوشته بودند، نصب یا آویزان کرده بودند. ناگهان دعوی بزرگی بین شما و خلخالی در گرفت. شما با اعدام آنها به شدت مخالفت کردید. خلخالی شروع به فحاشی و توهین به شما کرد که از آمریکا و خوشگذرانی با آمریکایی‌ها آمده‌اید و مانع اجرای حکم انقلابی می‌شود. شما گفتید هم اکنون می‌رویم پیش آقای خمینی و محل را به سرعت ترک کردید. خلخالی نیز از اجرای حکم موقتاً منصرف شد. بعد از مدتی، شاید نیم ساعت خبر رسید که آقای خمینی با نظر شما موافقت کرده‌اند و گفته‌اند فقط کسانی را که جرم آنها ثابت شده است اعدام شوند (ساعت ۱۱ شب بود). من بسیار ناراحت بودم. به اتفاق آقای صباغیان مدرسه‌ی رفاه را ترک کردیم. به حدود پیچ شمیران که رسیدیم صدای تیرباران را شنیدیم و متوجه شدیم که حکم در مورد آن چهار نفر اجرا شده است. البته در همین زمان ماشین ما هم مورد تهاجم و بازرسی افراد مسلح کمیته واقع شد که خدا را شکر که آسیبی نرسید».

برخی از مطالب آقای دکتر بنی اسدی در این یادداشت نادرست است. نظیر اینکه بگذاریم افراد بازداشت شده بروند و در خیابان توسط مردم کشته شوند، من چیزی به یاد ندارم.

ماجرای اعدام تیمسار رحیمی

تیمسار رحیمی، به عنوان فرماندار نظامی تهران ارشدترین افسر ارتش بود که مردم در صبح روز ۲۲ بهمن او را در خیابان شناخته و بازداشت کردند. به موجب آنچه بعداً کسی که او را دستگیر کرده و به مدرسه‌ی رفاه آورده بود (آقای کریمی) برای من شرح داد، در حالی

که وی با لباس مبدل در حاشیه‌ی خیابان سپه، حمله‌ی مردم به پادگان باغ‌شاه را تماشا می‌کرده است، توسط این فرد و دوستانش، از افسران زیردست رحیمی، که با انقلابیون همکاری داشت و او هم با لباس غیرنظامی در میان مردم بود، مورد شناسایی قرار می‌گیرد و چند نفری او را می‌گیرند و به مدرسه‌ی رفاه می‌آورند. در آن روزها، هنوز دولت موقت به ساختمان نخست‌وزیری در خیابان پاستور نقل مکان نکرده بود. جلسات شورای انقلاب و دولت موقت در همان مدرسه‌ی رفاه تشکیل می‌شد. در آن زمان من عضو شورای انقلاب بودم. وقتی خبر دستگیری رحیمی به جلسه‌ی شورای انقلاب داده شد، آقای دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی، به عنوان حقوقدان عضو شورای انقلاب، برای بازجویی از او رفتند. پس از رفتن آقای صدر، من پیشنهاد کردم با رحیمی صحبت بشود که او به عنوان فرماندار نظامی تهران از سربازان بخواهد که چون انقلاب پیروز شده است، با مردم درگیر نشوند و به پادگان‌ها برگردند. نظر ما این بود که به درگیری میان مردم و سربازان و کشتار بی‌مورد خاتمه داده شود. این نظر با موافقت اکثریت شورا تأیید شد. من چون خود پیشنهاد دهنده بودم، شورای انقلاب از من خواست که خودم بروم و با رحیمی صحبت کنم. من موقعی رسیدم که آقای صدر هنوز مشغول بازجویی و صحبت با رحیمی بودند. آقای صدر حاج‌سیدجوادی طی یادداشتی جریان بازجویی از رحیمی را برای من نوشته‌اند که در ادامه در همین بخش آمده است.

در آن اتاق افراد زیادی از جمله صادق خلخالی جمع بودند. من در صحبت با رحیمی، مطلب مورد نظر را مطرح کردم، اما وی نپذیرفت و اصرار داشت که «نظامیان به وظایف قانونی خود عمل خواهند کرد». امتناع رحیمی از صدور فرمان به سربازان برای خودداری از ادامه‌ی درگیری با مردم و بازگشت به پادگان‌ها، در حالی بود که اولاً در دورانی که وی به سمت فرماندار نظامی تهران، به جای ارتشبد غلامعلی اویسی، منصوب شده بود، کشتارهای زیادی در تهران و حومه صورت گرفته بود. علاوه بر این وی به عنوان فرماندار نظامی تهران روز قبل، یعنی ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ ساعت منع عبور و مرور در خیابان‌ها را از ۴:۳۰ بعد از ظهر اعلام کرده بود. ثانیاً او چون با اعلام بی‌طرفی ارتش مخالف بود، به جای حضور در نشست شورای عالی ارتش که در ساعت ۳:۱۰ روز ۲۲ بهمن تشکیل شد، به خیابان رفته بود و در جلسه حضور نداشت و احتمالاً از نتیجه‌ی تصمیمات و اعلامیه‌ی صادره نیز بی‌خبر بود. شورای عالی ارتش در این نشست خود به اتفاق آرا تصمیم می‌گیرد که:

«برای جلوگیری از هرج و مرج و خون‌ریزی بیشتر، بی‌طرفی خود را در مناقشات سیاسی آن روز اعلام و به یگان‌های نظامی دستور داده شد که به پادگان‌های خود مراجعت نمایند. ارتش ایران همیشه پشتیبان ملت شریف و نجیب و میهن‌پرست ایران بوده و خواهد بود و از خواسته‌های ملت شریف ایران با تمام قدرت پشتیبانی می‌نماید».

هنگامی که تیمسار رحیمی را دستگیر کردند و به مدرسه‌ی رفاه آوردند، هنوز اعلامیه‌ی شورای عالی ارتش منتشر نشده بود؛ بنابراین، ما برای جلوگیری از ادامه‌ی درگیری‌ها و کشتار مردم از او خواستیم که دستوراتی را صادر کند، اما او حاضر نشد.

تلویزیون‌های وابسته به سلطنت‌طلبان - بهتر است گفته شود پهلوی‌طلبان - بخش کوتاهی از نوار صحبت‌های این جلسه را منتشر کرده و مدعی شدند که او به صورت من‌سبلی زده است و من در واکنش دست او را بریده‌ام. چنین چیزی مطلقاً صحت ندارد. اولاً آنها که این نوار را به دست آورده‌اند چرا تمام آن نوار را منتشر نمی‌کنند و به پخش هفت - هشت دقیقه‌ی آن اکتفا کرده‌اند. ثانیاً این نوار نشان می‌دهد با کسی که در دوران انقلاب فرماندار نظامی تهران و مسئول کشتار مردم در سطح شهر بوده، در آن جلسه نه تنها برخورد فیزیکی، بلکه هیچ صحبت تندی هم نشده است. در آن نوار ویدئویی هیچ علامتی از عصبانیت و خسونت نه در صحبت و نه در صورت رحیمی و یا در من یا سایرین دیده نمی‌شود. حتی صحبت‌های صادق خلخالی، اگرچه تند بود، اما تهدید و خسوتی هم در آن نبود. شاید بهتر آن باشد که متن صحبت در همان نوار ویدئویی هفت - هشت دقیقه‌ای، که این تلویزیون‌ها مرتب آن را پخش می‌کنند، به عنوان یک سند تاریخی، عیناً آورده شود:

متن گفتگو با تیمسار رحیمی آخرین فرماندار نظامی تهران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

به نقل از سایت <http://www.irani.org>، پیاده شده از روی نوار:

«پ (پرسشگر ناشناس): ملت ایران شاه را مسئول تمام جنایات گذشته می‌داند آیا شما هنوز به او وفادارید؟

ر (تیمسار رحیمی): من قسمی خورده‌ام در شروع زندگی خدمتی‌ام و چون قسم خورده‌ام تا زمانی که پادشاه مملکت هستند من وفادارم.

خ (خلخالی): قسم فقط در صورتی معتبر است که مطابق با موازین شرعی و قسم به الله و بالله بوده باشد؛ آن هم در مقابل کارهایی که خلاف شرع نباشد.

خ: تیمسار در زمان فرماندار نظامی تیمسار اویسی بیشتر در تهران کشتار و مجروح به پا شد یا در زمان شما؟

ر: عرض کنم که من، خدا می‌دونه [که] نسبتشو نمی‌دونم و می‌ترسم یک وقت چیزی بگم خدای نکرده برخلاف اصول و واقعیت مطلبی رو گفته باشم. ولی اون چیزی که مسلمه نیت به کشتن مطلقاً هیچ وقت نبوده و حتی ما، من به سهم خودم و تیمسار اویسی هم به سهم خودش تا آنجایی که مردم به خاطر دارند همیشه علاقمند بودیم که کشت و کشتاری نشه و حتی همیشه تأکید می‌کردیم که خون از دماغ کسی نیاد. یعنی تا این حد راضی به ...

خ: تا چه حدی موفق بودید تیمسار؟

ر: تلاش می‌کریم که تا هر چقدر که ممکنه توفیقمون بیشتر باشه که کشت و کشتار نشه. پ: این احتمال هست که شما امشب رو هم در اینجا به سر برسونید. تکلیف افراد فرمانداری نظامی تهران چی هست؟ کی به اونا دستور می‌ده؟ و اونا امشب رو به چه صورت باید با مردم سر کنند؟

ر: اینا به برنامه‌ای دارند، یه مقرراتی دارند. مقرراتشون رو اجرا می‌کنن دیگه.

ی (دکتر یزدی): شما توصیه‌ای به اونا دارین که چه کار بکنند امشب؟

ر: وظایف وجدانی و وظایف خدایی شون رو باید انجام بدن.

ی: یعنی اینکه اگر مردم دوباره شورش کردند بکشید؟

ر: هیچ‌وقت، ابداً.

ی: پس نفرمایید (نامفهوم).

ر: هیچ‌وقت (چند بار) ما علاقه‌مند نیستیم که کسی کشته بشه و این رو هر وقتی که من

با افرادم باشم می‌گم.

ی: همین امشب که اینو از تلویزیون پخش می‌کنن، از تلویزیون ایران این رو بفرمایید که

اونا تکلیفشون چیه.

ر: خودشون می‌دونن که تکلیفشون چیه.

ی: یعنی اینکه به رویه‌ی سابق ادامه بدن؟

ر: رویه‌ای که انسان، با شرف، با حقیقت و به اصطلاح در حکم انسانیته.

پ: تیمسار یکی دیگه از مسئولیت‌هایی که شما داشتن (ناتمام).

ی: منظور من اینه که آیا الآن افراد فرماندار نظامی بایست امشب به پایگاه‌های خودشون برگردند؟

ر: یعنی چی برگردند؟

ی: آیا باز هم در خیابان‌ها باشند یا برگردند به پادگان‌هاشون امشب؟

ر: عرض کنم که ساعت منع عبور و مرور هست؛ ساعت منع عبور و مرور کنترل می‌شه.

ی: یعنی اگر کسی در ساعت منع عبور و مرور آمد بیرون باز هم (نامعلوم).

ر: ابدأ.

ر: ساعت‌های منع عبور و مرور، یک وقت هستش که مثلاً یک کسی اتومبیلش پنجر شده، یک کسی هست که.

ی: جواب منو بدین از زیر جواب در نرین. شما الآن در مقابل ملت ایران قرار گرفته‌اید. هر نظری که شما بدین در حضور کسی که از نظر قضایی صلاحیت داره منعکس خواهد شد. شما بفرمائید که امشب شما که فرماندار نظامی تهران بودید آیا امشب واحدهای شما باید برگردند به پادگان‌ها یا تو خیابون‌ها بمونن؟

ر: باید کنترل عبور و مرور را به عهده بگیرند.

ی: فقط عبور و مرور رو؟ مگه اونا مسئول اداره‌ی راهنمایی هستن؟

ر: تا وقتی که فرماندار نظامی هست. شاید مثلاً کنترل عبور و مرور ساعت ۱۲ شب به بعد.

ی: همان‌طور که می‌دانید بختیار که استعفا داده؛ شما هم که اینجا هستین، مسئولید،

کادرهای شما چه کار باید بکنند؟

ر: وظیفه‌شون رو انجام می‌دن در جهت وظیفه‌ی وجدانی و خدایی خودشون انجام می‌دن.

ی: پس تمام قوانین رو زیر پا بذارن و فقط طبق وجدان راستینشان رفتار بکنن؟

ر: و مقرراتی که بهشون ارائه شده.

ی: کی ارائه داده اینا رو؟

ر: قوانین هست.

ی: قوانینی که خلاف وجدان انسانیشون باشه؟

ر: ابدأ.

ی: بنابراین، افراد شما باید طبق وجدانشون اون طور که تشخیص می‌دن عمل بکنن.

ر: حتماً.

ی: خوب حالا اگر چنانچه مردم در ساعات منع عبور و مرور اومدن تو خیابون باید بزنبشون؟
چه کار [باید] بکنن؟

ر: اگر احياناً اینا بیان بیرون و توجه بکنن. عرض کردم که به دلایل مختلف ممکن هست اشخاص بیان بیرون. یه وقت هست که یه کسی می‌خواهد بیاد بیرون معذرت می‌خواهم خدای نکرده بره دزدی. یه وقت هست که یکی می‌خواهد بیاد بیرون بره خدای نکرده گرفتاری و مشکلات دیگه‌ای رو برای مردم فراهم بکنه. یه وقت هست یکی ماشینش پنجر شده. اینها وظایفی دارن. اون کسانی که در مسیر انجام وظیفه در مسیر مشکلات جاریه روبه‌رو می‌شن اون‌ها رو رهاشون می‌کنن؛ حتی کمکشون می‌کنن و [حتی] به منازلشون هم می‌رسونن. اون‌هایی هم که برخلاف مقررات بیان بیرون هم که نمی‌کنن که. می‌گیرن میبرن فوقش فرماندار نظامی یه تحقیقاتی ازشون می‌کنن بعد هم رهاشون می‌کنن.

ی: عین گذشته بایست عمل بکنن؟

ر: گذشته‌ای که شما اشاره می‌فرمایید شاید یک موارد خاصی وجود داشته که ...

ی: گذشته‌ای که مردم رو می‌کشتین؟

ر: نه، همچین نیست (دوبار).

خ: من چند تا سؤال شرعی دارم: یکی این مردمی که الان در خیابون‌ها در ساعات منع عبور و مرور به اصطلاح شما، به طرفداری از آقای خمینی و به مخالفت با شاه در خیابون‌ها تظاهرات می‌کنن (...) و اینکه شاه را طرد می‌کنه و می‌گویند شاه آدم کشه (...) ر: نه که آزاد گذاشتیم برنامه رو.

خ: به عقیده‌ی جنابعالی (...) اون کسانی که بر علیه شاه شعار بدن کاری نداشته باشد و آن‌هایی را که طرفداری از آقای خمینی شعار بدهند کاری نداشته باشد (...) ر: عرض کنم که موقعی که فرماندار نظامی وجود داشته باشد اولاً کلیه‌ی مقررات انتظامی تحت امر این فرماندار نظامی هست.

ی: فرماندار نظامی در خیابون‌ها چه کار می‌خواهد بکنه؟

ر: من نمی‌فهمم یعنی چه؟

ی: یعنی افراد فرمانداری ارتش در خیابون‌ها چه کار می‌خوان بکنن؟

خ: من یک سؤال دیگه در رابطه با مسائل شرعی دارم، و آن عبارت است، شرعاً مراجع دین و علمای دین به مقتضای اصل دوم متمم قانون اساسی که شما خودتون قبول دارین

حق و تو در قوانین دارند. اونها خودشون به صراحت اعلام کردن که از سه - چهار ماه قبل، شاه خائن است و عنوان شاهی نداره و قسمی که شما خوردید به عنوان مملکت که به شاه وفادار باشید، آقايون مراجع در تمام این سالها یک نفر هم وجود نداره که بگه این قسم صحیحه و این قسم شرعی نیست. قسم باید به الله و به الله و والله باشه و مورد قسم هم باید طوری باشه که خلاف شرع نباشه. مباح باشه یا واجب باشه یا مستحب باشه، و الا به یک کار حرامی اگر شما قسم بخورید این قسم هیچ قسم هیچ قابلیت عمل نداره؛ پس بنابراین، شما چگونه می‌توانید به این قسمتون پایبند بوده باشید؟

ر: ما قانون اساسی داریم که از آن قانون اساسی طرفداری می‌کنیم. ما طرفدار قانون اساسی هستیم.

ی: آیا این قانون اساسی اجرا شد؟

ر: عرض کنم که شاید مثلاً به طور کامل اجرا نشده باشه، ولی در هر صورت اون چیزی که قابل احترام هست و همه‌ی مردم مملکت ما بهش اعتقاد دارن در اون حد عرض می‌کنم. ی: (... شاه رو خلع کردن، به خاطر خیانت و جنایاتی که مرتکب شد. آیا شما شاه رو به همین صفت می‌شناسین؟

ر: عرض کنم که شاهنشاه برای ما فرمانده هستند. من نظامی‌ام. شما اطلاع دارید که ایشون هم برای ما فرمانده هستند. و امور سیاسی و امور فرماندهی رو ما با همدیگر قاطی نمی‌کنیم. از آنجایی که من اشاره کردم و ایشون تقریباً سعی کردن که عرض منو برگردونن. ما در زندگی خودمون یک قسمی خوردیم به شاهی وفادار باشیم و تا وقتی که شاهنشاه، پادشاه مملکت ما و فرمانده ما باشه، این وفاداری رو ما با او داریم».

به طوری که از این گفتگو روشن می‌شود، تیمسار رحیمی حاضر نشد به عنوان فرماندار نظامی به نیروی‌های تحت فرمان خود دستور بدهد که به پادگان‌هایشان برگردند.

یادداشت آقای دکتر سید احمد صدر حاج سیدجوادی درباره‌ی بازداشت و بازجویی

از تیمسار رحیمی در بهمن ۱۳۵۷

آقای دکتر صدر در این تاریخ عضو شورای انقلاب بودند و به عنوان یک حقوقدان از رحیمی بازجویی کردند. ایشان طی یادداشتی به شرح زیر جریان بازداشت و بازجویی از تیمسار رحیمی در بهمن سال ۱۳۵۷ را شرح داده‌اند:

بسم الله الرحمن الرحيم

روزهای ۱۵ و ۲۲ بهمن روز سرنوشت‌سازی بود که صبح و عصر آن توأم با فعالیت شدید مبارزان انقلابی و نیز شدت عمل مأمورین حکومتی مخصوصاً ارتشیان به فرماندهی سرلشکر مهدی رحیمی بود و دستگیری‌های مفصل و کشت و کشتار مردم از طرف نظامیان موجب نگرانی بسیار زیاد دوستان شده بود. اعضای شورای انقلاب اسلامی همه روزه، صبح و عصر در مدرسه‌ی رفاه در خیابان ایران تشکیل جلسه می‌دادند. عده‌ای از فعالان مبارز هم صبح‌ها و هم عصرها طبق معمول همه روزه در مدرسه‌ی رفاه یا در مدرسه‌ی علوی واقع در خیابان ایران جمع می‌شدند. عصر روز ۲۲ بهمن ماه بود که دامنه‌ی درگیری‌ها بسیار بالا گرفته بود. جمعی از دوستان در طبقه‌ی دوم سالن مدرسه نشسته بودیم و هر لحظه وضع خارج را برای ما خبر می‌آوردند، و نگران جوانان مبارزی بودند که روزهای قبل، مقادیری اسلحه به دستشان رسیده بود و در کوچه‌ها و خیابان‌ها سنگ‌بندی کرده و با نظامیان به زد و خورد می‌پرداختند. همه‌ی دوستان در این فکر بودند که چگونه باید جان این مبارزین جوان را حفظ کرد. و نیز خبر می‌آوردند که دسته‌ای از نظامیان به سمت مدرسه‌ی رفاه برای تسخیر آن نزدیک می‌شوند که حدود ساعت ۵ یا ۶ بعدازظهر بود که اطلاع دادند سرلشکر رحیمی به وسیله‌ی جوانان دستگیر شده و به مدرسه می‌آورند. بعد از مدت کمی او را آوردند به همان سالن که همه‌ی دوستان در آنجا جمع بودیم. شاید بیش از سی نفر از اعضای شورای انقلاب و سایرین آنجا بودند. عده‌ای از جمله رحیمی پشت میز بزرگی نشسته بودند و عده‌ای هم در اطراف میز ایستاده بودند. پس از ورود رحیمی دوستان گفتند تا دیر نشده از او تحقیق شود و چون بنده را در این کار سابقه‌دار می‌دانستند از من خواستند که از او تحقیق نمایم و من هم تحقیقات کاملی در مورد این حمله و هجوم و کشت و کشتار ارتش با وجود آمدن امام و رفتن شاه در حدود سه صفحه‌ی بزرگ انجام دادم و او هم تمام این او راق را امضا کرد.

هنگام تحقیقات دو موضوع پیش آمد: یکی اینکه به هنگام دادن پاسخ به پرسش‌ها می‌خواست بحث امر و مأمور را در ارتش توضیح دهد. او خود را مأمور اجرای دستور مافوق می‌دانست و طوری سخن می‌گفت که گویی می‌خواست بگوید که من از مقررات ارتشی اطلاع ندارم و گفت من که شما را نمی‌شناسم و نمی‌دانم که ... هنوز گفتار او پایان نیافته یکی از آقایان حاضر معرفی کرد و گفت (صدر حاج‌سیدجوادی). او هم تا نام مرا شنید گفت من که با برادر شما مربوط بودم یا ارتباط داشتم و صحبتش را ادامه داد. موضوع دومی که

مطرح شد، این بود که با توجه به پیروزی انقلاب، مقاومت برخی از پادگان‌ها و سربازان در برابر مردم و تیراندازی به سوی مردم بی‌فایده بود و از رحیمی خواسته شد که به عنوان یک امیر ارشد و فرماندار حکومت نظامی به سربازان دستور دهد به پادگان‌ها برگردند. آقای دکتر ابراهیم یزدی که عضو شورای انقلاب بود و در جلسه هم حضور داشتند، به او گفتند که تیمسار دستور بدهید سربازان دیگر به روی مردم تیراندازی نکنند و به پادگان‌ها برگردند. اما رحیمی در جواب دکتر تا آنجا که به یاد دارم گفت آنها به وظیفه‌ی خود یا به دستورهای داده شده رفتار می‌کنند.

پس از اتمام تحقیقات و امضاء ذیل پاسخ‌ها توسط رحیمی، وی را از سالن بردند و در یکی از اتاق‌های همان طبقه تحت نظر قرار دادند. بعد هم به ما اطلاع رسید که اوضاع کمی آرام شده و حاضرین می‌توانند از مدرسه خارج شده به منازل خود بروند که ما هم رفتیم. ولی گویا آن شب عده‌ای از دستگیرشدگان حدود ۲۴ نفر را می‌خواسته‌اند در پشت بام مدرسه‌ی رفاه اعدام کنند، که خبر به آقای خمینی می‌رسد و ایشان آقایان خلخالی و سایر کسانی را که در مدرسه‌ی رفاه در صدد انجام آن اعدام‌ها بودند، احضار می‌کنند. امام کسی را هم می‌فرستند به منزل آقای دکتر یزدی که ایشان هم بیایند. بعد از توضیحات آقای دکتر یزدی، امام با اعدام ۲۴ نفر، به جز چهار نفر مخالفت می‌کنند.* دستور امام همان شب توسط خلخالی اجرا می‌شود. و آقای دکتر یزدی هم در آن موقع در آنجا حضور نداشتند. اخیراً به‌طوری که دوستان ببینند تلویزیون ماهواره‌ای لوس‌آنجلس آمریکا نقل می‌کنند این تلویزیون علاوه بر نشان دادن صحنه‌ی حضور و تحقیق از رحیمی با کمال بی‌تقوایی و وقاحت گوینده‌ی آن رسانه، بدون نشان دادن صحنه‌ی واقعی ادعا می‌کند که آقای دکتر یزدی به رحیمی بدگویی کرده و رحیمی یک کشیده به صورت دکتر یزدی زده و دکتر یزدی هم دستور داده یا خودش دست رحیمی را قطع کرده است و بعد جسد اعدام شده‌ی رحیمی را که فاقد یک دست راست است نشان می‌دهد و دست بریده‌ای را هم که در کنار جسد گذاشته‌اند نشان می‌دهد.

* (موسسه) امام به دلیل حساسیت زیاد به اجرای عدالت در آن روزهای پر التهاب و پر مسئله پیروزی انقلاب تدابیر متعددی اندیشیدند تا صرفاً افرادی که دستشان به خون ملت آغشته بود اعدام شوند. متأسفانه نویسنده در چند جای این کتاب مخالفت امام با حکم اعدام ۲۴ نفر، به جز ۴ تن از آنان را به معنی صدور حکم اعدام این چهارتن توسط رهبر انقلاب گرفته است. این روایت آقای صدر خلاف واقع بودن ادعاهای نویسنده را در این زمینه روشن می‌سازد.

این مسئله به چند دلیل قانع کننده، دروغ و ساختگی و جعلی است: اولاً در سالن مدرسه‌ی رفاه و پشت میز بزرگ آن، رحیمی هم نشسته بود، دکتر یزدی چه وسیله‌ای در دسترس داشته است، که باید ساطور یا قمه‌ی تیزی باشد که با یک ضربه توانسته است دست او را قطع کند!!؟ ثانیاً سرلشگر رحیمی چگونه توانسته است با یک دست (چپ شاید) قطع شده و خون چکان، اوراق تحقیق را امضا کند؟ ثالثاً از جمع حاضر که گویا آقای مهندس صباغیان و مهندس والی و خلخالی و عده ۳۰ تا ۴۰ نفر حاضر بودند آیا کسی حاضر نیست شهادت به حقی بدهد که آقای دکتر یزدی دست رحیمی را قطع کرده است و به صحت این واقعه‌ی (ساختگی) شهادت دهد؟ و در صورتی که آقایان سلطنت‌طلبان بر ادعاهای خود اصرار دارند می‌توانند حاضران در آن جلسه را تعیین کرده از آنها شهادت بخواهند. آیا همه‌ی حاضران دین و ایمان خود را آن هم با وضع موجود زیر پا می‌گذارند. رابعاً اگر بعد از آن جلسه هم چنین اتفاقی افتاده، چگونه رحیمی با جمع دستگیرشدگان در همان شب یا بعد از آن در دادگاه حاضر شده و محاکمه شده و جواب داده و محکوم به اعدام گردیده است؟ خامساً بعد از اعدام رحیمی آن دست قطع شده در آن شب کجا بوده و کدام طرفدار سرلشگر رحیمی آن دست را نگاه داشته تا پس از اعدام او آن را کنار جسد رحیمی بگذارد و عکس بردارد و امروزه بعد از بیست و چند سال آن را آشکار کند؟ سادساً چگونه رحیمی آن شب با دست قطع شده پای چوبه‌ی اعدام ایستاده و هیچ‌گونه اظهار ناراحتی نکرده و هنگام فرمان آتش هم با همان دست سلام نظامی به شاه داده و اعدام شده است!!؟

البته می‌بینم که کم نیستند افراد بی‌تقوایی که برای پیش‌برد مقاصد شوم خود شرافت و حیثیت انسانی را زیر پا گذاشته و برخلاف مصالح جامعه به هر جنایت ضد وجدان آدمی دست می‌یازند. احمد صدر حاج‌سیدجوادی

اصل دست‌نوشته‌ی آقای دکتر صدر در پیوست ۲۵ آمده است.

آقای دکتر حسین بنی اسدی، که در آن جلسه حضور داشتند در یادداشتی برای من نوشته‌اند: «بنده هم حضور داشتم و به نظرم جلسه‌ی نسبتاً آرامی - با توجه به اوضاع ناآرام آن زمان - بود و گفتگویی که صورت گرفت تاریخی و عبرت‌آموز بود و بدون خشونت».

چند سال پیش، در سفری به آمریکا دعوت رادیوی ۲۴ ساعته‌ی ایرانیان در لوس‌آنجلس را به توصیه‌ی مرحوم احمد علی‌بابایی پذیرفتم، و آقای میبیدی با من یک مصاحبه‌ی طولانی انجام داد که در دو شب و به طور زنده پخش شد. یک روزنامه‌ی ایرانی در لندن به نام نیمروز،

آن مصاحبه را از روی نوار پیاده و چاپ کرد (متن کامل این مصاحبه در مجموعه آثار، جلد پنجم، مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های سال‌های ۱۳۷۱ - ۱۳۷۸ آمده است). من در آن مصاحبه در پاسخ سؤال آقای میبیدی ماجرای اعدام آن چهار نفر اول را شرح داده‌ام و به هر سؤالی هم که آقای میبیدی و همکارانش و شنوندگان آن رادیو کردند، مفصل جواب دادم. نوار آن مطمئناً در آرشیو آن رادیو موجود است.

مشخصات اولین گروه از اعدام‌شدگان

نصیری در زمان کودتای نظامی مرداد سال ۱۳۳۲، درجه‌ی سرهنگی داشت. او که در ساعت ۱۱ شب در ۲۵ مرداد ۳۲ به بهانه‌ی ابلاغ فرمان عزل نخست‌وزیر، با تانک به منزل و دفتر دکتر مصدق رفته بود، بازداشت شد و کودتا نافرجام ماند. اما روز بعد آزاد شد و دو روز بعد به همراه عده‌ای از افراد گارد شاهنشاهی و افراد تحت فرمان خود، به منزل دکتر مصدق حمله کرد، که منجر به اشغال منزل دکتر مصدق و فرار او گردید. بعد از موفقیت کودتا در ۲۸ مرداد ۳۲، او به یکی از با نفوذترین افسران نظامی تبدیل شد. مدتی ریاست شهربانی را برعهده داشت. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، فرماندار نظامی تهران بود. مدتی هم فرمانده گارد سلطنتی بود. در بهمن ۱۳۴۳ بعد از حسن پاکروان به ریاست ساواک و معاونت نخست‌وزیر منصوب شد و تا اردیبهشت ۱۳۵۷ در این سمت باقی ماند. در طی ۱۴ سال ریاست او بر ساواک، وی در سرکوب مخالفان و معترضان، بازداشت، شکنجه و قتل مبارزان و معترضین نقش اساسی داشت. پس از عزل از ریاست ساواک به عنوان سفیر به پاکستان رفت. نصیری از پاکستان احضار شد و به دستور شاه در ۵۷/۷/۱۸ با حکم سپهبد رحیمی، فرماندار نظامی تهران دستگیر و در پادگان جمشیدیه زندانی شد.

سوابق و عملکرد سه نفر دیگر، بهتر از نصیری نبود. منوچهر خسروداد، فرمانده هوانیروز، یکی از خشن‌ترین افسران برجسته‌ی نظامی بود. او روابط بسیار نزدیکی با شخص شاه داشت و در بسیاری از خشونت‌های خیابانی و حمله و کشتار مردم نقش داشت. پس از خروج شاه از ایران، خسروداد از افسرانی بود که از سرکوب مردم حمایت می‌کرد.

سپهبد مهدی رحیمی فرماندار نظامی تهران بعد از او یسی بود. کشتار مردم در میدان ژاله در ۱۷ شهریور، ظاهراً در زمان فرمانداری او یسی بوده است، اما کشتارهای تهران از شهریور تا بهمن ۵۷، در زمان فرمانداری او انجام شده بود. بازداشت نصیری و هویدا و برخی دیگر از مقامات بلندپایه به دستور او صورت گرفت. او حاضر به قبول بیانیه‌ی فرماندهان بلندپایه‌ی

ارتش در خودداری از درگیری با مردم نشد و در روز ۲۱ بهمن، به عنوان فرماندار نظامی، زمان ممنوعیت عبور و مرور را از ساعت ۳:۴۰ بعد از ظهر اعلام کرد. رحیمی به دستور شاه، نصیری و هویدا را در پادگان دژبان مرکزی بازداشت کرده بود.

رضا ناجی (سرلشکر) فرماندار نظامی اصفهان بود. کشتارها منحصر به تهران نبود. در بسیاری از شهرها از جمله کرمان، قزوین، تبریز و اصفهان، نظامیان به مردم حمله می کردند. در چهلمین روز وقایع خونین تبریز، هنگامی که مردم اصفهان دست به تظاهرات زدند، در اصفهان حکومت نظامی اعلام و سرلشکر رضا ناجی فرماندار نظامی شد. در زمانی که او حاکم نظامی بود کشتار مردم نجف آباد صورت گرفت. آقای دکتر سید احمد صدر حاج سیدجواد، که به اتفاق هیئتی از طرف جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر* به نجف آباد رفته بودند جزئیات این فاجعه را در یک گزارش کتبی آورده اند. آقای صدر یک نسخه از این گزارش را برای من به آمریکا فرستادند که ترجمه‌ی آن برای تمام سازمان‌های حقوق بشر فرستاده شد.**

راه اندازی "تلویزیون انقلاب"

در حالی که هنوز بختیار بر سر کار بود و جلسات شورای انقلاب و هیئت دولت در مدرسه‌ی رفاه تشکیل می شد، چند نفری از علاقمندان به انقلاب یک شبکه‌ی تلویزیون با عنوان "تلویزیون انقلاب" به راه انداختند. مدرسه‌ی رفاه مرکز فرستنده‌ی این شبکه‌ی تلویزیونی بود. البته برد این تلویزیون وسیع نبود. تا شعاع چند کیلومتری اطراف مدرسه رفاه قابل استفاده بود. مبتکر این برنامه آقای ابراهیم پیراینده بود. این شبکه تا پیروزی انقلاب و فتح رادیو - تلویزیون ایران در ۲۲ بهمن ۵۷ کار می کرد. برنامه‌ی این تلویزیون عبارت بود از پخش

* جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر در آذر ماه ۱۳۵۶ توسط جمعی از شخصیت‌های مبارز شامل اساتید دانشگاه، حقوقدانان و نویسندگان برای دفاع از حقوق شهروندان با ارسال نامه‌ای برای دبیرکل سازمان ملل اعلام موجودیت کرد و تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به فعالیت خود ادامه داد. برای اطلاعات بیشتر در باره‌ی این جمعیت به دو ماخذ زیر رجوع شود: ۱- صفحاتی از تاریخ معاصر ایران: اساندهضت آزادی ایران، جلد نهم، دفتر دوم، جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، ناشر نهضت آزادی ایران، اسفند ۱۳۶۲. ۲- شصت سال صبوری و شکوری (خاطرات دکتر ابراهیم یزدی: هجده سال در غربت، شهریور ۱۳۳۹- مهر ۱۳۵۷).

** متن کامل این گزارش در: "شصت سال صبوری و شکوری - جلد دوم خاطرات دکتر ابراهیم یزدی - هجده سال در غربت - ۱۳۳۹-۱۳۵۷ - دفتر دوم - نامه ها، ذیل نامه‌های آقای صدر آمده است. آقای صدر در مصاحبه با روزنامه‌ی شرق (مورخ بهمن ماه ۱۳۸۳) به طور مفصل جریان کشتار مردم نجف آباد را توصیف کرده‌اند.

سخنرانی امام، معرفی نخست‌وزیر و ... اخبار ستاد انقلاب در مدرسه‌ی علوی و رفاه، تمامی مسائل آن روزها بود.

قالب‌های تی.ان.تی. در مدرسه‌ی علوی

بعد از درگیری میان همافران و گارد شاهنشاهی، گروه‌های وابسته به سازمان‌های سیاسی- نظامی و مردم عادی به پادگان‌ها و انبارهای اسلحه و مهمات حمله کردند. سلاح‌های سبک و سنگین، حتی تانک‌ها به چنگ مردم افتاد. روز بعد یک تانک را به جلوی مدرسه‌ی علوی آوردند. در حالی که ارتش عملاً به انقلاب تسلیم شده بود و دولت بختیار سقوط کرده بود، پخش اسلحه در میان مردم موجب نگرانی‌هایی شد. آقای خمینی و مهندس بازرگان طی بیانیه‌ای از مردم خواستند که سلاح‌های خود را بیاورند به مدرسه‌ی رفاه تحویل بدهند. آقای محمد علی رجایی مسئول تحویل گرفتن این سلاح‌ها در مدرسه‌ی رفاه بود. مردم عادی انواع و اقسام سلاح‌ها را آوردند و تحویل دادند.

بی‌تردید سازمان‌های سیاسی- نظامی هیچ یک از سلاح‌هایی را که برده بودند تحویل ندادند. یک یا دو روز بعد که به مدرسه‌ی علوی رفته در وسط صحن مدرسه با وضعیت جالب و خطرناکی روبه‌رو شدم. انبوهی از قالب‌های ماده‌ی انفجاری تی.ان.تی. را مشاهده کردم که به صورت سکویی، به ارتفاع و عرض ۱/۵ متر و طول ۲/۵ متر، روی هم چیده شده بودند. تعجب کردم. از آقای مهدی عراقی جو یا شدم؛ او توضیح داد که بعد از سقوط پادگان‌ها و غارت انبارهای اسلحه و مهمات و به دنبال آن، درخواست دولت برای تحویل سلاح‌ها، مردم این قالب‌ها را هم به اینجا آورده‌اند. بر تعجبم افزوده شد. چطور ممکن است آقای عراقی به خطر انفجار این مواد توجه نکرده است. برای او توضیح دادم که چگونه می‌توانند این مواد را به سهولت منفجر کنند. حجم عظیم این مواد و قدرت انفجاری آنها به آن میزان است که اگر منفجر شود نه تنها مدرسه علوی، بلکه بخش بزرگی از منطقه نابود خواهد شد. قطعاً در آوردن این قالب‌ها به مدرسه‌ی علوی منظور خاصی داشته‌اند. او که تازه به یک خطر بزرگ و جدی پی برده بود به سرعت دست به کار شد و بلافاصله تمام آن قالب‌ها را به یکی از انبارهای مخصوص نظامی منتقل کردند. در بهمن ۵۹ به مناسبت سالروز انقلاب در مصاحبه‌ای در این باره توضیحاتی دادم. (۲۶)

انتخاب وزرا

بلافاصله پس از تعیین نخست‌وزیر، انتخاب وزرای دولت در دستور کار آقای مهندس بازرگان و شورای انقلاب قرار گرفت. شورای انقلاب، بر طبق اساسنامه، نقش مجلس مقننه‌ی موقت را داشت و نخست‌وزیر باید وزرای خود را به مجلس موقت، یا شورای انقلاب معرفی می‌کرد و رأی اعتماد می‌گرفت. مهندس بازرگان وزرای خود را به تدریج معرفی می‌کرد و به تصویب می‌رساند. در مورد وزیر فرهنگ و هنر، مهندس بازرگان آقای دکتر علی اصغر حاج‌سیدجوادی را معرفی کرد، اما با مخالفت ابتدا آیت‌الله مطهری و سپس سایر روحانیان عضو شورا روبه‌رو و رد شد. علت مخالفت مطهری با علی اصغر حاج‌سیدجوادی، مواضع فکری او بود، که به تعبیر مخالفانش، غیر اسلامی و لائیک بود. اما مهندس بازرگان اصرار داشت در کابینه‌ی او افرادی از طیف‌های مختلف فکری و سیاسی حضور داشته باشند. وی این را به نفع دولت موقت و جمهوری اسلامی می‌دانست. به همین دلیل، بار دیگر علی اصغر حاج‌سیدجوادی را معرفی کرد و باز هم تصویب نشد. مهندس بازرگان، آقای دکتر سید احمد صدر را، که خود عضو شورای انقلاب و یک حقوقدان برجسته و زمانی دادستان کل کشور بود، به عنوان وزیر دادگستری معرفی کرد. اما در شورای انقلاب مطرح شد که چون امام اصرار دارند آقای دکتر سنجابی هم حتماً به کابینه دعوت شود و ایشان هم یک استاد برجسته‌ی حقوق در دانشکده‌ی حقوق بوده است، به سمت وزیر دادگستری منصوب شود و چون در آن زمان، دکتر سنجابی در ایران نبود، تعیین وزیر دادگستری به بازگشت ایشان از سفر موکول شد. به این ترتیب آقای صدر حاج‌سیدجوادی به وزارت کشور منصوب شد. اما دکتر سنجابی پس از بازگشت به ایران، ابتدا از قبول عضویت در دولت بازرگان امتناع کرد، اما با اصرار و تأکید رهبر انقلاب، او جواب داد که یا وزارت امور خارجه یا وزارت کشور. اما چون دکتر صدر برای وزارت کشور معرفی و شروع به کار کرده بود، دکتر سنجابی به وزارت امور خارجه منصوب شد. قبل از بازگشت دکتر سنجابی از سفر، مهندس بازرگان، اصرار داشت من به وزارت خارجه بروم، اما من نپذیرفتم. توضیح دادم که سال‌ها در ایران نبوده‌ام و با وضع کنونی بهتر است فرد دیگری برگزیده شود. با افراد دیگری هم صحبت شده بود، اما هنوز کسی ابراز آمادگی و قبول مسئولیت نکرده بود. بعد از بازگشت دکتر سنجابی از سفر و نظری که داشت، با توجه به اهمیت و حساسیت سیاست خارجی و حساسیت وضعیت، نظر دکتر سنجابی پذیرفته شد. آقایان دکتر یدالله سحابی (وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب)، احمد صدر حاج‌سیدجوادی (وزیر کشور)، داریوش فروهر (وزیر

کار)، دکتر کاظم سامی (وزیر بهداشتی) دکتر اسلامی (وزیر پست و تلگراف)، تیمسار احمد مدنی (وزیر دفاع)، دکتر محمد احمدزاده (وزیر صنایع)، مهندس کتیرایی (وزیر مسکن و شهر سازی)، مهندس یوسف طاهری قزوینی (وزیر راه و ترابری)، مهندس اکبر معین فر (وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه) ... معرفی و همگی تقریباً به اتفاق آرا تصویب شدند. دکتر رضا صدر و دکتر علی محمد ایزدی هنوز به ایران نیامده بودند، ولی به ترتیب برای وزارت بازرگانی و کشاورزی تصویب شدند. دکتر رضا صدر دروس حوزوی را تا سطح اجتهاد در قم خوانده بود و با آیت‌الله مهدوی کنی، شیخ صادق خلخالی، آیت‌الله سید مصطفی خمینی و ... همدرس و هم‌مباحثه بوده است. پس از اتمام دروس حوزوی و دانشکده الهیات (معقول و منقول) برای ادامه‌ی تحصیل به آمریکا رفت و سپس در یک شرکت ایرانی- آمریکایی (کی سونز اینترناسیونال، متعلق به خانواده‌ی حاج حسن خسروشاهی) در نیویورک مشغول به کار شد. کابینه با این تعداد وزیر شروع به کار کرد و به تدریج در روزهای بعد سایر وزرا معرفی و تصویب شدند: دکتر کریم سنجابی (وزیر امور خارجه)، مهندس تاج (وزیر نیرو)، علی اردلان (وزیر دارایی)، دکتر علی شریعتمداری (وزیر فرهنگ و آموزش عالی)، ناصر میناچی (وزیر تبلیغات و جهانگردی)- وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی کنونی، تیمسار تقی ریاحی (وزیر دفاع ملی)، دکتر اسدالله مبشری (وزیر دادگستری) و دکتر علی شکوهی (وزیر آموزش و پرورش). برای وزرای تصویب شده، یک حکم از نخست‌وزیر و یک حکم از رهبرانقلاب صادر و ابلاغ شد. برخی از اعضای شورای انقلاب، که به عضویت در دولت موقت منصوب شده بودند، بر طبق اساسنامه‌ی شورا، از عضویت در شورا خارج شدند؛ به طوری که دیگر نمی‌توانستند به عنوان عضو در شورا شرکت کنند. به این ترتیب آقایان مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر صدر حاج‌سیدجوادی، مهندس کتیرایی و این‌جانب از شورا بیرون رفتیم و ابتدا آقایان بنی‌صدر و قطب‌زاده و چند ماه بعد آقایان دکتر حبیب پیمان، حسن حبیبی و مهندس میر حسین موسوی نیز به عضویت در شورا دعوت شدند.

متأسفانه شورای انقلاب، بخصوص اعضای روحانی و رهبران حزب جمهوری اسلامی در تقریباً تمامی امور اجرایی، که از وظائف دولت بود دخالت می‌کردند و اختلال بسیاری در مدیریت کلان کشور به وجود آورد. در خرداد ۵۸ آقای مهندس بازرگان در جلسه‌ی شورای انقلاب، مشکل دخالت‌های مستمر اعضای روحانی شورای انقلاب در امور اجرایی را مطرح کردند و به عنوان راه حل پیشنهاد کردند که آقایان روحانی عضو شورا بیانند در دولت و

مسئولیت اجرایی هر وزارتخانه‌ای را که مایل هستند بپذیرند. به جز دکتر بهشتی بقیه از این پیشنهاد استقبال کردند. آقای هاشمی رفسنجانی به وزارت کشور رفت و در مرحله‌ی اول به عنوان معاون وزیر، تا با کارها آشنا شود. آقای خامنه‌ای به وزارت دفاع رفت و امور نظامی و امنیتی را زیر نظر گرفت. مرحوم بازرگان از رفتن ایشان به وزارت دفاع استقبال کرد. مهندس بازرگان هر کسی را که از نظامیان به سمت رئیس ستاد یا فرمانده نیروی زمینی، هوایی یا دریایی منصوب می‌کرد مورد اعتراض هم اعضای شورای انقلاب و هم گروه‌های دیگر قرار می‌گرفت. حتی در مورد تیمسار فلاحی به بازداشت او نیز منجر شد. با رفتن آقای خامنه‌ای به وزارت دفاع، مهندس بازرگان مطرح کرد که شما در وزارت دفاع به پرونده‌ی تمام نظامیان دسترسی دارید. در مورد افراد مطالعه کنید و هر کس را که واجد صلاحیت یافتید معرفی کنید تا من به او حکم بدهم. به همین ترتیب هم عمل شد، اما مرحوم دکتر بهشتی پیشنهاد مسئولیت اجرایی در دولت را نپذیرفت و با صراحت اظهار داشت که چون رهبری انقلاب با یک مرجع و عالم بزرگ دینی است قدرت باید در دست روحانیان باشد، اما ما نباید کار اجرایی بپذیریم، بلکه باید جوانان فداکاری را برسر کار بگماریم و آنها مسئول باشند و ما هم آنها را اداره کنیم. در جواب آقای دکتر بهشتی گفتم هیچ فرد باشخصیتی حاضر نیست در این چهارچوب مسئولیتی را بپذیرد و با شما همکاری کند. شما سه گروه را جذب خواهید کرد: افراد سالم و صادق اما فاقد دانش و تجربه و کفایت. دوم افراد فرصت‌طلب که به دنبال مقاصد و منافع خاص خود هستند. سوم افراد وابسته و نفوذی. سال‌ها بعد هنگامی که قتل‌های زنجیره‌ای فاش و سعید امامی، معاون امنیتی وزارت اطلاعات بازداشت شد، در مقاله‌ای تحلیلی تحت عنوان: «منشاء پیدایش سعید امامی» این موضوع را بحث کرده‌ام.^(۳۷)

دیدار مهندس لطف الله میثمی با رهبر انقلاب

مهندس لطف الله میثمی از اعضای قدیمی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و از اعضای اولیه‌ی نهضت آزادی ایران و یکی از پایه‌گذاران اولیه‌ی سازمان مجاهدین خلق است. او یکی از مهندسان برجسته‌ی شرکت نفت بود. در دوره‌ای که با سازمان مجاهدین خلق همکاری داشت، هنگامی که در یک خانه‌ی امن به ساختن بمب دستی مشغول بود، بمب منفجر می‌شود. بر اثر این انفجار مهندس میثمی دست چپ خود را از مچ، بینایی هر دو چشم و شنوایی یکی از گوش‌های خود را از دست می‌دهد. با تغییر ایدئولوژی سازمان، مخالفت می‌کند و از سازمان جدا می‌شود. بعد از انقلاب راه مستقلی را انتخاب می‌کند. پس از انقلاب

به امید اینکه بتواند چشم‌ها و گوشش را درمان کند، هم به شوروی سفر کرد و هم به آمریکا؛ اما نتیجه به دست نیورد. در روزهای پرتلاطم بعد از پیروزی با اعتقاد و ایمانی که به رهبری انقلاب داشت، برای دیدار با امام به مدرسه‌ی علوی آمد. اما وقتی با ممانعت مسئولان دفتر از دیدارش با آقای خمینی روبه‌رو می‌شود از من خواست تا ترتیب ملاقات ایشان را با امام بدهم. ترتیب این دیدار را دادم و با امام قرار ملاقات ایشان را برای روز بعد گذاشتم. به علت نایبانی مهندس میثمی را همیشه یکی از دوستانش همراهی می‌کند. در آن روز هنگامی که به اتفاق مهندس میثمی و همراهش وارد دفتر در مدرسه‌ی علوی شدیم، برخی از روحانیان حاضر در دفتر بسیار ناراحت شدند. ناراحتی آنها مربوط بود به رویدادهای بعد از انتشار بیانیه‌ی تغییر مواضع ایدئولوژی مرکزیت سازمان مجاهدین در شهریور سال ۱۳۵۴ و درگیری‌های شدید میان برخی از زندانیان سیاسی با روحانیان زندانی، که بعد از پیروزی انقلاب همچنان ادامه پیدا کرد. برخی از روحانیان زندانی سابق که در دفتر خدمت می‌کردند، از مخالفان جدی دیدار مهندس میثمی با امام بودند. آنها وقتی ورود مهندس میثمی را دیدند سخت ناراحت شدند؛ و آقای حسین خمینی، که در دفتر کار می‌کرد اظهار داشت که امام در اندرون هستند و کسی را نمی‌پذیرند. من که می‌دانستم موضوع از چه قرار است به او تذکر دادم که قاطی این بازی‌ها نشود. برو و به آقا بگوید که کسی را که خواسته بودید، آمده است. او رفت و برگشت و ما را به اتاق پذیرایی هدایت کرد. امام با مشاهده‌ی وضعیت او، برخوردشان با مهندس میثمی بسیار عاطفی بود. مهندس میثمی درباره‌ی نظریه‌ی ملاصدرا و حرکت جوهری برای امام توضیحاتی داد. یک لوح فشرده که نظرات خود را در آن توضیح داده بود به امام تقدیم کرد. این دیدار حدود نیم ساعت یا ۴۵ دقیقه به طول انجامید. روز بعد در دیداری که با امام داشتم هنگامی که به اندرون می‌رفتند از من خواستند ایشان را همراهی کنم و درباره‌ی مهندس میثمی توضیحات بیشتری خواستند، که دادم؛ سپس گفتند: بعضی از آقایان اهل علم از دیدار دیروز خیلی ناراحت شده‌اند. پاسخ دادم شما رهبر همه‌ی ملت هستید نه رهبر روحانیان. آنها که این اعتراض را کرده‌اند باید از چشمان نابینا و گوش ناشنوا و دست قطع شده‌ی مهندس میثمی حیا کنند. او به خاطر امیال نفسانی دچار این ضایعه نشده است. او آنها را برای فکر و عقیده و انقلاب علیه ظلم و ستم استبداد سلطنتی از دست داده است. او

به شما به عنوان رهبر انقلاب اعتقاد و ایمان دارد. ایشان بعد از کمی تأمل گفتند تو نمی‌دانی من گرفتار چه مرتجعینی هستم. پاسخ دادم: مواظب باشید این مرتجعین شما را زمین نزنند.*

شرکت در دولت موقت و معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب

به ترتیب یاد شده در بالا تا اواخر بهمن ماه، بیشتر وزرای دولت موقت معرفی، تصویب و اعلام شده بودند. در همین هنگام بود که مرحوم مهندس بازرگان مرا برای پست "معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب" دعوت کرد، اما من هنوز تردید داشتم که مسئولیت اجرایی در دولت را بپذیرم. اما با دوستانی که مشورت کردم، عموماً مرا به قبول این دعوت تشویق کردند. آقای خمینی هم، نه تنها آن را تأیید کردند بلکه گفتند "تکلیف شرعی" است بپذیری. به این ترتیب حکمی هم برای من صادر شد.^(۲۹) در دوره‌ای که معاون نخست‌وزیر در انقلاب بودم و تا قبل از رفتن به وزرات امور خارجه، در شورای انقلاب به‌طور فعال شرکت می‌کردم و مشروح مذاکرات را می‌نوشتیم. متأسفانه در سال ۱۳۸۰، در غیاب این‌جانب یا وکیل و یا بستگانم، مأموران امنیتی به منزل ما ریختند و هر چه خواستند، از جمله سه دفتر یادداشت‌های مذاکرات شورای انقلاب را با خود بردند.

در نخست‌وزیری، من به جای کارمندان شاغل در نخست‌وزیری، دو نفر از فعالان سیاسی ملی - اسلامی را که می‌شناختم برای اداره‌ی دفترم دعوت کردم: آقای دکتر جواد یارجانی و سرکار خانم مریم غروی. جواد یارجانی دوره‌ی دکتری اقتصاد را در آمریکا گذرانیده و از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا بود. به دعوت من او نیز به نوفل لوشاتو آمده بود و در گروه سیاسی با ما همکاری می‌کرد. سرکار خانم مریم غروی از فعالان جنبش اسلامی در ایران بود و مدت‌ها هم به دلیل همین فعالیت‌ها زندانی شده بود. اولین پرسش

* (موسسه) این نقل، بسیار پرتناقض است؛ اولاً براساس خاطرات دو جلدی شخص آقای میثمی، وی قبل از مجروح شدن و دستگیری با تعبیر ایدئولوژی سازمان مخالفت نکرده و از سازمان جدا نشده بود، بلکه در زندان بر سر رهبری سازمان با مسعود رجوی اختلاف پیدا کرد و مستقل شد. ثانیاً امام برای اتمام حجت، با تمامی گرایش‌های سازمان مجاهدین ملاقات کردند و از این چنین ملاقات‌هایی نمی‌بایست استفاده سیاسی به عمل آورد و بر همین اساس برخی افراد متفاوت اندیش در این زمینه را نمی‌توان مرتجع خواند. همچنین اگر امام با درخواست ملاقات آقای میثمی مخالفت می‌کردند آقای یزدی می‌توانست ادعا کند که در برابر مخالفت ایشان این جمله را گفته است: «شما رهبر همه ملت هستید و نه رهبر روحانیون»، همچنین آن موقع هنوز لوح فشرده ابداع نشده بود.

پس از انتصابم شرح وظایفم بود. این وظایف، بنا به توضیحات شفاهی مهندس بازرگان در دو محور خلاصه می‌شد: محور اول حل مشکلات ناشی از انقلاب و جابه‌جایی مدیریت کلان کشور بود. در جابه‌جایی مدیریت در وضعیت عادی، تغییر و تحول‌ها با حضور مدیران قبلی صورت می‌گیرد و کارها به مدیران جدید تحویل داده می‌شوند. با وجود این، تغییرات موجب توقف یا کندی فعالیت‌های مربوطه برای مدتی می‌شود، اما در جابه‌جایی قدرت و مدیریت بر اثر انقلاب، مدیران قبلی عموماً یا فرار کرده یا کشته یا زندانی شده بودند. مدیریت کشور در تمام سطوح به کلی به هم ریخته بود. هیچ چیز در جای خود قرار نداشت. مدیران جدید به اطلاعات اساسی برای انجام وظایف خود دسترسی نداشتند. خوشبختانه ساختارهای اداری در وزارتخانه‌ها برهم نخورده بود و وزرای دولت موقت توانستند تا حدود بسیار زیادی با جلب همکاری کادرهای اداری تحت نظر خود، بر اوضاع مسلط شوند و وظایف مربوط به حوزه مسئولیت خود را انجام دهند.

ارتش در برخورد با انقلاب شکست‌خورده و منفعل بود؛ نه قادر به حفظ امنیت مرزها بود و نه قابل اعتماد.* کلانتری‌ها نیز سقوط کرده بودند و نمی‌توانستند امنیت شهرها را تأمین کنند. وضعیت ژاندارمری نیز بهتر از شهربانی نبود. نیروهای مسلح مردمی کنترل شهرها را در دست داشتند. کمیته‌های انقلاب در همه‌ی شهر به طور خودجوش تشکیل شده بودند. در این کمیته‌ها عناصر وابسته به گروه‌های مختلف سیاسی از چپ و راست و نیز عناصر نفوذی ساواک فعال و خودمختار بودند و در موارد متعدد با یکدیگر درگیر می‌شدند. به‌عنوان نمونه معاون ساواک مهاباد به نام رضی به تهران آمده و شده بود پاسدار کمیته‌ی منطقه‌ی ۷ تهران (اطلاعات، ۵۸/۵/۴). علاوه بر نفوذ عناصر سیاسی احزاب و ساواکی‌ها، افراد فاسد نیز وارد شده بودند و دست به اعمال خلاف می‌زدند. به‌عنوان نمونه در ابهر پنجاه پاسدار کمیته‌ی انقلاب در شهر ابهر که به مال و جان مردم تعرض کرده و بدتر از آن، به زنان تجاوز می‌کردند، خلع سلاح شدند (اطلاعات، ۵۸/۵/۲۷). رئیس آگاهی تهران به ما گفت عده‌ای از ارادل و اوباش محله‌ها به کمیته‌ها پیوسته‌اند. او از ما خواست اسامی اعضای کمیته‌ها را به آگاهی بدهیم تا سوابقشان را از بایگانی بیرون بکشند و گزارش بدهند. یک نمونه‌ی دیگر آن، رفتار ماشاءالله قصاب و کمیته‌ی انقلاب مأمور در سفارت آمریکا بود. علاوه بر این، سازمان‌های سیاسی نیز در این کمیته‌ها نفوذ کرده بودند. در کمیته‌ها نوعی ملوک الطوائفی حاکم بود. هر

* (موسسه) البته امام به بدنه ارتش اعتماد کامل داشتند؛ لذا با قدرت از آن دفاع کردند.

کس را می‌خواستند می‌گرفتند و هر کجا را می‌خواستند صادره می‌کردند. نه با دولت همکاری داشتند و نه از مرکز معینی تبعیت می‌کردند. آشفته‌گی در وضع کمیته‌ها یکی از مواردی بود که مهندس بازرگان مرتب در مصاحبه‌های خود به آنها می‌پرداخت.^(۳۰) با بررسی این وضعیت غیر قابل قبول و تحمل، و بعد از گفتگوهایی که با رهبر انقلاب و اعضای شورای انقلاب داشتیم، قرار شد آیت‌الله مهدوی کنی که از طرف امام سرپرست کمیته شده بودند کمیته‌های فاقد صلاحیت را منحل کنند. در ادامه‌ی تصمیم اگرچه یک کمیته در تبریز منحل شد (اطلاعات، ۵۸/۶/۱)، اما نابسامانی و هرج‌ومرج ادامه پیدا کرد. اعتراض‌های همه‌جانبه به وضع کمیته‌ها ادامه یافت و به جایی رسید که در کنفرانس مسئولان سپاه و ادارات استان اراک در ۵۸/۷/۲۱ طرح انحلال کمیته‌ها و تقویت سپاه مطرح و به تصویب رسید (اطلاعات، ۵۸/۷/۲۱). بر اساس این تصمیم، هنگامی که از سفر به اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل به ایران بر می‌گشتم در پاریس با نمایندگان ایران در کشورهای اروپا نشست داشتیم. بعد از این نشست در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی در پاسخ به وضع کمیته‌ها تصویب انحلال کمیته‌ها را اعلام کردم.^(۳۱-۳۳)

اما از آنجا که کمیته‌های انقلاب عموماً در مساجد مستقر بودند و هر مسجدی را به هر حال یک روحانی اداره می‌کرد، تنها گروهی که می‌توانست اعمال نظر کند، روحانیت بود که از یک شبکه‌ی ارتباطی سنتی نسبتاً قوی برخوردار بود. در چنین اوضاعی اولین وظیفه‌ی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، رسیدگی به این مشکلات و حل فوری آنها بود. چند روز بعد از اعلام انتصابم، در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی وظایف و برنامه‌های فوری و مبرم معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب را توضیح دادم. این برنامه و وظایف عبارت بود از: تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تأسیس دادگاه‌های انقلاب، رابطه‌ی دولت با گروه‌ها و سازمان‌های مختلف سیاسی و اجتماعی، سرپرستی ساختمان و اسناد و مدارک ساواک، کنترل مرزهای خروجی کشور و فرودگاه تهران. اما محور دوم و مهم‌تر از اولی، توجه به برنامه‌های نیروهای داخلی و خارجی شکست‌خورده از انقلاب و چگونگی برخورد با آنها بود. آقای مهندس بازرگان مسئولیت تشکیل جلسات شورای امنیت ملی را هم برعهده‌ی من واگذار کردند. اعضای شورای امنیت ملی عبارت بودند از: نخست‌وزیر، وزیر کشور، وزیر دفاع، رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح و فرماندهان نیروهای سه گانه، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب و وزیر امور خارجه. پس از انتصابم به وزارت خارجه، خود مهندس بازرگان مسئول شورا شد و من به

عنوان وزیر امور خارجه شرکت می‌کردم. دکتر چمران نیز، که پس از من معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب شده بود، شرکت می‌کرد (اطلاعات، ۵۸/۲/۶).

استقرار در ساختمان نخست‌وزیری

چند روز پس از پیروزی انقلاب و فرار بختیار، دفتر کار نخست‌وزیر از مدرسه‌ی رفاه به ساختمان نخست‌وزیری در خیابان پاستور منتقل شد. مهندس بازرگان، مهندس عباس امیر انتظام را به معاونت اداری-مالی و مهندس هاشم صباغیان را معاون برای انجام وظایف دوره‌ی انتقال و مرا به عنوان معاون در امور انقلاب منصوب و معرفی کردند. نخست‌وزیر و معاونانش، در دفتر اصلی نخست‌وزیری مستقر نشدند، بلکه در قسمت اداری ساختمان، در یک واحد مهندس بازرگان و در واحدهای دیگر معاونان، مستقر شدند. برای هر یک از معاونان، چند کارمند از میان کارمندان نخست‌وزیری تعیین و معرفی شدند.^(۳۴) اما من به علت نوع مسئولیتم از این کارمندان استفاده نکردم و به جای آنها از آقای جواد یارجانی و خانم مریم غروی را به عنوان رئیس دفتر و منشی دفتر دعوت به کار و به نخست‌وزیر معرفی کردم. در جلد سوم خاطراتم، «۱۱۸ روز در لوقل لوشاتو» درباره این گروه توضیحاتی داده‌ام. آشنایی این دو در دفتر کارم، در نهایت به ازدواج آنها منجر شد و سال‌هاست که با هم زندگی می‌کنند. آقای یارجانی در دفتر اوپک در وین مستقر است.

در یکی از طبقات زیرین ساختمان نخست‌وزیری، سالی با امکانات فراوان ورزشی برای استفاده‌ی کارمندان نخست‌وزیری فراهم شده بود. بعضی اوقات که از فشار کار روزانه احساس خستگی می‌کردم به این سالن می‌رفتم و از امکانات آن برای ورزش و تمرین تیراندازی با اسلحه‌ی کمری استفاده می‌کردم. این تمرین برای آمادگی دفاع شخصی بسیار ضروری بود. زیرا به‌طور مرتب ما تهدید می‌شدیم و نمی‌توانستیم از آمادگی برای دفاع از خود غفلت کنیم. بعد از ترور شادروان آیت‌الله مطهری و بازداشت اعضای گروه فرقان، نام من دومین نفر در فهرست اسامی برای ترور بود. در آن روزهای پر آشوب، ما مجبور بودیم ۲۴ ساعت در محل کار خود حاضر باشیم. هر لحظه در سراسر ایران حوادثی رخ می‌داد که باید به آنها رسیدگی می‌شد. من شب‌ها در همان محل کارم در نخست‌وزیری می‌ماندم. یکی از علاقه‌مندان به انقلاب به نام عاشوری که گاهی به ما سر می‌زد بامشاهده‌ی وضعیت ما در نخست‌وزیری، شب‌ها از منزل خود برای ما شام می‌آورد. آقای عاشوری بعد از آغاز جنگ به جبهه رفت و بعد از آن از او بی‌خبر ماندم. هر کجا هست سلامت و سرفراز باشد.

بررسی و شناخت برنامه‌های راهبردی در مقابله با نظام جدید

در دهه‌ی ۱۳۴۰، در دورانی که به اتفاق جمعی از اعضای نهضت آزادی ایران در خارج از کشور برای تدارک جنگ مسلحانه آماده می‌شدیم، مرحوم دکتر چمران و من، به اتفاق هم تقریباً تمام کتاب‌ها و مقالاتی را که درباره‌ی انقلاب‌ها و جنبش‌های آزادی‌بخش جهان، روسیه، چین، کوبا، ویتنام، الجزایر، مصر، برمه، قبرس، جنگ‌های داخلی اسپانیا، لورنس عربستان و فلسطین نوشته شده بود و همچنین نوشته‌های رهبران این جنبش‌ها، یعنی آثار لنین، مائو تسه دونگ، ژنرال جی‌اپ، گریواس یونان، ماکاریوس قبرس و ... را جمع‌آوری و با دقت تمام یک یک آنها را مطالعه کردیم. علاوه‌براین، ما به مطالعه و بررسی چگونگی برخورد و مقابله‌ی قدرت‌های خارجی رودرو با این انقلابات پرداختیم. نهضت آزادی ایران - خارج از کشور، برخی از این مطالعات را به صورت جزوه و کتاب چاپ و منتشر کرد؛ نظیر شورشگری و ضد شورشگری، جنگ بی‌پایان - آمریکا در تدارک ویتنام‌های دیگر، درس‌هایی از فلسطین، جنبش آزادی‌بخش ایرلند و فیلیپین و ...

این مطالعات به ما نشان داد که اولاً انقلاب یک رویداد ناگهانی نیست، بلکه علائم و پیش‌آگهی‌های آن قابل تشخیص و درک و پیش‌بینی است. ثانیاً قدرت‌های ذی نفوذ و دارنده منافع کلان داین کشورها با پیش‌بینی انقلاب قریب الوقوع تلاش می‌کنند با برخی از تغییرات جلوی آن را بگیرند و یا آن را به جهتی که می‌خواهند منحرف سازند. اما وقتی این سیاست‌ها به نتیجه نرسد و انقلاب پیروز می‌شود، قدرت‌های شکست‌خورده از انقلاب از راه‌های گوناگون به مقابله با انقلاب ادامه می‌دهند تا آن را به زانو درآورند و یا در راستای منافع خود آن را مهار کنند.

دولت‌های آمریکا، انگلیس و اسرائیل در طی ۲۵ سال، از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷، در ایران همه نوع نفوذ و قدرت داشتند. اسناد و مدارک فراوان حاکی از آن است که این دولت‌ها، بخصوص انگلیس و اسرائیل از اواخر سال ۱۳۵۵ بروز یک بحران بزرگ و یک انفجار را در ایران پیش‌بینی می‌کردند. این سه قدرت برای پیشگیری از بروز و پیروزی انقلاب هر کار که می‌توانستند، انجام دادند، اما موفق نشدند. بخشی از عدم موفقیت آنان به علت ناهماهنگی میان خود این دولت‌ها و بخشی نتیجه‌ی عملکرد فعالان جنبش انقلابی ایران بود. مثلاً دولت‌های انگلیس و اسرائیل، که اطلاعاتی به مراتب بیشتر و واقع‌بینانه‌تر از آمریکایی‌ها درباره‌ی وضعیت ایران و بحران‌های پیش رو داشتند، به شاه پیشنهاد کردند که

به جای تغییر هویدا، خود او به نفع پسرش از سلطنت کناره‌گیری کند، و چون پسرش هنوز به سن قانونی نرسیده بود، یک شورای نیابت سلطنت به ریاست فرح زمام امور را در دست بگیرد، یک فضای باز سیاسی، نظیر سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ و برکناری رضا شاه، به وجود بیاید تا به تدریج از فشارهای سیاسی انباشته شده و متراکم کاسته شود، اما آمریکایی‌ها با این برنامه موافقت نکردند و موضوع مسکوت ماند.

اینکه چرا دولت آمریکا با این برنامه موافقت نکرد، نیاز به بررسی و مطالعه جداگانه‌ای دارد. در کتاب: «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» به این موضوع پرداخته‌ام. استدلال مدافعان این پیشنهادها این بود که جنبش مسلحانه علیه نظام سلطنتی با نفوذ ساواک در رهبری سازمان مجاهدین خلق و اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان از اسلام به مارکسیسم و درگیری‌هایی که در درون این سازمان از یک طرف با سایر نیروهای ضد استبداد از جانب دیگر بروز کرده بود، آرایش نیروهای ضد استبداد را به کلی برهم زده است. نیروهای سیاسی ملی یا ملی-مذهبی نیز قدرت تهدید کننده‌ی نظام نیستند. بنابراین شرایط برای اجرای برنامه‌ی تغییرات مهار شده مناسب است. تنها صدای مخالفی که هنوز شنیده می‌شود از آیت‌الله خمینی از نجف است و او را هم می‌توان با کمک و همکاری عراق ساکت کرد. آمریکایی‌ها با این بخش از برنامه موافقت کردند و وزرای خارجه‌ی سه کشور ایران، عراق و آمریکا در نشست سه‌جانبه در سازمان ملل به توافق رسیدند. شرح کامل این توافق و اسناد آن در جلد سوم خاطرات (۱۱۸ روز در نوفل‌لوشاتو) آمده است. این برنامه اجرا شد، اما به مصداق «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»، پیامدهایی راهبردی به نفع جنبش انقلابی ایران در برداشت. طرح دیگری که به پیشنهاد و ابتکار برژینسکی در آخرین مراحل سقوط سلطنتی مطرح شد، ائتلاف میان نظامیان و روحانیان بود. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، منطق این ائتلاف این بود که سقوط شاه و پیروزی انقلاب ایران در اوج جنگ سرد صورت می‌گیرد. در خاورمیانه دو دولت بعثی سوریه و عراق متحدان نظامی شوروی هستند. سربازان شوروی در یمن و شاخ آفریقا فعال بودند و شوروی در این کشورها نفوذ و پایگاه داشت. در شرق ایران، در افغانستان یک دولت کمونیستی حاکم و ارتش شوروی در حمایت از این دولت در افغانستان مستقر شده بود. با رفتن شاه، نه تنها مستشاران نظامی آمریکا مجبور بودند ایران را ترک کنند، بلکه پایگاه‌های بسیار حساس استراق سمع آمریکا در ایران، که برای موفقیت سالت ۱ و ۲ حیاتی بود از دست می‌رفت. برای حفظ ایران از سقوط به دامن شوروی‌ها، ائتلاف میان

ارتش و روحانیان مطرح شد. برخلاف گرد و خاکی که برخی از قلم‌به‌دستان مزدور حاکمان جدید ایران اصرار بر آن دارند، حاکمان آمریکا یک مشکل اساسی تاریخی با نیروهای ملی و ملی- مذهبی دارند که هر گونه همکاری یا توافقی میان آنان را اگر غیر ممکن ن ساخته بود، بسیار مشکل ساخته بود و آن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. اما روحانیان نظر مساعدی به دکتر مصدق ندارند و برخی از آنان معتقدند سقوط مصدق بر اثر کودتا نبود بلکه نتیجه‌ی قیام ملی بود. در یکی از سخنرانی‌هایم در شورای سیاست خارجی آمریکا، هنگامی که در شرح موانع تاریخی بر سر راه بهبود روابط ایران و آمریکا به نقش اساسی آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و ضرورت عذرخواهی دولت آمریکا از ملت ایران پرداختم، یکی از استادان حاضر در جلسه گفت: روحانیان ایران رابطه‌ی خوبی با دکتر مصدق نداشتند. سپس از من پرسید که آیا من مطمئن هستم که اگر دولت آمریکا از بابت کودتای ۲۸ مرداد از ایرانیان عذرخواهی کند روحانیان از آن استقبال خواهند کرد؟^(۳۵) بنابراین، آمریکایی‌ها و انگلیس‌ها نزدیکی و همکاری با روحانیان را بر گروه‌های ملی و ملی- مذهبی ترجیح می‌دادند. تیمسار جم، که در اواخر حکومت شاه، ایران را ترک و در لندن اقامت گزیده بود در یک مصاحبه‌ای ضرورت ائتلاف بین روحانیان و ارتش را مطرح ساخته بود. اما برنامه‌ی ائتلاف ارتش با روحانیان که مورد نظر آمریکا بود، به نتیجه‌ی مطلوب نرسید.

ساختار ارتش ایران بیش از حد تصور به شاه وابسته بود و گزینش و چینش فرماندهان ارتش توسط شاه، برای پیشگیری از هر نوع کودتایی علیه خودش، به گونه‌ای بود که در غیاب شاه امرای ارتش نتوانستند با هم همکاری کرده و انسجام خود را حفظ کنند. برای فهم این مطلب کافی است ارتش‌های ترکیه و مصر با ارتش ایران مقایسه شوند. مصطفی کمال، بانی ارتش جدید ترکیه بود، اما ارتش ترکیه مستقل از آتاتورک و با جهان‌بینی مبتنی بر نوع خاصی از سکولاریسم، به حیات نظامی و سیاسی خود ادامه داد و توانست نقش مهمی در تاریخ معاصر ترکیه ایفا کند. در ایران رضا شاه بانی ارتش جدید بود، اما نهادی کاملاً وابسته به شاه بود. با رفتن او از ایران در شهریور ۱۳۲۰، ارتش از هم پاشید. اگرچه بعد از پایان جنگ جهانی با کمک آمریکا ارتش مجدداً بازسازی شد و انسجام خود را به دست آورد، اما با رفتن محمد رضا شاه از ایران ارتش انسجام خود را از دست داد.

یک عامل دیگر در ناکامی برنامه‌ی ائتلاف میان روحانیان و ارتش، خاطره‌ی خروج شاه از ایران در مرداد ۳۲ و تأثیر آن بر کودتای ۲۸ مرداد بود. پس از سفر شاه به آمریکا در مهر

۱۳۵۸ بسیاری از فعالان برجسته‌ی سیاسی ایران، از طیف‌های مختلف با بیان این خاطره‌ی تاریخی به امکان تکرار آن هشدار دادند. حتی خود شاه هم با این امید که به زودی به ایران بر خواهد گشت به مصر رفت تا در موقع لزوم به سرعت به ایران برگردد. در بخش‌های قبلی در ذیل بررسی حمله و اشغال سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ۵۷ اسناد چنین امیدی در میان برخی از گروه‌های فشار در آمریکا ارائه شده‌اند.

در میان تحلیلگران ایرانی نیز این نگرانی به شدت مطرح بود. به عنوان نمونه دکتر فریدون کشاورز در مقاله‌ای که از ایتالیا فرستاد و در ۱/۱۹/۵۸ در *روزنامه‌ی اطلاعات* با عنوان: «*تجربه‌ی ایران و تلاش‌های ضد انقلاب*» منتشر شد، نوشت: «از سرنوشت دکتر مصدق، لومومبا و آئنده پند بگیرید و به ضد انقلاب رحم نکنید». و نیز نگاه کنید به مقاله‌ی: «*نگرانی از تکرار ۲۸ مرداد و وقایع شیلی و اندونزی*» (منوچهر کیارشی، اطلاعات، ۵۸/۱/۲۰).

بعد از پیروزی انقلاب ایران این پرسش برای ما مطرح بود که آمریکا، انگلیس و اسرائیل که طی ۲۵ سال، از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷، در ایران قدرت فائده و همه‌کاره و فعال ما پیشاء بوده‌اند، چه برنامه‌هایی را برای از پا در آوردن و یا مهار انقلاب ایران در دست اجرا دارند. با نگرش توطئه به هر حادثه‌ای موافق نبودیم و نمی‌خواستیم رویدادهای ناشی از رفتارهای خودمان را به بیگانگان نسبت بدهیم و فرافکنی کنیم، اما در عین حال نمی‌توانستیم بپذیریم این قدرت‌ها بعد از پیروزی انقلاب، ایران ما را به حال خود رها کرده‌اند. موضوع اصلی که برای ما، هم در آن زمان، بعد از پیروزی انقلاب و هم در این زمان حائز اهمیت بسیار است این است که این دولت‌ها چه موضعی در برابر پیروزی انقلاب گرفتند و چه کردند و در برابر نظام جدید چه می‌کنند؟ دولت‌های آمریکا و انگلیس در سطح سیاسی و دیپلماسی، نظام جدید را در همان روزهای اول بعد از پیروزی انقلاب به رسمیت شناختند، اما آیا این دولت‌ها دست از سر ما برداشته و ما را به حال خود واگذاشته‌اند؟ در مورد برنامه‌های احتمالی آمریکا برای مقابله با انقلاب اسلامی ایران نگاه کنید به سخنرانی تحت عنوان: «*توطئه‌های آمریکا بر ضد انقلاب ایران*» (کیهان ۱۳۵۷/۱۲/۱۷). متن کامل این سخنرانی در: جلد دوم خاطراتم (مجموعه آثار: مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های سال ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸) آمده است.

سه سناریو علیه نظام جدید ایران

بر اساس تجربه‌ی سایر انقلاب‌ها ما می‌دانستیم برای مقابله با انقلاب ایران، سه سناریوی محتمل به اجرا گذاشته می‌شود. این سه برنامه راهبردی عبارتند از:

- ایجاد آشوب و نا امنی یا به اصطلاح ایجاد بی ثباتی (Destabilization)،
- حمله‌ی نظامی از بیرون از مرزها، و
- نفوذ خزنده در نهادهای نظام جدید و مراکز قدرت

سناریوی اول

ایجاد بی ثباتی

این برنامه بر اساس این نظریه استوار است که حاکمان جدید یا نمی‌توانند آشوب‌ها را مهار کنند و در نتیجه سقوط می‌کنند و یا اینکه برای حفظ نظام دست به سرکوب می‌زنند. در این صورت، طبیعت و سرشت سرکوب آشوب‌های بعد از پیروزی انقلاب توسط حاکمان جدید، به گونه‌ای است که در عمل به تدریج موجب از دست رفتن پایگاه‌های مردمی حاکمان جدید می‌شود. برتراند راسل در کتاب گران قدر خود به نام «قدرت» می‌نویسد: حکومت‌های دینی یا شبه دینی اگر احساس ناامنی بکنند برای سرکوب مخالفان به سرکوب و خشونت از نوع "خشونت برهنه" دست می‌زنند.^(۳۶) هنگامی که یک دولت، ولو برخاسته از درون یک انقلاب مردمی، برای حفظ قدرت خود دست به خشونت، بخصوص از نوع برهنه‌ی آن می‌زند، پایگاه‌های مردمی خود را به تدریج از دست می‌دهد؛ در نتیجه یا سقوط می‌کند یا برای حفظ خود در صدد جلب حمایت قدرت‌های خارجی، به‌طور عمده غربی، برمی‌آید. در چنین مرحله‌ای این قدرت‌ها امکان آن را پیدا می‌کنند که سیاست‌ها و رفتارهای حاکمان جدید را بر اساس منافع خود تعدیل و تنظیم نمایند. سناریوی ایجاد آشوب‌ها و بی‌ثباتی از همان فردای روز پس از پیروزی انقلاب آغاز شد. سرتاسر ایران را ناامنی و آشوب فرا گرفت. بخشی از این آشوب‌ها پیامد طبیعی انقلاب و رفتارهای احساسی و تب انقلاب و غیر قابل اجتناب بود.

اویسی در مرز ترکیه به جمع‌آوری نیرو مشغول بود (اطلاعات، ۵۸/۱/۱۵). پالیزبان در مرز ایران و عراق مستقر شده بود و برای تصرف پایه فعالیت می‌کرد. ولیان در گنبد کاووس به تحریک و آشوب پرداخته بود. در شیراز بمب منفجر شد (اطلاعات، ۵۸/۱/۱۲). در برخی از زندان‌ها زندانیان عادی شورش کردند (اطلاعات، ۵۸/۱/۱۲). در دو سال اول بعد از پیروزی انقلاب در کمتر شهری آشوب و زد و خورد نبود. یک نگاه اجمالی به روزنامه‌های یومیه (کیهان و اطلاعات) حجم و گستره‌ی این آشوب‌ها را نشان می‌دهد.

مقابله با این سناریو: روش دولت موقت در دوره‌ای که مسئولیت و مدیریت اجرایی کشور را در دست داشت، پرهیز از مقابله‌ی مسلحانه با این آشوب‌ها بود. ما این آشوب‌ها را نتیجه‌ی تحریک عوامل وابسته به قدرت‌های شکست‌خورده از انقلاب برای ایجاد درگیری‌های وسیع‌تر

می‌دیدیم و ارزیابی می‌کردیم. این آشوب‌ها با شعار بازگشت یا حمایت از نظام گذشته نبود، بلکه با شعار حمایت از انقلاب یا کارگران و زحمتکشان یا به بهانه‌ی حقوق اقلیت‌های قومی یا مذهبی صورت می‌گرفت. مقابله‌ی مسلحانه با این شورش‌ها به منزله‌ی دامن زدن به اختلاف و جنگ میان نیروهای انقلابی محسوب می‌شد. البته این به این معنا نبود که استفاده از نیروهای مسلح در جایی که ضرورت پیدا می‌کرد، نادیده گرفته شود. در آن روزهای پر آشوب کسانی بودند که ناآگاهانه از سیاست دولت موقت انتقاد می‌کردند و دولت را به مماشات با ضد انقلاب متهم می‌کردند. اما این روزها با مشاهده‌ی آنچه در لیبی، مصر، سوریه و ... می‌گذرد باید سیاست مدبرانه‌ی دولت موقت را بپذیرند. این آشوب‌ها تنها در شهرستان‌های دور و نزدیک نبود، دامنه‌ی آنها حتی به خیابان پاستور و مقابل مقر نخست‌وزیری نیز رسیدند. چند نمونه از آنها شرح داده می‌شود:

تجمع اعتراضی زنان شاغل در باشگاه‌های شبانه

در یکی از روزهای اوایل اسفند ۱۳۵۷، حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر زنان معترض در جلو کاخ نخست‌وزیری اجتماع کردند. آنها می‌خواستند با مقامات دولتی دیدار و گفتگو کنند تا درخواست‌های خود را مطرح سازند. یکی از همکاران خود را در دفترم برای مذاکره با آنها فرستادم. آنها می‌گفتند زنانی هستند که در رستوران‌ها و باشگاه‌های شبانه‌ی تهران کار می‌کرده‌اند و با پیروزی انقلاب و تعطیلی این باشگاه‌ها، بی‌کار شده‌اند. اما آنها تنها نان‌آوران خانواده‌ی خود، پدر و مادر و یا فرزندان خود هستند؛ بنابراین، به دولت برای رفع مشکل مراجعه کرده‌اند. درخواست آنها منطقی بود و شواهد و قرائنی وجود نداشت که آنها را افراد یا گروه‌های خاصی تحریک کرده باشند. به نظر می‌رسید یک حرکت خودجوش برای حل مشکلاتشان بوده است. اما این افراد چگونه دور هم جمع شده بودند؟ با توجه به حضور بسیار فعال ساواک در باشگاه‌های شبانه به احتمال، عوامل ساواک در این تجمع و تحریک این افراد نقش داشتند. اما دولت، آن هم در آن شرایط به قول معروف وانفسا، چه کاری می‌توانست برای آنها انجام دهد؟ آیا باید پولی برابر یک ماه درآمد، به هر کدام از آنها می‌دادیم و آنها را ساکت و متفرق می‌کردیم؟ در حالی که با برخی از همکاران در نخست‌وزیری درباره‌ی این موضوع بحث می‌کردیم، آیت‌الله انواری، برای دیدن ما به نخست‌وزیری آمد. آیت‌الله انواری از زندانیان سیاسی دوران شاه بود. او به عنوان یک روحانی جوان همراه اعضای هیئت‌های مؤتلفه در ارتباط با مراجع قم بود. پس از دستگیری اعضای این گروه به همراه آنها محاکمه و به زندان

محکوم شد و در آستانه‌ی پیروزی انقلاب از زندان بیرون آمد. از آمدن او به نخست‌وزیری استقبال کردم و پس از تعارفات و احوال‌پرسی‌ها از او پرسیدم برای این زنان چه کاری می‌توان کرد. او به هنگام ورود به ساختمان نخست‌وزیری تظاهرات اعتراضی زنان را دیده بود. پس از ساعتی گفتگو، طرحی را که بحث کرده بودیم برایش توضیح دادم. اما این طرح در آن وضعیت، تنها هنگامی عملی می‌شد که شخصیتی همچون آیت‌الله انواری مسئولیت و مدیریت آن را بپذیرد. طرح پیشنهادی این بود که در یک مکان مناسب تعدادی ماشین کشفاف و تریکو و نیز چرخ خیاطی نصب شوند و این زنان در همان کارگاه آموزش ببینند و سپس به صورت یک تعاونی برای خود کار کنند و محصولات خود را به فروش برسانند و درآمد آن را بین خود تقسیم کنند. دولت سرمایه و مکان لازم را در اختیار آنان قرار می‌دهد و در فروش محصولات به آنها کمک می‌کند. در ضمن می‌توانیم با یکی از تاجران بازار صحبت کنیم که محصولات این کارگاه را یکجا بخرد و خود بفروشد. به این ترتیب کارگاه در مرحله‌ی اول، خواهد توانست به حیات خود ادامه بدهد. آیت‌الله انواری تمایلی به قبول این مسئولیت نداشت. اما با توجه به شرایط روز، در نهایت او را قانع کردم و خوشبختانه پذیرفت. با مسئول دفتر امور و خدمات اجتماعی نخست‌وزیری، که در ساختمانی در چهارراه امیر اکرم واقع شده بود، صحبت کردم و بلافاصله فردی مأمور شد که ترتیب استقرار آیت‌الله انواری را در این دفتر بدهد. سپس یکی از همکاران به میان زنان معترض رفت و ضمن همدردی با آنان اطلاع داد که رسیدگی به کارشان به دفتر امور و خدمات اجتماعی واگذار شده است. بالاخره آنان راضی شدند و رفتند. آیت‌الله انواری هم در دفتر مستقر شد و اعتباری از نخست‌وزیری در اختیار ایشان قرار گرفت و موضوع به خیر گذشت.

تجمع جوانان مشمول و درجه‌داران معترض

تیمسار دریادار مدنی، که در دولت بازرگان به سمت وزیر دفاع ملی منصوب شده بود، مدت خدمت نظام وظیفه را از ۲۴ ماه به ۱۲ ماه کاهش داد و این موجب بروز بحران‌ها و اعتراضات جدیدی شد. دریادار مدنی، فرزند یک روحانی از کرمان بود و با روحانیان عضو شورای انقلاب، بخصوص کرمانی‌ها، نظیر هاشمی رفسنجانی و باهنر روابط نزدیک و دوستانه داشت و رابط آنها در مذاکره با بختیار و سران ارتش بود.^(۳۷) همین افراد هم در تأیید او برای وزارت دفاع نقش اصلی را داشتند. او هم وزیر دفاع و هم فرمانده نیروی دریایی بود. اما تیمسار مدنی از همان ابتدا، داعیه‌ی ریاست جمهوری را داشت و از امکاناتش برای رسیدن به هدف استفاده

می‌کرد. مثلاً او از بودجه‌ی نیروی دریایی، پنجاه میلیون تومان، به قیمت آن زمان، به شهر زلزله زده‌ی طبرس برای خانه‌سازی برد و به اعتراض مهندس بازرگان هم وقعی ننهاد؛ زیرا از حمایت روحانیان قدرتمند، برخوردار بود. کاهش دوره‌ی خدمت سربازی نیز با همین هدف انجام شد. اما این یک طرح شتاب‌زده‌ای بود که در آن تکلیف کسانی که مشغول به خدمت بودند و بیش از یک سال از خدمت سربازی آنها می‌گذشت روشن نشده بود. این امر موجب بروز اعتراضات گسترده از همه‌جانب شد. عده‌ای با اصل این کاهش مخالفت می‌کردند و آن را معادل از بین بردن ارتش می‌دانستند و عده‌ای هم خواهان روشن شدن تکلیف کسانی شدند که بیش از یک سال خدمت کرده‌اند. در نهایت یک روز ناگهان تعداد قابل‌توجهی از افسران، درجه‌داران، و سربازان نیروی زمینی، هوایی، دریایی و گارد سابق در اعتراض به کاهش دوره‌ی سربازی، برابر نخست‌وزیری گردهم آمدند. بر خلاف دو گروه معترض قبلی، این گروه هم پرخاشگر و هم به شدت سیاسی بودند. شنیدن شعارهای آنان حاکی از آن بود که اعتراض به کاهش دوره‌ی خدمت سربازی یک پنهان است. با اصرار آنان و با نظر مرحوم مهندس بازرگان، خود من به میان آنان رفتم و برای آنان صحبت کردم.^(۳۸) بعد از سخنان من عده‌ای قانع شدند و محوطه را ترک کردند، اما عده‌ای هم ماندند و به دادن شعارهای تند علیه دولت موقت و اشخاص، از جمله خود من، ادامه دادند. در نتیجه، آنها را به حال خود رها کردم و به دفتر برگشتم. آنها حدود دو ساعت در جلو کاخ ماندند و در نهایت با این وعده که کسانی که بیش از دوازده ماه خدمت کرده‌اند مرخص خواهند شد، با صدور قطعنامه‌ای به تجمع خود پایان دادند.^(۳۹)

تجمع و اعتراض کارمندان ساواک

ما اطلاعات چندانی درباره‌ی ساواک نداشتیم. ساواک اگرچه زیر مجموعه‌ی نخست‌وزیری بود، اما در نخست‌وزیری هیچ اطلاعاتی درباره‌ی ساواک وجود نداشت. ما یک هیئت را مأمور کردیم تا درباره‌ی ساواک اطلاعات جمع‌آوری کند. درباره‌ی این کمیته در جای دیگری توضیح داده‌ام. یکی دو روز بعد از آغاز به کار این کمیته، اواخر بهمن یا اوایل اسفند، ناگهان حدود ۵۰۰ - ۶۰۰ نفر، که خود را کارمندان ساواک معرفی می‌کردند، جلوی در اصلی کاخ نخست‌وزیری، در خیابان پاسنور گرد هم آمدند و درخواست حقوق و مزایای عقب افتاده‌ی خود را کردند. گردهمایی آنان کمی غیرعادی بود و لحظه‌به‌لحظه بر تعداد آنان افزوده می‌شد. وضعیت فوق‌العاده‌ی پیش آمده بود. مهندس امیرانتظام به دفتر من آمد و پیشنهاد کرد که

من چاره‌ای بیندیشم. ادام‌هی حضور این افراد در جلوی کاخ نخست‌وزیری در خیابان پاستور به هیچ وجه به مصلحت نبود؛ چه هر لحظه بر تعداد آنها افزوده می‌شد، احتمال می‌دادیم، افراد دیگری هم به آنها پیوندند و غائله‌ای به راه بیفتد. از طرف دیگر دولت هیچ نیروی مسلحی برای حفظ امنیت نداشت. کالنتری‌ها سقوط کرده بودند و نیروی انتظامی در وضعیتی نبود که بتواند در این گونه موارد به دولت کمک کند. تعداد بسیار کمی از جوانان مسلح هر روز به‌طور داوطلبانه در نخست‌وزیری حاضر می‌شدند و با سلاح‌های کمری و حداکثر یوزی وظیفه‌ی حفظ امنیت را برعهده گرفته بودند. این عده زیر نظر جوانی به نام ملک‌ی، که قهرمان وزنه‌برداری ایران بود، کار می‌کردند. برای محدود کردن دامنه‌ی حرکت بسیار مشکوک این گروه، ابتدا دستور داده شد که آنها را به داخل حیاط نخست‌وزیری دعوت و راهنمایی کنند. آنها پذیرفتند و وارد شدند. سپس تمام درهای ورودی را بستند و مراقبت از آنها به همین داوطلبان مسلح سپرده شد. چند نفری از نیروهای مسلح داوطلب نیز در بالای ساختمان و مکان‌های مشرف بر حیاط نخست‌وزیری یوزی به دست، طوری مستقر شدند که حضورشان کاملاً به چشم می‌خورد. سپس یکی از همکاران ما در نخست‌وزیری در میان جمع کارمندان معترض حاضر شد و از آنها خواست برای مذاکره پیرامون مطالباتشان سه نفر را به نمایندگی انتخاب کنند. آنها در حالی که به شدت زیر نظر بودند سه نفر را انتخاب و معرفی کردند. مأموران، آن سه نفر را به دفتر من هدایت کردند. چند داوطلب مسلح، از جمله ملک‌ی، به همراه آنها آمدند. از این سه نفر خواسته شد اسامی و مسئولیت و مقام اداری خود را در ساواک روی یک برگ بنویسند. هر سه نفر از مدیران کل ساواک بودند. ابتدا از این سه نفر پرسیدیم این افراد معترض چگونه شما را شناختند و انتخاب کردند. ساختار درونی ساواک حیطه‌بندی شده بود. حیطه بندی یا Compartmentation یعنی اینکه اعضای هر واحد فقط کسانی را می‌شناختند، که به‌طور مستقیم با هم کار می‌کنند و از هویت و مشخصات سایر کارمندان در واحدهای دیگر اطلاعی ندارند. با این مقدمه ابتدا آنها را به طراحی یک توطئه تهدید کردیم. اما برای آنها توضیح داده شد که دفاتر ساواک به کلی بهم ریخته‌اند و ما به اسناد اداری برای پرداخت حقوق آنها دسترسی نداریم. تنها راه این است که شما هم اکنون فرمی تهیه کنید، شامل مشخصات فردی، مسئولیت اداری، میزان حقوق و مزایا، بدهی به سازمان، آدرس و تلفن منزل کارمندان مراجعه‌کننده‌ی معترض، تا تکثیر شود و متقاضیان آن را پر کنند و بدهند ما رسیدگی می‌کنیم و به افراد خبر می‌دهیم. همزمان آقای مهندس عبدالعلی بازرگان مسئول

گروه سرپرستی ساواک نیز، در جلسه حاضر بود. فرم تهیه شده را بردند و بعد از ماشین کردن، در ۶۰۰ نسخه تکثیر کردند و آوردند. سپس این فرم توسط سه نفر نمایندگان کارمندان معترض ساواک، بین آنها توزیع شد. بعد از توزیع او راق به آنها ۱۵ دقیقه وقت داده شد که فرم را پر کرده و برگردانند و سپس محوطه را ترک کنند. به آنها گفته شد که می‌توانند آنها را با خود ببرند و بعداً پرکنند و بفرستند. از میان ۶۰۰ برگ توزیع شده، حدود ۳۰۰ برگ برگردانده شد. به آنها گفته نشد که حقوقشان را می‌پردازیم یا نمی‌پردازیم. به این ترتیب آنها به تدریج محوطه‌ی نخست‌وزیری را ترک کردند. به یک گروه از داوطلبان مسلح دستور داده شد، افراد را تحت تعقیب قرار بدهند و اگر در میان آنها کسانی را مسلح یافتند بازداشت کنند. معترضان به سرعت در خیابان‌ها و کوچه‌های اطراف ناپدید شدند. دو یا سه نفری را که مسلح یافته بودند، بازداشت کردند و به نخست‌وزیری آوردند. بعد از خلع سلاح و گرفتن اطلاعات از آنها، رهایشان کردند. سال‌ها بعد، آقای ناطق نوری - که یکی از همان منتقدین دولت موقت و بازرگان و یارانش بود که شرایط روزهای متلاطم اول انقلاب و ضرورت جلوگیری از بروز درگیری‌ها را، که به آن اشاره کردم، فراموش کرده بود - در نقد دولت موقت نوشت: «آنها به قدری ناتوان و بی‌عرضه بودند که مأموران سازمان امنیت و ساواک در ماه‌های اول انقلاب در نخست‌وزیری آمده بودند و تظاهرات کرده بودند که حقوق و مزایای خود را بگیرند» (۴۰). این افراد اولاً انتظار داشتند دولت موقت در نبود نیروی انتظامی فعال و نیروی مسلح قابل اعتماد با کدام نیرو به مقابله آنها برود؟ ثانیاً اگر هم نیروی مسلح قابل‌اعتمادی بود باز هم مقابله و درگیری مسلحانه با این نوع معترضین، بخصوص در آن شرایط، به نفع انقلاب نبود. در صورت آغاز درگیری دامنه‌ی آن و پایان آن نامشخص بود. آنچه انجام شد خردمندانه و مصلحت‌اندیشانه بود.

چندروز پس از این ماجرا، یکی از اعضای مؤسس و فعال انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا، آقای دکتر فرخ مروستی، برای دیدن من به دفتر نخست‌وزیری آمد. او متخصص کامپیوتر بود و برای همکاری و کمک به دولت اظهار آمادگی کرد. من از او خواستم اگر می‌تواند حافظه‌ی کامپیوترهای ساواک را باز کند! سپس او را به آقای مهندس عبدالعلی بازرگان معرفی کردم و نظرم را هم دادم. دکتر مروستی به اتفاق مهندس عبدالعلی بازرگان به ساختمان مرکزی ساواک در باغ مهران رفت و در یکی از زیر زمین‌ها، در محل کامپیوترها، کار خود را آغاز کرد. او بعد از ساعت‌ها کنکاش بالاخره توانست رمز ورود به حافظه را بیابد و

سناریوی اول- ایجاد بی ثباتی □ ۹۵

وارد شود و ده‌ها صفحه شامل ساختار اداری، اسامی اعضای ادارات و کارمندان، خبرچینان، مأموران ساواک در ایران و خارج از کشور، تهیه کند. ما برای اولین بار با ساختار درونی ساواک آشنا شدیم. تا آن زمان ما جز اخبار سرکوب و شکنجه و قتل زندانیان سیاسی هیچ چیز درباره‌ی ساواک نمی‌دانستیم، اما اینک اطلاعات نسبتاً خوبی پیدا کردیم.^(۴۱) روزنامه‌های حزب توده مرتب فشار می‌آوردند که اسامی ساواکی‌ها منتشر شود. بعضی از اعضای دولت و شورای انقلاب هم همین نظر را می‌دادند، اما من با انتشار آنها مخالفت کردم. حزب توده می‌دانست که بعضی از افراد فعال حزب با ساواک همکاری می‌کردند. هدف حزب از انتشار اسامی ساواکی‌ها، شناسایی این اعضا بود. اما من برای دولت و شورای انقلاب و سپس رهبر فقید انقلاب توضیح دادم که انتشار علنی این اسامی چه پیامدهایی خواهد داشت و موجب ایجاد یک بحران امنیتی در سطح جامعه خواهد شد. مردمی که این افراد را می‌شناسند به جان آنها خواهند افتاد. رسیدگی به جرایم ساواکی‌ها باید بر طبق یک روال قانونی از طریق دادگاه انقلاب باشد، نه در سطح خیابان‌ها و احیاناً تسویه حساب‌های سیاسی یا شخصی. دولت و شورای انقلاب و رهبر انقلاب این نظر را تأیید کردند. با توجه به این نکات، سیاست دولت موقت این بود که اولاً تا آنجا که ممکن است هیجانات ویژه‌ی اوضاع انقلابی را آرام سازد. تحریکات بیگانه برای ایجاد آشوب از همین هیجانات حاکم بر جو جامعه بهره می‌برد. وقتی بازرگان گفت انقلاب تمام شد بروید سر کار؛ منظورش دوچیز بود: اول اینکه هر انقلابی دو فاز یا دو مرحله دارد: فاز یا مرحله‌ی سلبی و دوم مرحله‌ی ایجابی یا سازندگی. از روش‌ها و شیوه‌های دوران سلبی انقلاب نمی‌توان در دوران ایجابی و سازندگی استفاده کرد. نقض غرض خواهد بود. نظر دوم بازرگان آرام کردن جو ملتهب حاکم بر جامعه و جلوگیری از آشوب و نا آرامی بود. به دنبال این بحث، من اجتماع گروه‌های مختلف به بهانه‌های متفاوت در برابر ساختمان نخست‌وزیری را شرح دادم. در این موارد نظر بعضی از جوانان داوطلب مسلح این بود که با اعمال زور، گرد همایی‌های جلو نخست‌وزیری را، نظیر تجمع کارمندان ساواک در برابر نخست‌وزیری متفرق سازیم. برخی از اعضای شورای انقلاب هم همین نظر را داشتند و ما را به سستی و اهمال در برابر "ضد انقلاب" متهم می‌کردند. آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود بعد از اشاره به این نوع تجمعات، اظهار نظر می‌کند که: «البته بسیاری از نیروهای انقلابی، مماشات دولت موقت و کوتاهی آن در مقابله‌ی جدی با این مخالفان را از جمله دلایل رشد این حرکت‌ها می‌دانستند و از این حیث دولت موقت و آقای مهندس بازرگان،

به شدت مورد انتقاد بود.^(۴۲) این نظر و داوری نادرستی بود. استفاده از زبان زور برای مقابله با این تجمعات عملاً دامن زدن به دامنه‌ی آشوب‌ها و ایجاد درگیری بود. اگر این درگیری‌ها شروع می‌شد، علاوه بر آنکه مهار آن اگر غیرممکن نمی‌بود، قطعاً بسیار مشکل و پرهزینه می‌شد.

یکی دیگر از زمینه‌های آشوب، توسعه‌ی دایره‌ی اختلافات سیاسی و عقیدتی به درگیری‌های خیابانی بود. عده‌ای به نام حزب الله از همان هفته‌ی اول اسفند ۵۷ پیدا شدند که به مراکز تجمع گروه‌های سیاسی مخالف، نظیر مجاهدین حمله می‌کردند. ما و همه‌ی کسانی که دوران حکومت دکتر مصدق را دیده و یا خوانده بودند، با این نوع حملات و آشوب‌ها و نیز منشاء تحریکات آن کاملاً آشنا بودیم و به خوبی دست عناصر بیگانه را در این تحریکات می‌دیدیم. در مورد ناآرامی‌های قومی، در کردستان، خوزستان، بلوچستان و ترکمن صحرا، صورت مسئله با ناآرامی در سایر مناطق متفاوت بود. اگرچه در این مناطق نارضایتی و اعتراض ریشه‌های داخلی قدیمی داشت، اما تحریکات خارجی هم بسیار مؤثر بود. در ناآرامی‌های کردستان، دولت عراق و فرماندهان فراری ارتش (پالیزبان و اویسی) نقش داشتند. در خوزستان دولت عراق و دولت لیبی نقش مؤثر داشتند. در مورد عراق مسئولان صدا و سیمای خوزستان در ابتدا با ما هماهنگی داشتند. هلیکوپترهای صدا و سیما از همه‌ی تحرکات عوامل عراق فیلم‌های مستندی تهیه کرده بود. علاوه بر این، خبرنگاران صدا و سیمای خوزستان اسنادی از روابط جبهه‌ی التحریر عربستان و الاحواز به دست آورده و برای ما فرستادند. از اسناد تحریکات عراق در خوزستان در مذاکره با رئیس‌جمهور الجزایر در سفری که به کوبا داشتم استفاده نمودم. در جلد پنجم خاطراتم، در وزارت امور خارجه، در بخش روابط دیپلماتیک - روابط با عراق، این مسائل را مفصل توضیح داده‌ام.

دولت لیبی هم در ناآرامی‌های خوزستان دست داشت. دولت لیبی نیز نظیر سایر دولت‌های عربی خوزستان را با نام "عربستان" بخشی از سرزمین عربی می‌دانست. در سال قبل از انقلاب در کنگره‌ای به نام خلق‌ها در لیبی افرادی به عنوان نمایندگان "جبهه‌ی التحریر العربستان و الاحواز" شرکت کرده بودند. دولت لیبی رسماً از تاسیس یک دولت مستقل خوزستان - و کردستان - حمایت می‌کرد. بعد از پیروزی انقلاب عوامل لیبی اسلحه به خوزستان می‌فرستادند. یک نمونه‌ی آن سلاح‌هایی بود که از شخصی به نام حماد شیبانی در فرودگاه مهرآباد هنگام ورود به ایران از سفر به لیبی کشف و توقیف شد.

ماجرای حماد شبیانی - بازو کا از لیبی

هیئتی که از طرف نخست‌وزیری در فرودگاه مستقر شده بود - شرح آن جداگانه آمده است- گزارش داد که یک مسافر ایرانی عرب به نام حماد شبیانی، از دمشق به فرودگاه مهرآباد تهران، تلاش می‌کرد بدون بازرسی، چمدانش را از گمرک فرودگاه خارج سازد، اما وقتی با مخالفت جدی مأموران روبه‌رو شد، ناگهان به طور شگفت‌انگیزی، از محوطه‌ی فرودگاه بیرون رفت و ناپدید شد. او در چمدانش مقادیری سلاح، از جمله بازو کاهای ضد تانک همراه داشت. در بررسی‌های بیشتر روشن شد که مبدأ پرواز او از لیبی بوده و از طریق دمشق به تهران وارد شده است. پیگیری بیشتر نشان داد که او بعد از خروج از فرودگاه بلافاصله به خوزستان (خرمشهر) رفته است. او عضو جبهه‌ی به اصطلاح آزادی‌بخش عربستان بود که از طرف دولت لیبی حمایت می‌شد. حماد شبیانی بعدها توسط دادگاه انقلاب به‌خاطر فعالیت‌هایی که در خوزستان داشت بازداشت شد. خانواده‌ی او به نخست‌وزیر شکایت کردند. با نظر مهندس بازرگان نامه‌ای به دادستانی نوشتیم.^(۴۳)

در نخست‌وزیری ما توانسته بودیم با همکاری جوانان انقلابی در شهرستان‌ها اطلاعات بسیار دقیق و مفیدی از فعالیت گروه‌های مخرب جمع‌آوری کنیم. یکی از نقاط پرآشوب بلوچستان بود. یکی از گروه‌های جهادی افغانستان اطلاعات ذی‌قیمتی در مورد توزیع سلاح‌های سنگین در میان بلوچ‌های ایران برای ما فرستاد. متأسفانه اصل این نامه را نتوانستیم پیدا کنیم. یکی از مواردی که ما با به‌کارگیری شیوه‌ی مسالمت‌آمیز حل اختلافات موفق بودیم در بلوای بلوچستان است. در آشوب‌های بلوچستان رهبر فقید انقلاب به بعضی از روحانیان مأموریت داده بودند که رسیدگی کنند. اما با شیوه‌ی به‌کارگیری نیروی نظامی مشکل حل نشد. بعد از آنکه من پیشنهاد ادامه‌ی کار در وزارت امور خارجه را نپذیرفتم، آقای خمینی طی حکمی مرا به عنوان نماینده شخصی خود برای حل مشکلات استان‌ها منصوب کردند. بعد از انتشار این حکم، مولوی عبدالعزیز از زاهدان با من تماس گرفت و از من دعوت کرد برای حل مشکلات آنان به بلوچستان بروم. همراه هیئتی به زاهدان رفتم. در درگیری میان بلوچ‌ها (سنی‌ها) با سیستانی‌ها (شیعیان) در یک روز هشتاد نفر کشته شدند. بعد از مذاکرات با طرفین و خاموش کردن شعله‌های یک آشوب بزرگ، از مولوی عبدالعزیز و مولوی مصلح الدین، که مورد احترام مردم بلوچستان بودند، برای یک دیدار خصوصی دعوت کردم. از آنها درباره‌ی خواسته‌هایشان پرسیدم. گفتند: ما می‌خواهیم فقه مذاهب اهل سنت در دادگاه‌ها برای رسیدگی

به شکایات و صدور حکم به رسمیت شناخته شود. به درخواست من این نظر خود را نوشتند و هر دو امضا کردند. از زاهدان به تهران و سپس به قم رفتم و درخواست کتبی آنان را به امام ارائه دادم. ایشان با تعجب پرسیدند: همین؟ گفتم: بله. اگر ما به سخنان یا اعتراضات مردم گوش نکنیم و آنها باهم درگیر شوند هشتاد نفر کشته می‌شوند و اصل درخواست آنان که ساده است به یک بلوای بزرگ تبدیل می‌شود. ایشان نظر موافق خود را زیر آن درخواست نوشتند. این متن همان زمان در روزنامه‌ها چاپ شد. مشروح این مأموریت به بلوچستان در جلد ششم خاطراتم (فعالیت‌های ویژه) آمده است.

منظور من از بیان این داستان این است که نشان بدهم گرهی که با دست باز می‌شود نباید گذاشت تا با دندان هم باز نشود.

در مورد چگونگی برخورد با ناآرامی‌های کردستان، میان برخی از اعضای دولت و نیز شورای انقلاب اختلاف نظرهای جدی وجود داشت. اقوام ایرانی در دوران استبداد سلطنتی دچار ظلم مضاعف بودند. با پیروزی انقلاب نیروهای سرکوب‌شده‌ی این اقوام رها شدند و زمینه برای اعتراضات خشونت‌بار فراهم شد. در برخورد با این اعتراضات و حوادث، از جمله کردستان، دیدگاه‌های متفاوتی مطرح می‌شد که من در جای خود آنها را شرح داده‌ام. نمونه‌ی بارزی از دیدگاه‌های متفاوت در برخورد با ناآرامی‌ها را در انتخابات دوره‌ی اول مجلس می‌توان دید. وقتی بازرگانان از نامزدی مسعود رجوی برای نمایندگی مجلس از تهران حمایت کرد، نه برای آن بود که با سیاست‌ها و عملکردهای گروه وی موافق بود، بلکه می‌خواست گرهی را که با دست می‌توانستیم باز کنیم به باز کردن با دندان منجر نشود. در مجلس اول هم هنگامی که مهندس بازرگان در نطق قبل از دستور "فرزندان مجاهد و مکتبی" اش را مورد خطاب قرار داد و گفت ادامه‌ی درگیری‌های شما کشور را به ورطه‌ی بدی کشانده است، او را شماتت کردند و از عنوان فرزندان مجاهد هیاهوها برپا کردند و از آن برای حمله به نهضت آزادی سوء استفاده کردند. در دورانی که بازداشت و در سلول انفرادی - بدون پنجره به بیرون، بدون تهویه و هواخوری، که به منزله شکنجه شناخته شده است - نگهداری می‌شدم، نماینده‌ی وزارت اطلاعات یا به قول خودشان "کارشناس" می‌آمد و با من به بحث می‌نشست. او در هر فرصتی برای حمله به نهضت آزادی، گناهان مجاهدین را به حساب نهضت آزادی می‌گذاشت. در پاسخ به او تاریخ صدر اسلام و انحراف خوارج را، که شیعیان علی (ع) بودند، یادآور می‌شدم و اینکه در تاریخ سابقه ندارد که امام علی را برای گناهان خوارج ملامت کنند. این نوع

نگرش‌ها ناشی از بی‌اطلاعی از فرایند تغییرات سیاسی و اجتماعی، یا شاید غرض‌ورزی و خصومت باشد. در انتخابات مجلس اول، هنگامی که سه نفر از رهبران حزب دموکرات کردستان انتخاب شدند با آقای مهدوی کنی، وزیر کشور وقت شخصاً صحبت و توصیه کرد که اعتبارنامه‌ی آنها را صادر کنند و بگذارند که به مجلس بیایند، اما متأسفانه اعتبارنامه‌ی آنان صادر نشد. در سال ۱۳۶۰ رهبری جنبش مجاهدین خلق یک اشتباه بسیار بزرگ راهبردی کرد و با اعلام جنگ مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی اعمال خشونت را به فضای سیاسی ایران و مناسبات سیاسی تحمیل کرد. آن مراکزی که حمله به گروه‌های مخالف را سامان‌دهی می‌کردند منتظر همین واکنش‌ها بودند. در دیداری که مسعود رجوی همراه خیابانی و محمد صدیقی با من داشت از برنامه‌ی قیام مسلحانه‌ی سازمان سخن گفت. خیرخواهانه آنها را از این اقدام بی‌خردانه برحذر داشتم. شرح این دیدار و گفتگو در جای دیگری آمده است. (۴۴) اما رجوی نه تنها به نصایح من بی‌اعتنایی کرد، بلکه سال‌ها بعد هنگامی که در پایگاه اشرف برخی از اعضای قدیمی سازمان، قیام مسلحانه را نادرست و اشتباه خواندند مغضوب و به دستور رجوی زندانی شدند. (۴۵)

در هر کشوری و در هر نظامی هنگامی که گروهی اسلحه بردارند و به دولت اعلام جنگ مسلحانه کنند با آنها برخورد نظامی و قهرآلود خواهد شد.

متأسفانه ادامه و گسترش نا آرامی‌ها منجر به استفاده از رور و اعمال خشونت شد. آقای خمینی اعلام کردند که حفظ نظام از اوجب واجبات است.* و فضای سیاسی ایران به کلی

* (موسسه) بر خلاف شهرت فراوان چنین جمله‌ای از امام خمینی (س) صادر نشده است. امام خمینی (س) در تمام آثار خود، دو مرتبه تعبیر اوجب واجبات را به کار برده‌اند. نخست در صفحه ۶۸ کتاب «شرح حدیث جنود و عقل و جهل» در رابطه با تهذیب نفس و اخلاق، و دیگری در تاریخ ۱۳۵۷/۰۳/۱۰ (پیش از پیروزی انقلاب اسلامی که فرموده اند: اهتمام به امور مسلمین از اوجب واجبات است) (صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۱۴) اما تعبیر حفظ نظام بارها در سخنان امام خمینی (س) آمده است که بسیاری از آن مراد حفظ نظم و انضباط می‌باشد و در برخی موارد مراد حفظ نظام جمهوری اسلامی است که در آن به رعایت اخلاق، قانون، تلاش و کوشش، شرکت در انتخابات، نظارت بر کار دولت و مجلس توسط مردم، رد توطئه‌ها و مانند آن اشاره دارند، که مهم‌ترین آنها در جلد ۱۹، ص ۱۵۳ «حفظ نظام» از اهم واجبات عقلی و شرعی است در تاریخ ۱۳۶۳/۱۱/۲۲ می‌باشد و جلد ۱۹، صفحه ۴۸۶ «احاد مردم یکی یکیشان تکلیف دارند برای حفظ جمهوری اسلامی یک واجب عینی، اهم مسائل واجبات دنیا، اهم است» (۱۳۶۴/۱۱/۲۲) امام پس از اتفاقات تیرماه ۱۳۶۰، به مردم سفارش‌هایی از جمله: شرکت در انتخابات، هوشیاری در برابر خرابکاری‌ها مراقبت از کار گروه‌های ضد انقلاب و ... توصیه به برخورد عادلانه و مطابق حق در دادگاه‌ها با آن‌ها دارند.

امنیتی شد. به تدریج فاصله‌ی میان مردم با حاکمان بیشتر و بیشتر شد. هر قدر حاکمان بیشتر احساس خطر کردند بر میزان و شیوه‌ی خشونت افزوده شد. این خشونت‌ها بیش از هر چیز به اعتبار مردمی و پایگاه رهبران نظام در میان مردم لطمه وارد کرد. هنگامی که در ۲۵ خرداد سال ۱۳۸۸ بیش از سه میلیون نفر در تهران در اعتراض به انتخابات تظاهرات کردند، زمین زیر پای قدرتمندان به لرزه در آمد. واکنش به آن، در سیاست‌های داخلی، اعمال خشونت برهنه بود. آیا رویدادهای انتخابات خرداد ۱۳۸۸ بر سیاست خارجی ایران و موافقت با برجام تأثیری داشت یا نه، قابل بحث و بررسی است.

سناریوی دوم

حمله‌ی نظامی از بیرون مرزها

پیش‌بینی حمله به ایران

در برنامه‌های راهبردی مقابله با یک انقلاب پیروز - که معادلات سیاسی هماهنگ با منافع کلان قدرت‌های خارجی را برهم زده است - هدف حمله‌ی نظامی از خارج از مرزها این است که نظام جدید که هنوز به‌طور کامل مستقر و تثبیت نشده است، فرو ریزد.

پس از پیروزی انقلاب، این پرسش برای ما مطرح شد که آیا چنین برنامه‌ای درباره‌ی ایران نیز اجرا خواهد شد یا خیر؟ پیش‌بینی ما این بود که در یک وضعیت و فرصت مناسب، عراق به ایران حمله خواهد کرد. اما چرا عراق و نه هیچ کشور دیگری؟ ما وضعیت و موقعیت هر یک از همسایگان خود را بررسی کردیم: پاکستان نه از نظر انسجام درونی و نه امکانات مالی در وضعیتی نبود که به ایران حمله کند. ایران هیچ اختلاف اساسی با پاکستان نداشت تا مستمسکی برای حمله داشته باشد. در بلوچستان ایران آشوب و بلوا بود، اما دولت پاکستان خود درگیر مسائل و مشکلات در بلوچستان پاکستان بود و حمایت از آشوب در بلوچستان ایران به ضرر پاکستان نیز بود. افغانستان خود درگیر یک جنگ داخلی بود. احتمال اینکه اتحاد جماهیر شوروی سابق به ایران حمله کند بسیار بعید و تقریباً غیرممکن بود. اگرچه هنگامی که آمریکایی‌ها تحرکات جدیدی را بعد از انقلاب در خلیج فارس آغاز کردند سفیر شوروی در ایران با استناد به قرارداد ۱۹۲۵ ایران را تهدید کرد. اما این یک مانور سیاسی بی‌پشتوانه بود. احتمال حمله‌ی ترکیه، همسایه‌ی مرزهای غربی ما نیز بسیار دور از ذهن بود. ما از همان ابتدای انقلاب روابط صمیمانه‌ای با ترکیه برقرار کرده بودیم. تنها کشور همسایه‌ی ایران که از امکانات و توانمندی‌های اقتصادی و نظامی برخوردار بود و انگیزه برای حمله به ایران را نیز داشت، عراق بود. عراق ادعاهای مرزی علیه ایران داشت. عراق از موضع ضعف در برابر ایران، قرارداد سال ۱۹۷۵ الجزایر را امضا کرده بود. قبل از پیروزی انقلاب ما بر اساس رویدادهای گذشته در خاورمیانه، ماهیت حاکمان بعثی عراق را ناسالم و به تعبیری، نوعی "توده - نفتی" می‌دانستیم. در جلد پنجم خاطراتم، در وزارت امور خارجه، در فصل روابط دیپلماتیک - روابط با عراق، در این باره به تفصیل نگاشته‌ام. بنابراین، جمع‌بندی و پیش‌بینی

ما این بود که عراق در اولین فرصت بهانه‌ای پیدا کرده و به ایران حمله خواهد کرد. این جمع‌بندی ما به زودی به وقوع پیوست. البته مسئولان و فرماندهان کنونی سپاه پاسداران این نظر ما را قبول ندارند. به همین مناسبت هنگامی که در آبان سال ۱۳۹۲ و سپس در مهر ماه ۱۳۹۳ در مصاحبه‌ای با روزنامه‌نگاران تحلیل خود را ارائه دادم، مورد اعتراض مسئول دفتر مطالعات جنگ سپاه پاسداران قرار گرفتم. در پاسخ به این اعتراضات توضیحات بیشتری را ارائه دادم (برای آگاهی از این تحلیل‌ها و توضیحات نگاه کنید به: «حمله‌ی عراق به ایران را در اسفند ۵۷ پیش‌بینی می‌کردیم» سعید سیف، روزنامه آرمان ۱۳ آبان ۱۳۹۲؛ «حمله‌ی عراق به ایران قابل پیش‌بینی و پیشگیری بود»، سایت تاریخ ایرانی، مهر ماه ۱۳۹۳؛ «صلام حسین و حمله‌ی نظامی به ایران»، مجله‌ی سخن ما، ۱۰ مهر ماه ۱۳۹۳؛ «پاسخ به یادداشت مورخه ۱۲ آبان ماه ۱۳۹۳ آقای درودیان»، سایت تاریخ ایرانی ۹ دیماه ۱۳۹۳؛ «دریابری جنگ ایران و عراق»، پاسخ به آقای محسن عربی برای پایان نامه، ۲۵ اسفند ۱۳۹۳).

عراق و شناسایی دولت جدید

در ۵۷/۱۱/۲۵ سفارت عراق در ایران در نامه‌ای به مهندس بازرگان دولت جدید را به رسمیت شناخت. در این نامه به روابط دو کشور اشاره شده است: «سیاست ثابت جمهوری عراق در سایه‌ی انقلاب ۱۷ تموز به رهبری حزب بعث عربی اشتراکی بر اساس ... است و از بیانات رهبر انقلاب حمایت شده است». اما با وجود این یادداشت، در اسفند ماه ۱۳۵۷، در کمتر از یک ماه بعد از پیروزی انقلاب، هواپیماها و هلیکوپترهای عراقی به مرزهای ایران حمله کردند. حملاتی که در نیمه‌ی اول سال ۵۸ بعضاً ادامه پیدا کرد. هم در نخست‌وزیری و هم در وزارت امور خارجه این حملات رصد می‌شدند. به عنوان نمونه: در ۵۸/۲/۱۴ چهار فروند هواپیمای عراقی دهات سردشت را بمباران کردند (اطلاعات، ۵۸/۳/۱۶ و اط ۵۸/۳/۱۷). در ۵۸/۳/۲۰ هواپیماهای عراقی مجدداً دهات مرزی ایران را در اورامانات و روستای دیبوند بمباران کردند. هواپیماهای عراقی مجدد در شب ۲۴ خرداد ۵۸ به فضای هوایی ایران تجاوز کردند (اطلاعات ۵۸/۳/۲۶). یک هلیکوپتر عراقی به فضای ایران وارد شد (اطلاعات، ۵۸/۴/۹). پالیزبان در پادگان سید صادق در عراق مستقر شده بود.

شورای عالی امنیت ملی و مسئله‌ی عراق

به دعوت مهندس بازرگان، شورای امنیت ملی کشور با شرکت نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه، دفاع، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب و رئیس ستاد مشترک ارتش و فرماندهان نیروهای سه گانه برای بررسی این مسائل و تصمیم‌گیری تشکیل شد.

در واکنش به ناآرامی‌های کردستان و حملات عراق دو دیدگاه متفاوت مطرح بود. در جای دیگری مسائل کردستان را توضیح داده‌ام. درباره‌ی واکنش به حملات عراق نیز دو نظر متفاوت وجود داشت: یک نظر اصرار داشت نیروهای ارتش در همان مرحله‌ی اول برای مقابله با تجاوزات عراق به مرزهای غرب اعزام شوند. بعضی از رهبران مذهبی کردستان نیز می‌خواستند ارتش به حملات عراق جواب بدهد (مفتی زاده، اطلاعات، ۵۸/۴/۴). ما این نظر را رد کردیم. ارتش هنوز بازسازی نشده بود و چنین مأموریتی می‌توانست عواقب خطرناکی برای حکومت جدید داشته باشد. در یک بحث خصوصی برای آقای مهندس بازرگان کودتای عبدالکریم قاسم در عراق را یادآور شدم. هنگامی که دولت نوری سعید نخست‌وزیر عراق تصمیم گرفت ارتش عراق را برای کمک به اردن به مرز آن کشور اعزام کند، لشکر بزرگی را با تجهیزات کامل به فرماندهی قاسم مأمور نمود. قاسم پس از دریافت تجهیزات، از بغداد خارج شد، اما بلافاصله به بغداد برگشت و علیه ملک فیصل و نوری سعید کودتا کرد. اگر دولت موقت، ارتش را - که هم از انقلاب به سختی زخمی شده بود و هم هنوز تصفیه نشده بود - برای مقابله با عراق به مرز اعزام می‌کرد تضمینی وجود نداشت که علیه انقلاب در کردستان با نیروهای مخالف و حتی با عراق هم‌دستی نکند و یا در جنگ با عراق پیروز شود و به عنوان یک ارتش ملی مدعی انقلاب نشود. به آقای مهندس بازرگان پیشنهاد کردم قبل از هر نوع اقدام نظامی، سفیر عراق احضار شود و در یک گفتگوی خصوصی دیپلماتیک و نیز با یک یادداشت رسمی اعتراضی، از او بخواهیم دولت عراق را وادار به پوزش و جبران خسارت بنماید. آقای مهندس نظر مرا پذیرفتند و سفیر عراق، آقای الیاسین، به نخست‌وزیری احضار شد. سفیر که خود یک شیعه‌ی عراقی بود و نظر مساعدی با انقلاب ایران داشت، نظر ما را پذیرفت. او در ضمن از پاسخی که آقای خمینی به تلگراف تبریک حسن البکر به مناسبت پیروزی انقلاب داده بودند گله کرد و آن را تحریک‌آمیز دانست. بخشی از تلگراف حسن البکر به آقای خمینی، در «روزنامه‌ی اطلاعات» چاپ شد.^(۴۶) لحن این تلگراف کاملاً آشتی‌جویانه بود و ایران باید از آن استقبال می‌کرد. آقای خمینی به این تلگراف تبریک جواب دادند. اما

متنی که او به عنوان جواب آقای خمینی به تلگراف حسن البکر در دست داشت با متنی که در مطبوعات منتشر شده بود تفاوت داشت. تفاوت این دو متن نشان می‌داد که در یک جا متن تغییر داده شده است. اعتراض او وارد بود. متأسفانه از آن متن رونوشتی در دست ندارم. به او قول دادیم که بررسی خواهیم کرد. به هرحال به دنبال این دیدار، دولت عراق به یادداشت رسمی ایران پاسخ مثبت داد و بمباران مرزی را ناشی از اشتباه خلبانان عراقی دانست و ضمن پوزش‌خواهی آمادگی دولت عراق برای جبران خسارات وارده به روستاهای مرزی ایران را اعلام کرد. استاندار آذربایجان غربی، آقای دکتر جمشید حقگو از طرف دولت ایران مأمور شد با استاندار سلیمانیه (از جانب دولت عراق) از دهات آسیب‌دیده بازدید و خسارات وارده را برآورد کنند. آقای دکتر حقگو گزارش مفصلی فرستاد که آن را در جای دیگری در همین جلد از خاطراتم، آورده‌ام. این مذاکرات نشان داد که حمله‌ی عراق به ایران هم قابل پیش‌بینی بود و هم پیشگیری ممکن بود. اما اینکه چه شد که عراق در نهایت به ایران حمله کرد، نیاز به بحث و بررسی دیگری دارد. در دوران مسئولیت در وزارت امور خارجه مقامات دولت آمریکا اطلاعاتی در مورد جابه‌جایی نیروهای ارتش عراق و تمرکز آنها در مرزهای ایران به دولت ایران دادند که حاکی از تدارک عراق برای حمله به ایران بود. اما اطلاعاتی را که آمریکایی‌ها به دولت موقت دادند برای ما تازگی نداشت. ما از منابع دیگری از آمادگی عراق برای حمله به ایران آگاه شده بودیم. در جلد پنجم خاطرات (در وزارت امور خارجه، در فصل روابط دیپلماتیک) این تماس و ارائه‌ی اطلاعات را به تفصیل شرح داده‌ام. همچنین نگاه کنید به مقاله آقای مارک گایزرسکی.^(۴۷) اگرچه جنگ ایران و عراق قابل پیش‌بینی و قابل پیشگیری بود، ولی به هرحال بعد از گروگان‌گیری این جنگ آغاز شد. اما عراق در جنگ با ایران به اهداف مورد نظر خود نرسید. در این جنگ، برخلاف جنگ‌های گذشته، ایران سرزمینی را از دست نداد. و این اولاً مرهون رهبری کاریزماتیک آقای خمینی بوده است که در بسیج همگانی مردم برای شرکت در جنگ و حمایت از آن نقش اساسی داشته است. در هیچ یک از جنگ‌های گذشته، توده‌های مردم ارتباطی با جبهه و جنگ نداشتند. جنگ حادثه‌ای در مرزها بود. اما در جنگ ایران و عراق، مردم پشت جبهه، ارتباط تنگاتنگی با جبهه و جنگ داشتند. ثانیاً مرهون دانش و تجربه‌ی فراوان دکتر چمران در ساماندهی و مدیریت جنگ‌های نامنظم می‌باشد.

سناریوی سوم

نفوذ خزنده در ساختارهای جدید

اما سناریوی سوم مقابله با نظام جدید، یعنی نفوذ خزنده در نهادها، مراکز و ارگان‌های جدید نظام، از همان روزهای اول بعد از پیروزی انقلاب با دو هدف: اول کسب اطلاعات از درون نظام و دوم ایجاد تلاطم و شکاف و اختلاف میان حاکمان جدید، آغاز شد.

ما از همان ابتدا به این مسئله توجه داشتیم و نسبت به آن حساسیت لازم را اعمال می‌کردیم و هر کجا فرصتی دست می‌داد در باره این پدیده به رهبری و مسئولان کشور و مردم هوشیاری می‌دادیم. به عنوان نمونه در ۵/۱۲/۵۷ در کنفرانس مطبوعاتی و اعلام تشکیل "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" در پاسخ پرسشی به این روند اشاره کردم:

«پرسیده شد: در سخنانتان به تحریک علیه انقلاب اشاره کردید چه تحریکاتی بر علیه انقلاب در جریان است؟»

یزدی گفت: ما می‌دانیم که افرادی از ساواک و گارد شاه سابق اسلحه در دست دارند و با لباس‌های شخصی در شهر می‌گردند و دست به تحریک مردم می‌زنند. ما می‌دانیم افرادی که از سوی هیچ‌یک از مسئولان کشور مأموریت ندارند، به منازل مردم حمله می‌کنند. به سفارت بلغارستان حمله شد، در حالی که سفیر هم نبود، همسر و فرزندان او را با خود برده‌اند، به کلیساها و معابد حمله می‌کنند. اینها افرادی هستند که بر علیه انقلاب توطئه و تحریک می‌کنند و باید جلو آنها گرفته شود.»

تا زمانی که دولت موقت بر سر کار بود هیچ نوع علائم و شواهدی از وجود عناصر نفوذی در دولت موقت دیده و گزارش نشده است. با وجود همه حملاتی که به دولت موقت شده و هنوز هم می‌شود و تهمت‌هایی که زده‌اند و می‌زنند حتی یک مورد مستند هم تا به حال ارائه نشده است. اما متأسفانه جریان نفوذی توانست به‌طور خزنده در بسیاری از مراکز حساس وارد شود و ضربات بسیار مهلکی وارد سازد. درباره‌ی این موضوع در جای دیگر، توضیحات بیشتری داده‌ام. به وجود و حضور فعال عناصر نفوذی در بعضی از نهادهای انقلابی، از زبان رهبری انقلاب، اشاره می‌کنم.

هشدارهای امام: رهبر فقید انقلاب در پیام‌های مکرر خود به این خطر جدی توجه کرده و هشدار داده‌اند. خطاب به شورای عالی تبلیغات اسلامی در ۵۹/۱۱/۱۸ بر مسئله‌ی رخنه‌ی عناصر ناپاب و دشمنان انقلاب اسلامی ایران در ارگان‌ها و نهادهای انقلابی تأکید نموده‌اند: «نه اینکه ما نمی‌دانیم که الآن ما گرفتاری‌هایی داریم و اشخاص فاسدی هستند که در همه‌ی ارگان‌ها نفوذ کردند در همه‌ی کمیته‌ها، در همه‌ی دادگاه‌ها، در همه‌ی جاهای دیگر نفوذ کردند و برای خاطر مشوش کردن این جمهوری کارهای خلاف می‌کنند». همین مضامین خطاب به پرسنل نیروی هوایی در ۵۹/۱۱/۲۰ عنوان شده است:

«شما آقایان توجه داشته باشید که یک گرایش‌های سیاسی یک تبلیغات سیاسی در ایران هست و شاید گروه‌ها و یا اشخاصی، بیایند در بین شما نفوذ کنند در بین شما، و با آن دیدهای سیاسی که انطباق با دین اسلام ندارد، سیاست‌های شرقی یا غربی مسایل را القا کنند. شما در این گرایش‌های سیاسی و در این مسائل سیاسی وارد نشوید. دیدهای سیاسی را داشته باشید؛ مطالعات سیاسی مانع ندارد».

در سخنانی خطاب به جمع پرسنل شهربانی و افراد پلیس تهران در ۵۹/۱۲/۵: «شماها یک مردم صحیح، یک مردم صادق و صاف‌دل هستید و بعضی از سیاسیونی که نفوذ پیدا کرده‌اند از طرف اجانب در بعضی از جاها، اینها یک مردم شیطنانی هستند و می‌خواهند با همان مسائل شما را وارد کنند در سیاست‌های شیطنانی و افتراق بین شما بیندازند».

در پیام خود به مناسبت سومین سال‌روز جمهوری اسلامی ایران در مورد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی گفته‌اند: «بعضی از پاسداران در بعضی نقاط کشور از طریق اعتدال و از مأموریت قانونی خود تجاوز و در اموری که مربوط به دادگاه‌ها یا نهادهای دیگر می‌باشد دخالت ناروا می‌کنند، بر رؤسای پاسداران در سطح کشور است تا از این نحو دخالت‌ها که خلاف قانون و خلاف طریقه‌ی اسلام است جلوگیری و خودداری نمایند. و اگر بعضی اشخاص این نحو دخالت‌ها می‌کنند و ممکن است از گروه‌های منحرف بین آنان رخنه کرده باشند، آنان را تصفیه نموده و اگر خلاف انجام داده‌اند تحویل دادگاه‌ها نمایند».

سپس اظهار نگرانی کرده‌اند که: «این ارگان فداکار مؤمن و متعهد حیثیت خود را در بین ملت از دست بدهد و نفوذ افراد بعضی از گروهک‌های منحرف و اعمال خلاف عقل و شرع آنان خدای نخواستہ این جوانان عزیز انقلابی را بد نام کند».

در اجتماع انجمن‌های اسلامی در رابطه با نفوذ عناصر منحرف و غیرمتعهد به اسلام و دشمن انقلاب اسلامی چنین فرمودند: «توجه به این معنا باشد که در این انجمن‌ها اشخاص منحرف غیر متعهد به اسلام بلکه دشمن به اسلام نباشند. آنهایی که می‌خواهند اسلام در این کشور تحقق پیدا نکند و از اسلام سیلی خورده‌اند آنها در همه‌ی جاهایی که با اسم اسلام یک انجمنی و مساجدی است و جاهایی دیگر کوشش دارند که در آنجاها نفوذ کنند».

در همین پیام باز آمده است: «مکرر این مطلب به من گفته شده است که در انجمن‌های اسلامی اشخاصی هستند که اسلامی نیستند. اشخاصی هستند که به نام اسلام و صورت اسلام در این انجمن‌ها آمده‌اند و می‌خواهند انحراف ایجاد کنند».

آیت‌الله منتظری در پیامی به مناسبت هفته وحدت (۱۶ دی ماه ۶۰) که برای ملت ایران فرستادند چنین گفتند: «بسیار شنیده می‌شود برادرانی که در صداقت و حسن نیتشان شکی نیست ناخودآگاه تحت تأثیر جو کاذب و القانات مرموزی واقع می‌شوند که نتیجه‌ای جز تشدید جو سوءظن و بی‌اعتمادی عمومی و منزوی نمودن افراد متدین اعم از روحانی و غیره که سال‌ها در خط امام بوده و لحظه‌ای در انجام وظایف انقلابی چه قبل و چه بعد از پیروزی انقلاب کوتاهی ننموده‌اند، نخواهد داشت. این گونه برخوردها، صحنه‌ی کار و فعالیت را از افراد مؤمن به انقلاب اسلامی و فداکار خالی می‌کند و در نتیجه به جای آنان، افرادی فرصت‌طلب، متملق و غیر معتقد به مکتب و انقلاب، منافق‌گونه جایگزین می‌شوند. و در نهایت انقلاب از درون به پوچی و انفجار کشیده خواهد شد و نسل جوان مسلمان و متعهد به جای گرایش به اسلام خالص و اداره‌ی انقلاب و کشور، جذب گروه‌های منحرف و وابسته می‌شوند و این امر چیزی جز خواست دشمنان اسلام را در بر نخواهد داشت. در همین رابطه مسؤولیت افراد مؤمن مسلماً بیشتر از دیگران خواهد بود. آنان باید با در نظر گرفتن مصالح و آینده‌ی انقلاب و به‌کارگیری قاطعیت و پرهیز از محافظه‌کاری در برابر جریان‌ات و جوهایی مسموم و تدروی‌های جاهلانه مقاومت کنند».

«... افراد یک بعدی و تدریجی خیال نکنند به اسلام خدمت می‌کنند، آنان ناخواسته و چه بسا با حسن نیت، زمینه را برای انحراف و سقوط اصل انقلاب فراهم می‌نمایند و با اعمال جاهلانه و خارج از قانون خود پرستیژ جمهوری اسلامی را در دنیا مشوش می‌سازند و این امر گناهی بس بزرگ است».

«... زیان ناشی از عملکرد این گونه افراد تک‌بعدی و تندخوی، کمتر از زیان دشمنان اسلام نخواهد بود. اینان با پاکی فطرت و حسن نیت خود عملاً به ادامه و گسترش انقلاب ضربه می‌زنند و در حقیقت دوستان نادان، خطرناک‌تر از دشمن دانا خواهد بود.»

«بر همه‌ی ما لازم است ناخودآگاه تحت تأثیر سوابق و جریانات شخصی، جوها و عصبانیت‌ها قرار نگیریم و از میل و خواست درونی خویش به خاطر اسلام و انقلاب بگذریم.» شهید رجایی در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۰، در سمینار کارگران در مورد کارشکنی‌ها و توطئه‌های خط توده - نفتی‌ها در کارخانجات و خطر جدی که در پیش است چنین گفتند: «مخالفین اصلی انقلاب در محیط‌های کارگری، سازمان‌های سیاسی در حد بالایی هستند؛ از جمله حزب توده را می‌شود نام برد و برای پاکسازی محیط، ضرورت دارد که به این گروه توجه خاصی بشود. آنها که با ما مبارزه‌ی مسلحانه می‌کنند شناخته شده هستند و حرفشان معلوم است، ولی آنچه که برای ما مطرح است گروه‌هایی هستند که مودیانه عمل می‌کنند و متأسفانه خودشان را در خط امام معرفی می‌کنند و از خدای امام گرفته تا مستضعف امام به هیچ کدام اعتقاد ندارند. اینها از دشمنان سرسخت اسلام هستند. به اعتقاد من اینها کسانی هستند که مستقیماً از خارج از کشور دستور می‌گیرند و هر گاه دستور سازش باشد در مقابل بزرگ‌ترین حملات شما صبر می‌کنند و اگر دستور حمله باشد مظلوم‌ترین افراد جامعه را سر می‌برند. اینها در دو دوره‌ی مشخص، خودشان را شناسانده‌اند. در دوره‌ی نهضت دکتر مصدق اینها لحظه‌ای مجال ندادند به این مرد که به کار مبارزه با انگلستان بپردازد. هر روز که به خیابان می‌آمدیم از صبح روزنامه‌ی «چلنگر» و «به سوی آینده» پخش می‌شد و در معرض دید قرار می‌گرفت و اعتصابات کارخانجات را راه می‌انداختند و آن قدر پیش می‌رفتند برای بی‌پایه کردن مسئله‌ی دولت که حتی سؤالات امتحانات نهایی را هم در بین بچه‌ها پخش می‌کردند. هر شب در خیابان‌ها درگیری به وجود می‌آوردند. شاه و پلیس به اینها می‌خندیدند و اینها به جان نیروهای ملی می‌افتادند. اینها به میان مردم می‌رفتند و تبلیغ می‌کردند و می‌پرسیدند آیا خدا هست؟ در نتیجه بزرگ‌ترین نیروهای ما در آن موقع مجبور شدند در جهت اثبات وجود خدا کتاب بنویسند از قبیل آقای مهندس مهدی بازرگان و عبدالحسن کافی و بسیاری از دوستان دیگر.»

رهبری حزب توده که دست خود را کاملاً رو شده می‌دید، در پنجم خرداد ۱۳۶۰ در روزنامه‌ی «مردم» (ارگان حزب) به رجایی حمله کرده و می‌نویسند: «ما از اظهارات آقای رجایی علیه حزب توده‌ی ایران به غایت متعجب و متأسفیم. ما نسبت به این اظهارات خلاف واقع،

سناریوی سوم- نفوذ خزنده در ساختارهای جدید □ ۱۱۳

غیرمنصفانه و افتراآمیز به شدت معترضیم». روزنامه‌ی مردم سپس به آقای رجایی توصیه می‌کند که «پیرو خط امام» باشد!! و کلام حکیمانه‌ی امام خمینی را همواره در مد نظر داشته باشند!؟» آیا این هشدارها بر اساس نگرانی و سوء سابقه‌ی دشمنان انقلاب بوده است یا برمبنای واقعیات؟ شواهد و اسناد نشان می‌دهد که این هشدارها مبنای واقعی داشته‌اند. علمای کلام می‌گویند از اثر پی به مؤثر می‌بریم:

پوستر امام آمد

در خرداد ۱۳۵۹ مجلس شورای اسلامی دوره‌ی اول افتتاح شد. به مناسبت دهه‌ی فجر ۱۲ تا ۲۲ بهمن ماه همان سال، پوستر با عنوان امام آمد چاپ و بر در و دیوار راهروها و سالن مجلس نصب شد. این پوستر به چهار قسمت تقسیم و در هر مربع، مستطیل عبارت «امام آمد» در زمینه‌های سفید، سبز، قرمز و سیاه چاپ شده بود. این رنگ‌ها پیامی را به بیننده القا می‌کرد. درباره‌ی این پوستر از آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس پرسیدم. از چاپ آن تعریف کرد، ولی نتوانست معنای این چهار رنگ را توضیح دهد. پس برایش توضیح دادم. تازه به قول معروف دوزاری‌اش افتاد و فوراً دستور داد آنها را جمع کردند. اما معلوم نشد چه کسی آن را طراحی کرده بود. یعنی پیگیری نشد. بی‌تردید یک نفوذی بسیار زیرک در جایی وجود داشت که آن را انجام داده بود.



شعر سنگر ایمان

در روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ارگان حزب جمهوری اسلامی، به سر دبیری آقای مهندس میرحسین موسوی در ۶/۶/۱۳۵۹، صفحه‌ی ۲۰، شعری چاپ شده بود که حروف اول هر بیت آن که پشت سر هم گذاشته می‌شد: شعار مرگ خواهی برای رهبر انقلاب بود:

سنگر ایمان

ما دست انقلاب برون ز آستین کنیم
ایران دوباره رشک بهشت برین کنیم
رگبار تیر خصم ندارد هراس و بیم
فکر وظیفه تا نفس واپسین کنیم
گرگان هنوز در پی تضعیف ملتند
وقت است تا اراده خود آهین کنیم
باید به دشمنان ستمگر امان نداد
بر ماست پشت سنگر ایمان کمین کنیم
رسم خدا پرست چو از جان گذشتن است
ما نیز باید از دل و جان این چنین کنیم
خاک وطن ز خون شده گلگون دلاوران
زآواز انقلاب جهان پر طنین کنیم
مشت گره شده به دهان خان زبیم
خود را فدای قائد با داد و دین کنیم
یغما زده است کشور و فکری ز راه عدل
از بهر خلق فاقد نان جوین کنیم
نابود باد آن که خموشی گزیده است
بر مردم شهید ز جان آفرین کنیم
یا رب به لطف تو است که بعد از چنین قیام
آباد ملک خویش ز طرحی نوین کنیم

ابراهیم داوودی

روزنامه‌ی «جمهوری اسلامی» در ۱۳۵۹/۶/۱۲ به چاپ این شعر واکنش نشان داد و با عنوان توضیح ضروری نوشت: «در ویژه‌نامه‌ی فرهنگی و هنری، شعری به نام سنگر انقلاب چاپ شده بود که به نحو موزیانه‌ای در آن به یکی از عظیم‌ترین مقدسات انقلاب ما که روز و شب در راه آن جنگیده‌ایم توهین شده بود. ما این توطئه‌ی کثیف و خائنانه که نشان عجز ضد انقلاب از مقابله با نیروهای انقلاب است را به شدت محکوم کرده و جریان را تحت رسیدگی و بررسی قرار داده‌ایم. لازم به تذکر است که هفته‌ی آینده ویژه‌نامه‌ی هنری و

فرهنگی منتشر نخواهد شد». این هم یک نمونه از وجود عناصر نفوذی در حزب حاکم. از اثر پی به وجود مؤثر برده می‌شود.

انفجار در حزب جمهوری و نخست‌وزیری

انفجار بمب در مرکز حزب جمهوری اسلامی توسط فردی به نام کلاهی و انفجار دفتر نخست‌وزیری توسط کشمیری. اگرچه ادعا شده است که جنایاتی به‌دست مجاهدین خلق بوده است، اما این ادعا درست به نظر نمی‌رسد. اما در اصل وجود عناصر نفوذی در نهادهای انقلابی، تفاوتی ایجاد نمی‌کند. بررسی همه‌ی جوانب این انفجارها نشان می‌دهد که عملیات بسیار ماهرانه و تخصصی صورت گرفته است. بعد از این انفجارها، ما در تحلیل‌های مختلف مکرر خاطر نشان کردیم که کلاهی و کشمیری دو نفری نبودند که در درون سازمان نهادهای نظام رخنه کرده و این جنایات را مرتکب شده‌اند. کلاهی‌ها و کشمیری‌های دیگر هم هستند که باید قبل از آنکه دست به جنایت بزنند شناسایی شوند. علاوه‌براین، مأموریت کلاهی و کشمیری انفجار بمب و حذف فیزیکی رهبران و مسئولان بود، اما مأموریت همه‌ی نفوذی‌ها منفجر کردن نیست، آنها نقش‌های گوناگون را برعهده دارند. کلاهی به دکتر بهشتی بسیار نزدیک شده بود. کشمیری به عنوان دبیر شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی از امکانات وسیعی برخوردار بوده است. نباید تصور کرد که مأموریت این افراد صرفاً و منحصرأ انفجار بمب بوده است. کلاهی آنچنان اعتماد مرحوم دکتر بهشتی را جلب کرده بود که حتی برخی از امور خانواده را انجام می‌داد. مرحوم رجایی آنچنان به کشمیری جلب شده بود که به هنگام نماز او را پیش نماز می‌کرد و پشت سرش نماز می‌خواند. رسیدگی به پرونده کودتای نوژه به کشمیری واگذار شده بود. او در تبرئه و فرار عاملین اصلی و اعدام خلبانان برجسته ایرانی به بهانه‌ی کودتای نوژه چه نقشی داشته است؟ از همه مهم‌تر و حساس‌تر نقش عوامل نفوذی، به عنوان "خناسانی که یوسوس فی صدور الناس" در ایجاد بدبینی و شکاف میان رهبران و مسئولان انقلاب باید بررسی شود.

قتل‌های زنجیره‌ای

در ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای، وزارت اطلاعات دولت آقای خاتمی، اعلام کرد: عامل این قتل‌ها افرادی از درون وزارت اطلاعات بوده‌اند. دادستان دادگاه ویژه نیروهای مسلح، که مسئولیت رسیدگی به این قتل‌ها را برعهده داشت اعلام کرد که این قتل‌ها زیر نظر فردی به

نام سعید امامی، معاون امنیتی وزارت اطلاعات ایران صورت گرفته است. آقای نیازی، دادستان این پرونده، سعید امامی را وابسته به سازمان امنیت اسرائیل، معروف به موساد دانست. این عناصر نفوذی در مقام و امکاناتی که پیدا کرده بودند چه نقشی در ایجاد اختلافات میان نیروهای مؤثر در انقلاب داشته اند؟

آیا دامنه‌ی عملیات این نفوذی‌ها به انفجار دفتر حزب جمهوری و نخست‌وزیری و قتل‌های زنجیره‌ای منحصر و محدود بوده است؟ آیا دفتر رهبری انقلاب از این نفوذ مبرا بوده است؟ در روزهای اول بعد از اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری، یاسر عرفات طی مصاحبه‌ای در لبنان گفت: اگر دولت آمریکا از ما (ساف) بخواهد ما به ایران می‌رویم و برای آزادی گروگان‌ها وساطت می‌کنیم. عرفات، که به زرنگی و استفاده از هر رویدادی به نفع ساف معروف بود، می‌خواست به این وسیله دولت آمریکا ساف را به رسمیت بشناسد. در واقع به امید جلب توافق ایران یک امتیاز نقد از آمریکا می‌گرفت. اما هنوز دولت آمریکا در برابر این سخن واکنشی نشان نداده بود که بیانیه‌های تندی به نام دفتر امام علیه عرفات و با کلمات زشتی منتشر و با آب و تاب تمام از صدا و سیما منتشر شد. چه کسی جز اسرائیل نگران شناسایی ساف توسط دولت آمریکا بود؟ صادرکنندگان این بیانیه‌ها اگر ریگی در کفششان نبود می‌توانستند صبر کنند و اگر آمریکا ساف را به رسمیت می‌شناخت و عرفات به ایران می‌آمد به او جواب رد می‌دادند. انتشار این بیانیه‌ها حاکی از آن بود که فرد مؤثری در آن دفتر به نفع اسرائیل وجود دارد. سال‌ها بعد فردی که از دوستان قدیم خانوادگی ما بود و با هاشمی رفسنجانی از نزدیک کار می‌کرد برایم کشف یک عامل نفوذی در دفتر را شرح و او را معرفی کرد.*

* (موسسه) واقعیت امر از اساس متفاوت با گمانه زنی نویسنده است که چند مسأله نا مربوط را بدون ارائه هیچ سندی با هم مرتبط نموده است، انتقاد از مواضع سازشکارانه تدریجی یاسر عرفات که نهایتاً به انشعابات اساسی در این سازمان انجامید موضوعی فراگیر در سطح جهان اسلام بود. مشابه‌سازی صدور اعلامیه‌ای انتقادی نسبت به عرفات - برفرض صحت این ادعا - با عملیات تروریستی نفوذی سازمان منافقین در انفجار حزب جمهوری اسلامی و نخست‌وزیری و مرتبط نمودن و نتیجه‌گیری به استناد نقل یکی از دوستان - ناشناس - خانوادگی به اینکه در دفتر امام عامل نفوذی اسرائیل بوده است حقیقتاً دور از منطقی تاریخ‌نگاری مستند است. جالب آنکه درباره فرد مورد اشاره نویسنده: اولاً وی هیچ جایگاهی در صدور اطلاعیه‌های دفتر نداشت. وی در زمان وزارت آقای میناچی از سوی ایشان و با مدیران وی به عنوان رابط خبرگزاری معرفی شده بود، ثانیاً مسأله ایشان اصلاً اتهامی خاص و یا جاسوسی و نفوذی اسرائیل و امثال آن نبود. اقتضای رعایت احتیاط نسبت به نکات امنیتی در جماران بویژه بعد از وقوع جنگ تحمیلی و ناامنی‌های سال ۶۰ ایجاب می‌کرد تا اطمینان کامل نسبت به گرایشات فکری و سوابق شاغلین دفتر امام حاصل شود. در مورد فرد یاد شده صرفاً چنین اطمینانی ←

نقش مخرب حزب توده، جریان‌های چپ و دولت شوروی

بعد از پیروزی انقلاب، رهبران حزب توده که سال‌ها در آلمان شرقی پناهنده بودند، به ایران باز گشتند. فعالیت حزب توده بعد از پیروزی انقلاب علنی و با ادعای دفاع از انقلاب اسلامی و پیروی از خط امام بود. اما حزب توده انقلاب ایران را با انقلاب ۱۹۰۵ روسیه مقایسه می‌کرد و دولت بازرگان را هم به دولت کرنسکی تشبیه می‌کرد و پیرو نظریه‌ی جهشی لنین درباره‌ی انقلاب بود. در این نظریه لنین، دولت کرنسکی لیبرال و نماینده‌ی بورژوازی ملی است که نمی‌توانست تامین‌کننده‌ی منافع زحمتکشان باشد و با بحران روبه‌رو است و این بحران به نقطه‌ای می‌رسد که حکمرانان قادر به حکمرانی نخواهند بود و توده‌های مردم هم زیر بار حکومت نخواهند رفت. حزب کمونیست باید به تدریج در شوراها و نهادهای نظامی رخنه کند و مترصد وضعیت حکومت و رابطه‌اش با توده‌ها باشد. هنگامی که وضعیت یادشده به وجود آمد، حزب کمونیست با یک جهش قدرت را به دست بگیرد. علاوه‌براین، همکاری و همراهی دو گروه اسلامی روشنفکران دینی و روحانیان در پیروزی انقلاب ایران نقش اساسی داشتند. رهبری حزب توده بر این باور بود که چون روحانیان قادر به اداره کشور نیستند حزب باید از آنها در برابر روشنفکران دینی، مانند مهندس بازرگان و یارانش، حمایت نماید. سوء مدیریت روحانیان کشور را به نقطه‌ی بحرانی مورد انتظار حزب توده به شرح یادشده در بالا می‌رساند و حزب می‌تواند با یک جهش قدرت را در دست بگیرد. بنا به نوشته‌ی آقای سید هادی خسروشاهی، رهبری حزب، بخصوص شخص **کیانوری** با رهبران روحانی، با حاج سید احمد آقا و دکتر بهشتی، روابط نزدیکی ایجاد کرده بود و در تخریب مناسبات سیاسی میان نیروهای فعال در انقلاب نقش مؤثری داشته است.^(۴۸)

نفوذی حزب توده در دفتر امام

آیت‌الله موسوی تبریزی، سومین دادستان انقلاب اسلامی، اخیراً در بخشی از مصاحبه‌ی خود با مجله‌ی «پایتخت کهن»^(۴۹) درباره‌ی هیاهو بر سر دیدار برژینسکی با مهندس بازرگان و وزیرای دفاع و امور خارجه‌اش، می‌گوید: «پشت پرده‌ی این هیاهو، توده‌ای‌ها بودند و جوانان

→ حاصل نشد و عذر ایشان محترمانه خواسته شد. وی که فردی فرهنگی و محترم بوده و هست به شغل فرهنگی سابق خویش بازگشت؛ بدون هیچ برخوردی و یا اتهامی. نکته جالب‌تر آنکه اظهارات نویسنده در این بخش سرنخ بسیار مهمی برای کشف منشأ درج این مطلب (یعنی ادعای پیدا شدن یک جاسوس در دفتر امام) که برای اولین بار در کتاب خاطرات آقای منتظری آمده است، را به دست می‌دهد.

ما هیچ وقت این را متوجه نشدند... یکی از مسائلی که من می‌دانم پشت پرده‌ی یک اطلاعات جزئی هم از مدارک دیدیم همان زمان کمونیست‌ها و شوروی فهمیده بودند که اینها الجزایر با آمریکایی‌ها مثلاً مسائلشان را می‌خواهند حل کنند. مثل حالا که خیلی‌ها در مذاکرات خرابکاری می‌کنند... لذا مسائلی راه انداختند و مسلماً توده‌ای‌ها وابسته به شوروی بودند. اینها غیر مستقیم بلد بودند چه کار کنند و در خانه‌ی امام هم نفوذی داشتند که دستگیر شدند و در جاهای دیگر هم نفوذ داشتند؛ الان هم نفوذ دارند بعضی جاها...».

اطلاعات منتشر شده توسط آقایان سید هادی خسرو شاهی و موسوی تبریزی برای ما که مطالب را از همان زمان پیگیری می‌کردیم و اطلاعاتی داشتیم، تازگی نداشت. نشریه‌ی «گهبان» ارگان کمیته‌ی مرکزی انقلاب اسلامی در مقالاتی تحت عنوان «سناسنامه‌ی حزب توده» که از شماره‌ی ۳۱ تا ۳۹ (۵۹/۱۲/۷ - ۶۰/۱/۱۰) ادامه داشته، بخشی را اختصاص داده است به «اسناد رخنه‌ی عوامل حزب توده در مراکز مهم»، و چنین می‌نویسد:

«حزب توده پس از انقلاب تمام سعی خود را بر روی نفوذ در نهادهای مختلف گذارده تا از این طریق بتواند قدرت خود را در بین مردم بیشتر نماید. توده‌ای‌ها چهره‌ی مذهبی و فریبکارانه‌ای به خود گرفته و در کارخانه‌ها و نیروهای مسلح، جهاد سازندگی، کلاس‌های پیکار با بی‌سوادی، مساجد و حسینیه‌ها، انجمن‌ها و شوراها، مدارس و دانشگاه‌ها نفوذ کرده و با صبر و حوصله‌ی بسیار یک برنامه‌ی درازمدت را جهت جذب اعضا برای خود پیاده می‌کنند. نویسنده، سپس به شرح جزئیات این توطئه‌ها می‌پردازد و اسم و آدرس و مشخصات افراد حزب توده را که رخنه کرده‌اند و شیوه‌ی کار آنها را با ذکر سند و مدرک گزارش می‌دهد.

همین پیگیری‌ها باعث شده است که تصفیه‌هایی در سپاه پاسداران، که یکی از حساس‌ترین و مهم‌ترین نهادهای انقلاب اسلامی ایران است و کمیته‌ها و برخی دیگر از نهادها صورت گیرد. این تصفیه‌ها، که در برخی از مراکز حتی با درگیری‌هایی نیز همراه بوده است - نظیر تغییر فرماندهی سپاه در ارومیه - باعث سر و صدا و جنجال و تحریکات وسیع همین عناصر ضد انقلاب و دشمنان انقلاب اسلامی ایران شده است. برای اطلاع، یک نمونه‌ی آن را ذکر می‌کنیم:

«سپاه پاسداران ارومیه و سایر نهادهای وابسته بدان در اسفندماه گذشته به‌طور وسیع و همه‌جانبه‌ای مورد تصفیه قرار گرفت. و بسیاری از افراد مترقی و مبارز آن از جمله شورای فرماندهی سپاه توسط هیئت به اصطلاح پاک‌سازی به سرپرستی آیت‌الله محلاتی از کار برکنار

شدند». (کار، ارگان سراسری سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اکثریت)، سه‌شنبه ۱۱ فروردین ماه ۶۰، سال سوم، شماره‌ی ۱۰۳، صفحه‌ی ۱۷).

و در همین شماره از نشریه‌ی «کار»، فحاشی‌ها و تهمت‌ها و افتراهای زیادی به استاندار اسبق آذربایجان غربی، آقای دکتر جمشید حقگو، زده شده است. همین شورای فرماندهی تصفیه‌شده در طی دو سال گذشته مرتباً در بسیاری از خرابکاری‌ها به طور غیرمستقیم دست داشته است.

دولت شوروی از تأثیر انقلاب ایران در افغانستان و تقویت روحیه‌ی گروه‌های جهادی بسیار ناراحت و عصبانی بود. برخلاف آنچه در ظاهر تلاش می‌کرد که روابط سیاسی‌اش با جمهوری اسلامی دوستانه باشد، اما در عمل در برابر جمهوری اسلامی قرار داشت. در جلد پنجم خاطراتم (در وزارت امور خارجه، در فصل روابط با شوروی) به تفصیل درباره‌ی اختلافات اساسی میان ایران و شوروی توضیح داده‌ام. در مهرماه سال ۱۳۹۲ مجله‌ی «اندیشه‌ی پویا» مقالات متعددی را از صاحب‌نظران در مورد حزب توده به چاپ رسانید. در مقاله‌ای برای این مجله به مسائل و مشکلات روابط شوروی و به تبع آن حزب توده با دولت موقت توضیح داده‌ام.^(۵۰)

در تابستان ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) آقای ولادیمیر کوزیچکین، کاردار سفارت شوروی در ایران و یکی از افسران برجسته‌ی «کا. گ. ب» از ایران به ترکیه فرار کرد و از آنجا به انگلستان پناهنده شد. او کتابی نوشته است با عنوان «کا. گ. ب در ایران»، که به فارسی برگردان شده است.^(۵۱) در فصل ۱۴ این کتاب روابط حزب توده با شوروی سابق و گزارش‌های منظم و مرتب کیانوری دبیر کل حزب توده، به افسر کا. گ. ب در سفارت شوروی به تفصیل بیان شده است. کوزیچکین علاوه بر انتشار این کتاب، اسناد فعالیت‌های مخرب حزب توده علیه جمهوری اسلامی ایران را در اختیار مقامات انگلیس قرار داد. این اسناد از طریق دولت پاکستان در اختیار دولت ایران قرار داده شد. آقای عسکراولادی، وزیر بازرگانی دولت آقای میرحسین موسوی، از جانب دولت به اسلام آباد رفت و این اسناد را تحویل گرفت. به دنبال دریافت این اسناد، رهبران حزب توده و اعضای شاخه‌ی نظامی حزب دستگیر و محاکمه شدند. ناخدا افضلی فرمانده نیروی دریایی، که به‌طور محرمانه به شاخه‌ی نظامی حزب توده پیوسته بود، از جمله کسانی بود که دستگیر و محاکمه و اعدام شد. او اطلاعات جنگ را به حزب گزارش می‌داد و حزب آنها را در اختیار مأموران کا. گ. ب در سفارت شوروی قرار می‌داده و شوروی آنها را در اختیار عراق می‌گذاشته است. علاوه بر این، کوزیچکین (ص ۵۰۷) شرح می‌دهد که

برای جمع‌آوری اطلاعات درباره‌ی جنگ ایران و عراق چگونه توانستند با آنتن‌های گیرنده‌ی خود: «... طول موج رادیو تلفن منشی مخصوص آیت‌الله منتظری قائم مقام رهبری و جانشین رسمی آیت‌الله خمینی را بگیرند ... این دفتر با همه‌ی مقامات مهم چه در جبهه و چه در نقاط دیگر کشور در ارتباط بود و آنان آزادانه درباره‌ی مسائل مختلفی گفتگو می‌کردند. پیروزی فوق العاده‌ای نصیب ما شد». او همچنین می‌نویسد که دولت شوروی از آغاز سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) ارسال بی‌دریغ اسلحه و مهمات به عراق را آغاز کرد.

مأموریت یا کارکرد عناصر نفوذی

پس از پیروزی هر انقلابی، عناصر ضد انقلاب و شکست‌خورده از انقلاب با دو هدف کلیدی در مراکز قدرت، سازمان‌ها و نهادهای انقلاب رخنه می‌کنند. هدف اول گردآوری اطلاعات از درون این نهادها و ارسال آنها برای شبکه‌هایی که از جانب آنها مأمور هستند. هدف دوم استفاده از موقعیت برای سمپاشی علیه شخصیت‌های برجسته‌ی انقلاب و ایجاد تفرقه میان رهبران است.

اشاره شد که آقای سید هادی خسروشاهی در مصاحبه با «مجله‌ی اندیشه‌ی پویا» این القای شبهات و وسوسه‌های خناسان را در دیدارهایی، رهبران حزب توده گزارش کرده‌اند. شهید رجایی در ۲۸ اردیبهشت ۶۰ در سمینار کارگران در مورد کارشکنی‌ها و توطئه‌های خط توده - نفتی‌ها در کارخانجات اخطار کردند.

آیا این جو کاذب و القانات مرموزی که در کشور به‌وجود آمده است و آیت‌الله منتظری بدان توجه کرده‌اند و ما هم در حد توان خود هشدار داده بودیم و می‌دهیم، ساخته و پرداخته‌ی ذهن توطئه‌گر است یا اینکه واقعی است و وجود خارجی دارد؟ آیا باید مدعیان پیروی از خط امام به هشدارهای داده شده توجه کنند و به مقابله با آن برخیزند یا با بی‌اطلاعی و یا کم‌اطلاعی اسیر آن جو القانات گردند؟

برای آنکه ریشه‌ی این القانات مرموز نشان داده شود، نمونه‌ها و شواهدی ارائه داده می‌شود تا مشاهده شود که چگونه میان دو جریان که یکی با ماسک راست راست و دیگری با ظاهری چپ‌چپ!! هماهنگی وجود دارد. در واقع هر دو یک خط هستند و یک صدا دارند و یک فریاد را می‌زنند:

مذاکرات سعید سلطان‌پور با دکتر مهدی بهار (۵۷/۸/۳۰):

«سلطان‌پور، اظهار داشت که شنیده‌ام در پاریس قطب‌زاده و یزدی و بنی‌صدر او را (منظور امام را) احاطه کرده‌اند و تحت کنترل این سه نفر کمونیست می‌باشد. حتی بدون وجود و حضور آنها سنجایی نتوانسته است با خمینی ملاقات کند. من این خبر را نوشته‌ام تحت عنوان محاصره‌ی خمینی به وسیله‌ی ایادی کمونیست که می‌خواهم در روزنامه‌ام چاپ کنم». سلطان‌پور این مصاحبه را در همان زمان در «پیغام/مروز» چاپ کرد!

بر طبق سندی که بعد از انقلاب در اسناد ساواک مشاهده شد، در چاپ و ویرایش اول کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» در یک پاورقی به چنین رابطه‌ای اشاره کرده بودم. در این سند نام آقایان دکتر مهدی بهار و دکتر احسان نراقی نیز آمده بود. آقای احسان نراقی به آقای میناچی متوسل شد و ضمن ارسال یادداشتی برای من، موضوع را انکار و درخواست کرد این سند را از کتاب بردارم.^(۵۲) در چاپ بعدی کتاب آن سند را برداشتم. اما آقای احسان نراقی آنچنان ناراحت شده بود که در یکی از کتاب‌هایش، ضمن شرح بازداشتش در اوین، مرا به عنوان مسئول بازداشت خود معرفی کرده است. اما بازداشت او بعد از استعفای دولت موقت در سال ۱۳۶۱ بود و من هیچ نقشی در بازداشت او نداشتم و نمی‌توانستم داشته باشم.

روزنامه‌ی «خلق مسلمان» (۵۸/۸/۱۳) ارگان "حزب جمهوری خلق مسلمان ایران":

«به‌راستی ما تا چه اندازه مصمم به قطع دست‌های آمریکا در ایران هستیم و دولت [بازرگان] تا چه حد مجری خواست‌های انقلابی و ضد امپریالیستی مردم است!!... دولت بازرگان عملاً نشان داده است در برابر دخالت‌ها و سلطه‌جویی آمریکا نقش نیرومندی ندارد».

«مدت‌هاست که ملت فریاد می‌کشد امپریالیسم آمریکا دشمن خطرناک و دسیسه‌کار انقلاب است؛ در چنین جوی با مقامی چون برژینسکی به گفتگو پرداختن تنها نمایانگر ناهماهنگی میان اراده‌ی ضد امپریالیستی مردم و دیپلماسی گام به گام دولت است؟».

باور کردنی است؟ روزنامه‌ی «خلق مسلمان»! و این حرف‌ها؟ به‌راستی خلق مسلمانی‌ها به کجا وابسته بودند که با شمشیر مبارزات "ضد امپریالیستی" به دولت موقت می‌تاختند؟! نویسنده‌ی کذایی در همین روزنامه در ۵۸/۸/۲۰ نوشت:

«خط مشی اساسی و کلی دولت بازرگان تابع و بازتابی از ماهیت دولت و قدرت حاکم بوده است. جهت اصلی حرکت دولت، مماشات با امپریالیسم و اتخاذ روش کج دار و مریض [منظور باید مریز باشد!!] بوده است. این رویه نه تنها از قاطعیت و صراحت لازمه‌ی یک سیاست خارجی فعال انقلابی برخوردار نبوده، بلکه اساساً بر محور تمایلات سازشکارانه می‌چرخیده

است. علل بنیانی چنین مشی را باید از ترکیب طبقاتی و سوابق اجزاء قدرت حاکم جستجو کرد».

از همه با مزه‌تر! اظهار نظر آقای مقدم مراغه‌ای است که در ۵۸/۵/۸ می‌گوید:
«وزیران کابینه بازرگان انقلابی نیستند. چهره‌ی انقلابی که بتواند ادعا کند در انقلاب جایی داشته و یا در انقلاب نقشی داشته، نمی‌بینم!!».
روزنامه‌ی «آیندگان» در همان روز (۴ تیر ماه ۵۸) به موازات و هم‌صدا با «خلق مسلمان» نوشت:

«یکشنبه سی‌ام اردیبهشت‌ماه سنای آمریکا به رهبری سناتور جاکوب جاویتس طی قطعنامه‌ای به دولت و ملت ایران به علت اعدام نوکران اجنبی و سرسپردگان امپریالیسم حمله کرد. به این حمله از طرف رهبری انقلاب و ملت ایران به شدت پاسخ داده شد، اما عکس‌العمل دولت موقت شما همچنان در پرده‌ی ابهام ماند!».
و این نسبت دروغی بود به دولت موقت. اسناد اعتراض رسمی دولت موقت به قطعنامه‌ی سنای آمریکا، که در همان زمان در روزنامه‌ها منتشر شد، در جلد پنجم خاطراتم (در وزارت امور خارجه، بخش روابط با آمریکا) آمده است.

به‌راستی روزنامه‌ی آیندگان، با این چپ‌روی به کدام جریان وابسته بود!
تنها این نشریات نبودند:

روزنامه‌ی «کار» ارگان چریک‌های فدایی خلق (۱۷ بهمن ۵۸) نوشت:
«هنوز مهره‌های اصلی کابینه‌ی بازرگان در رأس حساس‌ترین ارگان‌های حکومت هستند. مصطفی چمران، کسی که در ماه‌های گذشته بیش از همه علیه خلق‌های ایران خیانت کرده است، هنوز وزیر دفاع است. بازرگان هنوز در شورای انقلاب است ... این عناصر که همیشه علیه مردم میهن ما با امپریالیسم همدست بود، و هیچ پایگاهی در میان توده‌ها ندارند، ... هنوز در رأس کارها باقی مانده‌اند!»؛ «چرا بازرگان هنوز عضو شورای انقلاب است؟ چرا او را دستگیر و محاکمه نمی‌کنند؟ چرا شرکای بازرگان هنوز در رأس حساس‌ترین ارگان‌های حکومتی هستند!!».

همین نشریه که مدعی است حرف‌های او، خواست سی میلیون توده‌هاست!! می‌نویسد:
«از سوی دیگر دکتر مصطفی چمران ... و فرماندهان جنایتکار ارتش که با عناصر مرتجع و فئودال‌های کردستان در تماس دائم هستند اخیراً جلساتی تشکیل داده و تصمیم گرفته‌اند

به هر قیمتی شده از استقرار صلح عادلانه در کردستان جلوگیری کنند. این محافل با امپریالیسم آمریکا در ارتباطند و برای رسیدن به هدف‌های خود آماده شده‌اند که هر جنایتی را علیه خلق‌های ستم‌دیده ایران مرتکب شوند».

این سخنان از گلولی کسانی علیه سردار شهید اسلام دکتر چمران خارج می‌شد که محسن برادر نویسنده مقاله‌ی اطلاعات را در کردستان کشتند و امروز آزادانه برای خودشان نشریه منتشر می‌کنند! و از تمامی آن جنایات مبرا شده‌اند!

اما این تنها روزنامه‌های به اصطلاح چپ و یا راست، یعنی توده - نفتی‌ها نبودند که این چنین نغمه‌های شومی را سرمی‌دادند، در بحبوحه‌ی جنگ علیه صدام، برای ایجاد شبهه در ذهن رزمندگان و اشاعه‌ی اکاذیب «خبرگزاری تاس» از مسکو، به روایت ولادیمیر گونجاروف مفسر سیاسی‌اش، درباره‌ی سردار شهید اسلام چنین گفت:

«مردم این چهره‌ی مرموز را در ایران خوب می‌شناسند. اگر با بیوگرافی چمران آشنایی داشته باشیم متوجه خواهیم شد که این دروغ‌پردازی‌ها از کجا ناشی شده است. چمران پس از فارغ‌التحصیل شدن توسط دولت شاه برای ادامه‌ی تحصیل به آمریکا اعزام شد و در دانشگاه‌های کالیفرنیا مشغول تحصیل گردید؛ سپس چمران در برنامه‌های هسته‌ای پایگاه‌های هوایی آمریکا در برکلی و نیوجرسی مشارکت کرد و او خود اذعان کرده است در تهیه‌ی سلاح‌هایی که آمریکا به وسیله‌ی آن فلسطینی‌ها و ویتنامی‌ها را نابود کرده است همکاری داشته است. او هنگامی که در آمریکا بود در تشکیل انجمن‌های دانشجویی که تحت کنترل سازمان سیا بود شرکت کرده است. چمران سپس عازم لبنان شد و ریاست یک مدرسه‌ی ضد جاسوسی را به عهده گرفت. بودجه‌ی این مدرسه تماماً توسط ساواک تأمین می‌شد. چمران بعداً عضو کادر رهبری سازمان نظامی امل شد که به همراه فالانژیست‌های لبنان نیروهای چپی لبنان را بارها مورد تهاجم قرار دادند. اما با بالا گرفتن موج انقلابی در رهبری انقلاب، مصطفی چمران تمام کوشش‌ها را به کار برد تا روند حوادث را به نفع واشنگتن تغییر دهد ... علیرغم اظهارات عوام فریبانه‌اش، تمام رفتار مصطفی چمران دارای مارک ارتباط با "سیا" و "ساواک" بود و روش کار تمام آن آژانس‌های خبری نیز آشکارا در جهت جعلیات تحریک‌آمیز ضدشوروی چمران است. تردیدی نیست که تمام معجون‌هایی که چمران با استفاده از دستورالعمل‌های بی‌ارزش سرویس‌های جاسوسی آمریکا و شاه، ساخته و پرداخته است نمی‌تواند بر موضع اصولی شناخته شده‌ی اتحاد شوروی که کراراً در مورد عدم مداخله در

جنگ عراق با ایران گفته شده و قویاً از دو کشور مسلمان خواسته است تا برخوردارهای مسلحانه‌ی خود که تنها به نفع نیروهای امپریالیستی، پایان دهند، خدش‌های وارد آورد. با تأسف باید متذکر شد که خبرگزاری فرانسه، آشکارا و برای دومین بار از روی قصد، در چند روز گذشته در ارتباط با جنگ عراق با ایران، دست به انتشار اتهامات واهی ضد شوروی زده است. درک این مطلب که چنین خبرگزاری با تجربه‌ای بتواند دست به انتشار اظهارات به واضح مزخرف و مضحکانه‌ی مردی با چنین بیوگرافی سیاسی مشکوکی زند، مشکل است.»

تمامی این فغان‌ها و فریادها و اتهامات و پرونده سازی‌های علیه چمران از جانب مسکو و عواملش در ایران به آن دلیل بود که خبرگزاری فرانسه به راست یا دروغ از قول چمران نقل کرده بود که: «تانک‌های عراقی در حملات خود علیه ایران توسط خدمه‌ی روسی رانده می‌شوند و دلیل آن هم دستوراتی است که به زبان روسی داده می‌شود و ما این مکالمات را ضبط کرده‌ایم!!».

نشریه‌ی کار ارگان چریک‌های فدایی، در ۱۰ دی ماه نوشت:

«میزان، ارگان لیبرال‌های ایران حملات خود را علیه خط امام، علیه نیروهای مترقی‌خواهی که از خط امام حمایت می‌کنند و علیه متحدان جهانی انقلاب ایران تبلیغات گسترده‌ای را پایه‌پای امپریالیسم جهانی پیش می‌برد!».

آیا ناشرین این روزنامه‌ها از همان کسانی نبودند که بارها امام با صراحت آنها را «مارکسیست آمریکایی» خوانده بود؟ و اینها هستند که با رادیو اسرائیل هم‌صدا شدند، و با خوشحالی در ۶۰/۱/۱۸ نوشتند: «دیروز روزنامه‌ی پرتیراژ میزان ارگان گروه‌های لیبرال ایران به رهبری مهندس مهدی بازرگان توقیف گردید!!».

روشن است برچسب لیبرال به بازرگان و یارانش از کجا سرچشمه گرفته است!!

پیکار (۵۹/۱۲/۵) یکی از گروه‌های وابسته به این طیف هم‌صدایی خود را با این نغمه‌ها چنین بیان کرده است:

"میتینگ لیبرال‌ها عوام‌فریبی است. اجازه ندهید لیبرال‌های خائن، این دشمنان خلق عوام‌فریبانه خود را در میتینگ روز پنج‌شنبه دوست مردم جا بزنند».

مردم، ارگان حزب غیر وابسته‌ی! توده‌ی ایران در نهم اسفند ۵۹ هم‌صدا با ضد انقلاب

نوشت:

«پیروان خط برژینسکی (بازرگان و شرکاء) نهایت تلاش خود را برای اجرای رهنمود ریگان و تبرتئی امپریالیسم جنایتکار آمریکا به کار بردند».

راه کارگر (۱۶ اسفند ۵۹) برای عقب نماندن از قافله نوشت:

«چرا آبرو باختگانی نظیر بازرگان و یارانش که سراسر عمر کابینه‌اش سرشار از خیانت به مردم است جرئت یافته‌اند که با برپایی میتینگ و سخنرانی به ابراز وجود بپردازند».

«راديو بختيار» هم موافقت خود را با خط توده - نفتی‌ها در ۵۹/۱۲/۶ ابراز داشت:

«استعمار بین‌المللی غرب و هیئت حاکمه‌ی آمریکا به کمک ایادی خود که گروه بازرگان مزدور در رأس آن قرار داشتند یک رژیم ارتجاعی را به مردم تحمیل کردند».

جل الخالق، آقای بختيار از استعمار غرب صحبت می‌کند؛ و در همان برنامه بازرگان را از «واخوردگان سیاسی» و یزدی و چمران را «آوارگان بی‌وطن» می‌نامد.

در همین چند هفته‌ی گذشته، با یک هماهنگی معناداری، روزنامه‌ی «اتحاد مردم» ارگان توده‌ای‌ها همان چیزی را در باره‌ی "نهضت آزادی" نوشته است که صدای بختيار در مصاحبه با عنصری به نام موسی اصفهانی زاده عنوان نموده است.

آقای موسی اصفهانی زاده، را آقای دعایی و سایر روحانیانی که در نجف بوده‌اند خوب می‌شناسند و از سوابق ایشان مطلع هستند و روابط او را با مقامات و محافل خاص می‌دانند و از توطئه‌های او در مورد «نهضت روحانیت منهای خمینی» باخبرند. همین شخص در مصاحبه با صدای بختيار در شب ۱۷ دی ماه ۶۰ زشت‌ترین و وقیح‌ترین حملات و نسبت‌ها را به انقلاب و رهبری آن نموده است. و از جمله او هم مدعی می‌شود که بازرگان و یزدی و چمران و نهضت آزادی آمریکایی هستند!! همان تهمت‌ها و افتراهایی را که «روزنامه‌ی اتحاد مردم»، ارگان رهبری حزب توده وابسته به روسیه در شماره‌های ۱۰۹ و ۱۱۰ خود عنوان کرده است! آقای سید هادی خسروشاهی در مصاحبه با مجله‌ی «ندیشه‌ی پویا» می‌گوید: «کیانوری، هر بار که با حاج سید احمد آقا و دکتر بهشتی دیدار داشت، علیه دکتر چمران و دکتر یزدی سعایت می‌کرده است».

داستان تمام نشده است؛ ادامه دارد. برخی از عناصر نفوذی مأموریت خود را با انفجار بمب در مرکز حزب جمهوری اسلامی و برخی با انفجار در نخست‌وزیری، برخی در کودتای نوژه و برخی با ادامه‌ی قلمزنی در روزنامه‌های معلوم الاحوال به هیاهوهای خود ادامه می‌دهند. اخیراً فردی به نام جواد منصوروی که خود را از سرداران سپاه می‌داند، با آنها هم‌صدا شده و مطلبی

در روزنامه‌ی «قانون» به چاپ رسانده است. البته این اولین بار نیست که آقای جواد منصوری چنین ادعایی را مطرح کرده است.

ایشان در "ویژه نامه‌ی تاریخ سیاسی"، روزنامه‌ی «جوان»، ارگان سپاه پاسداران در خرداد ۱۳۹۰ نوشتند که:

«بنده در آبان ماه ۵۷ به دوستانم در زندان مشهد گفتم که سی‌ای‌ای آمریکا این سه نفر یعنی آقایان فطاب زاده، بنی‌صدر و یزدی را دور امام می‌گمارند تا انقلاب را به سرقت ببرند. یعنی همان کاری را که در بسیاری از انقلاب‌های دنیا کردند. و هم اکنون نیز به این افکار شوم و پلید خود پایبندند». آقای منصوری در زندان مشهد نمی‌دانسته است که یکی از این سه نفر نماینده‌ی رهبر انقلاب و مورد وثوق برای دریافت وجوهات به نام ایشان بوده است. آقای منصوری در آن تاریخ در زندان مشهد، به اتهام همکاری با حزب ملل اسلام به زندان برده شده بود. یک جوان بی‌تجربه، که هنگام بازداشت حتی دیپلم دبیرستان را هم نداشت و بعدها در زندان توانست تحصیلات خود را ادامه بدهد و دیپلم بگیرد، بر اساس چه مدارک و اسنادی به این جمع‌بندی رسیده بود؟ در زندان مشهد با چه کسانی هم‌بند و هم‌سلول بوده است؟ آیا با مقامات غیبی در تماس بوده است و آنها چنین اطلاعاتی را به ایشان داده بودند؟ ایشان می‌نویسد: «بنده در اسفند ۵۷ یعنی دو هفته بعد از پیروزی انقلاب یک شب به آیت‌الله خامنه‌ای گفتم این سه تن جاسوسند و ایشان جوابی به بنده ندادند».

بعد می‌افزایند: «یک بار در خرداد ۵۸ آقای سرهنگ حاتمی رئیس اداره‌ی دوم ارتش که فردی مؤمن و متدین بود، بعد از جلسه، بنده را کنار کشید و گفت: پرونده‌ی جاسوسی این سه تن در اداره‌ی دوم هست به آقایان بگویید بیایند و ببینند لاقلاً بدانند که چه کسانی در شورای انقلاب هستند. اما آقایان حاضر نشدند بروند و پرونده‌ها را ببینند و یا اگر هم دیدند کاری نکردند».

اما معلوم نیست این مدعیان چرا اسناد به این مهمی را در اختیار رهبر انقلاب یا دادگاه انقلاب و شورای انقلاب قرار ندادند؟!

روزنامه‌ی «کیهان» که در همان خط قرار دارد، به تهمت‌زنی و ادعاهای بی‌اساس ادامه می‌دهد.

ملاحظه می‌فرمایند که در این کارزار و جنگ سیاسی- روانی علیه انقلاب، چگونه راستِ راست و چپِ چپ با هم از یک آخور سر درمی‌آورند. به‌راستی که کفر ملت واحد است.

سناریوی سوم- نفوذ خزنده در ساختارهای جدید □ ۱۲۷

جمهوری اسلامی در برخورد با سناریوی اول یعنی ناآرامی‌ها، اگرچه به‌طور نسبی موفق بوده است، اما به نوعی در روابط میان حاکمان و مردم شکاف و گسستگی ایجاد شده است. این گسستگی و واکنش به آن، در انتخابات سال ۸۸ خود را به‌خوبی نشان داد. در مورد سناریوی دوم، جنگ تحمیلی، اگرچه کشورمان هزینه و تلفات قابل ملاحظه‌ای را، بخصوص بعد از فتح خرمشهر، تحمل کرد، اما طراحان این جنگ به اهداف خود نرسیدند. ایران برخلاف جنگ‌های تاریخ گذشته‌ی کشورمان سرزمینی از دست نداد. اعتبار این موفقیت، همان‌طور که اشاره کردم، در نهایت به دو نفر تعلق دارد: امام خمینی، به عنوان یک رهبر کاریزماتیک که توانست با بسیج گسترده‌ی مردم جبهه‌ها را تقویت کند و شهید چمران که تمام دانش و تجربه‌ی خود را در جنگ‌های نامنظم در این جنگ به‌کار برد.

در مورد سناریوی سوم متأسفانه، جمهوری اسلامی در جلوگیری از ورود جریان خزنده‌ی نفوذی به نهادهای مختلف ناموفق بوده است و این داستان همچنان ادامه دارد. در سال‌های اخیر تعداد سرداران سپاه و بسیج که به خارج از کشور گریخته و پناهنده شده‌اند کم نیست. تعداد افرادی که در نهادهای انقلابی فعال بوده‌اند و امروز به جرم جاسوسی برای اسرائیل در زندان هستند یا اعدام شده‌اند، قابل توجه است.

اگر در ماه‌ها و سال‌های اولیه‌ی استقرار جمهوری اسلامی توجه و درک حضور جریان نفوذی محسوس و ملموس نبود، امروز رویدادهای سه دهه‌ی گذشته و محصول آن در برابر ما قرار دارد و ما خواه - ناخواه با این واقعیت روبه‌رو هستیم که رهبران مؤثر در انقلاب یا در حوادثی نظیر انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری یا نخست‌وزیری یا در ترورهای متعدد از بین رفتند یا در اثر ترور شخصیت بی‌اثر شدند. آیا تعجب‌آور و سؤال برانگیز نیست که اولین نخست‌وزیر و نخست‌وزیر بعدی، رؤسای جمهوری و مجلس شورای اسلامی، جانشین فرمانده کل قوا در جنگ با عراق، که از ارکان این نظام محسوب می‌شوند، همه در چنبره‌ی ترور شخصیت گرفتار شده‌اند؟ آیا می‌توان با خوش‌باوری این رویدادها را تصادفی دانست؟ طبیعی است که جریان خزنده برای پیشبرد اهداف خود، خود را زیر علم بالاترین مقام در نظام پنهان کند و مدعی ذوب در ولایت باشد و آنچه‌اند تند و رسا شعار بدهد که کسی جرأت نکند اصالت ادعاهای گوینده را زیر سؤال ببرد. حزب توده ادعا می‌کرد مهندس بازرگان از خط امام و انقلاب خارج شده است، ولی حزب در خط امام است. کیانوری به رجایی توصیه می‌کرد از خط امام خارج نشود. پس از انتخابات خرداد سال ۸۴ و پیامدهای آن در یک مقاله‌ی تحلیلی

سناریوی «تنهاسازی رهبر» را مطرح کردیم. بعد از انتخابات سال ۸۸ و رویدادهای پس از آن نوشتیم که پروژه‌ی تنهاسازی رهبر کامل شد. یکی از آثار شوم جریان خزنده‌ی نفوذی ایجاد فضای مسموم سیاسی فحش و ناسزا دادن و تهمت زدن به جای انتقاد و بحث و تحلیل عملکرد شخصیت‌های سیاسی است.

تمیز کردن شنوده‌های نخست‌وزیری

چند روز پس از استقرار در ساختمان نخست‌وزیری مطلع شدیم که در دوران شاه در اکثر اتاق‌های ساختمان نخست‌وزیری میکروفون‌های شنود مکالمات توسط ساواک نصب شده است. با کمک یکی از متخصصان اداره‌ی مخابرات، تمام اتاق‌های نخست‌وزیری با دستگاه‌های مخصوص کشف ابزارهای شنود، مورد بازرسی قرار گرفتند. در بیشتر اتاق‌ها، میکروفون‌های شنود، در جاهای مختلف، به‌طور نامرئی نصب شده بودند. همه‌ی مکالمات در این اتاق‌ها و تلفن‌ها به‌گیرنده‌ی مرکزی در بالای ساختمان هتل استقلال (هیلتون سابق)، که در اختیار ساواک بود، منتقل می‌شد. با کشف این سیستم، کلیه‌ی میکروفون‌ها جمع‌آوری و مرکز آن در هتل استقلال نیز بسته شد.

آخرین ساعت کار بختیار در نخست‌وزیری

همان‌طور که گفتم، مهندس بازرگان به ساختمان اصلی یا کاخ نخست‌وزیری که دفتر کار همه‌ی نخست‌وزیران بوده است، نرفت. آن قسمت به‌کلی متروکه مانده بود. بعد از استقرار در دفتر جدید به اتفاق چند نفر از همراهان از این کاخ دیدن کردیم. همه جا را گرد و خاک گرفته بود. پرونده‌هایی هنوز روی میز بختیار قرار داشت. اما جالب تر از پرونده‌ها، بشقاب غذای نیمه‌خورده‌ی بختیار بود. ظاهراً ظهر روز ۲۲ بهمن، بختیار خود را مجبور دیده بود که ساختمان نخست‌وزیری را ترک کند. او در رفتن آن قدر شتابزده بود که حتی غذای خود را تمام نکرده بود و این آخرین اثر برجای مانده از بختیار در روی میز کارش در کاخ نخست‌وزیری بود.

نصب تلفن ویژه

یکی از مبرم‌ترین کارها تهیه‌ی امکانات برای ارتباط دائم دولت با رهبر انقلاب در قم بود. در روزهای پرتلاطم و آشوب‌زده‌ی بعد از انقلاب، مسائل و مشکلاتی پیش می‌آمد که دادن خبر به قم و دریافت نظرات رهبری لازم می‌شد. سفر روزانه به قم و طرح حضوری مسائل در

تمام موارد ممکن و میسر نبود. در اولین روزهای استقرار در ساختمان نخست‌وزیری مطلع شدم که دستگاه‌های تلفن ویژه‌ای، برای حفظ امنیت مکالمات تلفنی، در نخست‌وزیری موجودند. بلافاصله یک دستگاه را به قم، دفتر آقای خمینی فرستادم که نصب شد و یک دستگاه را هم در اتاق کار خودم در نخست‌وزیری به راه انداختم. این دستگاه‌ها، مکالمات را در طول خط با هم قاطی می‌کرد که اصطلاحاً به آن "Scrambling" می‌گویند و باعث می‌شود گفتگوها در طول خط غیر قابل فهم بشوند و تنها در دو انتهای خط گفتگوها را مجدداً به صورت عادی و قابل فهم برمی‌گرداند. در مواقع لازم برای کسب نظر امام در موضوعات خاصی، از این تلفن استفاده می‌کردم و مطلب را برای حاج احمد آقا توضیح می‌دادم. ایشان موضوع را به پدرش منتقل می‌کرد و جواب را از طریق همین خط تلفن به من خبر می‌داد. با وجود این وسیله‌ی مطمئن برای ارتباط، متأسفانه در مواردی گزارش‌هایی به آقای خمینی داده می‌شد و ایشان هم با وجود دسترسی به تلفن مطمئن مسائل را در دیدارهای روزانه‌ی مردم به طور علنی مطرح می‌کردند که نه تنها درست نبود، بلکه موجب وهن خود ایشان می‌شد. از آن جمله موارد زیر را که به یاد دارم.

تحریم گوشت یخ‌زده

درحالی که دولت و همکارانش با انواع و اقسام مشکلات سر و کار داشتند و دست و پنجه نرم می‌کردند، ناگهان رهبر انقلاب در ۱۲ اسفند ماه ۵۷ در یک سخنرانی خود در قم اعلام کردند که مصرف گوشت یخ‌زده حرام است!!* روزنامه‌ها نوشتند: امام خمینی در ۱۱ اسفند ماه ۱۳۵۷ با صدور دستوری به نخست‌وزیر ورود گوشت یخ‌زده به کشور و مصرف آن را منع کرد.

* (موسسه) بر خلاف اظهارات نویسنده که وقوع دو موضوع (سخنرانی و صدور دستور به نخست‌وزیر در مورد گوشت‌های یخ‌زده) در روز ۱۲ اسفند را مطرح کرده است، امام خمینی تنها یک بار در سخنرانی‌های خویش از فساد و تحریم گوشت‌های یخ‌زده سخن گفته است که تاریخ آن دو ماه قبل از پیروزی انقلاب بوده است و اساساً امام در روز ۱۲ اسفند ۵۷ سخنرانی نداشته است. ایشان در ۴ آذر ۵۷ در مقام بیان یکی از آثار مخرب طرح اصلاحات ارضی شاه می‌گوید: «دامداری را از بین بردند؛ حالا ملت ایران با گوشت‌های یخ‌زده نجس دارند زندگی می‌کنند که از بلاد دیگر می‌آورند؛ یخ‌زده، خراب، فاسد و حرام و میت‌ه» (صحیفه امام جلد ۵ صفحه ۱۱۵) در مورد دستور کتبی امام به دولت موقت در ۱۱ اسفند ۵۷ نیز ذکر این نکته کافی است که در دوران پهلوی عموماً گوشت‌های منجمدی از خارج کشور خریداری می‌شد که از یک سو تاریخ مصرفشان گذشته و از سوی دیگر چون موازین شرعی در ذبح دام‌ها رعایت نشده بود؛ طبعاً این گوشت‌های وارداتی غیرقابل مصرف- که به واسطه حوادث ایران در بهمن و اسفند چندین ماه بیشتر در معرض فساد بودند- نباید توزیع می‌شد. ضمناً در

بر اساس این دستور گوشت‌های یخزده، نجس و حرام و استفاده از آن به‌عنوان خوراک ممنوع شده است (اطلاعات، ۱۲ اسفند۵۷). در دست‌خط امام به نخست‌وزیر آمده است:

«لازم است جناب‌عالی به مقامات مربوطه دستور دهید از ورود گوشت یخزده و مصرف آنها به شدت جلوگیری شود و آنچه از این نوع گوشت‌ها موجود است از بین ببرند؛ زیرا نجس و حرام است و مردم نیز حق استفاده از آنها را به عنوان خوراک ندارند، ولی می‌توانند به مصرف کشاورزی مانند کود زمین برسانند» (کیهان، ۱۲/۱۲/۱۳۵۷). بیان این مطلب بهانه‌ای را به دست مخالفان دولت موقت داد و باعث تبلیغ این دروغ شد که دولت موقت گوشت‌های یخزده‌ی ذبح غیرشرعی را که در زمان شاه وارد شده است، به خورد مردم داده است. آقای دکتر علی ایزدی وزیر کشاورزی دولت بازرگان بود. دکتر ایزدی را که خود سال‌ها در فارس کشاورزی می‌کرده است، بسیاری از روحانیان برجسته‌ی فارس، می‌شناختند. روحانیان عضو شورای انقلاب نیز از او با احترام یاد می‌کردند و خود آنها مشوق و مؤید انتخاب او به وزارت کشاورزی بودند. دکتر ایزدی در سال‌های قبل از انقلاب برای مدتی به کانادا رفت و دکترای خود را گرفت و در آنجا تدریس می‌کرد که به دعوت مهندس بازرگان به ایران آمد. او در دوران اقامت در کانادا در فعالیتهای اسلامی نیز خیلی جدی و پرکار بود و از نزدیک با هم در ارتباط بودیم. از دعوت و انتصاب او به وزارت کشاورزی بسیار خوشحال شدم. وزارت کشاورزی در یک برنامه‌ی هماهنگ با وزارت بازرگانی و دکتر رضا صدر، ورود هر نوع میوه‌ی خارجی را ممنوع کرد. وزارت کشاورزی، همزمان تسهیلات و امکانات خوبی برای باغ‌داران فراهم نمود. این سیاست موجب شد، در سال اول به دلیل منع ورود میوه، قیمت‌ها کمی بالا برود، اما در سال بعد، تولید داخلی نیازها را به کلی تأمین کرد و قیمت‌ها نیز تعدیل شدند.

سر و صدا و جنجالی که بر سر گوشت یخزده برپا شده بود، موجب شد که آقای دکتر ایزدی طی دیداری، گزارش کاملی از موجودی گوشت‌های یخزده‌ی وارداتی قبل از انقلاب تهیه کند. به موجب این گزارش مشخصات تمام گوشت‌های وارداتی شامل، نوع ذبح آن‌ها، شرعی یا غیر شرعی، کشور فروشنده و تاریخ ورود آنها در دفاتر ثبت و هریک در محل‌های معین و به‌طور جداگانه نگهداری می‌شدند. دکتر ایزدی، توزیع گوشت‌های یخزده‌ی ذبح غیرشرعی را ممنوع کرده بود. او به دنبال این بود که ایران آنها را به یک کشور غیر اسلامی، نظیر ارمنستان، بفروشد یا با موافقت دولت، آنها را پودر کنند و به مصرف دام‌ها برسانند. این راه حل‌ها در دست بررسی و مطالعه بود که اظهار نظر آقای خمینی و به دنبال آن جنجال‌های سیاسی به

راه افتاد. با دریافت یک نسخه از گزارش دکتر ایزدی به قم رفتم و با ارائه‌ی آن به آقای خمینی از ایشان پرسیدم که شما چگونه چنین حکمی را داده‌اید؟ آیا مصرف تمام گوشت‌های یخ‌زده حرام است؟

ایشان گفتند: خیر؛ منظورم مصرف گوشت‌های ذبح غیرشرعی است. برای ایشان توضیح دادم که دکتر ایزدی، یک مسلمان عامل به احکام است. او در تمام مدتی که در کانادا ساکن بود، از مصرف گوشت ذبح غیرشرعی، برای خود یا خانواده‌اش خودداری کرده است. او هرگز حاضر نبوده است مسئولیت توزیع و مصرف گوشت ذبح غیرشرعی را در میان مردم، به عهده بگیرد. سپس اضافه کردم که گوشت‌های وارداتی ذبح غیرشرعی کاملاً مشخص هستند و دکتر ایزدی هم دو راه حل برای استفاده از آنها، پیش‌بینی و پیشنهاد کرده است، که به زودی انجام خواهد شد. اما این حکم شما شتاب‌زده بوده است. به ایشان یادآور شدم که من یک خط تلفن مخصوص برای تماس میان نخست‌وزیری با دفتر شما در قم نصب کرده‌ام. شما می‌توانستید با استفاده از این خط تلفن از ما توضیح بخواهید یا مرا به همراه دکتر ایزدی احضار می‌کردید و توضیح می‌خواستید. ایشان ضمن قبول اشتباه اظهار داشتند که جبران خواهند کرد و از من خواستند، دکتر ایزدی را برای ادامه‌ی کار دلگرم سازم. به این ترتیب مسئله درز گرفته شد.*

مسئله در هیئت دولت هم مطرح شد. قرار شد آقایان مهندس معین‌فر و دکتر ایزدی از طرف هیئت دولت به دیدار آقای خمینی بروند و توضیح بدهند. آقای مهندس معین‌فر در یادداشتی به درخواست من درباره‌ی سفر به قم و دیدار با آقای خمینی را چنین نوشته اند:

«روایت من (معین‌فر) در مورد تحریم گوشت یخ‌زده به شرح زیر است:

چند روز پس از عزیمت آقای خمینی به قم، ایشان در یک سخنرانی عمومی حمله‌ی سختی به دولت موقت کردند که هنوز هم در نخست‌وزیری در ظروف طلا و نقره چای می‌نوشتند و هنوز هم گوشت یخ‌زده به مردم می‌دهند.

* (موسسه) در اظهارات توضیحی نویسنده در سطرهای بعد و نقل قول‌هایی که از دوستانشان آورده تناقضات بسیاری دیده می‌شود. از یک سو از وسواس زیاد رژیم پهلوی برای واردات گوشت ذبح شرعی سخن رفته است و از سوی دیگر گفته‌اند: توزیع گوشت‌های غیرشرعی از سوی وزارت کشاورزی ممنوع شده بود و برای تغییر مورد مصرف آن‌ها و یا صادر کردن آن‌ها برنامه‌ریزی کرده بودند!

این سخنرانی در جلسه هیئت دولت مطرح شد و موجب تعجب شد که ظروف طلا و نقره از کجا آمده است و چه کسی در آنها چای نوشیده است و در مورد گوشت یخزده هم توضیح داده شد که گوشت‌های یخزده‌ی توزیع شده که در زمان رژیم قبلی از زلاندنو و بعضی از کشورها وارد شده، ذبیحه‌ی غیر شرعی نیست و تحت نظر وزارت کشاورزی و با اعزام قصابانی از ایران ذبح گوسفندان انجام شده است - و اتفاقاً رژیم شاه برای اینکه بهانه‌ای به دست مخالفین ندهد در این گونه موارد وسواس زیادی داشت - در جلسه‌ی هیئت دولت مقرر شد که فوری آقای دکتر ایزدی وزیر کشاورزی و این‌جانب که در آن موقع مسئولیت سازمان برنامه را داشتم به اتفاق با آقای خمینی در قم ملاقات کنیم و توضیحات لازم را بدهیم. جلسه‌ی ما با ایشان خیلی صریح و گله‌مندانه بود و ایشان هم با وجود لحن نسبتاً تندی که من داشتم هیچ رنجشی حاصل نکرد. به ایشان گفتم: جنابعالی اگر می‌خواستید فتوای شرعی بدهید باید می‌فرمودید از توزیع ذبیحه‌ی غیر شرعی به مردم خودداری شود، وگرنه با یخزدن گوشت که گوشت حرام نمی‌شود؛ آنوقت ما به شما توضیح می‌دادیم که ذبیحه‌ی غیر شرعی در کار نبوده است. ایشان به این ایراد شرعی با لبخند پاسخ دادند و گفتند: من روزی که می‌خواستم از تهران برای قم حرکت کنم آقای خوانساری به دیدنم آمد (توضیح آنکه تا آن تاریخ که قریب به یک ماه از ورود آقای خمینی به ایران گذشته بود برخلاف سایر علمای بزرگ و کوچک مرحوم آیت‌الله حاج سید احمد خوانساری که میانه‌ای با انقلاب نداشتند به دیدن آقای خمینی نیامده بودند و روز آخر به اصرار نزدیکانش این دیدار صورت گرفته بود). آقای خمینی اضافه کردند در این دیدار ایشان به من گفتند که خوب است حال که حکومت اسلامی مستقر شده دیگر به مردم گوشت یخزده داده نشود. من هم روی اساس خواهش ایشان این نکته را در سخنرانی خود گفتم. من در پاسخ آقای خمینی جسارت کرده و گفتم در انقلاب آقای خوانساری کجا تشریف داشتند که حالا پیدایشان شده است. پاسخ آقای خمینی یک تبسم و لبخند نمکین بود و بس». آقای دکتر حسین بنی‌اسدی در مورد این اظهارات آقای خمینی در یادداشت خود (۷ مرداد ماه ۹۳) برای من چنین نوشته اند:

«بعد از اینکه آقای خمینی چنین اظهاراتی بیان داشتند و از رسانه‌ها پخش شد، اول صبح روز بعد آقای مهندس بازرگان را ملاقات کردم. به من گفتند خوشحال هستند. این حرف‌ها نشان می‌دهد که ایشان (آقای خمینی) نمی‌خواهند ما ادامه بدهیم. من گفتم باید برای آقای خمینی توضیح بدهیم. قرار شد شما (دکتر یزدی) و من برویم قم. در خدمت شما به قم رفتیم

منزل آقای خمینی. ایشان از طبقه‌ی بالا آمدند پایین. شما توضیحاتی دادید. و ظاهراً مسئله‌ای باقی نماند. با احمد آقا هم ملاقات کردیم. ایشان اصرار داشت که موضوع آب و برق مجانی و رایگان را هرچه زودتر دولت اعلام کند؛ چون مردم قم ناراضی‌اند. نماز را خواندیم و به طرف تهران آمدم. همان شب مهندس بازرگان و اعضای دولت (حدود ساعت ۸) برای ملاقات با آقای خمینی به طرف قم می‌آمدند که ما در راه با آنها برخورد داشتیم (همزمان ما برمی‌گشتیم و آنها به طرف قم حرکت می‌کردند. این موضوع مربوط می‌شود به اوایل سال ۵۸ (اواخر فروردین)».

استفاده از ظروف طلا و نقره

در ۱۵ اسفند ۱۳۵۷ ناگهان رهبر انقلاب طی سخنانی، به دولت موقت حمله کردند که شما رفته‌اید در "کاخ" زندگی می‌کنید و در ظروف طلا و نقره غذا یا چای می‌خورید که به نص اسلام حرام است. این سخنان بازتاب بسیار گسترده‌ی منفی علیه دولت به وجود آورد. بخصوص که با صراحت می‌گویند: «ضعیفید آقا، تا ضعیفید زیر بار اقویا هستید»* (صحیفه‌ی امام - جلد ششم، ص ۳۲۳). هنوز یک ماه از شروع به کار دولت نگذشته بود که مخالفان و دشمنان

* (موسسه) جهت اطلاع و روشن شدن تفاوت روایت القائی و غیر صادقانه نویسنده با اصل موضوع، متن سخنان امام نقل می‌شود: «الآن وزارتخانه‌ها این را می‌گویم که به دولت برسد. آن طوری که برای من نقل می‌کنند - باز همان صورت زمان طاغوت را دارد. وزارتخانه اسلامی نباید در آن معصیت بشود. نباید در آن جا ظرف طلا و نقره - که به نص اسلام حرام است. استعمال بشود. نباید این تزئینات فوق‌العاده‌ای که صرف شده است. این‌ها را بگذارید در بانک‌ها، بگذارید در خزانه برای ملت خرج بکنید. ملت عدالت می‌خواهد، اتاق بزرگ نمی‌خواهد، ملت وزارتخانه می‌خواهد، وزارتخانه اسلامی، نه آن وزارتخانه کاخ دادگستری، کاخ نخست وزیری، کاخ وزارت مالی، هی کاخ! کاخ مال ملت است.» (صحیفه امام جلد ۶ صفحه ۳۲۹) در زمینه این هشدار امام باید گفت دکوراسیون و وسایل تجملی موجود در وزارتخانه‌ها و کاخ نخست وزیری و کاخ‌ها و دفاتر مخصوص شاه در نهادهای اجرایی و نظامی کشور حفظ و مورد استفاده قرار گرفته بود و تغییری نسبت به قبل از انقلاب نکرده بود و این امر اعتراضات گسترده مردم را موجب شده بود، هشدار امام در نخستین روزهای استقرار نظام جمهوری اسلامی برای تغییر فرهنگ مناسبات کاخ نشینی و تجمل‌گرایی دیرپای شاهنشاهی در ایران مطابق با مطالبه جدی قریب به اتفاق جامعه انقلابی آن‌روز - و البته امروز ایران نیز - از مسئولین بوده است. نازل جلوه دادن این هشدار به موقع امام با چاشنی نسبتی توهمی توأم با استهزا به آقای خلخالی خلاف ادب تاریخ نگاری صادقانه است. نمایشگاه‌های ثابت در کاخ‌ها و یا ادواری که از ظروف طلا و نقره و وسایل گران‌قیمت تجملی گردآوری شده از کاخ‌ها و دفاتر شاه و رجال دربار دایر شده است شاهدهی است بر نادرستی انکار وجود چنین اشیائی در روزهای بعد از پیروزی انقلاب در نهادهای محل استقرار رجال پهلوی.

دولت با بیان و گزارش مطالب دروغ، دولت را در تنگنا قرار داده بودند. مهندس بازرگان بسیار ناراحت شده بود و از من می‌خواست که به‌طور جدی با آقای خمینی صحبت کنم. اما در عین حال برای من مهم بود که چه کسی یا چه کسانی این دروغ‌ها را به آقای خمینی القا کرده‌اند. البته برای من هم تعجب آور بود که چرا آقای خمینی این دروغ‌ها را پذیرفته و بدون بررسی، موضع‌گیری علنی کرده‌اند! من نمی‌توانستم این را هضم کنم که یعنی چی؟ بعد از کمی بررسی و جستجو فهمیدم که این گزارش دروغ (استفاده از ظروف طلا و نقره) کار شیخ صادق خلخالی است. شیخ صادق خلخالی مرتب به نخست‌وزیری می‌آمد و در دفتر کار من درباره‌ی مسائل دادگاه‌های انقلاب صحبت می‌کرد. در این دیدارها، از او با چای پذیرایی می‌شد. فنجان‌ها و نعلبکی‌های مورد استفاده در نخست‌وزیری از نوعی بودند که لبه‌های لمب داده شده طلایی داشتند. خلخالی تصور کرده بود که این فنجان‌ها واقعاً از طلا هستند!! من از خلخالی تعجب نکردم. او از یک خانواده‌ی بسیار فقیری از روستای گیو در اطراف خلخال، به حوزه‌ی علمیه رفته بود. با توجه به تنگی معیشت و طرز زندگی فقیرانه‌ی بسیاری از طلاب حوزه‌های علمیه در سال‌های قبل از انقلاب، تردید نداشتم که خلخالی هرگز در فنجان چای نخورده است تا چه برسد به فنجانی با لبه‌های طلایی. اما از واکنش شتاب‌زده‌ی آقای خمینی بسیار شگفت‌زده شدم. شگفتی خود را در دیداری که با ایشان داشتم با صراحت بیان کردم و وجود خط مستقیم و امکانات تماس و کسب توضیحات را یادآور شدم. اما کار به سامان نمی‌رسید و دولت هر روز با نوعی از این مسایل روبه‌رو می‌شد. متأسفانه روحانیان عضو شورای انقلاب، که به مسائل اشراف داشتند، مسائل را خوب می‌فهمیدند، ولی برای ترمیم آسیب‌های حاصل از این‌گونه ضربات و حملات گامی بر نمی‌داشتند. اگرچه خصوصی ابراز همدردی می‌کردند، اما به‌طور علنی و عمومی با جو هم‌صدا می‌شدند.

کنترل مرزهای خروجی کشور

با پیروزی انقلاب و نا امنی‌های ناشی از آن، بسیاری از مردم، حتی مردم عادی برای خروج از کشور هجوم آوردند. در آن موقعیت ویژه‌ی تاریخی، خروج حتی افراد عادی غیر وابسته به نظام گذشته از کشور، یک مسافرت ساده نبود. در بسیاری از موارد این مسافران همراه خود اشیاء قیمتی، عتیقه، ارز قاچاق و غیره داشتند و می‌خواستند ببرند. با توجه به موانع و مشکلات آن روزها و محدودیت امکانات دولت، کنترل تمام مرزهای خروجی کشور میسر نبود؛ بنابراین،

ما کنترل مرزهای خروجی را به دو مرز هوایی فرودگاه مهرآباد و مرز زمینی بازرگان، که بزرگ‌ترین راه خروج رسمی از کشور بود، متمرکز و محدود کردیم.

الف- فرودگاه مهرآباد

با موافقت نخست‌وزیر، یک هیئت سه نفری مرکب از آقایان مهندس حسین نصیری، مهندس رضا مسموعی، مهندس امیر میرخانی، به‌عنوان نمایندگان نخست‌وزیری و آقای فاطمی، به‌عنوان نماینده‌ی دادستان تهران (آقای شهشهانی) در فرودگاه مهرآباد تهران مستقر شدند. هیئت سه نفری بر ورود و خروج مسافران و کالاهای همراه نظارت می‌کرد و هرگاه اقدام عملی ضرورت پیدا می‌کرد، نماینده‌ی دادستان دستورات قضایی را صادر می‌کرد.

در کنترل خروج مسافران دو مسئله مورد نظر بود: اول جلوگیری از خروج ارز خارجی و سایر سرمایه‌ها (طلا و جواهر) که با خود همراه داشتند و می‌بردند و دوم تعهدات و بدهی‌های احتمالی آنان به بانک‌ها. موارد زیادی بود که مسافران عازم، مبالغ قابل توجهی ارز در چمدان‌های خود جاسازی کرده بودند که کشف و ضبط می‌شد و گزارش‌های متعددی از جلوگیری از خروج مبالغ هنگفت ارز به نخست‌وزیری داده می‌شد.

یکی از مهم‌ترین پرونده‌های این دوره جلوگیری از خروج ۷۸ صندوق کالاهایی بود که مقامات سفارت آمریکا در تهران می‌خواستند از مرز هوایی مهرآباد، از ترمینال معروف به ماک، به‌عنوان وسایل شخصی آمریکایی‌ها، بدون کنترل گمرکی خارج سازند. این ترمینال در دوران قبل از انقلاب کلاً در اختیار آمریکایی‌ها بود و بدون کنترل و نظارت مقامات ایران، آمریکایی‌ها هرچه را می‌خواستند از این ترمینال وارد و یا خارج می‌کردند. هیئت مستقر در فرودگاه ابتدا از خروج این صندوق‌ها جلوگیری کرد؛ سپس تلفنی مراتب را مستقیماً به خود من گزارش داد. دستور دادم تمام صندوق‌ها باید باز و بازرسی شوند و بدون بازرسی هیچ صندوق و بسته‌ای نباید از فرودگاه خارج شود. به این ترتیب در حضور نمایندگان دادستان تهران و سفارت آمریکا تمام ۷۸ صندوق را گشودند و بازرسی کردند. در هیچ یک از این صندوق‌ها وسایل شخصی و خانگی نبود. این صندوق‌ها مملو از دوربین‌های بسیار حساس و گران‌قیمت، متعلق به هواپیماهای ایرباس ویژه‌ی نیروی هوایی و برخی از قطعات یدکی موتور هواپیما و هلیکوپترها بود. از تمامی محتویات این صندوق‌ها صورت‌برداری شد و طی صورت‌جلسه‌ای به امضای نمایندگان سفارت حاضر در فرودگاه، نمایندگان نخست‌وزیری و نماینده‌ی دادستان رسید. لوازم ضبط شده برای بررسی و اظهار نظر نهایی به ارگان‌های مختلف

فرستاده شدند (نظیر ارسال دوربین‌ها برای دانشگاه تهران و لوازم هواپیما به نیروی هوایی). این اقدام دولت، یکی از مواردی بود که موجب رنجش شدید مقامات سفارت آمریکا در تهران از این جانب و از دولت موقت شد.

در جریان محاکمه‌ی آقای مهندس عباس امیرانتظام، یکی از اتهامات او، اجازه‌ی خروج این وسایل از فرودگاه مهرآباد بود. آیت‌الله گیلانی، رئیس دادگاه ایشان، از مردم دعوت کرده بودند، که هرکس مدارکی دارد که برای انجام عادلانه‌ی این محاکمه مفید است در اختیار دادگاه بگذارد. من در دادگاه حاضر شدم و شهادت دادم که این اتهام علیه آقای مهندس امیرانتظام بی اساس است و سپس آقای مهندس رضا مسموعی، عضو هیئت نخست‌وزیری مستقر در فرودگاه، به درخواست من در دادگاه حاضر شد و ضمن شرح مأموریت هیئت نخست‌وزیری در فرودگاه، اسناد جلوگیری از خروج صندوق‌ها و صورت مجلس‌های مربوطه را در اختیار دادگاه قرار داد. آیت‌الله گیلانی با عصبانیت به آقای مهندس مسموعی اعتراض می‌کند و می‌گوید ما از همه خواسته بودیم اگر سندی علیه مهندس امیر انتظام دارند بیاورند نه در جهت تبرئه‌ی ایشان. به دنبال سخنان آقای گیلانی در نامه‌ای برای ایشان ضمن تأیید گواهی آقای مهندس مسموعی بار دیگر بر عدم دخالت آقای مهندس امیرانتظام در موضوع مورد بحث تأکید کردم. این نامه در پیوست ۵۳ آمده است. آقای مهندس مسموعی به درخواست من گزارشی از مأموریت خود در فرودگاه مهرآباد داده‌اند که در پیوست ۵۴ آمده است.

در مورد تهیه‌ی فهرست اسامی افراد ممنوع‌الخروج‌ها بعد از دستیابی به اسناد درون سازمان ساواک، فهرستی از مدیران برجسته و تمامی اعضای اداره‌ی سوم ساواک تهیه شد و به عنوان ممنوع‌الخروج به مرزهای خروجی، در مهرآباد و مرز بازرگان ابلاغ شد. با موافقت آقای مهندس بازرگان و به درخواست من، آقای مهندس هادی نژادحسینیان، فهرستی از تمام کسانی که مبلغ پنج میلیون تومان یا بیشتر به بانک‌ها بدهی داشتند تهیه کرد. اسامی این افراد به فهرست ممنوع‌الخروج‌ها اضافه شد. فهرست بدهکاران به بانک‌ها، در دسرهایی را در پی داشت. برخی از افراد سرشناس که نتوانسته بودند از مهرآباد خارج شوند، با آشنایی‌های قبلی که با مهندس بازرگان داشتند، مراجعه و از ایشان گله می‌کردند. مهندس بازرگان هم به نوبه‌ی خود گله‌ی این افراد را به ما منتقل می‌ساخت. این افراد انتظار داشتند در مورد آنان کوتاه بیاییم. اما نه مهندس نژادحسینیان و نه من آماده قبول این نوع فشارها نبودیم. شاید

هم مهندس بازرگان از ما دلخور شده بود، اما چون می‌دانستند که ما نظری خاص نسبت به آن افراد نداریم، بلکه صرفاً بر اساس یک اصل، بدهی به بانک، فهرست تهیه و به اجرا گذاشته شده است، فقط به یک تذکر بسنده می‌کردند. دلخوری یا گله‌ی آقای مهندس بازرگان، به نظر یکی از اعضای دولت (آقای دکتر بنی‌اسدی) شاید به دلیل ضابطه‌ی پنج میلیون تومان بدهی به بانک‌ها، بدون در نظر گرفتن شغل و کار افراد و سابقه‌ی آنها بوده است. مثلاً اگر یک تاجر یا کارخانه‌دار پنج میلیون تومان بدهی به بانک داشته باشد، امر بسیار ساده‌ای به شمار می‌رود. این نظر تا حدی درست بود، اما برای تنظیم مقررات خروج از کشور چاره‌ای جز این نبود. براساس طرحی که به آقای مهندس بازرگان ارائه دادم و بعد از تهیه‌ی اسامی ممنوع الخروج‌ها و نیز شرایط دادن وکالت در خارج از کشور، مقررات مسافران عازم به خارج طی بخشنامه‌ای در ۵۸/۱/۶ توسط نخست‌وزیر اعلام شد. (۵۴)

ب- مرز بازرگان

برای مرز بازرگان، آقایان داوود ملکی و وحید کاظمی از تهران اعزام شدند. آقای ملکی قهرمان وزنه‌برداری ایران و از جوانان داوطلبی بود که در روزهای انقلاب، نظیر بسیاری از جوانان دیگر مسلح شده بود و به دولت کمک می‌کردند. او در نخست‌وزیری مستقیماً با خود من همکاری داشت. آقای ملکی به عنوان نماینده‌ی نخست‌وزیری برای نظارت بر ورود و خروج مسافران و کالا در مرز بازرگان به آقای دکتر جمشید حقگو، که از طرف وزارت کشور استاندار آذربایجان غربی شده بود، معرفی شد. ملکی همکاری و هماهنگی بسیار نزدیکی با آقای دکتر حقگو داشت. آقای ملکی توانسته بود بر ورود و خروج مسافران از مرز بازرگان به نحو احسن نظارت نماید. در یک نوبت، او یک کامیون حاوی لوازم گران‌قیمت، از جواهر و عتیقه و غیره را که عازم خروج از مرز بود توقیف کرد و با وجود پول هنگفتی که صاحب کامیون به عنوان رشوه به او می‌داد، حاضر نشد بپذیرد و همه‌ی آن اموال را توقیف و در تهران به دادستانی تحویل داد.

پس از آنکه از نخست‌وزیری به وزارت امور خارجه رفتم، آقای ملکی و همکارانش به کار خود در مرز بازرگان ادامه دادند. اما ابعاد خدمات او از نظارت بر ورود و خروج مسافران و کالا از مرز بازرگان، فراتر رفت. او توانسته بود رابطه‌ای دوستانه و همکاری نزدیک میان استاندار آذربایجان غربی را با استانداران استان‌های همجوار ایران در ترکیه (استان‌های وان و آغری) برقرار سازد و به مبادله‌ی پایاپای کالا در مرز بپردازد. ایران به ترکیه نفت، بنزین، قیر و

گازوئیل می‌داد و سیگار، پرتقال و گوشت دریافت می‌کرد. وزیر بازرگانی ترکیه به دعوت فرماندار ایالت آغری، در یک صد کیلومتری مرز ایران سفر کرد، تا ترتیب یک "بازرگانی مرزی" را بین دو کشور بدهد (اطلاعات، ۵۸ / ۱/۶ - خبرگزاری فرانسه از ترکیه). در یک نوبت هم به دنبال درگیری میان واحدهای ارتش ایران با افراد مسلح وابسته به حزب دموکرات کردستان و افسران فراری ارتش در مرز ایران و ترکیه، واحدهای ارتش در دره سرو محاصره شدند، دکتر حقگو و ملکی از طریق استاندار ترکیه، موافقت دولت ترکیه را برای ورود واحدهای نظامی ایران از دره سرو، به داخل مرز ترکیه و سپس، ورود به داخل ایران از مسیر و دروازه‌ی دیگری جلب کردند و به این ترتیب واحدهای نظامی ایران توانستند به سلامتی از حلقه‌ی محاصره بیرون بروند و به ایران برگردند. ملکی را همچنین برای پاره‌ای از مذاکرات، جهت حل و فصل مشکلات مرزی میان دو کشور به آنکارا معرفی کردم. او با مقامات ترکیه گفتگوی موافقی داشت. من او را "دیپلمات پابره‌نه" لقب داده بودم. آقای دکتر حقگو شرح این فعالیت‌ها را نوشته‌اند که در پیوست ۵۵ و ۵۶ آمده است.

روابط دیپلماسی ما با ترکیه بسیار نزدیک بود. پس از شروع به کار در وزارت امور خارجه، وزیر خارجه‌ی ترکیه در یک سفر رسمی به ایران آمد. شرح آن را در جلد پنجم خاطراتم (در وزارت امور خارجه) داده‌ام.

سرپرستی مرکز تأسیسات و اسناد ساواک

ساواک برطبق قانون، یکی از زیرمجموعه‌های نخست‌وزیری محسوب می‌شد. بودجه‌ی آن را نخست‌وزیر پرداخت می‌کرد. اما ساواک مستقیماً زیر نظر خود شاه اداره می‌شد و هیچ‌یک از نخست‌وزیران، قدرت عملی و اجرایی در این سازمان نداشتند. در هفته‌های پرتلاطم قبل از پیروزی انقلاب، گروه‌های مسلح متعددی به ساختمان مرکزی ساواک حمله کرده بودند. زد و خوردهای فراوانی در اطراف این مرکز صورت گرفته بود و در نهایت مردم آنجا را فتح کردند، اما گروه‌های مختلف سیاسی، هر یک با هدف دستیابی به اسناد اداره‌ی سوم ساواک، که مسئول امنیت داخلی و بازداشت، سرکوب و شکنجه‌های زندانیان سیاسی بود، به ساختمان اداره‌ی سوم حمله کرده بودند.

پس از استقرار در نخست‌وزیری، مهندس بازرگان، محافظت و رسیدگی به ساختمان و اسناد ساواک و کارمندان را به من واگذار کرد. کمیته‌ای مرکب از آقایان مهندس عبدالعلی بازرگان، مهندس هادی نژادحسینیان، مهندس مجید حداد عادل، مهندس ذهبیون و انتظاری

برای سرپرستی مجموعه‌ی ساواک معین کردم که در نخست‌وزیری مستقر شد. ابتدا باید ساختمان مرکز ساواک و تأسیسات و اسناد ساواک را به کنترل دولت درمی‌آوردیم. توضیح آنکه گروه‌های مسلح مهاجم، که معلوم نبود وابسته به چه گروهی یا گروه‌هایی بودند، حاضر به ترک ساختمان نبودند، اما دولت هم نیروی مسلحی نداشت که بتواند با آنها مقابله کند. با مشورت‌هایی که شد، یک گروه مسلح حدود ۱۲۰ نفر، با معرفی آیت‌الله طاهری - یا خادمی - از کمیته‌ی انقلاب اسلامی اصفهان به تهران آمدند و مأمور استقرار در ساختمان ساواک شدند. فرمانده این گروه جوانی بود به نام شادنوش؛ که نام خانوادگی‌اش قبل از انقلاب شاه‌نوش بود، اما او خود را شادنوش معرفی می‌کرد. این گروه توانست وظیفه و مأموریت خود را به خوبی انجام دهد. سپس تمام درهای ورودی به مرکز ساواک، از همه‌ی اطراف آن، بسته و جوش داده شدند. هرگونه رفت و آمدی تنها از در بزرگ ورودی میسر بود. هیچ کس حق نداشت، یک برگ کاغذ از آنجا خارج کند. آقای شادنوش مأمور شده بود به دقت افرادی را که وارد و خارج می‌شدند بازرسی کند تا کسی پرونده‌ای یا سندی را همراه خود نبرد.

برای حفاظت و رسیدگی به وضع ساواک، اسامی گروهی را که به دعوت من در نخست‌وزیری مستقر شده بودند، به آقای مهندس بازرگان معرفی کردم و خواستم که با اطلاع ایشان، آنها را به سمت شورای مدیریت معین کنم. مهندس بازرگان پیشنهاد کرد که یک نفر از روحانیان را هم در این هیئت بگذارم و خود ایشان آقای سید محمد خامنه‌ای را پیشنهاد کرد، که هم حوزوی و هم حقوقدان بود. من هم قبول کردم. از ایشان دعوت شد و یک جلسه‌ای هم در حضور مهندس بازرگان با او برگزار شد. او قبول این سمت را به دو شرط موکول کرد: اول اینکه حکمش را مهندس بازرگان بدهد، خود من حرفی نداشتم، اما مهندس بازرگان قبول نکرد و گفت شما باید زیر نظر فلانی کار کنید و او حکم شما را می‌دهد. شرط دوم این که برود و از ساواک بازدیدی به عمل آورد. شرط دوم بلا اشکال بود. ایشان به آقای شادنوش معرفی شد و مراجعه کرد و از قسمت‌هایی - عمدتاً اداره‌ی سوم - بازدیدی به عمل آورد. موقع خروج از مرکز، وقتی طبق دستور خواستند، کیف او را بازرسی کنند، ابتدا حاضر نشد. چون اصرار کردند، تسلیم شد. اسنادی را که در کیف خود گذاشته بود، برداشتند. این امر به او سخت گران آمد و از قبول مسئولیت به کلی امتناع کرد. آقای شادنوش مسئول کنترل رفت‌وآمدها به مرکز ساواک، گزارش این رویداد را داد، اما درباره‌ی اسنادی که برداشته شده بود چیزی نگفت. طبیعی بود که گزارش دریافتی را به اطلاع مهندس بازرگان رساندم. این

موضوع سخت موجب تأسف و تعجب ایشان شد. مهندس بازرگان همچنین آقای سرهنگ قنبر را که از اعضای افسران گارد ملی زمان دکتر مصدق بود به عنوان یکی از اعضای هیئت معرفی کرد. در دیدار و گفتگویی با او، او را خیلی راغب به قبول این مسئولیت ندیدم؛ بنابراین، در نهایت مهندس پذیرفت که این وظیفه برعهده‌ی همان پنج نفری که در نخست‌وزیری مسئول شده بودند، واگذار شود. این هیئت در همان روزهای اول، برای جمع‌آوری اطلاعات درباره‌ی ساختار اداری و طرز کار ساواک در یکی از اتاق‌های طبقه‌ی دوم نخست‌وزیری مستقر شد. با وجود اینکه ساواک زیر مجموعه‌ی نخست‌وزیری بود، اما هیچ سابقه‌ای از ساواک، جز اسناد پرداخت اعتبار و بودجه در نخست‌وزیری وجود نداشت.

برای آشنایی با ساختار اداری ساواک از آقای دکتر فرخ مروستی، از اعضای مؤسس انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و از استادان متخصص در کامپیوتر که به ایران آمده بود، به نخست‌وزیری دعوت کردم و ایشان را به هیئت پنج نفری معرفی کردم. از ایشان برای دستیابی به حافظه‌ی کامپیوترهای ساواک کمک خواستیم. ایشان توانستند اطلاعات آن را از حافظه‌ی کامپیوتر بیرون بیاورند. با اشرافی که به ساختار و فعالیت‌های ساواک پیدا کردیم روشن شد که ساواک ۱۲ اداره دارد. دو اداره در ساواک وجود داشت که بسیار مهم و برای امنیت کشور حیاتی بودند: اداره‌ی دوم و اداره‌ی هشتم. اولی جاسوسی برون مرزی، دومی ضد جاسوسی در داخل. در یکی از بازنده‌های خود از ساواک، در این دو اداره با اسناد و مدارکی روبه‌رو شدم که فهم آنها و آگاهی بر نوع کار آنها نیازمند توضیح بود؛ بنابراین، با کسب نظر موافق مهندس بازرگان به یکی از مدیر کل‌های ساواک به نام کاوه، که هنوز از ایران خارج نشده بود، اطلاع داده شد که به نخست‌وزیری بیاید. او ابتدا به شدت ترسیده بود و نمی‌آمد. اما بعد از توضیحاتی که درباره‌ی ضرورت این دیدار به او داده شد، آمد و به اتفاق به بازدید از ادارات دوم و هشتم ساواک پرداختیم. در اداره‌ی هشتم، در یکی از کابینت‌ها، صدها و شاید هزاران کلید وجود داشت. این کلیدها برای چه بود؟ نمی‌دانستیم. او توضیح داد که ساواک کلید درهای اکثر سفارت‌خانه‌های خارجی در تهران را تهیه کرده بود و هر زمان، که به هر دلیل به بازرسی از آن سفارت نیاز پیدا می‌کرد از این کلیدها استفاده می‌شد. او همچنین طرز کار کنترل سفارت‌خانه‌های خارجی در تهران و شهرستان‌ها را توضیح داد. مثلاً در زاهدان، ساواک توانسته بود، موافقت یک دندان‌پزشک را، که مطبش روبه‌روی کسولگری هند بود، برای نصب دوربین‌های مخفی، جلب نماید.

او همچنین درباره‌ی نصب دوربین‌های مخفی برای جمع‌آوری اطلاعات از رفت‌وآمدهای سفارت شوروی در تهران در اطراف سفارت توضیحاتی داد. در اداره‌ی دوم، او اسنادی را به ما نشان داد که حاکی از امکانات و قدرت ساواک در کشورهای دیگر بود. یکی از این اسناد گزارش مذاکرات خصوصی میان جرج حبش با قذافی در لیبی بود. اسنادی هم بود که نشان می‌داد گزارش‌های ارتش عراق به رئیس‌جمهوری حسن البکر، به ایران نیز فرستاده می‌شده است. اداره‌ی دوم توانسته بود، یک شبکه‌ی ارتباطی مؤثری با افسران عراقی به وجود بیاورد. افسران عراقی (عموماً شیعه) گزارش‌های خود را در مرز، به چوپانان محلی می‌دادند؛ چوپانانی که معمولاً برای چرای گوسفند و دام‌های خود دائماً بین دو مرز در رفت‌وآمد بودند و به استخدام ساواک درآمده بودند. این چوپانان، گزارش‌ها را به افسر ساواک در نزدیک مرز در داخل ایران، تحویل می‌دادند. البته بعد از انقلاب این شبکه به دلیل تعطیلی فعالیت ساواک به کلی به هم خورده بود. در جای دیگر (جلد پنجم خاطرات- در وزارت امور خارجه، روابط دیپلماتیک- روابط با عراق) شرح داده شده‌ام که افسران عراقی که مایل به ادامه‌ی همکاری با دولت انقلاب بودند بعد از انقلاب، با آقای دعایی سفیر ایران در عراق، تماس گرفتند و درباره‌ی چگونگی ارسال گزارش‌های خود کسب نظر کردند. آقای دعایی، این درخواست را به طریق رمز، به وزارت امور خارجه فرستاد. من ترتیبی دادم که این افسران گزارش‌های خود را مستقیماً به سفیر ایران در کویت، آقای دکتر علی شمس اردکانی بدهند. این افسران در مواردی اطلاعات بسیار ذی‌قیمتی به ایران دادند که آن را در جای دیگری شرح خواهم داد. بعد از پیروزی انقلاب و تعطیلی فعالیت‌های ساواک، مدیران درجه‌ی اول و دوم ساواک عموماً ایران را ترک کردند. برخی از مدیران و مأموران شکنجه‌های اداره‌ی سوم، بازداشت، محاکمه و مجازات شدند.

شبکه‌ی اداره‌ی دوم، جاسوسی برون مرزی، به کلی تعطیل شده بود. قبل از انقلاب ساواک وسایل ارتباطی بسیار قوی و دقیقی برای ارتباط منظم اطلاعاتی مأموران خود در سفارتخانه‌های ایران تهیه کرده بود که هنوز نصب نشده بودند. این وسائل، همچنان بلااستفاده ماند. تعدادی از کارمندان ساواک مأمور در وزارت امور خارجه شده بودند. در دوران مأموریت در وزارت امور خارجه، اسامی این افراد، حدود ۱۲۵ نفر، تهیه شد و رسماً طبق قانون از محل مأموریت به نخست‌وزیری منتقل شدند. چرا که تعیین تکلیف آنها هم با نخست‌وزیری بود، نه با وزارت امور خارجه. اما بسیاری از اعضای شبکه‌های تعقیب و مراقبت اداره‌ی هشتم،

در تهران مانده بودند. مرحوم دکتر چمران، که از لبنان به تهران آمده بود، بعد از ناپدید شدن امام موسی صدر، چندان رغبتی به ادامه‌ی کارش در لبنان نداشت و در واقع مقتدرترین حامی خود را از دست داده بود. آمده بود که در ایران بماند. مهندس بازرگان او را به کار دعوت کرد. هنگامی که من به وزارت امور خارجه رفتم، دکتر چمران به عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب منصوب شد و به کار پرداخت.

در آن زمان شورای عالی امنیت ملی کشور مرکب از نخست‌وزیر، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، وزیر امور خارجه، وزیر کشور، وزیر دفاع، رئیس ستاد مشترک بودند. با توجه به تحریکات مستمری که از جانب قدرت‌های خارجی علیه دولت صورت می‌گرفت، دکتر چمران از شورای امنیت اجازه گرفت که اداره‌ی هشتم را فعال سازد. برخلاف ادعای بی اساس مخالفین، دولت موقت هرگز در صدد فعال کردن ساواک نبود، بلکه نظر به راه‌اندازی تنها بخشی از اداره‌ی هشتم داشت. تعدادی از اعضای این اداره، هنوز در تهران مانده بودند. چمران آنها را شناسایی و به کار دعوت کرد. آنها عموماً اعضای گروه‌های تعقیب و مراقبت و اکثراً مسئول و علاقمند به نظارت بر فعالیت سفارت شوروی بودند و کار خود را از همین‌جا شروع کردند. همین گروه گزارش داد که کنسول شوروی قرار دیداری با یک فعال سیاسی ایرانی دارد. هنگامی که در سر قرار، مأموران دولت، سرکنسول شوروی و طرف ایرانی را بازداشت کردند، معلوم شد طرف ایرانی، سعادت‌ی عضو سازمان مجاهدین خلق است. هدف از این قرار تحویل پرونده‌ی سرلشکر مقربی به روس‌ها بود. مقربی یکی از افسران عالی‌رتبه‌ی ایران بود که در زمان شاه برای شوروی جاسوسی می‌کرد، اما لو رفت، بازداشت و در نهایت اعدام شد. روس‌ها علاقه داشتند بدانند که مقربی چگونه لو رفته است و در اعترافاتش چه گفته است. این تنها با دسترسی به پرونده‌ی او در ساواک میسر بود. سازمان مجاهدین این پرونده را به‌دست آورده بود. دو روایت از چگونگی دسترسی سازمان به پرونده‌ی مقربی گفته شده است: اول اینکه در روزهای پرتلاطم انقلاب، سازمان مجاهدین هم مثل سایر گروه‌ها به مرکز ساواک حمله کرده و پرونده‌ی مقربی را برده بود. یک گزارش دیگر حاکی از آن بود که یکی از اعضای سازمان مجاهدین که در دادستانی انقلاب نفوذ کرده بود، پرونده‌ی مقربی را به‌طور رسمی از مرکز اسناد ساواک درخواست می‌کند و سپس آن را در اختیار سازمان قرار می‌دهد تا به روس‌ها تحویل داده شود.

سناریوی سوم- نفوذ خزنده در ساختارهای جدید □ ۱۴۳

علاوه بر برنامه‌هایی که ساواک برای توسعه‌ی شبکه‌ی جاسوسی برون مرزی خود داشت و وسائلی که برای راه‌اندازی در سفارتخانه‌های ایران در کشورهای مختلف خریداری کرده بود، در داخل ایران نیز، وسایل فراوانی برای ایجاد یک مرکز بسیار مجهز برای شنود بسیار گسترده‌ی تلفن‌ها، خریداری و در دست نصب و اجرا داشت که با پیروزی انقلاب، همه‌ی این برنامه‌ها متوقف شدند. اما بعد از استعفای دولت موقت در دولت‌های بعدی این امکانات و تجهیزات چه سرنوشتی پیدا کردند، برای من چندان روشن نیست. ظاهراً آنها را تکمیل کردند و شبکه‌ی شنود تلفنی با تجهیزات جدیدتر و کامل‌تر شروع به کار کرد. در سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰ که در سلول انفرادی بازداشتگاه امنیتی ۲۰۹ زندانی بودم، مأمور اطلاعات، یا به اصطلاح مقامات زندان "کارشناس پرونده"، که خود را با نام‌های مستعار اسکویی و مهدوی معرفی می‌کرد، مغرورانه می‌گفت من درباره‌ی فرزندان و نوه‌های تو از خودت خیلی بیشتر می‌دانم! به او گفتم هنر تو چیست؟ تو کاری نکرده‌ای که به آن افتخار کنی! شما از درآمد نفت به شرکت‌های چند ملیتی پول می‌دهید و ابزارهای سرکوب را می‌خرید و با آنها به جان مردم می‌افتید، اما فراموش نکن آنچه را این شرکت‌ها به شما می‌فروشد همه‌ی آنچه را که دارند نیست. ابزارهای بسیار دقیق‌تر و نیرومند تری دارند که به شما نمی‌فروشد و با آن ابزارها مقامات برجسته‌ی نظام را رصد می‌کنند. از حیاط خلوت آنها که با محارمشان قدم می‌زنند عکس می‌گیرند و گفتگوهایشان را ضبط می‌کنند. بعد از فرار یکی از مأموران سیا و پناهنده شدن به روسیه و افشای شنود، معلوم شد حتی تلفن‌های خانم مرکل کنترل می‌شود؛ یا تلویزیون‌های خارجی فیلم سفر رهبر انقلاب ایران به کردستان و مکالمات ایشان را که ضبط کرده بودند پخش کردند.

در اواخر اسفند ماه ۵۷، شورای انقلاب با یک تصویب‌نامه، مسئولیت ساواک را از دولت موقت گرفت و تحت نظارت یکی از اعضای شورای انقلاب (آقای خامنه‌ای) قرار داد. این البته یک تخلف آشکار از اساسنامه‌ی شورای انقلاب بود که به منزله‌ی قوه‌ی مقننه‌ی موقت محسوب می‌شد. به این ترتیب، مأموریت هیئت اداره کننده‌ی مرکز ساواک خاتمه پذیرفت و آنان محل کار خود را در این مرکز ترک کردند و از جانب مسئول جدید، فردی که ظاهراً عضو انجمن حجتیه بود، در ساختمان مرکزی مستقر شد و مدیریت اجرایی آن را برعهده گرفت و دولت به کلی از فعل و انفعالات در آن بی‌خبر ماند.

مسئول ساواک در آمریکا

در همان هفته‌های اول که مسئولیت حفاظت از ساختمان و تأسیسات و اسناد ساواک به هیئتی واگذار شد، در جستجوی سوابق ساواک در نخست‌وزیری، به اسناد پرداخت‌های نخست‌وزیری به ساواک، از جمله سند ارسال حدود هشت میلیون دلار برای آقای رفیع‌زاده، نماینده‌ی ساواک در آمریکا از طریق بانک برخورد کردیم. ابتدا طی نامه‌ای برای آقای رفیع‌زاده از او خواسته شد که این پول را به خزانه‌ی دولت ایران برگرداند، اما او امتناع کرد. در نتیجه از طریق دادگاه و وزارت امور خارجه، یادداشتی برای اینترپل ارسال شد. با اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری و استعفای دولت موقت مسئله‌ی برگرداندن این پول نیز، غیرممکن و بلاموضوع شد. شاید یکی از عللی که آقای رفیع‌زاده در کتاب خود به نام «شاهد» علیه من مطالب بی اساس و مغرضانه‌ای نوشته است، همین اقدام باشد؛ البته من تردیدی ندارم که حتی اگر آن وقایع اتفاق نمی‌افتاد، او این پول را بر نمی‌گرداند. او در کتاب خود با صراحت می‌نویسد که نه تنها مسئول کل ساواک در آمریکا بود، بلکه عضو سیا نیز بوده و با آنها همکاری می‌کرده است.^(۵۷) منصور رفیع‌زاده از اعضای فعال حزب زحمتکشان ملت ایران و از شیفتگان دکتر مظفر بقایی بود. در سپتامبر ۱۹۶۰ (شهریور ۱۳۳۹) که به آمریکا رفتم، از طریق مرحوم نخشب مطلع شدم که این فرد به آمریکا آمده است و نشریه‌ای را به نام «شهاب» منتشر می‌کند. او ظاهراً با مرحوم نخشب آشنایی خانوادگی داشت و هم او بود که به هنگام بیماری مادر نخشب، ترتیبی داد که مرحوم نخشب توانست برای دیدار با مادرش به ایران بیاید و برگردد و ساواک مزاحم او نشود. او در کتابش مدعی شده است که از مخالفان رژیم شاه بوده و به همین علت بازداشت شده است. به رغم اینکه بعدها رئیس ساواک در آمریکا و عضو سیا می‌شود، او در همین کتاب خود، به شرح روابط زشتی که داشته است، می‌پردازد. به نظر برخی از کسانی که کتاب او را ارزیابی کرده‌اند، فاقد ارزش تاریخی است.

شناسایی مزار قربانیان دوره‌ی انقلاب

شورای مدیریت ساختمان و اسناد ساواک، از نخست‌وزیری به ساختمان مرکزی ساواک منتقل شد. اولین کار آنها رسیدگی به وضعیت اسناد اداره‌ی سوم بود. در روزهای پرآشوب انقلاب گروه‌هایی که به ساواک حمله کرده بودند، هدفشان عموماً و اکثراً اداره‌ی سوم ساواک بود. هرگروه یا فردی به دنبال پرونده‌ها و اسناد مورد نظر خودش بود. تمام پرونده‌ها از

بایگانی‌ها به وسط راهروها و اتاق‌ها کشیده و پخش شده بود، هیچ پرونده‌ای در جای خود نبود. روزها طول کشید تا این اسناد مجدداً به جاهای خود برگردانده شدند. در میان این پرونده‌های رها شده در راهروها، دفترچه‌ای پیدا شد که حاوی اسامی تمام قربانیان ساواک و محل دفن آنها در بهشت زهرا بود. رویه‌ی ساواک این بود که قربانیان در یکی از قطعات بهشت زهرا دفن می‌شدند، اما هرقبری تنها یک شماره داشت. بعد از پیروزی انقلاب، خانواده‌های قربانیان دوران انقلاب خواهان اطلاعات درباره‌ی محل دفن عزیزانشان بودند، ولی دولت اطلاعاتی نداشت که به آنها بدهد. پیدا شدن این دفترچه، مشکل خانواده‌ها را حل کرد. مهندس هادی نژادحسینیان، این دفترچه را به نخست‌وزیری آورد. از روی آن کپی تهیه شد و طی بیانیه‌ای مراتب به اطلاع عموم رسید و در روزنامه‌های کثیرالانتشار چاپ شد. به این ترتیب خانواده‌ها مزار عزیزانشان را با نام و نشان معین پیدا کردند. متن این بیانیه به شرح زیر است:

اطلاعیه‌ی نخست‌وزیری - مشخصات مزار قربانیان انقلاب

هم‌وطنان عزیز! به طوری که اطلاع دارید رژیم منحوس پهلوی در راه سرکوب جنبش انقلابی خلق مسلمان ایران به انواع و اقسام اعمال ضد انسانی دست یازیده است. از آن جمله است کشتار آزادی‌خواهان و انقلابیون در زیر شکنجه، در برابر جوخه‌ی اعدام، مساجد، دانشگاه‌ها. مزید بر آن، رژیم سابق حتی از تسلیم اجساد قربانیان ظلم و ستم شاهانه به خانواده‌های آنان نیز بیم و هراس داشته و هرگونه اطلاعاتی را در این مورد از خانواده‌های عزیز از دست داده، مخفی نگاه می‌داشته است. اینک که انقلاب اسلامی ایران پیروزی را لمس می‌کند، در پی کوشش برای دستیابی اسناد ساواک، لیست و محل دفن افرادی که از سال ۴۹ به بعد به دست جلال‌الدین شاه سابق و مأموران ساواک که در خیابان‌ها و یا زیر شکنجه کشته شده‌اند، به دست آمده است. بدین وسیله اسامی آنان به شرح زیر جهت اطلاع خانواده‌هایی که دل‌بندان خود را از دست داده‌اند، اعلام می‌گردد. امید آنکه این خبر موجب تسلی خاطر آنان در این اولین عید پیروزی باشد؛ هرچند که جای شهیدان خالی است. علاوه بر این، سه لیست دیگر نیز موجود است که هنوز اطلاعات درباره‌ی آنها کامل نشده است، که عبارت‌اند از: اول لیست قبوری که محل و تاریخ دفن معلوم است، اما هویت آنها هنوز شناسایی نشده است. دوم لیست زنان و مردانی که تحت عنوان ناشناس در تهران و یا شهرستان‌ها با ذکر تاریخ و محل دفن مشخص شده است و سوم لیست کسانی است که به صورت مختلف به

دست مأموران انتظامی یا ساواک کشته شده‌اند، ولی از محل دفن آنها هنوز اطلاعاتی به دست نیامده است. دولت به تجسس خود در جهت دستیابی به این اسناد و تکمیل این معلومات ادامه خواهد داد و در اولین فرصت که هویت گلگون کفنان به خون خفته در این آرامگاه‌ها معلوم شود مراتب به اطلاع خانواده‌های عزیز از دست داده و تمامی مردم مبارز ایران خواهد رسید. ابراهیم یزدی - معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب (اطلاعات، ۵۷/۱۲/۲۸).

در یک نوبت هم، مهندس نژادحسینیان تماس گرفت و اطلاع داد که پرونده‌ی مرا در ساواک پیدا کرده است و در گاو صندوق محفوظ نگهداری می‌شود. او گفت آن را نمی‌توانستیم پیدا کنیم و نگران بودیم که شما را متهم کنند که پرونده‌ی خود را برده‌اید. از خبر مهندس نژادحسینیان خوشحال شدم، اما متأسفانه از او نخواستیم که از پرونده‌ی من یک کپی برایم تهیه کند و هم‌چنان از محتوای آن بی‌خبر ماندم. در مجلس اول، هنگامی که عضو کمیسیون تحقیق شدم، با پیشنهاد من آقای دکتر سحابی که رئیس سنی مجلس بودند، خلاصه‌ی پرونده تمام نمایندگان مجلس را از مرکز اسناد ساواک درخواست کردند، که آمد و یک برگ هم خلاصه‌ی پرونده من بود، که یک رونوشت به خود من داده شد. در سال ۱۳۸۹، که در بازداشت وزارت اطلاعات بودم، مأمور آنها با نام مستعار مهدوی و یا به قول همکارانش آقا سید، به من تهمت می‌زد که پرونده‌ام در ساواک نیست، چرا آن را برده‌ای؟! او چندین بار این سخن خود را تکرار کرد. این سخن او بی‌اساس بود. ناچار به او یادآور شدم که در دوره‌ی اول مجلس شورای اسلامی، آقای دکتر سحابی به عنوان رئیس سنی مجلس، از مرکز اسناد ساواک - که زیر نظر شورای انقلاب قرار گرفته بود - خواستند که خلاصه‌ی پرونده‌ی تمام نمایندگان مجلس برای رئیس مجلس فرستاد شود و خلاصه‌ی پرونده‌ی من نیز آمد و ایشان یک کپی از آن را به من دادند. بنابراین پرونده‌ی من در ساواک، حداقل تا سال ۱۳۶۰ در مرکز اسناد ساواک بوده است. بعد از این توضیحات من، او دیگر ادعای بی‌اساس خود را مطرح نکرد.

کمک مالی به جامعه‌ی وعاظ ایران: هیئت سرپرستی اسناد و ساختمان ساواک، سندی را آورد که لیست پرداخت‌های ساواک به جامعه‌ی وعاظ ایران و برخی از روحانیان، با ذکر نام و مبلغ پرداختی، در هفته‌ی اول ماه محرم آن سال، پیش از پیروزی انقلاب، را در یک برگ نشان می‌داد. در دیداری با آقای خمینی ضمن دادن گزارش‌ها، این سند را هم به ایشان ارائه دادم. ایشان آن را گرفتند و نگه داشتند. متأسفانه از آن کپی نداشتیم.

عکس و تصویر قربانیان شکنجه

یکی دیگر از اسناد به دست آمده از اداره‌ی سوم ساواک، دفترچه‌ای بود حاوی عکس و مشخصات قربانیان و آخرین عکس مقتول در زیر شکنجه. در بالای هریک از صفحات این دفتر، عکس معمولی فرد، ۴ × ۶ و در برابر آن نام و نام خانوادگی، وابستگی سیاسی، و سپس شرح مختصری در چند سطر که کی و کجا و چگونه این فرد کشته شده را نوشته بودند؛ سپس عکسی از بدن مقتول با تمامی ضایعات روی بدن، به صفحه چسبانده شده بود. به عنوان نمونه عکس خانم ... (نام محفوظ) نیمه عریان، در حالی که روی سینه‌های او جای سوختگی با سیگار کاملاً واضح بود، دیده می‌شد؛ یا تصویری از یک قربانی دیگر که در درگیری خیابانی کشته شده بود.

بعد از اعدام القابیان، سنای آمریکا قطعنامه‌ای علیه ایران صادر کرد (شرح این قطعنامه و اعتراض دولت ایران در جلد پنجم خاطراتم: «در وزارت امور خارجه: بخش روابط با آمریکا» آمده است). نمایندگان سازمان‌های حقوق بشر که برای تحقیق در مورد اعدام‌شدگان بعد از انقلاب به ایران آمدند با من نیز در وزارت امور خارجه، دیدار و گفتگو کردند. یکی از این حقوقدانان که از جانب سازمان‌های یهودی آمریکا به ایران آمده بود، درباره‌ی اعدام القابیان خیلی معترض بود و گمانش بر این بود که او به خاطر یهودی بودنش اعدام شده است. او قبول داشت که در زمان شاه زندانیان سیاسی شکنجه می‌شدند، اما به قول معروف شنیدن کی بود مانند دیدن. دفتر یادشده در بالا را با خود به وزارت خارجه برده بودم. در برابر اعتراض آنها، این دفترچه را به آنها نشان می‌دادم و می‌پرسیدم که با آمرین و عاملین این جنایات‌ها چه کاری باید کرد؟ برای آنها توضیح می‌دادم که آقای مهندس بازرگان و من و بسیاری از اعضای دولت در اینکه مرتکبان این جنایات بایستی محاکمه و مجازات شوند، موافق بودیم، اما با طرز عمل دادگاه انقلاب موافق نبودیم. بر این باور بودیم که اگر محاکمات علنی و با رعایت مقررات قضایی صورت می‌گرفت، همان‌طور که امروز شما با مشاهده‌ی این عکس‌ها، چاره‌ای جز سکوت ندارید، دنیا ما را در مجازات این جنایتکاران مورد سؤال قرار نمی‌داد و سرزنش نمی‌کرد. این ناظران در تمام موارد حق را به جانب دولت ایران می‌دادند. نمایندگان این سازمان‌ها عموماً و اکثراً از خشونت و بی‌رحمی ساواک خبر داشتند و گزارش‌های بسیاری داده بودند. در جلد دوم خاطراتم (هجده سال در غربت) برخی از گزارش‌های بین‌المللی آمده است.

پرونده‌های محرمانه‌ی اداره‌ی گذرنامه

یکی دیگر از اقدامات گروه سرپرستی ساختمان و اسناد ساواک، بررسی پرونده‌های محرمانه در اداره‌ی گذرنامه بود. در این اداره ۲۶۲ پرونده با ذکر مشخصات افراد وجود داشت که برای آنها به نام‌های اصلی و یا نام‌های مستعار، گذرنامه صادر شده بود و آنها با این گذرنامه‌ها از ایران خارج شده بودند. اینها چند گروه بودند.

۱- کسانی که به دلایل اختلاس و سوءاستفاده از طرف دادگاه‌ها ممنوع‌الخروج شده بودند، اما توسط ساواک یا رئیس دولت، دستور یک بار خروج داده شده بود، که برای همیشه از ایران خارج شده بودند.

۲- افرادی که در شهربانی، ژاندارمری، ارتش که به دستور مقامات مربوطه، ظاهراً برای درمان بیماری به اسرائیل سفر کرده بودند.

۳- مقامات دولتی.

۴- افرادی از روحانیان عراقی - ایرانی به دستور ساواک.

۵- شهروندان اسرائیلی، با تابعیت اسرائیل که به دستور شاه گذرنامه‌ی ایرانی به آنها داده شده بود.

۶- دستور کتبی سپهبد مقدم - رئیس ساواک - به واحدهای نظامی و انتظامی (نامه‌ی شماره‌ی ۳۱۲/۱۰۲۰۶، ۱۳۵۷/۹/۱۲، ساواک به شهربانی و شماره‌ی پرونده‌ی ۵-۱-۸-۱-۵۰۰/۵) اداره‌ی گذرنامه) که به محض ورود آقای خمینی به ایران ایشان را دستگیر و با هلی‌کوپتر به مرکز معینی اعزام دارند.

۷- به ارتشبد غلامعلی اویسی، که ممنوع‌الخروج بود، طی نامه‌ی دادستان وقت تهران، به نام مستعار سید مجتبی مدرس، به شماره‌ی ۲۶۳۳۶ اجازه‌ی خروج داده شده و ایران را ترک کرده بود (شماره‌ی پرونده‌ی اداره‌ی گذرنامه: ۱۱-۴۹۳-۳-۸/ به تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۱۴).

۸- صدور گذرنامه به نام سیروس اتابکی، افسر اطلاعات، به نام اصلی حسن فرزانه به مقصد فرانسه (شماره‌ی پرونده ۲۴۹۸۵۱-۱-۸).

۹- صدور گذرنامه برای سرگرد عباس کاویانی، افسر عالی‌رتبه‌ی کمیته‌ی مشترک شهربانی و ساواک و افسر عالی اداره‌ی اطلاعات شهربانی، به نام مستعار امیر بهنام. مشخصات در پرونده نبود.

ستاریوی سوم- نفوذ خزنده در ساختارهای جدید □ ۱۴۹

۱۰- صدور گذرنامه به نام‌های مستعار فرخ منصوری فرزند احمد و رضا حسنی فرزند تقی (شماره‌ی پرونده ۱۸۱۱/۱۶ / مورخه ۱۳۵۴/۱۱/۹) به دستور اداره‌ی دوم ارتش. نام واقعی نا معلوم.

۱۱- صدور گذرنامه برای خروج بهمن آگنج، فرزند غلامحسین برای خروج فوری از ایران. پدر او سرهنگ ارتش، ظاهراً با سابقه‌ی عضویت در حزب توده‌ی ایران.

۱۲- دستور صدور گذرنامه برای حاج حسین آیت‌الله زاده اصفهانی فرزند ابوالحسن، شماره‌ی پرونده ۸۷۹۱-۳-۸.

۱۳- صدور گذرنامه‌ی شماره‌ی ۸۴۱۸۱۹۸ به نام علی تاج‌میر فرزند تقی، برای سرتیپ سابق رضا رزمی رئیس شهرداری آبادان و متهم سینمای رکس، به دستور مستقیم سپهبد جعفری، جانشین رئیس شهرداری؛ نامه‌ی سری به شماره‌ی ۵۳۸/۸۴ م - تاریخ ۵۷/۱۰/۱۴. تیمسار رزمی عامل جنایت در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم، با ترفیع درجه به ریاست شهرداری آبادان منصوب شد. تیمسار رزمی با این مشخصات و گذرنامه به آمریکا رفت و در کالیفرنیا ساکن شد. در زمان تصدی‌ام در وزارت امور خارجه نامه‌ای برای بازگرداندن او توسط اینترنتیل نوشته و ارسال شد که متن آن در جلد پنجم خاطراتم (در وزارت امور خارجه) آمده است.

۱۴ - به دستور سپهبد جعفری، طی نامه‌ی سری ۵۳۸/۸۴ م - به تاریخ ۵۷/۱۰/۱۱ دو جلد گذرنامه به نام‌های جواد رضوی، فرزند حسن و سید محمد علی قریشی، فرزند حسین. نام اصلی اولی سرهنگ جواد نخعی افسر شهرداری و از اعضای فعال و برجسته‌ی کمیته‌ی مشترک و ساواک. نام اصلی دومی: ختایی، شکنجه‌گر معروف شهرداری.

۱۵ - به دستور سرتیپ زندی پور، گذرنامه به نام عباده شاکری، فرزند حمید الله.

۱۶ - لیست‌های متعددی از ممنوع الخروج‌ها در دادگستری زمان شاه نیز وجود داشت. این افراد، از جمله اردشیر زاهدی، رضا فلاح، غلامعلی اویسی و هما زاهدی به تدریج توسط سید مجتبی مدرس، دادستان تهران؛ سید حسن هاشمیان، دادستان وقت تهران؛ ناصر نوربخش، معاون اول دادستان اجازه‌ی خروج گرفتند و از کشور خارج شدند.

جنجال حجاب اجباری

هنوز یک ماه از پیروزی انقلاب و شروع به کار دولت موقت نگذشته بود که ناگهان مسئله‌ی حجاب خانم‌ها و حضور آنان در ادارات دولتی مطرح شد و عده‌ای تهدید کردند از ورود خانم‌های بی حجاب به ادارت دولتی جلوگیری خواهند کرد. بعضی‌ها هم خواستار اخراج زنان

از ادارات دولتی شدند. این موضوع می‌رفت که به یک تلاطم سیاسی - اجتماعی تبدیل شود. تحلیل ما در نخست‌وزیری این بود که این حرکت چند بعد دارد: یک بعد آن نگرش‌ها و اعتقادات اسلامی درباره‌ی حجاب زن مسلمان است. اگرچه در مورد اصل حجاب، به‌عنوان یک آموزه‌ی قرآنی، بحثی نبود اما در مورد نوع پوشش حرف و حدیث‌ها وجود داشت. برخی اصرار داشتند که حجاب واقعی چادر و آن هم حتماً چادر مشکی است. ما با این نگرش موافق نبودیم. چادر، نوعی پوشش زنان ایرانی در دوره‌ی قبل از اسلام است. در هیچ کشور اسلامی و در میان مسلمانان هیچ کشوری، چادر به سبک ایران رسم نیست. بعد از سفر به پاریس و استقرار در نوفل لوشاتو، همسر ما با همان پوششی که در آمریکا داشت، پیراهنی گشاد و بلند و با یک روسری که تمام سر را پوشش می‌داد، برای دیدار ما از آمریکا به نوفل لوشاتو آمد. رهبر انقلاب در حضور جمع کثیری که برای دیدار ایشان آمده بودند، ضمن خوش‌آمدگویی به همسر ما، خطاب به حاضرین گفتند حجاب اسلامی یعنی همین که ایشان (خانم دکتر یزدی) دارند. اما بعد دیگر هیاهو بر سر حجاب خانم‌ها این بود که آیا حکومت و دولت می‌تواند و باید زنان را به رعایت حجاب اسلامی وادار سازد؟ نظر ما در دولت این بود که خیر، حجاب اجباری نه موجب رضای خداست و نه ممکن و مفید است. این تنها نظر دولت موقت نبود. در مذاکراتی که با مرحوم آیت‌الله طالقانی داشتیم ایشان هم همین نظر را داشتند. وقتی این هیاهو بالا گرفت، بر طبق قراری که داشتیم، ایشان طی یک مصاحبه‌ی طولانی در صدا و سیما مسئله را مورد بررسی قرار دادند. یک بخش از این مصاحبه ضرورت حجاب و اهمیت و تأثیر آن در سلامت روانی - اجتماعی جامعه و دعوت زنان به استفاده از پوشش مناسب بود، اما با صراحت با اجباری بودن حجاب مخالفت و اعلام کردند: «هیچ‌کس زنان را به داشتن حجاب مجبور نمی‌کند». متن کامل این مصاحبه در یکی از مجموعه آثار آیت‌الله طالقانی آمده است (کیهان و اطلاعات ۲۰ اسفند ۱۳۵۷؛ هم‌چنین نگاه کنید به: از آزادی تا شهادت، تهیه از انتشارات ابودر، ناشر مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۵۸، ص ۱۰۵).

اما بعد دیگر جریان حجاب و اجبار و اخراج زنان از ادارات دولتی، استفاده‌ی عناصر نفوذی و مخالف انقلاب در راستای سناریوی ایجاد بی‌ثباتی بود. اگرچه با مصاحبه‌ی مفصل آیت‌الله طالقانی در صدا و سیما هیاهو تا حدی فروکش کرد، اما مسئله همچنان مطرح بود و در واکنش به آن جمعی از زنان با شعار: «نه توسری، نه روسری» به تظاهرات در خیابان‌ها پرداختند.

تدارک کودتای نظامی - «عملیات نجات»

یکی از نگرانی‌های حاکم بر جامعه، در روزهای پرآشوب انقلاب، احتمال کودتای نظامی علیه دولت جدید بود. شایعات و حدس و گمان‌های زیادی، هم در میان مردم و رهبران انقلاب و هم در اخبار و تحلیل‌های خارجی حاکی از احتمال کودتا شنیده و دیده می‌شد. با وجود این اخبار و شایعات، شواهدی وجود داشت که یکی از مأموریت‌های ژنرال هایزر در سفرش به ایران قانع کردن فرماندهان ارتش به خویشتن‌داری و دست‌نیازیدن به کودتا، به منظور حفظ انسجام ارتش برای عملیات آینده بود. تحلیل ناظران خارجی از اوضاع ایران، بخصوص کارشناسان نظامی آمریکا این بود که اگر ارتش دست به کودتا بزند، شکست می‌خورد و از هم می‌پاشد. از نظر برخی از مقامات آمریکا حفظ انسجام ارتش برای مهار تحولات آینده‌ی ایران ضروری بود. برخی از سیاستمداران آمریکا - نظیر کیسینجر، وزیر امورخارجة آمریکا در دولت نیکسون - بر این باور بودند که دولت جدید ایران حداکثر دو سال دوام می‌آورد و سپس دستخوش اختلافات داخلی و فروپاشی از درون خواهد شد. با این نگرش و باور، حفظ انسجام ارتش ایران را ضروری می‌دانستند. با وجود این، هنگامی که سپهبد امینی افشار اعدام شد، مدارکی از دفتر کار او به دست آمد که از وجود طرحی برای کودتای نظامی با ذکر جزئیات تحت عنوان «عملیات نجات» حکایت می‌کرد. این اسناد را در همان روزهای اول پس از استقرار دولت در ساختمان نخست‌وزیری آوردند. خبر و بخشی از برنامه‌های کودتا در اختیار مطبوعات قرار گرفت. تدارک برای انجام چنین کودتایی از آبان‌ماه ۱۳۵۷، شروع شده بود و قرار بود در بهمن ۵۷ به اجرا گذاشته شود. اعلام حکومت نظامی در ۲۱ بهمن و کاهش ساعات عبور و مرور شبانه توسط حاکم نظامی وقت، تیمسار رحیمی و سپس حمله‌ی گارد شاهنشاهی به مراکز نیروی هوایی، در واقع آغاز اجرای طرح «عملیات نجات» بود. تمامی جزئیات این طرح را که شامل ۲۱ سند است، در جای دیگری آورده‌ام.^(۵۸)

علاوه‌بر این، همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردم سپهبد امیرحسین ربیعی فرمانده سابق نیروی هوایی در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی در مدرسه‌ی رفاه، در حضور امیرعباس هودا، منوچهر آزمون، دکتر شیخ الاسلام زاده، منصور روحانی، غلامرضا نیک پی، سپهبد مهدی رحیمی، فرماندار پیشین نظامی تهران، سرلشگر ناجی، فرماندار نظامی پیشین اصفهان و سرلشگر محقق فرمانده پیشین پایگاه یکم شکاری، درباره‌ی برنامه‌ی کودتا و دستور بمباران مناطق حساس در قلب تهران (منطقه قورخانه) توسط بختیار توضیحاتی داده است. تیمسار

رحیمی نیز تأکید کرد که بختیار پیشنهاد بمباران قورخانه را با من هم در میان گذاشت، اما من زیر بار نرفتم. فرماندهان ارشد ارتش این سخنان را هنگامی مطرح کردند که بختیار از ایران فرار کرده بود. ما این احتمال را هم می‌دادیم که ممکن است این بیانات را برای تبرئه‌ی خود و انداختن گناهان به گردن بختیار اظهار می‌کنند.

به موجب اسناد متعدد، اردشیر زاهدی کوشش می‌کرد با همکاری برژینسکی، شاه را از ترک ایران منصرف سازد، اما موفق نشده بود و در مصاحبه‌ای با تلویزیون‌های خارجی گفته بود: «شاه در ظرف سه ماه آینده به ایران باز خواهد گشت». رسانه‌های خارجی نیز احتمال کودتای نظامی را مطرح کرده بودند. «روزنامه‌ی اطلاعات» (۵۷/۱۰/۲۴) ضمن خبری درباره‌ی اعضای شورای انقلاب، به نقل از این منابع درباره‌ی کودتا نوشت:

«شاه هنگام خداحافظی با یکی از مشاوران نزدیکش گفته است: بسیار متأثر است در زمانی کشور را ترک می‌کند که هیچ کدام از آرزوهای او به حقیقت نیپوسته و امیدوار است ملت ایران، بعد آرامش مطلوب را پیدا کند. در حال حاضر چنین به نظر می‌رسد که با معرفی اعضای شورای نیابت سلطنت، بلافاصله پس از آنکه دکتر بختیار از مجلسین رأی اعتماد بگیرد شاه تهران را ترک خواهد کرد. اعلام موقت بودن این سفر، بیش از آنکه اطمینانی برای اعضای هیئت حاکمه باشد، دادن اطمینان به ارتشی‌هاست که در دو هفته‌ی اخیر نگرانی و اضطراب از دگرگونی بنیادی در همه‌ی سطوح می‌رفت تا از صف ملت جدایشان بکند. در آغاز هفته‌ی گذشته، سخنان منسوب به یکی از تندروهای ارتش در فیگارو که گفته بود: بختیار با رفتن شاه گور خودش را می‌کند، علاوه بر آنکه با واکنش شدید همه‌ی گروه‌های سیاسی و مذهبی، توده‌ی ملت و نخست‌وزیر قرار گرفت، حتی از سوی خود این نظامی و همکاران و رؤسای وی نیز مورد تکذیب قرار گرفت. با این همه، گفتگو از یک کودتای ناگهانی به عنوان واکنش ارتش بلافاصله پس از خروج شاه از کشور، کماکان ادامه داشت. در آغاز گفته می‌شد که آمریکا در صورت شکست تلاش‌هایش در مورد روی کار آمدن یک دولت ائتلاف ملی، از جناح متمایل به کودتا و شدت عمل ارتش حمایت خواهد کرد. این استنباط چندان دور از واقعیت هم نبود؛ چرا که تا دو هفته پیش رئیس‌جمهور آمریکا همچنان بر سر موضع سنتی خود در حمایت از رژیم شاه پافشاری می‌کرد، ولی به دنبال اوج‌گیری و گسترش اعتراضات مردمی و تأثیر آن در آغاز مذاکرات پاریس - که خبر آن قبلاً در اطلاعات منتشر شد - موضع آمریکا در جهت عدم حمایت از رژیم شاه و کمک به روی کار آمدن یک نظام معتدل لیبرال

تغییر کرد. جیمی کارتر که در آغاز به طور قاطع نظر مشاورش برژینسکی را در حمایت از شاه و عدم مذاکره با مخالفان رژیم پذیرفته بود، پس از مشاهده‌ی رشد نهضت و تسلط مخالفان بر اوضاع و همچنین دریافت گزارش جورج بال، امکان برقراری ارتباط با رهبران جنبش ایران را مورد مطالعه قرار داد. سفر فرستاده‌ی نظامی کارتر به ایران و مذاکره‌ی او با مقامات عالی‌رتبه‌ی ارتش، و اعلام این نکته که آمریکا به هیچ‌وجه حاضر نیست از یک مخاطره‌ی نظامی (کودتا یا شبه‌کودتا) علیه جنبش مردم ایران حمایت کند، به دنبال همین تغییر نظر کارتر صورت گرفت. برخی از تحلیلگران سیاسی بر این باور بودند که آمدن ارتشبد شفقت به وزارت جنگ، ظاهراً برای اعتماد بخشیدن به بختیار است. چه در هر بازی نظامی، بختیار بازنده خواهد بود. گفته می‌شد کودتای ارتش به این صورت خواهد بود که مجلسین به بختیار رأی اعتماد ندهند و به دنبال آن ارتش وارد صحنه شود. حضور ارتشبد شفقت که خود از نظامیان متمایل به جناح شاهین‌هاست، در کنار بختیار این آرامش را به او می‌داد که لاقلاً در قسمتی از ارتش حکم او و وزیر جنگش قابل قبول خواهد بود.

زمینه‌ی مساعد دیگری که برای کودتا پیش‌بینی می‌شد حمله‌ی گروهی از مردم به ارتشی‌ها و عکس‌العمل شدید ارتش در تقابل با مردم بود. اما به سبب آگاهی رهبران مذهبی و انتشار اعلامیه‌های آیات عظام و رهبران سیاسی و تأکید آنها بر اینکه لازم است وحدت بین ارتش و ملت حفظ شود و ارتشیان باید به ملت اعتماد کنند و ملت هم به ارتش، در حد گفتگو و بحث نظری درباره‌ی امکان کودتا باقی ماند.

ماجرای بازداشت و اعدام هویدا

همان‌طور که اشاره کردم هویدا به فرمان شاه توسط فرماندار نظامی تهران، تیمسار رحیمی بازداشت و به همراه نصیری و تعداد دیگری از وابستگان به حکومت شاه در پادگان جمشیدیه زندانی شده بود. با پیروزی انقلاب، عده‌ای از این بازداشت‌شدگان شورش کرده و از پادگان فرار کردند. مردم برخی از این افراد را که شناخته بودند، دستگیر کردند و به مدرسه‌ی رفاه آوردند. نصیری به علت مقاومت در برابر مردم زخمی شده بود. هویدا را هم به مدرسه‌ی رفاه آوردند که در جای دیگری به آن اشاره شده است. با اسقرار دولت در ساختمان نخست‌وزیری و انتقال محل برگزاری جلسات شورای انقلاب به ساختمان مجلس سنای سابق، مدرسه‌ی رفاه تخلیه شد و بازداشت‌شدگان به زندان قصر منتقل شدند. خلخالی محاکمه‌ی هویدا را در زندان قصر آغاز کرد. به خاطر اهمیت موضوع و اینکه هم آقای خمینی، هم شورای انقلاب و

هم دولت قبول کرده بودند که هویدا خاطرات خود را باز گو کند یا بنویسد، هم ما و هم اعضای شورای انقلاب مسئله را پیگیری می کردیم.

در مورد پیگیری اعضای شورای انقلاب یادداشت آقای دکتر بنی اسدی (۸ مرداد ۱۳۹۳) به این جانب به اندازه‌ی کافی گویاست:

«یک شب حدود ساعت ۱۲ شب مرحوم دکتر بهشتی به من تلفن زدند که به ایشان اطلاع رسیده است که هویدا را قرار است در همان شب در زندان قصر بکشند. از من خواستند که به اتفاق غلامعلی حداد عادل به زندان قصر برویم و مانع این کار بشویم. با حداد عادل تماس گرفتیم و در قلهک قرار گذاشتیم و ساعتی بعد در زندان قصر بودیم. پس از معرفی خود نگهبانان ما را به درون زندان بردند. و رئیس شبانه‌ی زندان آمد و به او ماجرا را گفتیم. گفت هم‌اکنون تحقیق می‌کنم و گزارش می‌دهم. حدود نیم ساعت بعد برگشت و گفت امشب خبری نیست و هویدا در داخل سلول خودش سالم است. به ما اطمینان داد و ما از زندان خارج شدیم (اسفند ۱۳۵۷)». اما با وجود نظر رهبر انقلاب و پیگیری شورای انقلاب، به ما خبر دادند که درست هنگامی که او سخنان خود را پیرامون ۱۳ سال نخست‌وزیری شاه آغاز کرد بود، دادگاه برای تنفس تعطیل شد، در بیرون از دادگاه و در راهروی زندان قصر، آقای هادی غفاری او را با شلیک گلوله‌ی اسلحه‌ی کمربندی اش کشت. به این ترتیب به او حتی فرصت سخن گفتن نیز داده نشد. بعد از قتلش، او را در اتاق دادگاه روی صندلی نشاندهند و فیلم برداشتند؛ یعنی محاکمه و سپس حکم را خواندند و نمایش اعدام را به اجرا گذاشتند.*

* (موسسه) گزارش آقای یزدی صرفاً براساس شایعات نوشته شده است. این گزارش حتی با روایت دو شاهد عینی که در پیوست آمده هم منطبق نیست. چنانکه آقای هادی غفاری بارها این مطلب را تکذیب کرده است، از جمله آخرین بار در گفتگوی تلویزیونی (با شبکه ۵ سیما، برنامه دست‌خط، خرداد ۱۳۸۸): «من صدبار گفته‌ام این دروغی بود که به من نسبت داده‌اند. واقعیت این است که هویدا دوبار محاکمه شد؛ محاکمه بار اول در اواخر اسفند ۱۳۵۷ بود که بنا بر توصیه‌هایی متوقف و به آینده موکول شد. امام هم در همین زمان (۵۷/۱۲/۲۵) حکم توقف محاکمات دادگاه انقلاب را صادر کردند و محاکمات را زیر نظارت شورای انقلاب و دولت انقلاب قرار دادند. در ۲۵ فروردین سال بعد (۱۳۵۸) هویدا بار دیگر محاکمه شد. این محاکمه که حدود ۲ ساعت به طول انجامید به طور علنی و با حضور جمع کثیری از مردم و خبرنگاران بود (چنانکه شاهدان عینی هم - در پیوست - تأیید کرده‌اند؛ بنابراین هویدا در راهرو با گلوله آقای هادی غفاری کشته نشد و بعد از اعدام هم جسدش را روی صندلی نشاندهند. عکسی هم که همان زمان از جسد هویدا در روزنامه‌ها منتشر شد نشانی از چنین گزارش دروغی ندارد. ضمن این که گزارش شاهدان عینی هم (با توجه به شاهد عینی ثالث) در برخی موارد مخدوش است.

سال‌ها بعد در پاسخ به درخواست من، یک شاهد عینی گزارشی از دادگاه هویدا و قتل او برای من فرستاد.^(۵۹)

اما به‌راستی چرا هویدا را به آن صورت کشتند؟ چه کسانی دنبال آن بودند تا او قبل از آنکه سخن بگوید کشته شود و مجال سخن گفتن را از او گرفتند؟ یکی از وابستگان رژیم گذشته مدعی شده است که علت اصرار در ندادن فرصت به هویدا برای بیان خاطراتش این بود که او می‌خواسته از ارتباط روحانیان با شاه سخن بگوید؟! گوینده‌ی این سخن یا بسیار متعصب و جاهل است، یا هویدا را این‌قدر ساده لوح پنداشته که می‌خواسته در آن وضعیت ویژه در دادگاه انقلاب اسلامی ایران از روابط روحانیان با شاه پرده بردارد؟!*

در جلد سوم خاطراتم (۱۱۸ روزدر نوفل‌لوشاتو) آورده‌ام که وقتی شاه ایران را ترک کرد جمع‌بندی عموم تحلیلگران سیاسی این بود که انقلاب ایران پیروز شده است. یک تحلیلگر انگلیسی در پایان تحلیل خود از انقلاب ایران، نوشت: انقلاب ایران پیروزی جهل بر ظلم است. در آن زمان از این سخن بسیار ناراحت شدم، اما به زودی پی بردم که حق با او بوده است.* بسیاری از فعالان برجسته‌ی انقلاب ایران احساس سیاسی خیلی شدیدی داشتند، اما از بینش و دانش سیاسی محروم بودند. این محرومیت در میان وابستگان به رژیم استبداد سلطنتی نیز بسیار رایج بود. فریدون هویدا سفیر شاه در سازمان ملل متحد، معتقد است که: برادرش از اوایل سال ۵۶ مورد غضب قرار گرفت و دشمنان سوگندخورده‌اش علیه او پرونده‌سازی کردند. اما فریدون هویدا نمی‌گوید، دشمنان سوگندخورده‌اش چه کسانی بودند و چه نوع پرونده‌هایی علیه او درست کرده بودند. تنها به این اکتفا می‌کند که نگران آن بود که شاه امیرعباس هویدا را سپر بالای خود سازد. به نظر می‌رسد عناصر نفودی وابسته به استبداد سلطنتی در دادگاه انقلاب در آن زمان، که نمی‌خواستند هویدا از فساد گسترده‌ی آن دوران و دربار سخن بگوید و اسرار آنان را فاش کند، محرک اصلی در کشتن او بودند.

حال، چگونه است کسانی که سال‌ها از سفره‌ی گسترده‌ی شاه بهره‌مند بوده‌اند و خود در آن همه جنایات و فساد شریک جرم محسوب می‌شوند و سخن گفتن هویدا و افشای حقایق

* (موسسه) نویسنده تا زمانی که دارای مسئولیت‌های مهمی در انقلاب است و حتی بعد از دولت موقت، که نمایندگی امام در مؤسسه کیهان را بر عهده می‌گیرد انقلاب ملت ایران را انفجار آگاهی می‌خواند، اما بعد از کنار گذاشته شدن از قدرت، این توهین را به خیزش سراسری ایرانیان علیه استبداد و سلطه بیگانه روا دانسته است.

آن زمان به ضررشان بوده است، هم‌صدا با تلویزیون‌هایی که قتل هویدا، رحیمی و نصیری ... را پیراهن عثمان کرده‌اند، اعترافات صادق خلخالی را در مخالفت‌های مهندس بازرگان و من با اعدام‌ها را نادیده می‌گیرند و مرتب سخنان خود را تکرار می‌کنند. در حالی که هیچ سندی مبنی بر دخالت من در هیچ یک از آن اعدام‌ها ندارند. آنها دنبال کشف حقیقت نیستند، بلکه صرفاً به دنبال امیال و مقاصد سیاسی خود هستند.

ویلیام شوکراس نیز در «آخرین سفر شاه» درباره‌ی اعدام هویدا مطالبی دور از حقیقت نوشته است و مرا «بازپرس اصلی ژاکوبین‌های ایرانی (اشاره به انقلاب کبیر فرانسه)» نامیده است. (۶۰)

فریدون هویدا نیز در کتاب خود به نام «سقوط شاه» که آقای حسین ابوترابی‌ان؛ با امضای مستعار ح. ا. مهران، به فارسی برگرداند و روزنامه‌ی اطلاعات آن را به صورت پاورقی چاپ کرده، در قسمتی که در ۴ اسفند ۱۳۶۴ چاپ شده، چنین ادعا کرده است:

«به گواهی یکی از شاهدان عینی محاکمه‌ی امیرعباس، که در جریان محاکمه‌ی برادرم حضور داشت، توانسته بود دو تن از قضات محکمه را که نقاب بر چهره داشتند شناسایی کند، وی گفت یکی از آنها یزدی (وزیر کابینه‌ی بازرگان) و دیگری قره‌باغی (آخرین رئیس ستاد ارتش شاه) بودند».

مترجم محترم، انصاف را رعایت کرد و مطلب را قبل از چاپ برای من فرستاد و نظرم را خواست که به طور مشروح نوشتم و او نیز چاپ کرد. این نامه و جواب آن در پیوست ۶۱ آمده است.

عباس میلانی، به نقل از چارلز ناس، کاردار وقت سفارت آمریکا در تهران، که عباس میلانی ظاهراً با او در ۱۱ ژانویه ۲۰۰۰ گفتگویی داشته است چنین می‌نویسد: «بعد از ظهر روز بعد، ناس با ابراهیم یزدی ملاقات کرد، که آن روزها هنوز از چهره‌های فعال دولت موقت بود، به محض آنکه ناس نام هویدا را به زبان آورد، یزدی هم با لحنی که، نه دوستانه بود و نه صادقانه، از جنایات ساواک داد سخن داد. پرونده‌هایی را از کشوی میزش بیرون کشید. می‌گفت اسناد جنایات ساواک است. می‌گفت هویدا در همه‌ی این جنایات دست داشت. بالاخره هم سخنانش را با ذکر این نکته به پایان برد که با وجود همه‌ی این واقعیات جان هویدا به هیچ روی در خطر نیست. بعدها معلوم شد که درست در زمانی که یزدی این وعده‌ها را می‌داد، هویدا در دادگاه خلخالی بود و چه بسا که حتی سرنوشتش هم تعیین شده یا رقم خورده بود. ناس

می‌گفت: هرگز نفهمیدم که آیا به‌راستی وقتی یزدی با من حرف می‌زد هنوز نمی‌دانست که بر هویدا چه رفته یا آنکه به من دروغ می‌گفت و تظاهر می‌کرد».^(۴۲)

این مصاحبه سراسر دروغ است. هویدا در ۵۸/۱/۱۸ اعدام شد. من هنوز به وزارت خارجه نرفته بودم و دیدار و گفتگویی نه با آقای ناس و نه سایر مقامات سفارت نداشتم. ناس این مصاحبه را با عباس میلانی در ژانویه ۲۰۰۰ یا دی ماه ۱۳۷۸ یعنی ۲۱ سال بعد از پیروزی انقلاب و پس از خروج ناس از ایران انجام داده است. برگردان این کتاب به فارسی در سال ۱۳۸۰، یعنی دو سال بعد در ایران به چاپ رسیده است. آقای عباس میلانی، فرصت داشته است که صحت و سقم این ادعای ناس را از من جویا شود. متأسفانه بی‌توجهی و بی‌دقتی و یا حب و بغض در گزارش تاریخ، منحصر به یک قشر و گروه نیست. در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۸۶ چگونگی اعدام هویدا را شرح داده‌ام.

تشکیل دادگاه انقلاب

تشکیل دادگاه انقلاب یک ضرورت در آن اوضاع و شرایط ویژه‌ی تاریخی بود. در بخش دیگری فضای بسیار ملتهب آن زمان شرح داده شده است.

در ماه‌های پر التهاب سال ۱۳۵۷، کمتر روزی بود که میان مردم و نیروهای مسلح در تهران و شهرستان‌ها، درگیری صورت نگیرد و عده‌ای کشته نشوند. در آن زمان از یک طرف در ارتباط دائم با سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر، نظیر عفو بین‌الملل (در لندن)، جامعه‌ی بین‌المللی حقوق بشر (نیویورک)، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد (نیویورک) و جامعه‌ی حقوقدانان دموکرات (فرانسه) بودیم و از طرف دیگر با فعالان سیاسی از گروه‌های مختلف در تهران و شهرستان‌ها نیز در ارتباط کم و بیش منظم بودیم. با کمک جمعی از اعضا و علاقه‌مندان نهضت آزادی، دفتری در هوستون دایر شده بود و دو خط تلفن با پیام‌گیرهایی که با صدا فعال و خاموش می‌شدند، نصب و شماره‌ی آنها در اختیار دوستان ایران قرار داده شده بود. از سراسر ایران در طول ۲۴ ساعت به این شماره‌ها زنگ زده می‌شد و اخبار و اعلامیه‌ها قرائت می‌شد. کارمندان دفتر، آنها را از روی نوار پیدا می‌کردند و سپس مطالب بر اساس محتوا تکثیر می‌شد و مورد استفاده قرار می‌گرفت و آنچه مربوط به نقض مستمر حقوق بشر بود، برای سازمان‌های حقوق بشر ارسال می‌شد. علاوه‌بر این، «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» (تهران) و شادروان دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی به‌عنوان مسئول واحد قضایی جمعیت، همه‌ی اطلاعات و اسناد مربوط به نقض حقوق بشر را برای ما می‌فرستاد

و ما آنها را ترجمه و برای سازمان‌های حقوق بشر ارسال می‌کردیم (در جلد دوم خاطرات «هجده سال در غربت»، این فعالیت‌ها به طور مفصل شرح داده شده است).

هنگامی که درگیری‌های خیابانی اوج گرفت و شمار کشته‌شدگان نیز روزبه‌روز بیشتر شد. سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر از ما خواستند که از جسد کشته‌شدگان تظاهرات خیابانی و محل اصابت گلوله‌ها عکس‌های رنگی گرفته و در اختیارشان قرار دهیم. تنها در یک مورد، آقای مهندس شهرستانی بیش از ۲۰۰ قطعه عکس از این نوع را برای ما آوردند. تعداد قابل توجهی از این عکس‌ها، از قربانیان کشتار ۱۷ شهریور در میدان ژاله بود که به دستور فرماندار نظامی وقت کشته شده بودند. عکس‌های ارسالی و محل اصابت گلوله‌ها حاکی از آن بود که:

- ۱- کشته‌شدگان از پشت مورد اصابت گلوله قرار گرفته بودند؛ یعنی در حال فرار از صحنه.
- ۲- محل اصابت گلوله‌ها عموماً و اکثراً از ناحیه کمر به بالا، در سینه، سر و گردن بود؛ یعنی تیراندازی به سوی مردم با قصد کشتن تظاهرکنندگان بوده است. فرمان تیراندازی به قصد کشتن یا Shoot to Kill Order، قبلاً هم در خرداد ۱۳۴۲ توسط نصیری فرماندار وقت نظامی تهران و حومه صادر شده بود و طی آن هزار تا پنج هزار تن - برحسب گزارش‌های منتشر شده، که واقع‌بینانه نبود- به قتل رسیده بودند. کشتار مردم در ۱۷ شهریور دومین بار بود که در رژیم شاه چنین جنایتی صورت می‌گرفت.

به دنبال تظاهرات مردمی در ۱۶ شهریور که طی آن صدها هزار نفر شرکت کردند به دستور دولت شریف امامی حکومت نظامی در تهران و ۱۱ شهر ایران (قم، تبریز، اصفهان، مشهد، شیراز، چهرم، کازرون، قزوین، کرج، اهواز و آبادان) برقرار شد. در روز ۱۷ شهریور که روز جمعه بود، مردم که از اعلام حکومت نظامی بی‌خبر بودند، در خیابان‌ها به تظاهرات پرداختند. در میدان ژاله قریب به بیست هزار تن اجتماع کردند. نظامیان در واکنش به این تجمع به سوی مردم تیراندازی کردند. یکی از خبرنگاران خارجی (گاردین ۹ سپتامبر ۱۹۷۸ - ۱۸ شهریور ۵۷) وضعیت میدان ژاله را چنین توصیف کرده بود:

«... منظره به میدان اعدام شباهت داشت. نظامیان مردمی را که تظاهرات ضد رژیم می‌کردند، به گلوله بستند. مقامات نظامی آمار رسمی کشته‌شدگان را ۸۷ نفر و زخمی‌ها را ۲۰۵ نفر اعلام کردند، اما عدد ۵۰۰ کشته در میدان ژاله رقم قابل اعتمادی است.»

آخرین بررسی‌ها حاکی از آن است که تعداد کشته‌شدگان حداقل حدود ۱۷۰ تن بوده است.

نتیجه‌ی این رفتار آن بود که بعد از پیروزی انقلاب، مردم جز با انتقام و خشونت و قهر انقلابی به هیچ چیزی قانع و راضی نمی‌شدند. در چنین جوّی برخی از جریان‌های چپ و تند نیز مردم را به اقدامات خشن تحریک می‌کردند، که نمونه‌هایی را یادآوری کردم. اما مشکلات فقط اینها نبود. برخی از جریان‌های مشکوک و وابسته به بیگانه، با سوء استفاده از همین احساس خشم و کینه‌ی مردم دست به کارهایی می‌زدند که احساسات کینه‌توزانه‌ی مردم را نه تنها آرام نمی‌کرد بلکه دامنه و ابعاد آن را افزایش می‌داد و بر التهابات فضای سیاسی بعد از پیروزی انقلاب می‌افزود. بعد از پیروزی انقلاب، مقامات دولت موقت نه تنها نمی‌توانستند و نباید تسلیم این جوّ سیاسی ناسالم می‌شدند، بلکه باید با آن مقابله هم می‌شد، اما این کار ساده‌ای نبود. دولت موقت از همه طرف تحت فشار جوّ احساسی و تند انقلاب و تحریکات نیروهای چپ انقلابی بود. همه می‌خواستند "انقلابی" عمل کنند. عمل انقلابی هم یعنی زدن و کشتن و اعمال خشونت در تمام موارد. برای قطع روابط با آمریکا و غرب، قطع نفوذ سرمایه‌داری، بهبود کشاورزی ایران، همه دستورالعمل‌های انقلابی داشتند. همه نگاه "کن فیکونی" داشتند و همه چیز را زود و با زور می‌خواستند. مصالح ملت و مملکت کمتر مورد توجه بود. جمعی - اگرچه مسلمان - اما با الگو گرفتن از انقلاب جهانی تروتسکی در صدد حمله به منافع آمریکا در سراسر منطقه بودند. می‌خواستند انقلاب را به دنیا صادر کنند. برخی از رهبران نیز، مرعوب جوّ بودند و اگرچه در دل به شدت مخالف و نگران بودند، اما تاب مقاومت و ایستادن در برابر جوّ را نداشتند. از بازرگان و همکارانش نیز می‌خواستند که با جوّ همراهی کنند. آقای دکتر سعید حجاریان در تحلیل از دولت بازرگان نوشت که تکست بازرگان با کونتکست جامعه هماهنگی نداشت. این یک داوری و ارزیابی درستی نبود. در پاسخ به او یادآور شدم که هر تکستی لایه‌هایی از کونتکست دارد و بازرگان به لایه‌های عمیق‌تر کونتکست جامعه و انقلاب نظر داشت. در جلد ۶ مجموعه آثار شامل مقالات، مصاحبه‌ها، سخنرانی‌های سال‌های ۱۳۷۹-۱۳۸۱، هم تحلیل دکتر حجاریان و هم جوابی را که به او داده شد، آورده‌ام. ما چطور می‌توانستیم برخلاف دانش و بینش خود، برای جلب حمایت مردم و محبوبیت احتمالی، خلاف منافع و مصالح ملی عمل کنیم؟

یکی از اقدامات مهار کننده این اقدامات خودسرانه، طرح تشکیل دادگاه انقلاب بود که به رهبر انقلاب ارائه کردم. داوطلبان مسلح مردمی، ایادی رژیم شاه را می‌گرفتند و به مدرسه‌ی رفاه می‌آوردند. یکی از اتاق‌های کلاس درس مدرسه با موکت فرش شده بود و افراد بازداشتی

در این اتاق نگهداری می‌شدند. اما جوانانی که این افراد را می‌گرفتند و به مدرسه‌ی رفاه می‌آوردند به شدت معترض بودند که چرا آنها فوری اعدام نمی‌شوند. می‌گفتند ما آنها را به اینجا نمی‌آوریم که به آنها چلوکباب بدهند و اگر فوری اعدام نشوند ما خودمان آنها را در خیابان اعدام انقلابی می‌کنیم. یک روز پس از پیروزی انقلاب، روزنامه‌ها از تشکیل «دادگاه انقلابی خلق» خبر دادند (روزنامه‌ی کیهان، دوشنبه، ۲۳ بهمن ۱۳۵۷).

برای آقای خمینی توضیح دادم که اگر اعدام‌های خیابانی، نظیر برخی از انقلاب‌های تاریخی، آغاز شود در مرحله‌ی اول افراد شناخته شده‌ی رژیم شاه را اعدام می‌کنند، اما دیر یا زود کنترل از دست همه خارج می‌شود و مردم به جان هم می‌افتند* و یکدیگر را به اتهام ساواکی و غیره می‌کشند. برای جلوگیری از چنین رویدادی باید «دادگاه انقلاب» تشکیل شود و شما هم اعلام کنید که هیچ کس حق ندارد خودسرانه کسی را اعدام کند. آقای خمینی پیشنهاد مرا به این شرط پذیرفتند که حاکم شرع حکم نهایی را بدهد.

در ۲۵ بهمن ۵۷، به‌عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب اعلام کردم: «دادگاه‌های انقلابی مسئولان دولت‌های گذشته را محاکمه می‌کنند» (روزنامه‌ی کیهان، ۲۵ بهمن ۱۳۵۷). به دنبال این گفتگو بود که آقای خمینی در ۲۷ بهمن ۱۳۵۷ طی پیامی دستوراتی برای کنترل و مهار بازداشتی‌ها صادر کردند (صحیفه‌ی امام، ج ۶، ص ۱۴۷). پس از مشورت با آقای دکتر صدر حاج‌سیدجوادی، عده‌ای از حقوقدانان، آقایان فتح الله بنی‌صدر، ناصر کاتوزیان، شهشهانی، احمدیان، هادوی و نیز خود آقای صدر را به نخست‌وزیری دعوت کرد و ضرورت پیش‌نویس اولیه‌ی «قانون دادگاه‌های انقلاب اسلامی» را توضیح دادم.

اما هنوز آیین‌نامه یا قانون دادگاه‌های انقلاب نوشته نشده بود که آقای خمینی در پنجم اسفندماه ۱۳۵۷ ابتدا به شیخ صادق خلخالی برای «حضور در دادگاه انقلاب، که برای محاکمه‌ی متهمین قرار است تشکیل شود»، حکم دادند (صحیفه‌ی نور، ج ۶، ص ۲۱۵). سپس حکم مشابهی به آقای ربانی شیرازی دادند، اما ایشان این حکم را نپذیرفت. آقای خمینی از من خواست با ربانی صحبت کنم. مرحوم ربانی گفت تو نمی‌دانی، خلخالی یک

* (موسسه) نویسنده سعی دارد این گونه القا کند که امام موافق اعدام‌های خیابانی بوده و وی با توضیحاتش رهبری انقلاب را قانع کرده است که این کار صورت نگیرد؛ در حالی که بر اساس روایت آقای بنی‌اسدی، نویسنده از یک سو در پی راضی کردن مردم است که به شدت خواستار مجازات جنایتکاران بودند و از دیگر سو بر این باور است که با توسل به این شیوه از فشار تبلیغاتی حامیان غربی دست اندرکاران رژیم پهلوی رهایی می‌یابد؛ در حالی که امام با بی‌اهمیت خواندن تبلیغات غرب محاکمه علنی این عوامل را مطالبه می‌کند.

دیوانه‌ی زنجیری است. آقای خمینی باید از ما دو نفر یکی را انتخاب کند. آقای خمینی، آقایان جنتی و انواری را به جای ربانی شیرازی معرفی کردند.^{*} این احکام را می‌توان نقطه‌ی آغازین تشکیل دادگاه انقلاب اسلامی دانست. اولین آیین‌نامه‌ی دادگاه‌های انقلاب توسط هیئت حقوقدانان تهیه شد و به تصویب دولت، شورای انقلاب و آقای خمینی نیز رسید. متأسفانه نتوانستم هیچ رونوشتی از اولین آیین‌نامه‌ی تشکیل دادگاه‌های انقلاب به دست آورم. بر طبق پیش‌نویس اولیه، دادستان دادگاه‌های انقلاب را دولت معرفی و منصوب می‌کند و رهبر انقلاب رئیس دادگاه را. دادستان، پرونده‌ی متهمان را تدوین، رسیدگی و در صورت لزوم کیفرخواست را صادر می‌کرد و به دادگاه ارجاع می‌داد و رئیس دادگاه بعد از رسیدگی حکم نهایی را صادر می‌کرد. به این ترتیب نظر رهبر فقید انقلاب، در یک نظم حقوقی تأمین شده بود.

آقای مهندس بازرگان، با توصیه و معرفی حقوق‌دانان یاد شده در بالا، آقای احمدیان را به سمت دادستانی دادگاه انقلاب منصوب کردند، اما دو روز بعد، در ۹ اسفندماه ۵۷، در حالی که هنوز آقای احمدیان کار خود را شروع نکرده بود، آقای خمینی، بدون مشورت با دولت، ناگهان آقای هادوی را به سمت دادستان دادگاه انقلاب معرفی کردند. آقای احمدیان طی یک نامه‌ی بلندبالا و بسیار مستدل به این طرز کار اعتراض نمود و آن را علامت بسیار بدی در روند تحولات بعد از پیروزی انقلاب قلمداد کرد.

آقای مهدی هادوی، متولد ۱۳۰۵ دارای درجه‌ی اجتهاد و فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران بود. حقوقدانی شناخته شده، متدین، درستکار و مستقل بود. در سال ۱۳۴۲، در زمانی که رئیس دادگستری قم بود، با وجود فشار مقامات دولتی، حاضر نشده بود حکم بازداشت آقای خمینی را امضا کند و معزول شد. گروه حقوقدانان که در جریان تدوین پیش‌نویس قانون دادگاه انقلاب بودند برای ایشان احترام زیادی قائل بودند. آقای هادوی هم، از ابتدا اساس کار خود را در همکاری و همسویی با دولت قرار داد. آقایان زواره‌ای، نراقی و ابوالفضل حکیمی به عنوان دادیاران دادگاه انقلاب انتخاب شدند. دولت هم در چارچوب قانون، مواردی را که نیاز به رسیدگی داشت به دادستانی (آقای هادوی) ارجاع می‌داد.

^{*} (موسسه) گزارش نویسنده اشتباه است. در سال ۱۳۵۸ امام خمینی پنج نفر را اضافه بر آیت الله خلخالی برای محاکمات دادگاه‌های انقلاب منصوب کردند که عبارت بودند از آقایان جنتی، گیلانی، انواری، یوسف صانعی و آذری قمی، از این میان آقای صانعی این مسئولیت را نپذیرفتند و آقای انواری هم بعد از یک هفته استعفا دادند.

اما این یک اتفاق ساده نبود و دلایل خاصی داشت. صادق خلخالی و روحانیان تندرو می‌دانستند که ما، حتی قبل از برگشت به ایران و پیروزی انقلاب خواهان عفو عمومی بودیم. بنابراین، اگر قرار بود دادستان دادگاه انقلاب را مهندس بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت تعیین کند و دادگاه‌ها بر طبق قانون مصوب رفتار کنند، آنها نخواهند توانست هرکاری که می‌خواهند، انجام دهند؛ بنابراین، با انتصاب هادوی به دادستانی دادگاه‌های انقلاب، مدیریت و مسئولیت این دادگاه‌ها به طور کامل از کنترل دولت و معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب خارج شد و مستقیماً زیر نظر امام خمینی قرار گرفت.* در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۵۷ آقای خمینی طی حکمی اعلام کردند: «نظر به اینکه تسریع در محاکمات و اجرای احکام درباره‌ی جنایتکاران - فی‌الجمله - منتفی شده است، لازم است از این پس محاکمات زیر نظر شورای انقلاب اسلامی و دولت انقلاب اسلامی صورت گیرد. و به همین منظور دستور داده شده است که شورای انقلاب اسلامی آیین‌نامه‌ی جدیدی تنظیم و تصویب نماید؛ از این رو، لازم است دادگاه مرکزی تهران، از این تاریخ تا تصویب آیین‌نامه‌ی جدید، محاکمات را متوقف کند؛ و دادگاه‌های شهرستان‌ها به کار بازپرسی و محاکمه ادامه دهند، ولی اجرای احکام این دادگاه‌ها از این پس موقوف به تایید دادگاه مرکزی خواهد بود که طبق آیین‌نامه‌ی جدید صورت خواهد گرفت. تذکر این نکته بجاست که تمامی دادگاه‌های انقلابی به‌جز رسیدگی به جرایم ضدانقلابی، حق هیچ‌گونه دخالت در امور دیگر از قبیل دزدی و سایر اموری که موجب حد می‌شود را ندارند» (صحیفه‌ی امام، ج ۶، ص ۳۷۹).

آقای ابوالفضل حکیمی که به درخواست مهندس بازرگان عضویت و همکاری با دادستان دادگاه انقلاب را پذیرفته بود به درخواست این راقم، خاطرات خود را از همکاری با دادستانی انقلاب شرح داده است.^(۶۴) آقای حکیمی از مبارزان قدیمی مشهد هستند. در مشهد با کانون نشر حقایق اسلامی زیر نظر استاد شریعتی همکاری داشته است. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به تهران آمدند و به نهضت مقاومت ملی پیوستند. در اردیبهشت سال ۴۰ با اعلام تأسیس نهضت آزادی ایران به این سازمان پیوست. در بهمن ۱۳۴۱ به همراه سایر اعضای رهبری، طالقانی، بازرگان، سحابی (پدر)، سحابی (پسر)، احمد علی بابایی، عباس شیبانی و محمد مهدی

* (موسسه) امام خمینی برای قوه قضائیه استقلال قائل بودند و مایل نبودند این قوه تحت کنترل کامل قوای مجریه با مقننه قرار گیرد، اما تا شکل‌گیری ساختار دستگاه قضا، به منظور جلوگیری از برخی تندیروها و خطاهای به صورت موقت نوعی نظارت مشترک از سوی دو قوه دیگر مورد تأیید ایشان بود.

جعفری بازداشت و در دادگاه نظامی محاکمه و به زندان محکوم شدند. مدتی از دوران زندان خود را همراه سایرین در برازجان سپری کردند.

تشکیل دادگاه‌های انقلاب در مراکز استان‌ها

با تشکیل دادگاه انقلاب در تهران، با وجود خودسری‌های خلخالی، رسیدگی به اتهامات سران رژیم گذشته به دست دادگاه انقلاب سپرده شد، اما این کافی نبود. همان‌طور که اشاره کردم تشکیل دادگاه انقلاب مانع از آن شد که مردم، نظیر سایر انقلاب‌های جهان خود رأساً به دستگیری و محاکمه و مجازات افراد اقدام کنند. این دادگاه باید در شهرستان‌ها هم تأسیس می‌شد. در سفری که به همراه یاسر عرفات به مشهد رفته بودم در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی، ضمن توضیح پیرامون مسائل مختلف کلان کشور به مسئله‌ی دادگاه نیز اشاره کردم و گفتم: «اولاً یک دادگاه انقلابی کافی نیست و در تمام مراکز استان‌ها دادگاه انقلاب به وجود خواهند آمد. تا قبل از اینکه جنایتکاران امکان فرار پیدا کنند به حساب آنها رسیدگی شود. اموال آنهایی که از بیت‌المال دزدی کرده‌اند، مصادره خواهد شد. ثانیاً سپاه انقلابی با بسیج افراد مسلح موجود تشکیل خواهد شد ... به مردم تعلیمات نظامی، سیاسی و فکری داده می‌شود. و سپس مردم را مسلح خواهیم کرد؛ چون ما یک سرباز نمی‌خواهیم، بلکه یک انقلابی می‌خواهیم» (کیهان ۱۳۵۷/۱۲/۳).

آیین‌نامه‌ی جدید دادگاه‌های انقلاب در ۱۳۵۸/۱/۱۲ به تصویب شورای انقلاب رسید (۶۳). در ۲۷ خرداد ۱۳۵۸ "آیین‌نامه‌ی جدید دادگاه‌ها و دادسرای انقلاب" و در ۱۳ تیرماه ۱۳۵۸، یعنی هفده روز بعد از تصویب این آیین‌نامه، لایحه‌ی قانونی تشکیل «دادگاه فوق‌العاده‌ی رسیدگی به جرایم ضدانقلاب»، به تصویب رسید. به این ترتیب فعالیت دادگاه‌های انقلاب از فروردین ۵۸ به‌طور کامل تحت نظر شورای انقلاب قرار گرفت و دولت موقت هیچ‌گونه دخالت یا نقشی در عملکرد آن نداشته است.

دادگاه انقلاب اسلامی پس از تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از دادگاه‌های بدنه‌ی دادگستری جمهوری اسلامی درآمد که دارای صلاحیت ذاتی نسبت به دیگر دادگاه‌های دادگستری است.

جلسات سولیوان با نویسندگان و روزنامه‌نگاران

در دوره‌ی کوتاهی که دادگاه انقلاب زیر نظر دولت موقت بود، یکی از اولین مواردی که دولت موقت به دادستانی ارجاع داد مسئله‌ی جلسات سولیوان با تعدادی از نویسندگان و روزنامه‌نگاران بود. در اواخر اسفند ۱۳۵۷، گزارشی به نخست‌وزیری داده شد که سفیر آمریکا در ایران ویلیام سولیوان روزهای چهارشنبه با جمعی از نویسندگان و روزنامه‌نگاران در آپارتمانی در شمال شهر جلساتی برگزار می‌کند. در جوّ پر آشوب و متلاطم اولین روزهای پس از انقلاب و با بدبینی‌های ویژه‌ای که نسبت به فعالیت مخرب آمریکایی‌ها در ایران وجود داشت و نیز با توجه به سابقه‌ی خود سولیوان، این رویدادها موجب بحث و گفتگوهای شدت‌گرا در نهایت به صدور دستور بازداشت آن افراد توسط دادستانی انقلاب، آقای هادوی، منجر گردید. در میان این بازداشت‌شدگان دو یا سه تن از کارمندان ایرانی سفارت آمریکا بودند. از جمله فردی به نام رضا امینی، که مدت ۲۲ سال کارمند سفارت آمریکا بود. همچنین از میان روزنامه‌نگاران برجسته، مرحوم دکتر مهدی سمسار نیز بازداشت شد. با مهدی سمسار از دوران دانشجویی در دانشکده‌ی داروسازی آشنا بودم. او یکی از فعالان شناخته شده‌ی حزب توده در دانشگاه تهران بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، ظاهراً مدتی در بازداشت به سر برد. سال‌ها بعد از آزادی به روزنامه‌ی کیهان رفت و از نویسندگان برجسته‌ی این روزنامه شد. بعد از بازداشت در اسفند ۵۷، چند ماهی در زندان بود و سپس آزاد شد. ظاهراً تا هنگام درگذشت، فعالیت سیاسی یا مطبوعاتی مشخصی نداشت. آزادی بازداشت‌شدگان، بخصوص افرادی که کارمندان سفارت آمریکا در تهران بودند، یکی از موضوعاتی بود که به‌طور دائم سفارت آمریکا با مقامات دولت جدید ایران مطرح می‌کرد. در حالی که دادستان انقلاب آنها را بازداشت کرده بود، و دولت نمی‌توانست در این کار دخالت کند.

خودسری‌های خلخالی

به زودی آقایان انواری و احمد جنتی، از همکاری با صادق خلخالی دست کشیدند و خلخالی به تنهایی و با استبداد رأی تمام، دادگاه انقلاب را اداره می‌کرد. به‌طوری که اعتراض و سر و صدای آقای هادوی نیز بلند شد. آقای مهندس بازرگان و آقای هادوی از من، به عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب می‌خواستند که به این خودسری‌ها خاتمه دهم. چندین بار مسئله

را با آقای خمینی مطرح کردم. اگرچه ایشان جواب دادند که جلو او را بگیریم!! اما احساس کردم که ایشان با کارهای خلخالی موافقت و حمایت می‌کنند.*

در یکی از اقدامات خودسرانه، خلخالی چهار نفر را به اتهام لواط بازداشت و بلافاصله تیرباران کرد. بعداً معلوم شد که دو نفر از آنها به کلی بی‌گناه بوده‌اند. این عمل، اعتراض‌ها علیه خلخالی را تشدید کرد. آقای هادوی رأساً به آقای خمینی مراجعه و ضمن اعتراض، آمادگی خود را برای استعفا اعلام کرد. آقای خمینی از من خواستند که اعضای دادستانی و خلخالی را به قم ببرم تا با حضور همگی، مسائل بررسی شود. از دفتر نخست‌وزیری به اتفاق آقایان خلخالی، هادوی، نراقی، حکیمی و زواره‌ای به دانشکده‌ی افسری و از آنجا با هلیکوپتر به قم رفتیم. آقای هادوی گزارشی از طرز کار و رفتارها داد و متذکر شد که دادگاه، باید تنها پرونده‌هایی را رسیدگی کند که دادستانی آنها را ارجاع می‌دهد، اما آقای خلخالی، خلط مبحث می‌کرد. از جمله استناد می‌کرد به اینکه در اسلام، دادستانی نداریم، قاضی مستقل است و با علم خود رأی صادر می‌کند. آقای خمینی به او یادآوری کرد که او منصوب رهبری است و باید بر طبق قانون مصوب، عمل کند. بحث‌های تند و زیادی در گرفت. در نهایت آقای خمینی با صراحت به خلخالی تأکید کردند که اولاً تنها به پرونده‌هایی رسیدگی کند که دادستانی (آقای هادوی) به دادگاه ارجاع می‌دهد، ثانیاً تنها به اتهامات "انقلابی" رسیدگی شود. این دادگاه نباید کاری به سایر تخلفات از جمله لواط، داشته باشد. حدود ساعت ۹/۳۰ شب، با این جمع‌بندی جلسه خاتمه یافت و شبانه با هلیکوپتر به تهران و نخست‌وزیری برگشتیم. از ساعت ۱۰ تا ۱۱ شب نیز این گروه در دفتر کارم در نخست‌وزیری ماندند و بحث‌ها ادامه پیدا کرد. ساعت ۱۱ شب جلسه پایان یافت و افراد دفتر کارم را ترک کردند. در آن زمان من شب‌ها، اغلب در نخست‌وزیری می‌خوابیدم. روز بعد ساعت ۷ صبح رادیوی ایران در برنامه‌ی صبحگاهی خود، خبر اعدام ۱۱ نفر را در شب گذشته در زندان قصر اعلام کرد.

مهندس بازرگان، آقای هادوی و من هم نظیر آنها، به شدت شوکه و عصبانی شده بودیم. خصوصاً که این اعدام‌ها، بدون رعایت مقررات قانونی، خلاف جمع‌بندی جلسه‌ی شب گذشته در قم صورت گرفته بود. علاوه بر این، در میان اعدام‌شدگان دو نفر از مدیران سابق ساواک بودند، که شبکه‌ای از کارمندان سابق ساواک را سامان‌دهی کرده بودند. این افراد شب‌ها در خیابان‌ها به جوانان مسلح مستقر در جلو مساجد حمله می‌کردند. نظر ما این بود که

* (موسسه) توضیحات نویسنده در ادامه به خوبی اثبات می‌کند که احساس وی خطا بوده است.

این دو نفر به طور علنی محاکمه شوند و محاکمه و مجازات آنان موجب ترس اعضای شبکه و متلاشی شدن آن بشود. کسانی دیگری هم در این گروه بودند؛ از جمله پرویز نیکخواه، که در مورد مجازات اعدام برای آنها شک و تردیدهای جدی وجود داشت.

پرویز نیکخواه یکی از دانشجویان ایرانی چپ فعال در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور بود. بعد از مراجعت به ایران در جریان تیراندازی به شاه، به همراه چند نفر دیگر بازداشت و محکوم شد. با فعالیت‌های کنفدراسیون، از اعدام نجات پیدا کرد. اما شواهدی دال بر همکاری او با رژیم و با ساواک وجود داشت. آنچه در اسناد ساواک وجود داشت حاکی از آن بود که نیکخواه برای ساواک تحلیل‌های سیاسی - اجتماعی می‌نوشته است. اما مخالفت با اعدام نیکخواه بدون محاکمه‌ی علنی دلایل دیگری داشت.

پرویز نیکخواه، عضو «حزب توده ایران» بود که در سال‌های ۱۹۶۰ - ۱۹۶۱ م (۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ ش) محفلی از هواداران حزب را در لیورپول و منچستر انگلیس تشکیل داد و به عضویت حزب در آورد. او سابقاً عضو محفلی به نام "انجمن لندن" بود، که در سال ۱۹۵۸ م (۱۳۳۷ ش) تشکیل شده بود. در سال ۱۹۶۴ (۱۳۴۲) پرویز نیکخواه همراه گروه کوچکی از فعالان کنفدراسیون، که با سازمان انقلابی منشعب از حزب توده کار می‌کردند، به ایران برگشتند. هدف از این سفر، مطالعه‌ی اوضاع و احوال داخل کشور، برای فعالیت‌های انقلابی بود. از جانب حزب توده، بیژن حکمت نیز به ایران سفر کرد و با نیکخواه به‌منظور سازماندهی فعالیت‌های انقلابی گفتگو کرد.

در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ رضا عشق آبادی، سرباز ۲۲ ساله‌ی گارد شاهنشاهی در کاخ مرمر بر روی شاه آتش گشود. به این دلیل عده‌ای، از جمله ۱۴ نفر به همراه نیکخواه و چهار نفر از رهبران کنفدراسیون از جمله منصوری، فیروز شیروانلو، محسن رسولی و منصور پور کاشانی بازداشت شدند. در مورد پرویز نیکخواه، افشین متین، به نقل از «روزنامه‌ی شانزدهم آذر»، شماره‌ی ۳ مارس ۱۹۶۶ (۱۲ اسفند ۱۳۴۵) و «باختر/مروار»، فوریه ۱۹۶۶ (بهمن ۱۳۴۵) نوشت: «سرنوشت متهم ردیف اول، پرویز نیکخواه پیچیده و تراژیک بود. او که قویاً به دفاع از خود برخاسته بود به ده سال زندان محکوم شد و به‌صورت چهره‌ی شاخص اپوزیسیون در آمد. نیکخواه پس از گذراندن پنج سال زندان، از مخالفت با رژیم دست کشید و انقلاب سفید شاه را مورد تأیید قرارداد و مورد عفو قرار گرفت و در واحد خبر رادیو و تلویزیون ایران مسئولیت بالایی را برعهده گرفت. در این زمان محافل اپوزیسیون او را سمبل خیانت می‌دانستند ...

تغییر عقیده‌ی نیکخواه ضربه‌ی محکمی به جریان چپ مارکسیستی ایران، به‌ویژه به سازمان انقلابی بود که وی را در کانون توجه و تبلیغات قرار داده بود...»^(۴۵)

محاکمه‌ی علنی نیکخواه می‌توانست فرصتی باشد برای پی بردن به آنچه در دوران مبارزات انقلابی ایران صورت گرفته بود و یافتن پاسخ به این پرسش که چه چیزی باعث شده بود که فردی نظیر نیکخواه، بعد از تحمل سال‌ها زندان، ناگهان تغییر وضعیت بدهد و توبه‌نامه امضا کند و حاضر به همکاری با رژیم شاه بشود.

انتشار خبر اعدام ناگهانی این ۱۱ نفر، به شدت موجب ناراحتی شد. هادوی سخت ناراحت شد و به قم رفت تا رسماً استعفا بدهد. ناراحتی از این بود که بعد از یک گفتگوی طولانی با رهبر انقلاب در قم، خلخال همان شب برخلاف توافق قم اقدام کرده بود.

آقای ابوالفضل حکیمی، عضو دادستانی، روز بعد در دیدارش چنین گزارش داد که: ساعت ۱۱ شب بعد از اتمام جلسه، خلخالی گفت: حالا چه کار کنیم؟ برویم زندان قصر ببینیم چه خبر است. با هم به قصر رفتیم. او پرونده‌ی این ۱۱ نفر را خواست. هیچ چیزی در پرونده‌ی آنها نبود. یعنی هنوز پرونده‌ی آنها تکمیل نشده بود. دادستانی مشغول جمع‌آوری اسناد و رسیدگی به اتهامات و صدور کیفرخواست بود. حدود ساعت یک بعد از نیمه شب، خلخال بدون هیچ مقدمه، حکم اعدام آنها را صادر کرد و در اولین ساعت روز اعدام شدند.

اما کارهای خلاف صادق خلخالی تنها در تهران نبود. او به تمام شهرها سفر می‌کرد و در همه جا، در سنندج، در مهاباد، در همدان، در شیراز، در اهواز، در ترکمن صحرا در بازداشت‌ها و اعدام‌ها مستقیماً دخالت داشت.

از جمله کارهای او بازداشت دکتر علی آبادی، به اتهام عضویت در "شورای سلطنت" بود. خلخالی او را محکوم به اعدام کرد و اگر دخالت سریع و به جای مرحوم مطهری نبود، دکتر علی‌آبادی اعدام شده بود. دخالت مرحوم شهید مطهری به این دلیل بود که دکتر علی‌آبادی به درخواست و توصیه‌ی آیت‌الله مطهری عضویت در شورای سلطنت را پذیرفته بود. هنگامی که برنامه‌ی خروج شاه از ایران قطعی شد، از دو نفر آقایان دکتر سبحانی و مطهری برای عضویت در شورای سلطنت دعوت به عمل آمد. هر دوی این بزرگواران آن را رد کردند و نپذیرفتند. مرحوم مطهری، قبل از دادن پاسخ منفی، با پاریس تماس گرفت و مطلب را با من در میان گذاشت. من ضمن تأیید نظر دکتر سبحانی، جواب را موکول به کسب نظر رهبر کردم. آقای خمینی نیز نظر دکتر سبحانی و مرا در رد این دعوت تأیید کرد. اما مطهری ضمن رد

دعوت، به پیشنهاد اعضای شورای انقلاب، دکتر علی آبادی را، که از استادان برجسته‌ی حقوق بود، معرفی کرد و پذیرفته شد. بنابراین، مطهری یک تعهد اخلاقی داشت که مانع اعدام بی‌جای دکتر علی آبادی بشود و شد.

یکی دیگر از این اقدامات، بازداشت سرتیپ فلاحی یک بار در شیراز و یک بار هم در تهران بود؛ در حالی که او به معرفی نماینده‌ی شورای انقلاب در وزارت دفاع به عنوان فرمانده نیروی زمینی منصوب شده بود. احکام بازداشت او یک بار در ۵۸/۲/۲۰ توسط بازپرس دادسرای انقلاب اسلامی تهران و یک بار در ۵۸/۳/۸ به دستور دادستان کل جمهوری اسلامی ایران صورت گرفت.^(۶۶)

اعدام عضو کمیته‌ی انقلاب سنندج

در اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۵۹، آقای خمینی از من خواستند که مدیریت مؤسسه‌ی کیهان را برعهده بگیرم. شرح این مأموریت را در جای دیگری [جلد ششم خاطرات] داده‌ام. در روزهایی که مجلس شورای اسلامی جلسه‌ی علنی داشت، کمی زودتر جلسه به دفتر کیهان می‌رفتم تا صفحه‌ی اول روزنامه را بینم و مطالب و عناوین را تأیید کنم تا برود برای چاپ. در یکی از این روزها حدود ساعت ۱۱ هنگامی که به دفتر کیهان برگشتم، رئیس دفترم آقای مهندس میرخانی اطلاع داد که دو خانم جوان از کردستان (سنندج) از امروز صبح به دفتر آمده‌اند و اصرار دارند تا با شما دیدار کنند. درخواست آنها را پذیرفتم و از مهندس میرخانی خواستم که او هم در این دیدار حضور داشته باشد. این دو خانم جوان که هر یک حدود ۲۶ و ۲۴ سال سن داشتند، با ناراحتی تمام برای ما ناپدید شدن پدرشان را گزارش کردند. آنها گفتند که پدرشان عضو کمیته‌ی انقلاب اسلامی شهر سنندج بوده است. هنگامی که چهار نفر به‌عنوان ضد انقلاب یا قاچاقچی دستگیر شده بودند، به دستور تلفنی خلخال قرار می‌شود که آنها را با هلیکوپتر به تهران بیاورند، پدر ما هم که در تهران کار داشت از فرصت استفاده می‌کند و با همان هلیکوپتر به تهران می‌آید؛ اما از آن تاریخ ناپدید می‌شود و کم‌ترین خبری از او نداریم؛ به هر کجا مراجعه کرده‌ایم، کسی خبر ندارد؛ در سنندج به ما گفته‌اند دکتر یزدی، پزشک زندان اوین است و احتمالاً خبر دارد. این است که آمده‌ایم از شما برای یافتن پدرمان کمک بگیریم (نقل به مضمون). ضمن ابراز همدردی و دلداری آنان، پاسخ دادم که اولاً من پزشک نیستم، ثانیاً رابطه‌ای هم با زندان اوین ندارم، اما می‌توانم به شما کمک کنم. نام و مشخصات پدرشان را گرفتم و سپس با آقای لاجوردی در زندان اوین تماس گرفتم و جویای

وضعیت آن فرد شدم. اما او در جواب من تأکید کرد که چنین فردی در زندان اوین بازداشت نیست و نبوده است. به ناچار با مراکز مختلف تماس گرفتیم، اما هیچ کس خبری از این فرد نداشت. در نهایت با این پیش فرض که ممکن است این فرد، بعد از ورود به تهران بر اثر تصادف فوت کرده و احتمالاً او را به پزشکی قانونی برده باشند، به درخواست من آقای مهندس میرخانی به اتفاق این دو خانم به پزشکی قانونی رفتند و در آنجا از روی عکس، پدرشان را شناسایی کردند. در بررسی مسئله معلوم شد این فرد پس از ورود به تهران به همراه آن چند مظنون، بلافاصله به زندان قصر برده شده است. در آنجا آقای خلخالی دستور اعدام آنها را صادر کرده است. او هر قدر تلاش کرده است که به آقای خلخالی بقبولاند که او از زمره‌ی آن متهمان بازداشت شده نیست و برعکس عضو کمیته‌ی انقلاب اسلامی سنج است، او باور نکرده و دستور اعدام اجرا شده است و جنازه‌ها را به پزشکی قانونی برده و سپس به خاک سپرده‌اند.*

یک مورد دیگر از این نوع داوری‌ها را که باز خود شاهد بودم، زمانی بود که من عضو کمیسیون تحقیق مجلس بوم و خلخالی رئیس آن. در جلسه‌ای به او تلفن زدند و خبر دادند که هشت متهم به قاچاق را از همدان آورده‌اند. او تلفنی اسامی آنها را پرسید و روی یک تکه کاغذ نوشت و سپس به منشی دادگاه تلفنی دستور داد که هشتاد سال زندان برای هشت نفر بنویسد و آن را خود او به هر ترتیب صلاح می‌داند بین هشت نفر تقسیم کنند!!

یکی از پاسداران آقای خلخالی، آقای کریمی نامی بود که همه جا با او همراه بود. بعد از کشتارهایی که خلخالی در سنج و مهاباد انجام داد، دیگر نتوانست با او ادامه دهد و در برابر او ایستاد، اعتراض کرد و حتی به زندان افتاد. اما شنیدن این کشتارها واقعاً اسفناک و دردناک است.

وقتی به خلخالی در مورد اعدام‌های بی‌رویه اعتراض شد، او جواب داد که من آنها را می‌کشم، اگر بی‌گناه باشند به بهشت می‌روند و اگر گناهکار باشند، که به سزای اعمالشان رسیده‌اند. مورخان می‌گویند این سخن حجاج بن یوسف ثقفی خلیفه‌ای بود، که در سفاکی

* (موسسه) آقای خلخالی، در اسفند ماه ۱۳۵۸ پس از نصب شهید بهشتی به ریاست دیوان عالی کشور از دادگاه انقلاب کنار گذاشته شد، و در اردیبهشت ۱۳۵۹ با حکم ابوالحسن بنی‌صدر - رئیس جمهور وقت - به ریاست ستاد مبارزه با مواد مخدر منصوب گردید. خاطره ذکر شده - در صورت داشتن سند و مدرک مربوط به دورانی است که مرحوم خلخالی مسئولیت مبارزه با مواد مخدر را داشته است.

معروف است. مهندس بازرگان و من از هر فرصتی برای مخالفت با عملکرد خلخالی استفاده می‌کردیم. خلخالی از مخالفت مهندس بازرگان و من با کارهای بی‌حساب و کتابش به شدت ناراحت بود. همه جا علیه ما صحبت و حتی تهدید می‌کرد. او در خاطراتش با صراحت، نه تنها مسئولیت تمام آن اعدام‌ها را پذیرفته است، بلکه به دفعات، مخالفت‌ها و به قول خودش، کارشکنی‌های ما را یادآوری کرده است. در «خاطرات خلخالی»، که در زمان حیاتش چاپ شده است، به دفعات آمده است که مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و دکتر یزدی مانع کار من می‌شدند و با اعدام‌ها مخالفت می‌کردند (صفحات ۳۶۰ - ۳۶۱ و ۳۷۶ - ۳۷۷). او ضمن شرح اعدام چهار نفر اول می‌نویسد: من می‌خواستم ۲۴ نفر اعدام کنم اما دکتر یزدی با دخالت خود مانع شد. (۶۷)

در مدت کوتاهی که معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب بودم، در چارچوب وظایفم، به‌طور مرتب کار دادگاه‌های انقلاب را پیگیری می‌کردم. دادستان وقت آقای هادوی نیز به شدت با اقدامات بی‌رویه‌ی خلخالی مخالفت می‌کرد. اعدام‌های بی‌حساب و کتاب خلخالی آنچنان اثرات سوئی علیه جمهوری اسلامی ایران در جامعه‌ی جهانی ایجاد کرده بود که دولت نمی‌توانست نسبت به آن بی‌تفاوت باشد. پس از آنکه به وزارت امور خارجه رفتم، به‌طور مرتب گزارش اعتراضاتی را که در سطح جهان نسبت به اعدام‌ها صورت می‌گرفت و به وزارت امور خارجه می‌رسید، هم در دولت و شورای انقلاب و هم به آقای خمینی منعکس می‌کردم. اعضای شورای انقلاب نیز به شدت ناراحت بودند.

در یکی از جلسات شورای انقلاب در اسفند ۱۳۵۷، که در منزل آیت‌الله مهدوی کنی تشکیل شده بود، اعتراض و ناراحتی از کارهای خلخالی مطرح شد. مرحوم مطهری مأمور شد به کار دادگاه انقلاب رسیدگی کند. مرحوم مطهری هم اقدام کرد، اما نه مخالفت شورای انقلاب و مرحوم مطهری و نه مخالفت مهندس بازرگان و من و هادوی، دادستان منصوب شخص آقای خمینی، هیچ‌یک مؤثر نبود و به جایی نرسید.*

* (موسسه) هیچ مدرکی در مورد این ادعا ارائه نشده است. امام هرگز همه عملکردهای آقای خلخالی را مورد تأیید قرار نمی‌دادند، چنان که ایشان حداقل دوبار فعالیت دادگاه‌های انقلاب را متوقف کردند و برخی احکام وی را لغو نمودند.

موضوع اعدام‌های خلخالی

خلخالی از جانب شخص آقای خمینی حمایت می‌شد. در یکی از دیدارهایم با آقای خمینی به‌طور مفصل عواقب سوء اعدام‌های خلخالی در تهران و شهرستان‌ها، بخصوص در کردستان و بازتاب سوء آن را در سطح جهانی متذکر شدم.

البته خلخالی تنها از طرف آقای خمینی حمایت کامل نمی‌شد، بلکه به شدت مورد حمایت گروه‌های چپ افراطی نیز بود.* او کاندیدای یکی از همین احزاب چپ برای ریاست جمهوری بود. همان‌هایی که مهندس بازرگان و یاران و همکارانش را در دولت و در نهضت آزادی ایران لیبرال و آمریکایی می‌خواندند!! و در روزنامه‌های خود می‌نوشتند: خلخالی: اعدام.

با وجود همه‌ی این مشکلات و درگیری‌ها و رفتارهای خردگريزانه‌ی خلخالی، به دنبال همین اعتراض‌ها و فشارها، برخی از مسئولان نظام استبداد سلطنتی به‌طور علنی محاکمه شدند. بررسی اجمالی از این محاکمات صحت و درستی نظری را که از همان ابتدا برای محاکمه‌ی سران و ایادی رژیم داده شده بود، نشان می‌دهد.

گزارش یک دادگاه علنی

بر اثر پافشاری‌های دولت موقت، بخصوص مهندس بازرگان و خود من به عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب و سپس وزیر امور خارجه، پس از مدتی برخی از متهمان دادگاه انقلاب، ولو به ظاهر، محاکمه شدند. یکی از این محاکمات، رسیدگی به جنایات دو افسر ساواک بود. یکی از این دو، بهمن نادری معروف به تهرانی بود که طی محاکمه‌ی خود، حقایقی بسیار از چگونگی رفتار ساواک را که زیر نظر مستقیم نصیری، ثابتی و عضدی قرار داشت، روشن ساخت. از جمله چگونگی کشتار دسته جمعی^۱ نه نفر از زندانیان سیاسی اوین به نام‌های محمد چوپان‌زاده، احمد جلیل افشار، عزیز سרمدی، بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی، کاظم ذوالانوار، مصطفی جوان خوشدل، مشعوف کلانتری و عباس سورکی که از اعضای چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق بودند.

در ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۴ روزنامه‌های عصر خبر دادند: نه نفر از زندانیان سیاسی اوین که قصد فرار داشتند در درگیری با مأموران کشته شده‌اند. اما واقعیت غیر از این بود.

* (موسسه) آیت‌الله خلخالی مورد حمایت اکثر توده‌های مردم در آن زمان بود. مردم آسیب دیده از نظام شاهنشاهی در آن ایام تشنه قصاص و انتقام از جنایتکاران بودند و لذا از آقای خلخالی حمایت می‌کردند.

تهرانی، شکنجه‌گر ساواک و سربازجوی ساواک در اداره‌ی سوم سیاسی (امنیت داخلی) بود در خرداد ۱۳۵۸ در دادگاه خود که از تلویزیون ایران پخش شد، بعد از توضیح مختصری درباره‌ی کمیته‌ی مشترک ضد خرابکاری ساواک - شهربانی، چگونگی قتل عام گروه جزنی - ظریفی را شرح داده است.

ارتشبد نصیری، رئیس وقت ساواک نیز در گزارش خیلی محرمانه به شماره‌ی ۶۹۹/ک، مورخ ۵۴/۴/۷ به ریاست اداره‌ی دادرسی نیروهای مسلح، اجرای طرح ثابتی را منعکس ساخته است. اما آیا فقط تهرانی و عضدی مقصر بودند و باید محاکمه و اعدام می‌شدند؟ آیا اگر ارتشبد نصیری، رئیس ساواک، و رحیمی فرماندار نظامی تهران، ناجی فرماندار نظامی اصفهان، و خسروداد به‌طور علنی محاکمه می‌شدند، حقایق بیشتری از عملکردهای جنایتکارانه‌ی رژیم شاه فاش نمی‌شد، و اگر فاش می‌شد آیا امروز، ایادی رژیم شاه که در تمام آن جنایات شریک بودند و هستند جرأت اظهار وجود پیدا می‌کردند؟

هر روز که از انقلاب می‌گذرد تأسف من از اینکه چرا ایادی نظام شاه محاکمه نشدند، بیشتر می‌شود. اگر آن چهار نفر اولیه و سایرین به‌طور علنی محاکمه می‌شدند، بدون شک حقایق بسیاری آشکار می‌شد و امروز کسی برای آن افراد مرثیه‌ای نمی‌خواند. به‌عنوان شاهد نظرم به یاد داریم که در کنفرانس مطبوعاتی فرماندهان ارشد بازداشت‌شده‌ی ارتش، ربیعی و رحیمی اظهار داشتند که به آنها دستور داده شده بود که مراکز تهران را بمباران کنند. من متأسفم که آقای خمینی پیشنهاد مرا در مورد برگزاری یک دادگاه علنی برای رسیدگی به عملکرد این افراد نپذیرفت.* آنچه که بهمن نادری، معروف به تهرانی، در هنگام محاکمه‌اش در دادگاه در مورد کشتار نه نفر از زندانیان سیاسی، اعتراف کرد، در ذهن هیچ بیننده و خواننده‌ای شکی در مجرمیت آنان باقی نگذاشته است و کسی نتوانسته است تا به حال برای آنها مرثیه بخواند. برخلاف واقع شایع کرده بودند که هیچ حکم اعدامی نیست که صادر بشود، مگر آنکه من آن را امضا کنم. این حرف مطلقاً بی‌اساس بود. نه به‌صفت شخصی و نه به‌صفت مسئولیتی که در دولت داشتم و نه شخص آقای مهندس بازرگان هیچ نقشی در اعدام‌ها نداشتیم.

* (موسسه) علی رغم ادعای راوی، محاکمات اوایل انقلاب، علنی بود و خبرنگاران در جلسات حضور داشتند، همه گفت‌وگوها و پرسش و پاسخ‌ها توسط گروه فیلمبرداری تلویزیون ضبط و تصویربرداری شده است و در مطبوعات نیز بازتاب وسیعی داشت، به‌علاوه در همه جلسات دادگاه‌ها، جمع کثیری از مردم نیز حضور داشتند. در خصوص محاکمه افراد نام برده، خود راوی علی رغم نداشتن مسئولیت قضایی رسمی در کنار متهمان در دادگاه حضور داشت.

در اسفندماه ۱۳۵۷ طی مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی کیهان درباره‌ی دادگاه‌های انقلاب توضیحاتی دادم. متن کامل این مصاحبه در جلد دوم «مجموعه آثار: مقالات، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های سال ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸» آمده است. در این مصاحبه گفته شده است که: «دادگاه‌های انقلاب مستقل از دولت هستند و من هم به عنوان شخص خودم هیچ‌گونه دخالتی در این دادگاه‌ها ندارم. البته صریحاً گفته‌ام و باز هم تکرار می‌کنم که با شیوه‌ی عمل این دادگاه‌ها موافق نیستم؛ زیرا معیارهای اسلامی باید در دادگاه‌های انقلاب رعایت شود. باید فرق قائل بشویم بین کسی که مجرم است و باید اعدام بشود با اینکه چگونه محاکمه و مجازات بشود. من معتقدم به اندازه‌ی کافی اسناد و شواهد موجود هست که دادگاه‌ها را علنی بکنیم. مردم می‌خواهند بدانند که در این دادگاه‌ها چه می‌گذرد. تمام کسانی که شکنجه شده‌اند بتوانند در دادگاه گواهی بدهند علیه آن کسانی که شکنجه‌شان داده‌اند؛ مثل دادگاهی که در تلویزیون نشان داده شد. دلیلی ندارد دادگاه مخفی باشد. دنیا باید بداند که این دادگاه‌ها به چه صورت بر گزار می‌شود. وقتی می‌گویم دنیا خواهش می‌کنم بنویسید منظورم فقط دنیای غرب نیست، آمریکا و اروپا نیست، منظورم دنیای اسلام هم هست. هشتصد میلیون مسلمان به معجزه‌ای که در ایران اتفاق افتاده نظاره می‌کنند. ما گفتیم دولت اسلامی ما شباهتی با دولت‌های دیگر ندارد. مدعی هستیم حکومت اسلامی ما نوع جدید و شکل جدیدی است. دنیا می‌خواهد بداند این شکل و نوع جدید حکومت چیست. یکی از ارکان حکومت ما عدالت قضایی اسلام است. قوانین جزا در اسلام هست. ما نباید از اینکه قوانین جزای اسلام را علناً در معرض دنیا قرار بدهیم، خجلت‌زده باشیم. بنابراین، معتقدم که باید دادگاه‌ها علنی باشند تا شهود بیابند و حرفشان را بزنند. مجدداً تأکید می‌کنم که مسئله بر سر این نیست که این کسانی که کشته می‌شوند، مجرم نیستند، اما باید دادگاه‌ها براساس ضوابط اسلامی باشد».

بازداشت و اعدام مقدم و نشاط

در تاریخ ۵۸/۱/۲۳ سه نفر از امرای برجسته‌ی نظامی آقایان نشاط، مقدم و فردوست بازداشت شدند. دو نفر اول بلافاصله اعدام شدند. اما فردوست اعدام نشد. برخلاف بعضی شایعات، فردوست هرگز با دولت موقت ارتباط و همکاری نداشت. اما اینکه چرا اعدام نشد و با چه گروهی و چه کسانی همکاری داشت نیاز به بحث و بررسی جداگانه‌ای دارد. خاطرات فردوست در دو جلد توسط نهادهای امنیتی منتشر شده است که حاوی نکات بسیار مهمی

است. اما در مطالعه‌ی این خاطرات باید به نانوشته‌های او فکر کرد و نه فقط به آنچه از او و به نام او منتشر شده است.

در ۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ خلخال تعدادی از بازداشت شدگان، از جمله حبیب القانین را اعدام کرد. حبیب القانین از یهودیان سرشناس، رئیس انجمن یهودیان ایران و بسیار نزدیک به شاه بود. در کیفرخواست او آمده بود که وی «در نزدیکی تل‌آویو در اسرائیل زمینی برای خود خریداری کرده بود و در سفری به اسرائیل در نشستی با مقامات این کشور، از جمله موشه دایان و آبا ابان، وزرای دفاع و امور خارجه‌ی اسرائیل قول داده بود پول و کمک بیشتر از یهودیان ایران برای اسرائیل جمع‌آوری کند».

اعدام القانین موج تازه و شدیدی در دنیا علیه جمهوری اسلامی برپا کرد که یکی از آنها قطعه‌نامه‌ی سنای آمریکا علیه ایران بود.

در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۸ به دنبال اعتراضات گسترده به چگونگی اعدام‌ها، آقای خمینی طی یادداشتی به آقای هادوی به عنوان دادستان دادگاه‌های انقلاب دستوراتی در مورد احکام اعدام صادر کردند. به موجب این دستور، حکم اعدام فقط در مواردی صادر می‌شود که ثابت شود متهم آدم کشته است و یا فرمان کشتار عمومی داده است یا مرتکب شکنجه‌ای شده است که منجر به مرگ شده باشد (صحیفه‌ی امام، ج ۷، ص ۲۷۴). براساس این دستورالعمل القانین نباید اعدام می‌شد.

استعفای هادوی

ادامه‌ی رفتارهای خردگریزانه‌ی صادق خلخالی و خودسری‌ها و تخلفات مکرر او از قانون دادگاه‌های انقلاب و حمایت غیرمستقیم آقای خمینی از خلخالی موجب شد که آقای هادوی در نهایت در ۱۳۵۸/۵/۲۱ از سمت دادستانی استعفا بدهد. آقای خمینی ضمن قدردانی از آقای هادوی، با قبول استعفای ایشان، آیت‌الله قدوسی را به جای او منصوب کرد. متن نامه‌ی آقای خمینی به قدوسی و هادوی در پیوست ۶۸ آمده است.

طرح انحلال ارتش

یکی از موضوعات بسیار حساس و مهم که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب و شروع به کار دولت موقت مطرح شد، سرنوشت ارتش بود. گروه‌های چپ، حزب توده، چریک‌های فدایی، مجاهدین خلق، جنبش مسلمانان مبارز، همه اصرار داشتند و در نشریات خود مطرح می‌کردند

که ارتش یک نهاد وابسته به امپریالیسم است و باید منحل و ارتش خلقی تشکیل شود (به‌عنوان نمونه نگاه کنید به: «انحلال ارتش»، نشریه‌ی مجاهدین، و روزنامه‌ی اطلاعات، ۵۷/۱۲/۶).

در دولت و شورای انقلاب، همه به ضرورت تصفیه‌ی ارتش از امیران برجسته‌ی دوران شاه باور داشتند، ولی هیچکس به انحلال ارتش اعتقاد نداشت. امام هم با آن مخالف بودند. و این یک سیاست عاقلانه‌ای به مصلحت کشورمان بود. ما هم از همین سیاست حمایت می‌کردیم. سال‌ها بعد وقتی آمریکا به عراق حمله و صدام را ساقط کرد با انحلال ارتش عراق مرتکب یک اشتباه راهبردی بزرگی شد. ناگهان بیش از چهارصد هزار سرباز و درجه‌دار و افسر عراقی، که اکثراً عضو حزب بعث بودند، بی‌کار شدند. این افراد بدنه‌ی اصلی مخالفان دولت جدید عراق را تشکیل دادند. در وقایع اخیر عراق و غائله‌ی «دولت اسلامی عراق و شام» (داعش) بخش عمده‌ای از کادرهای ناراضی ارتش عراق زمان صدام، به داعش پیوسته‌اند. اشتباهی که دولت موقت ایران، با وجود همه‌ی جنجال‌ها، مرتکب آن نشد. هواداران انحلال ارتش وقتی دیدند نظرشان عملی نیست طرح انتخاب فرماندهان توسط نیروهای درون ارتش را عنوان کردند. این نظر هم عملی نبود. یک نمونه‌ی آن انتخاب فرمانده نیروی هوایی توسط همافران بود.

انتخاب فرمانده جدید نیروی هوایی

در جوّ روزهای پس از انقلاب، عده‌ای بر این باور بودند و اصرار داشتند که فرماندهان سه‌گانه‌ی ارتش را، کادرهای همان نیرو انتخاب کنند. مرحوم آیت‌الله طالقانی نیز از این نظر حمایت می‌کردند و از آنجا که همافران به‌طور دسته‌جمعی به مدرسه‌ی علوی آمده و حمایت و پیروی خود را از رهبری اعلام کرده بودند و در روز ۲۲ بهمن نیز با گارد شاهنشاهی درگیری مسلحانه پیدا کرده بودند، اولین واحدی که در تعیین فرمانده نیروی هوایی دخالت کرد، بدنه‌ی نیروی هوایی و همافران بودند. نمایندگان آنها به دفتر من در نخست‌وزیری آمدند و سرهنگ ایمانیان را معرفی کردند، اما من با این طرز کار موافق نبودم. نیروی هوایی یک واحد متعلق به ارتش ایران است، نه نیرویی در خدمت همافران. بنابراین، باید دولت به نمایندگی از جانب ملت فرمانده را تعیین کند. اما به هر حال جوّ غالب این را می‌خواست. پیشنهاد آنها را به مهندس بازرگان گزارش دادم و ایشان هم آن را پذیرفت و برای تیمسار ایمانیان حکم فرماندهی صادر کرد. اما هنوز چند روزی نگذشته بود که اختلاف میان فرمانده‌ی جدید با

همافران بالا گرفت. همافران در واقع می‌خواستند فرمانده را "اداره" کنند، نه اینکه "فرمانده" نیروهای تحت فرماندهی خود را اداره کند. ایمانیان استعفا داد و کشمکش ادامه پیدا کرد. در نهایت همافران سه نفر را معرفی کردند و مهندس بازرگان از میان آنان مهدیون را تصویب کرد. اما مهدیون هم نتوانست با کادرهای نیروی هوایی کنار بیاید و استعفا داد و به جای او آذربرزین منصوب شد. دوره‌ی فرماندهی او نیز بسیار کوتاه بود. او با مخالفت همافران روبه‌رو شد و استعفا داد. برخلاف ادعای آقای سپهبد آذربرزین، مهندس بازرگان هیچ‌گونه آشنایی با او نداشت.

تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران

ایجاد یک نیروی مسلح مستقل در اوضاع بحرانی روزهای پس از پیروزی انقلاب، امری بود که خیلی‌ها به ضرورت آن پی برده بودند؛ زیرا با وقوع انقلاب، یک خلأ ناگهانی در وضعیت نیروهای امنیتی و انتظامی کشور به‌وجود آمده بود. نیروهای انتظامی و ژاندارمری به شدت منفعل شده بودند و نمی‌توانستند وظایف خود را انجام دهند؛ بنابراین، طبیعی بود که دولت موقت نسبت به این قضیه حساسیت ویژه‌ای داشته باشد. ما به یک نیروی مسلح قابل اعتماد احتیاج داشتیم. پیش‌تر البته در شورای انقلاب بحث تشکیل «گارد ملی» مطرح شده بود و آقای مهندس بازرگان هم در مصاحبه‌ای در ۵۷/۱۲/۲ گفتند که: «امشب ما تشکیل گارد ملی را اعلام خواهیم کرد ... ما سرگرم استخدام و سازمان دادن چندین هزار نفر هستیم. مسئله این است که مردم از ارتش و پلیس تنفر داشته‌اند و اگر ما آنها را بار دیگر به خیابان‌ها گسیل داریم مردم عکس‌العمل نشان خواهند داد ...».

وقتی به عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب منصوب شدم، تشکیل چنین نیرویی به صورت خاص برعهده‌ی من واگذار شد. از آقای مهندس محمدتوسلی برای تهیه‌ی اساسنامه دعوت به عمل آمد. ایشان که هنوز به شهرداری نرفته بودند، به نخست‌وزیری آمدند و کار را شروع کردند. ما با عنوان «گارد ملی» چندان موافق نبودیم و واژه‌ی «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» را پیشنهاد کردیم که تصویب هم شد. ایشان با دقت فراوان اساسنامه را تدوین کردند. از هیئتی به عنوان شورای فرماندهی برای بررسی متن تهیه‌شده دعوت به عمل آمد. اعضای این هیئت عبارت بودند از: نماینده‌ی وزارت کشور، که تامین امنیت داخلی را قانوناً برعهده داشت؛ نماینده‌ی دادستان کل کشور، چون این نیرو برای برخی از اقدامات خود به

مجوز دادستان احتیاج پیدا می‌کرد؛ نماینده‌ی ستاد مشترک ارتش؛ نماینده‌ی مقام رهبری و نماینده‌ی دولت. خود من به عنوان نماینده‌ی دولت موقت در شورا شرکت می‌کردم.

به پیشنهاد من، آیت‌الله لاهوتی به‌عنوان نماینده‌ی رهبر، از جانب آقای خمینی منصوب شد؛ اگرچه برخی از روحانیان عضو شورای انقلاب با مرحوم لاهوتی موافق نبودند. از طرف ستاد مشترک هم گمان می‌کنم سرهنگ دیزجی معرفی شده بود. اسامی دقیقاً خاطر من نیست. به هرحال با همکاری این شورا اساسنامه‌ی سپاه نهایی و به تصویب دولت و شورای انقلاب و تأیید امام رسید. چند جا هم برای آموزش در نظر گرفته شد. یکی از این مکان‌ها، سعدآباد بود که امکانات خوبی برای آموزش تیراندازی و مانند آن داشت. در نخست‌وزیری هم امکاناتی بود که ما در اختیار سپاه گذاشتیم. افرادی برای تشکیل سپاه در مراکز استان‌ها انتخاب شدند و شروع به کار کردند. جلسات ستاد فرماندهی در نخست‌وزیری و در دفتر من تشکیل می‌شد.

کنفرانس مطبوعاتی اعلام تأسیس سپاه

بعد از تصویب طرح تأسیس سپاه، تهیه و تصویب اساسنامه‌ی آن و تعیین اعضای شورای فرماندهی - متشکل از نمایندگان وزارت کشور، ستاد مشترک ارتش، دادستان کل و رهبری و دولت- و شروع به کار واحدها، در اولین فرصت، تأسیس سپاه طی یک کنفرانس مطبوعاتی در یکی از سالن‌های پادگان عباس‌آباد اعلام شد. این کنفرانس رادیو-تلویزیونی و مطبوعاتی با حضور آیت‌الله لاهوتی نماینده‌ی رهبری و آقای مهندس محمد توسلی برگزار شد که در همان زمان از صدا و سیما پخش شد. در یک مصاحبه‌ی دیگری با «کیهان» جزئیات تشکیل سپاه پاسداران را شرح داده‌ام.^(۶۶) در مورد چگونگی تأسیس سپاه، هم آقای مهندس محمد توسلی و هم خود من توضیحاتی داده‌ایم.^(۶۷ و ۶۸) بعدها سایت تاریخ ایرانی نیز گزارشی از چگونگی تأسیس سپاه ارائه داد.^(۶۹)

هنگامی که طرح تشکیل سپاه تهیه و به تصویب دولت و شورای انقلاب رسید، یک واحد اطلاعات، زیر نظر شورای فرماندهی تشکیل شد. کار این واحد، در مرحله‌ی اول، بررسی صلاحیت متقاضیان عضویت در سپاه و تأیید درخواست عضویت آنان و جلوگیری از ورود عناصر احتمالاً نفوذی سازمان‌های غیر دوست یا دشمن در سپاه بود. اما بعدها که شورای انقلاب مسئولیت سپاه را برعهده گرفت دامنه‌ی کار آنان به قلمرو امور امنیتی از جمله فعالیت سفارتخانه‌ها و عوامل خارجی توسعه پیدا کرد.

یکی دیگر از تصمیمات شورای فرماندهی در این دوره، تصویب طرحی بود که به موجب آن سپاه دو نوع عضو خواهد داشت: عضو پیوسته و عضو وابسته. عضو پیوسته به صورت ثابت به واحدهای درون سپاه ملحق می‌شد، اما عضو وابسته در هر کجا که بود به کار خود ادامه می‌داد، اما پس از تأیید صلاحیتش، دوره‌های آموزش نظامی - سیاسی را می‌گذرانید و مجوز حمل اسلحه برایش صادر می‌شد. در وضعیت بسیار بحرانی و پیچیده‌ی پس از پیروزی انقلاب، بر اساس اخبار و از اطلاعاتی که منتشر می‌شد و در جای دیگری در همین جلد آورده‌ام، ما کودتای نظامی و یا حمله به ایران را پیش‌بینی می‌کردیم و یکی از راه‌های مقابله با آن را آموزش رزمی و مسلح کردن همه‌ی کسانی می‌دانستیم که معتقد به انقلاب و قابل اعتماد بودند. این هسته‌ی اصلی همان نظریه‌ی تشکیل ارتش بیست ملیونی بود. آیین‌نامه‌ی ویژه‌ی به تصویب شورای فرماندهی رسید و افرادی به تدریج به این برنامه پیوستند و بر طبق مقررات مسلح شدند. در واقع نیروی ذخیره‌ی سپاه محسوب می‌شدند.

فشار برای مهار سپاه پاسداران

پس از تصویب طرح تشکیل سپاه پاسداران، روحانیان عضو شورای انقلاب از جمله مرحوم دکتر بهشتی و آیت‌الله موسوی اردبیلی اصرار داشتند که افراد خاص مورد نظر آنان به فرماندهی سپاه گماشته شوند؛ در حالی که بر طبق مصوبه، سپاه نهادی زیر مجموعه‌ی دولت بود. من از مشورت با اعضای شورای انقلاب در تعیین فرمانده سپاه استقبال کردم، اما آنها با اصرار می‌خواستند محمد منتظری به فرماندهی سپاه منصوب شود. در خلال یکی از جلسات شورای انقلاب در منزل آیت‌الله موسوی اردبیلی، در همان اسفندماه ۵۷، این دو نفر در این مورد با من صحبت کردند. من موافق نبودم. علت را نیز برای آنها توضیح دادم که با شناختی که از آقای محمد منتظری دارم، می‌دانم که ایشان توانمندی و آمادگی‌های فراوان برای فداکاری در راه انقلاب را دارند، اما روحیه‌ی کار دسته‌جمعی و تبعیت از قانون و از سیاست‌های عام و کلی دولت را ندارند و مشکل‌آفرین خواهند بود. با توجه به اصرار آنها، قبول کردم که با آقای منتظری صحبت کنم و فرماندهی یکی از بخش‌های سپاه به ایشان داده شود. اگر خوب کار کرد، در مرحله‌ی بعد به فرماندهی کل ارتقا پیدا کنند، اما آنها این پیشنهاد مرا نپذیرفتند و بر نظر خود اصرار می‌ورزیدند؛ بنابراین، به نتیجه‌ای نرسیدیم.

همچنین بنا به دلایلی که برای من روشن نبود و نشد، روحانیان عضو حزب جمهوری اسلامی و شورای انقلاب با مرحوم لاهوتی به عنوان نماینده‌ی امام در شورای فرماندهی سپاه

موافق نبودند. اما مرحوم لاهوتی در روزهای بعد از پیروزی انقلاب، و سقوط پادگان باغ‌شاه (حر) به‌عنوان نماینده‌ی امام در آنجا مستقر شده و توانسته بود اعتماد نیروی ویژه (کلاه‌سبزها) را برای همکاری با دولت و آموزش نیروهای جوان و داوطلب جلب کند. این برای آموزش اعضای سپاه در آن تاریخ بسیار ضروری و با ارزش بود. در نهایت در دیدار با آقای خمینی و ارائه‌ی گزارش امور جاری و بخصوص تأسیس سپاه، ایشان با درخواست من برای معرفی مرحوم لاهوتی به‌عنوان نماینده در شورای عالی فرماندهی سپاه موافقت کردند و حکم ایشان صادر شد.

یکی از اقدامات خودسرانه‌ی محمد منتظری، تشکیل سپاه پاسداران در پادگان دژبان مرکزی در خیابان فرصت به فرماندهی ابوشریف بود. عده‌ای از نیروهای فلسطینی را هم بدون اجازه و همکاری با دولت و شورای انقلاب، به ایران آوردند تا به افراد داوطلب در آن مرکز آموزش بدهند. با توجه به همکاری نیروی ویژه با دولت و با سپاه برای آموزش اعضای سپاه، موجبی برای استفاده از فلسطینی‌ها نمی‌دیدیم.

من در ابتدا سعی کردم با دیدار و گفتگو با افراد مشکل را حل کنم. برای کاهش تنش‌جات و رسیدن به یک تفاهم و توافق، ابوشریف به دعوت من به نخست‌وزیری آمد و با هم گفتگو کردیم. من او را مردی آرام و منطقی دیدم، اما نمی‌دانم بر چه اساسی گفت که علت مخالفتش با سپاه، زیر نظر دولت این است که شما می‌خواهید از سپاه برای سرکوب کارگران استفاده کنید!!

ابوشریف، که نام واقعی‌اش عباس زمانی است، در دوران قبل از پیروزی انقلاب در مبارزات مسلحانه‌ی زیرزمینی فعال بود. او در حدود سال ۱۳۵۰ به فلسطین رفته بود و پس از چند ماه آموزش در اردوگاه‌های ساف هنگام بازگشت به ایران در مرز دستگیر شده بود. این بار دومی بود که او به زندان می‌افتاد. بار اول در سال ۱۳۴۴ در زمان دانشجویی‌اش بود. در بار دوم پس از مدت کوتاهی (پنج ماه) از زندان آزاد شد و به زحمت توانست به طور قاچاق، از مرز بلوچستان به پاکستان برود. او در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی عربی «المستقبل» سخنان خود را درباره‌ی دولت موقت تکرار کرده و گفته بود: «با دولت موقت برخورد داشتیم؛ چرا که دولت تصمیم داشت از پاسداران انقلاب جهت اجرای هدف‌های غیر انقلابی استفاده کند؛ از آن جمله ایجاد برخورد بین پاسداران انقلاب و کارگران اعتصابی».

ابوشریف در همین مصاحبه با المستقبل ادعای نادرست دیگری را هم مطرح کرد و گفت: «عدم هماهنگی دولت موقت با پاسداران انقلاب و عدم کمک مالی و نظامی به سازمان سبب شد پاسداران انقلاب نتوانند فعالیت پرثمری داشته باشند؛ زیرا دولت موقت از آن بیم داشت که پاسداران کم‌کم نیرومندتر گشته و در آینده خود خطرناک شوند». او با کمال بی‌اطلاعی مدعی شد که ابراهیم یزدی در آغاز سعی داشت تا بر پاسداران انقلاب تسلط یابد، ولی ما چنین سلطه‌طلبی را نپذیرفتیم؛ زیرا آقای یزدی یک مرد انقلابی نبود و شایستگی چنین رهبری را نداشت. آقای یزدی جزو انقلابیونی که طی بیست سال گذشته بر علیه شاه مبارزه می‌کردند نبوده است؛ با این حال دولت موقت کوشش‌های زیادی کرد تا بتواند از طریق یزدی و یا غیر او پاسداران انقلاب را زیر نفوذ خود درآورد، ولی نشد؛ زیرا پاسداران متعلق به انقلاب بودند».

اما ابوشریف نتوانست برای مدتی طولانی در سپاه بماند؛ او سپاه را رها کرد، مدتی در افغانستان بود، ولی ظاهراً سال‌هاست مقیم پاکستان شده است. او با ریش بلند و قبای سرداری خاص که می‌پوشد، بیشتر به طالبان افغان و پاکستان شباهت دارد.

درحالی که سپاه آرام آرام شکل گرفته بود، مراکز آموزشی در چندین منطقه، از جمله پادگان حر (باغ‌شاه) و در کاخ سعدآباد دایر شده بودند، و در چندین مرکز استان نظیر شیراز، تبریز، همدان، رشت و زنجان نیز افرادی به عنوان فرمانده موقت برای تشکیل سپاه منصوب شده بودند، شورای انقلاب در اوایل فروردین ۵۸ با یک مصوبه، سپاه پاسداران را از دولت جدا کرد و فرماندهی آن را خود برعهده گرفت. برای من جالب این بود که در جلسه‌ی شورای انقلاب، آقایان قطب‌زاده و بنی‌صدر از این اقدام شورای انقلاب با نوعی هیجان حمایت کردند و وقتی پرسیدم که چه کسی می‌خواهد مسئولیت سپاه را از طرف شورای انقلاب برعهده بگیرد، این دو نفر بلافاصله اعلام آمادگی کردند. آنها تصور می‌کردند که اگر شورای انقلاب مدیریت سپاه را از دولت موقت بگیرد، آن را به آنها واگذار خواهد کرد؛ در حالی که قرائن و شواهد حاکی از این بود که روحانیان عضو شورای انقلاب، حزب جمهوری اسلامی را به عنوان "بازوی سیاسی" تشکیل داده بودند و می‌خواستند که "سپاه پاسداران" را به عنوان بازوی نظامی در اختیار داشته باشند.

پس از آنکه شورای انقلاب برخلاف اساسنامه‌ی خود، مجموعه‌ی سپاه را از دولت جدا کرد و خود رهبری آن را برعهده گرفت، پس از استعفای ابو شریف، فرماندهی سپاه به آقای جواد

منصوری واگذار شد. آقای فروتن به‌عنوان رئیس روابط عمومی سپاه در یک مصاحبه‌ی اختصاصی با آیندگان اعلام داشت که دکتر یزدی و فرزند آیت‌الله منتظری در حال حاضر هیچ‌گونه سمتی در سپاه پاسداران ندارند. فروتن گفت: به‌دنبال دستور امام و تصویب شورای انقلاب از تاریخ ۵۸/۲/۲ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی رسماً تشکیل و دکتر یزدی و محمد منتظری از تشکیلات سپاه کنار رفتند. در دوم اردیبهشت ۵۸ من به وزارت امور خارجه رفته بودم و دکتر چمران به جای من معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب شده بود.

رئیس روابط عمومی سپاه سپس اشاره به گروه فرقان کرد و گفت: «تمامی افراد گروه فرقان دستگیر نشده‌اند، ما تعدادی را دستگیر کرده ایم که اکثرشان در رابطه‌ی مستقیم با این گروه تروریستی نداشته‌اند. به این خاطر تحقیق و پیگیری برای شناسایی کسانی که در کادر مرکزی آن فعالیت دارند ادامه دارد».

رئیس روابط عمومی سپاه پاسداران انقلاب درباره‌ی علت جلوگیری از سفر گروهی از پاسداران که برای شرکت در جشن استقلال لیبی عازم این کشور بودند گفت: «این برنامه بدون اطلاع دولت و سپاه پاسداران انقلاب انجام شده بود و فرزند آیت‌الله منتظری از این گروه برای سفر به لیبی دعوت به‌عمل آورده بود؛ لذا شورای مرکزی سپاه با این سفر مخالفت کرد».

فروتن گفت: «هفت نفر در شورای مرکزی سپاه عضویت دارند که یکی از آنها نماینده‌ی شورای انقلاب، دیگری نماینده دولت و سومی خود من هستم. اسامی این گروه فعلاً مخفی است، ولی طی مراسمی که در آینده با حضور اعضای دولت و شورای انقلاب به‌مناسبت ملیت شدن سپاه پاسداران به لباس رسمی برگزار خواهد شد. اسامی شورای مرکزی سپاه به اطلاع عموم خواهد رسید. لباس تازه‌ی سپاه پاسداران انقلاب که عکس آن به‌طور اختصاصی برای آیندگان گرفته شده، دارای آرم سپاه است و نوع آن برای دختران و پسران پاسدار از آن لباس دست و پا گیر گذشته رها خواهند شد و برای عملیات نظامی خود آزادی عملی بیشتری خواهند داشت. لباسی که درحال حاضر پاسداران از آن استفاده می‌کنند برای تکاوران ارتش دوخته شده بود که تعدادی از آنها در حمله به پادگان‌ها به دست مردم افتاد و اکثراً از آن استفاده می‌کنند». ضمناً روابط عمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی طی اطلاعیه‌ای اعلام داشت که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که به دستور امام و تصویب شورای انقلاب از تاریخ دوم اردیبهشت ۵۸ رسماً تشکیل شده، تنها یکی است و هیچ گروه یا شخصی حق استفاده از اسم

سپاه پاسداران را نخواهد داشت. در ثانی سپاه پاسداران مستقلی از این سپاه در تهران و در هیچ یک از شهرهای ایران وجود ندارد و تشکیل آن به نام سپاه پاسداران باشد با این سپاه ارتباطی نداشته و هرچه زودتر می‌بایست تکلیف خود را روشن نمایند.

در قسمت دیگری از این اطلاعیه آمده است: کلیه‌ی اعلامیه‌ها و حکم‌های مأموریت از طرف سپاه فقط می‌بایست به امضای یک نفر از فرماندهان سپاه همراه با مهر رسمی سپاه باشد؛ در صورتی که مشاهده شود فرد یا گروهی از طریق دیگر حکمی دارند مورد تعقیب قانونی قرار خواهند گرفت. ضمناً حکم‌هایی که تا قبل از تاریخ ۵۸/۲/۲ به نام سپاه صادر شده از درجه‌ی اعتبار ساقط است.

انتقال مدیریت سپاه، از دولت به شورای انقلاب، دولت موقت را در یک وضعیت نامناسبی قرار داد؛ زیرا همان‌طور که در جای دیگری اشاره کرده‌ام، دولت فاقد امکانات برای حفظ امنیت بود. نیروی انتظامی فاقد روحیه‌ی لازم برای کار بود. دعوت رئیس شهربانی کل کشور، سرتیپ مجللی و تأکید مهندس بازرگان، برای تقویت روحیه‌ی نیروی انتظامی و دیدار دوستانه با افسران نیروی انتظامی به شهربانی کل کشور را پذیرفتم. در این دیدار سرتیپ کوهرنگی معاون شهربانی کل کشور با صراحت اظهار داشت: «آقای دکتر یزدی شما از یک گروه ترسیده، انتظار خدمت نداشته باشید. خود من با آنکه در معرض کوچک‌ترین مظان اتهام نیستم، ولی جرأت نمی‌کنم به کسی بگویم سرتیپ شهربانی هستم و یا در آمد و رفت به محل کارم احساس دلپره می‌کنم.»^(۷۰)

این در حالی بود که مردم، رهبر انقلاب و شورای انقلاب از دولت می‌خواستند و انتظار داشتند که امنیت شهرها، از جمله تهران را تأمین کند. تشکیل سپاه پاسداران در راستای تأمین این انتظارات بود، اما متأسفانه شورای انقلاب به جای کمک به دولت، راه دیگری را انتخاب کرد.

این تغییرات مصادف شد با زمانی که من به وزارت امور خارجه رفتم و دکتر چمران مسئولیت معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب را برعهده گرفت. او به ناچار طرحی را برای تشکیل یک نیروی ویژه در نخست‌وزیری تهیه کرد، اما تلاش او، به‌علت مخالفت همین گروه‌ها به جایی نرسید.

پس از جداکردن سپاه از دولت موقت، ارتباطم با برخی از واحدها و فرماندهان پابرجا مانده بود. دو نفر از اعضای این واحد، آقایان کاظمی و رضا طباطبایی گاهی برای مشورت به دیدن

من می‌آمدند. رضا طباطبایی، برادر مرحوم دکتر کلود طباطبایی، از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا، واحد شیکاگو و عضو نهضت آزادی شاخه‌ی آمریکا بود. بعد از انقلاب، بلافاصله به ایران آمد و به سپاه پیوست. کاظمی را نمی‌شناختم و توسط رضا طباطبایی با او آشنا شدم. او را انسانی فرهیخته، باهوش و پرکار دیدم. در یکی از اولین دیدارها به آنها توصیه کردم که دنبال به قول معروف نخود سیاه نروند. توضیح دادم که عوامل اسرائیل در رویدادهای بعد از انقلاب، از جمله در کردستان، نقش جدی دارند. بروید شبکه‌ی موساد در ایران را شناسایی کنید و اولین قدم مطالعه‌ی پرونده‌ی موساد در ساواک است. توضیح دادم که پرونده‌ی فعالیت موساد در ایران را دیده‌ام. شاه از یک تاریخ معین به ساواک دستور داده بود که فعالیت موساد را، بدون آنکه مزاحم یا مانع فعالیت آن بشود، زیر نظر بگیرد و گزارش تهیه کند. ساواک اطلاعات مکتوب جالبی از فعالیت موساد در ایران جمع‌آوری کرده بود. بنابراین، مطالعه‌ی این پرونده برای شروع به کار ضروری بود، ولی مسئول جدید مرکز ساواک با آنها همکاری نمی‌کرد و آنها را راه نمی‌داد، اما نمی‌دانم چگونه آنها بالاخره به پرونده‌ها دسترسی پیدا کردند. از جمله اسامی هیئت مرکزی شبکه‌ی موساد را در ایران به دست آوردند. بعد از پیگیری‌هایی که کردند، متوجه شدند که تمام اعضای مرکزی موساد، هنگام انقلاب ایران را ترک کرده‌اند. از این گروه تنها یک نفر، به نام گرچی، در ایران مانده بود که مسئولیت او یارگیری از میان ایرانیان برای همکاری با موساد بود. در سوابق مکتوب او آمده بود که او سال‌ها در عراق بوده است و به زبان‌های عبری، فارسی، عربی و انگلیسی و احتمالاً کردی تسلط کامل دارد. مدتی به عنوان جاسوس اسرائیل در عراق زندانی بوده است و سپس در زمانی که بسیاری از ایرانیان مقیم عراق، به دنبال فشار دولت عراق، به‌عنوان معاود، عراق را ترک می‌کردند و به ایران می‌آمدند، او نیز به‌عنوان معاود عراقی به ایران آمد و به‌عنوان صراف، در جلو بازار مشغول به کار شد. مأموریت او عضویت در شورای رهبری شبکه‌ی موساد در ایران و توسعه‌ی آن بوده است. با این اطلاعات دو نفر از واحد اطلاعات سپاه برای دستگیری او به محل کارش مراجعه می‌کنند و به بهانه‌ی اینکه یک پرونده‌ی ارز قاچاق کشف شده است و فرد قاچاق‌کننده‌ی ارز گفته است که ارز خود را از شما خریده است باید همراه ما برای ادای توضیحات به کلانتری بیایید. او می‌پذیرد و به همراه آنان به راه می‌افتد. پس از آنکه او را سوار ماشین می‌کنند و به راه می‌افتند، به او دستور می‌دهند که سرش را پایین بیندازد. او را به بازداشتگاه لويزان می‌برند و در یکی از سلول‌ها زندانی می‌کنند و هنگامی که

روز بعد بازجویی از او شروع می‌شود، او به علت اصلی بازداشتش پی می‌برد. او در سومین شب بازداشتش، به طرز خاصی در زندان خودکشی می‌کند. آنچه برای من تعریف کردند این بود که او توانسته بود یک رشته نخ ضخیم نظیر یک ریسمان باریک از الیاف در دسترس، از پتو و غیره، درست کند و سپس کفش‌هایش را درآورده و پابره‌نه این نوار ریسمانی را به دور گردن خود پیچیده بود. یک قلم یا مدادی را که در دسترس داشته است به سر این ریسمان باریک قلاب کرده بود که مانع از برگشتن و بازشدن نخ از دور گردنش، در هنگام خفگی و بی‌هوشی بشود. فردی که در سلول مجاور بازداشت بوده است به مأموران گزارش می‌دهد که در طول شب، صداهای عجیب و غریب، نظیر پایکوبی یک اسب، از سلول او می‌شنیده است. به هرحال با خودکشی و مرگ این فرد، مطالعه برای شناخت شبکه‌ی موساد از طریق او منتفی شد. جنازه‌ی او را با زحمت زیاد می‌برند، پشت در پزشکی قانونی قرار می‌دهند و به مدت سه ماه، به‌عنوان ناشناس در سردخانه نگهداری می‌شد تا در نهایت همسرش از ماجرای خودکشی او باخبر می‌شود و به پزشکی قانونی مراجعه و جسد را شناسایی می‌کند و تحویل می‌گیرد.

شورش در شهرداری تهران

بعد از شروع به کار دولت و استقرار وزیر کشور جدید (دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی) در وزارت کشور، آقای مهندس محمد توسلی، به‌عنوان اولین شهردار تهران معرفی شدند. مهندس توسلی در اولین اقدامات خود برای بازسازی و نوسازی شهرداری تهران، افرادی را که سابقه‌ی نه چندان قابل قبولی در شهرداری داشتند، بازنشسته کرد. عده‌ای را هم که از نهادهای دیگر دولتی مأمور در شهرداری بودند به مأموریت آنان پایان داد. این افراد، با نفوذی که در شهرداری داشتند دست به تحریکات زدند و در فروردین ۱۳۵۸ در شهرداری تهران، آشوبی به راه انداختند و ضمن گروگان‌گیری ایشان در دفتر کارش، به‌طور علنی مانع ادامه‌ی کار شهردار جدید شدن، اما مهندس توسلی، برای مقابله با این تحریکات، در ۵۸/۱/۱۴ اطلاعیه‌ای حاوی توضیحات پیرامون سیاست‌ها و اقدامات شهرداری، منتشر کرد. دکتر صدر، وزیر کشور، طی نامه‌ای به مهندس توسلی، اقدامات اصلاح‌گرایانه‌ی ایشان را تأیید کرد. اما هنوز غائله ختم نشده بود. در همان روزها، به دعوت مهندس توسلی در شهرداری حاضر شد و طی یک سخنرانی برای کارمندان و ارباب جراید، حمایت کامل دولت را از مهندس توسلی اعلام کرد. به دنبال این اقدامات و ایستادگی جدی، توطئه‌گران شکست خوردند و مهندس

توسلی با جلب حمایت اکثریت کارمندان شهرداری توانست اقدامات اصلاحی خود را ادامه دهد. دوران ریاست مهندس توسلی در شهرداری تهران، که تا دی ماه سال ۱۳۵۹ ادامه داشت، یکی از درخشان‌ترین دوران به‌یادماندنی از مدیریت یک کلان‌شهر بعد از انقلاب اسلامی است.

حل مسئله‌ی کردستان

با پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط نهایی نظام استبداد سلطنتی، نیروهای سرکوب‌شده و متراکم در استان‌های مختلف از جمله کردستان، ترکمن صحرا، بلوچستان و خوزستان فرصت ابراز وجود و طرح مطالبات خود را پیدا کردند. این ابراز وجود همراه و همزمان شد با سناریوی ایجاد بی‌ثباتی توسط نیروهای شکست‌خورده از انقلاب که در بخش‌های قبلی توضیح داده‌ام. در کردستان قدرت‌های فرصت‌طلب منطقه، بخصوص دولت عراق، با اهداف خاص که به صورت مقابله و معارضة با نظام جمهوری اسلامی و دولت جدید شکل گرفته بود، یک وضعیت پیچیده‌ی سیاسی - نظامی را به‌وجود آوردند که آن را از آشوب در مناطق دیگر متمایز می‌ساخت. هنوز دولت بختیار سقوط نکرده بود که پادگان مهاباد سقوط کرد و نیروهای حزب دموکرات و کومله، تجهیزات نظامی پادگان را غارت کردند. بعد از پیروزی انقلاب و استقرار دولت موقت، آشوب در کردستان ادامه پیدا کرد. نا امنی آنچنان بود که از میان نیروهای مسلح و انتظامی هیچ‌کس آماده برای قبول مأموریت در کردستان نبود. آقای جواد یارجانی با برادرش، سرگرد شهربانی غلامحسین یارجانی صحبت کرد و او با وجودی که تازه ازدواج کرد بود ریاست شهربانی مهاباد را پذیرفت و به مهاباد رفت.

پس از استقرار در شهربانی مهاباد، نیروهای مسلح حزب دموکرات به کلانتری‌های مهاباد حمله کردند. سرگرد یارجانی برای مقابله با شورشیان و دفاع از کلانتری رفت و در درگیری با مهاجمان کشته شد. پیکر او با تشریفات کامل و با حضور هزاران نفر از مردم عادی، فرماندهان نظامی، نیروهای شهربانی، دریایی، زمینی، هوایی، کلاه‌سبزها، فرماندهان سپاه پاسداران، آیت‌الله لاهوتی نماینده‌ی رهبر انقلاب و فرمانده سپاه، از پزشکی قانونی مشایعت شد. مراسم ختم او در مسجد سپهسالار (شهید مطهری) برگزار شد. علاوه‌براین، مراسم بزرگداشتش در حسینیه‌ی ارشاد نیز برگزار شد که من از طرف دولت سخنرانی کردم. متأسفانه نوار آن سخنرانی را نتوانستم به‌دست آورم. یکی از اهالی قلم شرح حال آن فقید را نوشته است که در پیوست ۷۱ آورده‌ام.

در حل بحران کردستان دو مقوله‌ی اساسی مطرح بود: مقوله‌ی اول مواضع مشترک امام، شورای انقلاب و دولت موقت در برابر بحران کردستان و مطالبات مردم کردستان بود. محور اصلی این مواضع شناسایی مطالبات برحق هم‌وطنان کرد، نظیر تدریس زبان مادری، اداره‌ی امور جاری از طریق شوراهای منتخب خود مردم و نفی روند جدایی و خودمختاری به مفهومی که احزاب و گروه‌های چپ مطرح می‌کردند. مقوله‌ی دوم، تحلیل رویدادها و وضعیت بحرانی در کردستان بود. اعضای دولت و شورای انقلاب تحلیل یکسانی درباره‌ی وضعیت کردستان و راه‌حل‌های برخورد با آن را نداشتند.

احزاب و گروه‌های سیاسی به سبب سازماندهی و فعالیت سیاسی - نظامی و حمایت‌هایی که از آنها می‌شد توان نمایش قدرت را داشتند، اما پایگاه مردمی، به تناسب قدرت‌نمایی‌های خود نداشتند. اکثریت خاموش مردم حاضر به حمایت از این گروه‌ها نبودند. براساس چنین تحلیلی ما راه‌حل بحران را علی‌الاطلاق سیاسی می‌دانستیم، نه نظامی. استفاده‌ی از ابزارهای نظامی و نمایش قدرت اولاً باید ادامه‌ی راهبرد سیاسی باشد و نه برعکس، و ثانیاً هنگامی اعمال شود که بتواند به موفقیت اقدامات سیاسی کمک کند. یکی از محورهای راه‌حل سیاسی فراهم آوردن امکانات برای دخالت مستقیم مردم در فرایند تحولات بود، بدون اینکه احزاب و گروه‌های سیاسی را نماینده‌ی مورد وثوق تمامی مردم بدانیم. ما توده‌های مردم را، برخلاف احزاب چپ، هوادار و معتقد به انقلاب می‌دانستیم و نه معاند و مخالف. در واقع نظر ما این بود که از بالای سر احزاب سیاسی به سرزمین توده‌ها پل بزنیم و با توده‌های مردم به توافق برسیم. یکی از این راه‌کارها برگزاری انتخابات شوراها بود، که برای اولین بار در فروردین‌ماه ۱۳۵۸ درسنندج با موفقیت اجرا شد و در یک شورای ۱۱ نفری، از کاندیدای احزاب چپ مؤتلف فقط سه نماینده انتخاب شدند. گزارش این انتخابات را جداگانه آورده‌ام.

در حالی که میان اعضای شورای انقلاب و دولت موقت در کلیات توافق وجود داشت، اما فرماندهان نظامی و روحانیان برجسته‌ی حزب جمهوری اسلامی و شورای انقلاب از همان ابتدای کار، برخورد نظامی و استفاده از مشت آهنین را توصیه می‌کردند. شادروان تیمسار قرنی، به‌عنوان رئیس ستاد مشترک، بیانیه‌ای خطاب به مردم کردستان صادر و تهدید کرده بود که اگر سلاح بر زمین نگذارند، خاک کردستان را به توبره خواهد کشید. در مورد این بیانیه جداگانه توضیح داده‌ام. در چهارچوب همین نگرش، فرمانده ژاندارمری، تیمسار دانشور به‌منظور برقراری امنیت و خلع سلاح در منطقه‌ی حفاظتی سه ناحیه‌ی آذربایجان غربی،

کردستان و کرمانشاه، "طرح پاک‌سازی" را تدوین و به شورای امنیت ملی ارائه داد. در این طرح پیشنهاد شده بود برای مقابله با گروه‌های شورشگر، علاوه بر ژاندارمری، ارتش، سپاه و شهربانی، کمیته‌هایی از عناصر مسلح به نام مجاهد، غیر از سپاه پاسداران انقلاب، تشکیل شود. مرحوم دکتر چمران و من به شدت با آن مخالفت کردیم و آن را غیرمؤثر دانستیم و این طرح مسکوت ماند. درحالی‌که دولت راه‌حل سیاسی را انتخاب کرده بود و هیئتی از جانب دولت و شورای انقلاب در سنندج مشغول مذاکره با رهبران کرد بود، هوایماهای جنگی به دستور قرنی، در آسمان شهر سنندج به نمایش پرداختند. آقای هاشمی که خود یکی از اعضای این هیئت بود در خاطرات خود می‌نویسد: «سیاست دولت موقت در مقابله با آشوب‌ها و درگیری‌های قومی، حل و فصل مسئله از طریق گفتگو و مذاکره بود، اما اکثر نظامی‌ها از جمله سرلشکر محمودولی قرنی که ریاست ستاد ارتش را برعهده داشت، با توجه به تجربیاتی که از قبل داشتند، چنین سیاستی را بدون پشتوانه‌ای از قاطعیت و نشان دادن اقتدار، برای حفظ یکپارچگی کشور کارآمد نمی‌دیدند و به آن معتقد نبودند؛ ما هنگامی که در کردستان بودیم، این مخالفت را وقتی برخلاف نظر هیئت با پرواز هوایماهای جنگی در آسمان شهر سنندج مواجه شدیم، به عینه دیدیم».^(۷۲)

اما مسئله فقط پرواز هوایماهای جنگی در آسمان سنندج نبود، بلکه پرواز هوایماها و شکستن دیوار صوتی بود که ما مخالفت کردیم. به‌علاوه رئیس ستاد حق نداشت بدون کسب نظر رئیس دولت، خود راساً بیانیه صادر و مردم کردستان را تهدید کند و هوایماها را به پرواز درآورد.

علاوه‌براین، سیاست دولت موقت، این نبود که صرفاً از طریق گفتگو و مذاکره بحران را حل کند، بلکه هرکجا گروه‌های معاند، به تحریک عوامل خارجی به آشوب‌های خود ادامه می‌دادند، از ابراز قاطعیت خودداری نمی‌کرد. در مسئله‌ی پایه دولت موقت با قاطعیت عمل کرد. ورود دولت در عملیات پایه (در ۲۲ مرداد ماه ۵۸) و شکست آشوبگران، پنج روز قبل از صدور پیام رهبر انقلاب در ۲۷ مردادماه ۵۸ (صحیفه‌ی امام، ج ۹، ص ۲۸۶) بود. مهندس بازرگان در یکی از گزارش‌های رادیو- تلویزیونی خود به‌تفصیل ماجرای پایه را شرح داده است.^(۷۳)

ما بر این باور بودیم و هستیم که کردها، اصیل‌ترین قوم ایرانی هستند و در طول تاریخ حافظ و مدافع تمامیت ارضی ایران در برابر تهاجمات همسایگان، بخصوص در دوره‌ی عثمانی

بوده‌اند. در دوره‌ی سلطنت رضاشاه و محمد رضاشاه با بدترین شیوه‌ی نظامی و سرکوب با آنها برخورد شده است. شکی نیست که در دوران جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد و تقابل دو بلوک شرق و غرب، جنبش اعتراضی کردها مورد سوء استفاده‌ی این قدرت‌ها قرار گرفت. دولت ایران در دوران پهلوی تنها با یک زبان (زبان اسلحه) با کردها سخن گفته بود، اما ما در شأن جمهوری اسلامی ایران و دولت برخاسته از انقلاب نمی‌دانستیم که با همان شیوه با مردم سخن بگوییم. نظر ما، علاوه بر مذاکره، این بود که نیروهای مردمی داوطلب را بسیج کنیم و در مرحله‌ی اول انقلاب را به کردستان وارد نماییم؛ از راه‌هایی وارد شویم که گروه‌ها و احزاب را دور بزنیم و با مردم مستقیماً گفتگو کنیم. احزاب اگرچه نیرو و قدرت، تجربه و امکانات دارند، اما اکثریت مردم کردستان در شرایط آرامش از آنها حمایت نمی‌کنند. می‌توان با احزاب هم به گفتگو پرداخت، اما نباید آنها را به عنوان سخنگویان انحصاری اکثریت مردم پذیرفت. تجربه‌ی انتخابات شورای شهر سنندج که در فروردین ماه ۱۳۵۸ برگزار شد این واقعیت را به‌خوبی نشان داد. از ۱۱ تن اعضای برگزیده‌ی مردم شهر، ۸ تن وابسته به جریان‌های اسلامی بودند و سه تن دیگر وابسته به جریان‌های چپ غیردینی (به گزارش انتخابات سنندج رجوع شود). در مورد طرح فرمانده ژاندارمری و استخدام گروه‌های مسلح برای مقابله با عناصر مسلح وابسته به احزاب هم ما تجارب نافرجام این شیوه‌ی عمل را در سایر کشورها - از جمله ویتنام - مطرح و آنها را بی‌نتیجه و حتی زیان‌بار دانستیم.

در راستای حل مسئله از طریق گفتگو با شخصیت‌های دینی و رهبران احزاب سیاسی کردستان، مرحوم آیت‌الله طالقانی و هیئتی از جانب دولت موقت، از جمله مرحوم دکتر سید احمد حاج‌سیدجوادی، وزیر کشور وقت با اختیارات کافی، برای مذاکره به کردستان اعزام شدند. این هیئت در جلسات متعددی با رهبران احزاب و مقامات دیگر کردستان گفتگو کردند. حتی بعد از استعفای دولت موقت، با فرمان رهبر فقید انقلاب این هیئت به کار خود ادامه داد، اما به موازات این فعالیت‌ها، تحریکات قدرت‌های ذی‌نفوذ و ذی‌ربط خارجی از جمله عراق و اسرائیل ابعاد گسترده‌ای پیدا کرده بود.*

* (موسسه) دو هیئت به کردستان اعزام شد؛ هیئتی عالی رتبه به سرپرستی آیت‌الله طالقانی و با عضویت دکتر بهشتی، آقای هاشمی رفسنجانی و بنی صدر از سوی امام، و هیئتی دیگر به عنوان هیئت حسن نیت که منتخب دولت موقت بود.

تحریکات عراق در کردستان و در خوزستان خیلی علنی شده بود. اگرچه دخالت و نقش اسرائیل چندان آشکار نبود، اما ما اطلاعاتی به دست آورده بودیم که حضور و نقش اسرائیل را در تحرکات منطقه‌ی کردستان نشان می‌داد.

تشکیل کشورهای مستقل قومی در منطقه، یکی از برنامه‌های راهبردی اسرائیل بوده و می‌باشد. طرحی که به نقشه‌ی لوئیز (Lewis Plan) معروف است. برنارد لوئیز، استاد دانشگاه پرینستون، یک یهودی متعصب طرفدار اسرائیل و متخصص خاورمیانه، اعراب و اسلام، طرحی تهیه کرده بود که به نام خود او معروف شده است. به موجب این برنامه، کشورهای مستقل قومی شامل ارمنستان، آذربایجان، کردستان، عربستان (خوزستان)، بلوچستان، ترکمنستان، تشکیل شوند. این طرح که در دوران جنگ سرد تهیه شده بود، حمایت نظامیان آمریکا را نیز به خود جلب کرده بود؛ زیرا در عمل موجب جدایی بخش‌هایی از شوروی سابق هم می‌شد. اسرائیل به شدت به دنبال اجرای این برنامه بود. علت آن هم این بود که در صورت اجرای موفقیت‌آمیز این برنامه آنچنان آشفتگی در کل منطقه به وجود می‌آمد که مسئله‌ی فلسطین از یاد همه می‌رفت و اسرائیل با خیالی راحت می‌توانست به الحاق تمامی سرزمین‌های اشغالی پس از جنگ ۱۹۶۷ بپردازد. برخورد نظامی با چنین اوضاع سیاسی پیچیده، بخصوص با توجه به امکانات محدود دولت موقت، نه تنها مشکل را حل نمی‌کرد بلکه بر ابعاد آن می‌افزود.

بیانیه‌ی رئیس ستاد ارتش خطاب به مردم کردستان

محسن سازگارا، که به سمت مدیر شبکه‌ی رادیوی ایران منصوب شده بود، در اواسط اسفندماه ۵۷، از دفترش به من در نخست‌وزیری تلفن کرد و گزارش داد که تیمسار قَرَنی به عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی بیانیه‌ای خطاب به کردها صادر و آنها را تهدید کرده است که اگر اسلحه‌ها را زمین نگذارند و تسلیم نشوند، به نیروهای نظامی دستور سرکوب صادر خواهد کرد و خاک کردستان را به توبره خواهد کشید (نقل به مضمون). سازگارا نظر مرا برای پخش این بیانیه خواستار شد. من ضمن مخالفت با این بیانیه از او خواستم بدون نظر موافق نخست‌وزیری آن را منتشر نکند و بلافاصله مطلب را با آقای مهندس بازرگان مطرح کردم. ایشان هم موافق انتشار آن نبودند. بیانیه‌ای بسیار تحریک‌آمیز بود. سپس تیمسار قَرَنی به نخست‌وزیری دعوت شد تا درباره‌ی آن گفتگو کنیم. در دیدارمان به او تأکید کردیم که اولاً، شما رئیس ستاد مشترک ارتش شاهنشاهی نیستید که با چنین زبان و لحنی با مردم گفتگو کنید؛ ثانیاً شما تابع دولت هستید و بدون جلب نظر موافق رئیس دولت نمی‌توانید، یعنی

حق ندارید، چنین بیانیه‌ی تحریک‌آمیزی را صادر کنید. علاوه بر این، به هیچ وجه موافق نیستیم که از نیروی ارتش برای مقابله با ناآرامی‌های سیاسی و امنیت داخلی استفاده شود. البته وقتی شورشیان به پادگان‌ها حمله می‌کنند، باید با نهایت قدرت با مهاجمان برخورد شود، اما دخالت ارتش در سرکوب معترضان امر دیگری است. مسائل کردستان سیاسی است و باید راه‌حل‌های سیاسی را پیدا کرد و به کار برد. نظر تیمسار قرنی این بود که کردها مردمی ترسو هستند و اگر با تهدید جدی روبه‌رو شوند، مثلاً هواپیمای جت جنگنده با پرواز بر فراز شهرهای کردستان، نظیر مه‌باد یا سنندج، دیوار صوتی را بشکنند، آنها اسلحه‌ها را بر زمین می‌ریزند و فرار می‌کنند. دکتر چمران و من به‌شدت به این نگرش او اعتراض داشتیم. اولاً کردها را به آن صورت ترسو نمی‌دانستیم. ثانیاً شکستن دیوار صوتی توسط جت‌های جنگنده موجب تلفات نیروی انسانی، بخصوص زنان باردار، بیماران قلبی و نظایر این می‌شود. چه توجیه عقلانی یا سیاسی یا دینی برای این تلفات خواهیم داشت. ثالثاً این نوع عملیات عملاً به نفع گروه‌های معاند و حمایت مردم از این گروه‌ها تمام می‌شود. متأسفانه بعضی از روحانیان عضو شورای انقلاب از این دیدگاه ناسالم تیمسار قرنی حمایت می‌کردند.

بعد از اقدام خودسرانه‌ی رئیس ستاد مشترک و پرواز هواپیماها بر فراز شهر سنندج، در حالی که هیئت اعزامی مشغول مذاکره بود، مهندس بازرگان به ناچار در ۶ فروردین ۵۸ قرنی را از سمت خود برکنار و سرلشگر ناصر فرید را به جای او منصوب کرد. سرلشگر قرنی متأسفانه در ۳ اردیبهشت ۵۹ به دست گروه فرقان ترور شد.

انتخابات شورای شهر سنندج

از اولین روزهای پس از پیروزی انقلاب، اوضاع کردستان به‌شدت متشنج شد. در اواخر اسفند ۵۷ درگیری شدیدی بین دو کمیته در سنندج رخ داد و به پادگان شهر حمله شد. جمعی از اعضای جمعیت کردهای مقیم مرکز به دیدن آیت‌الله طالقانی رفتند و از ایشان درخواست کردند برای خاموش کردن درگیری‌ها مداخله کنند. آیت‌الله طالقانی در روز اول فروردین ۵۸ به سنندج رفت. قبل از این سفر، مسئله با امام مطرح شد و ایشان به آقایان بهشتی، هاشمی رفسنجانی و بنی‌صدر مأموریت دادند که آیت‌الله طالقانی را همراهی کنند. آقای دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی، به عنوان وزیر کشور مسئول این هیئت شد. روز بعد از ورود به سنندج، آیت‌الله طالقانی طی یک سخنرانی مردم را به حفظ آرامش و ترک درگیری‌ها دعوت کرد.

در چنین وضعیتی، در اواخر اسفندماه ۵۷ آقای دکتر مظفر پرتوماه از آمریکا به من در نخست‌وزیری تلفن زد و آمادگی خود را برای هر نوع کمکی اعلام کرد. دکتر مظفر پرتوماه، یک کرد ایرانی دین‌مدار و دکترا در فیزیک، و از جمله فعالان جنبش اسلامی در قاره‌ی آمریکا بود. ما با هم در سازمان‌ها و فعالیت‌های اسلامی متعدد، از جمله انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا و مجموعه‌ای که بعدها شد شورای اسلامی آمریکای شمالی (ICNA) همکاری‌های نزدیک داشتیم. مرحوم دکتر مظفر پرتوماه، از هم‌وطنان کرد سنندجی و سنی مذهب و بسیار خوش‌فکر و متعهد بود. او را اولین بار در سال ۱۹۶۷ یا ۱۹۶۸ (۱۳۴۷ یا ۱۳۴۸) در نشست سالانه‌ی انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا (MSA) دیدم. او در آن تاریخ دانشجوی دوره‌ی دکتری فیزیک بود. در این نشست، با همکاری چند دانشجوی ایرانی شرکت‌کننده در نشست، آقایان فرخ مروستی، علی آگاه، و ... اولین هسته‌ی گروه فارسی‌زبان را به‌وجود آوردیم. پرتوماه با MSA نیز همکاری نزدیک داشت. او نظیر بسیاری از برادران سنی علاقه‌ی خاصی به امام علی (ع) ابراز می‌کرد. در همان سال، قصیده‌ای را که در رثای علی (ع) سروده و آن را با خط زیبای خود نوشته بود، توزیع کرد. او نیز به این هسته‌ی گروه فارسی‌زبان پیوست.

با توجه به بحران‌ها و تشنج‌هایی که در سنندج، به‌وجود آمده بود، و با توجه به اینکه ایشان اهل سنندج و از برادران سنی بسیار خوش‌فکر ما بود، از ایشان درخواست کردم هرچه سریع‌تر به ایران بیایند. ایشان با اخذ مرخصی فوری از محل کار خود، دو روز بعد به ایران وارد شد و یکسره به ساختمان نخست‌وزیری آمد. بلافاصله با مرحوم طالقانی در سنندج تلفنی تماس گرفتم و آقای دکتر پرتوماه را معرفی کردم. علاوه بر این، طی یادداشتی برای مرحوم طالقانی، سوابق ایشان و مراتب دین‌مداری و سعه‌ی صدر وی را توضیح دادم.

شادروان دکتر پرتوماه، همان روز (دوم یا سوم فروردین ماه ۵۸) به طرف سنندج حرکت کرد. مرحوم طالقانی، که حل بسیاری از مشکلات مردم را در شوراهای منتخب خود مردم می‌دانست، با موافقت هیئت اعزامی، کمیته‌ای مرکب از دو نماینده از نیروهای اسلامی و دو نماینده از نیروهای چپ تشکیل داد و آقای دکتر پرتوماه را به عنوان نماینده‌ی خود به سمت مسئول کمیته، برگزید. این کمیته مسئول و مأمور شد که انتخابات شورای شهر را برگزار کند. تشکیل این کمیته و برنامه‌ی انتخابات شورای شهر سنندج آرامش را به شهر بازگرداند. طالقانی در پنجم یا ششم فروردین به تهران بازگشت. مردم سنندج طی تلگرامی از ایشان

تشکر و قدردانی کردند. بعد از تعطیلات نوروزی، نمایندگان جمعیت کردهای مقیم مرکز از طالقانی تشکر کردند. هیئت دولت انتخابات شورای شهر سنندج را تصویب کرد. مرحوم دکتر پرتوماه، با دقت و بی‌طرفی کامل، انتخابات را به نحو احسن مدیریت کرد. شادروان دکتر مظفر پرتوماه گزارش و اسناد مربوط به اولین انتخابات آزاد و منصفانه‌ی شورای شهر سنندج (کردستان) را، که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در زمان دولت موقت برگزار شد، تهیه کرد و یک نسخه از آن را در اختیار این‌جانب به عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب قرار داد. این گزارش گویای سلامت و آزادی آن انتخابات است. (۷۴) در آن انتخابات اکثریت واجدین شرایط در انتخابات شرکت کردند و ۱۱ نفر اعضای اصلی شورای شهر خود را برگزیدند. دولت هم شورای شهر سنندج، منتخب مردم را به رسمیت شناخت. متأسفانه مرحوم احمد مفتی‌زاده، که به نوعی رهبری مذهبی و سیاسی مردم سنندج را برعهده داشت، بدون اطلاع از روند انتخابات، به بهانه‌ی تقلبات گروه‌های چپ‌گرای شهر در انتخابات، علیه شرکت در انتخابات موضع گرفت و سپس شورای شهر سنندج را نیز غیرقانونی خواند، که این خود موجب تشدید تلاطمات سیاسی در سنندج شد.

مرحوم آیت‌الله طالقانی، به نقش شوراهای مردمی در مدیریت امور مردم اعتقاد راسخ داشت و انتخابات شورای شهر سنندج به‌عنوان اولین انتخابات مردمی و اولین تجربه‌ی سپردن امور مردم به دست خودشان، تحقق این اعتقاد و آرزوی مرحوم طالقانی و اولین هدیه‌ی انقلاب اسلامی و دولت موقت، به کردستان (سنندج) بود. اگرچه در دولت موقت، در زمان تصدی آقای مهندس صباغیان، در وزارت کشور، انتخابات شوراها برگزار شد، بنا به علل متعددی - که بحث آن خارج از حوصله این نوشته می‌باشد - انتخابات شوراها در کردستان با مشکل روبه‌رو شد. اگر با همان سعه‌ی صدر، گروه‌های مختلف با هم همکاری می‌کردند و انتخابات شوراها در سایر شهرهای کردستان برگزار می‌شد، به احتمال بسیار زیاد، بخش عمده‌ای از مطالبات برادران کرد ایرانی تأمین شده بود.

چند روز بعد از ورود دکتر پرتوماه به ایران آقایان ربیع احمد، رئیس و محمد رُشدان، دبیر انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا در ۲۹ اسفند ۱۳۵۷ طی نامه‌ای به من ضمن اعلام حمایت از انقلاب اسلامی ایران، آقای دکتر مظفر پرتوماه را به‌عنوان نماینده‌ی خود در ایران معرفی کردند. (۷۵)

در اینجا لازم می‌دانم هم از مرحوم آیت‌الله طالقانی و مرحوم دکتر مظفر پرتوماه به خاطر آنچه در مورد مطالبات مردمی و برگزاری انتخابات شورای شهر سندج انجام دادند تشکر کنم و در این روزهای ماه مبارک رمضان دعای خیر خود را نثار آنان سازم و از خداوند علو درجات آنان را مسئلت نمایم.

حزب اسلامی کردستان

آشنایی من با حزب اسلامی کردستان مربوط به سال‌های بعد از دوران مسئولیت در دولت موقت است. توضیح پیرامون این حزب، ارتباطی با رویدادهای پس از انقلاب و مسئله‌ی کردستان ندارد. اما چون به بخشی از مسائل کردستان و خدمات مرحوم دکتر مظفر پرتوماه اشاره کرده‌ام اشاره به حزب اسلامی کردستان و مکاتباتی که با دکتر مظفر پرتوماه داشته‌ام را در اینجا مفید می‌دانم.

پارتیا اسلامیا کوردستانی یا حزب اسلامی کردستان، به‌موجب اساسنامه‌اش، در تاریخ یازدهم ذیحجه سال ۱۴۰۰ ه.ق (همزمان با پیروزی انقلاب ایران) «جهت تأمین حقوق حقه‌ی ملت کرد و سایر ملل مسلمان تاسیس گردیده...».

اولین بار از طریق دکتر مظفر پرتوماه با این حزب آشنا شدم و پیرامون اهداف حزب و فعالیت‌های آن با هم مکاتبه و تبادل نظر می‌کردیم. یکی دیگر از کردهای فعال در MSA، جمال برزنجی از کردهای شمال عراق بود که با پرتوماه از نزدیک همکاری داشت و او نیز از اعضای اصلی حزب اسلامی کردستان بود.

من قبل از سفر دوساله‌ام به خاورمیانه، در سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۴ با MSA همکاری نزدیک داشتم. بعد از برگشت به آمریکا در سال ۱۹۶۷، تماس و همکاری خود را با ام. اس. ای. ادامه دادم. اگرچه اکثریت اعضای انجمن سنی مذهب بودند، با آنها بحث مذهبی نمی‌کردم. شاید در دو یا سه مورد بود که نسبت به مواضع مذهبی آنها در ام. اس. ای به آنها تذکر دادم. در یکی از نشریات آموزشی انجمن در بحث تاریخی چگونگی تعیین خلفای راشدین، انتخاب خلیفه‌ی چهارم، یعنی امام علی (ع)، به‌کلی نادیده گرفته و مسکوت گذاشته شده بود. اما بر سر مسائل سیاسی دیدگاه‌های متفاوت داشتیم که گاه به تقابل هم کشیده می‌شد. در رهبری MSA کسانی مانند احمد توتونچی، با سعودی‌ها و رابطه‌ی العالم الاسلامی در مکه تماس‌های نزدیک داشتند. او از جمله کسانی بود که اعتقاد داشت با کمک مالی عربستان می‌توان و باید در آمریکا نهادهای مذهبی و مساجد را تقویت کرد. درحالی‌که ما با

این سیاست به هیچ وجه موافق نبودیم و آن را برای جنبش اسلامی آمریکا مضر می‌دانستیم. بخصوص مواضع تند و شدید وهابیان علیه تشیع و شیعیان را، خطرناک و مخل وحدت و همکاری ضروری دو مذهب می‌دانستیم. در بعضی از موارد تأثیر این همکاری را در موضع‌گیری‌های مذهبی MSA می‌دیدیم. مرحوم دکتر پرتوماه، اگرچه با این جریان نزدیک بود و با آنها همگامی و همراهی داشت، اما از گروه فارسی‌زبان حمایت می‌کرد. پرتوماه پس از اتمام تحصیلات خود در بخش رادیولوژی بیمارستانی در نیویورک به کار پرداخت و با یک دخترخانم آمریکایی که مسلمان شده بود ازدواج کرد.

بعد از پیروزی انقلاب به شرحی که در بالا آورده‌ام به ایران آمد و انتخابات شورای شهر سنج را برگزار کرد. بعد از دولت موقت او دعوت بنی‌صدر را پذیرفت و مسئول امور کردستان شد. پس از برکناری بنی‌صدر او نیز مدتی تحت فشار قرار گرفت، اما چون نقشی در اختلافات نداشت، آزاد شد. متأسفانه دکتر پرتوماه مورد بی‌لطفی گروه‌های چپ کردستان قرار گرفت و یک بار هم افراد وابسته به حزب دموکرات او را در ارومیه بازداشت کردند که با وساطت من و ارسال تلگرافی به قاسملو آزاد شد. بعد از آزادی او با ارسال تلگرافی از قاسملو تشکر کردم (روزنامه‌ی اطلاعات، ۵۸/۱۱/۳۰).

او پس از این آزادی، سرخورده از وضعیت، ایران را به مقصد آمریکا ترک کرد. در حالی که با هم تماس خود را از طریق مکاتبه ادامه دادیم و از حال هم با خبر بودیم؛ تا اینکه در طی نامه‌ای همکاری خود را با حزب اسلامی کردستان برای من نوشت و اساسنامه‌ی آن را برایم فرستاد. من در حالی که تأسیس یک حزب اسلام‌گرای کرد را تأیید می‌کردم، اما با برنامه‌ی آن برای ایجاد یک دولت مستقل کرد در منطقه، با شرکت کرده‌های ایران، ترکیه، عراق، سوریه و روسیه موافق نبودم. در این مورد مکاتباتی میان ما صورت گرفت که در پیوست ۷۶ آورده‌ام.

تشکیل اتاق فکر - دیدارهای هفتگی با جوانان

پس از استقرار در ساختمان نخست‌وزیری، جوانان بسیاری با شور و هیجان به ما مراجعه و ابراز آمادگی برای خدمت می‌کردند. این مراجعات برای ما بسیار امیدوارکننده و گران‌قیمت بود. برای تبادل نظر و در نهایت ارائه‌ی طرح‌هایی که برای این جوانان قابل قبول و عملی باشد، من از آنها دعوت کردم و روزهای جمعه بعدازظهر در یکی از سالن‌های بزرگ طبقه‌ی دوم یا سوم نخست‌وزیری گرد هم می‌آمدیم و چون تعداد آنها نسبتاً زیاد بود، همه روی زمین

می‌نشستیم و در فضایی بسیار دوستانه و صمیمانه موضوعات و مسائل مختلف را با روحیه‌ی برادرانه‌ای مورد بررسی قرار می‌دادیم. آقای دکتر بنی‌اسدی، که سمت معاونت نخست‌وزیری در امور همکاری‌های مردمی را داشتند، در این جلسات شرکت می‌کردند. این جوانان ابتدا آمادگی خود را برای همکاری و حمایت از دولت موقت با آقای خمینی مطرح کرده بودند. در یکی از دیدارهایی که با رهبر فقید انقلاب برای گزارش فعالیت‌ها داشتیم، تعدادی از این جوانان هم برای دیدار با آقای خمینی آمده بودند. آقای خمینی سفارش آنها را به من کردند و به آنها نیز توصیه کردند که مسائلمان را با من مطرح و هماهنگ کنند و مرا به عنوان نماینده‌ی خود به این جوانان معرفی کردند. این جوانان به نخست‌وزیری آمدند و به تدریج بر تعداد آنان افزوده شد و به حدود پنجاه - شصت نفر رسیدند. در اولین جلسه، آقای مهندس بازرگان هم آمدند و صحبتی کردند که بخشی از آن به مذاق بعضی از این جوان‌ها خوش نیامد.

ضرورت تشکیل این جلسات بر اساس فهمی بود که از ساختار انقلاب اسلامی ایران داشتیم. انقلاب‌های جهان دو نوع رهبری با ساختار سازمانی داشته‌اند: یک نوع رهبری با ساختار کلاسیک یا ارتدکس، که یک حزب یا جبهه‌ای مرکب از احزاب مختلف، انقلاب را تا مرحله‌ی پیروزی رهبری کرده‌اند. در طی دوران طولانی مبارزه، کادرهای ورزیده‌ای تربیت شده‌اند، انسجام سیاسی و ایدئولوژیک شکل گرفته است و بعد از پیروزی این کادرها بدنه‌ی اصلی مدیریت را برعهده می‌گیرند. برخی از انقلابات فاقد چنین ساختاری بوده‌اند و رهبری کارزماتیک نیروهای سیاسی را بسیج کرده است. بنا برعل و دلایلی انقلاب ایران فاقد ساختار سازمانی کلاسیک بوده است. در یکی از یادداشت‌های روزانه در «روزنامه‌ی کیهان» تحت عنوان: «سازماندهی متمرکز و پراکنده» به این مسئله پرداخته‌ام.^(۳۷)

بنابراین، برای اداره‌ی مطلوب امور روزانه، ما نیاز به همکاری و همراهی همه‌ی کسانی داشتیم که معتقد به انقلاب بودند؛ اگرچه در هیچ حزب و گروهی عضو نشده بودند. آقای دکتر سبحانی وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب بودند، اما برای روبه‌رو شدن با دنیایی از مشکلات و مسائل پس از انقلاب، ما به یک نهاد یا به یک اتاق فکر نیاز داشتیم. دعوت از این افراد در واقع برای تأمین این نیاز بود.

آقای دکتر صادق زیباکلام، یکی از اساتید دانشگاه و از جمله اولین کسانی بود که دعوت مرا به حضور در این گردهمایی پذیرفت. دکتر زیباکلام در بخشی از یک مصاحبه‌ی طولانی با شماره‌ی زمستان ۱۳۸۷ مجله‌ی «چشم انداز» از این جلسات یاد کرده و اهداف آن را شرح

داده است.^(۷۸) نقل این بخش از مصاحبه‌ی آقای دکتر زیباکلام به معنای موافقت با برخی از دیدگاه‌ها و داوری‌های ایشان نمی‌باشد.

در مورد گروه‌های چپ مارکسیستی، در حالی که مرزبندی‌های ایدئولوژیکی و ملی خود را با این گروه‌ها داشتیم، از موضع یک دولت، که باید مدافع حقوق تمام گروه‌ها و شهروندان باشد حرکت می‌کردم. با همین نگرش بود که در وزارت امور خارجه از کلیه‌ی احزاب سیاسی، از جمله تمام احزاب چپ برای بحث پیرامون سیاست خارجی کشورمان، دعوت کردم که حزب جمهوری اسلامی به شدت مخالفت کرد و گردهمایی را تحریم کرد. آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود، از طرف «بسیاری از نیروهای انقلابی» دولت موقت را به مباحثات با گروه‌های چپ متهم می‌کند و راهپیمایی‌ها و تجمع‌های سیاسی گروه‌های چپ و از جمله فداییان خلق و رشد این حرکت‌ها را «کوتاهی دولت موقت در مقابله‌ی جدی با این مخالفان دانسته و می‌نویسد از این حیث دولت موقت و آقای مهندس بازرگان به شدت مورد انتقاد بود» (خاطرات ص ۲۲۹).

اما همان‌طور که دکتر زیباکلام اشاره کرده است یکی از مسائلی که در این نشست‌ها مطرح شد وضعیت بحرانی نه فقط در کردستان، بلکه در سیستان و بلوچستان، گنبد، ترکمن صحرا، خوزستان و برخی از نواحی دیگر بود. من از این جوانان دعوت کردم که به این مناطق و میان مردم بروند و با امکانات دولت، موازین و مبانی انقلاب را برای آنها تشریح کنند. حتی مثال زدم که در کردستان گروه‌های چپ، دائم در میان مردم تبلیغات می‌کنند، شما هم بروید با مردم ارتباط برقرار کنید. از این طرح استقبال شد. تعدادی داوطلب شدند. برای آنها توضیح داده شد که در برخورد با مردم، از طرح هر نوع مسائل مذهبی که برای اهل سنت غیر قابل قبول و یا حساسیت برانگیز است، خودداری کنند. جوّ سیاسی کردستان سال‌ها، در انحصار جریان‌های چپ بوده است. با تبلیغات فرهنگی آرام دینی اما بدون وابستگی مذهبی، می‌توان به تدریج جوّ سیاسی را تغییر داد. زمینه‌های فکری - فرهنگی مردم نیز این آمادگی را دارد. محافل مذهبی اهل سنت در کردستان بسیار سنتی و در مواردی متحجر بودند و از جهاتی به مراتب عقب‌مانده‌تر از برادران اهل سنت در مصر و پاکستان و هند بودند؛ بنابراین، نتوانسته بودند نظر مساعد جوانان کرد را به سوی مذهب جذب و جلب نمایند. آثار فرهنگی منتشر شده از جانب متفکران شیعی، حتی روشنفکران دینی، نیز در بسیاری - اکثر موارد - همراه با تعریض‌هایی علیه باورهای رایج اهل سنت، بخصوص در مورد خلفای صدر اسلام و سایر

صحابه بود که پخش آنها در میان اهل سنت نه تنها کارساز نبود، بلکه موجب تفرقه‌ی بیشتر و احتمالاً باز شدن جبهه‌ی جدید تقابل مذهبی نیز می‌شد. برای ایجاد تحرک جدید در میان اهل سنت کردستان، ما این فکر را دنبال کردیم که آثار مترقی روشنفکران سنی مذهب در مصر و پاکستان، به زبان کردی ترجمه و منتشر شوند. به کمک مرحوم دکتر مظفر پرتوماه یکی از آثار مولانا ابوالاعلی مودودی رهبر و مؤسس جماعت اسلامی پاکستان - تحت عنوان «خلافت و پادشاهی در اسلام» - به زبان کردی برگردان و سپس در کویت به چاپ رسید و برای توزیع به سنج فرستاده شد که با استقبال خوبی روبه‌رو شد. ادامه‌ی این برنامه می‌توانست در درازمدت پیامدهای خوبی داشته باشد.

گروه جوانان داوطلب همکاری با دولت از میان خود یک نفر را انتخاب و معرفی کردند. با فرماندهی ژاندارمری و رئیس ستاد مشترک صحبت و هماهنگی کردم که هرگونه امکاناتی از وسیله‌ی نقلیه، پول، امکانات تکثیر مطالب و غیره در اختیار این گروه‌ها قرار بدهند. به یاد ندارم که معرفی‌نامه‌ی نماینده‌ی این گروه را من امضا کردم یا مهندس بازرگان. به هر حال مهم این بود که این جوانان حرکت کردند و به راه افتادند، و هر گروه به منطقه‌ای رفت: یک گروه به کردستان، یک گروه به گنبد، یک گروه به خوزستان، یک گروه به سیستان و بلوچستان. تجهیز و اعزام این گروه‌ها تا اواخر اسفند به اتمام رسید و آن جلسات هفتگی هم تا برگشت این گروه‌ها از مأموریت‌ها، تعطیل شد.

در خلال این مدت، در اوایل اردیبهشت ۵۸ من به وزارت خارجه رفتم و دکتر چمران مسئولیت معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب را پذیرفت و ارتباط مستقیم من با این گروه‌ها قطع شد، اما جلسات ادامه داشت. علاوه‌بر دکتر چمران، آقای دکتر بنی‌اسدی هم فعالیت‌های آنان را با علاقه پیگیری می‌کردند.

جهاد سازندگی

بعد از پیروزی انقلاب، یکی از وزرای دولت فیدل کاسترو - رئیس جمهور کوبا - به نام اسکویل در فروردین ۱۳۵۸ به ایران آمد و پیام کاسترو را به آقای خمینی و آقای مهندس بازرگان تسلیم کرد. چندین دیدار هم با آیت‌الله طالقانی و من داشت. در این دیدار او روی چند محور و موضوع با ما صحبت کرد: اهمیت کمیته‌های انقلاب، همکاری جوانان برای تغییر و تحول مناطق روستایی، بسیج و مسلح کردن مردم برای مقابله با حمله‌ی احتمالی قدرت‌های خارجی، موفقیت کوبا در ارائه خدمات پزشکی، مبارزه با اعتیاد و قاچاق مواد مخدر. با این

مقدمات و تجربه‌ی موفق کوبا در بسیج جوانان برای سازندگی و توضیحاتی که آقای اسکویل داده بود، مسئله با آقای دکتر بنی‌اسدی مطرح شد. ایشان بر اساس مطالعات دانشگاهی خود و آمادگی جوانان، در ۵۸/۲/۲۷ در کنفرانس استانداران و در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی، پیشنهاد تشکیل **جهاد سازندگی** را مطرح کردند. با تأیید آقای مهندس بازرگان، در دیداری که در اوایل خرداد ۵۸ به اتفاق آقای دکتر بنی‌اسدی با آقای خمینی داشتیم در حضور آقای حاج سید احمد آقا، موضوع مطرح شد و ایشان ضمن تأیید پیشنهاد تشکیل جهاد سازندگی از ما خواستند که پیش‌نویس بیانیه‌ای را در این موضوع تهیه کنیم و برای صدور نهایی برای ایشان بفرستیم. دکتر بنی‌اسدی بیانیه‌ای را که هدف جهاد سازندگی را توضیح می‌داد و از جوانان برای همکاری با آن دعوت می‌کرد را برای ملاحظه‌ی آقای خمینی و اعلام تشکیل جهاد سازندگی به ایشان تسلیم کرد. در نهایت آقای خمینی طی پیامی تشکیل جهاد سازندگی را در ۵۸/۳/۲۶ اعلام کردند (صحیفه‌ی امام، ج ۸، ص ۱۷۹). به دنبال این پیام، با مقدماتی که از قبل فراهم شده بود، دفتر ستاد مرکزی جهاد سازندگی در دفتر نخست‌وزیری زیر نظر آقای دکتر بنی‌اسدی کار خود را با یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی شروع کرد (اطلاعات، ۵۸/۳/۲۸).

تشکیل شورای جهاد سازندگی

در این مصاحبه گفته شد: بررسی طرح تشکیل شورای جهاد سازندگی و نیز نحوه‌ی اعزام دانشجویان و دانش‌آموزان به روستاها برای سازندگی از سوی دستگاه‌های ذیربط شروع شده است. براساس این طرح، از نیروهای جوان برای بازسازی روستاهای تمام نقاط کشور استفاده می‌شود.

در این طرح هدف‌های کلی بر این اصل قرار گرفته است: «حدت بخشیدن به نیروهای مشتاق و پرشور داوطلب کار بخصوص دانشجویان، دانش‌آموزان، دیپلمه‌ها و افراد بی‌کار و هدایت ایشان جهت سازندگی بعد از انقلاب و جلوگیری از هرز رفتن و انحراف این نیروها». در قسمت دیگری از طرح نیز به ایجاد ارتباط بین مستضعفین و گروه‌های متفکر و پیشرو به‌منظور پیوند اقشار جامعه و حرکت به سوی جامعه‌ی توحیدی اشاره شده است. کمک به توسعه‌ی اقتصاد روستایی از طریق ایجاد شرایط بهتر جهت افزایش تولید و کار بیشتر و بهبود شرایط و محیط زیست در روستاها نیز از دیگر موارد طرح فوق است. همچنین کمک به امر سوادآموزی و توسعه‌ی دانش و قابلیت‌های حرفه‌ای و فنی روستاییان جهت بهبود زندگی آنها و نیز نشر فرهنگ اصیل اسلامی و روح انقلاب اسلامی در متن روستاها یکی از مهم‌ترین

مواد طرح است. روش ایجاد سازمانی متشکل از کلیه نیروهای مذهبی و سیاسی و اجرایی موجود در کشور با همکاری و پشتیبانی دولت موقت جمهوری اسلامی در سرتاسر کشور نیز برای تحقق طرح در نظر گرفته شده است.

اظهارات وزیر آموزش عالی

همزمان آقای دکتر علی شریعتمداری وزیر فرهنگ و آموزش عالی در مورد اجرای طرح جهاد برای سازندگی به خبرنگار روزنامه‌ی «اطلاعات» گفت تاکنون در مورد تعطیل شدن دانشگاه‌ها برای یک سال صحبتی نشده است، ولی از دانشگاه‌ها خواسته شده تا امکانات خود را برای ایجاد دوره‌های کوتاه‌مدت به‌منظور آموزش داوطلبانی که به دوره‌ی دانشگاه‌ها راه پیدا نکرده‌اند به این وزارتخانه اطلاع دهند. داوطلبان پس از گذراندن این دوره‌های کوتاه‌مدت برای خدمت به روستاها و شهرها اعزام می‌شوند. وزیر فرهنگ و آموزش عالی همچنین اضافه کرد که برای اجرای این طرح از دانشجویان دانشگاه‌ها هم در زمان‌های فراغت از تحصیل استفاده خواهد شد.

در پلی تکنیک

در بخشی از گزارش خبری آمده است: «از صبح فردا براساس طرحی که در دانشگاه پلی‌تکنیک تهیه شده، دانشجویان داوطلب این دانشگاه برای گذراندن دوره‌های علمی به مدت دو هفته در کارگاه‌ها آموزش می‌بینند و پس از این مدت به روستاها اعزام می‌شوند. دکتر فرید اعلم سرپرست موقت این دانشگاه توضیح داد بر مبنای این طرح کسانی که به روستاها اعزام می‌شوند به پنج گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول: تعلیمات روستایی که به آموزش خواندن و نوشتن به روستاییان می‌پردازند.

گروه دوم: کارهای تعمیراتی ماشین‌آلات کشاورزی و لوله‌کشی و آب‌رسانی.

گروه سوم: گروه عمران برای خانه‌سازی و راه‌های بین شهری و سدهای خاکی بین دهات.

گروه چهارم: ترویج کشاورزی و دامداری و احیای قنوت.

گروه پنجم: گردآوری آمار و اطلاعات برای بررسی نیازهای منطقه.

دکتر فرید اعلم افزود: تعطیل شدن دانشگاه‌ها مشکلات بسیاری را به‌وجود می‌آورد، ولی ما پیشنهاد کرده‌ایم که دانشجویان سال چهارم رشته‌های مهندسی تحصیل‌شان را یک سال به تعویق بیندازند و به عنوان سرگروه هیئت‌های اعزامی به روستاها فعالیت نمایند. براساس این

پیشنهاد اگر دولت موافقت نماید این یک سال ممکن است به عنوان خدمت سربازی و یا سابقه‌ی کار دانشجو محسوب شود.

در مصاحبه‌ای با خبرنگاران، خبرنگار روزنامه‌ی اطلاعات پرسید: گفته می‌شود دولت طرحی در دست تهیه دارد که سال تحصیلی آینده دانشگاه‌ها را تعطیل کند و دانشجویان را برای انجام خدمات به روستاها اعزام کند و آیا این صحت دارد؟ در پاسخ گفتم: طرحی در دست تهیه و بررسی هست.

خبرنگار پرسید: آیا این طرح شامل تمام دانشجویان دانشگاه‌ها می‌شود؟ پاسخ دادم: نمی‌توانم جزئیات طرح را بگویم اما به زودی اعلام می‌شود» (اطلاعات، ۵۸/۳/۲۰).

در حالی که آقای دکتر بنی‌اسدی، معاون نخست‌وزیر احکام مسئولان جهاد را در ۲۳ استان، صادر کرده بود و به این ترتیب کار عظیم و تاریخی جهاد شروع شده بود و دولت هم، بودجه‌ی قابل‌توجهی در اختیار جهاد گذاشته بود تا فارغ از مقررات معمول، با دست باز هزینه کند، آقای دکتر بهشتی، ناطق نوری را به عنوان نماینده‌ی امام در جهاد سازندگی معرفی کرد. داستان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در اینجا هم تکرار شد. مرحوم دکتر بهشتی از طرف شورای انقلاب در جلسه‌ای که از دکتر بنی‌اسدی هم دعوت کرده بودند، رسماً از ایشان خواست که من بعد فعالیت خود را به نام جهاد سازندگی تحت نظر شورای انقلاب ادامه دهم و دولت نباید در آن دخالت کند. بعد هم جهاد سازندگی از هدف اصلی خود که قرار بود یک جنبش باشد نه یک سازمان، تبدیل به یک وزارتخانه شد و ددرسه‌های بزرگی برای دولت فراهم کرد. تا اینکه بالاخره در وزارت کشاورزی ادغام و وزارت جهاد کشاورزی تشکیل شد (برای اطلاعات بیشتر همچنین نگاه کنید به: بنی‌اسدی، «جهاد سازندگی از نهاد تا جنبش»، روزنامه‌ی شرق، ۸۵/۳/۳۰، (۷۹).

انتقال اموال بنیاد پهلوی به بنیاد علوی

بنیاد پهلوی در آمریکا به عنوان یک نهاد غیرانتفاعی در ایالت نیویورک به ثبت رسیده بود. شریف‌امامی یکی از اعضای هیئت امنای این بنیاد بود. او درباره‌ی انتقال این بنیاد به جمهوری اسلامی، چنین گفته است: «وقتی به آمریکا آمدم، والا حضرت اشرف پهلوی با من تماس گرفتند و توصیه کردند که ساختمان بنیاد در خیابان پنجم نیویورک به نفع خاندان پهلوی به فروش برسد. من به ایشان گفتم که آن ساختمان متعلق به یک سازمان غیرانتفاعی است که در ایالت نیویورک به ثبت رسیده است و قابل فروش نیست». چندی بعد نامه‌ای به امضای

سناریوی سوم- نفوذ خزنده در ساختارهای جدید □ ۲۰۱

ویلیام راجرز وزیر خارجه‌ی سابق آمریکا، که عضو هیئت مدیره‌ی بنیاد پهلوی در نیویورک بود دریافت کردم. ویلیام راجرز نوشته بود که چون طلبکارها، از جمله آرشیوتکت و مقاله کار (برخی از اعضای خانواده‌ی پهلوی) برای دریافت طلب خود، که مبلغی حدود هفت میلیون دلار بود، فشار می‌آورند، لازم است جلسه‌ی هیئت مدیره هرچه زودتر تشکیل شود. بنا بر توضیح شریف امامی، بنیاد پهلوی برای خرید ساختمان نیویورک ۴۵ میلیون دلار از بانک ملی ایران وام گرفته بود. او ارزش ساختمان بنیاد را در سال ۱۳۶۱ ش / ۱۹۸۲م بین شصت تا هفتاد میلیون دلار تخمین می‌زد. شریف امامی در جواب راجرز نوشت که چون اعلی حضرت چند ماه قبل او را از ریاست بنیاد برکنار کرده‌اند، او دیگر عضو بنیاد پهلوی (نیویورک) نیست؛ از این رو، نمی‌تواند به صرف مقام سابق (ex-officio) در جلسه‌ی هیئت مدیره شرکت کند. پس از چندی راجرز هم از عضویت هیئت مدیره استعفا می‌دهد. پس از استعفای دو نفر از پنج عضو هیئت مدیره، اشرف به شریف امامی تکلیف می‌کنند که ترتیب استعفای دکتر طاهر ضیایی (عضو دیگر بنیاد) را نیز بدهد. شریف امامی مطلب را تلفنی به اطلاع دکتر ضیایی می‌رساند. او هم از عضویت هیئت مدیره استعفا می‌دهد. دو عضو دیگر بنیاد عبارت بودند از آقای سیاح و شخص دیگری که به نظر شریف امامی با بنیاد علوی در تهران مربوط بوده است (اسم او برده نشده است). سرانجام دو عضو هیئت مدیره با جمهوری اسلامی به توافق می‌رسند و بنیاد را در اختیار نماینده‌ی ایران قرار می‌دهند.

اما در مورد روابط شاه با بنیاد پهلوی آقای شریف امامی گفت: «اخیراً در روزنامه‌ی *ایران تایمز* (چاپ واشنگتن) خواندم که اعلی حضرت بیست تا چهل درصد از منافع بنیاد پهلوی را دریافت می‌کرده‌اند که این مطلب کاملاً اشتباه است». آقای شریف امامی گفت: «تمام مدتی که او رئیس بنیاد پهلوی بوده است، حتی یک دینار به شاه پرداخت نشده است. ولی در بنیاد حساب مخصوص با بودجه‌ی سالانه‌ی هفتصد تا هشتصد هزار تومان وجود داشت که از محل آن به بستگان رضا شاه که هنوز در دهات مازندران زندگی می‌کرده‌اند، کمک می‌شد. مثلاً یکی از اقوام شاه نامه‌ای می‌نوشت و از او تقاضای کمک می‌کرد. شاه هم می‌گفت پنجاه تومان یا صد تومان به او بدهید».

این ادعای شریف امامی بی‌اساس و مستخره است. شاه احتیاج نداشت برای کمک به اقوام بی‌بضاعت خود از بنیاد پهلوی در آمریکا کمک بخواهد.

درباره‌ی منبع سرمایه‌ی اولیه‌ی بنیاد پهلوی، شریف‌امامی نظر نداده است، اما گفته است که: «وقتی که من رئیس شدم بنیاد دارایی‌های مشخص داشت. حالا این از کجا آمده بود، به من ربطی نداشت. مثل این است که از یک فرد متمول سؤال کنید پدر بزرگت چگونه این دارایی را کسب نموده است. مطلبی که من می‌توانم بگویم این است که در مدتی که رئیس بنیاد بودم، وجوه به خوبی سرمایه‌گذاری می‌شد و به مصارف صحیح می‌رسید. مثلاً حدود سیزده هزار دانشجوی ایرانی که در آمریکا تحصیل می‌کردند، از بنیاد بورس می‌گرفتند». آقای شریف‌امامی متعجب بود از اینکه «حتی یکی از دریافت کنندگان بورس تحصیلی نسبت به غصب بنیاد توسط حکومت خمینی اعتراض نکرد». این ادعای آقای شریف‌امامی نادرست است. ممکن است برخی از دانشجویان ایرانی در آمریکا از بنیاد پهلوی کمک تحصیلی دریافت می‌کرده‌اند، اما این ادعا که حدود ۱۳۰۰۰ دانشجوی بورسیه بوده‌اند، نادرست است.

در انتقال بنیاد پهلوی به نمایندگان جمهوری اسلامی، آقای مهندس منوچهر شفیعی مؤثر بوده است. از ایشان خواسته‌ام که در یادداشتی چگونگی انتقال بنیاد پهلوی، به بنیاد علوی را بنویسند. متأسفانه به علت کسالتی که دارند هنوز این مهم انجام نشده است.

اقدامات حقوقی برای بازگرداندن اموال شاه

بازگرداندن اموال و دارایی‌های دولت ایران در آمریکا، اموال شاه و خاندان پهلوی و سایر مقامات وابسته به شاه، مورد درخواست عمومی بود. این اموال شامل دو بخش بود: اموالی که قبل از انقلاب در سال‌های مختلف از ایران به خارج از کشور، از جمله آمریکا منتقل شده بود و به صورت سپرده‌های بانکی - از جمله در بانک‌های سوئیس - و یا املاکی که به نام اعضای خاندان سلطنتی، نظیر کاخی که در شهر لابی، تگزاس به نام ولی‌عهد، خریداری شده بود.

برای تحقق این امر دولت ایران ناچار باید از راه‌های قانونی اقدام می‌کرد. هیچ راهی جز این وجود نداشت. چه در گفتگوهای سیاسی و دیپلماسی با مقامات آمریکایی به تفاهم می‌رسیدیم و چه نمی‌رسیدیم، اقدامات حقوقی، لازم و ضروری بود. اولین گام در این مورد، گزینش یک حقوقدان وارد و با تجربه و قابل اعتماد بود. حقوقدانان معروف عموماً در یک مجموعه‌ی حقوقی به صورت شرکت فعالیت می‌کردند. در مراحل اولیه و قبل از انتصاب آقای دکتر سنجابی به وزارت امور خارجه، کمیته‌ی منصوب امام و مأمور در سفارت واشنگتن - به ریاست آقای دکتر جلیل ضرابی - با یک حقوقدان مسلمان آمریکایی، به نام هارولد تیلمن،

که او را می‌شناختند و از سال‌ها قبل از انقلاب در "جامعه اسلامی کلان شهر هیوستون" فعال بود، قراردادی بستند، اما آقای دکتر سنجابی، ظاهراً نظر دیگری داشتند. بنابراین، کمیته‌ی منصوب امام از من کسب تکلیف کرد. من طی نامه‌ای در ۱۵ اسفند ۱۳۵۷ به آقای مهندس بازرگان مسئله را مطرح کردم. آقای مهندس بازرگان طی یادداشتی موافقت کتبی خود را با نظر ارائه‌شده به آقای دکتر سنجابی اطلاع دادند.^(۸۰) اما با تعیین کاردار جدید از طرف آقای دکتر سنجابی و پایان مأموریت کمیته‌ی منصوب امام، همکاری با آقای تیلمن ادامه پیدا نکرد. بعد از استعفای آقای دکتر سنجابی، آقای علی آگاه، که به سمت کاردار جدید ایران در واشنگتن منصوب شده بود، با مجموعه‌ی حقوقی به نام "شاک" قرارداد بست. طبق این قرارداد، وکیل فقط از طریق سفارت ایران عمل می‌کند، نه برای هیچ نهاد ایرانی دیگر. در این قرارداد، کار مشخص با دستمزد مشخص معین شده بود. در این مورد، نظر کارشناسان وزارت دارایی و برخی دیگر از صاحب‌نظران را جویا شدیم؛ همگی گفتند در مقایسه با قراردادهای مشابه جزء بهترین‌هاست. بعدها میان آقای شاک و سفارت اختلاف پیش آمد. شاک مدعی شد که قرار بوده است از هر آنچه که از اموال ایران بازپس گرفته می‌شود ۲۵٪ به او و همکارانش پرداخت شود، اما مدرکی دال بر این توافق وجود نداشت. او روی روال حقوقی مرسوم در آمریکا این ادعا را می‌کرد. او به‌هرحال حدود یک میلیون و ۷۰۰ هزار دلار از اموال بازپس گرفته شده را در اختیار داشت و نگه داشته بود. برخی از اعضای سفارت، که با کاردار ایران، آقای علی آگاه، مخالف بودند، از این موضوع استفاده و فضا را دائماً ملتهب می‌کردند.

یکی دیگر از حقوقدانانی که مورد مشورت قرار گرفت آقای رمزی کلارک بود. رمزی کلارک از حقوقدانان برجسته‌ی آمریکا و دادستان کل آمریکا در دولت کندی بود که در اعتراض به تبعیض نژادی در آمریکا از سمت خود استعفا داد و کتاب معروفش را به نام «جنایاتی که آمریکا را تکان داد» نوشت. او در زمان جنگ آمریکا با ویتنام، از رهبران جنبش ضد جنگ در آمریکا بود و در دوران انقلاب به پاریس آمد و با آقای خمینی دیدار و گفتگو کرد (شرح این دیدار در خاطرات جلد سوم، «۱۱۸ روز در نوفل‌لوشاتو»، آمده است). رمزی کلارک از پاریس به ایران آمد و با اعضای جمعیت ایران دفاع از حقوق بشر، آقایان مهندس بازرگان، دکتر لاهیجی و دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی دیدار و گفتگو کرد. آقای صدر حاج‌سیدجوادی در خاطرات خود متن این گفتگو را آورده‌اند.^(۸۱)

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ رمزی کلارک مجدداً به ایران آمد و با آقای مهندس بازرگان دیدار و در مورد امکان بازپس گرفتن اموال شاه و خانواده‌اش در آمریکا گفتگو کرد. وی قبل از ترک ایران در ۱۳۵۸/۲/۲ طی یادداشتی برای آقای مهندس بازرگان نظرش را در این مورد به اجمال نوشت.^(۸۲)

در سفر به نیویورک برای شرکت در سی و چهارمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد به عنوان وزیر امور خارجه، با رمزی کلارک دیدار و درباره‌ی چگونگی استرداد اموال شاه و خانواده‌ی پهلوی و سایر مقامات حکومت شاه گفتگو کردم. شرح کامل این دیدار در گزارش سفر به نیویورک (جلد پنجم خاطرات، «در وزارت امور خارجه») آمده است. بعد از استعفای دولت موقت این فعالیت‌ها که متوقف شده بود در دولت مرحوم رجایی از سر گرفته شد. آقای بهزاد نبوی، به عنوان وزیر مشاور در امور اجرایی، آقای کریم مکرری را که حقوقدان بود، برای پیگیری مسئله به نیویورک فرستاد، اما کاری از پیش نبرد. متأسفانه اغلب کارها روی احساسات و شور و هیجان صورت می‌گرفت و کار جدی انجام نشد.

سفر عرفات به ایران

سابقه‌ی حمایت مردم ایران از فلسطینیان برمی‌گردد به همان روزهای اولی که در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰ صیهونیست‌ها سرزمین‌های فلسطین را تصاحب کردند. هنگامی که میان فلسطینیان با مهاجمان صیهونیست جنگ درگرفت، ایرانیان از مردم فلسطین حمایت کردند. در سال ۱۳۲۵ بود که اولین گردهمایی در حمایت از مردم فلسطین به دعوت آیت‌الله کاشانی در مسجد شاه سابق برگزار شد. من هم مانند بسیاری از جوانان آن زمان در این گردهمایی شرکت کردم. در سال‌های بعد نیز هر زمان امکان بوده است مردم ایران با جمع‌آوری کمک به یاری فلسطینیان شتافته‌اند.

یکی از اقدامات برجسته‌ی مرحوم دکتر مصدق قطع رابطه با دولت اسرائیل بود. دولت‌های قبل از دکتر مصدق، دولت اسرائیل را به‌طور دو فاکتو (غیررسمی) به رسمیت شناخته بودند. دکتر مصدق این شناسایی را پس گرفت. در دوران مبارزه با استبداد سلطنتی، برخی از گروه‌های ایرانی برای آموزش به گروه‌های فلسطینی پیوستند. در لبنان، شیعیان به رهبری امام موسی صدر یکی از قوی‌ترین پشتیبانان مقاومت فلسطین بودند و هستند. آقای خمینی، رهبر فقید انقلاب ایران نیز در موارد متعدد از مقاومت فلسطین حمایت کرده است. بسیاری از ایرانیان، تقریباً تمام گروه‌های سیاسی از چپ، راست، ملی و ملی-مذهبی، همه از مردم

سناریوی سوم- نفوذ خزنده در ساختارهای جدید □ ۲۰۵

فلسطین حمایت کرده‌اند و می‌کنند. حمایت از حقوق مردم فلسطین صرفاً انگیزه‌ی دینی یا سیاسی ندارد، بلکه یک امر انسانی است. روابط دولت موقت با مقاومت فلسطین متأثر از مجموعه‌ی این عوامل و سوابق، اما در چهارچوب مصالح و منافع ملی بوده است. هنگامی که مسئولیت معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب را پذیرفتم یکی از اولین اقدامات به‌رسمیت شناختن ساف به عنوان نماینده‌ی مردم فلسطین، در سطح یک دولت بود.

در ۲۸ بهمن ۵۷ یاسر عرفات به همراه ۵۹ نفر بدون اطلاع قبلی و هماهنگی با دولت ایران به ایران آمد. یک ساعت قبل از پرواز به ایران، از بیروت این سفر را به دفتر آیت الله طالقانی خبر دادند!!!

اولین دیدار این هیئت با رهبر انقلاب در مدرسه‌ی علوی بود. بعد از دیدار با امام، هیئت به نخست‌وزیری آمد و با آقای مهندس بازرگان و معاونانش و برخی از وزرا - که در دفتر مهندس بودند - دیدار کردند. آقای مهندس بازرگان به آقای مهندس جواد صالحی مأموریت دادند که هیئت فلسطینی را همراهی کند، اما حاج احمدآقا خمینی که همراه یاسر عرفات به نخست‌وزیری آمده بود، با اصرار از من خواست که شخصاً این هیئت را همراهی کنم. آقای مهندس بازرگان با نظر آقای حاج احمدآقا موافقت کردند و از من خواستند به‌عنوان معاون نخست‌وزیر میزبان هیئت فلسطینی باشم و آنها را همراهی کنم.

در ۵۷/۱۱/۲۹ به‌اتفاق یاسر عرفات و همراهان به بهشت زهرا رفتیم. استقبال مردم عادی از عرفات در بهشت زهرا بسیار دیدنی بود. شرح این دیدار بازتاب گسترده‌ای در مطبوعات داشت.^(۸۳)

در مذاکرات رسمی با نخست‌وزیر، تصمیم دولت جمهوری اسلامی ایران در شناسایی ساف در سطح یک دولت فلسطینی به آنها اطلاع داده شد. سپس ساختمان محل سفارت سابق اسرائیل در تهران در زمان شاه، واقع در خیابان کاخ سابق (فلسطین کنونی)، در اختیار آنان قرار داده شد. برای تحویل آن به اتفاق یاسر عرفات، هانی الحسن و سید احمد خمینی به محل این ساختمان رفتیم. ساختمان خالی از هرگونه وسایل اداری و غیراداری بود. جمعیت کثیری در جلوی ساختمان گرد آمده بودند. در بالکن رو به خیابان ساختمان، یاسر عرفات برای مردم صحبت کرد. من هم چند کلمه‌ای گفتم. از جانب دولت موقت و شورای انقلاب، مبلغ پانصد هزار تومان برای تعمیرات اولیه و خرید لوازم جهت راه‌اندازی سفارت فلسطین در تهران،

کمک شد. یاسر عرفات، به عنوان «صدر ساف» آقای هانی الحسن را به عنوان سفیر در ایران معرفی کرد. دولت هم "اگریمان" کرد؛ یعنی موافقت با سفیری او را تصویب کرد.

سفر عرفات به مشهد

با یک هواپیمای اختصاصی، که در اختیار هیئت گذاشته شده بود در اول اسفندماه ۵۸ به مشهد رفتیم. بعد از زیارت مرقد امام رضا (ع)، یاسر عرفات، یکی از روحانیان مشهد و خود من برای مردمی که جهت ابراز همدردی و حمایت از فلسطین در صحن مسجد گوهرشاد گردهم آمده بودند، سخنرانی کردیم.^(۸۴) در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی درباره‌ی تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و دادگاه‌های انقلاب و تصفیه‌ی سازمان‌های دولتی از عناصر وابسته به نظام استبداد سلطنتی سخن گفتم و به پرسش‌ها پاسخ دادم.^(۸۵)

سفر عرفات به خرمشهر و اهواز

در همین سفر بود که یاسر عرفات برای سفر به خرمشهر و اهواز اظهارعلاقه و تمایل کرد. با توجه به موضوعی که برخی از دولت‌های عربی، بخصوص لیبی و سوریه در مورد اعراب خوزستان و سازمان‌های به اصطلاح آزادی‌بخش "الاحواز" و "عربستان" داشتند، سفر هیئت فلسطینی به خرمشهر، سؤال برانگیز بود و می‌توانست بازتاب و پیامدهای منفی و مضر برای ایران داشته باشد. دولت‌های عربی از زمان جمال عبدالناصر، خوزستان را به‌عنوان «عربستان» بخشی از سرزمین‌های عربی معرفی می‌کردند. در کتاب‌های درسی دبیرستان‌های کشورهای عربی و در نقشه‌های جغرافیایی آنان، خوزستان را عربستان می‌نامیدند. در کنفرانس‌های فراملی، که به اسامی گوناگون در لیبی، مصر، سوریه و عراق برگزار می‌شد، افرادی به نام «نمایندگان جبهه‌ی آزادی‌بخش الاحواز و یا عربستان»، شرکت می‌کردند و از جانب دولت‌های عربی حمایت می‌شدند. اما فلسطینی‌ها یک گروه نبودند و نیستند و حضور و فعالیت فلسطینی‌ها هم در ایران محدود و منحصر به ساف نبود. این گروه‌ها برحسب ایدئولوژی و اولویت‌های سیاسی اقداماتی می‌کردند که برای ما قابل قبول نبود. یکی از این موارد، توجه ویژه فلسطینی‌ها به خوزستان بود. نمونه‌ای از حرکت‌های مشکوک و خلاف امنیت ملی، ورود یکی از اعراب خوزستان، به نام حماد شبیانی، با مقادیری اسلحه، از جمله بازو، که از لیبی به مقصد خرمشهر بود. این ماجرا را در جای دیگری در همین مجموعه شرح داده‌ام.

یکی دیگر از اقدامات یک‌جانبه‌ی ساف و برخی دیگر از گروه‌های فلسطینی در ایران تاسیس دفاتر در خرمشهر و اهواز بود. این دیگر برای ما قابل تحمل نبود و باید هرچه سریع‌تر

سناریوی سوم- نفوذ خزنده در ساختارهای جدید □ ۲۰۷

جلو آنها را می‌گرفتیم. خطر تهدیدکننده، علاوه بر تحریک گروه‌های جدایی طلب، انتقال درگیری میان گروه‌های فلسطینی، از لبنان، دمشق، بغداد و مصر به خوزستان بود. این اقدامات مصادف شد با زمانی که به وزارت امور خارجه رفته بودم. در گزارشی از این وضعیت به نخست‌وزیر، نظرم را مبنی بر تعطیلی تمام این دفاتر به اطلاع ایشان رساندم و موافقت ایشان را جلب کردم. سپس آقای هانی الحسن، سفیر فلسطین را به وزارت خارجه احضار و ضمن توضیح نگرانی‌های دولت، از او خواستم که دفاتر ساف و سایر گروه‌های فلسطینی را برچیند. شرح این اقدامات در جلد پنجم خاطراتم، «در وزارت امور خارجه»، آمده است.

به هر حال اگرچه ما با سفر هیئت فلسطینی به خرمشهر موافق نبودیم، اما جو طرفداری از فلسطین در آن زمان و فشار گروه‌های هوادار آنها، از جمله دفتر رهبری و دفتر آیت‌الله طالقانی، موجب شد که با این سفر موافقت کنیم. بنابراین، بعد از ظهر روز دوم اسفند از مشهد به اهواز رفتیم. در فرودگاه اهواز جمعی از روحانیان و طبقات مختلف مردم به استقبال آمده بودند. در مصاحبه‌ای با آقای محمد منصور خیرنگار اطلاعات در اهواز در زمینه‌ی صادرات نفت به خارج، چگونگی لغو قرارداد کنسرسیوم و نحوه‌ی اداره‌ی سیستم بانکی در حکومت اسلامی و استرداد و یا دستگیری شاه سابق، و چگونگی فعالیت مخالفان توضیحاتی دادم. در مورد چگونگی صدور نفت، ایرانی کردن این صنعت و نحوه‌ی اجرای قرارداد کنسرسیوم با لغو آن اظهار داشتیم: «در شرایط کنونی که کشور ما به صورت یک مملکت ورشکسته در آمده و به‌طور وحشتناکی با کسری بودجه مواجه هستیم، صادرات نفت را باید هر چه زودتر آغاز کرد». در پایان اضافه کردم: «در حکومت اسلامی سیستم بانکی به صورت فعلی نخواهد بود و تغییر بنیادی خواهیم نمود. بانک بدون ربا، تشکیل خواهد شد که در سیستم بانکی دنیا یک انقلاب به‌وجود خواهیم آورد (اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۲/۳). متن کامل این مصاحبه‌ها در مجموعه آثار، جلد دوم، سال ۵۷-۵۸ آمده است.

روز بعد، یاسر عرفات و هیئت همراه در باشگاه جهان پهلوان تختی حضور یافت و برای مردم اهواز سخنرانی کرد. جمعیت کثیری در استادیوم ورزشی تختی گردهم آمده بودند. در این گردهمایی علاوه بر یاسر عرفات، خود من نیز صحبت کردم.

مشروح روابط دولت موقت با سازمان آزادی‌بخش فلسطین در جلد پنجم خاطرات، «در وزارت امور خارجه»، فصل روابط دیپلماتیک آمده است.

سفر مولانا ابوالاعلی مودودی به ایران

مودودی از متفکران نو اندیش پاکستان و مؤسس جماعت اسلامی بود که در ۱۱ اسفند ۵۷ همراه با خورشید احمد، طفیل محمد و سایر رهبران جماعت به ایران آمد. در نخست‌وزیری همراه آنان با مهندس بازرگان دیدار کردیم. آنها سپس با امام هم دیدار و گفتگو کردند. در این دیدار طفیل محمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان از من برای سفر به پاکستان دعوت کرد و در مصاحبه‌ای با خبرنگار خبرگزاری پارس اعلام کرد که دکتر ابراهیم یزدی معاون نخست‌وزیر ایران برای پاسخ به احساسات دوستانه و برادرانه‌ی ملت و دولت پاکستان به زودی به این کشور سفر خواهد کرد. وی که در پایان سفر خود به ایران در فرودگاه کراچی با خبرنگاران سخن می‌گفت اضافه کرد که: امروز روح اسلام، سراسر ایران را فرا گرفته است (اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۲/۸).

روابط ما با جماعت اسلامی پاکستان از زمانی آغاز شد که آقای خورشید احمد، از رهبران این جماعت در نشست سالانه‌ی انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، که موضوع اصلی سخنرانی‌ها درباره‌ی جنبش‌های اسلامی در جهان بود، شرکت کرد. در این نشست که به اتفاق دکتر چمران شرکت کرده بودیم با خورشید احمد در مورد همکاری آنها با دولت ضیاء الحق یک دیدار و گفتگوی خصوصی داشتیم و جماعت را از همکاری با دولت نظامی برحذر داشتیم. توجه خورشید احمد این بود که در برابر گروه‌های چپ و سکولار مجبور بودیم با دولت همکاری کنیم. استدلالی که ما را قانع نساخت.

در دوره‌ای که در نوفل لوشاتو بودیم خورشید احمد از جانب جماعت و با پیامی برای امام به دیدار امام آمد و نامه‌ای هم از رهبران جماعت اسلامی برای من آورد. گزارش دیدار خورشید احمد و پیام مودودی و سایر رهبران جماعت اسلامی در جلد سوم خاطراتم، «۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو» آمده است. از مودودی آثار اسلامی زیادی برجای مانده است. بعضی از این آثار به فارسی هم برگردان شده است. تفسیر قرآن او با عنوان «فهمیم قرآن» به انگلیسی ترجمه شده است. در جای دیگری اشاره کرده‌ام که کتاب او «پادشاهی و خلافت در اسلام»، هم به فارسی و هم به کردی ترجمه شده است. در دوره‌ی خدمت در نخست‌وزیری، ترجمه‌ی کردی این کتاب، به همت دکتر مظفر پرتوماه انجام و با کمکی که شد، در کویت چاپ و در کردستان توزیع شد. ترجمه، چاپ و توزیع این کتاب مودودی در کردستان از این نظر مهم بود که جنبش اسلامی در کردستان یا وجود نداشت یا در مراحل بسیار ابتدایی بود؛ به‌طوری

که قادر به رقابت با جاذبه‌های اندیشه‌های چپ نبود. کتاب‌های نواندیشان دینی، مانند مطهری، بازرگان و شریعتی قابل توزیع در کردستان نبودند. در این کتاب‌ها بعضاً در مورد خلفای راشدین و برخی از صحابه، که در دیدگاه اهل سنت از قداست برخوردارند، تعریض‌هایی دیده می‌شود که توزیع آنها در کردستان و مناطق سنی‌نشین، نتیجه‌ی مثبتی در بر ندارند، اما ترجمه و توزیع آثار نویسندگان روشنفکر اهل سنت، نظیر مودودی و سید قطب می‌تواند مفید و مؤثر باشد.

دیدار رهبران جهادی و جنبش‌های آزادی‌بخش

علاوه بر رهبران "ساف" و "جماعت اسلامی پاکستان"، رهبران "سازمان امل" و "مجلس اعلامی شیعیان لبنان"، رهبران گروه‌های جهادی افغانستان و رهبران برخی از سازمان‌های آزادی‌بخش آفریقا، نیز به ایران آمدند و با نخست‌وزیر و امام و من نیز دیدار و گفتگو داشتند. از جانب ساندنیست‌های نیکاراگوئه پدر (کشیش) ارنست کاردینال در ۱/۱۸/۵۸ به ایران آمد. همچنین رهبران پولیساریو (جبهه آزادی‌بخش) در ۱۳۵۸/۱/۱۷ به ایران آمدند و با امام، نخست‌وزیر و آیت‌الله طالقانی نیز دیدار کردند. علاوه بر این، رؤسای برخی از ادیان، به عنوان نمونه آقای مارد نخاپاتریاک رهبر آشوری‌های جهان به ایران آمد و در ۱۲/۲۸/۵۷ با بازرگان دیدار کرد.

مراسم بزرگداشت دکتر مصدق در احمدآباد - ۱۴ اسفند ۱۳۵۷

جلسه‌ی عادی شورای انقلاب در روز پنج‌شنبه ۱۰ اسفند در منزل آیت‌الله مهدوی کنی تشکیل شده بود. بعد از گزارش آقای مهندس بازرگان از اوضاع به‌هم ریخته‌ی کشور و معرفی اسامی چند وزیر جدید، مسئله‌ی مراسم بزرگداشت دکتر مصدق در احمدآباد مطرح شد. به موجب اخبار و اطلاعات، گروه‌های سیاسی چپ، چریک‌های فدایی خلق، مجاهدین خلق، جبهه‌ی ملی و سایر گروه‌ها، ستادی را برای برگزاری مراسم سالگرد در گذشت دکتر مصدق در احمدآباد تشکیل داده بودند، اما از شورای انقلاب و دولت موقت کسی را برای عضویت در ستاد و یا شرکت در برنامه‌ی سالگرد دعوت نکرده بودند؛ و این موجب ناراحتی بعضی از اعضای شورای انقلاب شده بود. برگزاری این مراسم، بدون حضور و مشارکت دولت موقت می‌توانست موجب سوء برداشت‌ها، بخصوص علیه روحانیان شود. بعد از بحث پیرامون این موضوع قرار شد که اولاً اعضای دولت همگی در مراسم حضور پیدا کنند. ثانیاً آیت‌الله طالقانی

از طریق دفتر خود که با اعضای ستاد مراسم ارتباط دارند، ترتیبی بدهند که به سخنرانی در مراسم دعوت شوند و آقای طالقانی سخنرانی خود را تا آنجا که می‌توانند طولانی کنند. دولت روز دوشنبه ۱۴ اسفند را نیمه تعطیل اعلام کرد. در روز دوشنبه برخی از اعضای دولت با هلیکوپتر به احمدآباد رفتند و در مراسم حضور پیدا کردند. من به اتفاق چند تن از دوستان با یک ماشین به احمدآباد رفتیم. از زمان درگذشت دکتر مصدق در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ اولین بار چنین مراسمی برگزار می‌شد. شاید بیش از یک میلیون جمعیت شرکت کرده بودند. آیت‌الله طالقانی سخنران اصلی بودند و بسیار خوب صحبت کردند. متین دفتری نیز صحبت کرد. سخنرانی طالقانی بیش از یک ساعت طول کشید که متن کامل آن روز بعد (۱۵ اسفند) در روزنامه‌ی اطلاعات و سپس در مجموعه‌ای با نام «ز آزادی تا شهادت» چاپ شد.^(۸۶)

تدوین قانون اساسی جدید

در حکم نخست‌وزیری آقای مهندس بازرگان، نهایی کردن قانون اساسی جدید و انتخابات مجلس مؤسسان برای تصویب آن، آمده بود. تدوین قانون اساسی جدید در برنامه‌ی سیاسی امام پیش‌بینی شده بود (جلد سوم خاطرات: ۱۱۸ روز در نوفل‌لوشاتو) تدوین آن از زمان اقامت در نوفل‌لوشاتو توسط آقای دکتر حسن حبیبی آغاز شده بود. بعد از پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت، وظیفه‌ی تکمیل پیش‌نویس قانون اساسی برعهده‌ی دولت و از جانب مهندس بازرگان به دکتر سبحانی، وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب واگذار شد. آقای دکتر سبحانی از حقوقدانان برجسته ایران، آقایان دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی، دکتر جعفر جعفری لنگرودی، دکترهمايون کاتوزیان، دکتر حسن حبیبی، ناصر میناچی، فتح الله بنی‌صدر، شهشهانی، زواره‌ای، سید محمد خامنه‌ای و ... برای انجام این مهم دعوت کردند. آقایان زواره‌ای و سید محمد خامنه‌ای بعد از دو جلسه دیگر شرکت نکردند. این هیئت پیش‌نویس تهیه شده‌ی آقای دکتر حبیبی را نهایی کرد. ابتدا هیئت دولت و سپس شورای انقلاب آن را بررسی و تصویب کرد. سپس متن نهایی در اختیار امام گذاشته شد. براساس نظر ایشان کپی این متن به مراجع قم نیز داده شد. همه متن را تأیید کردند. آیت‌الله گلپایگانی در مورد رئیس‌جمهور ایراد گرفتند که باید تصریح شود که رئیس‌جمهور مرد و شیعه‌ی اثنی‌عشری باشد. به توصیه‌ی امام به‌اتفاق آقایان مهندس بازرگان و مهندس کتیرایی به قم و دیدار آیت‌الله گلپایگانی رفتیم. اما ایشان توضیحات ما را نپذیرفتند و گفتند اگر این اصلاح صورت نگیرد من شیخ فضل‌الله جمهوری اسلامی خواهم شد. گزارش این دیدار را به آقای خمینی

دادیم. ایشان گفتند نظر آیت‌الله گلپایگانی را تأمین کنید. جمهوری اسلامی نیاز به شیخ فضل الله نوری ندارد. (۸۷)

متن پیش‌نویس قبل از نهایی شدن در روزنامه‌ها منتشر شد و نظرات پیشنهادی جمع‌آوری و تا حد امکان ترتیب اثر داده شد. متن نهایی شده نیز منتشر شد. (۸۸) برطبق حکم انتصاب مهندس بازرگان قرار بود دولت، انتخابات مجلس مؤسسان را انجام دهد و پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی توسط نمایندگان مردم در مجلس مؤسسان نهایی شود، اما بدا حاصل شد. امام و روحانیان عضو شورای انقلاب اصرار ورزیدند که متن پیش‌نویس یکجا به رفراندوم گذاشته شود. اکثریت اعضای دولت موافق نبودند. در نهایت یک مجلس "بررسی پیش‌نویس قانون اساسی" تشکیل شد که آن پیش‌نویس را به کلی کنار گذاشت و متن جدیدی نوشت. این مجلس بعدها "مجلس خبرگان" نامیده شد.*

بررسی و تدوین طرح‌های انقلاب

دولت بازرگان یک دولت موقت با یک برنامه‌ی مشخص برای انتقال نظام سقوط کرده‌ی استبداد سلطنتی به نظام جمهوری اسلامی بود. وظائف این دولت در حکم انتصاب مهندس بازرگان آمده بود، اما این بدان معنا نبود که بازرگان از توجه به آینده‌ی دور نظام جمهوری اسلامی و طرح‌ها و برنامه‌های ضروری برای پس از دوره‌ی انتقال غافل باشد. بازرگان مدیر با تجربه‌ی برجسته‌ای بود و می‌دانست تحولات دوره‌ی انتقال در شکل‌گیری ساختارهای بعد از انتقال مؤثر هستند؛ بنابراین، جابه‌جایی‌های دوره‌ی انتقال باید هماهنگ با برنامه‌های کلان و راهبردی آینده باشد. با این توجهات، بازرگان در حالی که مهندس هاشم صباغیان را به عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انتقال و مرا به عنوان معاون در امور انقلاب انتخاب کرده بود، آقای دکتر یدالله سجایی را به عنوان وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب منصوب نمود. با توجه به مقام و جایگاه و اعتبار علمی و سیاسی دکتر سجایی این بهترین و مفیدترین گزینه بود. دکتر سجایی توانست با پیشنهاد و مسئولیت آقای دکتر مهدی بهادری نژاد، از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران در دوران دانشجویی و از مؤسسين انجمن اسلامی

* (موسسه) به بحث گذاردن پیش‌نویس قانون اساسی در مجلس مؤسسان با تعداد اعضای بسیار زیاد، شاید چند سال به طول می‌انجامد، لذا آیت‌الله طالقانی پیشنهاد تشکیل مجلس خبرگان را داد که مورد تأیید امام نیز قرار گرفت. این مجلس پیش‌نویس تهیه شده را نه کنار گذاشت و نه خود را به آن محدود کرد.

دانشجویان در آمریکا و کانادا و از اساتید برجسته‌ی دانشگاه شریف، همکاری بیش از ۲۵۰ تن از کارشناسان برجسته‌ی ایران را جلب کند. این همکاری حتی پس از استعفای دولت موقت ادامه یافت. این کارشناسان در چندین گروه تخصصی مهمترین مسائل کلان کشورمان را بررسی کردند و طرح‌های راهبردی را برای کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت تدوین کردند. این مجموعه در یک مجلد تحت عنوان «سیاست‌های توسعه و تکامل جمهوری اسلامی ایران» در اردیبهشت ۱۳۵۸ به چاپ رسید. تا آنجا که به خاطر دارم این تنها طرح جامعی است که با شرکت فعال گروه کثیری از کارشناسان ارشد ایران در رشته‌های مختلف علمی، سیاسی، اقتصادی، پزشکی و جامعه‌شناسی مطالعه، بررسی و با نگاه کلان راهبردی تدوین شده است. متأسفانه در هیاهوهای بعد از استعفای دولت موقت، بخصوص غائله‌ی اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری و حاکمیت غوغاسالاری بر کشورمان، حتی پس از آن در مجلس اول، این اقدام ابتکاری و جالب دکتر یدالله سبحانی در دولت مهندس بازرگان نادیده و به بوته‌ی فراموشی سپرده شد.

یکی دیگر از کارهای برجسته‌ی شورای طرح‌های انقلاب، نهایی کردن پیش‌نویس اولیه‌ی قانون اساسی جمهوری اسلامی بود که با پیگیری دکتر سبحانی انجام شد. همین پیش‌نویس بود که به تصویب هیئت دولت، شورای انقلاب و تأیید امام رسید. در مجلسی که برای «بررسی پیش‌نویس قانون اساسی» انتخاب شده بود این پیش‌نویس به کلی کنار گذاشته شد. در جای دیگری درباره‌ی این موضوع توضیح داده‌ام.

رفراندوم تغییر نظام

در حکم نخست‌وزیری آقای مهندس بازرگان از جمله مأموریت‌های دولت موقت "انجام رفراندوم و رجوع به آرای عموم ملت درباره‌ی تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی..." آمده بود. در ابتدا امام و بعضی از اعضای شورای انقلاب و فعالان سیاسی این رفراندوم را غیرضروری می‌دانستند و می‌گفتند تظاهرات ملیونی مردم خود رفراندوم بوده است و نیازی به انجام همه‌پرسی نیست.^(۸۹) امام هم این نظر را با من مطرح کردند، اما این نظر نادرست بود. استناد به تظاهرات ملیونی خیابانی، چه در سطح ملی و چه جهانی، اعتبار حقوقی نداشت. رفراندوم یک اقدام حقوقی معتبر شناخته شده در دنیاست. بر همین اساس مسئله‌ی همه‌پرسی مطرح بود و ما مورد سؤال خبرنگاران داخلی و خارجی قرار می‌گرفتیم. در پاسخ به پرسش خبر نگاران در اوایل اسفند ۱۳۵۷ توضیح دادم:

«مردم ایران در یک همه‌پرسی که به‌زودی انجام می‌شود تصمیم خواهند گرفت که آیا جمهوری اسلامی می‌خواهند یا مایلند به رژیم سلطنتی ۲۵۰۰ ساله بازگردند. یزدی که با یک تلویزیون آمریکا مصاحبه می‌کرد افزود: حکومت ایران هیچ اطلاعی از محل شاپور بختیار نخست‌وزیر سابق ندارد. وی گفت ما نمی‌دانیم بختیار در کشور است یا از کشور خارج شده است. مهدی بازرگان نخست‌وزیر نیز در مصاحبه با همین شبکه‌ی تلویزیونی آمریکا اعتراف کرد حکومت موقت وی زیر نظر نظارت شورای انقلاب انجام وظیفه می‌کند، اما تکذیب کرد که اختلافی بین این دو رکن حکومتی وجود دارد. بازرگان گفت اختلافی بین ما و شورای انقلاب وجود ندارد. ما تحت نظارت شورای انقلاب قرار داریم و من پیش از آنکه به نخست‌وزیری برسم در شورای انقلاب عضویت داشتم.

بازگان و یزدی گفتند حکومت امیدوار است که تولید نفت ایران به میزان ۶۰ درصد تولید پیش از انقلاب برسد. بازرگان گفت ما هرچه زودتر تولید نفت را از سر می‌گیریم، اما درصد تولید آن هنوز معلوم نیست. وی افزود ما به اندازه‌ای که برای اقتصاد ایران ضروری باشد نفت صادر می‌کنیم.

یزدی نیز گفت افرادی وجود دارند که می‌کوشند محمدرضا پهلوی را برای محاکمه به ایران بازگردانند و وی شخصاً فکر می‌کند که شاه در صورت محکوم شدن، اعدام گردد. یزدی افزود: شاه سابق مسئول همه جنایات و زندانی کردن‌های گذشته است. وی افزود: بسیاری از افسران بلندپایه، فرمانداران نظامی و رؤسای ساواک و پلیس باید به اتهام جنایات و کشتارها در زمان سلطنت شاه محاکمه شوند. یزدی گفت آنها هر یک به نحوی در کشتار عظیم مردم در سراسر کشور دست داشته‌اند» (نیویورک: خبرگزاری‌ها؛ آیندگان، چهارشنبه ۹ اسفند ۱۳۵۷، شماره ۳۳۰۰).

بعد از بررسی‌های اولیه، آقای دکتر سید احمد صدر وزیر کشور دولت موقت روزهای ۱۰-۱۲ فروردین ۱۳۵۸ را برای برگزاری همه‌پرسی پیشنهاد دادند که پذیرفته شد. از آنجا که انجام رفراندوم موجب تثبیت حقوقی نظام جدید در سطح جهانی می‌شد، با اعلام این نظر، آشوب‌های خیابانی در تهران و شهرستان‌ها ابعاد گسترده‌ی تازه‌ای پیدا کرد. بعد از اعلام زمان برگزاری همه‌پرسی، این مسئله که در این رفراندوم نظرخواهی درباره‌ی چه نوع حکومتی خواهد بود: مشروطه سلطنتی، جمهوری، جمهوری اسلامی یا جمهوری دموکراتیک اسلامی، نظرات متفاوتی ابراز شد. برخی جمهوری، بدون یک کلمه کم یا زیاد را پیشنهاد دادند. مهندس

بازرگان و دوستان و یارانش جمهوری دموکراتیک اسلامی را مطرح کردند. اما آقای خمینی بر جمهوری اسلامی، نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم را خواستار شدند. برخی از مخالفان دولت موقت و مهندس بازرگان این اظهار نظر مهندس بازرگان را بهانه‌ی حمله به ایشان قرار دادند؛ در حالی که عنوان «جمهوری اسلامی دموکراتیک» در اساسنامه‌ی شورای انقلاب آمده بود (به همین مجموعه رجوع شود). آقای هاشمی هم در خاطرات خود^(۹۰) آورده است که: «البته عبارت "جمهوری دموکراتیک اسلامی" در متنی که به عنوان اساسنامه‌ی شورای انقلاب تهیه شده بود، آمده بود، اما چون اساسنامه‌ی شورای انقلاب برای مشخص کردن نحوه‌ی اداره شورا و تفکیک وظایف شورا از وظایف دولت موقت، در همان روزهای نخست پیروزی انقلاب تهیه شده بود و بحث کاملی در جزئیات آن متن نشده بود، کسی از جمع ما، در این ارتباط، مدافع آن متن نبود؛ خصوصاً بعد از آنکه نظر امام با صراحت بیان شد، دیگر تکلیف همه روشن بود». بر این نظر آقای هاشمی چند ایراد وارد و روشن کننده‌ی برخی از اشکالات جدی در آن دوره است. اساسنامه در شورا مطرح و تصویب شد و آقای خمینی هم آن را تأیید کردند؛ بنابراین، اولاً اعضای شورا باید از اساسنامه تبعیت می کردند و ثانیاً وقتی امام - که قبلاً آن را دیده و تصویب کرده بود - نظری برخلاف مصوبه‌ی قبلی بدهند، یاران ایشان برای حفظ حرمت و اعتبار ایشان باید خیرخواهانه با ایشان صحبت می کردند، نه آنکه به استناد سخن ایشان مصوبه‌ی قبلی خود را نادیده بگیرند.*

آشوب‌های خیابانی، که بعد از پیروزی انقلاب، به عنوان بخشی از سناریوی اول در تقابل با نظام جدید، سراسر ایران را فراگرفته بود، با نزدیک شدن رفراندوم اوج تازه‌ای گرفت. در روز رفراندوم در شهرهای مختلف به مراکز رأی‌گیری حمله شد و صندوق‌ها را آتش زدند. برخی از گروه‌ها رفراندوم را تحریم کردند. حزب توده، مجاهدین خلق و جبهه ملی در رفراندوم شرکت و به جمهوری اسلامی رأی دادند.

خبر گزاری‌ها از شرکت مهندس بازرگان و اعضای دولت در رفراندوم چنین گزارش دادند: «مهندس مهدی بازرگان نخست‌وزیر ساعت ده بامداد دیروز به اتفاق دکتر یزدی معاونش و چند تن دیگر از اعضای هیئت دولت در میان صلوات‌های پیاپی مردمی که برای شرکت در همه‌پرسی به حوزه رأی‌گیری نخست‌وزیری آمده بودند در این محل حاضر شد و رأی خود را

* (موسسه) اساسنامه شورای انقلاب صرفاً شرح وظایف و مسئولیت‌های این نهاد موقت بود و هیچ ارتباطی با تعیین نوع حکومت نداشت.

به نفع جمهوری اسلامی به صندوق انداخت. ده‌ها عکاس و خبرنگار و فیلمبردار داخلی و خارجی هنگام رأی دادن نخست‌وزیر در این محل حاضر بودند. نخست‌وزیر گفت که این دومین باری است که من در یک رفراندوم شرکت می‌کنم که نخستین بار آن به هنگام نخست‌وزیری مرحوم دکتر مصدق بود. نخست‌وزیر پس از انداختن رأی مثبت خود به صندوق، در گفتگویی با خبرنگاران گفت: «من با رأی مثبت خود به جمهوری اسلامی وظیفه‌ای را بر اساس عقیده‌ام انجام دادم. آنچه من به آن رأی دادم یک جمهوری دموکراتیک بر اساس قوانین اسلام خواهد بود».

نخست‌وزیر تاکید کرد که: «تمام حقوق و آزادی‌ها برای زنان در قانون اساسی پیش‌بینی شده و می‌توانم اطمینان بدهم که جمهوری اسلامی تمام آزادی را برای زنان تضمین خواهد کرد و در این زمینه حتی شب جمعه‌ی گذشته در قم با امام خمینی مذاکراتی داشته‌ام».

نخست‌وزیر افزود: «بر مبنای همین آزادی‌ها در کلیه‌ی انتخابات آینده زنان حق دارند هم رأی بدهند و هم انتخاب بشوند».

مهندس بازرگان همچنین یادآور شد: «سیاست خارجی و روابط بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران بی‌طرف و فعال خواهد بود و سعی می‌کند مناسبات کاملاً دوستانه بر پایه‌ی احترام و روابط متقابل با همه ممالک داشته باشد».

در هنگام رأی دادن، متوجه شدم جای استقرار صندوق رأی به نحوی است که رأی‌دهنده باید جلو چشم دیگران قسمت آری و نه ورقه را از هم جدا کرده در صندوق بیندازد. برای رعایت بیشتر آزادی رأی‌دهندگان به مسئولان تذکر دادم در نحوه‌ی کارشان تجدید نظر کنند. با این تذکر بلافاصله جای صندوق رأی عوض شد و صندوق رأی را در داخل یک اتومبیل گذاشتند» (روزنامه‌ها، ۵۸/۱/۱۳).

مهندس عباس امیرانتظام معاون نخست‌وزیر و سخنگوی دولت هم که همراه خانواده‌اش در حوزه‌ی رأی‌گیری نخست‌وزیری بیش از نیم ساعت در صف ایستاده بود، پس از انداختن رأی خود به صندوق، گفت: «من بنا به وظیفه‌ی شرعی و اجتماعی و ملی خودم و به‌خاطر احترام به خون شهیدان انقلاب به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادم».

رفراندم به‌خوبی برگزار شد. آقای مهندس بازرگان در ۵۸/۱/۱۴ در پیام رادیو - تلویزیونی خود، ضمن تشکر از مردم برای شرکت گسترده در این همه‌پرسی، آمار بسیار جالبی از مشارکت مردم را ارائه دادند.^(۹۱)

روابط رهبر انقلاب با مراجع

آقای خمینی با پشتکار و قاطعیت خود در مبارزه با استبداد سلطنتی به رهبر بلامنازع انقلاب تبدیل شد، اما حفظ سلامت سیاسی و دینی جامعه به رابطه‌ی رهبری با مراجع بستگی پیدا کرده بود. روابط آقای خمینی با آقایان گلپایگانی و مرعشی در قم دوستانه و محترمانه بود. من هیچ بیانی که حاکی از گله یا کدورت باشد نشنیدم. آیت‌الله محلاتی شیرازی در مورد مصادره‌ی اموال و املاک افراد به شدت ناراحت و معترض بود و نامه‌هایی در همین باره به آقای خمینی نوشت. آقای قمی به شدت از مطرح کردن "ولایت فقیه" ناراحت و آن را یک بدعت و توهین به دین می‌دانست* و به همین دلیل مغضوب بود و سال‌ها در منزل خود زندانی شد. آیت‌الله منتظری اگرچه از نظر مرجعیت در سطح آقای خمینی نبود، سال‌ها از سمت و موقعیت جانشینی رهبری برخوردار بود، اما در نهایت، مغضوب واقع شد.

سرنوشت آیت‌الله شریعتمداری با سایر مراجع کاملاً متفاوت بود. رهبر فقید انقلاب نظر مساعدی نسبت به ایشان نداشتند. در حالی که در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱** هنگامی که دولت قصد بازداشت و محاکمه آقای خمینی را داشت به ابتکار و همت آقای شریعتمداری***، مراجع قم طی بیانیه‌ای اعلام کردند که آقای خمینی از مراجع مسلم هستند و بر طبق قانون اساسی دولت نمی‌تواند ایشان را بازداشت و محاکمه کند. با این وجود، مشرب سیاسی این دو مرجع متفاوت بود و گاهی بروز و ظهور بیرونی پیدا می‌کرد. اختلاف نظر سیاسی میان این دو مرجع را طبیعی می‌دیدم و آنچه نگران‌کننده بود بروز و ظهور بیرونی آن بود که می‌توانست

* (موسسه) آقای قمی هرگز ولایت فقیه را توهین به دین نمی‌دانست، بلکه همان‌گونه که جمع کثیری از مراجع در طول تاریخ شیعه برای ایجاد حاکمیت دینی تلاش کرده‌اند. برخی نیز در دوران غیبت معصوم به چنین موضوعی معتقد نیستند و ولایت فقیه را محدود به امور حسبیه می‌دانند.

** (موسسه) تاریخ بازداشت امام و صدور اعلامیه علما و مراجع در خصوص مرجعیت امام خمینی (ره) سال ۱۳۴۲ است نه سال‌های ۴۰ و ۴۱.

*** (موسسه) ادعای نویسنده کاملاً خلاف واقع است. ابتکار و اهتمام به گرفتن اعلامیه از مراجع از سوی جمعی از شاگردان برجسته امام خمینی و مدرسین حوزه علمیه قم از جمله آقایان منتظری و امینی بوده است. خاطرات منتشر شده ایشان و دیگر مدرسین وقت حوزه قم نه تنها ادعای نویسنده را صراحتاً نفی می‌کند بلکه در این خاطرات نکات ارزشمندی در باره همراهی جدی آیت‌الله نجفی مرعشی و دشواری مجاب کردن آقای شریعتمداری برای گرفتن امضا و صدور اعلامیه در این رابطه و نقش محوری آیت‌الله میلانی در مهاجرت به قم بازگو شده است.

به کل جنبش صدمه بزند. علاوه بر این، بر این اعتقاد بودم که با وجود اختلاف در دیدگاه‌های سیاسی، موضع‌گیری‌ها باید هماهنگ باشند. شاه از فرصت‌ها برای ایجاد اختلاف و یا بزرگ‌نمایی آن استفاده می‌کرد. من به سهم خودم و امکانات ناچیزی که داشتم می‌کوشیدم از بروز و ظهور این اختلاف جلوگیری کنم. به یاد دارم که به مناسبت کشتار مردم تهران در میدان ژاله در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ در برابر کاخ سفید در واشنگتن گردهمایی اعتراض‌آمیزی برگزار کردیم. بعد از انجام مراسم آقای بهرام ناهیدیان، که از تجار فرش در واشنگتن و یک فعال سیاسی- اسلامی بود، ما را به منزل خود دعوت کرد. بعد از نماز مغرب و عشا و صرف شام از مواضع آیت‌الله شریعتمداری و ظاهراً تماس‌های دولت شریف‌امامی با ایشان، انتقاد کرد و از من خواست که به ایشان در قم تلفن بزنم و برخی نکات را به ایشان متذکر شوم. آیت‌الله شریعتمداری توسط آقای بنایی، یکی از روحانیان تبریز، که از اصحاب ایشان بود و به هیوستون- تکزاس آمده بود، با فعالیت‌های اسلامی ما در ایالت تکزاس و تأسیس مسجد و چاپ کتب اسلامی آشنا شده و فعالیت‌های ما را تأیید و حمایت کرده بود. بنابراین، از منزل آقای ناهیدیان به قم تلفن زدم و با ایشان درباره‌ی پرهیز از رفتارها و موضع‌گیری‌هایی که به نفع حکومت شاه مورد سوء استفاده قرار گیرد، صحبت کردم. ایشان از صحبت‌های من استقبال کردند و کلیات سخنان مرا پذیرفتند.

در ایامی که در نوفل لوشاتو بودیم، در بحث‌های مختلفی که با امام خمینی داشتم، ضرورت روابط دوستانه میان ایشان با سایر مراجع را چندین بار عنوان کردم. به یاد دارم در یکی از صبحگاهانی که در کوچه‌های آرام و خلوت نوفل لوشاتو با هم قدم می‌زدیم صحبت آیت‌الله شریعتمداری پیش آمد. من ابتدا نظر و موضع خود را روشن کردم و داستان صحبت تلفنی‌ام را از واشنگتن با آیت‌الله شریعتمداری شرح دادم، اما نگرانی خود را از بروز اختلاف‌ها و خطرات احتمالی نیز یادآور شدم. من اگرچه معتقد بودم که آیت‌الله شریعتمداری به سهم خود در موقعیت‌های حساس گام‌های مؤثری برای جنبش برداشته است، لکن با برخی از مواضع ایشان موافق نبودم. اما در عین حال نسبت به بروز اختلاف حساس و نگران بودم. به دنبال بحثی با آقای خمینی به ایشان گفتم: «آقا، دخترعموی شما همیشه به من می‌گوید دیگ بزرگ باش تا قابلمه‌های کوچک را در خود جای دهی». آقای خمینی با تعجب پرسید: «دخترعموی من!» گفتم بله آقا مادر من سیده و به عبارتی دختر عموی شماست. ایشان خندیدند. در ادامه گفتم حاج آقا شما رهبر بلامنازع انقلاب ایران هستید. از این موضع روابط

خود را با سایر مراجع عظام نزدیک، دوستانه و محترمانه کنید. اجازه ندهید برخی از افراد، با کوفته نظری بر روابط شما با سایرین اثر بگذارند. این نوع بحث‌ها را بعد از انقلاب هم در موارد و فرصت‌هایی با ایشان مطرح می‌ساختم و اصرار داشتم که چهار مرجع مطرح قم، در اتاق در بسته دور هم بنشینند و با هم چای بخورند و قلبیان بکشند و بحث فقهی بکنند. اما بازتاب بیرونی آن بسیار مهم و مؤثر خواهد بود. شاید همین اصرارهای من در کنار نظرات مشابه سایر نیک‌اندیشان بود که بالاخره این کار صورت گرفت و این چهار مرجع دور هم نشستند. در ادامه‌ی این بحث‌ها و مسائل آذربایجان و حزب خلق مسلمان بود که آقای خمینی از من خواستند سری به تبریز بزنم و وضعیت را ارزیابی کنم. به اشاره‌ی دفتر ایشان، مرحوم آیت‌الله مدنی از من دعوت کرد که به تبریز بروم. در تبریز مورد استقبال گرم و فراوانی قرار گرفتم و در مسجد مرحوم آیت‌الله انگجی سخنرانی کردم. جمعیت کثیری مسجد و تمام کوچه‌ها و خیابان‌های اطراف مسجد را پر کرده بود. مردم عکس‌هایی هم از آقای خمینی و هم آقای شریعتمداری را همراه آورده بودند. در فرازهایی از سخنرانی خود به مناسبت‌هایی، هم نام آقای خمینی و هم آقای شریعتمداری را می‌آوردم و مردم در هر دو مورد صلوات می‌فرستادند. با آیت‌الله مدنی و سایر افراد صاحب‌نظر به‌طور خصوصی صحبت کردم. اگرچه هواداران حزب خلق مسلمان رفتار خوبی با آیت‌الله مدنی نداشتند، اما ایشان و سایر صاحب‌نظران رعایت احترام و موقعیت آقای شریعتمداری را لازم می‌دانستند. بعد از برگشت از تبریز به آقای خمینی گزارش دادم که مردم تبریز شما را رهبر انقلاب می‌دانند، اما از آقای شریعتمداری تقلید می‌کنند.* مجدداً تاکید کردم حسن روابط شما با ایشان برای مردم آذربایجان بسیار مهم و تعیین‌کننده است. در یک نوبت که برای دیدن آقای خمینی به قم رفته بودم مصادف شد با درگیری و تیراندازی در اطراف منزل آقای شریعتمداری و کشته شدن یکی از محافظان ایشان. این دیدار و حادثه‌ی قم همزمان بود با وقایع تبریز و درگیری با حزب خلق مسلمان. آقای خمینی از حوادث بسیار نگران و ناراحت بودند و از من خواستند که به دیدن آقای شریعتمداری بروم و در مورد این مسائل با ایشان صحبت کنم. با توجه به جو ملتهب سیاسی و حساسیت‌های حاکم، من نمی‌خواستم به تنهایی به دیدار آقای شریعتمداری بروم، به همین سبب از آقای خمینی خواستم دستور دهند حاج احمد آقا هم با من بیایند. اما ایشان آن را صلاح ندانستند و من بالاخره به تنهایی به دیدن آقای شریعتمداری

* (موسسه) این سخن، دقیق و صحیح نیست.

رفتم. روحیه و رفتار آقای شریعتمداری بسیار مهربانانه و دوستانه بود. ایشان بسیار خوش‌برخورد بودند. یک بار هم قبل از آن، به اتفاق همسرم که به قم برای دیدن آقای خمینی و آقای اشراقی رفته بودیم، با اظهار تمایل همسرم به دیدن آقای شریعتمداری هم رفتیم. ایشان وقتی مطلع شدند که همسرم دختر مرحوم میرزا باقر طلیعه (خیابانی) است ابراز خوشحالی بسیار کردند و از مرحوم طلیعه ذکرخیر فراوان نمودند و داستان‌هایی را بیان کردند. در آن روز بعد از دیدار با امام به دیدن آیت‌الله شریعتمداری رفتم. آقای عباسی داماد ایشان نیز حضور داشت. اما به درخواست من، ایشان آقای عباسی را مرخص کردند و ما دو نفری گفتگو کردیم.

من از سیاست‌ها و مواضع ایشان درباره‌ی حزب خلق مسلمان انتقاد کردم و ضرورت هماهنگی هرچه بیشتر با رهبر فقید انقلاب را متذکر شدم. ایشان از رفتار حکومت و مسئولان آذربایجان با حزب خلق مسلمان و پسرشان مهندس حسن گله‌مند بودند. انتظار داشتند، اگر در سطح ملی، با ایشان مشورت نمی‌شود و ایشان نقشی ندارند، حداقل در آذربایجان امتیازاتی به افراد وابسته به ایشان داده شود. من تا حدودی حق را به جانب ایشان دادم، اما ضمناً با مواضع ایشان در مورد حزب خلق مسلمان موافق نبودم. ایشان اظهار داشتند که حزب خلق مسلمان صدها هزار عضو در آذربایجان دارد. می‌گفتند مثلاً در میانه ۵۰۰۰۰ عضو دارد؛ بنابراین، برخی از مدیران و مسئولان آذربایجان با نظر رهبری این حزب تعیین شوند. البته من هم بر این باور بودم که اگر در تعیین مقامات استان با آیت‌الله شریعتمداری مشورت می‌شد، هم ضروری و هم مثبت و مفید بود، اما در مورد حزب خلق مسلمان و تعداد اعضای آن موافق نبودم. به ایشان یادآور شدم که اگر حزبی در ایران ادعا کند که ده هزار عضو دارد، کمی اغراق گفته است، تا چه رسد به ۵۰۰۰۰، آن هم در شهری مثل میانه.

این‌ها مقلدین شما هستند و به آنها گفته شده است که حکم فقیه و مرجع شما آیت‌الله شریعتمداری این است که همه در حزب خلق مسلمان ثبت نام کنید، آنها هم رفته‌اند ثبت نام کرده‌اند. به ایشان توصیه کردم که به رابطه‌ی آقای خمینی با حزب جمهوری اسلامی توجه کنند. آقای خمینی هرگز خود را رهبر حزب جمهوری ندانستند و حتی به ظاهر هم از این حزب حمایت نکردند. اگرچه غیر مستقیم حمایت می‌کردند و به‌طور خصوصی اجازه داده بودند از محل وجوهات شرعیه به حزب کمک شود.

اما این گفتگوها و تلاش‌ها، روابط میان آقای خمینی و آقای شریعتمداری را ترمیم نکرد. کسانی هم از دو طرف بودند، که دیدگاه‌های متفاوتی داشتند و بر اختلافات دامن می‌زدند. تا آنجا که من مطلع بودم، آقای خمینی هیچ‌گاه نظر مثبتی نسبت به آقای شریعتمداری پیدا نکردند؛

به طوری که در یکی از دیدارهایم با آقای خمینی در جماران و بحث پیرامون مسائل کشور و نیز رفتار اشخاص، صحبت از مهندس بازرگان شد. ایشان گفتند بازرگان اعوجاج دارد!! من تعجب کردم و یکه خوردم. پرسیدم یعنی چی؟ منظورتان چیست؟ گفتند بازرگان به دیدن سید کاظم می‌رود! باز نفهمیدم منظور ایشان از «سید کاظم» کیست؟ پرسیدم. گفتند «همین شریعتمداری».*

من بیشتر ناراحت شدم. گفتم خوب بروند، چه عیبی دارد؟ آیا تصور می‌کنید و نگران هستید مهندس بازرگان آیت‌الله شریعتمداری را علیه شما تحریک کند، یا برعکس؟! با شناختی که ما از مهندس بازرگان داریم ایشان را به آرامش و صبر و همکاری و همگامی دعوت و توصیه می‌نمایند. مهندس بازرگان برود ایشان را ببیند بهتر است یا کسانی که ایشان را به موضع‌گیری علیه برخی از مسائل تحریک می‌کنند.

برای من بسیار تعجب‌آور بود که یک شخصیت برجسته‌ای که مهر خود را بر تاریخ ایران، دنیای اسلام و جهان زده است، چرا باید نسبت به یک شخصیت و مرجع دینی این اندازه، حساسیت داشته باشد که حتی اگر کسی مثل بازرگان به دیدنش برود احساس ناراحتی کند. پیش خودم گفتم لابد من هم که با بازرگان در یک گروه (نهضت آزادی ایران) فعالیت می‌کنم، از نظر ایشان دچار اعوجاج هستم!

دکتر یزدی کمونیست؟!

یکی از عناصر کلیدی در جنگ روانی علیه انقلاب، شایعه‌سازی و شایعه‌پراکنی در مورد افراد فعال و مؤثر انقلاب است. یکی از این شایعات انتشار خبری، در روزنامه‌های وابسته به شکست‌خوردگان از انقلاب بود، مبنی بر اینکه دکتر یزدی کمونیست است. در زمانی که ما در نوفل لوشاتو بودیم آقای احمدرضا دریانی - که از فعالان چپ در آمریکا بود - در روزنامه‌ی «قیام ایران» نوشت نزدیکان آیت‌الله خمینی، دکتر یزدی و صادق قطب‌زاده کمونیست

* (موسسه) قطعاً این ادعا با ادبیات اخلاقی امام چه در دیدارهای خصوصی و خانوادگی و یا عمومی تطبیق ندارد و همه شواهد و نقل‌ها و مستندات موجود خلاف آن را گواهی می‌دهد.

هستند. این روزنامه به مدیریت شخصی به نام عبد الرسول عظیمی، نماینده‌ی مجلس شاه و عضو کانون و کلا منتشر می‌شد و سردبیر و مدیر مسئول آن رضا مرزبان، از همکاران نزدیک شاپور بختیار بود.

بوسیدن دست شاه

بعد از انقلاب همین افراد نوشتند که: «دکتر یزدی کمونیست است و قبل از انقلاب هم در دیداری که با شاه داشته، دست او را بوسیده است». اما نمی‌نوشتند کدام دکتر یزدی دست شاه را بوسیده است؟! بسیاری از ذهن‌های ساده هم این را باور کرده بودند.

کدام یزدی دست شاه را بوسیده است؟

ما سال‌ها در ایران نبودیم و کمتر کسی از مردمان عادی حتی فعالان سیاسی، از فعالیت‌های ما در خارج از کشور با خبر بودند. به ناچار در پاسخ پرسش خبرنگاری، این شایعه را تکذیب کردم: «دکتر یزدی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب دیروز روشن کرد کمونیست نیست و دست شاه را هم نبوسیده است. دکتر یزدی که اخیراً بر پاکی او نخست‌وزیر هم تأکید کرد دیروز در مصاحبه‌ای از شایعات بسیار درباره‌ی خود گفت و درباره‌ی آن عکسی که می‌گویند توضیح داد و گفت درست می‌گویند، ولی آن کسی که درباره‌اش حرف می‌زنند دکتر مرتضی یزدی از رهبران خائن حزب توده بود و کوچک‌ترین رابطه‌ای با ما ندارد؛ چون او اصلاً یزدی است، ولی ما قزوینی هستیم. یزدی همچنین به یک اتهام دیگر که هنوز شایعه‌سازان آن را بر سر زبان نینداخته‌اند پاسخ داد و گفت: پرونده‌ی فعالیت‌های اسلامی من موجود است و نشان می‌دهد که هیچگاه کمونیست نبوده‌ام. وی اشیگل را، که این عکس را چاپ کرده بود، از کثیف‌ترین مجلات آلمانی دانست که همیشه از شاه پول گرفته و علیه انقلاب مطلب می‌نوشته است و فاش کرد که علت اصلی توقیف این مجله، مقاله‌ی بسیار مزخرفی بود که با تیترو سوری یا توسری نوشته و به رهبر انقلاب اهانت کرده بود. این برای نخستین بار است که توقیف اشیگل از سوی یک مقام دولتی، به‌طور رسمی اعلام می‌شود.

جمعی از دوستان نیز طی بیانیه‌ای با عنوان کدام دکتر یزدی؟ توضیح دادند که آن دکتر یزدی که دست شاه را بوسیده است، پسر دکتر مرتضی یزدی از رهبران حزب توده بوده است، نه دکتر ابراهیم یزدی. همراه با این بیانیه، عکس دکتر حسین یزدی را در حال بوسیدن دست شاه چاپ کردند.

یک شهر و چهل کلانتر

در بهمن ۱۳۵۷ نظام استبداد سلطنتی سرنگون شد، اما آثار و عوارض و فرهنگ استبدادی از بین نرفته بود. در دوران استبداد سلطنتی فضای سیاسی و اجتماعی امنیتی، و خفقان حاکم بر جامعه بود. مردم به ندرت با هم تعامل فکری داشتند. با رفتن شاه ناگهان یک انفجار صورت گرفت. مردم، از زن و مرد، فقیر و غنی، با سواد و بی‌سواد، هرکجا که بودند خود را صاحب اختیار می‌دانستند و فعال ما پیشاء شدند. مبارزه علیه نظام سلطنتی به مبارزه و مخالفت با نهادهای قدرت و حکومت تعمیم داده شد و تسری پیدا کرد. نهادهای جدید و قدیم، از جمله دادگاه انقلاب، کمیته‌های انقلاب، شوراهای اسلامی و علمای اعلام، ائمه‌ی مساجد، گروه‌ها و افراد عموماً خودمختار و بی‌اعتنا به دولت هرچه می‌خواستند می‌گفتند و هر کار می‌خواستند، انجام می‌دادند. هیچ نوع هماهنگی و همکاری میان این نهادها و محافل نه تنها با دولت، بلکه با یکدیگر نیز، وجود نداشت. یک شهر و چهل کلانتر به معنای واقعی کلمه. اگرچه در اواخر اسفند ۵۷ امام در پاسخ خبرنگار روزنامه‌ی اطلاعات تصریح کردند که: «این جنایتکاران در دادگاه ویژه‌ی انقلاب محاکمه شده‌اند و به سزای اعمال خود رسیده‌اند. اینها سزای واقعی اعمال خود را پس از مرگ خواهند دید. این جنایات و کشتار، کبیری سخت دارد که در کتاب آسمانی ما قرآن بیان شده است. تمام مجرمین و کسانی که شریک جرم جنایات شاه بوده‌اند به سزای اعمال خود خواهند رسید. انقلاب عظیم اسلامی ما این جانیان را مجازات خواهد کرد. از این پس جوانان مومن و با ایمان نباید بدون اطلاع دولت موقت انقلاب و مراجع ذی صلاح کسی را بازداشت کنند. انقلاب اسلامی، خود این مجرمان را به سزای اعمالشان خواهد رساند. و لازم است هرچه زودتر ملت مسلمان به زندگی عادی خود بازگردند».^(۹۲)

در هیئت دولت نیز هماهنگی وجود نداشت. برخی از وزیران، بدون طرح نظراتشان در هیئت دولت و حتی جلب نظر نخست‌وزیر، دست به کارهایی می‌زدند که برای دولت مسئله‌ساز می‌شد. در مواردی از بالای سر دولت کار هایشان را با امام مطرح و مجوز می‌گرفتند. به عنوان نمونه آقای داریوش فروهر بدون اطلاع و هماهنگی با مهندس بازرگان، به عنوان وزیر کار در ۵۷/۱۲/۲۶، بعد از نامه‌ای به امام، حد اقل دستمزد کارگران را به‌طور بی‌سابقه‌ای افزایش داد.

صادق قطب‌زاده خود را منصوب امام می‌دانست و نه تنها با دولت همکاری نمی‌کرد، کارشکنی هم می‌کرد. آقای مهندس کتیرایی، وزیر مسکن دولت موقت و عضو شورای انقلاب

در یادداشتی برای من علل مخالفت قطب‌زاده با بازرگان را شرح داده‌اند.^(۹۳) دکتر مدنی، وزیر دفاع، که فرمانده نیروی دریایی هم بود، بدون اطلاع نخست‌وزیر و برخلاف مقررات از محل بودجه‌ی نیروی دریایی پنجاه میلیون تومان خرج زلزله‌زدگان طبس کرد. رئیس ستاد مشترک، تیمسار قرنی بیانیه‌ی سیاسی تهدیدکننده خطاب به مردم کردستان صادر کرد. کمیته‌های انقلاب هرکس را می‌خواستند می‌گرفتند، آزاد و یا اعدام می‌کردند و هر کجا را می‌خواستند مصادره می‌کردند. به‌عنوان نمونه در حالی که تیمسار فلاحی، توسط نماینده‌ی شورای انقلاب در وزارت دفاع به نخست‌وزیر معرفی شده بود و نخست‌وزیر حکم فرماندهی نیروی زمینی را برای ایشان صادر کرده بود در دو نوبت توسط کمیته‌ها بازداشت شد. کار به جایی رسید که عده‌ای، با سوابق شناخته شده‌ی مبارزات انقلابی، با کمک افراد مسلحی که در اختیار داشتند فرودگاه را بستند و با اسلحه، هواپیما را مجبور کردند آنها را از ایران به خارج ببرد. دامنه‌ی این ناهماهنگی‌ها به قلمرو سیاست خارجی نیز کشیده شده بود. نمایندگان رهبری در بعضی از کشورها، مثلاً کویت، به اعتبار نماینده امام بودن سخنانی می‌گفتند و کارهایی می‌کردند که مخل روابط حسنه‌ی ایران با کشور میزبان بود. بعضی به اعتبار اینکه زمانی مبارزه می‌کردند، بدون اطلاع دولت، از رؤسای کشورهای خارجی برای سفر به ایران دعوت می‌کردند، نظیر سفر جلود به ایران. حتی شورای انقلاب هم با دولت هماهنگی نداشت. اعضای روحانی شورای انقلاب در کلیه‌ی امور اجرایی دخالت می‌کردند. آنها که سال‌ها درباره‌ی رفتارهای خود و هم‌کسوتانشان می‌گفتند که نظم ما در بی‌نظمی است، آن را در سطح ملی به نمایش گذاشتند. با وجود تمام این نابسامانی‌ها، همه انتظار داشتند دولت در همان ماه‌های اولیه، اقتصاد را، کشاورزی را، صنعت را اصلاح کند و تورم و بی‌کاری را مهار نماید. رهبر یک گروه چپ (بابک زهرایی) در مناظره‌ی تلویزیونی ادعا کرد که می‌تواند در ظرف یک هفته کشاورزی ایران را خود کفا کند. تب عوام‌فریبی همه را مبتلا کرده بود. در حالی که قرآن کریم در آیات متعدد تخریب‌ها را سریع و برق‌آسا معرفی می‌کند، آفرینش و سازندگی را تدریجی و مرحله به مرحله می‌داند. پروردگاری که اگر آفرینشی را اراده کند می‌فرماید باش، پس می‌شود همان سان که خدا خواسته، و خداوند که قادر متعال است، با صراحت گفته: خلقت و آفرینش را زمان‌بندی شده انجام داده است، اما در انقلاب موسوم به اسلامی، حرکت سازنده‌ی گام‌به‌گام، یک توطئه‌ی امپریالیستی تلقی شد. آقای موسوی خوئینی‌ها سیاست گام‌به‌گام بازرگان را جریان انحرافی آمریکا در انقلاب ایران خواند (اطلاعات، ۵۸/۱۰/۹) اگر بپذیریم

که هر انقلابی دو مرحله دارد: سلبی و ایجابی، یا مرحله‌ی تخریب و مرحله‌ی سازندگی. انقلاب اسلامی ایران بعد از پیروزی از مرحله‌ی تخریبی عبور نکرد و در این مرحله به گل نشست.

بازداشت تیمسار فلاحی

اشاره کردم به بازداشت تیمسار فلاحی به عنوان یک نمونه از این خودسری‌ها. پس از ترور سپهبد قرنی و ضرورت انتصاب جانشین او، مرحوم مهندس بازرگان در شورای انقلاب مطرح کرد که من اطلاعات چندانی درباره‌ی فرماندهان ارتش ندارم؛ شورای انقلاب هیئتی را تعیین کند که بروند سوابق فرماندهان را از بایگانی استخراج و مطالعه کنند و هرکس را که شایسته می‌یابند، معرفی کنند تا دولت حکم بدهد. این یک درخواست و راهکار عاقلانه و عادلانه بود. آقای خامنه‌ای از طرف شورای انقلاب مأمور این بررسی شدند و ایشان بعد از مطالعات و مشورت‌ها، تیمسار فلاحی را برای سمت فرماندهی نیروی زمینی معرفی کردند و حکم ایشان صادر شد. چند روزی بود که از نخست‌وزیری به وزارت امور خارجه منتقل شده بودم که ناگهان با حکم جلب فلاحی در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۸ روبه‌رو شدم. این حکم توسط بازپرس دادسرای انقلاب اسلامی تهران صادر و به افرادی به نام‌های نوحی و رهنما فر مأموریت جلب و بازداشت او را داده بود که در ۵۸/۲/۲۲ اجرا شد، اما با دخالت شورای انقلاب، این حکم لغو و فلاحی آزاد شد.^(۹۴) اما گروه‌های نفوذی با پرونده‌سازی و نامه‌پراکنی به تحریکات خود ادامه دادند^(۹۵) و در نتیجه حکم بازداشت تیمسار فلاحی بار دیگر در ۵۸/۳/۸ صادر شد.^(۹۶) بار دیگر با دخالت جدی شورای انقلاب، این حکم لغو و اجرا نشد و فلاحی آزاد شد و از شیراز به تهران منتقل و کار خود را در ستاد آغاز کرد. این ماجرا نشان داد که عناصر معاند و یا نادان و متعصب تا چه اندازه فعال هستند و نفوذ دارند. فلاحی یکی از برجسته‌ترین و شایسته‌ترین فرماندهان نظامی ارتش ایران محسوب می‌شد. یکی از دلایل عمده‌ی مخالفین او، مأموریتش در جنگ ویتنام بود. در دوران شاه برخی از افسران برجسته‌ی ارتش برای کسب معلومات و آموزش به ویتنام می‌رفتند. این افراد در هیچ عملیاتی شرکت نمی‌کردند، بلکه صرفاً از نزدیک مدیریت عملیات را مشاهده می‌کردند. در طی جنگ تحمیلی، سرتیپ فلاحی و سایر امیران ارتش شایستگی خود را در نبرد با ارتش متجاوز عراق نشان دادند، اما او همیشه نگران بود. او می‌گفت: «ما افسران، در بدترین وضعیت در حال جنگیم. اگر در این جنگ شکست بخوریم ما را می‌کشند!! و اگر پیروز شویم باز هم ما را خواهند کشت. ما زنده‌ایم فقط برای اینکه با

ارتش عراق می‌جنگیم». او به همراه چند تن از فرماندهان جنگ در یک حادثه هوایی که عازم تهران بود، کشته شد. روحش شاد باد.

مهندس بازرگان به حق در استعفانامه‌ی خود یادآور شد که: «پیرو توضیحات مکرر گذشته و نظر به اینکه دخالت‌ها، مزاحمت‌ها و اختلاف نظرها، انجام وظایف محوله و ادامه‌ی مسئولیت را برای همکاران و اینجانب مدتی است غیر ممکن ساخته و در شرایط تاریخی حساس حاضر، نجات مملکت و به‌ثمر رساندن انقلاب بدون وحدت کلمه و وحدت مدیریت میسر نمی‌باشد بدین‌وسیله استعفای خود را تقدیم می‌دارد ...».

در واقع: ... که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها.

بازگشایی حسینیه‌ی ارشاد

حسینیه‌ی ارشاد پس از شش سال تعطیل اجباری، طی مراسم ویژه‌ای در ساعت ۷ بعدازظهر روزپنج‌شنبه ۲۰ فروردین ماه ۱۳۵۸ به‌طور رسمی گشوده شد. در هفته‌های پس از پیروزی انقلاب، حسینیه‌ی ارشاد با برپایی نمایشگاه فعالیت خود را غیررسمی آغاز کرده بود. روزنامه‌ی اطلاعات در گزارش خود از مراسم بازگشایی نوشت: «در مراسم بازگشایی رسمی از ساعت ۶ بعدازظهر گروه‌های مختلف مردم دسته‌دسته به طرف حسینیه‌ی ارشاد حرکت کردند. به‌طوری که ساعت ۶/۵ بعدازظهر در سالن‌های حسینیه‌ی ارشاد جایی برای نشستن وجود نداشت و سرهنگی که مأمور حفظ نظم بود، از جمعیت مشتاق که خواهان ورود به داخل سالن حسینیه‌ی ارشاد بودند می‌خواست که در محوطه‌ی باز پشت حسینیه و از طریق تلویزیون مداربسته برنامه را مشاهده کنند. به‌زودی محوطه‌ی باز حسینیه هم از جمعیت پر شد و گروه‌هایی که تازه از راه می‌رسیدند مجبور بودند در خیابان جایی برای نشستن بیابند. دقایقی قبل از شروع برنامه حضرت آیت‌الله طالقانی در میان فریاد جمعیت که تکبیر می‌گفتند به سالن حسینیه پا گذاشت. برنامه‌ی افتتاحیه با اذان مغرب و تلاوت آیاتی چند از قرآن مجید آغاز شد و بعد از آن جمعیت برای شادی روح شهدا و دکتر علی شریعتی یک دقیقه سکوت کردند؛ سپس قسمتی از صدای ضبط شده‌ی اجرای نمایشنامه ابودر نوشته دکتر شریعتی در مردادماه ۵۱، پخش شد. پس از اجرای چند سرود انقلابی، برنامه‌ی افتتاحیه را دکتر سید محمد علی سفیر خواند. سپس استاد تقی شریعتی پدر معلم شهید دکتر شریعتی با پیامی از مردم بخصوص دانشجویان و روشنفکران خواست که راه دکتر علی شریعتی را ادامه دهند. پس از این پیام، شعری در سوگ دکتر شریعتی خوانده شد و آنگاه دکتر ناصر میناچی وزیر اطلاعات و تبلیغات دولت موقت و

از یاران دکتر شریعتی که همراه با معلم فقید در پایه‌گذاری این مکتب اسلامی کوشیده است تاریخچه‌ای مختصر از نحوه‌ی شروع کار و فعالیت‌های حسینی‌های ارشاد بیان کرد. آخرین سخنران این مراسم دکتر یزدی، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب بود، که او نیز درباره‌ی دکتر علی شریعتی سخن گفت. آیین گشایش این مکتب، تا ساعت ۱۰ ادامه داشت و به علت تراکم بیش از حد جمعیت مشتاق در خیابان‌های اطراف حسینیه‌ی ارشاد که به بیش از ده هزار نفر می‌رسید، ترافیک منطقه کند شد و پس از آن رفت و آمد در قسمتی از جاده‌ی قدیم شمیران و خیابان جنبی حسینیه در محدوده‌ی متراکم جمعیت که در کف خیابان نشسته بودند، بسته شد. در این مراسم آقای دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی، وزیر کشور دولت موقت نیز حضور داشتند».

حسینی‌های ارشاد در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۴۴ شروع به کار کرد و به ارشاد و آگاهی جوانان پرداخت. در سال ۱۳۵۲ رژیم پهلوی فعالیت‌های حسینی‌های ارشاد را برنتابید و آن را به‌کلی متوقف ساخت.

ماجرای ربوده شدن فرزند طالقانی

در ۲۴ فروردین ماه ۱۳۵۸، هنوز در نخست‌وزیری بودم، که مرحوم طالقانی به من تلفن زد و با یک حالت بسیار ناراحت کننده و عصبانی اظهار داشت که افراد مسلح سپاه دو فرزند او را ربوده‌اند. ایشان با وجودی که رئیس شورای انقلاب بود، تصور می‌کرد سپاه هنوز تحت نظر دولت و من، به عنوان معاون نخست‌وزیر، قرار دارد و اطلاع نداشت که در اواخر اسفندماه ۵۷ شورای انقلاب با یک مصوبه، مسئولیت سپاه را از دولت گرفته و به‌طور کامل تحت نظر خود قرار داده و فرماندهان جدید منصوب کرده است و دولت هیچ نقشی در فعالیت‌های سپاه ندارد. مرحوم طالقانی، تصور می‌کرد که این کار به دستور یا با اطلاع من انجام شده است. اگرچه در این مکالمه‌ی تلفنی توضیحات لازم را دادم، با وجود این بلافاصله به منزل آیت‌الله رفتم. سرهنگ عزیزالله امیررحیمی که فرمانده دژبان مرکز شده بود، نیز حضور داشت. به‌طور خلاصه گفتند که ابوالحسن و مجتبی طالقانی به همراه همسر ابوالحسن طالقانی که فلسطینی است و برای دادن پیام و هدیه‌ای از جانب طالقانی نزد هانی الحسن رفته بودند، هنگام برگشتن، توسط افراد مسلح وابسته به کمیته‌ی انقلاب یا سپاه، به فرماندهی محمد غرضی، که در آن زمان رئیس کمیته‌ی مستقر در ساختمان مرکزی ساواک سابق (ضرابخانه) بود بازداشت شده‌اند و آنها را به محل ساواک سابق برده بودند. شورای انقلاب علاوه بر سپاه، همه‌ی

تأسیسات ساواک، ساختمان و اسناد آن را نیز به همین ترتیب از دولت منفک کرده و تحت نظر یکی از اعضای روحانی خود قرار داده بود. با پیدا شدن ماشین‌های بازداشت‌شدگان معلوم شد که آنها را به کمیته برده‌اند. بنابراین، مهندس غرضی یا به دفتر طالقانی احضار شد یا خودش آمد. در منزل آیت‌الله وضعیت بحرانی و هیجانی خاص حاکم بود. طالقانی ناراحتی قلبی داشت و این رویداد او را سخت متأثر کرده بود. امیررحیمی، اجازه نداد غرضی از منزل طالقانی برود و می‌خواست او را به پادگان ببرد و نگه دارد. افرادی هم، بدون معرفی خود، به منزل طالقانی زنگ زدند، که فرزندان طالقانی را به شرط آزادی غرضی، رها می‌کنند. افراد مسلح وابسته به مجاهدین، به بهانه‌ی هواداری از طالقانی اطراف منزل او را محاصره کرده بودند. مرحوم طالقانی با عصبانیت از غرضی علت بازداشت را پرسید. غرضی توضیح داد که مجتبی طالقانی، که با مجاهدین کار می‌کرده است و به گروه مارکسیست شده‌ها پیوسته است، در قتل رفعت افرا، از اعضای سازمان نقش داشته است. در زمان شاه، عده‌ای از اعضای سازمان‌های مسلح، از جمله مجاهدین در عمان مستقر شده بودند و آموزش نظامی می‌دیدند و گاهی هم در عملیات ظفار شرکت می‌کردند. در جریان تغییر ایدئولوژی رهبری سازمان، برخی از اعضای سازمان حاضر به تغییر ایدئولوژی نشدند و رهبری را نفی کردند. چند تن از این اعضا نظیر مجید شریف واقفی و صمدیه لباف به دستور و به دست مأموران رهبری سازمان کشته شدند. غرضی مدعی بود که خانم رفعت افرا در عدن نیز به همین ترتیب کشته شده است و مجتبی مسئول آن است. مرحوم طالقانی با تحکم به او جواب داد اگر مدرکی دارد ارائه بدهد و اگر قابل اعتنا باشد او خودش مجتبی را ادب می‌کند. با روشن شدن ماجرا و شناخته شدن عاملان این امر و اینکه من نقشی در این ماجرا نداشته‌ام، او کمی آرام شد. در اواخر شب، بالاخره فرزندان آیت‌الله آزاد شدند. طالقانی دستور داد دفاترش را تعطیل کردند و خود با ماشین یکی از دوستان (احمد علی‌بابایی) به نقطه‌ی نامعلومی، که بعد روشن شد، گیلان (لشت نشاء) است، رفت. شرح این رویداد تشنج را در گزارش خبرنگار اطلاعات آمده است.^(۹۴) سخنگوی دولت بازگان اعلام کرد که دولت از دستگیری فرزندان آیت‌الله متأسف است و به آن اعتراض دارد.^(۹۵) آیت‌الله مهدوی کنی، رئیس کمیته‌های انقلاب رسماً اعلام کرد که افرادی خودسر فرزندان طالقانی را دستگیر کرده‌اند و ربطی به کمیته ندارد. مدت یک هفته از ۲۴ تا ۳۱ فروردین جستجو برای یافتن آیت‌الله طالقانی به جایی نرسید. جمعیت زیادی هر روز جلوی منزل طالقانی گرد می‌آمدند تا خبری از او دریافت کنند. گفته شد که آیت‌الله

طالقانی به زودی طی بیانیه‌ای حقایق را به ملت خواهد گفت. دفتر آیت‌الله طی اعلامیه‌ای جزئیات بازداشت مجتبی و ابوالحسن طالقانی را به اطلاع عموم رسانید و اینکه این دو نفر مورد آزار قرار گرفته و آنها هم در اعتراض، اعتصاب غذا کرده بودند.

سید احمد خمینی از طرف پدرش به منزل طالقانی رفت و با فرزندان طالقانی صحبت کرد، اما کسی از محل طالقانی خبر نداشت. در حوالی ظهر پیامی از طالقانی در رادیو و تلویزیون خوانده شد که در آن طالقانی گفته بود، اعتراض او جنبه‌ی شخصی ندارد، بلکه مربوط به خودسری‌ها و سلب آزادی مردم است. پیگیری سید احمد به نتیجه رسید و شب هنگام طالقانی از محل اختفای خود به قم رفت و تا پاسی از شب با آقای خمینی در خلوت مذاکره کرد. دکتر سنجابی که به دنبال اختلاف با مهندس بازرگان در اواخر اسفند ماه ۵۷ می‌خواست استعفا بدهد، در این اوضاع به عنوان اعتراض به دولت استعفا داد.

اخیراً آقای مجتبی طالقانی در مصاحبه‌ای با یک مجله‌ی وابسته به نهادهای امنیتی ادعاهایی را ا در مورد این رویداد مطرح کرده است که به کلی نادرست است.^(۹۶)

مسئله‌ی ربوده شدن مجتبی طالقانی و بسته شدن دفتر ساف در اهواز

یکی از افراد وابسته به سازمان مجاهدین خلق در مورد بازداشت مجتبی طالقانی می‌نویسد: «شب بیست و سوم فروردین ماه ۱۳۵۸ از دفتر سازمان آزادی‌بخش فلسطین، برادر هانی الحسن مسئول آن دفتر به پدر تلفن زده و می‌گوید پیامی از یاسر عرفات برای شما داریم و صحبت‌هایی است که باید با شما در میان بگذاریم. به دنبال تلفن برادر هانی الحسن، صبح روز بعد یعنی بیست و سوم فروردین، پدر از فرزندش مجتبی و ابوالحسن می‌خواهد که به دفتر ساف رفته و پیام آنها را بیاورند. پدر از این نظر مجتبی را برای این مأموریت می‌فرستد که او به علت سال‌ها همکاری با سفارت فلسطین با آنها دوست بوده و هم از نظر زبان و هم تفاهمی که بین او و مسئولین فلسطین است آنها می‌توانند به راحتی مسائلشان را با او مطرح کنند. ساعت ۹ صبح مجتبی به اتفاق همسرش هدی، که او نیز فلسطینی است، با ابوالحسن در مقابل سفارت فلسطین قراری گذاشته و همراه هم به ملاقات هانی الحسن می‌روند. هانی الحسن بعد از صحبت‌های ابتدایی با ناراحتی می‌گوید به پدر بگوئید جریاناتی در بالا وجود دارد که دائماً سنگ راه ما شده و می‌خواهند در راه همبستگی بین ملت ایران و فلسطین کارشکنی کنند. این جریانات که در ارگان‌های مختلف بعد از انقلاب نفوذ دارند، می‌خواهند ما را در ایران به انزوا کشیده و حتی المقدور در مقابل ما کارشکنی کنند. او به دنبال این اعتراضات

اسم چند تنی را نیز که حدس می‌زده منشاء این اقدامات هستند مطرح نموده و می‌گوید: از طرف دکتر یزدی از ما رسماً خواسته‌اند که دفترمان را در اهواز ببندیم و همین الآن برادر ابوعمار به ما دستور دادند که در صورت چنین اقدامی ایران را ترک کنیم؛ چون برای ما سابقه ندارد دفتری را که در محلی گشوده ایم ببندیم؛ بخصوص که ما دفتر خود را در اهواز با توافق مقامات ایرانی از جمله شورای انقلاب و شخص آقای سید احمد خمینی افتتاح نموده‌ایم. پیام مرا به پدر برسانید و به ایشان بگویید که ما منتظر عکس‌العمل شما هستیم. ابوالحسن و مجتبی و همسرش، در راه بازگشت، ناگهان چند اتومبیل که قبلاً در کمین / ماشین بودند، آنان را تعقیب نموده در خیابان شادمان مجبور به توقفشان می‌کنند. "اصغر صباغیان" از پژوهی آلبالویی رنگی بیرون آمده و در حالی که عملیات دستگیری را رهبری می‌کرده از ابوالحسن می‌خواهد فوراً از ماشین پیاده شده و به ماشین او برود. ابتدا ابوالحسن با این تصور که ممکن است آنها اشتباه کرده باشند، خودش را معرفی نموده و کارت دفتر را به آنان نشان می‌دهد ولی صباغیان با تمسخر می‌گوید ما شما را می‌شناسیم یا الله پیاده شوید!! و بعد به دستور او سعی می‌کنند، به زور آنها را به ماشین دیگر منتقل کنند. در این اعمال توهین آمیز و بخصوص به علت اینکه رابطه‌ای بین این دستگیری و ملاقات و پیام هانی الحسن می‌بیند، مجتبی با فریاد خطاب به آنها می‌گوید شما عمال ساواک و صهیونیزم هستید!^(۹۷)

در مورد دفتر ساف در اهواز در جلد پنجم خاطراتم، «در وزارت خارجه»، روابط با ساف به تفصیل توضیح داده‌ام. این دفتر بدون اطلاع وزارت امور خارجه تأسیس شده بود و وزارت امور خارجه با این اقدام ساف موافق نبود. و به هانی الحسن سفیر فلسطین در ایران دستور داده شد آن را ببندند. همزمان با دفتر ساف، گروه‌های دیگر، از جمله گروه جورج حبش نیز دفتری باز کرده بودند. با توجه به ادعاهای دولت‌های عربی لیبی، سوریه و عراق در مورد خوزستان و حمایت از "جبهه التحریر الاحواز" حضور و فعالیت گروه‌های فلسطینی در اهواز سؤال برانگیز و بسیار خطرناک بود. به همین دلیل وزارت امور خارجه همه‌ی این دفاتر را بست.

لغو کاپیتولاسیون

کاپیتولاسیون یا مصونیت متهمان اتباع غیر ایرانی (روسیه و انگلیس) در اواخر دوران سلطنت پادشاهان قاجار در ایران رسمیت یافته بود. در دوران سلطنت رضا شاه این قانون لغو شد، اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در دوران حکومت محمد رضا پهلوی این قانون در مورد اتباع آمریکایی به تصویب مجلس رسید. در ماه مارس سال ۱۹۶۲ برابر با فروردین ماه

۱۳۴۲ وزارت امور خارجه آمریکا از دولت ایران درخواست کرد که امتیازات و مصونیت‌های قضایی پیمان وین (مصوب ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ / ۲۹ فروردین ۱۳۴۰) مشمول نظامیان آمریکا که مأمور خدمت در ایران می‌باشند، نیز بشود. به‌موجب این پیمان هیئت‌های سیاسی (دیپلمات‌ها) در کشور میزبان از مصونیت تعقیب جزایی و برخی دعاوی مدنی و اداری برخوردار می‌باشند و محل اقامت، اسناد و مکاتبات مأموران سیاسی مصون از تعرض است و دیپلمات‌ها و مأموران سیاسی را به هیچ عنوان نمی‌توان مورد تعقیب قرارداد یا بازداشت کرد. درخواست دولت آمریکا در ۱۳ مهرماه ۱۳۴۲ در دولت اسدالله علم و سپس در ۲۱ مهر ماه ۱۳۴۲ در مجلس شورای ملی به تصویب رسید.

این لایحه‌ی دولت که پس از رویدادهای فروردین ۱۳۴۲ (حمله به مدرسه‌ی فیضیه) و سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به تصویب رسیده بود، موجی از خشم و ناراضی‌تاری را در میان مردم به‌وجود آورد. در ۴ ابان ۱۳۴۳ آیت‌الله خمینی در بیانیه‌ی شدیدالحنی روز تصویب این لایحه را روز عزای عمومی اعلام کردند.

بعد از پیروزی انقلاب وزیر دادگستری دولت موقت، دکتر اسدالله مبشری لایحه‌ی لغو کاپیتولاسیون را به هیئت دولت پیشنهاد کرد که در اردیبهشت ۱۳۵۸ تصویب شد (اطلاعات ۵۸/۲/۲۴).

اهدای تأسیسات اوین به دانشگاه ملی (شهید بهشتی)

با سقوط کامل نظام استبداد سلطنتی و آزادی کلیه زندانیان سیاسی، بعضی از زندان‌ها، از جمله زندان اوین به کلی خالی از سکنه شد. در مورد زندان اوین شایعاتی وجود داشت که در داخل محوطه‌ی زندان یک کانال مخفی وجود دارد که زندانیان را بعد از شکنجه می‌کشند و در درون این کانال می‌انداختند. چند تن از مهندسان جوان، به همراه آقای مهندس عبدالعلی بازرگان از ساختمان و تأسیسات زندان اوین چندین نوبت بازدید کردند، اما کانال مورد بحث را نیافتند. یک بار هم شخصاً از تأسیسات و ساختمان زندان اوین بازدید کردم. نه از زندانیان و نه از زندانبانان کسی را نیافتم. به خانه‌ی ارواح تبدیل شده بود. بعد از این بازدید به آقای مهندس بازرگان پیشنهاد کردم ساختمان و تأسیسات اوین، با توجه به نزدیکی آن به دانشگاه ملی (دانشگاه شهید بهشتی کنونی) برای تبدیل به خوابگاه دانشجویان به این دانشگاه واگذار شود. آقای مهندس از این پیشنهاد استقبال کردند. از دو تن از مهندسان مورد وثوق خواسته شد از تأسیسات و ساختمان زندان اوین بازدید به‌عمل آورند و هزینه‌ی ایجاد تأسیسات جدید

لازم (سالن غذاخوری، کتابخانه و یا برخی تغییرات لازم در سلول‌ها، برای تبدیل آن به یک خوابگاه دانشجویی) را برآورد کنند و به دولت بدهند. با رفتن به وزارت امور خارجه از ادامه‌ی این برنامه بی‌خبر ماندم، اما به‌زودی زندان اوین دوباره - و این بار با نام طنزآلود و پر معنای "دانشگاه اوین" - بازگشایی شد. در ۷ دی‌ماه سال ۱۳۸۸ در ساعت ۲ بعد از نیمه شب شام غریبان، مأموران اطلاعات به منزل ما ریختند و بدون ارائه‌ی هیچ حکمی مرا با خود به زندان اوین بردند و در یک سلول انفرادی، شماره ۱۱۳ به طول سه متر و عرض یک متر و ۸۰ سانتیمتر، بدون درِیچه به هوای بیرون و دستگاه تهویه‌ی زندانی کردند. در ساعات اولیه‌ی روز ۱۲ بهمن در حالی که مشغول قرائت قرآن بودم در این سلول انفرادی، صدای سرود «خمینی ای/امام» که به‌مناسبت آغاز دهه‌ی فجر از بلندگوی راهروی بازداشتگاه امنیتی ۲۰۹ پخش می‌شد، به گوشم خورد. لحظه‌ای کتاب خدا را بستم و در یک نوستالژی ذهنم به عقب، به بهمن سال ۱۳۵۷ و برنامه‌ای که برای واگذاری زندان اوین به دانشگاه ملی (شهید بهشتی) داشتیم، برگشت. حالم منقلب شد، فشار خونم بالا رفت و چند هفته بعد کارم به بیمارستان و جراحی باز قلب کشیده شد. شرح این دوران را در جای دیگری آورده‌ام.

صندوق ملی ترمیم خسارات دوران انقلاب

در دوران انقلاب افراد و خانواده‌ها متحمل هزینه‌ها و خسارات زیادی شده بودند. در جهت جبران این خسارات، به پیشنهاد دولت موقت، شورای انقلاب تصویب کرد که تمام حقوق زندانیان سیاسی که در دوران شاه از کار برکنار و یا حقوق قانونی آنان پرداخت نشده بود، محاسبه و پرداخت شود. این تصمیم شورای انقلاب دو بُعد داشت: اول، تعریف جرم سیاسی و زندانی سیاسی. دوم، پرداخت حقوق قانونی زندانیان سیاسی و فعالان سیاسی محروم‌شده از حقوق خود. علاوه بر این، در طول دوران انقلاب اسلامی و بخصوص در سال‌های ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ و در جریان برخورد عوامل و مراکز رژیم با مردم، خساراتی به بعضی از کسبه و افراد غیردولتی وارد شده بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی مردم که به‌خاطر این سرکوب‌ها و نیز غارت‌ها متضرر شده بودند، خواستار رسیدگی به مشکلاتشان شدند. لزوم رسیدگی به این خسارات و جبران آنها، تأسیس مرکزی را جهت بررسی این امر ضروری کرد. از همان ماه‌های اولیه‌ی پیروزی انقلاب دولت موقت این امر را پیگیری کرد و در نهایت در مرداد ماه ۱۳۵۸ طرح اولیه‌ی تأسیس نهادی به این منظور توسط معاونت نخست‌وزیری در امور همکاری‌های مردمی، توسط آقای دکتر حسین بنی‌اسدی بررسی و پس از تصویب هیئت دولت و در نهایت

تأیید امام "صندوق ملی ترمیم خسارات دوران انقلاب" تأسیس شد. رهبر فقید انقلاب درباره‌ی این صندوق در مرداد ماه ۵۸ در پیامی خطاب به ملت صادر کردند.^(۹۸) یک حساب بانکی به نام صندوق ترمیم خسارات دوران انقلاب به شماره‌ی ۲۰۰ بانک ملی در کلیه‌ی شعب تأسیس و به ثبت رسید. امام هم مبلغ یکصد میلیون ریال به این حساب واریز کردند. هیئت مؤسسين این صندوق عبارت بودند از: آقایان بنی‌اسدی، سیدتقی خاموشی، حبیب‌الله عسگر اولادی، حبیب‌الله شفیق و تنی چند از فعالان انقلاب. هیئت مؤسسين، هیئت اجرایی شامل آقایان بنی‌اسدی، مهندس کرمی، شاه کرمی و اعتمادیان را انتخاب کرد. سرپرستی این هیئت ابتدا با آیت‌الله طالقانی بود. بعد از درگذشت ایشان آقای مهدوی کنی به عنوان سرپرست معین شدند. پس از تدوین و تصویب آیین‌نامه و اساسنامه‌ی صندوق، شعب آن در سراسر کشور گشایش یافت. عمده‌ی فعالیت این صندوق دادن وام به خسارت‌دیدگان بود و افرادی که ساختمان مسکونی، وسیله‌ی نقلیه و ... خود را از دست داده بودند، با در دست داشتن سند و یا مدارک معتبر دیگر، به این صندوق مراجعه و پس از ارزیابی مدارک، وام به آنان داده می‌شد. در گزارشی که این صندوق در ۱۳۵۹ ارائه داد، این صندوق در مجموع خسارات ۳۴۲۴ نفر از افراد خسارت‌دیده در شصت شهر کشور را به ارزش بیش از یک میلیارد و ۱۵۴ میلیون ریال کمک کرده است. این صندوق تلاش می‌کرد تا در سریع‌ترین زمان ممکن، منابع مالی در اختیار متقاضیان بگذارد. برای این منظور در بعضی از شهرها به علت گستردگی میزان خسارت، شورای مرکزی آن شهر مأمور رسیدگی و اجرای درخواست‌ها در این زمینه می‌شد و آنان فقط ارقام کلان را به مرکز گزارش می‌کردند. این صندوق در اثر حمایت اقشار مختلف مردم به مرور، فعالیت‌های خود را گسترش داد و بخصوص بعد از وقوع جنگ تحمیلی به امور جنگ‌زدگان نیز اهتمام ورزید. به دنبال این حرکت، در مناطق جنگ‌زده شوراهایی جهت بررسی خسارات تأسیس شد تا برای کمک‌رسانی به آنان بپردازند.^(۹۹)

استعفا و جابه‌جایی وزرا

با شروع به کار دولت و بروز اختلافات یا مشکلات، برخی از وزیران استعفا دادند یا برکنار شدند: دکتر مصطفی چمران (وزیر دفاع) به جای تیمسار ریاحی، که به دستور آقای خمینی برکنار شده بود؛ مهندس عزت‌الله سحابی (در سازمان برنامه به جای مهندس معین فر)، دکتر حسن حبیبی (وزارت فرهنگ و آموزش عالی به جای دکتر شریعتمداری)، دکتر علی اسپهبدی (وزیر کار به جای فروهر)، محمد علی رجایی (کفیل وزارت آموزش و پرورش به جای دکتر

شکوهی) تعیین شدند. داریوش فروهر هم شد وزیر مشاور یا وزیر سیار برای سرکشی به استان‌ها، خصوصاً کردستان. با استعفای مبشری، دکتر صدر حاج‌سیدجوادی وزیر دادگستری شد و مهندس هاشم صباغیان به وزارت کشور رفت. با استعفای دکتر سنجابی، من در تاریخ ۵ / ۲ / ۵۸ به وزارت خارجه رفتم. با ادغام شرکت‌های ملی نفت و گاز و پتروشیمی، مهندس معین‌فر وزیر نفت شد.

استعفای دکتر سامی: پس از پیروزی انقلاب، جاما، سازمان سیاسی تحت رهبری آقای دکتر سامی به جنبش مجاهدین خلق، به رهبری مسعود رجوی، پیوست. آقای خمینی در واکنش به این حرکت سیاسی در چندین نوبت از آقای مهندس بازرگان خواستند که دکتر سامی از دولت برکنار شود، اما مهندس بازرگان زیر بار نمی‌رفت. در یکی از سفرهایمان به قم به اتفاق مهندس بازرگان و مهندس کنیرایی، آقای خمینی اظهار داشتند: «اگر سامی استعفا ندهد از مردم خواهیم خواست که او را به ساختمان وزارت بهداشت راه ندهند».* برآورد ما این بود که این یک تهدید توخالی نیست و اگر اتفاق می‌افتاد بدعت بدی می‌شد. این بار مردم به دستور رهبر انقلاب چنین می‌کنند. اما ممکن بود این نوع رفتار باب شود و مردم با تحریک محافل نامرئی از ورود سایر وزرا به محل کارشان جلوگیری کنند. و چون چنین کارهایی ظاهر مردمی داشت مورد تأیید قرار می‌گرفت. بنابراین، مهندس بازرگان موضوع را با دکتر سامی مطرح کرد. آقای دکتر سامی در ۲۵ مهرماه ۱۳۵۸ طی نامه‌ی سرگشاده‌ای خطاب به رهبر انقلاب در اعتراض به دولت موقت استعفا داد. با استعفای دکتر سامی، مهندس بازرگان آقای دکتر کاظم یزدی را به سمت کفیل وزارت بهداشت معرفی کردند. دکتر کاظم یزدی از کارمندان قدیمی وزارت بهداشت بود. اگرچه آقای خمینی هیچ‌گاه علت مخالفت خود را با ادامه‌ی کار دکتر سامی اظهار نکرد، اما ظاهراً مربوط بود به همان ائتلاف** جاما با سازمان مجاهدین خلق در اردیبهشت ۱۳۵۸ (اطلاعات، ۱۳۵۸/۲/۱۶).

* (موسسه) نقل قول از حضرت امام (ره) چون مستند نیست علی القاعده باید به حالت نقل قول مستقیم آورده شود و البته نقل به مضمون نیز به دلیل عدم ارجاع به سند، خالی از اشکال نیست.

** (موسسه) گرچه ممکن است ارائه لیست مشترک از سوی گروه دکتر سامی با جنبش ملی مجاهدین در انتخابات خیرگان موجب رنجش امام (ره) شده باشد، ولی این روایت، صرفاً منحصر به نویسنده است و امکان تشخیص صحت و سقم آن وجود ندارد، به ویژه آن که مرحوم سامی در استعفای خود ضمن تجلیل از امام به شدت به آقای بازرگان و نهضت آزادی تاخته است (کپهان ۱۳۵۸۸۷، ص ۱۲).

دکتر سامی در دوران کوتاه مسئولیتش در وزارت بهداشتی خدمات برجسته‌ای، از جمله ملی کردن بیمارستان‌های خارجی در ایران، نظیر بیمارستان آمریکایی‌ها و بیمارستان شوروی، انجام داد.

استعفای دولت موقت و تشکیل دولت شورای انقلاب

در جلد سوم خاطراتم، «۱۱۸ روز در نوفل‌لوشاتو»، متن کامل برنامه‌ی سیاسی رهبر انقلاب را عیناً آورده‌ام. در این برنامه تشکیل دو نهاد پیش‌بینی شده بود: شورای انقلاب و دولت موقت. این برنامه زمانی تدوین شده بود که شاه هنوز بر سر کار بود و هیچ علائمی از سقوط او در کوتاه‌مدت دیده نمی‌شد. اما فروپاشی نظام استبداد سلطنتی به‌طور غیرقابل پیش‌بینی بسیار سریع بود. تشکیل این دو نهاد همزمان شد با پیروزی انقلاب. در برنامه‌ی سیاسی شورای انقلاب، به منزله‌ی قوه‌ی مقننه‌ی موقت و دولت موقت، قوه‌ی مجریه پیش‌بینی شده بود. این زمانی بود که شاه هنوز در مسند قدرت نشسته بود و یک دوره‌ی نسبتاً طولانی برای پیروزی انقلاب پیش‌بینی می‌شد. در آن زمان شاید تاسیس دو نهاد مفید و ضروری بود، اما پس از پیروزی انقلاب تاسیس دو نهاد جداگانه در کنار هم یک اشتباه راهبردی بود. اکثریت اعضای شورای انقلاب را روحانیان وابسته به رهبری تشکیل می‌دادند* و عملاً در تمام امور اجرایی در کنار دولت دخالت می‌کردند. این دخالت‌ها، با توجه به رهبری انقلاب و نقش روحانیان در انقلاب تا حدودی اجتناب‌ناپذیر بود. از همان ابتدا می‌باید مدیریت کشور برعهده‌ی یک نهاد واگذار می‌شد. این دوگانگی در مدیریت در نهایت با بن‌بست روبه‌رو شد.

پس از استعفای دولت موقت، این شیوه‌ی کار به کلی تغییر پیدا کرد و شورای انقلاب، هم قوه‌ی مجریه و هم مقننه را در اختیار گرفت. برخی از اعضای شورای انقلاب هم عضو دولت و هم عضو شورا بودند. در حالی که برخی فقط عضو شورای انقلاب و برخی فقط عضو دولت بودند. بعد از استعفای دولت موقت، روز سه‌شنبه ۱۵ آبان، آقای هاشمی رفسنجانی از طرف شورا به وزارت خارجه آمد و از جانب شورا از من دعوت کرد که هم به عنوان عضو شورا و هم وزیر خارجه بمانم و به کار ادامه دهم، اما نپذیرفتم و علت اصلی آن را برای ایشان توضیح

* (موسسه) این یک ادعای خلاف واقع است، زیرا همواره شخصیت‌های غیر روحانی تعدادشان در شورای انقلاب بیشتر بود. ضمن این که «روحانیون وابسته به رهبری» به چه معناست؟ آیت الله طالقانی، آیت الله مطهری و ... از نظر تشکیلاتی چه وابستگی‌ای به امام داشتند؟

دام. علت این بود که در دوران همکاری با شورای انقلاب به دفعات آنها تصمیماتی گرفته بودند و اجرای آن را به وزیر خارجه ابلاغ کرده بودند، اما هنگامی که این تصمیمات در روزنامه‌ها بازتاب پیدا می‌کرد و با واکنش‌ها و تبلیغات منفی علیه وزیر خارجه روبه‌رو می‌شد، شورای انقلاب مسئولیت تصمیمات خود را نمی‌پذیرفت* و همه‌ی کاسه - کوزه‌ها را سر وزیر خالی می‌کردند. آنها در شورا یک نوع نظر داشتند و تصمیم می‌گرفتند، اما در بیرون و به‌طور علنی مواضع متفاوت اعلام می‌کردند. به‌عنوان نمونه، شورای انقلاب، بر اساس گزارشی که از فرمانده نیروی هوایی و رئیس ستاد مشترک ارتش دریافت کرده بود، تصویب کرد که هواپیماهای اف ۱۴ فروخته شوند (متن کامل این گزارش در جلد پنجم خاطراتم: «در وزارت امور خارجه» آمده است). این مصوبه را به من ابلاغ کردند و خواستند تا موضوع را با کاردار سفارت آمریکا در تهران مطرح کنم. دولت ایران این هواپیماها را به جز اسرائیل و آفریقای جنوبی حاضر است به هر کشور دیگری بفروشد. طرح این تصمیم با کاردار سفارت آمریکا ضروری بود؛ زیرا به دلیل ابزارهای فوق سری در این هواپیماها، هیچ کشوری بدون موافقت دولت آمریکا حاضر به خرید آنها نبود. هنگامی که خبر تصمیم ایران برای فروش این هواپیماها منتشر شد همه تصور کردند که من می‌خواهم این هواپیماها را بفروشم و حملات از هر سو علیه من بالا گرفت. اگرچه در مصاحبه‌ها مراتب را توضیح می‌دادم، اما با وجود درخواست من شورا حاضر نشد مسئولیت را بپذیرد و مصوبه‌ی خود را اعلام کند. در مورد روابط با مصر هم همین دوگانگی وجود داشت. شورای انقلاب پیشنهاد مرا برای قطع روابط با مصر، به دلیل صلح با اسرائیل نپذیرفت و من بالاچاره ضمن گزارش به رهبر انقلاب از ایشان درخواست رهنمود کردم و با دریافت یادداشتی از ایشان قطع روابط با مصر اعلام شد. این دوگانگی در روابط با آمریکا نیز دیده می‌شد. با توجه به اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری و بحران ناشی از آن و ویژگی شرایط سیاسی، کار وزیر خارجه بسیار حساس‌تر شده بود. با در نظر گرفتن رفتارهای دوگانه، به آقای هاشمی با صراحت جواب منفی دادم و گفتم با طناب پوسیده‌ی شما به هیچ چاهی نمی‌توان رفت. ناگفته نماند اکنون که به گذشته فکر می‌کنم

* (موسسه) در مورد این موضوع به روایت آقای بنی صدر بسنده می‌کنیم، زیرا آنچه آقای یزدی در مورد شورای انقلاب مطرح می‌کند خلاف واقع است: «دوم مسئله هواپیماهای اف-۱۴ و قطعات یدکی‌ای بود که ایران خریداری کرده بود و حکومت موقت می‌خواست این هواپیماهای اف-۱۴ را برگرداند.» (درس تجربه، خاطرات ابوالحسن بنی صدر، ص ۱۸۸).

باور بر این است که اگر پیشنهاد را می‌پذیرفتم به احتمال بسیار زیاد مسئله‌ی گروگان‌گیری به‌طرز مطلوب دیگری و خیلی سریع‌تر حل می‌شد. در ترکیب اعضای شورای انقلاب و وزرا در این دوره، تغییراتی داده شد. افراد جدیدی وارد شورا شدند و افراد جدیدی در مقام وزارت منصوب شدند. مهندس بازرگان عضویت در شورای انقلاب را پذیرفت و بدون آنکه وزیر یا نخست‌وزیر باشد، نقش کلیدی بسیار مؤثری در مدیریت دولت شورای انقلاب داشت. بازرگان نقش خود را در دولت شورای انقلاب چنین توصیف کرده است:

«از دولت موقت استعفا دادیم، ولی کنار نرفتیم. اولاً عده‌ای از همکاران دولت موقت کماکان وزیر بودند؛ مثل آقای معین فر، آقای مهندس سحابی، مثل خود همین آقای رجایی، خود بنده. دیگر وزارتخانه‌ای نداشتم و نخست‌وزیر هم نبودم، ولی در شورای انقلاب بودم و آنجا هم اداره و تربیت کمیسیون‌ها و تقسیم کارها را من انجام می‌دادم، تنها سر و صدا نداشتم، چون ما هیچ وقت برای سر و صدا کار نمی‌کردیم. چند تا کمیسیون زیر نظر بنده بود، همکاری با همه‌ی وزرای دولت داشتم تا وقتی که مجلس پیش آمد.»^(۳۸)

پیوست‌ها و یادداشته‌ها

۱- یک نمونه از رسوبات مضمّن کننده‌ی غیراخلاقی در رفتارها، ادعاهای بی‌جای برخی از خاطره‌نویسان متأسفانه در کسوت روحانی، از جمله مرحوم فردوسی پور، در مورد همین ورود ما به ایران است. او می‌نویسد: «در این فاصله متوجه شدم که دکتر یزدی داخل بلیزر نشسته است. گفتم آقای یزدی پیاده شوید. گفت چرا؟ گفتم خوب نیست شما سوار باشید، پیاده شوید. اگر صلاح بود بعداً سوار خواهید شد. هنگامی که حضرت امام سوار می‌شدند، مهندس صباغیان، که رئیس ستاد انقلاب بود و همراه آقای رفیق‌دوست آمده بود از امام پرسید: آقای یزدی هم با این ماشین هستند، سوار شوند؟ حضرت امام با دست اشاره کردند و فرمودند خیر! غیر از احمد کسی سوار نشود» (مجله‌ی یاران، شماره‌ی ۷، خرداد ۱۳۸۵). این ادعا به کلی بی‌اساس است. از یکی از آقایانی که چنین ادعایی کرده بود، پرسیدم منظور تو از این دروغ‌ها چیست؟ قسم خورد که او چنین حرفی نزده است. حاج احمد آقا به نام او چنین گفته است!!^{*} اما چرا؟ هرگز نفهمیدم.

۲- شصت سال صبوری و شکوری: خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، جلد اول، تابستان ۱۳۸۹، چاپ کویر، فروردین ۱۳۹۴.

۳- توضیحات آقای مهندس کتیرایی از چگونگی دعوت به شورای انقلاب:

دوست بسیار عزیزم جناب ابراهیم یزدی

با سلام. کتاب خاطرات شما تحت عنوان «شصت سال صبوری و شکوری» را دریافت کردم و در حال مطالعه هستم. بسیار شیرین و جذاب نوشته شده است. خواننده نمی‌تواند آن را به‌زمین بگذارد.

^{*} (موسسه) استاد نویسنده به سخنان فردی ناشناخته و انتساب مطلبی مجعول و بدون ارائه سند، به فرزند امام خمینی در حالی که او در قید حیات نیست، فاقد ارزش تاریخ نگاری است.

آن بخش از کتاب که در ارتباط با تشکیل شورای انقلاب بود - که نسبتاً هم مختصر بود - دیدم. آنچه من از آن زمان از چگونگی تشکیل شورای انقلاب به یاد دارم - اگر حافظه یاری کند - به شرح زیر است:

حدود سه ماه قبل از پیروزی انقلاب جلسه‌ی مشاوره‌ای با حضور سران فعلی کشور و آنهایی که عمرشان را به شما داده‌اند و آنها که زنده‌اند در منزل آقای مطهری تشکیل شد و دستور جلسه، چگونگی هدایت و رهبری مردم در جنبش خودجوش برخاسته از مردم بود (امروز اصطلاح جنبش به کار می‌برند نه انقلاب). هرکس نظری می‌داد. سؤال این بود که فکر می‌کنید چه وقت این حرکت مردمی به ثمر می‌رسد و پیروز می‌شود؟ بعضی گفتند ۷هفت سال. بعضی سه تا چهار سال پیش‌بینی می‌کردند و هیچ‌کس کمتر از ۲۰ سال گمان نمی‌برد موفق شود و دلایلی هم از کشورهای دیگر جهان اقامه می‌کردند. بعد سؤال شد این جنبش را چگونه باید رهبری کرد؟ که شکست نخورد و ناکام نشود؟ بعضی پیشنهاد حکومت در تبعید را عنوان کردند؛ باین معنی که حکومتی مجازی در خارج از کشور زمام امور را به دست گرفته و مردم را هدایت کند. اکثریت حاضرین این نظریه را تأیید نکردند و می‌گفتند اگر قرار باشد کاری انجام شود باید از داخل کشور باشد و دنبال گردد. سرانجام پس از سه ساعت بحث و گفتگو قرار شد شورایی به نام شورای انقلاب که از هر جهت مخفی و نام اعضای آن سری باشد زمام امور را به دست گیرد و همچنان رهبری کند تا ان شاء الله به نتیجه برسد و در بدو امر کشور را اداره کند؛ اما این مسئله باید به دستور و فرمان امام انجام شود. قرار شد آقای مطهری به پاریس برود و با امام در این زمینه مذاکره کند و نتیجه را گزارش دهد. یک روز آقای موسوی اردبیلی به من تلفن کرد که فوری بیا منزل ما. من رفتم خدمت ایشان. دستور دادند درها را ببندند و تلفن‌ها را هم قطع کنند و صحبت‌شان چنین آغاز کردند. به دستور امام قرار است شورایی بسیار بسیار محرمانه به نام شورای انقلاب تشکیل شود و جنبش مردمی را هدایت و رهبری کند و بعد از سقوط رژیم موقتاً زمام امور را به دست گیرد. یکی از اعضای شورا را شما نامزد کرده‌اند. اگر موافق هستید قبولی خود را اعلام کنید تا نام سایر اعضا را به شما بگویم، و اگر جواب شما منفی است از همین جا مسئله را مختومه و محرمانه تلقی کنید و به هیچ‌کس حتی اگر طرف مقابل هم می‌دانید که در جریان است نقل نکنید. گفتم یک سؤال دارم: شما فکر می‌کنید این جنبش در آینده‌ای چنین نزدیک موفق می‌شود که به فکر اداره‌ی مملکت افتاده‌اید؟! گفت: نه! اما امام فرموده است. سؤال دوم این است که یک مهلت

۲۴ ساعته به من بدهید تا پاسخ شما را بدهم. گفت: به شرطی که با هیچ‌کس مشورت نکنی. گفتم نمی‌شود؛ من باید حتماً با دو نفر مشورت کنم؛ مهندس بازرگان و طالقانی. گفت: عیبی ندارد. البته من با سه نفر مشورت کردم. نفر سوم همسرم بود. ماجرا به او گفتم. موضوع را گوشزد کردم و گفتم خطر بسیار نزدیک است. اگر عواقب آن را می‌توانی تحمل کنی جواب مثبت بدهم، وگرنه جواب منفی خواهم داد. پرسید فکر می‌کنی تکلیف شرعی محسوب می‌شود؟ گفتم: آری. پاسخ مثبت داد. فردای آن روز خدمت آقای موسوی اردبیلی رفتم و به ایشان گفتم: جواب من مثبت است. به این شرط که یادآور شوم که من مثل خود شما اهل مبارزات سیاسی نبوده‌ام و تجربه‌ای هم در این زمینه ندارم. اگر من را گرفتند. قبل از شروع شکجه شما را لو می‌دهم. اگر می‌خواهید دعوت کنید، و الا پاسخ من منفی است!! گفت: قبول.

سپس نام سایر اعضای شورای انقلاب را تا آن تاریخ گفتند: مهندس بازرگان، مهندس سحابی، احمد صدر حاج‌سیدجوادی، سرتیب مسعودی، و از روحانیون، خودش، دکتر بهشتی، مطهری، و دکتر باهنر، هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای ... ولی گفت: آقای مهندس سحابی نپذیرفتند و گفته‌اند پدرم دکتر سحابی را دعوت کنید. نام طالقانی و شما در صورت نبود؛ بعداً طالقانی به آنها اضافه شد. عباس شیبانی هم در ترکیب اولیه نبود؛ بعد از انقلاب اضافه شد. از دکتر سنجابی هم دعوت شد. نام‌برده جواب مثبت ندادند و گفتند: شورای انقلاب احتیاج نیست. به زبان بی‌زبانی اشاره کردند که من رئیس‌جمهور خواهم بود!!! در نتیجه ایشان نامشان حذف شد، ولی بعداً به‌عنوان وزیر امور خارجه از او دعوت شد و پذیرفتند.

شورای انقلاب رئیس نداشت. عملاً آقای مطهری متولی بود و جلسات را اداره می‌کرد. اینکه می‌گفتند آقای طالقانی رئیس شورای انقلاب بود صحت ندارد؛ زیرا ایشان غالباً در جلسات غیبت داشتند.

بعد از پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت قرار شد اعضای کابینه که عضو شورای انقلاب هستند از عضویت شورا که نقش اصلی آن طبق اساسنامه قوه‌ی مقننه بود کنار بروند و افراد دیگری به‌جای آنها برای ترمیم اعضای شورا انتخاب شوند و چنین شد، ولی از همان ابتدا اختلافاتی بین دولت و شورای انقلاب بروز کرد که مسئله را به حضور امام بردند و قرار شد

تفکیک قوا به شکلی که در قانون اساسی آمده است موقتاً نادیده گرفته شود* و شورا و دولت همکاری نزدیک داشته باشند. در شرایط جدید ما دوباره به شورای انقلاب دعوت شدیم. اما بعد از جلسه آقای موسوی اردبیلی - می‌دانید در آن روزها سرتاسر تهران و مراکز استان و بعضی از شهرهای دیگر متشنج بود. زد و خوردهای خیابانی بین مردم و حکومت نظامی کشته و زخمی می‌داد. تمام ادارات و سازمان‌های دولتی و نیمه‌دولتی و بانک‌ها و هواپیمایی در اعتصاب بودند. باید گفت کشور نیمه‌تعطیل بود - ناگهان خبر رسید کارکنان صنعت نفت جنوب به اعتصاب پیوسته و کار خود را تعطیل و شیر صدور نفت به خارج از کشور را قطع کردند. طبعاً سوخت مصرف داخل نیز در معرض توقف قرار داشت. با امام تماس گرفتند و حساسیت موضوع را در زمستان به اطلاع ایشان رساندند. امام طی اعلامیه‌ای خطاب به مهندس بازرگان، دستور دادند هیئت سه نفری مرکب از ایشان و آقای هاشمی رفسنجانی و بنده فوراً به خوزستان عزیمت کنند و ترتیبی بدهند که ضمن قطع صدور نفت به خارج، مصرف داخلی را تأمین نمایند تا مردم به زحمت و مشقت نیفتند. این کار در اهواز و آبادان و شیراز انجام شد و قرار بود بعداً به تهران و تبریز نیز پرداخته شود و ترتیب کار داده شود، ولی وقتی به شیراز وارد شدیم فوری از تهران ما را احضار کردند و گفتند برای تشکیل شورای انقلاب بیایید. آمدیم و بقیه‌ی داستان را هم می‌دانید. ارادتمند شما - مصطفی کتیرایی - بهمن ۱۳۹۲.

۴- سرتیپ علی اصغر مسعودی از افسران خوش‌نام، شجاع و آزادی‌خواه بود. در سازمان مخفی افسران ناسیونالیست عضویت داشت و در توسعه و تقویت ساختار تشکیلاتی سازمان مزبور نقش مهمی ایفا کرد. شناسایی و انتخاب وکلای مدافع رهبران و فعالان نهضت آزادی ایران در دادگاه نظامی، با کوشش و ابتکار او صورت گرفت.

پس از پایان محاکمه‌ی سران نهضت آزادی، چهار نفر از وکلای مدافع سران نهضت آزادی آقایان سرهنگ امیرحیومی، سرهنگ غفاری، سرهنگ علمیه و سرتیپ مسعودی به اتهام توهین به مقام سلطنت و اقدام علیه امنیت کشور محاکمه شدند و به حبس از ده ماه تا یک سال محکوم شدند. مسعودی در دادگاه خود با شهادت از باورهای سیاسی خود دفاع کرد.

* (موسسه) در این مقطع هنوز قانون اساسی تدوین و تصویب نشده بود، چگونه تصمیم به نادیده گرفتن یکی از اصول آن (تفکیک قوا) گرفته شد؟!

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۲۴۳

سرتیپ مسعودی در تمام دوران خدمت نظامی و پس از بازنشستگی از پیشنازان مبارزات ضد استبدادی در ارتش بود.

ایشان همچنین از اعضای مؤسس کمیته‌ی ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر بود که در سال ۱۳۵۷ تأسیس شد و به عضویت شورای مرکزی این کمیته انتخاب شد. در این کمیته، از نظامیان، علاوه بر مسعودی سرتیپ ولی الله قرنی و سید احمد مدنی نیز عضو بودند (سرهنگ غلامرضا نجاتی؛ خاطرات بازرگان، شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱ و ج ۲، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵ و ۱۳۷۷). سرتیپ مسعودی در بهمن سال ۱۳۵۷ به عضویت شورای انقلاب برگزیده شد و در ۱۳۵۹ درگذشت.

۵- «در تکاپوی آزادی»: سیری در زندگی، آثار و افکار مهندس مهدی بازرگان، جلد اول، قسمت دوم، حسن یوسفی اشکوری، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان و شرکت سهامی انتشارات قلم، ۱۳۷۹.

۶- خاطرات صدر انقلاب، یادداشت‌های احمد صدر حاج‌سیدجوادی، زمستان ۱۳۵۷، پژوهش و ویرایش سید مسعود رضوی، ۱۳۸۷، نشر شهید سعید محبی.

۷- جان. دی. استمپل، درون انقلاب ایران، ترجمه‌ی دکتر منوچهر شجاعی، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.

۸- ویلیام سولیوان، مأموریت در ایران، ترجمه‌ی محمود مشرقی، انتشارات هفته، ۱۳۶۱. درباره‌ی سقوط ستاد مشترک می‌نویسد: «بیست و شش عضو هیئت مستشاران نظامی آمریکا دفاتر محل کار خود را ترک کرده و به زیرزمین ستاد مشترک، اتاق فرماندهی پناه برده بودند. وی (سولیوان) تلاش می‌کرده است تا با یکی از مأموران سیاسی سفارت که برای نجات پرسنل نظامی آمریکا فعالیت می‌کرده است گفتگو کند که تلفنی از واشنگتن به او زده می‌شود: «... این تلفن موجب قطع گزارش تلفنی یکی از مأموران سیاسی ما درباره‌ی تماس وی با ابراهیم یزدی، برای نجات پرسنل نظامی ما گردید و از این جهت برای من ناراحت کننده بود» (ص ۱۷۷).

سولیوان ادامه می‌دهد که آنها درصدد برقراری مجدد تماس بودند که به آنها خبر رسید که اوضاع آرام شده است:

« در کمتر از یک ساعت ما اطلاع یافتیم که آتش‌بس در اطراف ستاد کل برقرار شده است و نه فقط ابراهیم یزدی، که با ما تماس داشت، بلکه آیت‌الله بهشتی هم در صحنه حاضر شده و به راهی‌پرسنل ما از مخمصه کمک کرده‌اند ... به ما اطلاع داده شد که پرسنل نظامی ما به زودی به سفارت اعزام خواهند شد.»

«... حدود ساعت ۵ صبح روز بعد، افراد با وسایط نقلیه‌ی نظامی در حالی که آیت‌الله بهشتی و یزدی شخصاً آنها را همراهی می‌کردند وارد محوطه‌ی سفارت شدند. چارل ناس از بهشتی و یزدی به واسطه‌ی کمک و همراهی برای نجات اتباع آمریکایی صمیمانه تشکر کرد و آنها هم متقابلاً از گرفتاری و ناراحتی که برای افراد ما ایجاد شده بود، عذرخواهی کردند (ص ۱۷۸).

اما دخل و تصرفات مترجم در ترجمه‌ی مطالب بالا:

- در مورد قسمت اول، یعنی مکالمه‌ی تلفنی و تماس یکی از مأموران سیاسی سفارت با این‌جانب ابتدا عین مطلب سولیوان از اصل نسخه‌ی انگلیسی به شرح زیر می‌آید:

This particular call interrupted and overrode a report I was receiving from one of my officers who hoped he had achieved some success in getting Ibrahim Yazdi to undertake responsibility for rescuing our personnel from the bunker.

صفحه‌ی ۲۵۲- متن انگلیسی کتاب

برگرداندن عبارت بالا به فارسی به شرح زیر می‌باشد:

«این تلفن موجب قطع گزارش تلفنی یکی از مأموران من شد که امیدوار بود به موفقیتی رسیده است که ابراهیم یزدی مسئولیت نجات پرسنل ما را از پناهگاه برعهده بگیرد.»

این متن را با ترجمه‌ی کتاب مقایسه کنید.

به‌طوری‌که ملاحظه می‌شود صحبت از تماس مأمور سیاسی سفارت با این‌جانب نبوده است، بلکه خبر اینکه من مسئولیت را پذیرفته‌ام. به هر حال، متن انگلیسی و ترجمه‌ی فارسی هرچه باشد، این‌جانب قبل از قبول مسئولیت رسمی در دولت انقلاب هیچ‌گونه تماسی با مأموران سفارت آمریکا در تهران نداشته‌ام.

- در مورد قسمت دوم یعنی شرح حضور این‌جانب در ستاد کل در آن شب، اصل انگلیسی با آنچه مترجم آورده، تفاوت دارد. ابتدا اصل انگلیسی متن عیناً نقل می‌شود:

In less than an hour we received word that a cease-fire had been arranged at the military headquarters, that not only Ibrahim Yazdi but also

Ayatollah Beheshti had arrived on the scene and that they had arranged for the safe extraction of our personnel from the bunker. We were told our people would be returned to our compound in a short time.

صفحه‌ی ۱۵۴ اصل نسخه‌ی انگلیسی. برگردان آن به فارسی به شرح زیر است:
 «در کمتر از یک ساعت ما اطلاع یافتیم که آتش‌بس در اطراف ستاد کل برقرار شده است و اینکه نه فقط ابراهیم یزدی، بلکه آیت‌الله بهشتی نیز در صحنه حاضر شده‌اند و اینکه آنها ترتیب رهایی سالم پرسنل ما را از پناهگاه داده‌اند». دو عبارت را با هم مقایسه کنید:

اصل انگلیسی: نه فقط ابراهیم یزدی، بلکه آیت‌الله بهشتی نیز ...»
 ترجمه‌ی فارسی: نه فقط ابراهیم یزدی، که با ما تماس داشت، بلکه آیت‌الله بهشتی نیز ...»
 دخالت مترجم، آقای طلوعی، سردبیر مجله‌ی خواندنی‌ها در اضافه کردن عبارت «که با ما تماس داشت»، بعد از ذکر نام این‌جانب می‌باشد. قطعاً این عبارت اضافی نمی‌تواند صرفاً ناشی از ضعف مترجم در زبان انگلیسی باشد. هیچ کجا در عبارت سولیوان چنین چیزی دیده نمی‌شود. نه تنها در این بخش کتاب، بلکه در هیچ کجای دیگری از کتاب، عبارتی یا مطلبی که حاکی از آن باشد که این‌جانب با مأموران سفارت آمریکا در تهران تماس داشته‌ام دیده نمی‌شود.

در حالی که در متن انگلیسی کتاب و ترجمه‌ی فارسی آن اشارات صریح به تماس سولیوان با مرحوم دکتر بهشتی شده است (ص ۲۰۰ متن انگلیسی و ص ۲۴۳ متن فارسی). براساس معیارهای اسلامی، تماس و ارتباط آن مرحوم با نمایندگان دولت آمریکا را به دلیل گفته‌های سولیوان یا سایر مقامات آمریکایی نباید قبول کرد، بلکه آن را تنها به این دلیل می‌پذیریم که خود مرحوم دکتر بهشتی در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی در پاسخ به سؤالات خبرنگاران به این موضوع اشاره کرده و آن را تأیید نموده است (اطلاعات هفتگی، ۱۷-۲۴ تیرماه ۱۳۶۰). برای ما بیان و گفتار دکتر بهشتی در این مورد مستند و معتبر است، نه سخن سولیوان یا دیگر آمریکاییان.

علاوه‌بر موارد یاد شده در بالا در جاهای دیگر نیز مترجم دخل و تصرفات مشابهی کرده است. مثلاً در پایان همین بخش (ص ۱۷۸ فارسی) مترجم آورده است که «چارل ناس از بهشتی و یزدی به واسطه‌ی کمک و همراهی برای نجات اتباع آمریکایی صمیمانه تشکر

کرد؛ در حالی که در متن انگلیسی عبارت «به واسطه‌ی کمک و همراهی برای نجات اتباع آمریکایی وجود ندارد (اصل نسخه‌ی انگلیسی، ص ۲۵۴).

نکته‌ی قابل توجه آن است که مترجم در حالی که یک چنین دخل و تصرفات را - که شبهه برانگیز هستند - کرده است در جای دیگری دخل و تصرفاتی در تصحیح اشتباهات فاحش سولیوان نموده، بدون آنکه علت آن را توضیح بدهد. مثلاً سولیوان مرقد امام رضا (ع) در مشهد را قبر «امام یازدهم شیعه که در آن شهر وفات کرده است نوشته است (اصل نسخه‌ی انگلیسی، صفحه‌ی ۵۸). اما در ترجمه‌ی فارسی (صفحه‌ی ۶۲) مطلب به شرح زیر آمده است:

«... مرقد امام رضا هشتمین امام و پیشوای شیعیان است که در این شهر وفات یافته و مدفون شده است. شیعیان بعد از پیغمبر اسلام معتقد به دوازده امام هستند که دوازدهمین آنها غایب شده و شیعیان در انتظار ظهور او هستند».

علاوه بر این، سولیوان نیز در گزارش مرتکب اشتباه شده است. مرحوم دکتر بهشتی در برنامه‌ی ستاد با ما همراه نبود. بلکه روحانی همراه ما، آیت‌الله مهدوی کرمانی بود. شباهت ایشان به مرحوم دکتر بهشتی احتمالاً موجب اشتباه کاردار سفارت در گزارش ارسالی شده است.

۹- جان. دی. استمپل: درون انقلاب ایران، ترجمه‌ی دکتر منوچهر شجاعی، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷:

«در طول شب، در ۱۱ فوریه، حرکت اسلامی مواضع خود را منسجم نمود و خود را برای تصاحب نهایی آنچه از دولت قانونی بختیار باقی مانده بود، آماده ساخت. در آن شب مرکز ستاد فرماندهی ارتش در شمال مرکزی تهران، به دست شورشگران افتاد. حدود ۲۵ نفر از پرسنل آرمیش ماک (هیئت مستشاران نظامی) آمریکا که مأمور در آنجا (ستاد کل) بودند، توسط آیت‌الله بهشتی رهبر نیروهای شورشگر تهران، سالم به سفارت آمریکا منتقل شدند».

۱۰- روایت آقای براتی از سقوط ستاد مشترک:

«حدود ساعت یک بامداد روز ۲۲ بهمن، آقای حاج مهدی عراقی، آقای حسین صادقی را صدا زد. لحظه‌ای بعد، آقای صادقی به دنبال من آمد و پیش دکتر ابراهیم یزدی رفتیم. بعد از

ده دقیقه حاج مهدی عراقی آمد گفت: «حضرت امام به دکتر یزدی مأموریت داده‌اند که با سرهنگ توکلی و دو نفر دیگر به ستاد مشترک بروند. دو نفر برای این کار مشخص کنید.»
«من رفتم با محمد بروجردی صحبت کردم. گفت: «خودت برو». من هم به اتفاق آقای تحیری، با آقای یزدی و سرهنگ توکلی همراه شدیم و با یکی از ماشین‌های پلیس تهران که تسلیم شده بودند به سمت ستاد مشترک حرکت کردیم.»

«از قرار معلوم، از ستاد مشترک به بیت امام پیغام داده بودند که نماینده‌ای برای مذاکره بفرستند و امام هم این هیئت را مشخص کرده بود.»

«قبل از حرکت، از آقای عراقی سؤال کردم که: آیا آقای دکتر یزدی نماینده‌ای امام هستند و در آنجا هر تصمیمی گرفتند، تبعیت کنیم یا نه؟ ایشان جواب دادند: هرچه گفتند گوش کنید. در بین راه، آقای یزدی می‌گفت: اینجا هم شبیه لبنان شده و مردم همه جا را سنگربندی کرده‌اند. و از این بابت ابراز خوشحالی می‌کرد.»

در جاده قدیم شمیران (شریعتی کنونی) نزدیک زندان قصر، تعدادی نیروی مسلح با صورت‌های پوشیده، جلومان را گرفتند. بعد از اینکه فهمیدند از بیت امام هستیم، احترام گذاشتند و کنار رفتند. از در اصلی، وارد ستاد مشترک ارتش شدیم. وارد دفتر قره‌باغی شدیم. گفتند قره‌باغی نیست، ولی جانشین او، تیمسار فروزانفر اینجا هستند. لحظه‌ای بعد، فروزانفر از اتاقی دیگر وارد شد و پشت میز نشست. آقای یزدی شروع کرد به صحبت و ما هم عقب ایستادیم.»

«فروزانفر پرسید: لازم است که این آقایان مسلح در مذاکره‌ی ما حضور داشته باشند؟ سرهنگ توکلی من من کرد. نمی‌دانم دکتر یزدی چه موضعی در این باره داشت، اما من فوراً گفتم: این تیم از بیت امام آمده است. اگر نامحرمی باشد، خارج از این تیم است. ما همه با هم برای یک مأموریت آمده ایم ... اگر دوست ندارید مذاکره کنید می‌رویم با مردم می‌آییم و اینجا را می‌گیریم. دکتر یزدی هم ادامه داد: ما همه محرم هستیم و هیچ مشکلی نداریم. آن آقا گفت: ببخشید، من خواستم تذکره‌ای باشم، ناراحت نشوید.»

«تیمسار شروع به صحبت کرد و گفت: ارتشید قره‌باغی در دسترس نیست، ولی می‌توان با ایشان تماس گرفت. توکلی گفت: ما باید بدانیم که با کی صحبت می‌کنیم، شما تصمیم می‌گیرید یا قره‌باغی؟ گفت: من؛ به هر صورت جانشین هستیم و اگر لازم باشد چک می‌کنم و به شما می‌گوییم.»

«یزدی گفت: من این حسن نیت شما را فراموش نمی‌کنم که داوطلب شدید. برای ارتش، دیگر امکان مقاومت نیست، ولی برای اینکه امکانات ارتش از بین نروند ما این را به حساب می‌آوریم، و خدمت امام و آقای نخست‌وزیر گزارش می‌دهیم».

فروزانفر من من می‌کرد. ما فهمیدیم یک چیز دیگر می‌خواهد بگوید. گفت: آخر مسائل دیگری هم هست، و بعضی از پادگان‌ها هنوز تسلیم نشده‌اند و نمی‌دانیم چه بکنیم و ... یزدی گفت: پادگان‌ها باید تسلیم بشوند؛ چون کار تمام شده، و اگر کسی بخواهد در یک منطقه‌ای مقاومت کند فقط خون‌ریزی زیاد می‌شود و اینها بعداً محاکمه دارد. تیمسار گفت: ما استقبال می‌کنیم که خون‌ریزی زیاد نشود، ولی آخر افراد ناوارد و غیرنظامی و شبه نظامی‌ها پادگان‌ها را غارت می‌کنند؛ این مسئله برایتان خطر دارد؛ پادگان‌ها باید به دست نظامی‌ها باشد. شما اگر از ما حمایت کنید تا پادگان‌ها را حفظ کنیم که به دست مردم نیفتد، بهتر است و به نفع شماست. بالاخره آقای یزدی پیشنهاد داد که وی یک پیام آماده کند و با امضای ارتشبد قره‌باغی به پادگان‌های سراسر کشور مخابره کند تا همه تسلیم بشوند و داخل پادگان‌ها بمانند. تیمسار پرسید: آن وقت مردم اگر به پادگان‌ها حمله کردند چه؟ آنها حق دفاع از خودشان را دارند؟ یزدی گفت: مردم حمله نمی‌کنند. گفت: چرا آقا حمله می‌کنند؛ کنترل ندارند؛ کسی آنها را کنترل نمی‌کند.

من گفتم: به دلیل اینکه گوش نمی‌دهند آنها حمله می‌کنند، اگر شلیک از پادگان‌ها نشود، کسی حمله نمی‌کند. کافی است که پادگان پرچم بزند و اعلام وفاداری به امام کند، دیگر کسی حمله نمی‌کند. یک پرچم و یک عکس امام اگر بزنند تمام می‌شود. تا بعداً امام تعیین کنند که کی باید برود آنجا و کی فرمانده باشد.

یزدی گفت: بله این راه خوبی است؛ ضمن اینکه حضرت امام در مقابل به مردم می‌گویند که اصلاً کسی لازم نیست به مراکز نظامی حمله بکند، ولی مردم تا زمانی که شلیک بهشان می‌شود باید مقاومت کنند؛ طبیعی است که حمله بکنند.

فروزانفر گفت: حالا پیام چه باشد؟

فی المجلس یک سطر پیام تهیه شد و قرار شد که به همه جا مخابره شود. فروزانفر در بین هر بحثی، هی مکث می‌کرد و من من می‌کرد: آخر یک مشکل دیگر هم وجود دارد، ولی من نمی‌دانم که چه تضمینی دارید شما؟ چه قدر از سوی مافوق خودتان و از آقای خمینی یا دولت اختیار دارید؟ چه تضمینی به ما می‌دهید؟ ما فهمیدیم می‌خواهد یک گروهی بگیرد تا چیزی

بگوید. گفت: مشکل دیگری غیر از این بحث تسلیم شدن هست. من می‌خواهم از شما یک قول اخلاقی بگیرم که با همکاری کنید و اتفاقی نیفتد. گفتیم: مشکل چیست؟

گفت: تعدادی از ژنرال‌ها و مستشاران آمریکایی که فرصت پیدا نکردند به سفارتخانه‌شان بروند، در یکی از سالن‌های ستاد مشترک مخفی شده‌اند؛ آنها مستشارانی هستند که در ستاد مشترک کار می‌کنند و چون در خیابان‌ها جنگ و گریز بوده، نتوانستیم امنیت‌شان را تأمین کنیم و به سفارت آمریکا برسانیم‌شان؛ شما تضمین بدهید که سالم به سفارت‌خانه برسند. در دلم قند آب شد که تعدادی مستشار آمریکایی، اینجا خلع سلاح شده دم دست ما قرار گرفته اند. آقا مصطفی (تحریری) گفت: «خدا ساخته برایمان». آقای دکتر یزدی متوجه حالت بشاشیت در ما شد. نفهمید ما چه گفتیم، ولی از تلاقی نگاه‌های من و مصطفی، چیزهایی دستگیرش شد. آمد پهلوی من و گفت: اکبر ... باید کاملاً از روی برنامه حرکت کنیم؛ من نماینده‌ی امام هستم و هرچه تصمیم بگیرم اجرا می‌شود و ما باید با آمریکایی‌ها روبه‌رو شویم و از نزدیک آنها را ببینیم».

«تیمسار به سرهنگ گفت: اگر ممکن است دوستان عزیزتان (یعنی من و مصطفی) اینجا باشند، شما بیایید. گفتیم: نه، ما نمی‌توانیم از هم جدا شویم. من گفتم: مثل اینکه شما فراموش کردید ما با یکدیگر در جنگیم و هنوز هم بچه‌های ما دارند کشته می‌شوند. من از کجا بدانم که شما نماینده‌ی امام را کجا می‌خواهید ببرید؟ گفت: همین‌جاست عزیزم! هیچ مشکلی نیست. آقای دکتر یزدی گفت: نه ما با هم می‌رویم.

به هر حال، به اتفاق برای دیدن آمریکایی‌ها رفتیم. بعد از گذشتن از درهای تو در تو که بعضی از آنها را اصلاً نمی‌شد تشخیص داد در است، از پشت اتاق فرماندهی به یک راهرو رفتیم و آنجا، در یک سالن باز شد و دیدیم که ۲۱ نفر زن و مرد آمریکایی همه سرپا ایستاده اند؛ از ورود ما خبر داشتند. آقای دکتر یزدی شروع کرد با آنها انگلیسی صحبت کردن. آمریکایی‌ها می‌گفتند: «دستمان به دامن‌تان؛ ما تقصیر نداریم؛ آمدیم اینجا سر بزنی؛ ما اعضای سفارت هستیم؛ هیچ نقش نظامی نداریم و ...» تیمسار به آنها گفت: آقایان از اعضای کمیته‌ی استقبال امام هستند و کاملاً قول دادند که شما را سالم به سفارت برسانند. آقای یزدی هم گفت: «بله ما این کار را انجام می‌دهیم. با اینکه نیروهای نظامی به جوان‌های ما ضربه زدند، ولی ما با حسن نیت با شما برخورد می‌کنیم؛ شما میهمان ما هستید». و از طرف دیگر، ما، هی و سوسه می‌شدیم که اینها را ببندیم به رگبار. با خود می‌گفتیم کجا می‌شود ۲۱ آمریکایی

برجسته گیر آورد؟ به مصطفی گفتم: ببندیشان به رگبار؟ گفت: ببندیم. من گفتم: نه اینجا ستاد مشترک است، بعد ممکن است وضع از لحاظ سیاسی به هم بخورد. بیرون که رفتیم دست ما هستند؛ کارشان را یک سره می‌کنیم».

«دکتر یزدی که باز حواسش به صحبت‌های ما بود، گفت: مواظب باشید، یک وقت خشونت به خرج ندهید که اینها ما را متهم به توحش می‌کنند. باید نشان بدهیم که انسان و بشردوست هستیم؛ یعنی وقتی در موضع قدرت هم که هستیم، انسانیت را فراموش نمی‌کنیم؛ جوانمردیم، پیامبر هم در صدر اسلام دشمنانش را بخشید و ...».

«بالاخره قرار شد برویم. گفتیم چند تا ماشین دارید؟ چند تا افسری که آنجا خدمت می‌کردند با بدبختی چند تا ماشین سواری جور کردند که آنها را ببریم. موقع حرکت، باز دیدیم من و من تیمسار شروع شد. وی گفت: حالا که شما لطف می‌کنید، یک لطف دیگر هم در حق ما بکنید.

دکتر یزدی گفت: چیه مسائلتان؟ چرا یکی یکی مطرح می‌کنید؟

تیمسار گفت: ۵۳ نفر از افسران ارشد ستاد مشترک هم نتوانستند از اینجا خارج شوند، به منازلشان بروند؛ اینها هم توی زیرزمین‌اند، اگر ممکنه یک لطف دیگر هم در حق ما بکنید. آنها را هم به در منازلشان برسانید.

به یزدی گفتم: ما برای حمالی که نیامده‌ایم؛ مگه ما اسکورتیم که اینها را به در منزلشان برسانیم؟ جمع‌شان کن؛ اسم‌هایشان را بگیریم، بعد ببریمشان مدرسه‌ی رفاه، آنجا بخوابند. مهره‌های درشتشان را جدا می‌کنیم، بقیه را می‌فرستیم بروند. پرسیدیم: اینها کی هستند؟ رده‌هاشون چیه؟ فروزانفر جواب داد: از سرگرد تا سرهنگ. گفتیم: تیمسار در میانشان نیست؟ گفت: نه. دکتر یزدی گفت: آره ما اینها را می‌بریم محل اقامت امام استراحت کنند؛ بعد امان‌نامه می‌دهیم تا بتوانند در شهر حرکت کنند و به منازلشان بروند.» پ تیمسار از کلمه امان نامه خیلی خوشش آمد و گفت: باشد. بعد گفت: دو سه تا از سرهنگ‌هایشان از مخفی‌گاه آمدند. لباس شخصی برتن داشتند، خوش و بش کردند، دست دادند، و احترام گذاشتند. چون تیپ‌ها را می‌شناختم، تا حدودی تشخیص دادم که تیمسار در میان آنها نیست؛ رده‌های تخصصی و کارشناسان ستادی‌اند. آماده شدند. دو تا از اتوبوس‌های ستاد مشترک را راه انداختند. گفتم بروند توی اتوبوس بنشینند و پشت سر ما حرکت کنند. راه افتادیم. یک کاروان به طرف سفارت آمریکا. ما تو ماشین با دکتر یزدی صحبت کردیم. گفتیم: آقا جان بین! همه‌ی حرف‌های شما درست، ولی ما الآن توی خیابانیم، اینجا اصلاً امنیت نداره. اگر مردم

بفهمند که اینها آمریکایی‌اند، این جوان‌هایی که تو خیابان، ساعت دو نیمه شب مسلح ایستاده اند، بفهمند که اینها آمریکایی‌هایی هستند که توی ستاد مشترک، فرماندهی‌های ستاد را خط می‌دادند، یک دانه‌شان سالم می‌ماند؟ گفت: نه بعد ما را متهم به توحش می‌کنند.

گفتم: تو هر انقلابی اتفاقاتی می‌افتد دیگر. الآن شب است و تاریک، وسط خیابان، بعدش می‌گیم نمی‌دانیم چه شد. شما هم گزارش می‌دهید که متأسفانه یک گروه ناشناس که وابسته به کمیته‌ی استقبال نبود اینها را کشتند. سرهنگ توکلی گفت: شما دنبال اجرای دستورات امام نیستید. شما بی‌خود می‌گویید که ما دستورات امام را اجرا می‌کنیم. شما چه جور مقلد امامید؟ ایشون (دکتر یزدی) و من نماینده‌ی امامیم».

گفتم: شما تند نرو، به ما گفتند ایشون (آقای یزدی) نماینده‌ی امام هستند و ما هم داریم با خودش صحبت می‌کنیم. شما را هم نمی‌شناسیم کی هستید. شما که می‌گویید من نماینده‌ی امامم، من شما را نمی‌شناسم. خیلی از دست ما دلخور شد؛ یک کمی تند شدم. بهش گفتم: آقا! ما را که می‌بینی مطیعیم، به‌خاطر اینه که ایشان نماینده‌ی امامند، و الاً بنده به تصمیم خودم یک دقیقه اینها رو تحمل نمی‌کردم، و همه‌شان را می‌گذاشتم دم گلوله می‌رفت. سال‌هاست دارند جوان‌های ما را می‌کشند، هیچ طوری نمی‌شود؛ شما از چه کسانی حمایت می‌کنی.

آقای یزدی وارد بحث شد و پس از آرام کردن من، گفت: اجازه بدهید این‌طور بشه. ما می‌رویم خدمت امام. اگر ایشان گفت که شما اشتباه کردید، شما من را ببینید به گلوله. این خواست امام است و کار خوبی است. خلاصه با اسم امام دست ما را بست، که ما هنوز هم در این حسرت داریم می‌سوزیم.

رفتیم جلو سفارت؛ تفنگداران آن بالا بودند؛ گفتند از در پشت بیایند. ما از در پشت، که حالا دبیرستان سپاه است رفتیم. در باز شد و آن مقامی که آنجا بود جلو آمد. یزدی پیاده شد و با او دست داد. آقای یزدی، چسبیده به من حرکت می‌کرد. فاصله نمی‌داد، در عین حالی که با آنها دو سه کلمه صحبت کرد و قضیه را گفت، از من فاصله نمی‌گرفت. که مبادا آنها را به رگبار ببندم. سرهنگ توکلی هم از من چشم بر نمی‌داشت. بالاخره آنها رفتند تو. بعد یزدی گفت: این قدرت ما را نشان داد. اینها الآن بی‌سیم می‌زنند به آمریکا می‌گویند اینها در عین اینکه پیروز شدند، و مردم مسلح‌اند افراد ما را سالم آوردند تحویل دادند؛ چقدر متمدن‌اند و چه

قدر پیشرفته‌اند و ...» آه از نهادمان بلند شده بود. آمدیم توی ماشین. همچنان بحث می‌کردیم. گفت: حالا که گذشته».

«۵۳ نفر ارتشی توی اتوبوس دنبلمان بودند. به آنها گفتیم هیچ کس حق ندارد پیاده شود. آنها هم عین بچه آهو نشسته و تکان نمی‌خوردند. آنها را در مدرسه‌ی رفاه به ابوشریف تحویل دادیم. گفت: بخوابند تا صبح درشت‌هایش را جدا می‌کنیم، بقیه را مرخص می‌کنیم. آنها رفتند توی مسجد زیرزمین رفاه خوابیدند. ما هم برگشتیم به مدرسه‌ی علوی. بعد از آنکه برگشتیم ماجرا را برای حاج مهدی عراقی تعریف کردیم. ایشان نفس عمل را تأیید و تکذیب نکرد، فقط گفت: نفس اینکه شما گوش به حرف آقای دکتر یزدی دادید، این کار درستی است و امام هم راضی هستند. آقای عراقی همچنین گفت: من به امام عرض کردم، بچه‌ها ناراحت بودند از آمریکایی‌ها، ولی گوش به حرف نماینده‌ی شما دادند. امام فرمودند که: خدا عاقبت به خیرشان کند. این نشان می‌دهد که از کار شما راضی بودند. بعد آقای عراقی گفت: اگر هم می‌کشتید طوری نمی‌شد؛ امام از آمریکایی‌ها دل خوشی ندارد؛ خودش یک جوری سرش را هم می‌آورد، ولی نفس اینکه شما دلتان می‌خواست این کار را بکنید ولی به خاطر اسم امام انجام ندادید خیلی خوب است. امام از اینکه می‌شود روی بچه‌ها حساب کرد خوشحال است».

۱۱- گزارش یک شاهد عینی از ماجرای ستاد مشترک:

نویسنده‌ی این گزارش نام خود را نوشته است. در این دست‌نوشته غلط‌های انشایی و املائی وجود دارد. بدون دخل و تصرف در آنها عیناً نقل می‌شود:

«روز ۱۳۵۷/۱۱/۲۰ که مانند همه‌ی روزهای قبلی چون چند ماه قبل از انقلاب برای ختم مصطفی خمینی ۱۳ مغازه را در بازار بسته بودند، یکی هم مغازه ما بود. چند بار گفته بودند که من بروم تا مغازه‌ها را باز کنند، ولی من هیچ وقت چنین کاری نکرده و ما هم برای برداشتن ظلم و ستم و بی‌عدالتی در صحنه‌ی مبارزه ۲۴ ساعته بودیم و آن روزهای آخر شور دیگری داشت و ما در خیابان‌ها در رفت آمد بودیم. پس از دیدن آیت‌الله طالقانی به طرف کمیته‌ی مدرسه‌ی رفاه رفتیم. نزدیک عصر بود، دیدم فریدون سحابی و آیت‌الله محلاتی از در کمیته آمدند بیرون. به من گفتند برویم رادیو. ماشین داری؟ گفتم: آری. برای اینکه می‌خواستند برای گرفتن رادیو بروند، ولی از صبح مردم در میدان ارگ درگیری دارند که رادیو را بگیرند، ولی تلفن کرده بودند برای تصرف رادیو، بیا بیا تحویل بگیرید. ما سه نفر سوار ماشین شده به طرف بی‌سیم حرکت کردیم. چهارراه قصر ستاد مشترک به طرف خیابان اندیشه عباس آباد

تیراندازی می‌کردند و ما از سهروردی به طرف سیدخندان رفتیم. زیر پل سید خندان شخصی با ماشین فیات جلو آمد، گفت: من برای راهنمایی شما آمده‌ام. ما را به طرف بی‌سیم رادیویی که زمانی در ۲۸ مرداد اوباش‌های شاهی مثل شعبان بی‌مخ و اشراقی و زاهدی و فاحشه‌ها گرفته بودند، حالا که به دست ملت می‌خواهد برسد، شلوقی (غی) بس ناگفتنی داشتیم. پس از سال‌ها مبارزه و شکنجه و محرومیت که تا آن روز ۴ بار زندان و شکنجه و امروز شش بار به خاطر زیر بار زور نرفته و هزاران هزار مثل من و امثال من، و ما شادمانی عجیب داشتیم. من برای العان (اعلان) پیروزی خون بر شمشیر بایستی صحبت کنم. تلفن کردم به صباغیان که ما در رادیو هستیم و می‌خواهیم صدای خود را به همه هم‌وطن‌هایمان و تمام انسان‌ها و مردم دنیا برسانیم و پیروزی انقلاب را العان (اعلان) کنیم و ایشان متنی را گفته و من نوشتم و آن را به آنها دادم و العان (اعلان) کردن و من هم خواندم پس از آن به طرف تلویزیون رفتیم. در راه آقای نزیه و پدر رضایی‌ها و قطب‌زاده و بدیع‌زادگان و عده‌ای کارمند و مردم هم بودند ما به آنها العان (اعلان) کردیم که رادیو العان (اعلان) شده. بعد از ساعتی که آنها هم در تلویزیون العان پیروزی کردند آنها به طرف منزل رفتند. ولی من گردشی کردم تا از وضع شهر خبردار شوم. بعد از ساعتی گردش باز هم آمدم به رادیو و ستاد مشترک اداره دوم رسیدم دیدم چند ماشین اسلحه و فشنگ و عده‌ای هم اموال را می‌بردند من جلوی آنها را گرفتم و ماشین‌ها را بارشان را خالی کرده از بردن جلوگیری شود. البته تا ساعت ۸ تیراندازی می‌کردند که تازه تیراندازی خاموش شده بود و تمام اداره ریخته شده بود بهم و عده‌ای خواهش می‌کردند کمی فشنگ ببرند؛ چون می‌گفتند گارد به طرف آنها تیراندازی می‌کند. پس از چند ساعت حدود ساعت یک بعد از نصف شب بود که ماشینی جلوی درب ایستاد و شخصی که خود را دکتر یزدی معاون آقای مهندس بازرگان معرفی کردند به اتفاق آقای سرهنگ توکلی و مهدوی کرمانی گفتند عده‌ای در اینجا اسیر هستند آنها را به ما تحویل بدهید. آنها از ما خواسته‌اند که خودشان را تسلیم ما نکنند. تیمسار قره‌باغی از ما کمک خواسته و من آنها را به طرف پناهگاه که زیر ساختمان فرماندهی بود راهنمایی کردیم و آنها چون از مخفیگاه آنها اطلاع نداشتند از من پرسیدند که چه کنیم من راهنمایی کردم که آنها تلفن تماس دارند. بعد از چند شماره تلفن آنها تلفنی را برداشتند به آنها گفته شد برای نجات آنها از طرف آقای بازرگان آمده‌اند. پس از چند دقیقه دو نفر از طرف آنها آمدند. چون وضع را نجات‌بخش دیدند به آنها اطلاع دادند که آقای یزدی و عده از طرف دولت انقلابی آمده‌اند و آنها به اتاق فرمانده

احضار شدند. عهده‌ای از تیمسارهای فرمانده و عده‌ای مستشار نظامی آمریکا بودند که معلوم شد آقای قره‌باغی ساعت ۴ از آنجا فرار کرده و معاون فرمانده پیروزمند و خواجه نوری و بقیه در پناهگاه یا اتاق جنگ در زیر زمین پناه برده بودند و ما که العان کرده بودیم که رحمت برای همه و شما باید آزاد باشید دیگر نوکر نباشید که عبارت بودند آقای دکتر یزدی، سرهنگ توکلی، مهدوی کرمانی، صادق خداداد، ناصر کمیلیان. پس از مذاکرات مختصری پیروزی انقلاب بزرگ ملت ایران را خون بر شمشیر حق علیه باطل را به اطلاع آنها رساندیم و از معاون ستاد خواسته شد برای جلوگیری از برادرکشی و خون‌ریزی بیشتر فوراً تلکس و یا تلگراف به کلیه واحدهای نظامی و ستادهای سراسر کشور زده شود که تسلیم نیروهای انقلابی شوند و از هرگونه مقاومت و عکس‌العمل جلوگیری شود. در اول تیمسار معاونت ستاد خودداری ولی چند دقیق بعد و توضیح آقای دکتر یزدی که قرار است خودشان را تسلیم نمایند گفتند خودتان بنویسید من امضاء می‌کنم که تکلیف شد که خودتان با خط خودتان بنویسید و مخابره کنید این کار را کردند و پس از مذاکراتی معلوم شد هنوز عده هم هستند که جمع کل آنها حدود چهل و چند نفر شد که نزدیک بیست نفر مستشار نظامی و همان تعداد هم فرمانده‌های نظامی هستند. حدود ساعت ۳/۵ بعد از نصف شب بود که کلیه آنها را سوار ماشین‌های خودشان که در ستاد بود کردیم و ما از درب بالا که شمال غربی بود رفتیم که ماشین‌های خودمان را سوار شدیم. آنها از درب پایین رفته بودند و ما هم حرکت کردیم، ولی ماشین آقایان از طرف جاده قدیم شمیران دکتر شریعتی رفتند، ولی آقای دکتر یزدی و همراهان از سه‌راه زندان گرفته بودند و ما به آنها مراجعه کردیم که اینها در اختیار ما هستند و کاروان مستشاران و فرماندهان را پس از چند بار جلوگیری حدود یک ساعت بعد به سفارت درب شمال غربی برده و آنها را تحویل آنها دادیم و آنها از ما تشکر کردند و بقیه را به طرف کمیته امام بردیم و هیچ کجا مرحوم بهشتی که سالیوان اعلام کرده بوده نبود. ممکن است سالیوان به بهشتی تلفن کرده باشد».

۱۲- سقوط ستاد به روایت قره‌باغی:

خاطرات و اعترافات ژنرال ارتشبد عباس قره‌باغی، مرداد تا بهمن ۵۷، نشر نی، ۱۳۶۶:
 «در این موقع تلفن زنگ زد. سپهبد فیروزمند معاون ستاد بزرگ ارتش‌داران بود. وضع ستاد را سؤال کردم. اظهار نمود: "مردم وارد ستاد بزرگ شده و مشغول غارت وسائل هستند."

گفتم پس چرا جلوگیری نکرده اید؟ اظهار نمود: "خون‌ریزی فوق‌العاده و بیهوده‌ای می‌شد." سؤال کردم کجا هستید، که نمی‌توانند با شما تماس بگیرند؟ اظهار نمود: "من با افسران و پرسنل مرکزی فرماندهی ستاد و ژنرال گیس، رئیس مستشاران و ۲۱ نفر از مستشاران ستاد در پست فرماندهی زندانی هستیم و نمی‌توانیم از اینجا خارج شویم. اقدامی نکنید تا نجات پیدا کنیم."

چون امکان ارتباط با آقای بازرگان را نداشتیم، ضمن تماس تلفنی با آقای جفرودی قرار شد به منزل ایشان، که نزدیک لویزان بود، رفته و با آنها ارتباط تلفنی برقرار کنم. آقای جفرودی با وجود تلاش موفق نشد آقای بازرگان را پیدا نماید، ولی بعد از تلفن به چند محل توانست با آقای امیرانتظام ارتباط بگیرد. وقتی جریان ستاد و افسران را به وی گفتم، اظهار کرد: "آیت‌الله خمینی و آقای مهندس بازرگان اعلامیه داده‌اند." گفتم: به‌طوری که گزارش می‌دهند خرابکاران احتیاجی به اعلامیه ندارند و فعلاً مشغول غارت هستند، هرچه زودتر اقدامی بکنید که صدمه‌ای به افسران و پرسنل ستاد نرسد. اظهار کرد: "الساعه کسانی فرستادم که اقدام و جلوگیری نمایند." نتیجه را به سهپید فیروزمند اطلاع دادم.

بعد از مدتی مجدداً به ستاد تلفن زده از سهپید فیروزمند چگونگی را سؤال کردم. جواب داد آقای دکتر یزدی با یک نفر معمم از طرف آقای بازرگان به ستاد آمده‌اند. ولی این غارتگران آقایان را نمی‌شناسند و توجهی به دستورات آنان ندارند." گفتم: به هر صورت اقدام دیگری مقدور نیست. با کمک نمایندگان آقای بازرگان همکاری می‌توانید بکنید تا از غارت و آتش‌سوزی در ستاد جلوگیری شود. خلاصه تلاش‌های تلفنی آن شب که به کمک آقای جفرودی، ابتدا توسط آقای امیرانتظام و سپس آقای یدالله سبحانی به‌منظور جلوگیری از ادامه‌ی حمله به سربازخانه‌ها و سازمان‌های ارتشی صورت گرفت، به هیچ وجه به نتیجه نرسید و پیام‌های آقایان خمینی و بازرگان نیز مورد توجه کسی قرار نگرفت و صدای تیراندازی تا صبح قطع نشد و مرتب به گوش می‌رسید.

این بخش از روایت قره‌باغی نادرست و ناتمام است. با رفتن ما به ساختمان ستاد، غائله به شرحی که داده‌ام، پایان پذیرفت.

۱۳- متن کامل پاسخ به مقاله‌ی «خط نجات» نوشته آقای حمید انصاری درباره‌ی سقوط ستاد ارتش در شب انقلاب، در کیهان ۱۴ اسفند ۱۳۷۱" در: مجموعه آثار جلد پنجم با عنوان "خط نجات" آمده است.

۱۴- ماشاءالله كاشانى، معروف به ماشاءالله قصاب با ماندن در داخل محوطه‌ى سفارت آمريكا به تدريج دست به كارهاى ناشايستى زد كه موجب ناراحتى‌هاى فراوان شد. حتى گزارش‌هاى به وزارت امور خارجه رسيد كه او براى گرفتن ويزا از مراجعين پول مى‌گيرد، يا بعضاً مى‌خوارگى مى‌كند.

گزارش سفارت آمريكا از رفتار ماشاءالله قصاب

مقامات سفارت آمريكا در تهران هم از حضور او در داخل سفارت و اقداماتش، به شرح زير ابراز ناراحتى و شكايات كردند:

در تاريخ ۵۹/۸/۲ افسر امنيت منطقه‌اى (RSO) با ماشاءالله كاشانى (بنا به درخواست خودش) در سفارت ملاقات مى‌كند. اين ملاقات ظاهراً به خاطر گرفتن ويزا براى سه نفر كه پاسپورتشان را قبلاً به RSO داده بود، تقاضا شد. ولى در هنگام مذاكره به RSO گفت: كه منظور واقعى‌اش از اين ملاقات، اظهار تمايل براى كار كردن براى سفارت است. او گفت كه از انقلاب راضى نيست و تمايل دارد كه در كارهاى ويژه‌اى براى سفارت انجام دهد RSO. مأمور امنيتى به كاشانى توصيه كرد كه سفارت در آن نوع «عمليات ويژه» كه او اشاره مى‌كند، ديگر وارد نمى‌شود. كاشانى از پيشنهاد خود منصرف نشد. او گفت كه حاضر است اطلاعات با ارزش به دست آمده را در هر زمان بدهد و نيز تكرر كرد كه آماده است هر كارى كه ما احتياج داشته باشيم انجام دهد.

مأمور امنيتى از كاشانى خواست كه وضعيت خودش را توضيح دهد. زيرا ما شنيده ايم كه او بازداشت شده و بايد محاكمه شود. كاشانى توضيح داد كه او حالا براى دادستانى كار مى‌كند (دادستانى محل سابق پادگان ارتش است كه در اختيار سپاه بود و حالا به عنوان زندان استفاده مى‌شود، و اخيراً بخش ضد اطلاعات آن، مسئوليت بازداشت كمونيست‌ها را برعهده گرفته است). او اضافه كرد كه درگيرى زيادى با دادگاه انقلاب در مورد مسئله‌ى سعادتى و ... فروش ويزاى آمريكا دارد. كاشانى بيشتر از آنچه نشان ميداد، نگران بود.

مأمور امنيت منطقه‌اى از كاشانى درباره‌ى حمله‌اى كه در تاريخ ۸/۱۷ با راکت و نارنجك به سفارت صورت گرفت، پرسيد. او قسم خورد كه دخالتى در اين كار نداشته و اضافه كرد كه چرا بايد به سفارت حمله كرده باشيم. شما كه براى اين كار پولى به من نمى‌داديد. او توضيح داد كه گروه ۱۷ شهريور (به تلکس تهران ۹۱۷۵ مراجعه كنيد) مسئوليت اين حمله را برعهده گرفته است. او از اظهاراتش دفاع مى‌كرد.

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۲۵۷

مأمور امنیتی از کاشانی پرسید که چرا او RSO و ARSO (دو مأمور امنیتی) را تهدید به مرگ کرده است. او اقرار کرد که در آن لحظه خیلی عصبانی بوده، ولی هیچ وقت فکر چنین کاری را هم نخواهد کرد. مأمور امنیتی به کاشانی خاطر نشان ساخت که این کار عاقلانه نخواهد بود.

مأمور امنیتی برای کاشانی روشن کرد که اخراج او از سفارت به دستور وزارت امور خارجه‌ی ایران بوده و خاطر نشان کرد که چندین بار به او تذکر داده شده و به وزارت خارجه نیز در مورد اعمال افرادش شکایت شده است. او فقط سر تکان داد و گفت افرادش خیلی بی شعورند. در پایان ملاقات، کاشانی گفت که می‌خواهد برای آمریکا ویزا بگیرد. این تقاضا بدون جواب ماند.

تفسیر: وضع کاشانی مبهم است. کمی بعد از اخراجش از سفارت، یزدی (وزیر خارجه) به کاردار گفت که کاشانی بازداشت است. در شب یکشنبه‌ی گذشته (۸/۲۰) از وزارت خارجه به کاردار تلفن شد. تلفن کننده امیر شکوهیان (رئیس معاهدات وزارت خارجه) بود که همین الآن از ملاقات کاشانی با مقامات سفارت مطلع شده بود. شکوهیان در حالی که به ملاقات مأمور امنیتی با کاشانی خیلی حساسیت نشان می‌داد، گفت که کاشانی مخفی است و تحت تعقیب دولت موقت ایران است. شکوهیان از کاردار تقاضا کرد که به محض مراجعه‌ی مجدد کاشانی به سفارت به او اطلاع دهند تا نیروهای امنیتی را برای دستگیری او اعزام کند. کاردار در این باره تعهدی نداد. لینگن.

توضیح: بعد از اخراج او و بعد از اظهار ناراحتی‌های آمریکاییان از او به دولت، به سراغ آمریکاییان آمده و اظهار داشته حاضر است عملیات ویژه انجام دهد (مهم).

۴- مامورینت منطقه‌ای کاشانی درباره حمله‌ای که در تاریخ ۱۷/۸/۱۳۵۷ در آنجا صورت گرفت پرسید. او قسم خورد که حقایق همان کارزار است. دانشمند که در جریان این حمله کشته شد، گروهی است که برای کمک به یونی‌پس می‌راند. او توضیح داد که گروه ۱۷ شهید (از جمله سید علی ۹۱۷۵ شهید) مسئولیت این حمله را بر عهده گرفته است. او از اظهارش دفاع می‌کند.

۵- حاکم امنیتی کاشانی پرسید که چرا او RSO و ARSO (دو نامزاد منتهی) را تهدید بزرگ کرده است. او توضیح کرد که در آن محله حمله‌ای بوده که هیچ‌وقت مدرسه‌ای راه نمی‌گذاشت. مامورینت کاشانی سائیرش آنجا است که این کار به عنوان یک حمله بود.

۶- مامور امنیتی کاشانی پرسید که چرا در استخراج اوار ساختن که در تهران است، امر خارج ایران بوده و منطقه‌ای که در همین باره او دیگر داده شده و به وزارت صنایع نیز رسیده بود، اعمال افزایش سفارت کرده است. او توضیح داد که مکان در آنجا که افزایش حمله‌ای است.

۷- در بیان حقایق کاشانی گفت که هیچ‌کس برای این کار در آنجا نمی‌راند. این تصادف در آنجا بود.

۸- تفسیر: وضع کاشانی به هم است. کمی بعد از این سخن از سفارت آمریکا در تهران پرسید که کارزار است که کاشانی از آنجا است. گفت که کاشانی که در آنجا (۱۷۲) از وزارت صنایع کارزار یعنی شد آن سخن گفته است که در آنجا (از این امر معادلات قدرت صنایع) بود که در آن از حقایق کاشانی با اتمات سعادت صلح شده بود. شکوه‌ای در کارزار به وزارت صنایع کاشانی یعنی سعادت نشان می‌دهد که کارزار یعنی حقیقت است و کثرت تعقیب دولت حقوق ایران است.

گزارش به دادگاه ویژه انقلاب اسلامی ایران درباره‌ی کاشانی

اعضای گروه مستقر در سفارت آمریکا دخالت خود را در اعمال خلاف ماشاءالله قصاب انکار کردند. او زیر نظر کمیته‌ی مرکزی انقلاب هم قرار نداشت.

ریاست محترم دادگاه ویژه‌ی مواد مخدر حجت الاسلام خلخالی

این جانبان امضا کنندگان زیر در ساعت ۲۱:۳۰ روز ۵۹/۳/۲۴ در خیابان شریعتی با گروهی از رانندگان تاکسی که به علت اعتصاب راه‌بندان ایجاد کرده بودند صحبت کردیم تا آنها را به مسائل مملکت آشنا نموده و شرایط انقلاب را برای آنها توجیه نماییم یکی از رانندگان در حالی که فردی حق‌پذیر بود و نسبت به این عمل رانندگان نیز معترض بود شدیداً نسبت به

افرادی که با شما همکاری می‌کنند بدبین بوده از جمله می‌گفت کسی است به نام آقای ماشاءالله قصاب که خودش اهل انواع و اقسام فسادها بوده و به عنوان نماینده‌ی حاکم شرع عمل می‌کند؟ ما در مقابل این اعمال اعتراض کردیم که چرا به پاسداران که جان برکف در راه انقلاب تلاش می‌کنند تهمت می‌زنی؟ اگر این مطالب که می‌گویی درست است و برای آن مدرکی داری ارائه بده تا ما به حاکم شرع ارائه کنیم و بعد ببین آیا جمهوری اسلامی عدالت را در مورد همه اجرا می‌کند یا خیر؟ او ادعا می‌کرد که مسئولین از فاسد بودن افرادی نظیر ماشاءالله قصاب با اطلاع هستند لکن باز هم آنها را تأیید می‌کنند و باز هم ادعا کرد که اگر شما بخواهید من همین حالا جریان را ثابت می‌کنم. به او گفتیم چگونه ثابت می‌کنی؟ او گفت که همین چند شب قبل همین آقای ماشاءالله قصاب همراه حسین تهمی و افراد دیگر مغازه‌ای نزدیک اینجا آمده و مشروب خورده و دو عدد پانصد تومانی هم به صاحب مغازه داده‌اند. اگر می‌خواهید مطلب بر شما ثابت شود با من بیایید و به عنوان دوستان ماشاءالله قصاب و حسین تهمی به این مغازه مراجعه کنید و از او مشروب بخواهید اگر از دادن طفره رفت نشانی‌هایی که ذکر کردم را بدهید تا معلوم شود که راست می‌گوییم و اینها افراد فاسدی هستند که در اطراف آقای خلخالی جمع شده‌اند و با رفتار خود به اسلام ضربه می‌زنند و آبروی همه‌ی پاسداران واقعی را می‌برند. ما همراه او به مغازه مراجعه کردیم (البته یکی از افراد پاسدار که از شخص جناب‌عالی هم حکم داشت تلفن کرد و یک ماشین که متعلق به برادران همکار او بود آمد) و ما به اتفاق به آدرسی که آن راننده تاکسی هدایت می‌کرد رفتیم. به مغازه‌ی آن فرد رسیدیم. آن برادر پاسدار و یکی دیگر از برادران را به داخل مغازه فرستادیم او با گفتن اینکه من از طرف ماشاءالله قصاب آمده‌ام و دو بطر مشروب برای ماشاءالله می‌خواهم و با دادن نشانی‌هایی که قبلاً ذکر شد دو بطر مشروب فرستاد و از منزل آورد و به برادر پاسدار داد و اظهار داشت که فروشنده نیست و در مقابل پولی هم دریافت نکرد. سپس ما صاحب مغازه و فردی که مشروب را از منزل آورده بود به محل دادگاه ویژه آوردیم. در این رابطه آنچه که مهم است این است که تقاضای رسیدگی جدی نسبت به وضع اطرافیان شما و خصوصاً شخص ماشاءالله قصاب را داریم. خواستاریم با تحقیقات از حسین تهمی و مغازه‌دار و همکار او حق را روشن کرده و در این مورد حکم بفرمایید. ما به عنوان کسانی که وظیفه‌ی شرعی خود می‌دانیم مطلب را تا آنجا که به شخص شما برسد دنبال کردیم و امیدوار هستیم با تحقیق و قضاوت درست اجازه ندهید که به علت وجود افرادی که احتمالاً ممکن است خود

تقاضای محاکمهی ماشاءالله قصاب

نهضت پاسداری از انقلاب اسلامی ایران طی اطلاعیه‌ای خواستار محاکمه و مجازات سریع گردانندگان کمیته‌ی غیرقانونی در سفارت آمریکا شد. در بخشی از اطلاعیه‌ی این سازمان آمده است: کمیته‌ی غیرقانونی مستقر در سفارت آمریکا تحت نظارت و سرپرستی یکی از چهره‌های معروف باجگیر تهران ماه‌ها فعالیت می‌کرد و شورای انقلاب و دولت از این قضیه آگاهی نداشتند و سرانجام، پس از بازداشت غیرقانونی محمدرضا سعادت‌ی مجاهد خلق توسط این کمیته‌ی غیرقانونی، کم و کیف فعالیت‌های آن برملا شد، اما شگفت اینجاست که سعادت‌ی هنوز در زندان به سر می‌برد و دادستانی انقلاب اسلامی به جای اینکه گردانندگان کمیته‌ی غیرقانونی مستقر در سفارت آمریکا را به محاکمه بکشند، آنها را آزاد کرده‌اند و سعادت‌ی را براساس اتهاماتی که همین کمیته‌ی غیرقانونی متوجه او کرده بود، در حبس نگاه داشته‌اند. مواردی از سوءاستفاده‌ی مالی توسط کمیته‌ی مزبور وجود دارد و این سؤال ما و پرسش خلق مسلمان ایران است که چرا گردانندگان یک کمیته‌ی غیرقانونی آن هم در سفارت آمریکا از مجازات معاف می‌شوند، آیا این خود نوعی تبعیض و بی‌عدالتی نیست؟ در ادامه‌ی بیانیه‌ی نهضت پاسداری از انقلاب اسلامی ایران از تلاش و فداکاری پاسداران انقلاب و آن کمیته‌هایی که صادقانه در خدمت مردم هستند تجلیل کرده است.

اخراج گروه ماشاءالله قصاب از سفارت آمریکا

در نهایت برای خروج او از سفارت به آیت‌الله مهدوی کنی - که در آن زمان رئیس کمیته‌ی مرکزی انقلاب اسلامی تهران بودند - متوسل شدم و ایشان توانست او را از محوطه‌ی سفارت خارج سازد و سپس کمیته‌ی مرکزی انقلاب اعلامیه‌ای صادر کرد که: «به درخواست وزارت امور خارجه و تصویب شورای عالی کمیته و فرماندهی سپاه پاسداران، کمیته‌ی سفارت آمریکا منحل می‌شود». با مشورت مهندس بازرگان، به درخواست من سرتیپ عزیز الله امیررحیمی، فرمانده گارد دژبان مرکز، نیرویی را مأمور به حفظ امنیت سفارت کرد که در بیرون از سفارت مستقر شدند.

۱۵- گزارش سرهنگ توکلی از حمله به سفارت آمریکا در مصاحبه با کیهان:

«ما نظامی‌ها از صبح سه شنبه ۲۴ بهمن در ساختمان قرارگاه ستاد کل مستقر شدیم. صبح سه‌شنبه، طبق قرار قبلی بسیاری از شخصیت‌های ملی از جمله تیمسار سرلشکر قرنی (سپهبد پس از شهادت)، سرکار سرهنگ عزت الله ممتاز (سرتیپ بازنشسته‌ی فعلی)^(۱)، سرکار سرهنگ

مجملی (سرتیپ بازنشسته‌ی فعلی)^(۳)، سرکار سرهنگ حسینقلی اشرفی^(۳) فرماندار نظامی محترم آقای دکتر مصدق، آقای داریوش فروهر، رهبر حزب ملت ایران و وزیر کابینه‌ی موقت انقلاب، تیمسار سرلشکر فرید (بعدها ریاست ستاد کل) و بسیاری شخصیت‌های دیگر نظامی و غیر نظامی، حدود پنجاه نفر در منزل این‌جانب حضور یافتند، و از منزل دسته‌جمعی برای افتتاح ستاد کل به سمت قرارگاه کل رفتیم. قبلاً اطلاع داشتیم که حتی یک نفر درجه‌دار و سرباز وظیفه برای نگهبانی و پاسداری قرارگاه کل وجود ندارد؛ بنابراین، از آقای اکبر پوراستاد (بعدها نماینده‌ی مجلس)^(۴) که در بین مجاهدین اسلامی و بچه‌های جوانمرد و لوطی صفت بازار نفوذ زیادی داشت، خواهش کرده بودم که حدود دویست نفر از بچه‌های مسلح را که آماده‌اند با کمال نظم و انضباط پاسداری و خدمات قرارگاه کل را به‌عهده بگیرند، صبح زود در کنار منزل من آماده نگه دارد که به اتفاق حرکت کنیم. صبح زود دو اتوبوس به تعداد یک گروهان کامل چریک مجاهد اسلامی ملی مسلح در کوچه‌ی ما آماده بودند، که پس از خواندن چند سرود انقلابی ملی اسلامی، همراه ما حرکت کردند. بلافاصله پاسدارخانه را به راه انداختیم و نگهبانی و دفاع نزدیک قرارگاه کل را تأمین کردیم. جالب است که بگویم تا مدت‌ها بعد هیچ یک از ادارات وابسته به ستاد کل از جمله دارایی به طور کامل به راه نیفتاد و بنابراین آقای پوراستاد تا چندین هفته هزینه‌ی غذا و سایر مایحتاج این جوان‌های باشرف را شخصاً تأمین می‌کرد، که ندانستم بعدها جبران شده است یا خیر. به هر حال روز سه شنبه نیز با همان شدت روز قبل درگیر مسائل نظامی و امنیت ملی بودیم. ساعتی بعد از نیمه‌شب به منزل برگشتم. در ساعت ۳ صبح روز چهارشنبه ۲۵ بهمن تلفن منزل زنگ زد. تیمسار سپهبد محقق‌ی فرمانده ژاندارمری کل - که به علت خوش‌نامی به‌طور موقت در محل فرماندهی خود موقتاً ابقا شده بود- اظهار داشت: جناب سرهنگ، هم اکنون چند تا از پست‌های نگهبانی و مراقبت ما در سواحل خلیج فارس و دریای عمان گزارش می‌دهند که ناوگان جنگی آمریکا دارند ظاهراً به سواحل ما نزدیک می‌شوند. چه باید کرد؟! به ایشان گفتم: لطفاً سعی بفرمایید با تحقیقات بیشتر، اطلاعات مشروح و دقیق‌تری به‌دست بیاورید و بعد مجدداً تماس بگیرید."

بلافاصله به خانه تیمسار قرنی تلفن زدم و ماجرا را توضیح دادم. ایشان گفتند مسئله درحدهی نیست که ما بتوانیم راساً تصمیم بگیریم. خود شما سعی کنید با آقای بازرگان تبادل نظر و کسب تکلیف کنید. تا صبح سعی کردم با آقای بازرگان تلفنی تماس بگیرم، موفق نشدم. چند

بار دیگر با تیمسار محققى تلفنى تماس گرفتیم ایشان نتوانسته بود اطلاع بیشتری به دست بیاورد.

ساعت هشت صبح به قرارگاه کل رفتیم. با تیمسار قرنى در مورد برنامه‌هاى کلی و مسائل عمده و از جمله همین اطلاعیه‌ی مانور ناوگان آمریکا مشغول مذاکره و تبادل نظر بودیم که ناگهان تیمسار سرلشکر رضا جناب رئیس دبیرخانه‌ی ستاد کل که هنوز به کار خود ادامه می‌داد، وارد اتاق شد و اظهار داشت وابسته‌ی نظامی شوروی بدون اطلاع قبلی به قرارگاه کل آمده و تقاضای ملاقات با ریاست ستاد را دارد. تیمسار قرنى جواب داد: "بگویید تیمسار حاتم با ایشان صحبت کند و نتیجه را اطلاع دهند". چند دقیقه بعد تیمسار جناب مراجعت کرد و اظهار داشت: "تیمسار حاتم می‌گویند اطاعت می‌شود، ولی به شرط آنکه جناب سرهنگ توکلی هم حضور داشته باشند". همه محافظه کاری و احتیاط می‌کردند؛ زیرا اوضاع هنوز ظاهراً بی ثبات به نظر می‌رسید. من قبول کردم و رفتیم در اتاق تیمسار حاتم نشستیم. وابسته‌ی نظامی شوروی به اتفاق یک نفر مترجم وارد شد. پس از تعارفات و احترامات نظامی متقابل، به مترجم گفتیم: غرض از حضور در این موقعیت بحرانی آن هم بدون اطلاع قبلی به چه منظور است؟ مترجم جواب داد: اداره‌ی دوم ستاد کل عملاً تعطیل است و دایره‌ی تشریفات هم کار نمی‌کند و مسئله خیلی فوری و فوتی است. در حالی که رویم به طرف وابسته‌ی نظامی بود، به مترجم گفتیم بسیار خوب مطلب چیست؟ صحبت کنید. وابسته‌ی نظامی به زبان روسی چیزهایی گفت و بعد سکوت کرد. مترجم ترجمه کرد: "ایشان می‌گویند از طرف مقامات اتحاد جماهیر شوروی پیامی دارند که بسیار فوری و حائز اهمیت است". گفتیم پیام مربوط به چیست؟ وابسته‌ی نظامی مطالبی را ادا کرد و مترجم ترجمه کرد: "برابر اطلاعات واصله ناوگان نظامی آمریکا در دریای عمان و خلیج فارس به سواحل و آب‌های ایران نزدیک شده‌اند". گفتیم منظور چیست؟ وابسته‌ی نظامی گفت: این اقدام باعث نگرانی دولت شوروی شده و مأموریت دارم که رسماً اعلام کنم "چنانچه ناوگان آمریکا در سواحل ایران نیرو پیاه کند، برای امنیت مرزهای جنوبی اتحاد جماهیر شوروی مخاطره انگیز است و لذا اتحاد شوروی هر اقدامی را که لازم باشد معمول خواهد داشت". پاسخ دادم: "در این زمینه اطلاع دقیقی ندارم." خلاف نمی‌گفتم؛ چون خلاف در شأن یک فرمانده انقلابی نبود، ولی اطلاعات ما در این زمینه واقعاً دقیق نبود. چیزی دیگری نداشتیم که بگوییم. هر چه می‌گفتم از طرف آنها هزار تعبیر می‌شد.

در همین لحظه چند ضربه به درب اتاق زدند و آجودان جدید ستاد کل وارد شد و گفت جناب سرهنگ مسئله‌ای فوری پیش آمده. گفتم این روزها همه‌ی کارها فوری است؛ اصلاً مورد غیر فوری نداریم. حالا داریم صحبت می‌کنیم. پاسخ داد تشریف بیاورید دم در، موضوع بسیار حساس است. از اتاق خارج شدم. سرلشکر جناب هم رسید. اظهار داشتند: "اطلاع موثق رسیده است که دو سه هزار چریک چپ تندرو و مسلح به سفارت آمریکا حمله کرده و بسیاری از دفاتر را آتش زده و سفیر و دیپلمات‌های سفارت آمریکا را دستگیر کرده‌اند و قصد دارند آنها را تیرباران کنند."

ضربه بسیار سنگین بود. در ته دل انصافاً اقرار کردم که یکی از فوری‌ترین و حساس‌ترین وقایعی است که پیش آمده. فوری به داخل اتاق برگشتم رو کردم به مترجم و گفتم مورد بسیار فوری و آنی پیش آمده است که باید بلادرنگ شما را ترک کنم، به ایشان بگویند تحقیق می‌کنیم و در عین حال برای آنکه جوابی هم به گفته‌های خشک و تلویحاً تهدید آمیز وابسته‌ی نظامی داده باشم، اضافه کردم: "ارتش ملی ایران با همه‌ی تهدیدات از هر سمت که باشد مقابله خواهد کرد" و بعد با خداحافظی سریع از اتاق خارج شدم.

در اتاق تیمسار قرنی به ایشان گفتم: حمله به سفارت آمریکا را شنیده‌اید؟ چه باید کرد؟ آیا شما دستوری داده‌اید؟ ایشان فرمودند مسئله‌ی سفارت مربوط به دولت و مقامات امنیتی و کشوری است. گفتم: "تیمسار کدام دولت، کدام مقامات کشوری و امنیتی، سازمان امنیت که به هم خورده و در سطح تهران برای نمونه یک پاسبان هم وجود ندارد. اعضای دولت هنوز به محل کار خودشان هم مسلط نیستند. حالا موقع این محافظه کاری‌ها نیست و من شخصاً برای نجات سفارت اقدام می‌کنم." رو کردم به آجودان و یا رئیس دبیرخانه و گفتم: فوری به دژبانی کل زنگ بزنید که سرکار سرهنگ عزیز الله امیررحیمی خودشان با حداقل دو گروهبان در محل سفارت آمریکا به ما ملحق شوند و بعد به سمت پاسدارخانه دویدم. به آقای اکبر پوراستاد گفتم: فوری از بچه‌ها هر تعداد آماده دارید همراه من بفرستید (در صفحات گذشته توضیح داده‌ام که تا چند هفته حتی یک درجه‌دار و سرباز در قرارگاه کل وجود نداشت. سایر واحدهای رزمی مقیم مرکز هم که تابع گارد شاهنشاهی بودند وضعی رضایت‌بخش نداشتند، فقط پرسنل دژبانی کل تا اندازه‌ی بیشتری با نظم و انضباط باقی مانده بودند). آقای پوراستاد جواب داد همین شش نفر بیشتر نیستند. گفتم فوراً همین‌ها پشت کومانداکار من سوار شوند.

فوری سوار شدند و چون ترافیک وجود نداشت چند دقیقه بعد به میدان ۲۵ شهریور (۷ تیر فعلی) رسیدیم.

از فرط خستگی و چند شبانه‌روز بی‌خوابی، دیگر قادر به حرف زدن هم نبودم. در بین راه افکار گوناگونی مغزم را احاطه کرده بود. قتل دیپلمات‌ها و حتی بی‌حرمتی به آنها در قاموس هر فرهنگی قابل شماتت و سرزنش بود.

تلفن دیشب تیمسار محقق، اظهارات التیمات‌گونه‌ی پنج دقیقه قبل وابسته‌ی نظامی شوروی، ترور سفیر آمریکا در افغانستان که همین ۴۸ ساعت قبل (دوشنبه ۲۳ بهمن) به اتفاق راننده‌اش در کابل به قتل رسیده بود، همه در ذهنم تداعی و تداخل کرده بودند. احتمال می‌دادم در صورت یک عمل تند دیگر با عکس‌العمل شدید دولت آمریکا نسبت به ایران و حتی شوروی روبه‌رو شویم. ظاهراً چپ‌های تندرو و بچه‌های ساده دل، قدرت آمریکا را دست‌کم گرفته بودند. در پایان این افکار نگران‌کننده، ناگهان به یاد خطای بزرگ سلطان محمد خوارزم شاه افتادم. در سال ۶۱۵ هجری، سفیر و هیئت فرستادگان چنگیز را در مرز ایران بزرگ، ناجوانمردانه به طمع اموالشان با کسب مجوز رسمی از خوارزم‌شاه به قتل رساندند و وقتی چنگیزخان با اعزام سفیر مجدد تقاضای مجازات مقصر را کرده بود، خوارزم‌شاه متفرعن، که چنگیز را دست‌کم گرفته بود، در عوض دلجویی و رفع کدورت به تحریک مغرضان بی‌خرد، فرستادگان خان مغول را مجدداً مورد اهانت و بی‌حرمتی قرار داده و سفیر بعدی را هم به قتل رساند ... و بعد طوفان بلای چنگیزخان و اعقابش سرتاسر ایران را درهم نوردید و مناطق آباد و متمدن ایران را نابود و شهرهایی چون نیشابور را به کلی با خاک یکسان کرد. سلطان پرمدها حتی در یک نبرد هم مردانه نایستاد و با فرار جبونانه‌ی خود موجب تخریب روحیه‌ی ارتش و تضعیف موقعیت سرداران دلاوری چون سلطان جلال‌الدین منکبرنی و تیمور ملک خجندی و سایر دلاوران مبارز شد. امروز هم وقتی جهان به تهاجم و قتل عام‌های بیرحمانه‌ی چنگیزخان می‌نگرد، ضمن ابراز انزجار و تقبیح قتل عام‌ها، عمل چنگیز را در اولین یورش به ایران موجه و رژیتم خوارزم‌شاه را مقصر و محکوم می‌داند و حالا با کمی پس و پیش، تاریخ تکرار شده بود و همان خطای هشت قرن قبل ممکن بود یک بار دیگر عکس‌العمل سنگین ولی ظاهراً موجه آمریکا و در پی یا همزمان آن مداخله‌ی شوروی را برای ملت ما به ارمغان بیاورد و بهای بسیار گزافی بپردازیم.

از صد متر مانده به استادیوم امجدیه، راه را بسته بودند. جمعیتی از مردم که با این تندروی‌ها مخالف بودند و معتقد بودند که این‌گونه اعمال کاملاً به انقلاب اصیل و اصلی ایران لطمه می‌زند و چهره‌ی مرا هم می‌شناختند، جلو آمدند و توصیه کردند که با کوماندار وارد معرکه نشوید. گفتم فقط قصد نصیحت این آقایان را دارم. پیشنهاد کردند باز هم بهتر است به جای **کوماندار از کامیونی** که در محل حضور داشت و دیواره‌ی اطراف آن هم آهنی بود، استفاده کنیم. همین کار را کردیم. سفارت آمریکا را دور زدیم. با بلندگوی باطری‌دار مرتباً و مکرراً تندروها و مهاجمان را که همه مسلح و به رسم جنگلی‌ها قطارهای فشنگ را به حالت ضربدر، از رو بسته بودند، نصیحت کردم و تقاضا کردم که اطراف سفارت را خالی کنند. بسیاری از این افراد مسلح زن یا دختر بودند. در طول مدتی که در اطراف سفارت دور می‌زدیم یک بار در ضلع شرقی تندروها با مسلسل خودکار از بالای دیوار سفارت به روی کامیون آتش کردند و یک بار هم در مقابل در جنوبی و اصلی سفارت چند تیر تفنگ در سمت ما آتش شد، که به مشیت پروردگار، آسیبی به هیچ کدام نرسید و فقط دیواره‌ی کامیون سوراخ شد. رسیده بود بلایی ولی به خیر گذشت. بعد وارد سفارت شدیم. در همین موقع و به‌طور همزمان آقای دکتر یزدی از نخست‌وزیری و سرکار سرهنگ عزیزالله امیررحیمی فرمانده دژبان قرارگاه کل (سرتیپ بازنشسته‌ی فعلی) هم با دو - سه کامیون سرباز رسیدند. سفارت اشغال شده بود. چند تا از سالن‌های مربوط به کنسولگری را آتش زده بودند، ولی آتش خاموش شده بود. مدافعان داخلی سفارت از گاز اشک‌آور استفاده کرده بودند که به همین دلیل در تمام مدت آب از چشم همه سرازیر بود. منظره‌ی عجیبی بود. اعضای سفارت را به خط کرده و کنار دیوار نگه داشته بودند. کسی به من چنین چیزی نگفت، ولی من هنوز هم که سال‌ها می‌گذرد تصور می‌کنم به احتمال زیاد قصد تیرباران آنها را داشتند.

سعی کردم مردها و زن‌های مسلح را با مدارا از سفارت خارج کنم. مرتب با بلندگو به افراد خودمان دستور می‌دادم و از مهاجمان تقاضا می‌کردم که سفارت را ترک کنند. به لحن صدا و دستورات خودم ضمن تأکید بر ضرورت اطاعت، حالت خواهش و تمنا داده بودم. در ساعت ۳ بعدازظهر همه‌ی گروه‌های چپ تندرو از سفارت خارج شده بودند. آقای دکتر یزدی بنا به مسئولیت مقام خود، سفیر و دیپلمات‌ها را به محل خانه‌ی سفیر کبیر که در داخل محوطه‌ی سفارت است هدایت کرده و به مشکلات مربوطه رسیدگی می‌کرد. امروز هم وقتی به ماجرای آن چند ساعت فکر می‌کنم می‌بینم چه از نظر انسانی و چه از نظر سیاسی و نظامی عمل

بسیار درستی انجام داده ایم که اگر قابل باشد تاریخ بعدها درباره‌ی آن قضاوت خواهد کرد. شرح این خاطره‌ی کوچک، پاسخی است به اشخاصی که از روی غرض، تعصب و یا بی‌اطلاعی نسبت به نحوه‌ی اقدام و انگیزه‌ی نجات افسران عالی‌رتبه‌ی ایرانی و همچنین افسران ارشد و سفیر کبیر و دیپلمات‌های آمریکایی اعتراض انتقاد و یا تردید دارند. امیدوارم که از درج آن در جریده‌ی محترم کیهان مضایقه نخواهید فرمود.

سردبیر محترم: حساب نیک و بد ما نوشته خواهد شد/ زمانه را ورق و دفتری و دیوانی است. لاجول و لاقوه الا بالله العلی العظیم. با احترام- سرهنگ بازنشسته‌ی ستاد - نصر اله توکلی».

۱- سرهنگ عزت الله ممتاز در دولت دکتر مصدق فرمانده تیپ ۲ کوهستانی در جمشیدیه و مأمور محافظ منزل دکتر مصدق بود. به دستور او سرلشکر نصیری که در ساعت ۱۱ شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ ظاهراً برای ابلاغ فرمان عزل دکتر مصدق به منزل دکتر مصدق آمده بود، بازداشت شد. سرهنگ ممتاز، سرهنگ فشارکی، سرهنگ مهران و اشرفی کسانی بودند که در برابر مهاجمان به منزل دکتر مصدق ایستادگی کردند.

برای خاطرات سرهنگ ممتاز رجوع کنید به: «روزنامه‌ی پرخاش»، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸؛ نیز نک: «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، سرهنگ غلامرضا نجاتی، شرکت انتشار، ج ۲، بهار ۱۳۶۵، و مصور رحمانی، «خاطرات سیاسی، ۲۵ سال در نیروی هوایی ایران»، انتشارات رواق، ۱۳۶۴.

۲- سرهنگ ناصر مجللی از افسران ملی طرفدار دکتر مصدق بود که با افسران ناسیونالیست همکاری می‌کرد (نجاتی، ص ۴۲۹). سرهنگ مجللی در سال ۴۱ بازداشت شد و مدتی با مرحوم مهندس بازرگان و یارانشان هم‌بند بود. او در زندان سخت بیمار شد و بعد از هفت ماه در مهر ۴۲ آزاد شد. بعد از انقلاب با حکم مهندس بازرگان برای مدت کوتاهی رئیس شهربانی کل کشور شد. مصور رحمانی در خاطرات خود (ص ۱۰۹) اسامی ۲۶ نفر از افسران تشکیل دهنده‌ی این سازمان را آورده است. او همچنین یادآور می‌شود که نام این گروه ابتدا "افسران ناسیونالیست" بود بعد شد "گروه سربازان ناسیونالیست" و نهایتاً "سازمان گروه ملی".

۳- سرهنگ حسینقلی اشرفی در دولت مصدق فرمانده تیپ ۳ کوهستانی در عشرت‌آباد بود که حاضر نشد با کودتاچیان در ۲۸ مرداد ۳۲ همکاری کند.

۴- آقای اکبر پوراستاد از فعالان بازار و وابسته به هیئت‌های مؤتلفه بود.

۱۶- مصاحبه راس پرو: برای آزادی دو آمریکایی

دالاس- خبرگزاری فرانسه: مدیر یک مؤسسه‌ی الکترونیکی آمریکا تأکید کرد که برای تحریک جمعیت جهت حمله به زندان قصر - که دو نفر از کارمندان این مؤسسه در آنجا زندانی بودند- به عده‌ای کمک مالی کرده است. راس پرو مدیر الکترونیک دیتا سیستمز، در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی که با حضور دو تن از کارمندان آزاد شده، در دالاس ترتیب داده بود تأکید کرد که توانسته است به این وسیله روز ۱۱ فوریه (۲۲ بهمن) یعنی روز سقوط دولت بختیار و قدرت گرفتن آیت‌الله خمینی آنها را آزاد کند. گیلورد و پال شیپرون کارمندان این مؤسسه در نیمه‌ی نوامبر به دستور وزارت دادگستری ایران در چهارچوب تحقیقات پیرامون یک قرارداد چهل و یک میلیون دلاری مؤسسه‌ی الکترونیکی دالاس با ایران زندانی بودند. به گفته پرو، دادگستری ایران برای آزادی این دو مهندس که از ۲۸ دسامبر در زندان قصر بازداشت شده بودند درخواست ۱۲ میلیون و هفتصد و پنجاه هزار دلار وثیقه کرده بود. پرو به دنبال سخنان خود اضافه کرد: ما ترجیح می‌دادیم این وثیقه را بپردازیم، ولی تلاش ما در این راه به علت مختل شدن سیستم بانکی ایران به نتیجه نرسید. پس از بررسی ماجرا به این نتیجه رسیده بودیم که دولت آمریکا نمی‌تواند برای آزادی این دو نفر کاری انجام دهد و از این رو، با عده‌ای برای حمله به زندان قصر تماس گرفتیم. وزارت امور خارجه‌ی آمریکا در پاسخ پرسش‌های روزنامه‌نگاران همین قدر تأکید کرد که گیلورد و شیپرون در ایران زندانی بودند و به تازگی آزاد شده‌اند. پرو که پس از بازگشت از ترکیه در کنفرانس مطبوعاتی شرکت کرده بود، گفت در ترکیه منتظر پایان عملیات بود و توضیح داد که اجرای این عملیات را به یک واحد کماندویی پانزده نفری واگذار کرده بود که سیزده تن از کارمندان مؤسسه‌ی الکترونیک دیتا سیستمز بودند و رهبری آن را یک سرهنگ ۶۰ ساله که در جنگ ویتنام عده‌ای از سربازان آمریکایی را از یک اردوگاه نزدیک هانوی آزاد کرده بود به عهده داشت.

17-Fellet ken: "On Wings of Eagle", N.Y. Penguin Books, 1984.

18- Bill, James, A. "The Egle and the Lion- The tragedy of American-Iranian Relations" New Haven CT, Yale Univ-Press. 1988.

۱۹- طرح سیا برای حمله به سفارت آمریکا: حمله به سفارت آمریکا در تهران توسط سیا طرح‌ریزی شده بود. این مقاله قسمت دوم از مقاله‌ی تحقیقی جان کلی محقق آمریکایی

پیرامون دخالت‌های سیا در جریان انقلاب ایران است که توسط شخصی به نام "جلال" - احتمالاً نام مستعار- ترجمه شده است. مترجم در مقدمه یادآور شده است که: «اسامی آمریکاییان و ایرانیانی که در این گزارش آمده، بدون کم و کاست چاپ می‌شود». ذکر این نکته از این جهت ضروری است که احتمال تشابه اسمی، احیاناً توضیحاتی را در پی خواهد داشت ... برای اثبات ادعایم - در مورد دخالت آمریکا در امور داخلی ایران - اسامی تعدادی از کارکنان سیا را که وجودشان در ایران قطعی است، ارائه می‌دهم. ابتدا اسامی و مشخصات آن عده از مأموران سیا را که سابقاً و مخصوصاً در سال‌های ۱۹۵۱ - ۱۹۵۴ در ایران خدمت کرده‌اند، ذکر می‌کنم؛ زیرا همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، در بین گروه‌هایی از مأموران سیا که اخیراً به ایران اعزام شده‌اند عده‌ای از مأموران با سابقه نیز وجود داشته‌اند. به دنبال آن اسامی ۱۶۰ نفر که وزارت خارجه در ماه دسامبر ۷۸ به عنوان اعضای اصلی‌اش در ایران معرفی کرده، خواهد آمد. چهار نفر از آنان در همان ماه دسامبر ۷۸ به ایران اعزام شده‌اند. علاوه‌برلیست مأموران آمریکایی سیا اسامی ۴۹ نفر ایرانی که در دوره‌های تعلیماتی سیا برای پلیس‌ها و کارگران در آمریکا آموزش دیده‌اند، ارائه خواهد شد. من این لیست را از وزارت خارجه با استفاده از قانون آزادی اطلاعات کسب کرده‌ام (توضیح مترجم: در آمریکا هر مالیات دهنده‌ای حق دارد که از چگونگی استفاده از این مالیات‌ها توضیح بخواهد؛ البته چون این کار مستلزم تشریفات زیادی است، تنها عده‌ی کمی از مردم به فکر استفاده از این حق قانونی می‌افتند). قبلاً ذکر کردیم که صرف آموزش دیدن در آمریکا، باعث می‌شود که انسان تمایلات غربی پیدا کند به علاوه افرادی که دوره‌های تعلیمات پلیسی را می‌گذرانند، در دوره‌هایی که تحت نظر سیا اداره می‌شود نیز شرکت می‌کنند، اینها دوره‌هایی هستند از قبیل: آکادمی پلیس بین‌الملل، مبارزه با مواد مخدر، حفاظت عمومی، و در مورد دو نفر از آنان - نام‌ها ناخواناست - در لوس فرنس واقع در ایالت تگزاس، این افراد از اعضای فعال سیا و ساواک بوده و کمترین چیزی که در مورد آنها می‌توان گفت این است که سیا به آنها به منزله‌ی افرادی نگاه می‌کند که در مواقع حساس - مانند زمان حاضر - می‌توانند به‌کار گرفته شوند. آموزش‌دیدگان دوره‌های کارگری نیز در دوره‌های تحت نظر سیا از قبیل آموزش‌های مخصوص برای مهمانان بین‌المللی شرکت کرده‌اند. اسنادی در دست است مبنی بر اینکه افرادی که از کشورهای شیلی، برزیل، گینه، اندونزی و ویتنام جنوبی در چنین دوره‌هایی شرکت کرده بودند، در کودتاهای آمریکایی آن کشورها دست داشته‌اند. فارغ‌التحصیلان ایرانی این مدرسه‌ها

همان‌طور که قبلاً نیز ذکر شد از اعضای اتحادیه‌هایی بوده‌اند که مستقیماً توسط ساواک، و در نتیجه توسط سیا اداره می‌شوند. طبق گزارش واشنگتن پست در ۷ فوریه ۱۹۷۹ اعضای ساواک همواره در اتحادیه‌های کارگری رخنه داشته‌اند. این گروه به اصطلاح کارگر نیز، مانند فارغ التحصیلان دوره‌های پلیسی از جانب سیا به منزله‌ی افرادی هستند که در مواقع حساس و بحرانی می‌توانند مفید واقع شوند. در حال حاضر به احتمال قوی هردو گروه در ایران در حال فعالیت هستند و لذا ملت ایران باید این افراد را بشناسند. موضوع دیگری که حکایت از نظر سیا در مورد ایران دارد دو سری عملیات شبه نظامی است که با آگاهی سیا پس از تشکیل دولت منتخب امام خمینی در ایران انجام گرفت. در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ تحت رهبری آرتور بول عضو سابق نیروی مخصوص سیا و با شرکت ۱۴ نفر آمریکایی دیگر که همگی سوابق زیادی در کارهای اطلاعاتی و امنیتی دارند حمله‌ای به زندان قصر صورت گرفت تا دو آمریکایی به نام‌های ویلیام گیلورد و پل چیاپرون را آزاد نمایند. آمریکایی دیگری که در این عملیات آزاد شد خانم مری آلن اشناپدر ۴۳ ساله و اهل مرلند می‌باشد که در سال ۱۹۷۷ از طرف یک شرکت هلیکوپترسازی آمریکایی به ایران فرستاده شده بود. هرچند عجیب به نظر می‌رسد، ولی خانم اشناپدر وقتی به زندان افتاد از سفارت آمریکا خواست تا اقوام و دوستانش را از این موضوع مطلع نکند. دوستان و نزدیکان آمریکایی این خانم اظهار داشته‌اند که در مدت دو سال اقامت وی در ایران کمتر خبری از وی داشته‌اند و هیچ‌گاه نفهمیده‌اند که وی واقعاً در ایران چه کار می‌کند. خانم اشناپدر پس از آزادی از زندان به سفارت آمریکا رفت، بلکه فقط تلفنی موضوع را اطلاع داد، چند روز بعد از آن به دلایلی نامعلوم وی را دوباره دستگیر نمودند. شخصی که مخارج حمله به زندان قصر و استخدام آمریکایی‌ها را پرداخت اچ. راس پرو نام دارد. او یک میلیونر دست راستی است که سوابقی در همکاری با سیا دارد. پرو، قبل از انجام این حمله، جریان را به کاخ سفید، وزارت خارجه، پنتاگون و نیز از طریق دوست قدیمی‌اش دریاسالار بازنشسته توماس مورو که ضمناً دوست نزدیک ترنر رییس فعلی سیا نیز می‌باشد جریان را به سیا اطلاع داده بود. دو زندانی مذکور کارمندان شرکت الکترونیک دیتا سیستمز هستند که متعلق به پرو می‌باشد. این شرکت قراردادی به مبلغ ۴۰ میلیون دلار با شاه بسته بود و قرار بود به وسیله‌ی سیستم‌های کامپیوتری، سوابق دانشجویان ایرانی در خارج، مخصوصاً در آمریکا را گردآوری و کلاسه نمایند. شاید این دلیل اصلی انجام این یورش غیرقانونی برای آزادی آن دو باشد. ولی دلیل لازم و کافی برای آزادی خانم اشناپدر و تنی

چند آمریکایی و کانادایی دیگر که در زندان قصر زندانی بوده‌اند، نمی‌شود. جالب توجه اینکه سخنگوی این شرکت اظهار داشته است که آنها هرگز به جاسوسی و مراقبت ایرانیان مقیم آمریکا اشتغال نداشته‌اند؛ هرچند این اعمال را در مورد اتباع عربستان سعودی در آمریکا انجام می‌داده‌اند.

ماجرای محاصره و اشغال سفارت آمریکا

در ۱۴ فوریه امسال (۲۵ بهمن ۵۷) سفارت آمریکا در ایران به محاصره در آمد. در مورد این محاصره سؤالات بی‌جواب و نکات اسرارآمیز زیادی وجود دارد. اول اینکه ویلیام سولیوان همان ابتدا به تفنگداران محافظ سفارت دستور داده بود که با مهاجمین درگیر نشوند. نکته‌ی دوم حضور اسرارآمیز خانم اشنایدر در سفارت می‌باشد که به‌طور موقتی در سفارت زندگی می‌کرد؛ علیرغم اینکه ظاهراً وی در استخدام دولت آمریکا نیست. سوم حضور توماس کارگن خبرنگار و عکاس یونایتد پرس می‌باشد که مهاجمین به سفارت را همراهی کرده بود. چهارم تماس رادیویی و تلفنی سفارت تحت محاصره با سیا و پنتاگون بوده است؛ در حالی که مهاجمین تمام سیم‌ها را قطع کرده بودند. به دنبال محاصره‌ی سفارت آمریکا در تهران، اتحاد شوروی ادعا کرد که محاصره‌ی سفارت به دست عوامل سیا و ساواک انجام گرفت و هدف از آن فراهم آوردن زمینه‌ی لازم برای دخالت نظامی آشکار ایالات متحده در ایران بوده است. روز بعد سناتور هوارد بیکر جونیور رهبر اقلیت در سنای آمریکا از دولت آمریکا خواست که برای انتقام حمله به سفارت، دست به اقداماتی از قبیل عملیات فرودگاه آنتبه و بایکوت اقتصادی ایران بزند. از آنجا که احتمال دارد مردم ایران بخواهند افراد مؤثر در کودتای ۱۹۵۳ در یک دادگاه بین‌المللی تحت محاکمه قرار بگیرند. من قبل از اینکه به ذکر اسامی اعضای فعلی سیا در ایران بپردازم، لیست کسانی را که به تازگی ثابت شده که در آن کودتا دارای نقش بوده‌اند، ارائه می‌دهم. خیلی‌ها از دخالت‌های جنایتکارانه‌ی مأموران مشاور سیا، کرमित روزولت و نورمن شوارتسکف در آن کودتا اطلاع دارند، افراد دیگر عبارتند از:

۱- هواردای، استون، متولد ۱۹۲۵؛ وی در داخل سازمان سیا به عنوان یکی از زبده‌ترین طراحان کودتا شهرت دارد. طبق مدارک وزارت امور خارجه، این شخص در سال ۱۹۵۲ به‌عنوان کارمند سرویس خارجی به تهران اعزام شده و در واقع استون، در سالهای ۵۲ و ۵۳ به‌طور مخفیانه برای سیا در تهران کار می‌کرد.

۲۷۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

۲- روی ونس بالمر، متولد ۱۹۳۵: طبق اسناد وزارت خارجه، بالمر رئیس قسمت تحقیقات وزارت دفاع بوده است. وی در ژانویه ۱۹۵۲ به عنوان کارمند سرویس خارجی به تهران اعزام شد. در سال های ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ بالمر به طور مخفیانه در خدمت سیا بوده است.

۳- جرج میلتون باریس، متولد ۱۹۲۱: در سال های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ به طور مخفیانه برای سیا در تهران کار می کرده است، ولی بعداً نیز برای انجام مأموریت های جنایتکارانه و سرکوب جنبش از جانب سیا به ایران رفت.

۳- جان جی دگان جونیور، متولد ۱۹۲۰: به عنوان مأمور سیا به طور مخفی در ایران خدمت می کرده است.

۴- جان دورسی بامز، متولد ۱۹۲۱: در سال های ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ مخفیانه در تبریز در خدمت سیا کار می کرده است.

۵- الن دینانا اسمیت، متولد ۱۹۲۴: در سال های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۳ به طور مخفی در خدمت سیا بوده است.

۶- جان اچ والر، متولد ۱۹۲۳: در سال های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ در مشهد و سپس از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۲ در تهران برای سیا کار می کرده است.

۷- جوزف کارل گودوین، متولد ۱۹۱۰: از ۴ دسامبر ۱۹۵۲ تا ۲ فوریه ۱۹۵۵ در ایران برای سیا کار می کرده است. از جمله خدمات او یکی این است که در سال ۱۹۵۳ با همکاری کنت لاکو که در آن موقع خبرنگار نیویورک تایمز بود، اعلامیه هایی را که سیا تهیه کرده و در آن زاهدی را به عنوان نخست وزیر قانونی جلوه می داد، توزیع می نموده است و این عمل آنان مستند است.

لیست اسامی ۹۷ نفر آمریکایی عضو سیا که در سال های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۵ در ایران خدمت کرده اند همراه با مشخصات آنان و نام شهرهای محل خدمت در ایران و تاریخ آنها نیز پس از ذکر نام ایرانی ها خواهد آمد.

اعضای اصلی سفارت آمریکا در ایران - دسامبر ۱۹۷۸

۱. ویلیام سولیوان (سفیر)، ۲. چارلز ناس (معاون)، ۳. جان میلز (کارمند بخش امور اقتصادی و تجارتی)، ۴. جوزف هراری (کارمند بخش امور تجارتی)، ۵. جرج لامبرکیس (کارمند امور سیاسی)، ۶. اچ میلز (کارمند اداری)، ۷. اوشیس گونالز (سرکنسول)، ۸. راجر نرمن (کارمند امنیتی منطقه)، ۹. ورنون آدلر (وابسته علمی)، ۱۰. کوی نیلی (وابسته کشاورزی)، ۱۱.

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۲۷۳

ریچارد بش (نفت)، ۱۲. جک شلبرگر (روابط عمومی)، ۱۳. بروکز راینو (سرپرست مرکز تجارتی آمریکا)، ۱۴. دیوید مک کنی (کارمند عالی‌رتبه در اصفهان)، ۱۵. ویکتور تام (کارمند عالی‌رتبه در شیراز) و ۱۶. مایکل مترینکو (کارمند عالی‌رتبه در تبریز).
توضیح: در متن ترجمه‌ی مقاله اسامی ایرانیانی که در دوره‌های پلیسی سیا و اسامی ایرانیانی که در دوره‌های کارگری سیا آموزش دیده‌اند، حدود چهل نفر آمده است، اما من چون نمی‌توانم شرعاً و اخلاقاً مسئولیت صحت این اسامی را قبول کنم، این اسامی را نیآورده‌ام. علاقمندان می‌توانند به اصل ماخذ رجوع کنند. ا.ی.

۲۰- کیان کاتوزیان (حاج‌سیدجوادی)، از سپیده تا شام"، نشر آبی، ۱۳۸۰.

21- Parsons, Anthony: The Pride and the fall. Iran 1974 - 1979. London: Jonathan Cap. 1984

22-Radji, Parviz: In the Service of the Peacock Throne (London, Hamish Hamilton, 1983

۲۳- دست‌خط خلخالی در مورد اعدام چهار نفر از سران رژیم شاه

بزرگوارم، حکم ابان (که اینفو کلمه ذیل صادر شد در این باره است) از
ایرانیان - فرمانده ارتش اصفهان
۲. لیوت اند لیسون رئیس مخابرات ایران در تهران پس از انقلاب
۳. امیران رهبر فرمانده ارتش ایران پس از انقلاب
۴. امیران سردار فرمانده پراسترو ایران
۵. امیران مسئول خبرتوقال آنها در آن دفترشان آنها شفق
مستضعفین مصدوره بر سر ماکسیمی - صورتی
۵۷/۱۱/۲۷

بنابر خبر فوق‌العاده‌ی روزنامه‌ی اطلاعات مورخ جمعه ۵۷/۱۱/۲۷، اعدام چهار نفر طبق دستور امام در ساعت ۴۰: ۱۱ بعدازظهر پنجشنبه ۵۷/۱۱/۲۶ بوده است. این حکم یک روز بعد در ۵۷/۱۱/۲۷ ۱۳۵۷ نوشته شده است. حکم آقای خمینی به خلخال‌ی در تاریخ ۵۷/۱۲/۵ صادر شده است. در این حکم، دستور مصادره‌ی اموال زن و فرزندان اعدام‌شدگان نیز آمده است که هیچ مبنای قانونی - حقوقی و یا اسلامی ندارد.*

۲۴- کنفرانس مطبوعاتی با فرماندهان بازداشت‌شده‌ی ارتش

در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی، سپهبد ربیعی فرمانده سابق نیروی هوایی فاش کرد که بختیار به او دستور داده بود قلب تهران (منطقه قورخانه) را بمباران کند، اما او این پیشنهاد را نپذیرفته بود. سپهبد مهدی رحیمی فرماندار نظامی پیشین تهران نیز تأکید کرد که بختیار پیشنهاد بمباران قورخانه را با من هم در میان گذاشت، اما من نیز بار نرفتم (بمباران قورخانه برای چی؟). در این مصاحبه‌ی مطبوعاتی که در محل موقت نخست‌وزیری صورت گرفت امیرعباس هویدا، منوچهر آزمون، دکتر شیخ الاسلام زاده، منصور روحانی، غلامرضا نیک پی، سپهبد امیرحسین ربیعی فرمانده سابق نیروی هوایی، سپهبد مهدی رحیمی فرماندار، پیشین نظامی تهران، سر لشگر ناجی، فرماندار نظامی پیشین اصفهان و سرلشگر محقق فرمانده پیشین پایگاه یکم شکاری به سوالات متعدد خبرنگاران پاسخ گفتند. مصاحبه توسط دکتر ابراهیم یزدی یکی از نزدیکان آیت‌الله خمینی انجام شد و سرلشگر ناجی به اولین سوال جواب داد:

«شاه در مصاحبه با نیوزویک در زمان دولت ازهارای گفته بود که شما مردم اصفهان را خودسرانه کشتید، حرف شاه سابق را چگونه برای خود توجیه می‌کنید؟»

* (موسسه) در حکم امام نه تنها هیچ اشاره‌ای به مصادره اموال و اعدام محکومین - چه رسد به «دستور مصادره اموال زن و فرزندان اعدام‌شدگان» - وجود ندارد بلکه در آن لزوم تمامیت مقدمات محاکمه بر طبق موازین شرع تصریح شده است. متأسفانه این هم یکی دیگر از مواردی است که نویسنده بدون کمترین تحقیقی بی‌محابا هر نسبتی را به رهبر انقلاب داده است!

متن کامل حکم امام - که همان زمان متن و دستخط آن در روزنامه‌ها منتشر گردید - به این شرح است: «جناب حجت الاسلام آقای حاج شیخ صادق خلخال‌ی دامت افاضاته - به جنابعالی مأموریت داده می‌شود در دادگاهی که برای محاکمه متهمین و زندانیان تشکیل می‌شود، حضور به هم رسانده و پس از تمامیت مقدمات محاکمه، با موازین شرعی حکم شرعی صادر کنید. روح الله الموسوی الخمينی ۲۶ ۲۷ ۱۳۹۹ ۵ | اسفند ۱۳۵۷» (صحیفه امام جلد ۶ صفحه ۲۱۵).

ناجی: من بایستی قبل هرچیز توجه شما را به این مسئله جلب کنم که هر نظامی، هر عملی انجام دهد به دستور مقام مافوق است.

- یعنی شما برای کشتار اصفهان با شاه تماس گرفتید؟

ناجی: من با فرمانده نیروی زمینی تماس می‌گرفتم.

- با چه کسی؟

ناجی: بخشنامه‌ها از نیروی زمینی و ستاد می‌آمد. آنچه در اصفهان صورت گرفته این است که کسی به آن ترتیب که گفته شده کشته نشده است. حداقل تعداد تلفات با توجه به جمعیت از تمام فرمانداری‌های نظامی کمتر بوده.

- شما آقای ناجی اصفهانی هستید؟

ناجی: بله

- پس چگونه همشهری‌های اصفهانی‌تان را به گلوله بستید؟

ناجی: من هیچ وقت اجازه ندادم. من هیچ‌گاه به‌طور مستقیم دستور کشتار نداده‌ام من ...

- اما گفتند شما به‌خاطر سرپیچی از مقررات از کار برکنار شده‌اید.

ناجی: من البته از علت برکناری خودم خبر ندارم. نه گفتند و نه چیزی به من نوشتند که برکنارم.

- از اینکه وسیله‌ی رزمندگان انقلاب دستگیر شده‌اید چه احساسی دارید؟

ناجی: من امروز هم همانند هر روز به محل خدمتم به نیروی زمینی در لویزان رفتم که آمدند و دستگیرم کردند.

از سرلشگر محققى فرمانده پایگاه یکم شکاری سؤال شد که می‌گویند: تمام کسانی که در ارتش خدمت می‌کنند به گونه‌ای تربیت شده‌اند که بیشتر یک امربر هستند تا یک تصمیم‌گیرنده ... این باور تا چه حد صحت دارد؟

سرلشگر محققى: خیر به این ترتیب و آن‌گونه که گفتید نیست.

- پس این فجایی که صورت گرفت به خواست خود شماها بوده است؟

سرلشگر محققى: من یک خلبانم و دستور می‌دهم. تا به‌حال هم یک فشنگ از هواپیمایی به سوی مردم شلیک نشده است.

تماس با شاه

- از سپهبد امیرحسین ربیعی فرمانده سابق نیروی هوایی پرسیده شد: گفته می‌شود شما با شاه تماس دارید و حتی شاه از مراکش به جزیره‌ی کیش می‌آمده و با هم تماس داشته‌اید. سپهبد ربیعی: هیچ‌گونه تماسی، حتی تلفنی با ایشان نداشتیم، البته از وقتی رفتند.
- شورای عالی ارتش که اعلام بی‌طرفی کرد چه وقت تشکیل شد، چگونه و با حضور چه کسانی؟

سپهبد ربیعی: در روزی که این خبر اعلام شد ساعت ۹ صبح من در محل فرماندهی بودم. به من اطلاع دادند که جلسه‌ای با فرماندهان و سران ارتش داریم. در نتیجه جمع شدیم در حدود ۵۰ نفر از امرای ارتش بودند و همه به اتفاق تصمیم گرفتیم که دخالت ارتش صحیح نیست و از بختیار نباید دفاع کرد؛ چرا که بختیار می‌گفت از طریق قانون اساسی اعلام جمهوری خواهیم کرد و آقای بازرگان می‌گفت از طریق قانون اساسی اعلام جمهوری می‌کنم. به این جهت چون هدف هر دو یکی بود ما فکر کردیم که نباید خون‌ریزی بشود و اعلام بی‌طرفی کردیم.

- اما شما وقتی این تصمیم را گرفتید که مردم از نیمه راه گذشته بودند ...

سپهبد ربیعی: من اطلاعی نداشتم، از نظر نیروی هوایی نیز باید بگویم که این نیرو هیچ‌گونه تکانی نخورده بود.

- بختیار در جلسه‌ی شورای عالی ارتش حضور داشت؟

سپهبد ربیعی: ایشان (بختیار) نبود، ولی گفت که برگردید و مأموریت خود را انجام دهید، ولی ما گوش نکردیم تا جلسه به نتیجه‌ای برسد که رسید.

- نواری ضبط و پخش شده بود که شاه طی آن دستوراتی به سران ارتش صادر کرده؛ این نوار حقیقت دارد؟

سپهبد ربیعی: صددرصد حقیقت ندارد. اینجا جایی نیست که بخواهم دروغ بگویم. من چنین حرف‌هایی از شاه نشنیدم.

- اگر نشنیده‌اید پس چرا نوار را تکذیب می‌کنید؟

سپهبد ربیعی: به عقیده‌ی من شاه آدمی نبود که بگوید بکشید. باید راست گفت. شاه آدم ضعیفی بود.

سپهبد محقق: من با نظر تیمسار موافق هستم و آن را تأیید می‌کنم. شاه هیچ‌وقت چنین دستوری نداد. صدا صدای اعلی‌حضرت همایونی نبود.

اما کارشناسان آمریکایی به نوشته‌ی خبرگزاری‌ها تأیید کرده‌اند که صدای صدای شاه خائن بوده؛ چه می‌گویید؟

سپهبد رحیمی: من تأیید نمی‌کنم که صدای صدای اعلی‌حضرت همایونی است. چون سیلاب‌ها یکی نبود.

از تیمسار رحیمی سوال شد: پدران ما می‌گفتند که ارتش رضاشاه را وقتی دیدند، فهمیدند که ارتشی نیست که تحمل نیروهای خارجی را داشته باشد و تنها برای سرکوبی مردم است. ما باور نمی‌کردیم. بعد هم در مورد ارتش و رزمندگی آن و همچنین کاربرد و بالا بودن قدرت آن صحبت شد، اما دیدیم که تبلیغات درست است و حتی در برابر مردم نیز توانست پایداری کند.

سپهبد رحیمی: ارتش هیچ‌گاه از مردم خود را جدا نمی‌داند.

– پس این ارتش چرا کشتار می‌کرد؟ ضمناً شما از چه کسی دستور گرفتید که کشتار هفتم و هشتم بهمین راه انداختید؟ همچنین کشتار ۱۷ شهریور را؟

سپهبد رحیمی: من در مورد ۱۷ شهریور حرفی ندارم. ارتش خودش را جدا از ملت نمی‌داند. من خودم را جدا از ملت نمی‌دانم. اگر فکر می‌کنید ما با نیت سرکوبی به طرف هم‌وطنانمان، هم‌وطنان عزیزمان تیراندازی می‌کردیم اشتباه است. می‌دانید سرباز یک وضعی دارد و مردم یک موضعی. اگر کسی بخواهد اسلحه‌اش را از او بگیرد وظیفه دارد بزند و این نقص است که ما ...

– درباره ۱۷ شهریور ...

رحیمی: اجازه بفرمایید، قبول کنید که همیشه دستور ما این بود که مبادا از بینی کسی خون بیاید. من یک مثال بزنم و بگویم الآن که ما در این اتاق هستیم، این چریک‌ها که از اینجا محافظت می‌کنند به ما می‌گویند اگر حرفی بزنید رگبار خالی می‌کنم. من حق می‌دهم. بنابراین دستور کلی این بود که خون از دماغ کسی بیرون نیاید.

– اما جواب حرف گلوله بود؟!

سپهبد رحیمی: نه، مطلقاً خیر. به هر حال جوان‌ها تحت تأثیر ایدئولوژی خود بودند که به طرف سرباز می‌رفتند و سرباز هم ترس از دست دادن تفنگ دفاع می‌کرد.

از سپهبد امیرحسین ربیعی که فرماندهی نیروی هوایی را برعهده داشت پرسیدیم که سلاح‌های حساس نیروی هوایی به کجا برده شد؛ چرا که شنیده می‌شود بسیاری از این سلاح‌ها از بین رفته و هواپیماهای اف - ۱۴ نیز در عربستان هستند؟
سپهبد ربیعی: هیچ اتفاقی برای سلاح‌های ما نیفتاده است و همه‌ی سلاح‌ها سالم و در اختیار هستند.

ربیعی ادامه داد که: ما از هواپیماها هیچ‌گونه استفاده‌ی سوء نکرده‌ایم و همه سالم هستند؛ ضمناً روز یکشنبه آقای بختیار از من خواست که قورخانه را بمباران کنم (سپهبد رحیمی: از من نیز خواست، نپذیرفتم) اما من قبول نکردم.

- تا چه حد به مستشاران نظامی احتیاج داریم؟

سپهبد ربیعی: مستشاران نظامی نیروی هوایی را در حد نظارت راهنمایی می‌کنند؛ چرا که آموزش کادر نیروی هوایی فوق‌العاده بالاست و ما گاه از آنها مشاوره می‌خواهیم.

- گفته‌اند که ما بدون کمک مستشاران نمی‌توانیم از هواپیماها استفاده کنیم.

سپهبد ربیعی: نه ما می‌توانیم با کمک کادر ایرانی به‌طور کامل از سلاح‌های پیشرفته‌ی نیروی هوایی سود ببریم.

- شایع بود که هواپیماها به اسرائیل و عربستان رفته‌اند؟

ربیعی: لطفاً از این سؤال‌ها نکنید. چرا اسرائیل؟ یک هواپیما هم از کشور خارج نشده. هواپیماهای اف - ۱۴ در اصفهان شیراز و چندتایی در تهران هستند و هیچ کدام هم از تهران خارج نشده‌اند.

سرلشگر محقق: این حرف‌ها درست نیست، شایعه است و اصولاً در فصل زمستان ما از نظر هوا تغییر محل می‌دهیم؛ مثلاً هواپیماها را از اصفهان به خاش می‌برند.

- توضیحاتتان تیمسار جالب بود. با اینکه جناب رحیمی شما با کشتار مخالف بودید مردم این همه کشته می‌شوند.

- نوار بود.

- تیمسار رحیمی شما همان کسی هستید که در اعلامیه‌های فرمانداری نظامی، تمام کسانی را که در انقلاب شرکت داشتند خائن کمونیست، بی‌وطن، از خارج آمده و ... نام بردید.

سپهبد رحیمی: در ایران قوانینی هست که حمل اسلحه بدون جواز ممنوع است و جرم. کسانی بودند که اسلحه داشتند و مردم را می‌کشتند.

- شما خودتان می‌خواستید آنها را بکشید نه دیگران.

سپهبد رحیمی: مطلقاً. من خدا را گواه می‌گیرم، همیشه دستوراتم این بود که خون از دماغ کسی بیرون نیاید.

- شما تیمسار ربیعی به چه ترتیبی دستگیر شده و به اینجا (زندان موقت در مدرسه‌ی رفاه، محل استقرار دولت موقت) آمدید؟

سپهبد ربیعی: مثل معمول به کار مشغول بودم در دفتر کارم. چون هیچ چیز در نیروی هوایی تکان نخورده بود. از نیروی زمینی تلفن کردند که ارتش ازهم پاشیده. گفتم شما به نیروی هوایی بیایید تا فکری بکنیم. چرا که ارتش باید حفظ شود و در دولت یا رژیم که بر سر کار بیاید به ارتش احتیاج دارد، وگرنه قورتش می‌دهند. به من گفتند که ما اسلحه داریم و کسی محافظت نمی‌کند. به چند تن از افراد مأموریت دادم تا خودشان را به فرمانده محل معرفی و کمک کنند.

ساعت سه امروز (پربروز) با آقای قطب‌زاده در تلویزیون تلفنی تماس گرفتم و گفتم که مواظب باشید که مردم تحریک نشوند و ارتش از بین نرود. بعد هم آقای که خودش را داماد آقای طالقانی معرفی کرد تماس گرفت که نزد تو می‌آیم و آمد با هم سوار ماشین شدیم و به اینجا آمدم. وقتی آمدم یکباره چشم من را بستند. ضمناً ما در نیروی هوایی ابراز همبستگی کردیم و می‌بینید که به کمیته آمدیم.

ما در ارتش دو نوع اطاعت داریم. یک نوع اطاعت زمان جنگ که بدون چون و چراست و اما در زمان صلح هر فرماندهی می‌تواند اگر فکر می‌کند که دستور اشتباه است می‌تواند از آن سرپیچی کند.

- شما هیچ فکر کردید که ببینید چه اتفاقی می‌افتد و چرا مردم کشته می‌شوند و به‌خود آید؟

سرلشگر محققی: من طی هفت ماه اخیر تنها امروز به تهران آمده‌ام.

سرلشگر ناجی: هیچ فرد ارتشی در ارتش نیست که قصد آدم‌کشی داشته باشد. اما من فکر می‌کنم دست‌های ظریفی هستند که قصد دارند بین ارتش و مردم تفرقه ایجاد کنند. ما تا وقتی که مغازه‌ها، سینماها و ... آتش گرفت کاری نکردیم.

- کدام دست‌های مرموز؟

سرلشگر ناجی: همان‌ها که نمی‌توانستند ارتش و مردم را در کنار هم ببینند.

- تیمسار ربیعی شما اشاره داشتید که نیروی هوایی با مردم همبستگی داشت و باز گفته شد که مسائل اخیر در اثر شایعات همافرها به وجود آمده است.

سپهبد ربیعی: همافرها دسته‌ی تحصیل کرده و با شعور و آگاهی در ارتش هستند. نیروی هوایی سقوط نکرد. البته همافرها کمک کردند، اما همه‌ی نیروی هوایی همافر نیست. ما اسلحه‌هایی را که مردم می‌آوردند تعمیر و نگهداری می‌کردیم و ضمناً پروازهای ما برون مرزی است، نه درون مرزی و نیروی هوایی برای خارج مرز است.

- اگر شاه در ایران باشد معتقدید برای جنایاتش باید محاکمه شود؟

سپهبد ربیعی: این مربوط به مردم است.

رحیمی: اصولاً ارتش مال مردم و مملکت است تا وقتی شاه فرماندهی را داشت، ایشان بودند. حالا که شاه نیست ارتش برای مردم می‌ماند و دوش به دوش ارتش مردم هستند.

سرلشگر ناجی: من می‌خواهم توجه شما را به این مطلب جلب کنم که به هیچ وجه فرماندهی، هیچ سربازی در ارتش خودش را از ملت جدا نمی‌داند. اگر کسی گفته، کینه داشته و مزخرف است. من در اصفهان که بودم وقتی راهپیمایی بود حداقل سیصد هزار نفر شرکت می‌کردند و ما تیراندازی نمی‌کردیم و حتی می‌گفتند تیرهای ما پفکی است - اصطلاحی اصفهانی است. ما اول اخطار می‌کردیم وسیله‌ی بلندگو، بعد ماشین آب‌پاش، بعد گاز اشک‌آور و سرانجام در نهایت تیر هوایی بود.

- پس گزارش‌های حقوقدان‌ها درباره‌ی کشتار اصفهان و نجف آباد صحیح نیست؟

ناجی: نجف آباد جزء فرماندار نظامی اصفهان نبود. ثانیاً کشتار نبود؛ این را از آقابانی که بازداشت شدند پرسید.

- شماها چرا به این همه کشتار اعتراض نکردید؟ شماها با چه مجوزی تظاهرات مردم را که بر علیه جنایات ساواک و سیا بود، مورد نظر قرار نمی‌دادید و به مردم تیراندازی می‌کردید؟ (سوال از جانب خبرنگار یک مجله‌ی فلسطینی مطرح شد).

ناجی: یک فرد نظامی باید سعی کند مردم در حکومت نظامی متفرق شوند.

- حتی وقتی اعتراض بر علیه شکنجه‌های ساواک است؟

ناجی: مقررات حکومت نظامی می‌گوید اجتماع بیش از سه نفر ممنوع است؛ ضمناً وقتی به سرباز حمله می‌شود به خاطر حفظ سلاح تیراندازی می‌کند.

- فیلم‌هایی که از میدان شهدا در ۱۷ شهریور به وسیله‌ی خبرنگاران گرفته و در جهان پخش شد نشان می‌داد که مردم روی زمین نشسته بودند و حمله‌ای نکردند؟
سپهبد رحیمی: اجازه بدهید من راجع به ۱۷ شهریور صحبت نکنم که مسئولیت ندارم.
- ما شنیده بودیم که شاه چند نوبت می‌خواست کشور را ترک کند، ولی مقامات ارتشی نگذاشتند و بخصوص نام تیمسار ربیعی نیز به میان کشیده شد.

سپهبد ربیعی: ما هیچ‌وقت جرأت اینکه به شاه بگوییم نرو، بیا و از این قبیل را نداشتیم؛ یعنی ترتیب فرماندهی این‌طور نبود. در اینجا یکی از خبرنگاران رو به افسران عالی ارتش کرد و گفت: بیایید یک بار در زندگی مرد باشید. برای یک بار که شده مردانه حرفتان را بزنید. شما یا آگاهانه عمل کرده‌اید و یا ناخودآگاه. به هر حال بیایید از افسران نازی در دادگاه نورنبرگ یاد بگیرید که وقتی محاکمه می‌شدند مردانه می‌گفتند بله ما دستور داده‌ایم و حال نیز آماده‌ی محاکمه هستیم. لاقلاً دادگاه نورنبرگ را به خاطر بیاورید!
سکوت ...

دکتر ابراهیم یزدی در پایان مصاحبه گفت که انقلاب ما انقلابی اسلامی است. ما صرف‌نظر از رفتار دشمنانمان هرچه بود و هرچه باشد، با احترام با آنها رفتار خواهیم کرد تا به دادگاه تحویل داده شوند و عادلانه محاکمه شوند. احترام ما به این خاطر نیست که اینها ژنرال‌های ارتش هستند، بلکه به این دلیل است که اسلام چنین حکم می‌کند. اینها - اشاره به فرماندهان سابق ارتش - متهم هستند به شرکت در جنایت شاه. اینها می‌گویند به امام علی معتقدیم اگر معتقد بودند حرف‌های علی (ع) را در نامه‌ی خود به مالک اشتر را می‌پذیرفتند و نمی‌گذاشتند عاملان جنایت باشند. اما ما با اینها آن‌طوری رفتار می‌کنیم که اسلامی است. اگرچه رفتار اینها با هیچ معیاری جور نبود. اینها با هیچ معیاری، حتی قانون اساسی و غیره با ما عمل نکردند و کارهایشان غیرقانونی بود و جرم است. به این مسایل رسیدگی می‌شود و آنها وقت خواهند داشت که از خودشان دفاع کنند؛ چرا که انقلاب ما اسلامی و رفتار ما براساس جهان‌بینی اسلامی است.

ربیعی در پایان جلسه‌ی مطبوعاتی و پس از حرف‌های دکتر یزدی به‌طور خصوصی به او گفت که خودش را از این مسائل مبرا می‌داند و اگرچه حالت خونسردانه‌ی ربیعی تغییری نیافت، اما پس از حرف‌های دکتر یزدی تازه متوجه شد که او نیز محاکمه خواهد شد و این ناباوری را به‌قول خودش به عنوان یک انسان با یزدی در میان گذاشت. اما دکتر یزدی توضیح

داد که دو نوع جرم وجود دارد: یک نوع جرم عام، همانند جرم نصیری‌ها، و نوع دیگر جرم مشارکت. و توضیح داد که جرم ربیعی از نوع جرم دوم است و قرار شد اگر فرصتی شد با هم صحبت کنند.

۲۵- دست‌نوشته‌ی آقای دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی درباره‌ی بازجویی و اعدام تیمسار رحیمی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
روز بهی روز سه زینت سازی بود که صبح در عمر آن توأم با فعالیت شدید مبارزان
انفد به دین شد علی با همین کوششی مفرصاً از تکیان به بنامده می سرنگر می بود در کتبی های منفر
و کت دستار مردم از طرف نظامیان موجب گمانی بسیار زیاد در میان آمده بود که عمر ای روز
نهایی مبارزه صبح دم عمر آن روز طبق معمول همه روزه در میسر راه واقع در خیابان ایران جمع می نام
عمر آن روز که دانسته مبارزه بسیار بالا گرفته بود جمی از دوستان در طبقه دوم سالی در سه نشسته
بردم و در لحظه وضع خارج را برای با خبر می آوردند و گمانی، برای جوانان مبارزی بود که روزه ای پس
مبارزی اسبم به دست آن رسیده بود در کوفه ها رخصیا با نحصا سندی نبی کرد و با نظامیان به نزد
و خرومی پر از خنده. همه دوستان در آن آن روز که عقیده باید جان این مبارزان جوان را
هنگام کرد. و نیز خبر می آوردند که دستهای از نظامیان به سمت میسر راه برای تسخیر آن آن نزد
می نشسته که در دو محت و باغ به در ز ظهور که اطلاع دلانه سرنگر می به رسیده جوانان را سرنگر
و به میسر آورند و دیگر از مرت می ادر او آوردند به جان سالی که همه دوستان در آنجا جمع بودیم.
پس از در دو جمی دوستان گفته تا دیر نماند از روختن شود و چون بنده را در این کار سببه وارد
می دانسته از من خوار شده که از او گفتی تا هم متن هم تکمیلات کلمی در مورد این همه و مردم
کت دستار را سر با وجود آمدن نام روزین شاه در صورت سه صند بزرگ و نام و ادم
همین ادر آن را اضافه کرد.

۲
۱۱۵/۲

صفاً تحقیقات و مریض به بیمار نه: یکی این که مربع یا مستطای که می داد می فرست
 بیست آموزم مورد را در ارتش توضیح دهد و فردا مأمور اجرای دستور مارت می دانست و می فرست
 اطلاع دهد که مرا از مستورات ارتش بفهمه گفت من که سارا نمی شناسم و نمی دانم که ... هنوز گفتار
 در پایان نیافته یکی زه آمان حافظ گفت (عاج سید جهادی) او هم تا نام مرا شنید گفت من که با برادر
 شما مربوط بودم یا ارتباط داشتم و بقیه صحبتش را بیان کرد. مریض روی که واقع شده اظهار آتای گفت
 ابراهیم نزدی بود که به او گفت تیسار دکتر به صید سبازان دیگر تراندندی به روی مریض شنید و رسمی
 در جواب دکتر تا آنجا که بیاد دارم گفت آنجا به دهنم خود با به کتور رساندی گفته.

پس از تمام تحقیقات و مصادیق ذیل با مستحق به وسیله رسمی اردو از سان برونه در یکی
 روز مطابق همان طبقه تحت نظر قرار دادند. بعد هم به ما اطلاع رسید که اوضاع کمی آرام شده و حاضرین
 می توانسته از درسه خارج شده به منزل خود برونه که ما رفتیم و به گویا آتای دکتر نزدی به درز زمین ما
 با نام هدایت درشته.

افزای به طری که درستان بیننده تونزین ماهواره ای توسط رئیس اردی نقل می کنند این
 تونزین حدود برونه حضرت و تحقیق از رسمی با کمال به تعویب و ماحت گورینه آن
 رانه بدون نشان دارن صحنه واقعه ~~توسط~~ رسمی گفته که آتای دکتر نزدی به رسمی به گویا کرد
 و رسمی هم ~~یک~~ کشیده به صورت دکتر نزدی زنده و دکتر نزدی هم دستور داد با فرست رسمی

در قطع کردن دست و پیه جبهه اعدام شده رومی را که نمانده یک دست است نشان می دهد و دست بریده
 را هم کنار جبهه که زشته از نشان می دهد.

این سال که به چند دلیل نامشخص کننده دروغ ساخته رومی است: اولاً در سال ۱۸۷۵ و
 پشت نیز بزرگ آن که رومی هم نوشته بود در تریزی باجه رسید حاضر که با ساطور باقیه تریزی با
 آن با یک ضربه توانسته دست او را قطع کند؛ و ثانیاً سرش که رومی چگونه توانسته دست مایک دست
 (چپ شاید) قطع شده و زخم چکان او را آن تحقیق را می تواند کند؟ و ثالثاً از جمع حاضر که گویند
 آتایان سه نفر صباغیان و سه نفر سالی و غنلی و عدد ۳۰ یا ۴۰ نیز حاضر بودند یکی حاضر نیست
 است دست به حقی بدهد که آثار در تریزی دست رومی را قطع کرد دست در آن واقعاً (سنگ) را
 به جهت آن صورت دهد؟ در حدیقه که آتایان سلفیت طبعان خود می دانند می توان حاضرین
 را طلبه باقی کرده از آنجا شادت بخورند. اما همه حاضرین در آن خردا آن هم با وضع موجود
 زیر پای گذارند. رابعا اگر بپذیرد آن همه هم چنین آتایان و شادت چگونه رومی باجه و سنگ را
 در همان شب با بعد از آن در درگاه حاضر شده و می تواند که در جواب رود و معلوم به اعلام کرد دست
 ضاماً بعد از اعدام رومی آن دست قطع در آن شب کی بود و کدام طایفه سرش که رومی آن
 دست را نگاه داشته تا پس از اعدام او آن را کنار جبهه رومی بگذارد و حکم برسد و امروزه بعد از
 بیست و چند سال آن را از شما کند؟ ساداً چگونه صبح اعدام رومی با دست قطع شده پای جبهه
 اعدام ایستاد و چگونه از آنجا نماند و هنگام خردن آستر هم با همان دست معلوم مغزی
 بر شاه داد و اعلام شده است.

البته می بینیم که کم نیست افراد بی تقوایی که برای پیشبرد معاصه قسم خورده شرافت
 و حیثیت انسانی را زیر پا گذاشته و بر خردن مصالح جامعه به هر جنایت فتنه و جان آوری

دست می یازند
 حاج آقا محمد علی
 حاج آقا محمد علی

۲۶- بخشی از مصاحبه‌ی مجله شاهد، با عنوان مصاحبه‌ها و مسامحه‌ها، دکتر ابراهیم یزدی، بهمن ۱۳۵۹، شماره‌ی ۳، صفحات ۳۴ تا ۳۷ :

«قسمت سوم از خاطرات من مربوط به روز بعد از پیروزی انقلاب می‌شود. در مدرسه‌ی علوی به دلیل سقوط پادگان‌ها مرتب هرکس از هر جا که اسلحه گیرشان می‌آمد به مدرسه‌ی علوی و رفاه می‌آوردند و این مدرسه شده بود انبار اسلحه و «تی ان تی». احساس خطر می‌کردم از اینکه خدای ناکرده این برادران ما که برخی هم با مواد منفجره آشنایی ندارند تیری به خطا رها کنند و به یکی از این قالب‌های «تی ان تی» اصابت کند و انفجاری رخ بدهد، فاجعه‌ی بزرگی برای تمام منطقه خواهد بود. روی این اصل با مرحوم شهید عراقی صحبت می‌کردیم و بعد از مشورت با امام بالاخره تصمیم گرفته شد که تمام مواد منفجره و اسلحه‌هایی را که مردم به مدرسه‌های علوی و رفاه آورده بودند به پادگان باغ‌شاه سابق که بعداً شد پادگان لاهوتی منتقل کنیم. نکته‌ی دیگری که باز هم از خاطرات همان روز است آوردن اسرای نظامی رژیم سابق بود که مردم آنها را گرفته و می‌آوردند. در مدرسه‌ی رفاه که اولین نخست‌وزیری دولت جمهوری اسلامی در آن تشکیل شده بود، دفتر برای نخست‌وزیر، و وزراء تشکیل شده بود و در زیرزمین‌های آن اسلحه‌های به غنیمت گرفته شده را نگهداری می‌کردند. کسانی را که می‌آوردند دو گونه بودند: یکی سربازان عادی بودند که در تظاهرات و درگیری‌های خیابانی تسلیم شده بودند و دیگر کسانی بودند که در دستگاه طاغوتی خودشان جزو سردمداران بودند که گروهی از آقایان روحانی که در مدرسه بودند به وضع آنان رسیدگی می‌کردند».

متن کامل این مصاحبه در : «مجموعه آثار: سخنرانی‌ها، مقالات و مصاحبه‌ها، جلد سوم، سال ۱۳۵۹» آمده است.

۲۷- ابراهیم یزدی، منشاءپیدایش سعید امامی، روزنامه‌ی نشاط، ۲ شهریور ۱۳۷۸. این مقاله در مجموعه‌ای از مقالات با عنوان «جمهوری سوم» در سال ۱۳۷۹ توسط انتشارات جامعه‌ی روز، منتشر شده است.

۲۸- در تکاپوی آزادی: سیری در زندگی، آثار و افکار مهندس مهدی بازرگان، حسن یوسفی اشکوری، قسمت دوم، ص ۳۳۰، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، انتشارات قلم، ۱۳۷۹.



۳۰- مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، گردآورنده و ناشر: مهندس عبدالعلی بازرگان، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۱.

۳۱- کمیته‌های بی‌صلاحیت منحل می‌شوند، اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۲/۱۲.

بخشی از این گفت‌وگو:

«دکتر یزدی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، تا به حال بحث‌انگیزترین چهره‌ی کابینه‌ی بازرگان بوده است و دکتر یزدی که فعالیت سیاسی خود را در دانشگاه تهران آغاز کرد در سال ۱۳۱۰ متولد شده است. از دانشکده‌ی داروسازی دکترا گرفته است و سال‌ها به سبب مبارزات

دانشگاهی در پشت سر آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، آیت‌الله زنجانی و دکتر سبحانی، مورد تعقیب رژیم بوده است. دکتر یزدی پس از آنکه به آمریکا رفت نهضت دانشجویان مسلمان را پی‌ریزی نمود و هنگام بازگشت امام خمینی از پاریس، به عنوان یکی از نزدیک‌ترین یاران امام در رهبری انقلاب، نقش ویژه‌ای بازی کرد. پس از تشکیل کابینه‌ی بازرگان و به‌دست گرفتن قدرت توسط دولت موقت انقلاب، یزدی به معاون نخست‌وزیری انتخاب شد. وی به دلیل عقاید تند و صریح خود به دفعات مورد انتقاد قرار گرفته. سرویس سیاسی اطلاعات دیروز در دفتر دکتر یزدی سؤالاتی را با او مطرح کرد که مشروح آن را می‌خوانید:

سؤال: در این چند روزه دیده شد که رهبر انقلاب امام خمینی و نخست‌وزیر و بعضی از وزرا از اینکه کمیته‌ها در کارهایشان افراط‌کاری می‌کنند، گله‌مندند؛ شما به‌عنوان معاون نخست‌وزیر در امر انقلاب برای از بین بردن این مزاحمت‌ها چه کرده‌اید؟
دکتر یزدی: همان طوری که می‌دانید آقای مهدوی‌کنی از طرف امام برای رسیدگی به امر کمیته‌ها و سرپرستی کار آنان تعیین شد. با آقای مهدوی‌کنی و سایر مسئولان کمیته‌ها در تماس دائم هستیم تا مسائل زیر روشن شود:

- ۱- تمام کمیته‌های فعال در تهران و شهرستان‌ها شناسایی شوند.
- ۲- صلاحیت کمیته‌ها بررسی و آنها که صلاحیت ندارند منحل شوند.
- ۳- به تدریج مأموران انتظامی این کمیته‌ها را شناسایی کنند و آنها که مورد تأیید هستند به عضویت سپاه پاسداران انقلاب درآیند و انتظامات شهر ما را به عهده گیرند.»
در یک مصاحبه‌ی دیگر:

۳۲- کمیته‌ها به سپاه پاسداران انقلاب می‌پیوندند (اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۲/۲۰).
«دکتر یزدی معاون نخست‌وزیر اعلام کرد: کمیته‌ها به سپاه پاسداران انقلاب می‌پیوندند. آقای دکتر ابراهیم یزدی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب در گفتگویی با خبرنگار سیاسی روزنامه‌ی اطلاعات اعلام داشت که به تدریج کمیته‌های امام خمینی شناسایی و به سپاه پاسداران انقلاب منضم خواهند شد.

وی در توضیح بیشتر گفت: کمیته‌هایی که به نام کمیته‌های امام، انقلاب، اعتصاب و یا هر اسم دیگری وجود دارند به تدریج توسط مسئول کمیته‌ی موقت انقلاب اسلامی، آقای مهدوی‌کنی و سپاه پاسداران انقلاب شناسایی خواهند شد و در صورت تأیید صلاحیت آنان، این کمیته‌ها به عضویت سپاه پاسداران انقلاب در خواهند آمد و در کنار این سپاه به عنوان واحدی

از سپاه پاسداران انقلاب انجام وظیفه خواهند کرد. وی همچنین گفت: کمیته‌هایی که صلاحیت آنها مورد تأیید قرار نگیرد منحل خواهد شد».

۳۳- اعلام انحلال کمیته‌ها

پاریس - خبرگزاری فرانسه - آسوشیتدپرس: «روز دوشنبه دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه‌ی ایران طی یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی در پاریس اظهار داشت که به نظر وی تا دو ماه دیگر یک کابینه‌ی جدید در ایران تشکیل خواهد شد. دکتر یزدی که پس از شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک در سر راه خود به تهران، یک توقف کوتاه در پاریس داشت، تصریح کرد: ما امیدوار هستیم که رفراندوم مربوط به قانون اساسی جدید و انتخابات رئیس‌جمهوری تا دو ماه دیگر به پایان برسد. وی افزود: پس از آن، دولت موقت امور را به یک دولت دائمی خواهد سپرد. درباره‌ی روابط ایران با کشورهای عربی، دکتر یزدی این روابط را، به استثنای مصر، آن هم به علت امضای موافقتنامه‌ی کمپ دیوید، عالی توصیف کرد. در مورد عراق، دکتر یزدی گفت که در کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد در هاوانا در ماه سپتامبر با **صدام حسین** گفتگویی صادقانه داشت. دکتر یزدی گفت: من به رییس‌جمهور عراق متذکر شدم که ما به هیچ وجه قصد مداخله در امور عراق را نداریم. دکتر یزدی تصریح کرد: انقلاب امری نیست که بتوان آن را صادر و یا وارد کرد. دکتر یزدی اشاره کرد که مشکلاتی با عراق داریم. دکتر یزدی روابط ایران را با شوروی و ژاپن بسیار خوب توصیف کرد. وی همچنین گفت: روابط ایران با فرانسه بهتر خواهد شد. وزیر خارجه‌ی ایران روابط کشورش را با آمریکا فاقد حرارت خواند و گفت: برای عادی کردن روابط ایران با آمریکا مشکلاتی وجود دارد. سپس دکتر یزدی اظهار داشت: تعصب و انعطاف‌ناپذیری نه سیاست دولت و نه سیاست آیت‌الله خمینی است. وی گفت اینک پس از شصت سال اختناق، ایرانی‌ها شروع به بیان عقاید خود کرده‌اند. دکتر یزدی اظهار داشت: از زمان پیروزی انقلاب تا کنون حدود ششصد نفر اعدام شده‌اند. در مورد کمیته‌ها دکتر یزدی اظهار داشت: درحال حاضر کمیته‌ها برای ما مسئله‌ای را تشکیل می‌دهند و همه با این امر موافقت که کمیته‌ها پس از سازمان یافتن نیروهای انتظامی و ارتش منحل گردند».

کنفرانس‌های یزدی

دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه‌ی ایران امروز وارد تهران می‌شود و ساعت ۵ بعدازظهر فردا در یک کنفرانس مطبوعاتی پیرامون سفر خود به سازمان ملل و ملاقات‌های خود با

وزرای خارجه و دیپلمات‌های کشورها مطالبی را با خبرنگاران در میان خواهد گذاشت. بر اساس گزارش خبرگزاری پارس از پاریس، دکتر یزدی در سر راه بازگشت خود به ایران طی یک توقف دو روزه در پاریس در کنفرانسی با شرکت نمایندگی‌ها و وابستگان مطبوعاتی سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی ایران در اروپا شرکت کرد. هدف از تشکیل این کنفرانس بررسی مسائل موجود و ایجاد هماهنگی در کار و وظایف نمایندگی‌ها به منظور بهبود و تجهیز هرچه بهتر آنها است؛ به نحوی که بتوانند بیش از پیش معرف راستین انقلاب اسلامی ایران باشند».

متن کامل مصاحبه‌ها و گزارش‌های یادشده در بالا در: «مجموعه آثار: سخنرانی‌ها، مقالات و مصاحبه‌ها، جلد دوم، سال ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸» آمده است.

۳۴- استقرار بازرگان در نخست‌وزیری

مهندس مهدی بازرگان نخست‌وزیر دولت انقلابی عصر دیروز در جمع کارکنان متخصن نخست‌وزیری حضور یافت و ضمن تبریک به کارکنان سه تن از معاونان خود را معرفی کرد. نخست‌وزیر در بیانات خود تلویحاً اشاره کرد که صنعت نفت ایران را یک هیئت پنج نفری هدایت خواهد کرد که هر پنج تن آنها انتخاب شده‌اند. اما نخست‌وزیر تنها یک عضو آن را معرفی کرد. سه تن از معاونان نخست‌وزیر عبارتند از: دکتر ابراهیم یزدی معاون در امور انقلاب، مهندس هاشم صباغیان معاون در امور انتقال قدرت و مهندس امیرانتظام سرپرست نخست‌وزیری و امور روابط عمومی. مهندس صباغیان در عین حال یکی از اعضای هیئت رهبری شرکت نفت است که بازرگان به‌طور ضمنی به آن اشاره کرد. مهندس بازرگان در سخنان خود اصل و اساس به‌هم پیوستگی ملت را در ۷۰ تا ۸۰ سال پیش یعنی از انقلاب تحریم تنباکو جستجو کرد و افزود این ریشه‌ی انقلابی، مراحل و مواضع گوناگون داشته و اوجش در ظرف دو سال اخیر به رهبری آیت الله العظمی خمینی بوده است. و امروز به عظمت و فراگیری رسیده و بحمدالله به پیروزی. آنگاه نخست‌وزیر گفت: پیروزی مسلم است، ولی کارهای دیگر هم داریم و این دولت مقداری از کارهایش مربوط به امور انقلاب است. بازرگان به هنگام معرفی معاونان خود مختصراً سوابق و فعالیت‌های آنان را برای کارمندان نخست‌وزیری بازگو کرد و به هنگام معرفی مهندس صباغیان به‌عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انتقال قدرت گفت: دشمن خیلی از سنگرها را از دست داده، اما هنوز انتقال قدرت به درستی انجام نگرفته است، و بعد اضافه کرد: از خدا می‌خواهم ورود بنده به اینجا و شروع

کارم با راستی و درستی توأم باشد و به همین ترتیب ادامه داشته باشد و با راستی و درستی هم از اینجا خارج شوم و این آرزو و تعهد را هم از همه‌ی خانم‌ها و آقایان و همکاران دیگر انتظار دارم تا بتوانیم مشکلات را رفع کنیم. پس از پایان سخنان نخست‌وزیر، خانم زهرا باباخانی و مهدی بیانی آشتیانی و رادمهر به نخست‌وزیر اطمینان دادند که بیشتر و وسیع‌تر از گذشته کار خواهند کرد و هرچه از دستشان برآید کوتاهی نخواهند کرد. نخست‌وزیر آنگاه ضمن تشکر گفت: با آمدن من در اینجا تحصن پایان یافته است و آنگاه دستور داد فعلاً تا اطلاع ثانوی هرکس در کار قبلی خود مشغول گردد و وظایف به ترتیب گذشته ادامه یابد. نخست‌وزیر سپس از قسمت‌هایی از کاخ نخست‌وزیری بازدید کرد و سپس در میان مشایعت کارمندان، کاخ نخست‌وزیری را ترک کرد. در پایان از صباغیان سؤال شد که وزرا کی معرفی می‌شوند؟ وی پاسخ داد: ان شاءالله ظرف دو روز آینده».

۳۵- ابراهیم یزدی، مصدق، کودتای ۲۸ مرداد و رابطه با آمریکا، روزنامه‌ی نشاط، شماره‌ی ۲۸ مورخه‌ی ۲۵ اسفند ۱۳۷۷.

۳۶- برتراند راسل، قدرت، ترجمه‌ی نجف دریابندری، انتشارات خوارزمی، مهرماه ۱۳۶۱.

۳۷- هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸، ص ۱۶۷: انقلاب و پیروزی، به اهتمام عباس بشیری، نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۳.

۳۸- جزئیات لایحه‌ی کاهش مدت خدمت وظیفه، کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۱۷.

«دکتر ابراهیم یزدی، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، به دنبال اجتماع چند هزار نفری افسران، درجه‌داران و سربازان نیروهای زمینی، هوایی، دریایی و گارد سابق، مقابل نخست‌وزیری - که در مورد پیش‌نویس قانون تقلیل مدت خدمت سربازی اعتراض داشتند - اعلام داشت که: این قانون درحال حاضر مراحل اولیه‌ی خود را می‌گذراند و هنوز از تصویب نهایی نگذشته است. این قانون فعلاً از طرف هیئت دولت پیشنهاد شده است و باید پس از تصویب اولیه، در شورای انقلاب به تصویب نهایی برسد.

دکتر یزدی در جواب به سؤالات افسران، سربازان و درجه‌داران گفت: قبل از اینکه به جواب سؤالاتی که در ذهن شماست بپردازم لازم است برخی مطالب را به اطلاع شما برسانم. همان‌طور که می‌دانید رژیم سابق با همت والای همه‌ی پویندگان راه حق و همه‌ی مسلمانان

متعهد و انقلابی درهم کوبیده شد. امروز نه از شاه اثری مانده، نه از شاهپور، نه از نظام کهنه و پوسیده. اما تصور اینکه رفتن شاه و درهم کوبیده شدن نظام شاهنشاهی به منزله‌ی پیروزی نهایی است، اشتباه بزرگی است. چون هنوز بقایای آن نظام وجود دارد و نظام ۵۷ ساله، ریشه‌های عمیقی در این مملکت دارد. هنوز سازمان‌ها و گروه‌ها و دسته‌جاتی که سالیان دراز از خوان یغما بهره برده‌اند با تمام قوا دست به توطئه می‌زنند و دائم در حال ایجاد تحریک هستند.

معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، اضافه کرد: آنچه مسلم است این است که شما با پیوستن به صفوف ملت، سهم خود را ادا کرده‌اید و باید هوشیار باشید که فریب افرادی را که نمی‌شناسید نخورید. موقعیت کشور در حال حاضر بسیار حساس است و از همه طرف کوشش می‌شود که در این کشور بلوا ایجاد شود و توطئه‌ها به ثمر برسند. انقلاب اسلامی ایران با تمام قوا بر اوضاع مسلط است و هرگز اجازه نخواهد داد که توطئه‌ها به انجام برسند و آنها هرگز قادر نخواهند بود به نتیجه‌ی دلخواه خود برسند و هیچ کدام از شما اجازه نخواهید داد که آنها از این اوضاع بهره‌برداری کنند.

دکتر یزدی افزود: در مورد سؤالاتی که عنوان داشته‌اید باید بگویم که همان‌طور که می‌دانید از طرف وزیر دفاع ارتش ملی اسلامی، طرحی به‌عنوان لایحه، تهیه شده، ولی هنوز مراحل قانونی خود را طی نکرده است. توضیح می‌دهم که شما یک دولت موقت دارید و یک شورای انقلاب که در حکم مجلس است و این شورای انقلاب است که باید لوایح را نهایتاً مورد تصویب قرار دهد. به هر حال به موجب این لایحه دوره‌ی خدمت سربازی به یک سال تقلیل پیدا می‌کند، ولی هنوز این لایحه به تصویب نهایی نرسیده است.

براساس این لایحه، افراد پرسنل وظیفه به سه گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول کسانی هستند که کمتر از یک سال خدمت وظیفه کرده‌اند. قانون مزبور شامل این گروه می‌شود و این افراد در رأس یک سال برگ پایان خدمت خود را دریافت خواهند کرد. دکتر یزدی اضافه کرد: گروه دوم کسانی هستند که بین یک سال تا یک سال و نیم خدمت کرده‌اند. این گروه تا مقررات قانونی طی شود اگر مدت خدمتشان بیشتر از یک سال و نیم شود که بلافاصله برگ پایان خدمت خواهند گرفت، ولی اگر مدت خدمتشان به یک سال و نیم نرسیده باشد تا یک سال و نیم خدمت خواهند کرد و پس از آن برگ پایان خدمت می‌گیرند. در این هنگام کسانی که این قسمت از قانون شامل حالشان می‌شد نسبت به سخنان دکتر یزدی اعتراض

کردند و پس از آن قرار شد افراد این گروه پیشنهادهای خود را از طریق واحد مربوطه‌ی خود به نخست‌وزیری بفرستند تا قبل از تصویب نهایی، در مورد این گروه تصمیم‌گیری شود. دکتر یزدی اضافه کرد: گروه سوم کسانی هستند که بیشتر از یک سال و نیم خدمت کرده‌اند. این گروه بلافاصله و به محض اینکه لایحه‌ی تقلیل مدت خدمت و وظیفه به تصویب نهایی برسد برگ پایان خدمت خود را خواهند گرفت.

معاون نخست‌وزیر، در مورد اعتراض افراد گروه دوم در پایان سخنان خود گفت: شما در نظام طاغوتی دو سال در ارتشی که وابسته به اجانب بود خدمت می‌کردید و من مطمئن هستم که شما در وضعیت جدید نه از دو سال خدمت بلکه از ده سال خدمت هم ناراضی نخواهید بود. دکتر یزدی به دنبال این اظهارات از افراد گروه‌های اول و سوم خواهش کرد که محل اجتماع را ترک کنند و از گروه دوم خواست تا در محل بمانند و پیشنهادهای و نظرات خود را اعلام کنند. به دنبال این مطلب، گروهی در حدود سیصد نفر از معترضان مقابل نخست‌وزیری باقی ماندند تا به پیشنهادهایشان رسیدگی شود.

دکتر یزدی پس از ترک اجتماع معترضان، در مورد اعضای شورای انقلاب به خبرنگار کیهان گفت: شورای انقلاب اسلامی مدتی است که تشکیل شده و وظایف خود را انجام می‌دهد، ولی امام خمینی به دلایلی می‌خواهند که تعداد و اسامی این شورا محرمانه باقی بماند و من در این مورد هیچ اطلاعی نمی‌توانم در اختیار شما قرار دهم».

۳۹- تجمع و اعتراض درجه‌داران و مشمولین در مقابل نخست‌وزیری؛ خواسته‌ی افسران، درجه‌داران و سربازان اعلام شد

حدود چهارصد نفر از افسران، درجه‌داران و سربازان وظیفه‌ی نیروهای زمینی، هوایی، دریایی و گارد سابق نخست‌وزیری اجتماع کردند و ضمن خواستار شدن کاهش خدمت نظام وظیفه به یک سال برای همه‌ی افراد وظیفه‌ی ارتش، قطعنامه‌ای را قرائت کردند که شامل خواسته‌هایشان بود. در این قطعنامه آمده است:

۱- هر تصمیمی که درباره‌ی سربازان گرفته می‌شود باید از نظر شوراها بگذرد.

۲- انتصابات باید زیر نظر شوراها هر پادگان انجام شود.

۳- سالن‌های بزرگ پادگان‌ها باید به سالن‌های سخنرانی تبدیل شوند و به آموزش‌های سیاسی و ایدئولوژیک توجه کافی مبذول گردد.

۴- اگر مدت خدمت یک سال تصویب شود باید به افرادی که در حال حاضر هم خدمت می‌کنند تعلق گیرد.

در این قطعنامه تاکید شده است که هر جا در قطعنامه کلمه‌ی سربازان به کار برده شده منظور افسران، درجه‌داران و سربازان وظیفه است. پیش از ظهر امروز خبرنگار کیهان از نخست‌وزیری گزارش داد که تعداد افسران و درجه‌داران و سربازان اجتماع کننده مقابل نخست‌وزیری به حدود دو هزار نفر رسید. ضمناً احتمال می‌رود که دکتر یزدی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب با این عده گفتگو کند تا راه حلی برای خواست‌هایشان پیدا شود.

۴۰- علی اکبرناطق نوری، مجله‌ی صنعت و توسعه، بهمن ۱۳۸۷

۴۱- لیست اسامی هشت هزار نفری اعضای ساواک در اختیار نخست‌وزیر عباس امیرانتظام معاون نخست‌وزیر و سخنگوی دولت امروز در یک گفتگو با خبرنگاران داخلی و خارجی اعلام کرد: بر اساس برنامه‌ی مصوب دولت، طرح‌های عمرانی از روستاها آغاز می‌شود و در اجرای این تصمیم ۶۳ قرارداد راه روستایی تازه امضا و به مورد اجرا گذاشته شد. وی در قسمت دیگری از سخنان گفت: نتیجه‌ی مذاکرات رسمی دولت ایران با نخست‌وزیر لیبی امروز بعدازظهر منتشر می‌شود. امیرانتظام در مورد مهاجرت روستاییان به شهرها برای به‌دست آوردن خانه‌هایی که در آینده در اجرای فرمان امام در مورد خانه‌سازی ساخته خواهد شد گفت: برنامه‌ی خانه‌سازی در طول یک سال آینده اجرا خواهد شد و باید شرایط و مقررات آن تنظیم شود و در هر صورت مسکن مجاناً در اختیار روستاییانی که به شهرها مهاجرت می‌کنند گذاشته نمی‌شود. امیرانتظام در مورد اجرای پروژه‌های راه‌سازی سال‌های گذشته گفت: ادامه‌ی احداث راه‌ها و شاهراه‌های اصلی که ساختمان آنها با ۱۲۳ میلیارد ریال آغاز شده بود دیگر بار از سر گرفته شده و ۵۰ درصد از عملیات پایان یافته است.

۴۲- هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸، ص ۲۲۹: انقلاب و پیروزی، به اهتمام عباس بشیری، نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۳.

۴۳- شکایت خانواده‌ی حماد شبیانی

خانواده‌ی مسعود اخوان (حماد شبیانی) بی‌طرف، یکی از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران که توسط افراد کمیته‌ی سلطنت آباد دستگیر شده است، طی نامه‌ای به نخست‌وزیر

خواستار رهایی وی از زندان شدند. قسمت‌هایی از متن نامه چنین است: «جناب آقای بازرگان نخست‌وزیر موقت انقلاب اسلامی ایران! مدت بیست روز است که فرزندانم در فرودگاه مهرآباد دستگیر و بعد از ۱۵ روز که در پادگان سلطنت آباد به سر برده بعداً به زندان قصر تحویل داده شده است». خانواده‌ی حماد شیبانی سپس به تشریح چگونگی و علت دستگیری حماد پرداخته و گفته‌اند: «در پی این ماجرا آقای دکتر یزدی نامه‌ای به آقای دکتر مبشری مبنی بر غیرقانونی بودن بازداشت حماد و رسیدگی فوری به جریان دستگیری و مجازات عاملین دستگیری نوشته‌اند و نامه‌ای هم به آقای هادوی دادستان کل انقلاب جهت رسیدگی فوری هرچه زودتر فرزندان مرقوم فرموده‌اند، ولی به این نامه توجهی نکرده‌اند. ضمناً برای رسیدگی به این کار به قم رفتیم تا موضوع را به عرض امام برسانیم، لیکن در آنجا راهمان را سد کردند».

۴۴- سی خرداد ۶۰: فاجعه‌ای قابل پیشگیری، گفتگو با دکترابراهیم یزدی، مجله چشم انداز، شماره‌ی ۳۵، تیر و مردادماه ۱۳۸۴. متن کامل این مصاحبه در: «مجموعه آثار، جلد نهم: سخنرانی‌ها، مقالات و مصاحبه‌های سال ۱۳۸۴» آمده است.

۴۵- گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران به روایت سعید شاهسوندی عضو پیشین مرکزیت مجاهدین خلق (دفتر اول): اسناد مکاتبات مسعود رجوی و من همراه با گزارش‌های پلیس آلمان و فرانسه، انتشارات بهار، سپتامبر ۱۹۹۶، هامبورگ.

۴۶- تبریک حسن البکر به امام خمینی

احمد حسن البکر رئیس‌جمهوری عراق پیام تبریکی به عنوان امام خمینی تسلیم سفارت جمهوری ایران در بغداد کرده است. در این پیام گفته شده است: امید وارم که نظام جدید جمهوری فرصت‌های زیادی را در راه خدمت به ملت دوست ایران و برای آنچه که نقش ایران را در راه خدمت به صلح و عدالت در جهان افزایش می‌دهد و برای برقراری محکم‌ترین ضوابط دوستی و حسن همجواری با کلیه‌ی کشورهای عربی بالاخص عراق به‌دست آورد (اطلاعات، ۵۸/۱/۲۲).

۴۷- مارک گایزورسکی، کمک اطلاعاتی آمریکا به ایران، مه - اکتبر ۱۹۷۹، فصلنامه‌ی مطالعات خاورمیانه، جلد ۶۶، شماره‌ی ۴، پاییز ۲۰۱۲. ترجمه‌ی فارسی این مقاله با عنوان

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۲۹۵

«مذاکرات پنهان»، با دخل و تصرف‌هایی در متن، در مجله‌ی اندیشه پویا، شماره‌ی ۵، دی و بهمن ۱۳۹۱ منتشر شد. من هم پاسخی به این مقاله و ترجمه‌ی نادرست آن دادم که در همین مجله چاپ شد. متن مقاله‌ی گایزورسکی، نقد آن و پاسخ به اندیشه‌ی پویا در جلد ۱۴ مجموعه آثار آمده است.

۴۸- سید هادی خسروشاهی، تودهای‌ها و دولتی‌ها، مجله‌ی اندیشه‌ی پویا، شماره‌ی یازدهم، مهر و آبان ۱۳۹۲.

۴۹- باز شناسی صریح تاریخ انقلاب ایران از زبان سومین دادستان انقلاب اسلامی، مجله‌ی پایتخت کهن، شماره‌ی ۱۴، ۱۱ بهمن ۱۳۹۳.

۵۰- یزدی، ابراهیم، حزب توده به تبع شوروی به دولت موقت حمله می‌کرد، مجله‌ی اندیشه‌ی پویا، شماره‌ی یازدهم، مهر و آبان ۱۳۹۲.

مجله‌ی اندیشه‌ی پویا با دخل و تصرف در مقاله و حذف بعضی از قسمت‌ها، مقاله‌ام را چاپ کرد. متن کامل این مصاحبه در جلد چهاردهم مجموعه آثار، سال ۱۳۹۲ آمده است.

۵۱- کا گ ب در ایران: افسانه و واقعیت، ولادیمیر کوزیچکین - افسر سابق کا گ ب - ترجمه‌ی اسماعیل زند و دکتر حسین ابو ترابیان، ۱۳۷۰.

۵۲- نامه‌ی احسان نراقی، «به نام خدا»، ۱۳۶۳/۸/۹.

آقای دکتر ابراهیم یزدی

کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» که اخیراً در تهران به قلم جناب‌عالی منتشر شده است، حاوی نکته‌ای مربوط به این جانب می‌باشد بدین شرح که در ذیل صفحه‌ی ۲۰۸ چنین آمده است: «روزنامه‌ی پیغام امروز در همان زمان تحت عنوان خمینی در محاصره‌ی کمونیست‌ها مطالبی در این رابطه نوشت و ما را کمونیست معرفی کرد. این روزنامه بنا به اعتراف سعید سلطان‌پور که ظاهراً از کمونیست‌های سرسخت ایران اما در ارتباط نزدیک با احسان نراقی و دکتر مهدی بهار بود اداره می‌شد».

لازم می‌بینم در این باره توضیح دهم: هر چند که مجموع عبارت چندان مبهم است که تصور روشنی از ارتباط این‌جانب با روزنامه و اشخاصی که نام برده‌اید به دست نمی‌دهد، معهذا برای رفع هرگونه سوء تفاهم لازم می‌دانم به آگاهی شما برسانم که هرگز برای این‌جانب فرصت آن دست نداد که با آقای سعید سلطان‌پور دیدار یا گفتگویی داشته باشم و از این‌رو، با ایشان هیچ‌گونه آشنایی یا تماسی برای من پدید نیامده بود و نیز با روزنامه‌ی پیغام امروز نه تنها ارتباطی نداشته‌ام حتی بنا به شهادت نوشته‌های این روزنامه - که هم اکنون نیز در اختیار می‌باشد - نویسندگان و گردانندگان آن روزنامه از آوردن سخنان ناروا و دشنام‌آمیز درباره‌ی این‌جانب دریغ نداشته‌اند. علی‌هذا خواهشمند است به نحوی دقیق‌تر به این نکته توجه کرده تا حقیقت آنچه به اطلاع رسانده‌ایم بر شما نیز آشکار گردد و طبعاً انتظار دارد بر اساس رعایت امانت و آداب نویسندگی، مطلب را در چاپهای بعدی کتاب اصلاح فرمایید. با تشکر از دقتی که مبذول خواهید فرمود. احسان نراقی».

۵۳- نامه به آیت‌الله محمد محمدی گیلانی

بسمه تعالی. ریاست محترم دادگاه شماره‌ی یک انقلاب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای محمدی گیلانی پیرو توضیحاتی که در موضوع خروج اتباع خارجی از فرودگاه مهرآباد و اشیاء و لوازم شخصی و خانگی آنان، و جلوگیری از خروج افراد خاطی و یا لوازم مربوط به دولت ایران و یا مؤسسات ایرانی و همچنین کنترل و خروج ارز در طی دوران مسئولیت دولت موقت در محضر دادگاه داده شد به اطلاع می‌رساند که اسنادی در حدود هشتاد برگ شامل اوراق مأموریت‌ها و صورت مجلس مصادره‌ی اموال و تحویل آنان به مقامات زیربط دولت ایران در اختیار دادستان دادگاه قرار داده شده است که متأسفانه در محضر دادگاه عنوان نشده‌اند. لذا برای روشن شدن ذهن اعضای محترم دادگاه و استحضار ملت قهرمان ایران استدعا می‌شود این اسناد عیناً در دادگاه قرائت و در اختیار مطبوعات در رسانه‌های گروهی گذارده شوند. و السلام العاقبه للمتقين. دکتر ابراهیم یزدی ۶۰/۲/۲۰.

۵۴- گزارش آقای مهندس رضا مسموعی درباره‌ی مأموریت در فرودگاه مهرآباد

بسم خدا
گزارش تک‌تمینال
فرودگاه مهرآباد
تقریم به استاد و معلم زبده‌ی جناب آقا دکتر نوری
پس از پیروزی انقلاب که سیمین ادرار کرد از جمله تردد از فرودگاه مهرآباد تهران
فصل گردیده بود که نیاز به سازماندهی داشت و معاونت نخست وزیر در امور
انقلابی که به تجربه جناب آقا دکتر نوری بود در کاره کاری هم فرودگاه لغزیم در جهت
۱- واحد امور گزینان به مسئولیت آقا حسین لطفی
۲- واحد کنترل ورود و نظارت بر خروج و سایر اتباع خارجی به مسئولیت
انفانت رضا مسموعی
جهت هماهنگی و تسهیل در امور اجرایی و اتخاذ تصمیم در موارد لزوم
همانند راه‌اندازی در دست‌سازهای تهران بنام آقا مصطفی قاسمی نیز در فرودگاه
متفق گردید تا کلیه امور مربوط به قانونی صورت گیرد
پس از سرالطاعات دفتر امور انقلاب سفارت آمریکا در فرودگاه مهرآباد
دارای یک سالن در تمینال اختصاصی بود که هرگونه حمل و نقل کالا
متعلق به سفارت از طریق این تمینال معروف به "سگ تمینال"

(۷)

صورت مغرب.

این ترمینال در ضلع شمال غربی فرودگاه در نزدیکی درب خروجی

بنام درب زخمی واقع گردیده بود.

این ترمینال از یک محوطه انبار روباز به مساحت حدود یک هزار متر مربع

که باغچه‌ریسی محصور گردیده و یک سالن با عرض آسانی اداری تشکیل گردیده بود

که یکی از اتاق‌های ترمینال مجهز به سیستم حفاظت اختصاصی و راه‌گیری می‌وزنها

و تاس‌های هوایی بود که در جریان انقلاب سفارت آمریکا اقدام

به شکستن و تخریب کردن کلید سیستم نموده بود.

پس از بررسی اولیه مشخص گردید که سفارت آمریکا قبل از انقلاب از این

ترمینال بصورت خصوصی بدون رعایت مسائل امنیتی و گمرکی اقدام

به رفت و آمد ترخیص ورود و حمل و نقل کالاهای اداری - تجاری - صنفی - فنی

استفاده می‌نموده است.

در زمان انقلاب کارمندان و اتباع آمریکایی مشغول در ایران کشور را ترک

کرده و اسلحه موجود در ترمینال مکتوبی طرد در اختیار سفارت جهت حمل

به آمریکا قرار داده بودند.

سفارت نیز از طریق شرکت‌های حمل و نقل هوایی اقدام به تهیه بلیت این اسلحه

(۳)

مخوده و از دولت ایران درخواست خروج این وسیله را داشت.

بر اساس هر فنی که با دفتر اسرار انقلاب صورت گرفت همکاری تمام
اینجا بنام صادر گردید و به سفارت نیز اطلاع داده شد تا کلیه وسایل
ششگانه با پی در محوطه توشیحال مورد بازرسی قرار گیرد تا در صورت ضرورت
وسایل ششگانه نیز صادر گردد.

روزانه بیست و یک (۲۱) صندوق چیزی نزدیک به ابعاد ۲۰×۳۰×۲
وارد این توشیحال میگردد.

با یکبارگیری سه نیروی جوان با شور و شوق از اراکل انقلاب ماحد اعلی
امکانات شروع به باز کردن صندوقها کردند.

بسیار از باز کردن صندوقها بعضاً حملات وسیله فنی - صبه‌ها را نیز از کرات
پیموده و بی‌شرفه که در نگاه اول متشابه است به عنوان وسیله ششگانه نگردد.
از آنجا که تشخیص و تکلیف این وسایل خارج از تخصص و دانش این دفتر بود
مراتب به اطلاع دفتر اسرار انقلاب رسانده شد و قرار شد از نیروی هوایی
درخواست کمک کارشناسی گردد.

از بخش فنی نیروی هوایی یک نفر روزبیره فنی تمام متعالیه ضابطه

(۴)

ما سرسبب یافتن مادر از زبانی و شناسایی و سایر که روزانه وارد محکم
حرمینال س... گروه را بار نمیاید.
از اقبال اردشیر شصت سال روزها را می آید که ۱۳۵۹ در محوطه روستا
و در زیر آفتاب نسبت به باز کردن و تفکیک و سایر سفیدی از سایر ادارای
و فنی جهت کارخانه رسد.
در این کارها سفیدگر به تعداد از شش تا دوازده نفر که در کلبه‌های Bell Helicopter
یا در کلبه German یا در کلبه‌های دیگر در ایران قرار داده شده و اجرائی
بجز آن کارخانه را داشته اند.
با وقوع انقلاب تعداد از پرسنل شرکتها فرقی اند که ایران را می گذرانند و تعدادی
که هنوز در ایران ماندند اند اقامت در جرایم و سایر و تجهیزات فنی نوره و آنجا
را به عنوان و سایر سفیدی بسته بندی و قصد خروج آنها را داشته اند.
از میان این چند و قوا جمعاً ۷۸ صندوق و سایر پیچیده فنی و تجهیزات متعلق
به نیروهای ارتش حفیظ نیروی هوایی تشکیل داده اند که ضبط و توقیف گردید.
پس از کتبه با واحد فنی نیروی هوایی و با همکاری افسر با دشته با تعبیرگاه
هوایی های ۱۳۰۳ ج ۱۳۰۳۰ طی صورتجلسه های که با حضور نمایندگان

(۵)

نبروی هوایی در محل نگهداری هوا و قوا صورت گرفت کلیه ۷۱ هوا نبروی
به واحد فنی نبروی هوایی تحویل داده شد.

در بین وسایل باز دیده شد به تقاریر وسایل اطاری - تجهیزات
و ظروف سخت و نیز که در خزانه نیز یافت شد که پس از هماهنگی با دفتر
امور انقلاب این وسایل به یک مرکز تعمیراتی نابینان اصفهان بنام
ابابکر احوار شد.

این وسایل نیز طی صورتجلسه ای با نمایندگی ای مورس مابک تحویل
به اصفهان انتقال داده شد.

در جریان حاکم حساب کار این تقاسم یکی از اجزای داوره، اینک
دستور خروج وسایل فنی سفارت آمریکا مطرح شد، لور که چون اینجانب
این اجزای را تا درست میباشتم با درخواست و وقت قبلی در دادگاه
مختلان شاهد حاضر شده و یک کپی از کلیه صورتهای و مدارع مربوط
به ۷۱ صندوق ضبط شد. در نگاه اول که گردید.

پس از تسلیمی سفارت آمریکا و عدم ورود کالا به اصفهان مذکور با صورت
این گروه و نمایندگی نبروی هوایی نتوانست یافت

با تقدیم احترام
رضاشاهی

۵۵- اطلاعاتی نخست‌وزیری در مورد مسافران عازم به خارج از کشور (۵۸/۱/۶) بسمه تعالی. با پوزش از هم‌وطنان عزیز که عازم خارج از کشور می‌باشند و برخی مشکلات ناشی از رعایت و کنترل منافع ملت همراه با تعطیلات نوروزی در واحدهای اجرایی عملاً موجب ناراحتی و تأخیر مسافرت آنها گردیده است به ویژه بیماران، دانشجویان و ایرانیان مقیم خارج از کشور، مقررات جدید خروج از کشور و صدور و یا تمدید اجازه‌ی خروج را به شرح زیر اعلام می‌دارد و امید است هموطنان عزیز با صبر انقلابی به مسئله برخورد کرده و این تأخیر را که صرفاً ناشی از رعایت منافع ملت بوده نادیده بگیرند.

۱. در مورد افرادی که گذرنامه‌ی آنها از نظر مقررات گذرنامه معتبر و دارای مهر خروجی بود، ولی فاقد مهر کنترل و بازرسی جدید است، کلیه دارندگان گذرنامه و اجازه‌ی خروج معتبر از تاریخ ۵۸/۱/۷ با در دست داشتن گذرنامه و یک قطعه عکس 4X6 - اگر همسر به اتفاق شوهر مسافرت می‌کند عکس همسر همراه مجاز مندرج در گذرنامه نیز لازم است - به آژانس مسافرتی که از آن بلیط خریداری می‌نماید مراجعه کرده و یک برگ از فرم‌هایی را که در آژانس موجود است تکمیل نمایند و همراه گذرنامه به آژانس تحویل دهند. آژانس، گذرنامه و فرم پرسشنامه‌ی ملصق به عکس متقاضی را پنج روز قبل از پرواز به جای ۴۸ ساعت در اختیار پلیس گذرنامه مهرآباد جهت بازرسی و کنترل می‌گذارد. در صورتی که مسافر ممنوع الخروج نباشد در روز پرواز مثل سابق به فرودگاه مراجعه و پس از آن اخذ گذرنامه به هواپیما سوار می‌شوند. در صورتی که ممنوع الخروج باشد به وسیله‌ی تلفن به ایشان اطلاع داده خواهد شد. بنابراین، متقاضی بایستی یک شماره‌ی تلفن که بتوان در مواقع ضروری با وی تماس حاصل گردد در پرسشنامه ذکر نماید. شماره‌ی گذرنامه و روز و ساعت و شماره‌ی پرواز توسط آژانس بایستی روی فرم مربوطه نوشته شود. متقاضی بایستی مشخصات خود شامل نام و نام خانوادگی و شماره‌ی شناسنامه و محل صدور را پشت عکس خود نوشته و امضا نماید و به پرسشنامه ضمیمه نماید. متقاضی می‌بایستی کلیه‌ی اطلاعات مندرج در پرسشنامه را به‌طور دقیق و صحیح تکمیل نماید و در صورتی که خلاف مندرجات در پرسشنامه ثابت شود متقاضی ممنوع الخروج خواهد گردید.

۱/۲- کلیه‌ی کارمندان دولت: لشکری و کشوری اعم از شاغل و یا غیرشاغل به هر نحو که از سه سال قبل - یعنی اول فروردین ۱۳۵۶ به بعد - از خدمت منفک شده باشند علاوه‌بر

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۳۰۳

رعایت موارد بند ۱/۱ باید نامه‌ای مبنی بر موافقت با خروج از آخرین سازمان متبوعه‌ی کارمند، ضمیمه‌ی مدارک خود نمایند که در آن سوابق سه سال آخر خدمت کارمند ذکر شده باشد.

۱/۳- ساکنین استان‌ها و شهرستان‌های تابعه که دارای گذرنامه‌ی معتبر و مهر خروجی بوده و گذرنامه‌ی آنها از نظر مقررات اداره‌ی گذرنامه کامل و مجاز به خروج از کشور می‌باشند و فقط احتیاج به مهر بازرسی و کنترل دارد تا اطلاع ثانوی فقط از مرز هوایی مهرآباد می‌توانند مسافرت نمایند و مسافرینی که قصد خروج از مرزهای زمینی یا آبی یا هوایی دیگر غیر از مهرآباد را دارند باید تا اطلاع بعدی منتظر بمانند.

۲. کلیه‌ی متقاضیانی که گذرنامه‌ی جدید می‌خواهند یا گذرنامه دارند ولی معتبر نیست و باید تمدید گردد و یا مهر خروجی از اداره‌ی گذرنامه ندارند و یا مهر خروجی داشته، ولی تمدید لازم را دارد از تاریخ ۵۸/۱/۱۱ ضمن ارائه‌ی مدارک لازم قانونی مانند سابق به اداره‌ی گذرنامه فرم بخصوص جدیدی را هم که در اداره‌ی گذرنامه موجود است تکمیل نموده با دو قطعه عکس اضافی و همراه با موافقت سازمان دولتی مربوطه مبنی بر خروج متقاضی برای کارمندان دولت اعم از لشکری و کشوری که هم اکنون شاغل بوده و یا تا سه سال قبل شاغل بوده‌اند به مسئولین مربوط در اداره‌ی گذرنامه تحویل داده و پس از ده روز جهت اخذ گذرنامه‌ی خود به اداره‌ی گذرنامه مراجعه خواهند نمود.

۳. در مورد بیماری‌هایی که شورای پزشکی وزارت بهداشتی صراحتاً لزوم مسافرت آنها را به خارج از کشور تأیید نموده باشد جهت اخذ گذرنامه و یا تمدید آن با در دست داشتن کلیه‌ی مدارک لازم به اداره‌ی گذرنامه مراجعه نمایند. بدیهی است تقاضای این‌چنین افراد سریع و خارج از نوبت رسیدگی خواهد شد.

۴. در مورد دانشجویانی که مدارک آنها از طریق وزارت فرهنگ و آموزش عالی اداره‌ی امور دانشجویان تأیید گردیده باشد، می‌توانند با در دست داشتن مدارک لازم به اداره‌ی گذرنامه مراجعه نمایند تا برابر مقررات و روش معمول نسبت به انجام درخواست آنها اقدام گردد. برای آن دسته از دانشجویانی که گذرنامه‌ی معتبر دارند و فقط نیاز به مهر کنترل و بازرسی داشته باشد مانند بند ۱/۱ همین اطلاعیه عمل خواهد شد.

۵. ایرانیان مقیم خارج از کشور نیز که دارای گذرنامه و اجازه‌ی خروج معتبر باشد مانند بند ۱/۱ عمل خواهند نمود.

۶. مأموران وزارت امور خارجه و مأموران شرکت هواپیمایی ملی ایران "هما" که مرتب به مأموریت‌های خارج از کشور می‌روند، پس از معرفی سازمان‌های متبوع و یک بار کنترل، دیگر نیازی به کنترل در دفعات بعد نخواهد داشت. لازم به تذکر است که صدور اجازه در واحد بازرسی و کنترل برای کلیه‌ی متقاضیان مذکور در بندهای فوق مستلزم این است که جزو افراد ممنوع الخروج از کشور نباشند.

۵۶- گزارش آقای دکتر جمشید حقگو

مقدمه: آقای دکتر جمشید حقگو در دوران دانشجویی در آمریکا از فعالان جنبش اسلامی در آمریکا، عضو شورای انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی زبان و عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران - واحد آمریکا، بود. پس از پیروزی انقلاب در زمان وزارت کشور دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی به استانداری استان آذربایجان غربی منصوب شد و خدمات برجسته‌ای انجام داد. ا.ی

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر عزیزم سلام

مسائل خیلی زیادی است که با شما در میان بگذارم. با احتساب وقت کم شما وعدم وقت خودم نکاتی را به‌طور الایم فالایم مطرح می‌کنم، که به یاری خدا و با رهنمونی قاطعانه‌ی شما حل و فصل شود. مشکل اساسی ما در منطقه مسئله‌ی عدم امنیت است که کارهای عمرانی هم باز می‌دارد. حدود ۷۵ درصد وقت من صرف مسائل نظامی و سیاسی است. در بسیاری از جاها به خاطر همین مسئله مأمورین ما نمی‌توانند بروند. حزب دموکرات کردستان منشأ همه ناراحتی هاست. پادگان مهاباد که سقوط کرده است. اینک همه‌ی جنوب آذربایجان غربی را در کنترل دارد و هدفش هم این است که به تدریج تمام نواحی را به نفع خود خلع سلاح کند و جریان اخیر جلدیان از همین برنامه‌ها بود که الحمدلله در اثر هوشیاری افسران ما شکست خوردند. نوار مرزی هم نا آرام است، پاسگاه‌ها همه خالی هستند. رفت‌وآمدهای نامشروع زیاد است. عناصر فاسد طاغوتی، همانطور که اطلاع دارید، فعالیت‌هایی دارند. درگیری‌های موضعی تا ماکو رسیده است. فرصت‌طلبان کمونیست در دامن حزب دموکرات کردستان رشد پیدا می‌کنند. هر روز به نامی و عنوانی تازه، بازار اسلحه گرم است؛ فقط به عنوان مثال امروز اطلاع موثّق رسید که همین دیروز گذشته ۲۵ هزار کلاشینکف به مهاباد وارد شده است و قس علی هذا ... تا وقتی که این مسئله‌ی عدم امنیت حل نشود کار دیگر

انقلابی ممکن نیست و باور بکنید که نهضت از اینجا در خطر است. همه‌ی ایران یک طرف و اینجا طرف دیگر. بایستی دولت به این منطقه توجه خاصی بکند و عملاً دست و بال ما را باز بگذارند نه به حرف! هیچ می‌دانید که هنوز اعتبارات نرسیده‌اند! بر مبنای حرف‌های دولت و اینکه هر خسارتی را در آن منطقه فوری جبران می‌کنیم من برای راضی کردن و آرام کردن افراد قول ترمیم خسارات سیل و جنگ و آفات داده‌ام، ولی واقعاً دستم خالی است. گفته بودند که به هر استاندار سی میلیون تومان اضافی می‌دهند، بعد معلوم شد که غیر از این است و سرما هم کلاه رفته است؛ زیرا که جمعاً ۳۰ میلیون تومان است که ۲۰ میلیون آن مربوط به جهاد سازندگی است. من حالا دیناری برای خرج ندارم. آن هم در این منطقه، نه پول دارم که به پاسدار بدهم، نه پول دارم که به آخوندهای کرد بدهم که خیلی لازم است، نه پول دارم که خسارات نرده و جلدیان و سرو و صومای، برادوست و غیره را بدهم. چگونه می‌خواهید من اینجا امنیت منطقه را حفظ نمایم؟ در مقابل، حزب دموکرات به هرتفنگچی بین ۵ تا ۷ هزار تومان حقوق می‌دهد. شهرداری‌ها هیچ بودجه ندارند. دولت فکر می‌کند که شهرهای نوار مرز مثل طهران است؟ در حالی که اینجا همه دهات بزرگی هستند که همان اندازه نیازمندند که دهات. من پول می‌خواهم، اگر به من اعتماد است باید پشتوانه هم باشد. دولت به نظرمی‌رسد که به حرف و دروغ پراکنی‌های حزب دموکرات که هدفی جز تجزیه ایران ندارد، بیشتر گوش می‌کند تا به حرف ما. من منطقه را می‌شناسم. از اوضاع آگاهی داریم. چرا به نظر ما وقعی نمی‌گذارید؟ ارتش اینجا حتی حق دفاع از خود را نیز ندارد. به هلیکوپتر ما شلیک می‌کنند، ولی اجازه دفاع متقابل را ندارد، چرا؟ باور کنید هرچه در مقابل این حزب وجبی عقب نشینی کنیم و حالت تدافعی داشته باشیم، آنها بیشتر حالت تعرضی می‌گیرند و پیش می‌روند.* به ما اجازه بدهید که ما حالت تعرضی داشته باشیم و اجازه ندهیم که دهات ما را یکی بعد از دیگری به نفع خود خلع سلاح کنند و پادگان‌های ما را محاصره نمایند. اگر این پادگان (جلدیان، پسوه، پیرانشهر) سقوط کنند جبران‌ناپذیر خواهد بود. ما حداقل باید حالت تعرض نسبی داشته باشیم. اگر حزب دموکرات یک دهی را مثل جلدیان محاصره‌ی نظامی کرد ما باید پیش‌دستی کنیم؛ بنابراین، اگر این امکان را به ارتش اینجا بدهید اینجا ما فرماندهان با ایمان و صالحی داریم. سرهنگ ظهیرنژاد که فرمانده لشکر که در طهران است، واقعاً افسر لایق و با ایمانی

* (موسسه) این سخن، بیانگر واقعیت تلخی از زبان استاندار منصوب دولت آقای بازرگان است. آیا اگر این روند ادامه می‌یافت و امام آن را برهم نمی‌زد، تجزیه کردستان از ایران قطعی نبود؟

است و من می‌خواهم که این افسر حتماً به ارومیه برگردد. اجازه داده شود که هلی‌کوپترهای مسلح در برابر تهدید بتواند تیراندازی کنند. اصولاً بسیاری از اغتشاشات و پررویی‌های حزب و چپی‌ها ناشی از این است که می‌دانند ارتش ایران اجازه‌ی دفاع ندارد. ما نمی‌گوییم که ارتش بیاید همه را قلع و قمع کند، نه، بلکه همین قدرت‌نمایی کافی است پادگان‌های مرزی تقویت شود. چند جت گاه‌گاهی روی این دهات به حرکت در بیاید که اینها نیروی دولت را ببینند. باور کنید اینها همه مؤثر است. ما بالاخره باید پادگان مهاباد را پس بگیریم و این را خواهیم کرد. ان شاءالله به شرطی که شما پشت ما باشید. علاوه بر بودجه‌های مقرر شده، من بودجه‌ی فوق‌العاده‌ای لازم دارم که در جوار زور، پول هم داشته باشم. اینجا خیلی از مسائل را پول حل می‌کند. خسارات مردم باید پرداخت بشود. با استان‌های مرزی ترکیه سعی می‌کنم که روابط را بیش از پیش خوب کنم. سهم نفتی شان را زیاد کردم و این لازم است و همین باعث شده که تا اندازه‌ای فکر ما از مرز ترکیه آسوده باشد. بنابراین لازم است که سهمیه‌ی نفت این منطقه را زیاد کنند، اینک ما دچار کمبود هستیم. خواهش می‌کنم که به این مسئله توجه کنید. در سطح کلی باید با ترکیه رابطه‌ی خوبی داشته باشیم. همچنین باید کاری کنیم که عراق از آن ور آن‌گولک نکند. به هر ترتیب ممکن باید با عراق رابطه‌ی خوبی داشت. اصولاً تا وقتی که این تشنجات داخلی هست از درگیری با خارج باید پرهیز کرد. خلاصه‌ی مطلب اینک:

- ۱- من پول می‌خواهم.
- ۲- ارتش نه تنها اجازه‌ی دفاع از خود داشته باشد، بلکه حالت تعرض نسبی نیز داشته باشد. پادگان مهاباد باید پس گرفته شود.
- ۳- نوار مرزی باید تحت کنترل ما درآید و این بدون کنترل مهاباد که همه‌ی این ناامنی‌ها را تغذیه می‌کند، ممکن نیست.
- ۴- یک کاری به این روزی‌نامه‌های خائن بایستی کرد که همه سخنگوی حزب دمکرات کردستان شده‌اند.
- ۵- سهمیه‌ی نفتی ما را زیادتر کنید که بتوانیم ترکیه را در دست خود داشته باشیم.
- ۶- حزب دموکرات از فقر شدید کردها سوء استفاده می‌کند و آنها را می‌خرد، اگر فقر را از بین ببریم حزب زمینه‌اش خالی خواهد بود؛ پس لازم است که توجه بیشتری از لحاظ اعتبارات به این استان بشود.

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۳۰۷

۷- پاسداران مدت‌هاست که حقوق نگرفته‌اند برای اینکه تاحال دیناری برای آنها منظور نشده است.

۸- کمک‌های بلاعوض را امسال قطع کرده اند، چرا؟؟؟

۹- اینها خلاصه‌ای از مطالب بود که با عجله نوشته شد تا شما را چه در نظر آید.

۱۰- ما مانده‌ایم دست مستضعفین. دولت، در رادیو و تلویزیون همه را امیدوار کرده و عملاً کاری نمی‌کند، بودجه نمی‌دهد. مسئله‌ی مهم دیگر فقط به‌عنوان اطلاع، تبلیغات اسلامی در شهر صفر است. علما هم در کمیته‌ها مشغول دعوا با یکدیگرند. دهات خالی است. از امام خواهش می‌کنم بخصوص از لحاظ امکانات مالی به ما یاری دهند. جریان وام بی‌کاری را شرط داشتن بیمه‌ی کار گذاشته‌اند. مگر اینجا آمریکا است که همه کارت بیمه داشته باشند؛ چرا این همه از واقعیت‌ها دورند؟ توضیحات شفاهی در دیدار و مذاکره:

- قیاده موقت ظاهراً با حزب دموکرات بد است، اما باطناً با هم هستند.
- انتظامات داخل شهر اشنویه با دموکرات‌ها و قیاده است.
- در حمله‌ی مسلحین دموکرات به اشنویه، قیاده کاری نکرد.
- از حرکت سایر اکراد بارزانی جلوگیری شود که از کرج و سایر نقاط به آن اطراف نروند.
- عملیات نظامی علیه دموکرات‌ها باید حتماً ادامه پیدا کند.
- امنیت پیرانشهر در دست دموکرات‌هاست. ترک‌ها از شهر کوچ کرده‌اند.
- اختیارات برای تصفیه ادارات هم در اخراج و هم در استخدام.
- پول برای روحانیان اهل تسنن توسط اوقاف. جمشید حقگو - ۳۰۴۵۹۲

۵۷- یادداشت آقای دکتر جمشید حقگو درباره‌ی مرز سرو و رسیدگی به حوادث مرزی.

آقای دکتر حقگو به درخواست من برای تکمیل این بخش خاطراتم یادداشت زیر را تهیه و ارسال کردند. با تشکر از ایشان.

جناب آقای دکتر یزدی

با سلام مطالب زیر بخش بسیار مهمی از خاطرات این جانب می‌باشد که مستقیماً زیر نظر حضرت‌عالی و با هماهنگی‌های وزارت خارجه و نخست‌وزیری انجام شده است که جهت اطلاع و استفاده‌ی لازم خدمتتان تقدیم می‌دارم. با احترام حقگو

تجدید فعالیت مرز سرو

مرز سرو قبل و بعد از انقلاب از مرزهای فعال استان بود و گمرک فعال و مجهزی داشت ولی با توجه به وضعیت جغرافیایی و قرار گرفتن در مرکز مناقشات روزهای اول انقلاب، توسط ضد انقلاب محلی، بسیاری از تجهیزات و انبارهای گمرک تخریب شد یا به تاراج رفت. لازم به یادآوری است مرز آذربایجان غربی با ترکیه برای ایران اهمیت فوق العاده‌ای دارد. اینجا دروازه‌ی ورود به غرب و اروپا به حساب می‌آید و برای ترکیه هم دروازه‌ی ورود به شرق است. بنابراین، سیاست‌گذاری مرزی در این نقطه و حفظ روابط با ترکیه از اهمیت والایی برخوردار است. این است که یکی از هدف‌های اصلی استانداری باسازی و تجدید فعالیت گمرک سرو بخصوص استقرار مجدد پاسگاه سرو بود که از نظر مسائل امنیتی و حفظ و حراست نقطه‌ی مرزی امری بسیار مهم بود. در همان روزهای اول خرداد ۵۸ که منطقه بسیار متشنج بود و هر لحظه خطرانی استان را تهدید می‌کرد، به محض استقرار پاسگاه سرو خبر رسید که گروهان ژاندارمری مستقر در سرو مورد تاخت‌وتاز قرار گرفته و از جمله تعدادی از افراد سپاه و ژاندارمری با تجهیزات کامل به محاصره‌ی حزب دموکرات افتاده‌اند و ارتباطشان به‌طور کلی با شهر قطع شده است. ترس از این بود که تجهیزات نظامی که در پاسگاه سرو بود به دست مهاجمان بیفتند؛ بنابراین، ضمن گزارش به دفتر دکتر چمران و با هماهنگی با دکتر یزدی وزیر خارجه در تهران، با کنسول ترکیه در ارومیه مذاکره و موافقت دولت ترکیه جلب شد و از طرفی آقای داود ملکی نماینده‌ی نخست‌وزیری در مرز بازرگان، با استاندارهای استان وان و آغری نیز هماهنگی به‌عمل آورد که نیروهای ما با تمام وسایل و ادوات جنگی وارد خاک ترکیه بشوند و از طریق مرز بازرگان دوباره به ایران برگردند. این حرکت با موفقیت انجام شد و مقامات ترکیه نهایت همکاری را با ما کردند و رئیس عشیره‌ی کرد محلی هم همکاری کرد و نگذاشت حزبی‌ها از این عملیات خبردار شوند. در نتیجه نیروهای ما از خطر افتادن به دست دشمن‌رهایی یافتند. بعد از گسیل نیروها به ترکیه در حالی که وضعیت سرو هر لحظه بدتر می‌شد و خبر و شایعات نزدیک شدن عناصر حزب دموکرات به ارومیه نگرانی‌ها را بیشتر می‌کرد، دکتر چمران پس از دریافت خبر و نگرانی از اوضاع و احوال، فوری از تهران به ارومیه آمد. او لباس نظامی پوشیده و مسلح بود. پس از هماهنگی با استانداری و بررسی گزارش‌های رسیده از سرو، عازم منطقه‌ی عملیاتی شد و شخصاً با همکاری سرهنگ ظهیرنژاد، فرمانده لشکر ۶۴ ارومیه، فرماندهی ستون عمل‌کننده را به‌عهده گرفت. در حالیکه از هر طرف مورد

تهدید عناصر دشمن بود، پیاده پیشاپیش چند عراده توپ و تانک و نفربر، تفنگ به دست شجاعانه، به طرف سرو حرکت کرد. در این اثنا اطلاعات بسیار خوبی توسط آقای نصراله اسداللهی فرمانده گروه مسلح ۱۴م، از وضع نیروهای مهاجم و توان نظامی آنها به استانداری رسید که بلافاصله به دکتر چمران انتقال داده شد. دکتر چمران از دریافت گزارش و دیدن آقای اسداللهی خیلی خوشحال می‌شود و شکر خدا گفته با شغف مخصوصی می‌گوید: «الان سد دشمن را می‌شکنم». فوراً آرایش نظامی داده و دستور حرکت صادر می‌کند. ساعتی بعد به چهارراه چره، پنج کیلومتری سرو، می‌رسد و عناصر حزبی تاب مقاومت نیاورده فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند. غریو شادی از ارومیه به تمام ایران می‌رسد. بدین ترتیب بعد از کنترل نسبی اوضاع خبرهای نگران کننده‌ای از سنجندج می‌رسد و شهید چمران جهت اقدام لازم عازم تهران می‌شود. در اینجا لازم می‌دانم که توضیحاتی نیز درباره‌ی بعضی از افراد تأثیرگذار که در بالا نام برده شد اضافه کنم: از جمله کنسول ترکیه یک دیپلمات ورزیده‌ای بود که در آن برهه از زمان در آرامش مرز دو کشور نقش تعیین کننده داشت و ما هر هفته حداقل یک بار با هم جلسه داشتیم و تمام مسائل فیمابین را در این جلسات مورد بررسی قرار می‌دادیم. اگر مشکلی از جانب ما بود، حل می‌کردیم و اگر از جانب آنها بود او با مهارت تمام حل می‌کرد. همین روابط بود که توانستیم خیلی سریع و ماهرانه نیروهای خود را از سرو به ترکیه وارد کنیم و دوباره به راحتی از مرز بازرگان به داخل کشور بیاوریم؛ بدون اینکه نیروهای متخاصم از آن خبردار شوند. همچنین لازم می‌دانم توضیحی نیز راجع به آقای داود ملکی بدهم:

آقای ملکی قهرمان ملی در ورزبرداری کشور بود، ولی در کشاکش انقلاب همه‌ی امتیازات نام‌آور خود را کنار گذاشته و به انقلاب پیوسته بود. در آن مدتی که من در آذربایجان غربی بودم ایشان به عنوان نماینده‌ی نخست‌وزیری در مرز بازرگان مستقر بود و با یک تیم ورزیده که در اختیار داشت توانست چندین مورد از خروج از عتیقه‌جات بسیار ارزشمند تاریخی از مرز جلوگیری کند و در ضمن با روش بسیار ساده‌ی خود با تمام مقامات محلی ترکیه ارتباط ایجاد کرده بود و از طرف استانداری نیز به‌طور رسمی به ایشان مأموریت داده شده بود که به استان‌های همجوار ترکیه رفته و استانداران منطقه را برای مذاکرات حسن نیت و مبادلات اقتصادی دعوت نماید. وی با هماهنگی نزدیک با استانداری در تسهیل مراودات و رفت‌وآمد بازرگانان محلی و گشایش دادوستد مرزی بسیار مؤثر بود. به‌خاطر همین فعالیت‌ها، آقای ملکی مورد توجه خاص مرحوم مهندس بازرگان و سایر مقامات دولت موقت بخصوص دکتر

یزدی وزیر خارجه‌ی وقت بود. به طوری که دکتر یزدی به شوخی به ایشان لقب دیپلمات پابرهنه داده بود (با اشاره به داستان پزشکان پابرهنه در چین). به دنبال این روابط خوب با ترکیه چه از طریق کنسول ترکیه و چه از طریق استان‌های محلی، تبادلات مرزی بسیار فعالی بین دو کشور ایجاد شد و منجر به عقد قرارداد هم‌تکاری‌جاری بین استان آذربایجان غربی و استان‌های مرکزی ترکیه گردید. که بعدها پروتکل همکاری اقتصادی بین دو کشور بر مبنای همین قرارداد با ترکیه به امضا رسید.

ملاقات و مذاکره با عراقی‌ها

مذاکرات بسیار مهمی بود. شاید مهم‌ترین کار من در طول دوره‌ی استانداری بود، به اعتقاد من اگر این مذاکرات ادامه پیدا می‌کرد شاید خیلی از مسائل ما با عراقی‌ها که هنوز به درجه‌ی حاد خود نرسیده بود، حل می‌شد و شاید از شعله‌ور شدن جنگ نیز جلوگیری می‌شد. موضوع از این قرار بود که در روزهای اول انقلاب هواپیماهای عراقی ظاهراً به دنبال پیشمرگه‌های حزب میهنی کردستان عراق (جلال طالبانی)، دهات گوره‌شور سردشت را در نوار مرزی ایران بمباران کرده بودند که ضمن تخریب تعدادی از منازل روستاییان، چند نفر از ساکنان دهات فوق کشته شده بود. به دنبال این حادثه، دولت ایران رسماً به عراق اعتراض می‌نماید و در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد که در هاوانا پایتخت کوبا تشکیل شده بود، وزیر خارجه‌ی ایران جناب آقای دکتر یزدی موضوع را مستقیماً با صدام حسین در میان می‌گذارد و درخواست جبران خسارت می‌نماید. به دنبال این ملاقات در هاوانا دولت عراق رسماً از ایران می‌خواهد که نماینده‌ی تام‌الاختیار خود را برای مذاکره به عراق بفرستد.^{*} دولت ایران هم به این جانب به‌عنوان استانداری که حادثه در حیطه‌ی مسئولیت او اتفاق افتاده، مأموریت داد برای مذاکره و تعیین خسارت وارده به عراق سفر کنم. برای انجام این مأموریت یک هیئت سه نفری به شرح زیر مرا همراهی می‌کرد: دکتر قدرت الله اتابک، معاون سیاسی استانداری آذربایجان غربی، سرگرد شکوریان، فرمانده هنگ ژاندارمری به‌عنوان متخصص و خبره در مسائل مرزی، و آقای محمد جهانگیر، نماینده‌ی وزارت امور خارجه که از طرف سفارت ما در عراق به جمع ما ملحق شده بود. نام‌برده ضمن آشنایی کامل به روابط ایران و عراق و تبحر در زبان عربی از نظر تجربیات و اطلاعات و حرف‌های صحیح، فرد بسیار شایسته‌ای بود که

^{*} این مذاکرات و توافق با صدام حسین در هاوانا نبود، بلکه با سفیر عراق در تهران، آقای الیاسین، با حضور آقای مهندس بازرگان و در دفتر ایشان بود. شرح آن را در بخش‌های پیشین داده‌ام. ای.

ضمن ترجمه‌ی مذاکرات فیما بین، نظریاتش در طول مذاکره بسیار راهگشا بود. روز سه شنبه ۱۳۵۸/۷/۴ پس از ورود به خاک عراق در خانقین شهر مرزی عراق، برای ما، جایگاه تشریفاتی مزین به پرچم ایران و عراق تدارک دیده بودند، فرماندار خانقین و دو سه نفر دیگر از مقامات محلی به استقبال آمده بودند. بعد از انجام مراسم تشریفات نظامی و سان دیدن از سربازانی که کنار فرش صف کشیده بودند، با فرماندار خانقین ملاقات کوتاهی به عمل آمد و کلمات و عبارات محبت‌آمیز دیپلماتیک بین ما رد و بدل شد. با توجه به امکانات محلی استقبال رسمی بسیار آبرومندانه بود. و سپس با یک هلیکوپتر عراقی عازم شهر سلیمانیه شدیم. در سلیمانیه استقبال گرم تمام رسمی از ما به عمل آمد. بعد از استراحت مختصری در هتل، ساعت پنج بعدازظهر مذاکرات اصلی در استانداری آغاز گردید. از طرف عراقی‌ها علاوه بر استاندار، نمایندگان وزارتخانه‌های امور خارجه، دفاع، کشور، مرزبان، مشاوران استانداری حضور داشتند و روی هم‌رفته ترکیب تیم عراقی بسیار کامل بود و تقریباً از همه‌ی ادارات کشوری و لشکری و امنیتی نمایندگانی حضور داشتند. بعدها شنیدم که صدام شخصاً مذاکرات را لحظه به لحظه دنبال می‌کرده است. استاندار سلیمانیه، رئیس هیئت عراقی نیز از مقامات نزدیک و معتمد دولت عراق بود. مذاکرات در دفتر استاندار سلیمانیه انجام شد. در مذاکرات، تمام ادعاهای ما را مبنی بر بمباران مناطق یادشده و خسارت وارده پذیرفتند، ولی متقابلاً عراقی‌ها یک لیست بلندبالایی از اقدامات تحریک‌آمیز که از طرف ایرانی‌ها چه در مرزهای آذربایجان غربی و چه در مرزهای مشترک استان‌های دیگر شده بود، مطرح کردند. ما این ادعا را نپذیرفتیم و اعلام کردیم که مأموریت ما مشخص است و غیر از آن هیچ ادعایی را قبول نمی‌کنیم. عراقی‌ها بدون هیچ‌گونه اصرار حرف ما را پذیرفتند. احساس کردم که نمی‌خواهند این مذاکرات احیاناً شکست بخورد. تنها شرطی که پذیرفتیم این بود که مذاکرات در ارومیه ادامه پیدا کند و از منطقه بازدید به عمل آید و بعد خسارت وارده، محاسبه و در اسرع زمان جبران شود. بعد از خاتمه‌ی مذاکرات، به دعوت دولت عراق ما را با تشریفات تمام به زیارت عتبات عالیه بردند و در خاتمه با هواپیمای عراقی درجه‌ی یک ما را راهی تهران کردند. در حاشیه‌ی مذاکرات در صحبت‌های غیررسمی، استاندار سلیمانیه به‌طور خصوصی به من گفت که طی این مذاکرات من پی بردم که شما واقعاً یک مرد انقلابی هستید؛ من هم هستم؛ بنابراین، این تلفن‌های خصوصی من. بعد از این اگر مشکلی مرزی بین ما ایجاد شد با یک تلفن بیاییم لب مرز و مسئله را به‌طور انقلابی حل کنیم، بدون اینکه از طریق رسانه‌ها به بوق و کرنا گذاشته

شود. عراقی‌ها با اطلاع از اینکه من نیز مورد اعتماد و نزدیک دولت و بخصوص شخص وزیر خارجه هستم برای این مذاکرات اهمیت زیادی قائل بودند و فکر می‌کردند که این مذاکرات سرآغاز تمهیداتی باشد که مسائل مبتلایه طرفین را حل کند، ولی متأسفانه شتاب حوادث نگذاشت که این مذاکرات در تهران دنبال شود».

۵۸-شاهد، خاطرات منصور رفیع زاده، ترجمه‌ی علی اصغر گرشاسبی، تهران ۱۳۷۶.
Mansour Rafizadeh: Witness: from the shah to the Secret account of U.S. involvement in Iran. William Morrion Co. April 1987.

۵۹- ابراهیم یزدی، آخرین تلاشها در آخرین روزها، انتشارات قلم، ۱۳۸۹.

۶۰- گزارش یک شاهد عینی از اعدام هویدا

همان طوری که در تلفن به اطلاع رساندم در آن موقع اوایل زمانی بود که در رادیو تلویزیون بودم. از حمید هوشنگی، که مسئول خبر تلویزیون بود، خواستم که اگر به زندان برای گزارش می‌روید مرا مطلع کنید؛ چون علاقه دارم زندان‌ها را ببینم. یک بار موقع فرماندوم جمهوری اسلامی به دیدن زندان رفتم که در آن موقع، رأی دادن زندانیان را دیدم؛ از آن جمله مهندس ریاضی و نیک‌پی و هویدا. پس از رأی دادن، مهندس ریاضی در پاسخ به خبرنگار که به کی رأی دادید؟ گفت: معلوم است امام گفتند به جمهوری اسلامی. من هم به جمهوری اسلامی رأی دادم. نیک‌پی هم چنین مضمونی را گفت. هویدا پاسخ داد که به نظرم رأی دادن مخفی است و باید مخفی بماند.

دفعه‌ی دوم که دوباره هوشنگی ترتیب رفتن به زندان را داد، آخرین روز محاکمه‌ی هویدا بود. دادگاه در داخل زندان قصر در ساختمانی که به آموزشگاه معروف بود و ساختمانی دو طبقه بود و در یکی از کلاس‌ها در طبقه‌ی دوم تشکیل شده بود. از قراری که می‌گفتند این آخرین و سومین روز دادگاه بود. ما در آخرین ساعت دادگاه رسیدیم و جا نبود که داخل کلاس برویم؛ همان دم در کلاس ایستادیم. کلاس پر بود از آدم‌های مختلف، چند نفر اعضای مجری دادگاه بودند که پشت به تخته سیاه نشسته بودند، از جمله دکتر نراقی که دکتر حقوق بود، زوارهای که این اواخر رئیس ثبت اسناد بود، تا جایی که یادم است جنتی و یک نفر دیگر که در خاطر من نیست. یک میز جلو آنها بود. هویدا روبه‌روی آنها نشسته بود و تعدادی پرونده و

عکس روی میز بود که گه‌گاه به آنها اشاره و استناد می‌کردند و از حرف‌ها می‌شد فهمید که پرونده‌ی نظامی و خریدهای اسلحه و عکس زندانیان شکنجه‌ی شده ساواک بودند.* در آخرین لحظات اعضای دادگاه از هویدا پرسیدند که این عکس‌ها حکایت از جنایات ساواک می‌کند و رئیس ساواک معاون شما بوده است و مسئولیت کارهای او به شما هم بر می‌گردد. این پرونده‌ها، پرونده‌های خریدهای اسلحه و غیره است که در آنها به کشور لطمات زیادی خورده و در نهایت مسئولیت اینها به شما بر می‌گردد و مسائل دیگر. شما آخرین دفاعیات خودتان را بکنید. هویدا در پاسخ می‌گفت: شما می‌دانید که من هیچ‌کاره بودم و ماشین امضا بودم و همه‌ی کارها را شاه تصمیم می‌گرفت و من کاره‌ای نبودم. در پاسخ به ایشان می‌گفتند که قانون اساسی کشور چنین نمی‌گوید و مسئول مسائل اجرایی شما بودید و شاه مقام غیر مسئول بوده است. بالاخره این مجادله به جایی نرسید و اعلام ختم دادگاه شد. در این موقع هادی غفاری دست هویدا را گرفت و از پله‌های آخر سالن رفتند پایین. من به (ابراهیم) پیراینده که آنجا بود گفتم: از قرار می‌خواهند هویدا را بزنند. ما دوتایی رفتیم به طبقه‌ی پایین و در کلاسی که اعضای دادگاه بودند و فهمیدیم که حکم به تیرباران دادند. من و پیراینده شروع کردیم به بحث کردن با اعضای دادگاه، که از کشتن این آدم چه سودی می‌برید؟ اگر به این پیرمرد یک کشیده زده شود می‌میرد. این آدم سیزده سال نخست‌وزیر شاه بوده و اطلاعات و خاطرات زیادی دارد که به کار مملکت می‌آید. شما بایست از ایشان نگهداری کنید، و به او امکانات بدهید تا خاطراتش را بنویسد. بحث من با آنها بالا گرفت. در پاسخ، خلخالی و تا جایی که یادم است دیگر اعضا می‌گفتند که صبر کنیم تا یزیدی با هلی‌کوپتر بیاید و او را ببرد. من اصرار داشتم شما این همه خانه دارید و جاهای امن؛ می‌توانید ایشان را به یکی از این جاها برده و نگهداری کنید تا دست کسی به او نرسد و خاطراتش را بنویسد. به هرراهی که من بحث کردم به جایی نرسید؛ حتی بحث به عصبانیت هم رسید و ما از اتاق آمدم بیرون و چند لحظه بعد، از حیات خلوتی که جنب حیاط آموزشگاه بود صدای رگبار تیر آمد و نگهبانان آمدند داخل حیات بزرگ آموزشگاه و خلخالی را رو دست بلند کردند و به گرداندن دور حیاط و شعار دادن. حالا اگر داخل حیاط خلوت هادی غفاری اول یا آخر تیر خلاص زده من نبودم و نمی‌دانم» (امضاء محفوظ).

* (موسسه) گزارش این شاهد عینی گرچه در مواردی مخدوش است، اما روایت نویسنده - در صفحات پیشین - در مورد نحوه‌ی اعدام هویدا و ادعای مصاحبه با جسدش (!!) را نفی کرده است!

۶۱- شوکراس، ویلیام، آخرین سفر شاه: سرنوشت یک متحد آمریکا، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ دوم، نشر البرز، ۱۳۶۹. شوکراس از هویدا نقل می‌کند که در دادگاه گفت: «من مسئولیت اعمال خود را برعهده می‌گیرم و از هیچ چیز ترس ندارم؛ چون به خدا اعتقاد دارم. سپس ابراهیم یزدی، یکی از دستیاران آیت‌الله خمینی از او در رادیو تلویزیون بازپرسی کرد. یزدی تبعه‌ی آمریکا بود و قبلاً در دانشگاه بایلوور تکزاس شیمی تدریس می‌کرد. سفارت آمریکا در تلگرامی به واشنگتن او را: بازپرس اصلی ژاکوبن‌های ایرانی نامیده بود. وقتی یزدی به هویدا گفت که او را به خاطر جنایاتی که او و نوکرانش علیه ملت ایران مرتکب شده‌اند، بازداشت کرده‌اند، هویدا پاسخ داد: قرار نبود من در اینجا محاکمه بشوم. این گونه مدافعات باید در دادگاه مطرح شود» (شوکراس به نقل از نیویورک تایمز، ۱۵ مارس ۱۹۷۹).

در مورد نادرستی این گزارش در متن توضیح داده‌ام.

۶۲- نامه به آقای ح. ا. مهران در مورد مطالب کتاب سقوط شاه، نوشته‌ی فریدون هویدا، ترجمه‌ی حسین ابو ترابیان و پاسخ به آن، ۱۳۶۴/۱۱/۹

الف: در مورد حضور دکتر ابراهیم یزدی به‌عنوان قاضی نقابدار دادگاه امیرعباس هویدا، باید توضیح داد که مسئله مستقیماً با دکتر یزدی در میان نهاده شد و ایشان کتباً به این سؤال پاسخ دادند که متن آن عیناً در زیر نقل می‌شود:

جناب آقای ح. ا. مهران

در پاسخ سؤال مربوط به ادعای آقای فریدون هویدا در کتاب «سقوط شاه» مبنی بر حضور این‌جانب در محاکمه‌ی امیرعباس هویدا اشعار می‌دارد که مطلب به‌کلی بی‌اساس است. و این‌جانب نه در آن محکمه و نه در محاکم دیگر، نه با نقاب و نه بدون نقاب هرگز حضور و مشارکت نداشته‌ام و با آن شیوه‌ی کار هم موافق نبوده‌ام. این‌جانب هویدا را فقط یک بار و اولین بار که او را به مدرسه‌ی رفاه آوردند، دیدار و با وی گفتگو کردم و وی آمادگی خود را از همان ابتدا برای نوشتن خاطرات ۱۳ سال همکاری با رژیم شاه و بیان چهره‌ی واقعی آن اعلام نمود. چون بیم آن بود که سایر بازداشت‌شدگان توطئه کرده و او را نابود سازند، دستور داده شد تا وی را در اتاقی مجزا از سایرین نگهداری کنند. با تشکر والسلام. دکتر ابراهیم یزدی ۶۴/۱۱/۹

ب: دکتر ابراهیم یزدی ضمن نامه‌ی مورخ ۶۴/۱۱/۹ خود به مترجم کتاب، راجع به مسئله‌ی اسناد محرمانه‌ی سفارت ایران در آمریکا نیز توضیحاتی به این شرح داده است:

«ضمناً آقای فریدون هویدا در کتاب خود مطالب دیگری نیز به این‌جانب نسبت داده که بی‌اساس و کذب محض است. به‌طور مثال در صفحه‌ی ۱۲۶ متن انگلیسی در مورد مسئولیت داماد این‌جانب (دکتر شه‌ریار روحانی) در سفارت ایران در آمریکا و اسناد محرمانه‌ی آن مطالبی آورده است که نادرست می‌باشد. اولاً آقای دکتر روحانی هرگز در هیچ زمانی مسئول سفارت ایران در واشنگتن نبوده است. ثانیاً به موجب صورت‌مجلسی که در اواخر اسفند ۵۷ یا اوایل فروردین ۵۸ تنظیم و به امضای چهار نفر، من جمله آقای «جعفر فقیه» کاردار جدیداً منصوب شده توسط آقای دکتر سنجابی (وزیر امور خارجه‌ی وقت ایران) امضا شده است (و آقای دکتر روحانی جزء آنها نیست) و اصل آن در اداره‌ی حقوقی وزارت امور خارجه‌ی ایران موجود است، کلیه اسناد محرمانه‌ی سفارت ایران لاک و مهر شده و به وزارت امور خارجه‌ی ایران ارسال گردیده است ...».

ضمناً آقای دکتر ابراهیم یزدی درباره‌ی مطلبی دیگر از کتاب فریدون هویدا نیز توضیحاتی داده است، که چون اصل مسئله در فصل پنجم کتاب خواهد آمد، لذا این توضیح نیز در جای خود نقل خواهد شد. م.».

از متن نامه‌ای که من داده بودم قسمت زیر در روزنامه‌ی اطلاعات نیامده است: «... دوم آنکه نویسنده بازداشت فرزند مرحوم طالقانی را به "کشف اسنادی در سفارت فلسطین در تهران" مربوط دانسته است. درحالی‌که اولاً بازداشت نام‌برده بدون اطلاع و دخالت دولت موقت یا این‌جانب صورت گرفته بود. ثانیاً آقای مهندس غرضی، یکی از اعضای آن گروه، در همان شب در منزل مرحوم طالقانی در حضور حاضران در مجلس، قبول کرد که بازداشت پسران آیت‌الله طالقانی توسط او و دوستانش انجام شده است. به رویدادهای درونی سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ پس از اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان و مرگ یا قتل احتمالی یکی از اعضای آن سازمان، خانم رفعت افرا، در خاورمیانه به‌علت استقامت و حفظ هویت اسلامی خود مربوط بوده است و اینکه بازداشت‌کنندگان مجتبی طالقانی را عامل یا شریک در آن قتل می‌دانستند».

۶۳- میلانی، عباس، «معمای هویدا»، نشر اختران، چاپ ۱۱، تهران، ۱۳۸۱.

۶۴- آیین‌نامه‌ی تشکیل و نحوه‌ی رسیدگی دادگاه‌های انقلاب اسلامی، مصوبه‌ی شورای انقلاب ۱۳۵۸/۱/۱۲.

اولین آیین‌نامه‌ی تشکیل و نحوه‌ی رسیدگی دادگاه‌های انقلاب، در هفته‌ی اول اسفند ۵۷ توسط جمعی از حقوقدانان، به درخواست این‌جانب نوشته شد. متأسفانه نسخه‌ای از آن را به‌دست نیاوردم. متن زیر دومین آیین‌نامه و پس از آن است که مدیریت دادگاه به‌طور کلی به شورای انقلاب واگذار شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

الف- دادگاه‌های انقلاب اسلامی و طرز تشکیل آنها

ماده‌ی ۱- به‌منظور رسیدگی به جرایم ضد مردم و ضد انقلاب از قبیل اقدام به قتل و شکنجه و حبس مردم بی‌گناه ایران یا دخالت مؤثر در آن به‌منظور تحکیم نفوذ بیگانگان و رژیم ننگین پهلوی و ایفای نقش اصلی و عمده در غارت و حیف و میل بیت المال و برهم زدن اقتصاد کشور و اقدام به حمله‌ی مسلحانه یا قتل و جرح یا حبس مردم در دوران حاضر یا داشتن روابط ضد ملی با بیگانگان و هرگونه تجاوز به عنف نسبت به نوامیس مردم در حوزه‌ی هر دادسرای انقلاب اسلامی یک دادگاه انقلاب اسلامی تشکیل می‌شود. دادگاه در صورت لزوم شعبه‌های متعدد خواهد داشت در این صورت ارجاع پرونده به سایر شعبه‌ها با رییس شعبه اول است.

ماده‌ی ۲- دادگاه انقلاب به پیشنهاد شورای انقلاب اسلامی و تصویب رهبر انقلاب امام مد ظله العالی تشکیل می‌یابد و با تصویب معظم له منحل می‌شود و پس از انحلال دادگاه انقلاب، یک دادگاه دیگر به همین نحو تشکیل و کارهای دادگاه را ادامه خواهد داد.

ماده‌ی ۳- دادگاه انقلاب مرکب از سه نفر عضو اصلی و دو عضو علی‌البدل خواهد بود. اعضای اصلی عبارتند از: الف- یک قاضی شرعی به پیشنهاد شورای انقلاب اسلامی و تصویب امام مدظله؛ ب- یک حقوقدان به انتخاب قاضی شرع؛ ج- یک نفر مورد اعتماد مردم و آگاه به مقتضیات انقلاب اسلامی و دارای عدالت با تعیین شورای انقلاب.

تبصره‌ی ۱: اعضای علی‌البدل از میان اشخاص واجد صلاحیت در ماده‌ی سه انتخاب خواهند شد و دادگاه با تعیین اعضای اصلی شروع به کار خواهد کرد.

تبصره‌ی ۲: هیچ یک از اعضای دادگاه نباید کمتر از سی سال داشته باشند.

تبصره‌ی ۳: یک نفر از طرف دولت در دادگاه باید حضور پیدا کند. عدم حضور نماینده‌ی دولت پس از اطلاع، مانع تشکیل دادگاه نخواهد بود.

ماده‌ی ۴- ریاست دادگاه برعهده‌ی قاضی شرع است.

ماده‌ی ۵- کیفرخواست باید قبل از تشکیل دادگاه به متهم ابلاغ شود.

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۳۱۷

ماده‌ی ۶- گواهان و مطلعان و کارشناسان در صورتی که حضورشان در دادگاه لازم باشد احضار می‌شوند و اگر حضور به‌هم نرسانند جلب می‌گردند. همچنین متهمی که احضار شود و حاضر نگردد جلب می‌گردد.

تبصره‌ی ۱: دادگاه علنی است، مگر آنکه رئیس دادگاه سری بودن آن را ضروری تشخیص دهد.

تبصره‌ی ۲: حکم دادگاه، حضوری محسوب است، مگر وقتی که متهم در هیچ‌یک از مراحل تحقیق و در جلسات دادگاه حاضر نشود و لایحه‌ای نیز نفرستد که در غیر این صورت، حکم غیابی خواهد بود.

تبصره‌ی ۳: دادگاه می‌تواند برای انجام دادن محاکمه، قرار بازداشت متهم را صادر کند. ماده‌ی ۷- مفاد حکم غیابی به‌وسیله‌ی درج در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار به محکوم‌علیه ابلاغ می‌گردد. محکوم‌علیه غایب می‌تواند ظرف ده روز به حکم غیابی اعتراض نماید. حکمی که پس از رسیدگی به اعتراض صادر گردد، قطعی و لازم الاجراست. تبصره‌ی ۱: رسیدگی به اعتراض محکوم‌علیه غایب در دادگاه صادرکننده‌ی رأی غیابی به‌عمل خواهد آمد.

ماده‌ی ۸- پس از قرائت کیفرخواست و استماع مدافعات متهم، دادگاه که هر تحقیق را برای ثبوت شرعی لازم بداند به‌عمل می‌آورد؛ چنانچه در پرونده نقص مشهود گردد، به دستور رئیس دادگاه پرونده به دادرسی اعاده می‌شود و پس از رفع نقص، دادگاه پس از مشاوره، طبق موازین اسلام حسب تشخیص قاضی شرع به صدور رأی مبادرت می‌کند و رأی قاضی شرع در این موضوع قاطع است.

ماده‌ی ۹- مجازات‌ها طبق حدود شرع اسلام و شامل اعدام، قصاص، حبس، تبعید، ضبط اموال و ... خواهد بود.

تبصره‌ی ۲: در مورد ضبط اموال، تادیه‌ی نفقه‌ی قانونی اشخاص واجب‌النفقه‌ی محکوم‌علیه به تشخیص دادگاه با دولت خواهد بود.

ماده‌ی ۱۰- جهات رد قضات دادگاه‌ها و دادرسی‌ها رفع صلاحیت‌های ذکر شده در این آیین‌نامه می‌باشد.

ماده‌ی ۱۱- صلاحیت دادگاه‌ها و دادرسی‌های انقلاب مادامی که رسیدگی به اتهامات و جرایم متهمین و مجرمین مذکور در ماده‌ی یک خاتمه نیافته، به قوت خود باقی است.

ب- دادسرای انقلاب اسلامی

ماده‌ی ۱۲- در سراسر کشور برای رسیدگی و تعقیب جرایم ضد مردم و ضد انقلاب یک دادسرای کل انقلاب اسلامی و در هر شهرستان که دادستان کل انقلاب اسلامی لازم بداند نیز یک دادسرای انقلاب اسلامی تشکیل می‌گردد.

ماده‌ی ۱۳- هر دادسرای انقلاب اسلامی یک دادستان و تعداد کافی بازپرس و دادیار خواهد داشت. دادستان کل و دادستان‌های انقلاب می‌توانند به اندازه‌ی لازم قائم‌مقام و معاون و کارمند دفتری داشته باشند.

تبصره: دادستان کل انقلاب می‌تواند وظیفه‌ی دادستان انقلاب تهران را نیز برعهده گیرد. ماده‌ی ۱۴- دادرهای انقلاب کشور، تحت تعلیمات و نظارت دادستان کل انقلاب و کلیه‌ی اعضای قضایی و دفتری دادرهای انقلاب و کلیه‌ی اعضای قضایی و دفتری دادرهای انقلاب شهرستان‌ها زیر نظر دادستان انقلاب همان شهرستان انجام وظیفه خواهند کرد.

ماده‌ی ۱۵- دادستان کل دادگاه انقلاب به پیشنهاد شورای انقلاب و تصویب رهبر انقلاب تعیین می‌گردد. بازپرسی توسط بازپرسان یا دادیاران دادرهای انقلاب و زیر نظر دادستان اعضای قضایی دادسرای کل انقلاب توسط دادستان کل و تأیید رییس شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب تهران منصوب می‌شوند. عزل و نصب کارمندان قضایی و دفتری هر شهرستان با دادستان انقلاب همان شهرستان است. با این‌همه، نظر دادستان کل انقلاب در عزل و نصب آنان قاطع است.

ماده‌ی ۱۶- دادستان کل انقلاب می‌تواند بنا به اقتضا، چند شهرستان را در حوزه‌ی یک دادسرای انقلاب قرار دهد.

ماده‌ی ۱۷- اعضای قضایی دادسرای کل و دادسرای انقلاب از بین حقوقدانان و قضات و سایر افراد مسلمان و مؤمن به انقلاب اسلامی انتخاب خواهند شد.

ماده‌ی ۱۸- متهم در دادرایی تعقیب می‌شود که در حوزه‌ی آن مرتکب جرم شده باشد و در صورتی که در چند حوزه مرتکب جرم شده باشد، در دادرایی که مهم‌ترین جرم در حوزه‌ی آن واقع شده است مورد تعقیب قرار خواهد گرفت.

تبصره: در صورتی که در محل وقوع جرم، تعقیب مجرم محذوری داشته باشد، دادستان کل می‌تواند هر جا صلاح دانست متهم را مورد تعقیب قرار دهد. تشخیص مهم‌ترین جرم با

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۳۱۹

دادگاهی است که متهم در حوزه‌ی آن توقیف شده است و اگر جرم‌ها از یک درجه باشند متهم در حوزه‌ای که در آنجا توقیف شده است محاکمه خواهد شد.

ماده‌ی ۱۹- احواله‌ی رسیدگی در هر مرحله مجاز و منوط به نظر قاضی شرع است.
ماده‌ی ۲۰- بازپرس وظیفه‌ی تحقیق را رأساً و در صورت اقتضا با حضور دادیار انجام خواهد داد و نظر خود را در مورد مجرمیت یا برائت متهم به نظر دادستان می‌رساند تا در صورت موافقت دادستان به مجرمیت متهم از طرف او ادعای صادر شود.

تبصره: در رفع اختلاف بین نظر بازپرس و دادستان، نظر دادگاه منبع است.
ماده‌ی ۲۱- بازپرس، هر تحقیقی را برای کشف حقیقت لازم بداند در هر جا و از هر کس به عمل خواهد آورد و برای تحقیق، هر کس را که لازم بداند می‌تواند احضار و در صورت مقتضی جلب کند.

ماده‌ی ۲۲- تحقیقات، غیرعلنی است و اوقات تعطیل مانع ادامه‌ی تحقیقات نمی‌باشد.
ماده‌ی ۲۳- کلیه‌ی هزینه‌های مربوط به اجرای کارشناس و غیره از صندوق دولت پرداخت خواهد شد.

ماده‌ی ۲۴- در مرحله‌ی تحقیق اخذ هرگونه تأمین با بازپرس و دادستان است.
ماده‌ی ۲۵- قرار بازداشت که همیشه از اختیارات بازپرس است باید به نظر دادستان برسد و اگر بین بازپرس و دادستان در این مورد اختلاف رأی پیدا شود، نظر دادگاه رافع اختلاف است.

ماده‌ی ۲۶- کسانی که با اخذ تأمین باید آزاد شوند لازم است با نظر قاضی شرع باشد.
ماده‌ی ۲۷- بازپرس می‌تواند با نظر و موافقت دادستان قرار توقیف کلیه‌ی اموال و دارایی متهم حتی امتیازات مادی و سهام متعلق به او را صادر کند. اجرای قرار به‌عهده‌ی دادستان است.

ماده‌ی ۲۸- دادستان دارای کلیه‌ی اختیارات بازپرسی نیز می‌باشد.
تبصره: در صورتی که بازپرس احراز کند، متهم اموالی را که من غیر حق تحصیل نموده است به همسر یا به فرزندان خود واگذار کرده یا به‌طور صوری یا با تبانی به سایر اشخاص حقیقی یا حقوقی انتقال داده است، دستور توقیف آن را خواهد داد.

ماده‌ی ۲۹- دادرسا (دادستان یا بازپرس) متهمی را که مخفی شده است یا فرار کرده باشد، یک بار به وسیله یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار و هنگام ضرورت از طریق رسانه‌های

۳۲۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

گروهی احضار خواهد کرد. مهلت معرفی پس از این اعلام برای متهمینی که در خارج از کشور به سر می‌برند یک ماه است.

ماده ۳۰- کلیه کمیته‌های انقلاب، پاسداران انقلاب، نیروهای مسلح، مراجع انتظامی کشوری، شهرداری‌ها و اشخاص حقیقی و حقوقی مکلفند دستورهای دادستان انقلاب را با سرعت اجرا کنند و الا از طرف دادستان کل انقلاب کتباً توبیخ و در صورت تکرار در دادگاه انقلاب محاکمه می‌شوند.

ماده ۳۱- پاسداران انقلاب و کمیته‌های انقلاب بدون اجازه کتبی دادستان، حق دستگیری هیچ‌کس را ندارند؛ بدون اجازه کتبی دادستان انقلاب به خانه کسی وارد شوند، یا مال کسی را توقیف نمایند و در صورت تخلف از این ماده به دستور دادستان انقلاب از سازمان‌های انقلاب به کلی برکنار خواهند شد و اگر عمل آنها جرم محسوب شود از طرف دادسرای انقلاب تعقیب خواهند شد.

تبصره یکم: در موارد مذکور در این ماده، فرقی میان کارمندان دولت و غیر آنها نیست. تبصره دوم: در مواردی که خوف فرار متهم باشد و شخص مورد اتهام از اشخاصی باشد که هیچ نحو مسامحه و سهل‌انگاری در دستگیری او صلاح نیست نامبردگان در ماده ۳۱ می‌توانند با شناخت قطعی، متهم را بدون اجازه دستگیر نمایند.

ماده ۳۲- احکام باید به طریق مقتضی به محکوم‌علیه ابلاغ شود و دادستان انقلاب دستور اجرای آن را صادر خواهد کرد. اجرای حکم حتی المقدور باید در محل وقوع جرم باشد. تبصره: احکام صادره از طرف دادگاه‌ها باید حداکثر ظرف ۲۴ ساعت پس از صدور حکم از دادستان، اجرا شود و الا رئیس دادگاه شخصاً دستور اجرای حکم را صادر خواهند نمود.

ماده ۳۴- این لایحه‌ی قانونی مشتمل بر ۳۴ (سی و چهار) ماده و ۱۵ تبصره است که پس از تصویب شورای انقلاب اسلامی و یک بار آگهی در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار مرکز و اعلام به‌وسیله‌ی سایر رسانه‌های گروهی قابل اجرا خواهد بود. در جلسه‌ی مورخ ۱۳۵۸/۱/۱۲ شورای انقلاب اسلامی تصویب گردید.

۶۵- یادداشت آقای ابوالفضل حکیمی از چگونگی تشکیل و عملکرد دادگاه انقلاب و کارهای صادق خلخالی

برخی از مطالب آقای حکیمی با آنچه نوشته‌ام همخوانی ندارد.

«بسم الله الرحمن الرحيم

از طرف آقای مهندس مهدی بازرگان نخست‌وزیر سه تا حکم برای دادگاه انقلاب صادر شد: یکی به نام آقای زواره‌ای از وکلای دادگستری به‌عنوان مسئول دادرسی انقلاب، یک حکم به نام آقای علی نراقی از قضات جوان دادگستری به‌عنوان حقوقدان دادگاه انقلاب و یک حکم هم به نام این‌جانب ابوالفضل حکیمی به‌عنوان نماینده‌ی مردم در دادگاه انقلاب. در متن هر سه حکم ذکر شده بود که بنا به دستور حضرت آیت‌الله العظمی خمینی به این سمت منصوب می‌شوید.

دادستان کل انقلاب، آقای مهدی هادوی و حاکم شرع را هم امام خمینی خودشان تعیین کردند. روزهای اول حجة‌الاسلام آقای انواری تعیین شده بودند، ما هر روز یکی- دو بار در مدرسه‌ی علوی خدمت امام می‌رسیدیم. دستوراتی در زمینه‌ی رعایت جوانب شرعی احکام صادره می‌فرمودند؛ مخصوصاً چندین بار تأکید کردند حکم را قاضی شرع خواهد داد و شما ناظر دادگاه می‌باشید، ولی در مورد اعدام‌ها می‌گفتند حکم اعدام را فقط برای کسی بدهید که مستقیماً قتل کرده باشد و یا دستور تیراندازی داده باشد و مردم کشته شده باشند.

یکی از روزها فکر می‌کنم روز دوم یا سوم بود که خدمت امام بودیم؛ فرمودند: چون آقای انواری سال‌ها زندان بوده‌اند ممکن است شائبه کنند؛ بهتر است از این به بعد آقای خلخالی قاضی دادگاه باشند. باز هم فرمودند: رعایت عدالت را بنمایید. فقط کسی را اعدام کنید که قتل کرده باشد و یا دستور کشتن مردم را داده باشد، ولی متأسفانه خلخالی این دستورالعمل را در موارد متعدد اجرا نکرد و خودش هرچه می‌خواست انجام داد.

برگردیم به عصر روز ۲۲ بهمن ۵۷، از صبح آن روز مرتب خبر می‌آوردند که کلانتری‌ها یکی پس از دیگری سقوط می‌کند و به دست مردم انقلابی می‌افتد. من به اتفاق آقای دکتر یزدی در یکی از اتاق‌های مدرسه‌ی رفاه نشسته بودم در حقیقت هیئت دولت هنوز در مدرسه‌ی رفاه تشکیل می‌شد، ساختمان نخست‌وزیری در اختیار بختیار نخست‌وزیر شاه بود.

همان روز عصر ۲۲ بهمن سرتیپ رحیمی فرماندار نظامی را که در خیابان سپه گرفته بودند، آوردند مدرسه‌ی رفاه. پشت سر او نصیری را هم آوردند (رئیس کل ساواک). نصیری در خیابان کتک خورده بود، از ناحیه‌ی گردن ناراحتی داشت. دستمالی به گردنش بسته بود و صدایش خوب در نمی‌آمد. در آن اتاق علاوه بر من و آقای دکتر یزدی و این دو نفر، از تلویزیون هم آمدند. مرحوم شانه‌چی و مرحوم خلیل رضایی هم وارد اتاق شدند. هر دو به نصیری تغییر کردند

و عکس‌های بچه‌هاشون را که کشته شده بودند، روی میز جلو نصیری زدند و گفتند بچه‌های ما چه گناهی کرده بودند، که دستور دادید آنها را اعدام کنند؟ دکتر یزدی رو به تیمسار رحیمی کرد و گفت: تیمسار به فرماندهانتان دستور دهید مقاومت نکنند و تسلیم شوند. رحیمی جواب داد آنها به وظیفه‌ی خودشان عمل خواهند کرد. بیش از این حرف و صحبتی در نظر نیست. بعداً این دو نفر را بردند طبقه‌ی پایین (طبقه‌ی اول) در یکی از کلاس‌ها که صندلی و میزهای آن جمع شده بود و با موکت فرش شده بودند، منتقل شدند. مرتب مردم افسران نظامی و اسلحه به مدرسه‌ی رفاه می‌آوردند. اسلحه‌ها در طبقه‌ی زیرزمین که شهید رجایی مسئول آن بود، جمع‌آوری می‌شد. نظامیان هم در طبقه‌ی اول در اتاق‌ها اسکان داده می‌شدند. به تدریج اتاق‌ها یکی پس از دیگری پر می‌شد، جزء بازداشتی‌ها ساواکی‌ها هم بودند. علاوه‌بر اتاق‌ها در زیرزمین اسلحه‌ها انباشته می‌شد و بسیار خطرناک بود. وقتی اتاق‌ها پر از زندانی شد افسرانی که درجات پایین‌تر داشتند مرخص می‌کردیم. یک روز سید حسین خمینی جلو مرا گرفت و گفت چرا اینها را آزاد می‌کنید؟ به حرف او گوش نکردیم و شب موضوع را به امام گفتیم. آقای خمینی حسین را خواستند؛ گفتند شما به این کارها کار نداشته باشید. بروید قم درستان را بخوانید* (سید حسین پسر حاج مصطفی خمینی است). روز سوم یا چهارم بود؛ با آقای حسین شاه‌حسینی در راهروهای مدرسه‌ی رفاه راه می‌رفتیم با هم در خصوص زندانی‌ها صحبت می‌کردیم. تصمیم گرفتیم به اتفاق خدمت امام برسیم و وضعت را بازگو کردیم. در مورد زندانی‌ها و پر شدن اتاق‌ها گزارش دادیم، امام فرمودند: دادگاه تشکیل می‌دهیم؛ دادگاه انقلاب خواهد بود. دو تا شایعه خیلی در شهر قوت گرفته بود: یکی اینکه چرا اینها را تحویل مدرسه‌ی رفاه بدهیم؟ خودمان در خیابان دادگاه خلق تشکیل می‌دهیم و اعدام می‌کنیم. این شایعه در شهر پیچیده بود. شایعه‌ی دیگری هم به‌وجود آمده بود و آن اینکه می‌گفتند هر آن ممکن است ساواکی‌ها به مدرسه‌ی رفاه حمله کنند و همه‌ی زندانی‌ها را آزاد نمایند. این بود که آن شب آقایان انواری - خلخالی ۲۴ نفر از افسران را یکی یکی می‌آوردند در اتاقی که نشسته بودیم، سؤال و جواب می‌کردند. آقای خلخالی دلش می‌خواست همه را اعدام کند. نیمه‌های شب از طرف امام خمینی پیام آوردند که فقط این چهار نفر را اعلام کنید: نصیری، تیمسار رحیمی، فرماندار نظامی تهران، ناجی (فرماندار نظامی اصفهان که خیلی کشتار کرده

* (موسسه) این قبیل واقعیت‌ها به خوبی روشن می‌سازد که امام هرگز متأثر از اطرافیان‌شان نبودند و ضوابط را بر روابط هرچند موجب رنجش وابستگانشان می‌شد برتری می‌دادند.

بود) و خسروداد فرمانده هوانیروز. این چهار نفر را در تراس طبقه‌ی بالای مدرسه‌ی رفاه اعدام کردند، من به طبقه‌ی بالا نرفتم. ظاهراً بعد از این اعدام التهاب شهر فروکش کرد. دو روز بعد سه نفر دیگر هم اعدام شدند، یکی از آنها فرمانده نظامی قزوین بود. جلو مردم را که قصد داشتند به طرف تهران بیایند گرفته بود، و عده‌ای را کشته بود. یک روز عصر به اتفاق آقای نراقی، زوارهای و خلخالی می‌رفتیم مدرسه‌ی علوی خدمت امام؛ روزنامه‌ی کیهان اسامی من و آقای نراقی و زوارهای را به عنوان اعضای دادگاه نوشته بود. آقای خلخالی با خوشحالی گفت: اسم من که نیست (مثل اینکه هنوز بعضی که نگران برگشت انقلاب بودند) چرا؟ من در مدرسه‌ی رفاه بودم. لازم دیدم توضیح مختصری بدهم. هر دو دختر من شاگرد مدرسه‌ی رفاه بودند. خانم من هم در مدرسه‌ی رفاه درس می‌داد. شهید رجایی مسئول سرویس مینی‌بوس‌ها، نزدیک به سی دستگاه، بود. پس از بازداشت ایشان در زمان شاه، از سه نفر از اولیاء دعوت شد که مسئولیت‌های شهید رجایی را انجام بدهیم. آقای چه‌پور سرپرست راننده‌ها بودند. مسئله‌ی غذای روزانه‌ی بچه‌ها و غیره به‌عهده‌ی من و آقای مهندس ذاکری و آقای علی دانش منفرد واگذار شد. به‌طور مرتب هر روز عصر دو جلسه داشتیم و امور مدرسه را سر و سامان می‌دادیم و هفته‌ای هم یک جلسه با آقای شهید باهنر داشتیم. پس از گذشت یکی - دو ماه آقای علی دانش منفرد از کار دولتی استعفا داد و تمام‌وقت در مدرسه مشغول شد.

عامل دیگری که در جریان دادگاه انقلاب از طرف امام و با حکم نخست‌وزیر به بنده داده شده بود چهار سال گذراندن زندان در خدمت بزرگانی چون آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر سحابی بوده است. در فوت مرحوم بروجردی در قم خدمت امام در مدرسه رسیده بودم. در مدرسه‌ی علوی خیلی اشخاص مختلف بودند: از روحانی و غیرروحانی‌ها. ولی در مدرسه‌ی رفاه تا روزی که در آنجا بودیم جز آقای انواری و خلخالی، روحانی دیگری نبود. در مدرسه‌ی رفاه یک شب حاج مهدی عراقی آمد پیش من و گفت: یکی از تیمسارها را به ضمانت من بدهید برم. هر وقت احضار کردید خواهیم آورد. گفتم: نه تو را قبول دارم و نه ضمانت تو را. یک ساعت بعد خود حاج مهدی عراقی آمدند گفتند: تیمسار عصرجدید را بدهید به من؛ ضمانت می‌کنم هر وقت احضارش کردید بیاورم تحویل بدهم. پرونده‌اش آوردم آقای حاج مهدی عراقی تعهد کتبی نوشت من هم تیمسار عصرجدید را تحویل ایشان دادم، ولی دیگر کسی پیگیر این تعهد و احضار تیمسار عصرجدید نشد.

روز بعد زندان قصر آماده شده بود و ما هم رفتیم زندان قصر و زندانی‌ها را هم بردیم. پس از انتقال زندانیان به زندان قصر، تقریباً یک هفته بعد آقای جنتی به زندان قصر آمد. وارد زندان قصر که می‌شدیم، روبه‌رو، ندامتگاه مرکزی بود که زندانی‌های عادی در این زندان نگهداری می‌شدند. از خیابان دست راست (خیابان شرقی) که به طرف بالا می‌رفتیم، ابتدا زندان شماره‌ی سه بود؛ مخصوص زندانی‌های سیاسی، بعد به زندان شماره‌ی ۴ می‌رسیدیم. زندان خود من و بازرگان، طالقانی، سحابی‌ها، شیبانی، علی‌بابایی و دیگر زندانیان سیاسی. انتهای خیابان زندان شماره‌ی ۲ که سلول انفرادی هم داشت، دست راست کمی بالاتر، بهداری زندان و دست چپ ساختمان آجری که مدرسه‌ی زندان بوده است و دادگاه در این مدرسه تشکیل می‌شد. یک در ورودی گاراجی داشت و از حیاط وارد ساختمان می‌شدیم. یک درخت هم وسط حیاط بود. در سمت چپ ساختمان هم یک در آهنی بود که وارد یک حیاط مستطیل شکل می‌شدیم. انتهای این حیاط یک اتاق و یک راهرو بود. در خصوص این حیاط بعداً توضیح خواهم داد. ظاهراً این حیاط و اتاق آن، زندان انفرادی بود برای زندانیانی که تنبیه می‌شدند. چند روزی از آمدن به زندان قصر می‌گذشت، شهید حاج مهدی عراقی از طرف امام رئیس زندان قصر شد و اتاق ورودی زندان، دفتر کار ایشان شد. از جمله افسرانی که به زندان قصر آورده بودند، تیمسار طوفانیان بود که مسئول خریدهای نظامی بود، ولی در زندان قصر هرچه دنبالش گشتیم ظاهراً غیب شده بود. هیچ عکسی هم از او نداشتیم که تشخیص بدهیم. فردای آن روز من رفتم منزل تیمسار در زعفرانیه، که منزل بزرگی بود؛ در اختیار بچه‌های کمپته. ساختمان جالبی داشت. یک حیاط نسبتاً بزرگ وسط، دورتادور راهروی عریضی که هر چند نفر وارد یک واحد آپارتمان می‌شدیم، سرویس بهداشتی مدرن و اتاق‌های خواب و نشیمن. در هر کمد را که باز می‌کردیم سینی‌های نقره‌ای روی هم انباشته بود، بالاخره از یکی از اتاق‌ها چند قطعه عکس پرسنلی طوفانیان را پیدا کردم، آوردم زندان و دادم به مسئولین زندان‌های شماره‌ی ۲ و ۴ و ۳ که با زندانیان خودشان تطبیق دهند، ولی ظاهراً در هیچ یک از این زندان‌ها نبود. بعدها شایعه‌ای در مورد آقای زواره‌ای در فرار دادن طوفانیان به گوش می‌رسید، ولی به این شایعات توجه نکردیم.

یکی از روزها که در مدرسه‌ی علوی خدمت امام رسیده بودیم، آقای خلخالی گفت: چهل - پنجاه نفر از جمله هویدا را اعدام کنیم؛ شما عفو عمومی بدهید. ایشان فرمودند: من خون چه کسی را ببخشم؟ شما هم به هویدا کار نداشته باشید؛ مقوله‌ی او جدا است. روز دهم

فروردین بود. آن شب خلخالی یک افسر زندان را بعد از سؤال و جواب، دستور داد اعدام کردند. این کار با هیچ یک از دستورات امام سازگار نبود. فردا صبح با ماشین خودم رفتم قم، خدمت امام رسیدم و داستان شب قبل را برایشان تعریف کردم. گفتم: من سال‌ها زندان بوده‌ام. نقش یک افسر زندان را به‌عنوان زندانبان به‌خوبی می‌دانم. او فقط زندانبان است و هیچ نقشی ندارد. چرا برخلاف توصیه‌ی شما این جوان را اعدام کرده است؟ با ناراحتی وع صبانیت گفتم: خون اینها به گردن کیست؟ فرمودند: همه‌تان فردا بیاید قم. دکتر یزدی را هم بگویید بیاید. برگشتم تهران جریان را به آقای دکتر یزدی گفتم. ایشان گفتند: فردا که کار داریم روز بعد خواهیم رفت. فکر می‌کنم روز سه شنبه بود که بعدازظهر با هلی‌کوپتر از محل دانشکدهٔ افسری رفتیم قم، افرادی که آمدند: آقای مهدی هادوی داستان انقلاب، آقای ظهوری دستیار ایشان، آقای جنتی که تازه به زندان قصر آمده بودند، آقای علی نراقی، آقای زواره‌ی، آقای دکتر یزدی و من. آقای خلخالی هم پیش‌پیش رفته بود قم. وارد منزل که شدیم ابتدا خدمه‌ی هلی‌کوپتر عرض ارادت و دست‌بوسی کردند. امام هم تفقد کردند، رفتند بیرون. صحبت‌ها و داستان اعدام افسر زندانبان را مجدداً بیان کردم. امام فرمودند: دقت کنید کسی بدون جهت کشته نشود. نصایح زیادی کردند. آن شب بعد از نماز مغرب و عشاء خدمت چند تن از مراجع رسیدیم. نزدیک ساعت ۱۲ برگشتم تهران. از دانشکده‌ی افسری که مقابل نخست‌وزیری است وارد ساختمان نخست‌وزیری شدیم. ساعت کمی از ۱۲ گذشته بود. آقای دکتر یزدی خطاب به خلخالی، جنتی، نراقی و زواره‌ای کرد و گفت: آیین‌نامه‌ای برای دادگاه انقلاب نوشته‌ام، این را می‌خوانم حک و اصلاح کنید که ضوابط مشخص شود. آقایان گفتند: ما خوابمان می‌آید و رفتند. من و آقای هادوی هم آمدیم برویم؛ در کریدور نخست‌وزیری آقای افجه‌ای جلو آقای هادوی را گرفت و گفت: چند تا از حساب‌ها را مسدود کرده‌ایم؛ ملاحظه بکنید اگر تأیید کردید حکم آنها را بدهید. یک ساعتی دفتر مرحوم افجه‌ای بودیم. بعداً من با ماشین آقای هادوی رفتم منزل در خیابان جامی. آقای هادوی هم رفتند منزل خودشان. صبح ساعت ۸ از رادیو شنیدم که دیشب ۱۲ نفر را اعدام کرده‌اند. آه از نهادم درآمد. آنها که گفتند، خوابمان می‌آید؛ حاضر نشدند آیین‌نامه‌ای را که آقای دکتر یزدی تهیه کرده بودند بخوانند و رفتند. همان لحظه‌ی شنیدن این خبر، استعفایم را نوشتم خطاب به جناب آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر. یادم می‌آید نوشته بودم: این دادگاه نه انسانی است و نه شرعی. بدین وسیله استعفا‌ی خودم را تقدیم می‌کنم، ولی قبل از اینکه بروم نخست‌وزیری، حدود ساعت

۱۰ رفته زندان قصر. یگراست رفته محل دادگاه. هیچ‌یک از اعضای دادگاه نبودند، نه خلخالی نه آیت‌الله جنتی، نه نراقی و نه زواره‌ای. بچه‌ها گفتند: تا صبح دادگاه داشتند، رفته‌اند بخوابند. ساعت حدود ۳ بعدازظهر بود نراقی آمد. گفتیم: علی دیشب چه خبر بود؛ این چه کاری بود که کردید؟ گفت: خلخالی ۲۰ تا پرونده را آورده بود و می‌گفت این ۲۰ نفر امشب باید اعدام شوند. من یک پرونده را کش می‌رفتم زواره‌ای یکی دیگر را؛ بالاخره این ۱۲ نفر پرونده ماند. خلخالی همه را دستور داد یکی یکی اعدام کردند. با تأسف و ناراحتی داستان دیشب را برایم شرح داد. ساعت ۵ بعدازظهر آمد دفتر نخست‌وزیر، که ابراهیم (حکیمی) برادر من آن موقع رئیس دفتر نخست‌وزیر بود، گفت: امروز آقای مهندس بازرگان خیلی ملاقاتی و جلسه دارند؛ سرشان شلوغ است. نشستیم تا ساعت ۹ شب، ابراهیم گفت: حالا می‌توانی بروی تو. به محض اینکه در را باز کردم آقای مهندس بازرگان کیفشان را برداشته بودند و می‌خواستند از اتاق خارج شوند. با کمی عصبانیت فرمودند: بله چه فرمایشی است؟ عرض کردم آمده‌ام استعفا را از دادگاه انقلاب تقدیم کنم. همان جلو در نامه را گرفتند و خواندند. گفتند: باریک الله به تو. برگشتند پشت میزشان داستان را برایشان شرح دادم. معلوم بود از این اعدام‌ها خیلی ناراحت و کلافه شده‌اند. من از آن به بعد به زندان قصر می‌رفتم، ولی در جلسات دادگاه شرکت نمی‌کردم. پرونده‌ها را رسیدگی می‌کردم، شماره‌گذاری می‌کردم، خلاصه می‌کردم. آقای جنتی که تازه آمده بودند پرونده‌ها را مطالعه می‌کرد، و معمولاً در جلسات دادگاه شرکت نمی‌کرد.

مطلب دیگری یاد آمد بیان ضرر ندارد: روزهایی که هنوز امام در تهران بودند در مدرسه‌ی علوی، تغییراتی در اعضای دادگاه انقلاب دادند. به این ترتیب آقای ربانی شیرازی را نیز به‌عنوان قاضی شرع دادگاه انقلاب تعیین کردند و فرمودند: در خصوص رأی صادره اگر هر دو نفر قاضی شرع رأی واحد داشتند آن رأی اجرا می‌شود، ولی اگر رأی متفاوت بود اگر دو نفر از سه نفر شما به طرف هر کدام که بودید آن حکم اجرا شود، ولی آقای ربانی گفتند تا وقتی خلخالی هست من در هیچ دادگاهی شرکت نمی‌کنم. بدین ترتیب، هیچ دادگاهی با دو قاضی شرع و سه نفر دیگر تشکیل نشد. آرام آرام اختلافات در دادگاه و دادسرای انقلاب بالا گرفت. مرتب بچه‌ها به قم می‌رفتند. یک روز آقای نراقی به من گفت: آقای خمینی سراغ شما را گرفتند. گفتیم استعفا داده است. فرمودند: خیر، بگوئید بیاید. گفتیم نمی‌آیم. یک بار دیگر هم چند روز بعد آقای نراقی گفت باز هم آقا فرمودند به حکیمی بگوئید بیاید. گفتیم: آقای

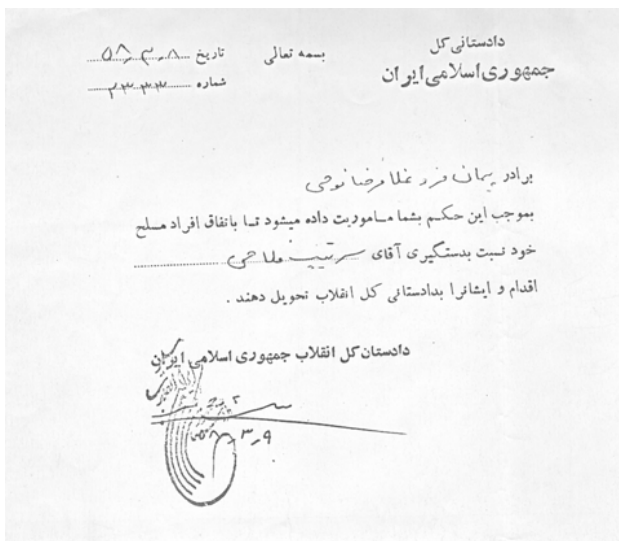
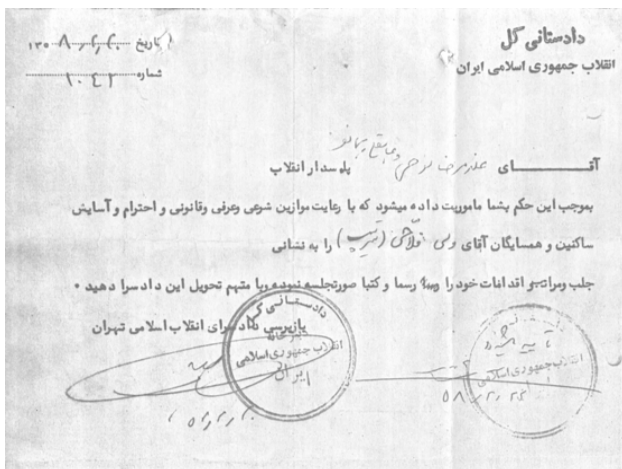
نراقی من و شما که نقشی نداریم. خون چه کسی را به گردن بگیرم، چرا بیایم؟ نرفتم که نرفتم. در دادگاه هم شرکت نمی‌کردم. خلخالی هم هر شب یک - دو تا اعدامی داشت. در همان حیاط مدرسه اعدام می‌کردند. یک شب خلخالی هویدا را آورد برای محاکمه. نراقی به من گفت: بیا در دادگاه. گفتم: می‌دانی که من استعفا داده‌ام. گفت: دادگاه هویدا است، حتماً بیا. رفتم در دادگاه نشستم ساعت از نصف شب گذشته بود. هویدا خواب آلود بود. سؤال و جواب‌ها شروع شد. بعد از یک ساعت من که فرمایش امام را در خصوص هویدا شنیده بودم، رفتم طبقه‌ی پایین به آقای دکتر یزدی زنگ زدم؛ جریان را گفتم. نیم ساعتی طول کشید خلخالی را پشت تلفن خواستند. رفت پایین و برگشت. دادگاه را تنفس داد و جلسه را به بعد موکول کرد. از فردای آن روز دو نفر از قضات دادگستری مرتب به زندان می‌آمدند، و از هویدا بازجویی می‌کردند (در زندان شماره‌ی ۲). شاید یک هفته - ده روزی این برنامه ادامه داشت. یکی از روزها قبل از ظهر به اتفاق آقای هادوی دادستان انقلاب و آقای دکتر یزدی رفتیم محل ستاد ارتش در خیابان معلم - که فعلاً دادگاه انقلاب در این محل است - سالن آمفی تئاتر را بازدید کردیم. سالن بزرگ با صندلی‌های مخملی زرشکی که گنجایش چهارصد - پانصد نفر را داشت. قرار بود هویدا را در این محل محاکمه کنیم. غافل از اینکه خلخالی در اندیشه‌ی دیگری است. علاوه‌بر دو نفر بازپرس که هر روز برای بازپرسی از هویدا به زندان قصر می‌آمدند، چهار - پنج نفر از قضات جوان دادگستری که از اعتصابیون بودند، به دادگاه انقلاب معرفی شده بودند؛ از جمله آقایان بیژنی، پویا، سبزواری و نقیب زاده. چند روزی در اوضاع و احوال دادگاه مطالعه کردند. چون دادگاه را مطلوب ندیدند به تدریج رفتند. مجدداً یک شب ساعت ۱۲ هویدا را آوردند، البته از ساعت ۱۰ احساس کردم ممکن است خبری باشد؛ چون آدم‌های غریبه‌ی زیادی آمده بودند. از تلویزیون هم آمده بودند. در کاراجی حیاط بسته شده بود و قفل بزرگی زده بودند، تلفن هم قطع شده بود. معلوم بود خلخالی می‌خواهد مجدداً هویدا را محاکمه کند، این بار هم به اصرار آقای نراقی در دادگاه نشستم. حدود ساعت یک نیمه‌شب بود که دادگاه شروع شد. خلخالی سؤالات پرت و پلائی مطرح می‌کرد. هویدا هم جواب‌های سربالا می‌داد؛ البته همه‌ی جریان دادگاه و صحبت‌ها ضبط شده است. من سؤالی را مطرح کردم. گفتم: آقای نصیری معاون نخست‌وزیر بوده‌اند و شما هم نخست‌وزیر؛ بنابراین، تمام مسئولیت‌ها و کارهای نصیری به‌عهده‌ی شما هم می‌باشد. گفت رؤسای ساواک را اعلی‌حضرت خودشان تعیین می‌کردند و مستقیم به خودشان گزارش می‌دادند. گفتم: آقای

هویدا من قانع نشدم؛ چون در قانون اساسی مشروطه، شخص شاه از مسئولیت مبرا است و نمی‌بایستی در کارهای اجرائی دخالت نماید. گفت: همه‌ی امور زیر نظر اعلی‌حضرت است. گفتیم: این، گناه شما را بیشتر می‌کند. اشکال شما و ضعف شما باعث شده است اعلی‌حضرت همه کاره‌ی مملکت بشوند. آقای نراقی هم یکی دو تا سؤال مطرح کرد که یادم نیست چه بود. خلخالی ختم دادگاه را اعلام کرد. آقای هویدا به من و آقای نراقی گفت: من حرف‌های خصوصی دارم؛ می‌خواهم با شما طرح کنم. گفتیم: عیب ندارد، ما هم آماده ایم. در این وقت، خلخالی هویدا را برد پایین و با تحکم گفت: کسی حق ندارد پایین بیاید، ولی من و نراقی رفتیم پایین. به محض اینکه پایین رسیدیم صدای تیر را از حیاط پهلو که قبلاً توضیح داده بودم، شنیدیم. آمدیم توی حیاط، هادی غفاری را دیدم کلت به دست از حیاط بغلی آمد بیرون. برگشتم اتاق پایین با عصبانیت به خلخالی بد و بیراهه گفتم. گفتیم: آخر این چه وحشی‌گری است که کردی؟ آبروی انقلاب و امام را بردی! آنقدر ناراحت و عصبانی بودم که گریه‌ام گرفت. آقای نقیب‌زاده یکی از قضات جوان دادگستری یک متن حکم یک صفحه‌ای نوشت، بلند قرائت کرد و در حیاط بغل که هویدا را زده بودند چند تیر هوایی شلیک کردند. خلخالی به غفاری گفت: چرا دستت می‌لرزید. بدین ترتیب هویدا را که قرار بود در آن سالن محاکمه کنیم و اسرار نظام را فاش نماید، به زیر خاک رفت. بعدها شنیدیم در مجلس گفته بود: حکیمی بهایی است. رفتم مجلس در یکی از کمیسیون‌ها گیرش آوردم؛ گفتیم: این مزخرف چه بود گفتی؟ گفت: هویدا را اعدام کردم چرا گریه کردی؟ گفتیم: تو هویدا را ترور کردی، گفتیم به خاطر آبروی انقلاب و عمل زشتی که کردی گریه‌ام گرفت.

همان‌طور که قبلاً گفته بودم اختلافات در درون دادگاه خیلی بالا گرفته بود. مرتب بچه‌ها به قم نزد امام می‌رفتند. یک روز آقایان بهشتی، مهندس سبحانی و بنی‌صدر از طرف امام مأمور رسیدگی به وضع زندان و دادگاه انقلاب شده بودند وارد زندان قصر شدند. در طبقه‌ی دوم، اتاق بزرگی بود که با موکت فرش شده بود. همه نشستند دور‌تادور اتاق. بچه‌ها هم نشسته بودند. هرکس نکات مورد نظر خودش را بیان می‌کرد و آقایان یادداشت برمی‌داشتند. من یک موضوع را مطرح کردم گفتیم: در غرب این ساختمان، ساختمان، کوچک‌تری هست دارای یک سالن، یک اتاق و یک زیرزمین. گفتیم: من یک روز سرزده رفتم به این ساختمان. معلوم شد عده‌ای در اینجا برای خودشان دادگاه تشکیل داده‌اند و چند نفر زندانی در این زیرزمین دارند. در این لحظه دیدم یک نفر را بازجویی می‌کنند؛ در حالی که چشم‌هایش را

بسته بودند. گفتم این کار ساواک بود، شما چرا این کار را می‌کنید؟ معلوم شد اینها بچه‌های مجاهدین هستند، و زندانی‌ها هم اغلب ساواکی‌ها هستند. این گزارش را دادم و گفتم: هرچه زودتر این محل بایستی تعطیل شود. آقایان گزارشات را گرفتند و بعد از یکی - دو ساعت رفتند. یک مطلب دیگر هم یادم آمد بد نیست بازگو کنم: اوایل که رفته بودیم زندان قصر، یک روز عصر، آقایایی که بین پنجاه و پنج - شصت سال سن و قد کشیده و بلندی داشت، آوردند زندان قصر. پس از سؤال و جواب معلوم شد ایشان آقای مهندس شبیانی مدیر عامل کارخانه‌ی ذوب آهن اصفهان هستند. البته شایع شده بود در زیرزمین کارخانه، شکنجه‌گاه است، ولی من می‌دانم در زیرزمین کارخانه بایستی پیل‌های باتری فراوان برای تبدیل برق متناوب به برق مستقیم وجود داشته باشد و شایعات کذب، موجب گرفتاری آقای مهندس شبیانی شده است. با کمی دلجویی گفتم شما آزاد هستید می‌توانید بروید، ولی چون می‌ترسید، نرفت؛ در زندان ماند، تا اینکه شب خودم با ماشینم او را بردم منزلش در فرمانیه. چون من به‌عنوان نماینده‌ی مردم انتخاب شده بودم اگر تشخیص می‌دادم کسی را بدون جهت گرفته اند، حق داشتیم او را آزاد کنیم. از جمله یک شب ساعت ۱۱ به من خبر دادند دو نفر دختر را در کمیته‌ی خیابان وزرا گرفته بودند. رفتم به آن کمیته، مسئول کمیته حاج آقا توکلی بود که خودش در خیابان وزرا مغازه‌ی فرش فروشی داشت. معلوم شد این دو تا دختر را گرفته بودند که پدرشان را که یک تیمسار ارتش بود تحویل دهند. آنها هم مثل جوجه می‌لرزیدند و می‌گفتند ما از پدرمان اطلاع نداریم. بلافاصله دستور دادم آزادشان کردند و تحویل یکی از بستگانشان دادم. من تا اول خرداد ۵۸ در زندان قصر بودم. در اول خرداد از طرف وزیر کشاورزی جناب آقای علی‌محمد ایزدی برای مدیر عاملی شرکت پخش کود شیمیایی و تولید سم دعوت به کار شدم و مدت سه سال و دو ماه کم در این مسئولیت خدمت کردم. ابوالفضل حکیمی».

۶۶- افشین متین، کنفدراسیون: تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، ۱۳۳۲
- ۱۳۵۷، ترجمه ارسطو آدری، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸.



۶۸- خاطرات آیت الله خلخالی، تهران، نشر سایه، ۱۳۸۳.

۶۹- استعفای هادوی و نصب قدوسی
حکم انتصاب قدوسی به سمت دادستانی دادگاه انقلاب

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجت الاسلام آقای حاج شیخ علی قدوسی دامت افاضاته بدین وسیله جناب عالی به سمت دادستانی کل انقلاب اسلامی در سطح کشور منصوب می‌شوید که از این تاریخ در کارهای دادستانی اقدام و شروع به کار نمایید و در هر حال احتیاط را کاملاً مراعات نمایید. از خدای تعالی ادامه‌ی توفیقات جناب عالی را خواستارم. ۱۲ رمضان ۹۹ - روح الله الموسوی الخمینی

به دنبال تغییر دادستان انقلاب اسلامی - متن نامه به آقای هادوی به منظور تشکر و قدردانی به این شرح در اختیار خبرگزاری پارس گذاشته شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای هادوی دادستان انقلاب اسلامی ضمن تشکر و قدردانی از زحماتی که در طول این چند ماهه - جنابعالی در مقام دادستانی متحمل شدید قرار شد از این تاریخ جناب حجة الاسلام آقای حاج شیخ علی قدوسی دامت افاضاته متصدی مقام دادستانی شده و به این مقام منصوب گردند. مراتب جهت اطلاع آن جناب به این وسیله ارسال شد. از خدای تعالی موفقیت جنابعالی را خواستارم. والسلام علیکم و رحمه الله به تاریخ ۱۲ رمضان ۹۹ روح الله الموسوی الخمینی

۷۰- کنفرانس مطبوعاتی اعلام تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، روزنامه‌ی کیهان ۱۳۵۷/۱۲/۵.

«براساس لایحه‌ای از سوی دولت موقت و تصویب شورای انقلاب اسلامی و تأیید امام سپاه پاسدار انقلاب اسلامی تشکیل می‌شود.

دکتر ابراهیم یزدی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، در یک گفتگوی مطبوعاتی ضمن اعلام تشکیل سپاه پاسداران، وظایف آن را حفظ نظم در شهرها و روستاها و جلوگیری از تحریک و توطئه و خرابکاری در مؤسسات دولتی و ملی و مراکز عمومی و سفارتخانه‌ها، جلوگیری از رسوخ عناصر فرصت‌طلب و ضدانقلابی در داخل صفوف مردم، بازرسی و جلوگیری از هرگونه توطئه و تخریب از طرف ضدانقلاب و بالاخره اجرای دستورات دولت موقت انقلاب اسلامی و اجرای احکام دادگاه‌های فوق‌العاده‌ی اسلامی معرفی کرد. این نیروی مسلح همچنین وظیفه دارد که در مواقع ضروری به مقامات قضایی و انتظامی یاری دهد. این

سپاه تشکیلات وسیعی نخواهد داشت. سپاه پاسداران انقلاب یک شورای مرکزی هماهنگی دارد و یک ستاد فرماندهی که در رأس آن یک فرمانده کل قرار می‌گیرد.

این سپاه یک شبکه‌بندی منطقه‌ای خواهد داشت که در هر منطقه، بخش‌های مختلف، گروه‌ها و بالاخره پاسداران انجام وظیفه می‌کنند. دو نوع پاسدار در سپاه پیش‌بینی شده است: پاسدار فعال و پاسدار ذخیره. پاسداران ذخیره کسانی هستند که در عین حالی که عضو سپاه پاسداران می‌باشند، در محل کار و درس خود حضور دارند و در مواقع فوق‌العاده بسیج می‌شوند. دکتر یزدی که مسئولیت تشکیل سپاه پاسداران انقلاب به وی سپرده شده است، در قسمت دیگری از سخنان خود گفت: با توجه به عدم آشنایی کامل برادران مسلح به کاربرد سلاح‌های مختلف، یکی از برنامه‌هایی که برای سپاه پاسداران انقلاب در نظر گرفته شده، گذراندن دوره‌های آموزشی است. و از آنجا که سپاه پاسداران یک نیروی نظامی نیست، بلکه یک گردان انقلابی است که مسلح خواهد شد، در این سپاه تعلیمات سیاسی و ایدئولوژیکی هم در کنار تعلیمات نظامی داده خواهد شد. سپاه پاسداران انقلاب، هم در تهران و هم در شهرستان‌ها و روستاها به تدریج تأسیس خواهد شد.

این لایحه از طرف دولت به تصویب رسیده و مسئول اجرای آن معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب است. همچنین از سوی امام خمینی آیت‌الله لاهوتی به عنوان نماینده‌ی رهبر انقلاب در شورای هماهنگی شرکت می‌کنند.

دکتر ابراهیم یزدی در قسمت دیگری از سخنان خود گفت: "ما می‌دانیم این انقلاب یک انقلاب مردمی است. خود مردم بوده‌اند که رفته‌اند و سلاح دست گرفته و به پیروزی رسیده‌اند و این حق مردم است که اسلحه‌ی خود را حفظ کنند. اما برای حفظ اسلحه باید ضوابط حاکم بر روابط باشد، تشکیل سپاه پاسداران درست در جهت تکمیل همان امری است که خود مردم انجام داده‌اند."

وی از کلیه‌ی مبارزانی که اکنون در سنگرها پاس می‌دهند و از مراکز حیاتی حفاظت می‌کنند خواست، با ایجاد سپاه پاسداران، سنگرهای خود را ترک نکنند و به حفظ انتظامات همچنان ادامه دهند تا به تدریج قدرت به سپاه پاسداران انقلاب انتقال یابد.

دکتر ابراهیم یزدی در پاسخ این سؤال که شورای مرکزی سپاه پاسداران انقلاب از چه کسانی تشکیل شده است و فرمانده این سپاه کیست، گفت: "در حال حاضر تصمیم نداریم که

اعضای شورای مرکزی سپاه پاسداران را معرفی کنیم. فرمانده سپاه پاسداران نیز بعداً معرفی خواهد شد."

او در جواب این پرسش که آیا در ارتش نیز همچون سپاه پاسداران تعلیمات سیاسی و ایدئولوژیک در کنار تعلیمات نظامی انجام می‌شود یا نه؟ گفت: "ارتش مسئله‌ای جدا از سپاه پاسداران است. ضمن اینکه تعلیمات ایدئولوژیک در ارتش نیز خواهیم داد."

پرسیده شد: "با توجه به نقش سپاه پاسداران انقلاب، وظیفه‌ی این سپاه با مأموران شهربانی و ژاندارمری و ضابطین دادگستری تداخل نخواهد کرد؟"

یزدی گفت: "با ضابطین دادگستری خیر. اما در صورتی که دادستان دادگاه انقلاب دستور جلب شخصی را به سپاه ابلاغ کند، سپاه این وظیفه را انجام خواهد داد، اما سپاه پاسداران انقلاب در رابطه با شهربانی و ژاندارمری مستقل است و همان‌طور که در لایحه پیش‌بینی شده اینها می‌توانند با هم همکاری داشته باشند."

پرسیده شد: "بازگرداندن شاه هم جزو وظایف سپاه است؟"

وی پاسخ داد: "هر وظیفه‌ی انقلابی که به‌عهده‌اش گذاشته شود انجام خواهد داد. از جمله این وظایف احتمالاً بازگرداندن شاه خواهد بود. ضمن اینکه بازگرداندن شاه صرفاً یک وظیفه‌ی نظامی نیست، بلکه از راه‌های سیاسی و دیپلماتیک هم استفاده خواهیم کرد." پرسیده شد: "آیا کسانی که در سپاه پاسداران انقلاب عضویت می‌یابند، دارای شرایط خاصی هستند؟"

یزدی گفت: "بله، اعضای سپاه باید دارای ویژگی‌های خاصی باشند و صرفاً آشنایی با کاربرد اسلحه کافی نیست. آنها باید به انقلاب اسلامی ایمان داشته و آماده باشند در راه اهداف این انقلاب فداکاری کنند و شهامت داشته باشند. همچنین قدرت فکری و جسمی برای انجام وظایف انقلابی داشته باشند."

از یزدی پرسیدند: "آیا سپاه پاسداران انقلاب از همکاری گروه‌های پیش‌تاز مسلح برخوردار خواهد بود و با آنها همکاری خواهد کرد؟"

جواب داد: "نه، در حال حاضر ما راجع به این گروه‌ها هیچ بحثی نداریم. در مرحله‌ی اول افرادی که اسلحه برداشته و به ابتکار خلاق خود کمیته‌های محلی را به‌وجود آورده‌اند، متشکل خواهیم کرد."

پرسیده شد: "در سخنانتان به تحریک علیه انقلاب اشاره کردید؛ چه تحریکاتی بر علیه انقلاب در جریان است؟"

یزدی گفت: "ما می‌دانیم که افرادی از ساواک و گارد شاه سابق، اسلحه در دست دارند و با لباس شخصی در شهر می‌گردند و دست به تحریک مردم می‌زنند. ما می‌دانیم افرادی که از سوی هیچ‌یک از مسئولان کشور مأموریت ندارند، به منازل مردم حمله می‌کنند. به سفارت بلغارستان حمله شد، در حالی که سفیر هم نبود، همسر و فرزندان او را با خود برده‌اند، به کلیساها و معابد حمله می‌کنند. اینها افرادی هستند که بر علیه انقلاب توطئه و تحریک می‌کنند و باید جلو آنها گرفته شود."

پرسیده شد: "سرنوشت سلاح‌هایی که در دست افراد غیر مسئول است چه خواهد بود؟" لاهوتی گفت: "اگر کسانی اطلاع دارند افرادی به‌طور غیرمجاز سلاح در اختیار دارند، به ما اطلاع دهند تا تصمیمات اتخاذ شده به مورد اجرا گذاشته شود. همچنین افرادی که سلاح در دست دارند باید از تیراندازی‌های بی‌مورد خودداری کنند؛ چرا که این گلوله‌ها از بیت‌المال ملت است و تیراندازی بی‌مورد خلاف و حرام است. تنها گروه‌هایی می‌توانند افراد را بازداشت کنند که از سوی دادگاه انقلاب دستور داشته باشند. هیچ‌یک از برادران مجاهد حق تعرض به افراد و مؤسسات و ادارات را ندارند."

پرسیده شد: افرادی که داوطلب عضویت در سپاه پاسداران هستند از چه زمانی و به کجا مراجعه کنند؟"

یزدی گفت: "امروز ساعت ۳ بعدازظهر از نمایندگان کمیته‌های انتظامات محلی تهران دعوت شده‌اند که همراه با امام جماعت مساجد مربوطه و معرفی‌نامه‌ی کتبی به محل ستاد سپاه پاسداران (محل سابق فرماندار نظامی) مراجعه کنند. در این جلسه، مسائل مختلف در این زمینه به بحث گذاشته خواهد شد. بعداً عموم مردم را از آن مطلع خواهیم کرد. برای افرادی که هم‌اکنون اسلحه حمل می‌کنند و به پاسداری و حفاظت مشغولند به تدریج کارت شناسایی جدید صادر خواهد شد. همچنین کارت جواز حمل اسلحه نیز به آنان داده خواهد شد. در اینجا اضافه کنم که افراد ذخیره‌ی سپاه پاسداران نیز اسلحه و کارت جواز حمل آن را دارا خواهند بود. این تنها راهی است که می‌توانیم اسلحه‌هایی را که در دست افراد نا صالح قرار دارد، جمع‌آوری کنیم."

از یزدی پرسیدند: "خدمت وظیفه‌ی عمومی چه خواهد شد؟ و آیا تسهیلاتی در این زمینه برای افرادی که عضو سپاه پاسداران هستند در نظر گرفته شده است؟" او پاسخ داد: "در این زمینه بحث شده اما هنوز تصمیمی اتخاذ نشده است».

۷۱- روایت آقای مهندس محمد توسلی از تأسیس سپاه، اعتماد ملی، ۱۷/۴/۸۷

در چرایی شکل‌گیری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران باید به دوران پیروزی انقلاب بازگشت؛ دوره‌ای که سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) که چشم و مغز و مشت رژیم پهلوی به‌شمار می‌رفت از هم پاشیده بود، ارتش با فرار شاه به عنوان فرمانده کل و فرماندهان بلندپایه و خلع سلاح پادگان‌ها - گرچه ساختارش را حفظ کرد اما - منفل شده بود؛ چنان‌که در آستانه‌ی پیروزی انقلاب، فرماندهان ارتش طی بیانیه‌ای اعلام بی‌طرفی کرده بودند؛ پلیس شهرهای مختلف و ژاندارمری با خلع سلاح از سوی مردم فرو پاشیده بود و در مجموع نیروی امنیتی و انتظامی برای کنترل امور وجود نداشت و نیروهای مردمی، امنیت شهرها را در اختیار داشتند. در اوایل بهمن ۱۳۵۷ که ستاد استقبال از امام خمینی شکل گرفت، برای داوطلبان، کارت‌های عضویتی صادر شد که این داوطلبان در خلال روزهای ۱۲ تا ۲۲ بهمن در ستادهای حفظ امنیت فعال شدند. این نیروها به تدریج کمیته‌های محلی را در مساجد ایجاد کردند که در نهایت کمیته‌ی مرکزی شکل گرفت که سرپرستی آن با مهدوی کنی بود. این کمیته‌ها انتظامات محلات را در شهرها برعهده داشتند. در چنین حال و هوایی بود که شادروان مهندس مهدی بازرگان در ۱۵ بهمن مأمور تشکیل دولت موقت شد؛ در حالی که پس از ۲۲ بهمن برای اعمال حاکمیت عملاً ابزار امنیتی و انتظامی در اختیار نداشت و همین امر نگرانی رهبری و شورای انقلاب را موجب شده بود. من روز هفتم اسفند ۱۳۵۷ شهردار تهران شدم. شرایط به گونه‌ای بود که با تحریک نیروهای ضد انقلاب، مرا طی ماه‌های اسفند و فروردین دو بار در اتاقم به گروگان گرفتند. در نخست‌وزیری، وزارتخانه‌ها و در استان‌های مختلف هم چنین شرایطی حاکم بود تا انقلاب را از درون با مشکل مواجه کنند.

اعلام تشکیل گارد ملی

فقدان نیروهای نظامی حافظ امنیت با واکنش رهبر فقید انقلاب مواجه شد که اعلام کردند برای جلوگیری از تشنج‌ات و ایجاد نظم، «گارد ملی» تشکیل شود. تشکیل گارد ملی به دولت موقت و از سوی آن به دکتر ابراهیم یزدی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب سپرده شد و او با توجه به همکاری که با یکدیگر داشتیم و بالاخص تز کارشناسی ارشد بنده در آمریکا در

زمینه‌ی سازماندهی، تصدی امور مربوط به تدوین اساسنامه‌ی آن را به من سپرد. همزمان امام حکمی به آیت‌الله لاهوتی دادند و وی نماینده‌ی رهبر انقلاب در پروژه‌ی تشکیل گارد ملی شد. من و لاهوتی در پادگان باغ‌شاه (و بعدها پادگان لاهوتی) مستقر شدیم و از ۲۳ بهمن تا ۷ اسفند (که من به شهرداری تهران رفتم) پیش‌نویسی برای اساسنامه‌ی گارد ملی تدوین کردیم که این پیش‌نویس به معاونت امور انقلاب (دکتر یزدی) سپرده شد.

در این پیش‌نویس، شورای فرماندهی و واحدهایی در زیر مجموعه‌ی آن پیش‌بینی شده بود. شورای فرماندهی پنج عضو داشت: نماینده‌ی وزارت کشور که مسئولیت حفظ امنیت کشور را دارد (سرگردی از ژاندارمری)، نماینده‌ی دادستان کل کشور (آقای شهشهانی دادستان کل، آقای فاتحی را معرفی کردند)، نماینده‌ی ستاد مشترک (سرهنگ دیزجی)، نماینده‌ی مقام رهبری (آیت‌الله لاهوتی) و نماینده‌ی دولت (دکتر ابراهیم یزدی). واحدهای زیر مجموعه، شامل واحد آموزش و واحد اطلاعات و تحقیقات بود. این اساسنامه در شورای فرماندهی به تصویب رسید و ظاهراً در مرحله‌ی بعد پس از تأیید شورای انقلاب در دوم اردیبهشت ماه سال ۵۸ رهبر فقید انقلاب آن را رسماً اعلام کردند. تهیه‌ی این پیش‌نویس برگرفته از تجربه‌ای بود که در سازماندهی نهادهای اجتماعی در ایران و سپس در خارج از کشور اندوخته بودم.

سپاه به جای گارد

یکی از گام‌های اولیه، بحث انتخاب نام بود؛ چرا که نام گارد ملی در بعد اثرگذاری اجتماعی، مناسب تشخیص داده نشد و می‌توانست تداعی کننده‌ی نام گارد شاهنشاهی باشد و در مجموع این نام نمی‌توانست اهداف راهبردی که این نهاد بر پایه‌ی آن شکل گرفته بود را نمایندگی کند. نامی که انتخاب شد «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» بود. قرار شد نام سپاه جایگزین گارد شود؛ چرا که "سپاه" پس زمینه‌ی ذهنی مثبتی در جامعه داشت و سپاه دانش و سپاه کشاورزی و ... تداعی کننده‌ی نهادهایی با ماهیت خدمات مردمی در سطح شهرها و روستاها بودند. در انتخاب نام، این جمله‌ی دکتر علی شریعتی نیز نصب العین قرار گرفت که پیامبر در ابتدای دوران نبوت خود از قالب‌های به‌جامانده از دوران جاهلیت استفاده و آنها را در راه اهداف متعالی به کار می‌گرفت. فکر کردیم اگر از واژه‌ی سپاه استفاده شود، پذیرش اجتماعی بیشتری خواهد داشت. حتی در دوره‌ی حضورم در شهرداری تهران، در شورای نام‌گذاری پیشنهاد شد نام خیابان سلطنت آباد که در طول آن تأسیسات ارتش و سپاه وجود داشت به خیابان "پاسداران" تغییر یابد.

پنج "لا"

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مأمور پاسداری از ارزش‌های انقلاب شد؛ پاسداری از مطالبات تاریخی یک‌صد ساله‌ی مردم ایران که با به ثمر رسیدن انقلاب بایستی از آن محافظت می‌شد. در مجموع پنج ارزشی که جزء مطالبات انقلاب بود و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مأمور پاسداری از آن شد، عبارت بود از: نفی استبداد و اینکه مردم در پی جایگزینی آزادی به جای استبداد بودند؛ نفی استیلا بیگانه و حفظ استقلال کشور که بالاخص پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مردم را رنج می‌داد؛ نفی استثمار طبقاتی که همانا مطالبه‌ی عدالت بود؛ نفی حاکمان مستبد و اقتدارگرا که در رکن جمهوریت نظام و حاکمیت ملت متبلور شد و نفی ابتذال فرهنگی حاکم برجامعه‌ی پیش از انقلاب که فرهنگ بیگانه آن را تزریق می‌کرد و باید ارزش‌های اسلامی و ملی جایگزین آن می‌شد. سپاه پاسداران نهادی تعریف شد که بایستی مدافع این پنج ارزش اصولی انقلاب باشد. همین ارزش‌ها در آرم سپاه هم تبلور یافت. «لا» موجود در آرم سپاه، پنج نفی پیش گفته است؛ برگرفته از «لا»ی منقوش در آرم حسینیه‌ی ارشاد و «نه» موجود در ادبیات دکتر شریعتی و همه بر گرفته از "لا"ی لا اله الا الله.

خروج سپاه از کنترل دولت موقت

پس از تصویب پیش‌نویس اساسنامه در شورای فرماندهی و شروع کار واحدهای زیرمجموعه و انتخاب فرماندهان سپاه در چند مرکز استانی (آذربایجان، زنجان، رشت، شیراز و ...) و پس از برگزاری اولین گردهمایی فرماندهان و فعالان سپاه پاسداران در پادگان عباس آباد که من و لاهوتی نیز در آن شرکت داشتیم، جمعی که با حضور چنین نهادی در دولت موقت موافق نبودند در پادگان جمشیدیه نهادی موازی تشکیل دادند و در همان فروردین ماه ۵۸ پس از انتقال آقای دکتر یزدی به وزارت امور خارجه، نهاد سپاه از دولت موقت جدا شد و زیرمجموعه‌ی شورای انقلاب قرار گرفت. دکتر چمران که در دولت موقت جایگزین دکتر یزدی یعنی معاونت امور انقلاب شده بودند، اقدام به تشکیل نیروی ویژه کردند.

رهبر فقید انقلاب برای تأمین اقتدار دولت موقت، این پروژه را به آن سپرد و پایه‌گذاری شد تا زمینه‌ی قدرت دولت موقت را فراهم کند؛ اما به فاصله‌ی اندکی برخی اعضای حزب جمهوری اسلامی که در شورای انقلاب بودند خواستار آن شدند که مدیریت سپاه از کنترل دولت موقت خارج شود. بر این اساس مدیریت و فرماندهی سپاه از دولت موقت خارج شد. علاوه‌بر نهاد سپاه پاسداران که توسط دولت موقت پایه‌گذاری شد، نهادهای مشابهی نیز در

آن دوره تأسیس گردید، همچون جهاد سازندگی که با ابتکار آقای حسین بنی‌اسدی شکل گرفت، اما بعدها به ناطق نوری تحویل داده شد.

نهادی برای دوران انتقال

ما برای سپاه پاسداران عمر دیرپایی متصور نبودیم. به نظر ما سپاه پاسداران تا زمانی بایستی به فعالیت خود ادامه می‌داد که نهادهای دیگر نظامی تعریف شده و استقرار یابند. در نگاه نخست، سپاه نهادی برای دوره‌ی انتقال تعریف می‌شد که با شکل‌گیری و قوام نهادهای رسمی لازم، کارکردهای سپاه نیز به آنها واگذار می‌شود، اما در تدوین قانون اساسی با تعریف آن به‌عنوان نهادی نظامی، سپاه تبدیل به نهادی دائمی در کنار ارتش شد. سپاه نه فقط از کسوت نهادی موقت به دائمی درآمد که ساختاری یافت که تنها در قامت فرهنگی - نظامی نمی‌گنجد، بلکه عملاً فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و عمرانی نیز جزء کارکردهای آن شده است.

۷۲- جزئیات تشکیل سپاه پاسداران از زبان بنیان‌گذاران آن

روزنامهٔ کیهان، تیرماه ۱۳۵۹:

«دکتر ابراهیم یزدی، نماینده‌ی مجلس، که پس از پیروزی انقلاب از سوی شورای انقلاب مأمور تشکیل سپاه پاسداران شده بود، امروز در گفتگویی با خبرنگار کیهان، چگونگی تشکیل این نیروی مردمی و مکتبی مسلح را تشریح کرد. وی با اشاره به عملکرد سپاه پاسداران گفت: «عملکرد سپاه پاسداران بسیار درخشان بود، ولی اگر فرصت‌طلبان و انحصارگران سپاه را به حال خود می‌گذاشتند، می‌توانست بهتر از این باشد».

دکتر یزدی ابتدا به تشکیل سپاه پاسداران اشاره کرد و گفت: «بعد از پیروزی انقلاب، همه‌ی نیروهای نظامی و انتظامی مملکت، عموماً یا متلاشی شده بودند، یا اصولاً قابل اعتماد نبودند. فکر تأسیس نیروی مسلح مردمی که حتی قبل از انقلاب افکار را به خود مشغول کرده بود، مجدداً مطرح شد. بعضی، از جمله مهندس بازرگان، پیشنهاد تأسیس سپاهی را به نام "گارد ملی" دادند. این پیشنهاد در شورای انقلاب مطرح و تصویب شد. از طرف شورای انقلاب این مأموریت به من - که آن موقع معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب بودم - محول شد. من از آقای مهندس محمد توسلی برای همکاری دعوت کردم. بعد از مشورت‌هایی، اولین اساسنامه‌ی سپاه پاسداران تنظیم و در شورای انقلاب جهت بررسی و تصمیم‌گیری مطرح شد. در پیشنهادی که تهیه شده بود، به جای "گارد ملی" که مفهوم سیاسی - نظامی دارد، عنوان

"سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" را پیشنهاد کردیم. این پیشنهاد که از طرف ما شد و مورد قبول قرار گرفت، قبل از هر چیز محتوای مکتبی - سیاسی این نیرو را بیان می‌کند و ماهیت متفاوت آن را با سایر نیروهای نظامی یا انتظامی نشان می‌دهد؛ به این معنا که سپاه یک وظیفه‌ی محوری و اساسی دارد و آن پاسداری از انقلاب اسلامی است. کسی می‌تواند از انقلاب اسلامی پاسداری کند، که خود از حداکثر شناخت از مکتب و از انقلاب اسلامی و تقوای اسلامی برخوردار باشد. تفاوت پاسداران با نیروهای مسلح دیگر در این است که این ارگان مکتبی "عامل به احکام"، برخوردار از ایمان، صداقت، تقوا، گذشت و فداکاری است. پس از آنکه آیین‌نامه‌ی سپاه تنظیم گشته و به تصویب شورای انقلاب رسید، یک هیئت هماهنگی مرکب از نماینده‌ی امام، نماینده‌ی دولت، نماینده‌ی وزارت کشور، نماینده‌ی وزارت دادگستری و ستاد ارتش، مسئولیت ایجاد هماهنگی بین سپاه و سایر نیروها را برعهده گرفت. از طرف امام نیز، برادر عزیزمان آقای لاهوتی که فعالیت خود را در این زمینه از روزهای انقلاب در پادگان لاهوتی (باغ‌شاه سابق) شروع کرده بود، به عضویت در شورای هماهنگی سپاه تعیین شد. برای انتخاب ستاد فرماندهی نیز در استان تهران، شوراها و گروه‌هایی‌های متعددی به دعوت سپاه، و با شرکت کمیته‌های محلی و حومه که طی دوران انقلاب به وجود آمده بودند، در پادگان عباس آباد که یکی از مراکز موقت سپاه بود، برگزار شد و شرکت کنندگان از کمیته‌های مختلف تهران، اعضای ستاد فرماندهی سپاه پاسداران را انتخاب کردند. همچنین بلافاصله مراکز متعددی برای آموزش افراد سپاه به وجود آمد که از آن جمله می‌توان از آموزش‌های مکتبی و ایدئولوژیک، آموزش نظامی و رزمی، آموزش‌های امنیتی گروه‌های تحقیق و بررسی یاد کرد. اولین هیئت‌های ویژه برای تأسیس سپاه در شهرستان‌ها تعیین شدند و مأموریت خود را آغاز کردند. به دلیل ماهیت مکتبی سپاه، آموزش‌های عقیدتی از همان آغاز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

دکتر یزدی در مورد عملکرد سپاه پاسداران گفت: «کار سپاه تاکنون بسیار موفقیت‌آمیز و چشمگیر بوده است، اما می‌توانست خیلی بهتر و عالی‌تر از این باشد، اگر طالبان قدرت و انحصارگران، سپاه را به حال خود می‌گذاشتند. شما باید بدانید که سپاه پاسداران به عنوان یک نیروی مسلح و مکتبی متشکل از بهترین جوانان ما، از یک کشش فوق‌العاده بالایی برخوردار است. کنترل چنین نیرویی برای متکثرترین قدرت‌طلب، در هر مقام و پوششی، همیشه وسوسه‌انگیز خواهد بود. به همین دلیل است که از ابتدای امر، تمام کوشش و اصرار و فشار

ما بر این بود که این نیرو در اختیار هیچ گروه خاصی قرار نگیرد و به بازوی نظامی هیچ گروه و فرقه‌ی خاصی تبدیل نشود».

دکتر یزدی در مورد علت جدا شدن سپاه پاسداران از دولت گفت: «بنا به دلایلی که شاید ذکر جزئیات آن در اینجا مصلحت نباشد، و در پی اعمال فشارها برای تبدیل سپاه به یک عامل قدرت در دست یک گروه، که برای این‌جانب غیر قابل قبول بود و زیر بار آن نرفتیم، به ناچار برای آنکه بتوانند نظرات خود را اعمال کنند، با یک "طرح قانونی"، سپاه را به کلی از دولت جدا کردند و زیر نظر شورای انقلاب قرار دادند. به این ترتیب، مسئولیت امر سپاه پاسداران از آن پس تا کنون از دست اینجانب خارج شده است».

آینده‌ی سپاه

دکتر یزدی در بخشی دیگر از سخنانش به آینده‌ی سپاه اشاره کرد و گفت: «آینده‌ی سپاه دو وجه دارد: یک وجه آن بسیار متلاطم و متشنج و یک وجه بسیار درخشان و امیدوارکننده است. وجه متلاطم به این دلیل است که سپاه تنها نیروی مسلح مکتبی است که با تحرک رزمی فوق‌العاده بالا می‌تواند ضد انقلاب را در درگیری‌های اجتناب‌ناپذیر متلاشی کند و از بین ببرد؛ بنابراین، ضد انقلاب در جریان تحریکات دائم خواهد کوشید که این نیرو را خنثی و متلاشی کند. وجه دوم آنکه کوشش و تلاش قدرت‌طلبان برای کنترل سپاه و دراختیار گرفتن آن، که این روزها ما شاهد درگیری بین این قدرت‌ها هستیم، ادامه خواهد یافت و شک نیست که این درگیری قدرت‌ها و انعکاس آن، تشنجاتی را در سپاه به‌وجود خواهد آورد. اما وجه درخشان سپاه این است که بدنه‌ی اصلی و اکثریت قریب به اتفاق سپاه را جوانانی با ایمان و از نظر سیاسی آگاه و با تقوا تشکیل می‌دهند. اینها کسانی هستند که به دنبال نام و نشان نیستند. به خاطر خدا و به فرمان امام و به خاطر انقلاب زندگی خود را وقف کرده‌اند. این چنین نیرویی قادر خواهد بود بر دو مشکلی که اشاره شد فائق آید و با تجاربی که بعد از انقلاب، در زمینه‌های رزمی و سیاسی به‌دست آورده است، می‌تواند بیش از پیش به صورت یک نیروی رزمی - مکتبی فعال در صحنه‌ی انقلاب و برای انقلاب اسلامی خدمت کند و این آینده‌ی درخشانی است که من برای سپاه می‌بینم».

دکتر یزدی در مورد علت استعفای ابوشریف گفت: «به نظر من فرماندهان سپاه باید کسانی باشند که بتوانند خود را از این گروه‌بندی‌ها منزه و جدا نگه دارند. با شرکت در گروه‌بندی‌ها نمی‌توان با دسته‌بندی مبارزه کرد. در انتخاب فرمانده سپاه، از بالا نمی‌توان عمل کرد. به

دلیل ماهیت مکتبی سپاه، رابطه‌ی فرماندهی سپاه با سپاه، دقیقاً به رابطه‌ی امام جماعت و نمازگزار شباهت دارد. امام جماعت نه تنها باید دارای ویژگی‌های مشخص و معینی باشد، بلکه باید به عنوان یک امام عادل و باتقوا مورد قبول شرکت‌کنندگان در نماز جماعت باشد و یا به تعبیری فرمانده سپاه باید آنچنان از تقوا و خصوصیات اسلامی عالی برخوردار باشد که وقتی به نماز می‌ایستد، اعضای سپاه با قلبی آرام در پشت سر او به نماز بایستند. برخی آقایان آمدند و در پادگان جمشیدیه، گروهی را به صورت جداگانه تشکیل دادند. این در حالی بود که دولت موقت، تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را اعلام کرده و در یکی از سالن‌های پادگان عباس‌آباد کنفرانسی مطبوعاتی گذاشتیم و در خصوص آن توضیح دادیم. اگر شما به آرشیو صدا و سیما مراجعه کنید، می‌بینید که در آن جلسه‌ی مطبوعاتی آقای لاهوتی و من به‌عنوان نماینده‌ی رهبری و دولت موقت حضور داشته‌ایم، اما هم‌زمان کسانی که نمی‌خواستند زیر چتر دولت موقت جمع شوند، به راه‌اندازی جریانی موازی اقدام کردند. کسانی مانند ابوشریف و آن زمان به همراه مرحوم محمد منتظری در جمشیدیه دست‌اندر کار آن ماجرا بودند. ابوشریف آمد و به من گفت که ما نمی‌توانیم با شما کار کنیم؛ چون شما می‌خواهید از سپاه علیه کارگران و معلمان استفاده کنید؟! آنها چنین تصوراتی داشتند. ما آرام‌آرام درحال تثبیت سپاه بودیم اما دوستانی در حزب جمهوری به دنبال آن بودند که کاندیداهای خودشان را فرمانده سپاه کنند. آنها صریحاً می‌گفتند که حزب، بازوی سیاسی ماست و ما به یک بازوی نظامی هم احتیاج داریم».

– دقیقاً چه کسانی این حرف را می‌زدند؟

«در یک جلسه‌ی شورای انقلاب که در منزل آیت‌الله موسوی اردبیلی تشکیل شد، هم آقای بهشتی و هم آقای موسوی اردبیلی به ما گفتند که شما آقای محمد منتظری را فرمانده سپاه بگذارید. من گفتم که با انتصاب یک روحانی به فرماندهی سپاه مخالف نیستم، اما آقای محمد منتظری باید نشان بدهد که می‌تواند کار جمعی کند. ما گفتیم که ایشان بپذیرد و وارد سپاه شود، ما هم مسئولیتی به او می‌دهیم تا اگر در آن مسئولیت موفق عمل کرد، بعد از آن فرمانده شود. آقای محمد منتظری بالاخره نظریاتی داشت که برای ما قابل قبول نبود. او معتقد به انقلاب جهانی بود؛ کسانی که من نام آنها را تروتسکیست‌های ایرانی گذاشته‌ام. این‌گونه بود که شورای انقلاب در حالی که جانشین قوه‌ی مقننه بود، مصوبه‌ای را تصویب کرد و مقرر کرد که سپاه از دولت گرفته شود و زیر نظر شورای انقلاب قرار بگیرد. این در

حالی بود که شورای انقلاب برطبق اساسنامه‌اش حق دخالت در کارهای اجرایی را نداشت و بنابراین نمی‌توانست نیروی نظامی را زیر نظر خود بگیرد. برخی از آقایان در شورای انقلاب مثل صادق قطب‌زاده و بنی‌صدر، فکرمی‌کردند که اگر سپاه را از دولت موقت بگیرند، زیر نظر آنها قرار می‌دهند، اما به زودی به اشتباه خود پی بردند».

– البته آقای رفیق‌دوست در خاطرات خود مدعی شده است که دستور انتقال فرماندهی سپاه از دولت موقت به شورای انقلاب را امام‌خمینی داده‌اند. آقای رفیق‌دوست می‌گوید که به همراه خانم دباغ نزد آقای خمینی رفته‌اند و گفته‌اند که فرماندهی سپاه را نیز همچون ارتش باید رهبری عهده‌دار شود و در نهایت نیز نظر امام را برای نظارت شورای انقلاب بر سپاه جلب کرده‌اند و امام گفته‌اند که اصلاً نظارت بر سپاه باید برعهده‌ی شورای انقلاب می‌بوده و نه دولت موقت.

«تا آنجا که من می‌دانم چنین چیزی صحت ندارد. خیلی عجیب است که برخی آقایان این حرف‌ها را الآن می‌زنند. آقای خمینی دولتی را منصوب کرده و این دولت مسئول در برابر ناامنی‌ها بوده و بنابراین، ابتکاری به‌خرج داده و یک نیروی نظامی – مردمی تشکیل داده است. حال آیا می‌شود گفت که این نیروی نظامی قرار نبوده زیر نظر دولت موقت باشد؟ این که نقض غرض اس».

– یعنی بالاخره امام خمینی نظارت بر سپاه را از دولت موقت به شورای انقلاب منتقل نکردند؟

«نه، چنین چیزی نیست. اگر آقای خمینی می‌خواستند چنین کاری بکنند، به دولت ابلاغ می‌کردند. هیچ دستوری از طرف آقای خمینی در کار نبود. اصلاً ایشان آقای لاهوتی را به نمایندگی خود در شورای هماهنگی سپاه منصوب کردند. اگر مخالف بودند که این کار را نمی‌کردند. کسانی که این ادعا را می‌کنند باید حرف خود را ثابت کنند».

– سؤالی هم در خصوص ساختار سپاهی که شما به دنبال راه‌اندازی آن بودید، داشتم. ساختار آن سپاه آیا با سپاهی که هم‌اکنون وجود دارد، تفاوت داشت؟

«بله، در آنجا سپاه، بخشی بود در درون دولت و نهادی بیرون از دولت نبود. همچنین یک شورای پنج نفره بر آن نظارت داشت تا اقدامات سپاه با هماهنگی آنها انجام شود. نگاه ما به سپاه یک نگاه عمودی و از بالا به پایین نبود».

- آیا این صحت دارد که شما ساختار سپاه را از پایین به بالا تعریف کرده بودید و می‌خواستید تا مقامات سپاه توسط نیروها و از پایین به بالا انتخاب شوند؟

«در دوره‌ی اول، چنین چیزی بود. شما این را بدانید که قبل از تشکیل دولت موقت و شورای انقلاب، افراد مسلحی در محله‌ها، کمیته‌هایی را شکل داده بودند و مستقل عمل می‌کردند. کسی به آنها حکمی نداده بود. خودجوش بودند و مردمی. بنابراین، طبیعی بود که ما برای تشکیل یک ارتش مردمی باید از خود این نیروها نظرخواهی کنیم.»

- ولی آیا اصلاً یک ساختار انتخابی را می‌شود بر نهادهی نظامی تحمیل کرد؟

«شما، سپاهی را در نظر بگیرید که در بهمن‌ماه ۵۷ تشکیل می‌شود. خودتان را در آن وضعیت قرار بدهید. بله، در ارتش انتخاب از پایین معنا ندارد، ولی ما مجبور بودیم که چنین اقدامی بکنیم.»

و در پایان ... آنهایی که می‌خواهند بگویند خودشان این کارها را کرده‌اند، اشکالی ندارد، بگویند. ما هم می‌گوییم که جایزه را به آنها بدهید. ما جایزه نمی‌خواهیم ولی تاریخ را باید آن‌گونه که اتفاق افتاده است، روایت کرد.»

۷۲- گزارش سایت تاریخ ایرانی از تأسیس سپاه پاسداران

تاریخ ایرانی: در روز ۲ اسفند ۱۳۵۷ عباس امیرانتظام، سخنگوی دولت موقت در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی اعلام کرد: "براساس تصمیم هیئت دولت، سپاه پاسداران انقلاب ایجاد خواهد شد." به گزارش روزنامه‌ی کیهان، امیرانتظام گفت: "این‌نامه‌ی این نیرو تهیه شده و در دست مطالعه و رسیدگی است و تا چند روز دیگر پس از تصویب، این آیین‌نامه اعلام خواهد شد و گارد ملی به وجود خواهد آمد تا برادرانی که در انقلاب شرکت داشتند، در تشکیلات جدید و با انضباط لازم و لباس مخصوص به پاسداری ادامه دهند."

چند روز بعد از اظهارات امیرانتظام بود که بر اساس لایحه‌ی شورای انقلاب و حکم امام خمینی مسئولیت پیگیری تشکیل گارد ملی یا همان «سپاه پاسداران انقلاب» به آیت‌الله حسن لاهوتی سپرده شد و دولت موقت نیز ابراهیم یزدی، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب را مأمور همراهی آیت‌الله لاهوتی در این مأموریت خطیر کرد.

هدف تشکیل این نهاد که بر اساس حکم امام قرار بود تحت نظر دولت موقت فعالیت کند، «حفظ انضباط در شهرها و روستاها، جلوگیری از تحریک و توطئه، جلوگیری از خرابکاری در مؤسسات دولتی و ملی و مراکز عمومی و سفارتخانه‌ها، جلوگیری از رسوخ عناصر فرصت‌طلب

و ضدانقلابی در داخل صفوف مردم، اجرای دستور دولت موقت و اجرای احکام دادگاه‌های فوق‌العاده اسلامی» ذکر شد.

محسن رفیق‌دوست درباره‌ی دلایل و زمینه‌های شکل‌گیری سپاه می‌گوید: «پیش از پیروزی انقلاب در رابطه با تأسیس سپاه، پیشنهادات مختلفی مطرح و جلسات متعددی برگزار شد. این جلسات و بحث‌ها پس از پیروزی هم ادامه داشت و البته جای ثابتی هم پیدا کرده بود. جلسات در منزل آقای اخوان در خیابان ایران برگزار می‌شد و من هم در آن جلسات شرکت می‌کردم.* تا اینکه، امام (ره) در مورد تشکیل سپاه حکمی به آقای لاهوتی دادند. دولت موقت هم برای سامان دادن این بحث حول محور خود پیش‌دستی کرد. امام هم فرمودند که آقای لاهوتی! زیر نظر دولت موقت، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را تشکیل دهید. امام می‌خواستند ارتش را نگه دارند. ما هم با بدنه‌ی ارتش مشکل نداشتیم. بدنه‌ی ارتش خود مردم بودند. چه کسی بود که فردی سرباز در خانواده نداشتند باشد؟! بحث این بود که مقوله‌ی انقلاب از مقوله‌ی سرزمین جداست. ارتش معمولاً حافظ سرزمین و مرزهاست، ولی نیرویی می‌خواهیم که حافظ انقلاب اسلامی و دستاوردهای آن باشد. آن روزها وقتی بحث می‌شد که مثلاً دستاوردهای انقلاب چیست؟ در جواب می‌گفتیم مثلاً قانون اساسی، آزادی که مردم در پناه جمهوری اسلامی پیدا می‌کنند و حتی اگر به ایران حمله‌ای بشود، نه به خاطر اشغال سرزمین بلکه به خاطر از بین بردن انقلاب، نیرویی می‌خواهد که از آن دفاع کند."

در پی حکم امام، روز ۹ اسفند ۱۳۵۷ جلسه‌ای با حضور محسن رفیق‌دوست، مرتضی الویری، محسن سازگارا، علی محمد بشارتی، محمد غرضی، حسن جعفری، علی فرزین، ضرابی، صباغیان، تهرانچی و علی دانش‌منفرد در پادگان عباس‌آباد تشکیل و در همین جلسه علی دانش‌منفرد به عنوان فرمانده سپاه پاسداران انتخاب شد. همچنین محسن رفیق‌دوست به‌عنوان مسئول تدارکات، بشارتی به سمت مسئول اطلاعات و مرتضی الویری مسئول روابط عمومی سپاه انتخاب شدند.

رفیق‌دوست درباره‌ی این جلسه می‌گوید: "در همان روزهایی که من در مدرسه‌ی رفاه فعالیت می‌کردم، مرحوم شهیدان بهشتی و مطهری مرا فرا خواندند و گفتند که امام، فرمانی برای تشکیل سپاه زیر نظر دولت موقت صادر کرده است، شما هم کارها را در مدرسه رها کن و به آن سپاه بپیوند. مشخص شد که عده‌ای از برادرانی که دست‌اندرکار بودند، بخصوص بیشتر افرادی که جزو انجمن اسلامی دانشجویان اروپا و آمریکا بودند، در محل پادگان

لجستیکی ارتش که تا چند روز قبل فرمانداری نظامی تهران بود، جمع شده بودند. من هم به آنجا رفتم، دیدم عده‌ای از آقایان مثل مهندس صباغیان، تهرانچی، مرحوم علی فرزین، جعفری، محسن سازگارا، سنجقی و ... آنجا جمع شده‌اند. سلام کردم و نشستیم. پرسیدم قرار است سپاه تشکیل شود؟ گفتند که بله!"

در پی برگزاری این جلسه، هسته‌ی اولیه سپاه با جلب همکاری گروهی از اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان ایرانی در آمریکا و کانادا، ساختمان ساواک در خیابان سلطنت‌آباد (پاسداران کنونی) را مقر اصلی خود قرار دادند و در مراکزی چون هنگ نوجوانان (دانشگاه امام حسین (ع) و دافوس کنونی سپاه) و پادگان سعدآباد، با کمک عده‌ای از جمله برخی تکاوران تیپ نوه‌د، به جذب و آموزش سیاسی، عقیدتی و نظامی داوطلبان پرداختند. اما سپاه در راه فعالیت‌های خود دچار مشکل شد؛ چرا که به دنبال انتشار حکم امام برای تشکیل سپاه، در کنار گروه اصلی، گروه‌های دیگری هم با عنوان سپاه تشکیل شدند. گارد انقلاب به سرپرستی عباس آقازمانی معروف به ابوشریف در پادگان جمشیدیه فعالیت خود را آغاز کرد، شهید محمد منتظری نیز گروهی را در دانشگاه‌ها تحت عنوان گارد پاسا سازماندهی کرده بود. گروه ابوشریف مورد حمایت آیت‌الله موسوی اردبیلی و گروه پاسا با اطلاع آیت‌الله بهشتی فعال بودند. در این میان حتی سازمان مجاهدین خلق هم تشکیلات نظامی خود را سازماندهی و در خیابان‌ها رژه برگزار کرد. در کنار اینها نیروهای مسلح سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند که به سرپرستی محمد بروجردی و با حمایت مرتضی مطهری فعال شده بودند.

وجود این گروه‌های مسلح موازی، اختلاف‌ها و اصطکاک‌هایی را در پی داشت. این مسئله در شورای انقلاب مطرح و سرانجام تصمیم گرفته شد که هاشمی رفسنجانی با هماهنگی کردن این گروه‌ها و یکپارچه کردن آنها، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را شکل دهد. پس از تخصیص بودجه‌ی ۱۲۰ میلیون تومانی به سپاه از سوی دولت موقت، سپاه قدرتمندتر از قبل تصمیم به ادغام سایر نیروها در خود گرفت.

محسن رفیق‌دوست اما درباره ادغام این گروه‌ها روایت دیگری دارد. روایتی که خود در آن نقش محوری را ایفا می‌کند. وی در گفتگویی با خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) گفته است: "یک روز تصمیم گرفتیم مراکز فعال دیگر را به هر نحو ممکن در سپاه ادغام کنیم. از ابوشریف و شهید منتظری و شهید محمد بروجردی از سوی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

دعوت کردم و در اتاقی که در آنجا جمع شده بودیم را قفل کردم. یک کلت کمری ۴۵ داشتم آن را روی میز گذاشتم و گفتم افرادی که از هر چهار گروه موجود می‌شناسم، همه یک هدف را تعقیب می‌کنند که ایجاد نیرویی برای حفاظت از انقلاب است. شما مبنای قانونی ندارید. حکم ما از سوی امام است که ما را مجاز به فعالیت زیر نظر دولت موقت کرده است. انتقاد عمده آنها به سپاه، نظارت دولت موقت بر آن بود که گفتم در هر صورت این حکم امام است. گفتم اگر در این جلسه نتوانیم به نتیجه‌ای برسیم اول شما سه نفر را می‌کشم، بعد خودم را و همه را راحت می‌کنم. خوشبختانه در آن جلسه به این نتیجه رسیدند که حرف منطقی است و بهتر است بنشینیم و با هم مذاکره‌ای برای ادغام انجام دهیم."

به هر ترتیب این گروه‌ها همگی در سپاه پاسداران ادغام شدند و جواد منصوری به‌عنوان فرمانده سپاه انتخاب شد. به فاصله‌ی اندکی پس از او عباس آقازمانی (ابوشریف) فرماندهی سپاه و فرماندهی عملیات آن را برعهده گرفت. پس از ادغام، محسن رضایی، محسن رفیق‌دوست و عباس دوزدوزانی در اواخر فروردین ۱۳۵۸ به دیدار امام در قم رفتند و خواستار استقلال سپاه از دولت موقت شدند.

امام خمینی نیز دستور تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی زیر نظر شورای انقلاب را صادر کرد. در پی این فرمان، گروهی دوازده نفره اساسنامه‌ای را در ۹ ماده و ۹ تبصره تهیه کرد که به تصویب شورای انقلاب رسید. به دنبال آن شورای فرماندهی سپاه تشکیل شد و اعضای آن احکام خود را از شورای انقلاب دریافت کردند. به این ترتیب در ۲ اردیبهشت ۱۳۵۸ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با انتشار بیانیه‌ای رسماً اعلام موجودیت کرد.

*آقای رفیق‌دوست اسم اول آقای اخوان را ذکر نکرده است. احتمالاً باید آقای حسین اخوان توحیدی باشد که در پاریس هم بود و با سید احمدآقا و روحانیان نجف همکاری نزدیکی داشت. بعد از انقلاب با این گروه اختلاف پیدا کرد و از ایران گریخت و مقاله‌ای باعنوان: «بند و بست‌های پشت پرده‌ی خمینی و اطرافیانش در انقلاب ۲۲ بهمن» نوشت و در سایت‌ها منتشر کرد».

۷۳- در اجتماع افسران شهربانی

دکتر ابراهیم یزدی، دیروز در اجتماع افسران شهربانی کل کشور گفت: «رژیم گذشته برای محکم نگه داشتن تاج و تخت خود ارتش، پلیس و ژاندارمری را به عنوان حافظ نظام تحت فشار گذاشته بود و اغلب افراد نیروهای مسلح به اجبار انجام وظیفه می‌کردند».

دکتر یزدی ضمن اشاره به انقلاب اسلامی ایران گفت: «شما باید تزکیه‌ی نفس کنید و آن‌گاه به پاک‌سازی جامعه‌ی نظام جدید بپردازید و سعی کنید مردمی را که نسبت به لباس شما حساسیت دارند، با ارتباط انسانی و نزدیک عملاً به سوی خود جلب کنید و با ارشاد دانش‌آموزان در مدارس، وظیفه‌ی انسانی و اجتماعی خود را توجیه کنید تا این شناسایی به خانواده‌ها و جامعه انتقال یابد».

سخنان معاون شهربانی؛ پس از سخنان دکتر یزدی، سرتیپ کوهرنگی معاون شهربانی کل کشور گفت:

«آقای دکتر یزدی، شما از یک گروه ترسیده، انتظار خدمت نداشته باشید. خود من با آنکه در معرض کوچک‌ترین مظان اتهام نیستم، ولی جرأت نمی‌کنم به کسی بگویم سرتیپ شهربانی هستم و یا در آمد و رفت به محل کارم احساس دلهره می‌کنم». وی گفت: «متأسفانه شصت هزار پرسنل، کفاره‌ی گناه حداکثر سی یا چهل نفر را پس می‌دهند. پس باید در پلیس شجاعت اخلاقی به وجود آید تا بتواند وظیفه‌ی خود را به‌طور مطلوب انجام دهد. همه می‌دانند که رژیم گذشته افراد ارتش و شهربانی را مجبور به اطاعت می‌کرد و اگر جرمی برای یک شخص غیرنظامی چند سال زندان داشت، دادرسی ارتش برای همان جرم فرد خاطی را اعدام می‌کرد». وی اضافه کرد: «همه‌ی افراد شهربانی و دیگر نیروها از ابتدای آموزش خود مطیع بودن را تعلیم می‌دیدند و وجودشان در این تعلیم غرق می‌شد». تیمسار کوهرنگی اضافه کرد: «همه‌ی افراد شهربانی به قرآن سوگند یاد کردند که به انقلاب و جمهوری اسلامی وفادار باشند. باید به آنها اجازه داد در کنار دیگر گروه‌ها و رزمندگان در جهت تحقق هدف‌های انقلاب همگام باشند». کوهرنگی گفت: «شما باید زندگی افسران شهربانی را بررسی کنید، اکثر آنها پس از سی سال خدمت هنوز در خانه‌ی اجاره‌ای زندگی می‌کنند. گروهی از افسران قاچاقچیان و سارقان زیادی را دستگیر کرده‌اند؛ حال این افسران از آنها وحشت دارند. ما تقاضا داریم حضرت امام خمینی و دولت در مورد آسودگی خیال این افراد اقدام بفرمایند». وی اضافه کرد: «از آنجا که موضع شهربانی ضعیف شده است، برخی از مردم به خاطر دعاوی کوچک حقوقی و جزایی باعث ناراحتی مأموران شهربانی می‌شوند که در این مورد نیز باید بذل توجه بشود».

حرف یک افسر؛ پس از سخنان معاون شهربانی یک افسر جوان خطاب به دکتر یزدی گفت: «اگر امروز به ما دستور دهند که به نقده برویم و در درگیری آنها مداخله کنیم، ما وظیفه

داریم این کار را انجام دهیم، بدون اینکه کاملاً از جریان مطلع باشیم. در رژیم گذشته نیز همین بود. به ما دستور می‌دادند و ما فکر می‌کردیم که در جهت خلق و آرامش مردم گام برمی‌داریم و از صحت و سقم قضیه بی‌اطلاع بودیم. حال نباید برای این قبیل مسائل ما محاکمه و مجازات شویم. در حال حاضر هیچ‌یک از ما نمی‌دانیم که آیا سرنوشت ما نیز به دادگاه انقلاب خواهد کشید یا نه. زیرا هر یک از ما در مأموریت‌هایی شرکت داشتیم، سنگ خوردیم، کتک خوردیم، تیر هوایی شلیک کردیم و یا احیاناً در این درگیری‌ها کسی کشته شده باشد؛ بنابراین، دادگاه انقلاب و مسئولان امر باید به این موضوع توجه داشته باشند که هیچ‌یک از ما با میل باطنی خود با مردم درگیر نمی‌شدیم و صرفاً کار ما انجام وظیفه بود که رژیم گذشته ما را از مطالعه و تفکر درباره‌ی موضوع‌ها دور نگه می‌داشت.»

۷۴- اصغر فکور، «روزگار مردها: زندگی‌نامه‌ی غلامحسین یارجانی» (فرمانده شهربانی شهرستان مهاباد)، نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۲.

«در سال ۱۳۲۶ ه ش در روز عاشورای حسینی در زنجان، در خانواده‌ای مذهبی و والا مقام چشم به جهان گشود. او دوران کودکی و نوجوانی را با بهره‌برداری از سنجایی معنوی همراه با گذراندن مقاطع مختلف تحصیلی گذراند؛ طوری که به خاطر هوش و ذکاوتی که داشت، در شانزده سالگی موفق به اخذ دیپلم گشت. غلامحسین از دوران کودکی علاقه‌ی وافری به انجام فرائض مذهبی داشت و در نوجوانی کاملاً به آن معتقد بود و چون صدای خوشی داشت، به تلاوت قرآن کریم با صوت همت گماشت. انسانی تیزهوش، سخت‌کوش و متدین بود. پرداختن به علم و دانش و به‌جا آوردن مسائل دینی و اعتقادی از عشق و علاقه‌ی فطری او نشأت می‌گرفت. وی در سال ۴۲ به استخدام شهربانی (سابق) درآمد و پا به دانشگاه افسری گذاشت. پس از گذراندن حدود دو سال در «آبادان» به اداره‌ی کنترل شهربانی سابق، منتقل شد. در سال ۵۳ به همراه گروهی از افسران شهربانی برای طی دوره‌ی آموزش کامپیوتر (برنامه نویسی عالی) به «آمریکا» اعزام شد و به دلیل نتایج ممتاز در آنجا بورس «پورتریکو» را دریافت کرد و پس از گذراندن این دوره، بازگشت. او را می‌توان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین برنامه‌نویسان «ایران» نام برد. با تعهدی که به کشور عزیزمان داشت، مصرانه درخواست کرد که آمریکایی‌ها را اخراج کنند و خود و همکارانش این کار را برعهده بگیرند. شهید یارجانی از افسران انقلابی بود که قبل از انقلاب اسلامی حضرت امام را تنها راه نجات و عظمت کشور شناخته بود و در تمام راهپیمایی‌ها علیه رژیم ستمشاهی شرکت فعال داشت. پس از پیروزی

انقلاب اسلامی سر از پا نمی‌شناخت. او را در آن هنگام به‌عنوان نیروی مؤمن و متعهد که رابطی بین افسران انقلابی شهربانی و سردمداران دولت انقلاب بود، می‌شناختند. وی در سال ۵۸ و روز بعد از ازدواجش که با سادگی تمام بر گزار شد، به سمت فرمانده شهربانی «مهاباد» منصوب گشت و با اینکه در رشته‌ی علوم سیاسی «دانشگاه تهران» پذیرفته شده بود، تصمیم خود را گرفت و به منطقه‌ی پرخطر و مسلح‌خیز مهاباد عزیمت کرد. در نوزدهمین روز مهر ماه سال ۵۸ آقای «خلخالی» و چند تن از محافظین که به شهر مهاباد عزیمت کرده بودند، با عده‌ای از منافقین درگیر می‌شوند. درگیری به حدی بود که شهید «یارجانی» خود را به محل حادثه که در یکی از کلاتتری بود، می‌رساند. در این درگیری او مورد اصابت تیر از ناحیه‌ی دست و طحال قرار می‌گیرد و با کوله‌باری از افتخار و دستاوردهای بزرگ غرق در خون می‌شود.



۷۵- هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات، سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸: انقلاب و پیروزی، ص ۲۶۸، عباس بشیری، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۳.

۷۶- دفاع از دولت، مسئله‌ی پاه و موضوع قاطع عمل کردن (۵۸/۶/۸) در: «مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان»، ص ۲۲۱، گردآورنده و ناشر مهندس عبدالعلی بازرگان، چاپ دوم، بهار ۱۳۶۲.

۷۷- انتخابات شورای شهر سنندج، اولین تجربه‌ی دموکراسی در ایران بعد از انقلاب. گزارش آقای دکتر مظفر پرتوماه، نماینده‌ی آیت‌الله طالقانی، فروردین ۱۳۵۸.

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

کمیته‌ی پنج نفره و وظایف: الف) تشکیل کمیته‌ی پنج نفری؛ ب) تشکیل کمیته‌های فرعی.

۱- معتمدین محل و کمک کمیته‌ی پنج نفری در ثبت نام اهالی واجد شرایط شهر:

الف- انتخاب معتمدین محل،

ب- تصمیم کمیته درباره‌ی کمک به معتمدین محل،

ج- ثبت نام اهالی شهر قبل از انتخابات.

۲- پذیرش و ثبت نام کاندیداها:

الف- مدارک لازم برای ثبت نام،

ب- لیست نهایی کاندیداها برای نصب در هر حوزه،

ج- فرصت فعالیت‌های انتخاباتی برای کاندیداها،

د- احصائیات درباره‌ی کاندیداها.

۳- تهیه‌ی وسایل لازم برای انتخابات:

الف- تعرفه‌های معتبر،

ب- وسایل لازم دیگر برای هر حوزه،

ج- همکاری هیئت نظارت،

د- کروکی پیشنهاد شده برای نظم حوزه‌ها.

۴- مشکلات انتخابات اولین شورای شهر:

الف- قبل از رأی‌گیری،

ب- در روز رأی‌گیری.

۵- رای شماری:

الف- قرائت آرا و رأی هر کاندیدا،

- ب- جمع‌بندی آراء،
ج- نتیجه‌ی نهایی،
ع- رسیدگی به شکایات:
الف- دسته‌بندی شکایات وارده،
ب- دسته‌بندی شکایات با مورد و درخواست حضور،
ج- استقبال مردم از نتیجه‌ی انتخابات.
۷- اولین شورای ۱۱ نفره در ایران پس از انقلاب:
الف- کارهای مقدماتی و جلسات،
ب- ارائه‌ی اعتبارنامه و فرم آن،
ج- آغاز فعالیت‌های رسمی شورا.
۸- اهمیت انتخاب شورا برای سندج و طرح شورای ده و استان:
الف- اهمیت انتخاب شورا، ب- طرح شوراهای ده، ج- اهمیت جهانی موفقیت در سندج.
• کمیته‌ی پنج نفری و وظایف آن:
الف - تشکیل کمیته‌ی پنج نفری: پس از درگیری‌های مسلحانه در سندج با میانجی‌گری آقای طالقانی و هیئتی که از مرکز به همراه داشت، کمیته‌ای مرکب از پنج نفر که دو نفر از هر یک از دو گروه درگیر و یک نفر آن از کردهای مقیم خارج کردستان به نمایندگی آقای طالقانی بودند، تشکیل شد. این کمیته که از روز ۵/۱/۵۸ شروع به کار کرد، وظیفه داشت که نظم شهر را حفظ و از هر گونه حادثه در شهر جلوگیری نماید و در ضمن انتخابات شورای موقت، اداره‌ی شهر سندج را عهده‌دار شود. در عمل علاوه بر اینها رسیدگی به شکایات نیز قسمت مهمی از وقت کمیته را می‌گرفت.
ب - تشکیل کمیته‌های فرعی: از همان روزهای اول کار، کمیته‌ی پنج نفری، متوجه شد به تنهایی نمی‌تواند کارهای محوله را انجام دهد؛ بنابراین، مبادرت به تشکیل کمیته‌های فرعی زیر نمود:
۱- کمیته‌ی نظامی با مسئولیت فؤاد روحانی و یوسف اردلان و با شرکت افراد مسلحی که هریک از گروه در اختیار داشت. این کمیته مسئول حفظ نظم شهر، پاسداری شهر و جلب متخلفین شد و چون از افراد دو گروه درگیر استفاده می‌کرد کارش به خوبی پیش میرفت.

۲- کمیته‌ی قضایی با مسئولیت و سرپرستی آقای یدالله جام‌فروش که خود عضو کمیته پنج نفری بود، ولی با حکم کمیته‌های انقلاب اسلامی همین کار را برای مدت محدودی انجام داده بود. کمیته‌ی قضایی متأسفانه آنچنان فعال نبود و تنها در مواردی نادر به کمک کمیته‌ی پنج نفری اقدام می‌کرد.

۳- کمیته‌ی مالی مرکب از آقایان صابر شیخ الاسلامی و فریدون پژویی که وظیفه داشت بودجه‌ای را که در اختیار کمیته‌ی پنج نفری گذاشته شده، دریافت نماید و در خرج آن اقدام و برای هر قلم خرج رسید تهیه کند. این کمیته کارش به‌طور رضایت بخش پیش رفت.

۴- کمیته‌ی ارتباطات مرکب از پنج نفر، یک نفر مسئول (آقای عبدالله احمدی کارمند اداره‌ی راه) به نمایندگی از طرف نماینده‌ی آقای طالقانی و دو نفر هر یک از گروه‌های اسلامی و چپی. مسئولیت این کمیته‌ی فرعی که در واقع می‌بایست ستاد انتخاباتی اسم بگیرد برگزاری انتخابات شورای شهر بود که به‌طریق بسیار رضایت‌بخش آن را به انجام رساند.

۵- ضمناً گذشته از اینکه امضای آقایان فؤاد روحانی و یوسف اردلان در امور نظامی و انتظامی معتبر شناخته شد در امور اداری و انتشار اخبار نیز امضای مظفر پرتوماه و هادی مرادی به ترتیب معتبر و با توافق گروه از آن به بعد مثلاً در امور اداری فقط مظفر پرتوماه نامه‌ها را امضا می‌کرد.

اعضای کمیته‌ی پنج نفری: ۱- مظفر پرتوماه، نماینده‌ی آقای طالقانی، ۲- فؤاد روحانی و هادی مرادی، نماینده‌ی گروه اسلامی، ۳- سعید شیخ الاسلامی و یوسف اردلان، نماینده‌ی چپی‌ها.

- معتمدین محل و کمک کمیته‌ی پنج نفری در ثبت نام اهالی واجد شرایط شهر: الف- انتخاب معتمدین محلی: بلافاصله پس از برگزاری رفراندوم و اتمام کار آن، کمیته‌ی پنج نفری با صدور اطلاعیه‌ای از رادیو و تلویزیون مرکز سندج از اهالی هر محل درخواست کرد که سه نفر معتمد در هر مسجد انتخاب کنند و در ظرف مدت تعیین شده به کمیته‌ی پنج نفری با صورت مجلس کتبی معرفی نمایند. معتمدین با صورت مجلس در آخر وقت در مسجد جامع شهر حاضر شده و وظایف آنها برایشان به دقت تشریح گردید.

ب- تصمیم کمیته درباره‌ی کمک به معتمدین. چون امکان آن می‌رفت که اکثریت این گروه‌های معتمد از پیرمردهای محترم هر حوزه باشند، کمیته‌ی پنج نفری تصمیم گرفت که با کمک کمیته‌ی فرعی ارتباطات حداقل دو نفر در اختیار هر گروه بگذارد که در انجام وظایف

محواله آنها را یاری دهند. بنا شد که در هر گروه سه نفره، یک نفر از افراد اسلامی و یک نفر از افراد چپ‌گرا برای ثبت نام اهالی شهر کمک داده شود و سپس نفر سومی از افراد بی‌طرف شهر به آنها ملحق شده تا در نظارت بر اخذ رأی کمک نماید.

ج- ثبت نام اهالی شهر قبل از انتخابات: یکی از وظایف سه نفر معتمد و گروه آن، که جمعاً به نام هیئت نظارت از آنها یاد می‌کنیم این بود که با مراجعه به منازل حوزه‌ی خود اسامی واجدین شرایط هر خانواده را در دفتری صدبرگی که هرچند صفحه‌ی آن به یک حرف از حروف الفبای فارسی اختصاص داده شده و به طرز خاصی خط‌کشی می‌شد اسم نویسی نمایند. مدت ثبت نام، محدود و تعیین شده بود تا اهالی در آوردن افراد دیگر از دهات مجال نداشته باشند؛ سپس چند بار مدت ثبت نام تمدید شد تا اهالی بیشتری بتوانند ثبت نام کنند. و چون کمیته‌ی پنج نفری متوجه شد که هیئت نظارت به تمام خانه‌ها نرفته بود از اهالی درخواست شد که شخصاً با مراجعه به مساجد حوزه، ثبت نام کنند. به اهالی شهر گفته شد که تنها آنها که ثبت نام کنند بعداً حق شرکت در رأی دادن برای انتخاب شورای شهر خواهند داشت. ضمناً یادآوری شد که فقط در حوزه‌ای که فرد ثبت نام کند حق رأی دادن در آن خواهد داشت. و بدین ترتیب برای هر مسجد دفتری شامل اسماء واجد شرایط حوزه‌ی آن مسجد تهیه گردید. مجموع این اسماء ۳۴۶۰۰ نفر بود.

• پذیرش و ثبت نام کاندیداها

الف - مدارک لازم برای ثبت نام: با صدور اطلاعیه‌ای از رادیو و تلویزیون مرکز سنندج، ضمن شرح وظایف شورای شهر از افراد واجد شرایط درخواست شد که در ظرف مدتی تعیین شده با در دست داشتن مدارک زیر به کمیته‌ی پنج نفری مراجعه نمایند: ۱- درخواست کتبی کاندیدا شدن، ۲- فتوکپی شناسنامه، سه برگ، ۳- عکس شخصی دو قطعه، ۴- یک برگ فتوکپی آخرین مدرک تحصیلی در صورت دارا بودن و ۵- یک برگ تأییدیه‌ی شغلی یا فتوکپی پروانه‌ی کسب یا شهادت محل به کسب.

تنها شرایطی که برای کاندیدا شدن در نظر گرفته شد این بود که شخص از ۲۱ سال به بالا سن داشته باشد و در اثنای یک سال گذشته در شهر مقیم بوده باشد. خوشنام بودن و غیره را شرط قابل نشدیم؛ چون مطمئن بودیم که افراد غیرخوشنام در پایان رأی‌گیری به اندازه‌ی خوشنام‌ها رأی نخواهند آورد.

ب- لیست نهایی کاندیداها برای نصب در هر حوزه: پس از منقضی شدن وقت برای کاندیدا شدن، تصمیم گرفته شد که لیست نهایی کاندیداها به ترتیب حروف الفبای فارسی نوشته شود و روی پوستره‌های بزرگ تهیه گردد تا در هر حوزه یک نسخه‌ی آن نصب شود. کمیته‌ی ارتباطات (ستاد عملیات انتخاباتی) این وظیفه را نیز به‌عهده گرفت و به‌خوبی انجام داد.

ج- فرصت فعالیت‌های انتخاباتی برای کاندیداها: برای آنکه هر کاندیدا بتواند خود و برنامه‌ی کاری‌اش را به اهالی شهر بشناساند چند روزی برای فعالیت‌های منظم انتخاباتی در نظر گرفته شد و سپس در اثر به‌تأخیر افتادن روز انتخابات این فرصت هم تمدید گردید. ضمناً به هر کاندیدا اجازه داده شد که برنامه‌ی کار خود را به اختصار در یک برنامه‌ی تلویزیونی ضبط نماید که از شبکه‌ی رادیو - تلویزیون سندج برای اطلاع اهالی پخش گردید. کاندیداهای گروه‌های مؤتلف با هم، هریک در یک نشست و کاندیدهای منفرد هرچند نفرشان در یک نشست، برنامه‌ی خود را اجرا کردند و هر گروه نیز در سطح شهر آزاد بود به فعالیت انتخاباتی بر حسب برنامه‌ی خود بپردازد.

د- احصایات در باره‌ی کاندیداها: گروه‌های اسلامی شهر با هم ائتلاف کرده جمعیاً ۱۱ نفر را کاندیدا کردند. گروه‌های چپ‌گرا نیز در شهر ائتلاف نموده جمعیاً ۱۱ نفر را به نام گروه پیشرو معرفی نمودند. تعداد کاندیداهای منفرد نیز جمعیاً ۴۶ نفر بود که پنج نفر آنها چند روز قبل از انتخابات، گروهی سوم به نام گروه حق و حقیقت تشکیل دادند، ولی همان‌طور به شکل منفرد در لیست انتخابات باقی ماندند. مجموع کلی تعداد کاندیداها ۶۸ نفر شد، که بدون در نظر گرفتن گروه‌های مؤتلفین اسلامی و مؤتلفین پیشرو همه را به ترتیب حروف الفبا در پوستر بزرگی نوشتیم و فقط اسم و شهرت و شغل هر کاندیدا را در آن پوستر ذکر کردیم تا موجب تبعیض نشود.

• تهیه وسایل لازم برای انتخابات

الف- تعرفه‌های معتبر: با توجه به دفاتر ثبت‌نام، معلوم شد که ۳۴۶۰۰ نفر ثبت نام کرده بودند. با در نظر گرفتن این امکان که شاید بعضی از تعرفه‌ها از بین برود یا پاره شود یا اشتباهی در آن روی دهد. ۵۰ هزار تعرفه چاپ شد و ۴۲۰۰۰ برگ آن با مهر و امضای دو نفر از اعضای گروه پنج نفری مهپور و بدین‌وسیله معتبر شناخته شد. تعرفه‌های بدون دو مهر یا امضاء از درجه‌ی اعتبار ساقط اعلام گردید و بدین‌وسیله از تقلب و پر کردن صندوق‌ها

جلوگیری به عمل آمد. چون در غیراین صورت امکان داشت گروه‌های مختلف از روی تعرفه چاپ کنند و به نفع افراد خود آنها را بنویسند و در صندوق بیندازند.

شکل تعرفه طوری بود که در یک طرف ۱۱ خط برای نوشتن اسماء از یک تا ۱۱ کاندیدا چاپ شده بود و در طرف دیگر (تَه‌سوش) جای نام و نام خانوادگی رأی‌دهنده و شماره‌ی شناسنامه و تاریخ تولد او چاپ شده بود. دو طرف مذکور شماره‌گذاری شده بود به طوری که هر تعرفه‌ای دارای شماره‌ی مخصوص به خود بود و بعد از جدا شدن دو قسم مزبور از روی شماره، دوباره بتوان از روی یک رقم دیگری را پیدا کرد.

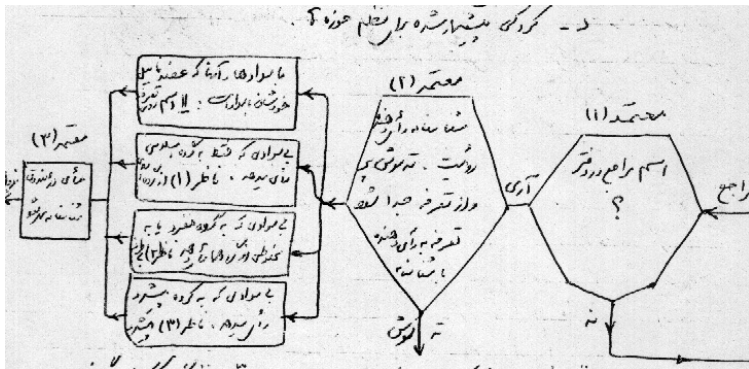
طرح تعرفه از آقای عبدالله احمدی بود که به تصویب کمیته‌ی پنج نفری رسید. مهر و امضای افراد هم طوری بر تعرفه انجام می‌شد که هر دو طرف تعرفه را بگیرد تا بعداً تطبیق دو تیکه آسان گردد.

ب- وسایل لازم برای هر حوزه: برای هر حوزه، وسایل زیر در نظر گرفته شد: مجموع حوزه‌هایی که در انتخابات شورای شهر سنجندج به کار رفت ۶۸ حوزه بود که از شمار هی ۱ تا ۶۹ به استثنای (۳۲) شماره گذاری شد. غالباً مساجد مرکز حوزه را تشکیل می‌داد، ولی در یکی دو محل مسجد نبود از ادارات و مدارس استفاده شد.

- ۱- یک پوستر بزرگ که در آن اسامی کاندیداها به حروف الفبا نوشته شده بود.
- ۲- یک برگه شرح وظایف هیئت نظارت پلی کپی شده.
- ۳- سه برگ حکم برای سه نفر معتمد در هر حوزه به اسم خود آنها، پلی کپی.
- ۴- سه برگ حکم برای سه نفر کمک در هر حوزه به اسم خود آنها، پلی کپی.
- ۵- یک مهر که به شماره‌ی همان حوزه تهیه شده بود.
- ۶- یک استامپ و جوهر استامپ.
- ۷- چند عدد مداد و خودکار و لوازم تحریر کافی و سنجاق و نخ و غیره.
- ۸- یک صندوق که از استانداری به عاریه گرفته شده بود و متشکل از یک پیت حلبی بود که یک طرف آن از جانب بریده شده به شکل درب دوباره بر پیت لولا شده بود و در جانب دیگر شکافی برای انداختن رأی در آن تعبیه شده بود. پیت‌ها هر یک پس از بازدید کامل توسط کمیته‌ی ارتباطات (ستاد عملیات انتخاباتی) در پارچه‌ی متقال پیچیده شده و اطراف آن پس از دوخته شدن لاک و مهر شد و محل شکاف با جوهر قرمز مشخص شد و برای یکی از جوانب صندوق در روی متقال اسم حوزه و شماره‌ی آن نوشته شد.

ج- همکاری هیئت نظارت: از ساعت ۶ صبح روز جمعه بنا به اطلاعیه‌ای که از رادیو و تلویزیون پخش شد هیئت نظارت تمام حوزه‌ها در محل کار کمیته‌ی پنج نفری حاضر شدند و پس از شرح مختصر وظایف آنها و نشان دادن کروکی طریقه‌ی اخذ رأی و کمک به بی‌سوادان که قبلاً هم از تلویزیون به مردم نشان داده شده بود و پاسخ گفتن به بعضی از سؤال‌های آنها در مورد اختیارات و وظایف هیئت نظارت، وسایل فوق در اختیار گروه‌ها قرار داده شد. بدین ترتیب که اعضای هر گروه با شنیدن شماره‌ی حوزه خود، به داخل اتاق رفته و ورقه‌ی رسید را امضا و وسایل را دریافت کرده و به سر کار خود روانه می‌شدند. این کار از ساعت ۶ صبح تا ۸ صبح ادامه داشت. هیئت نظارت ضمناً با دقت و پشتکار از ساعت ۸ صبح تا ۸ بعدازظهر جمعه ۵۸/۱/۲۴ در کمک به رأی‌دهندگان و نظارت صندوق حوزه‌ی خود همکاری نمودند و رأی‌گیری با نظم و ترتیب و دقت و پشتکار در طی ساعات روز پیش رفت، به استثنای یکی دو صندوق که در اثر فشار مغرضینی زودتر از موعد مقرر بسته و تعطیل شد همه‌ی حوزه‌ها تا ساعت ۸ بعدازظهر برای کمک به رأی‌دهندگان باز بود.

د- کروکی پیشنهاد شده برای نظم حوزه‌ها: به هیئت نظارت اختیار داده شود که در صورت لزوم از میان باسوادهای محل دو نفر دیگر به کمک خود بگمارند. پس از خاتمه‌ی رأی‌گیری و قبل از تحویل صندوق به کمیته‌ی نفری، قرار شد هیئت نظارت ته‌سوس‌ها و تعدا تعرفه‌های باقی‌مانده را شمارش کرده و در صورت مجلس کار خود، قید نمایند. از روی جمع این شماره‌ها تخمین زده شد که ۲۴۰۲۳ نفر در رأی دادن شرکت نمودند، اما بعداً معلوم شد که ۲۴۸۵۳ نفر شرکت کرده و رأی داده بودند.



• مشکلات انتخابات اولین شورای شهر

الف- قبل از رأی‌گیری: با وصف اینکه سعی شد که راه کلیه‌ی تقلب‌هایی که به ذهن می‌رسید مسدود شود، چون مردم به انتخابات آزاد و بی‌غل‌وغش هنوز عادت نکرده‌اند، انتظاری رفت که در بعضی موارد که به ذهن نرسیده بود، باز هم سعی بر لکه‌دار کردن انتخابات کنند؛ بنابراین، هر جا تصور می‌رفت چنین تمایلی موجود است، فوراً در خنثی کردن آن اقدام می‌شد. مثلاً متوجه شدیم که در هنگام ثبت نام در بعضی حوزه‌ها تمام خانواده ثبت نام نشده و به‌نظر می‌رسد که در این کار قصد عمد بر آن باشد که مسلمانان از انتخابات کنار زده شوند؛ بنابراین، تصمیم گرفتیم که مهلت ثبت نام کردن را افزایش داده از اهالی بخواهیم که به جای نشستن در منازل خود به انتظار اینکه هیئت نظارت برای ثبت نام در خانه‌شان بیاید، خود به مساجد حوزه مراجعه و از یات نظارت بخواهند اسم آنها را در دفاتر بنویسند.

ب- در روز رأی‌گیری: بزرگ‌ترین مشکل روز رأی‌گیری که از ابتدا هم قابل پیش‌بینی بود مشکل بی‌سوادان بود که برای حل آن هم طرح‌هایی داده شد، ولی با کمال تأسف اهمیت این طرح‌ها کاملاً مفهوم گروه پنج نفری نگردید و مورد قبول واقع نشد. بدین ترتیب ناچار به آنچه که می‌توانستیم در کمک به بی‌سوادان انجام دهیم، قناعت کردیم، ولی چون از ابتدا معلوم بود که این مشکل حل نشده مانده و تولید بزرگ‌ترین دردرس را برای هیئت نظارت خواهد نمود، تصمیم گرفته شد که چند هیئت نظارت سیار هم تشکیل داده برای سرکشی به حوزه‌های مختلف بفرستیم تا هیئت نظارت ثابت را مساعدت نماید، و از تراکم جمعیت جلوگیری به‌عمل آورد. در تشکیل هیئت نظارت سیار از داوطلب‌های گروه اسلامی و گروه پیشرو استفاده شد، ولی با کمال تأسف چون گروه اسلامی دخترخانم‌ها را برای این کار معرفی کرد و آنها در اثر خلق و خوی زنانه‌ی خویش، که گذشته از کم تجربه بودن در انتخابات، مانع می‌شد که اهمیت فعالیت‌های انتخاباتی را درک کنند، یا خود مبادرت به اعمال نفوذ نمی‌کردند و یا از اعمال نفوذ گروه‌های مخالف خود به شدت عصبانی شده، آن را حمل بر تقلب می‌کردند و بدین ترتیب در اشاعه‌ی فکر تحریم انتخابات پیش‌قدم گردیدند. آنها فعالیت‌های جوان‌های چپ‌گرا را که در جلب نظر رأی‌دهندگان به جانب خود اقدام کرده بودند، تقلب قلمداد کردند. این موضوع از شکایات نوشته‌ی آنها به‌خوبی معلوم است. یکی دیگر از بزرگ‌ترین مشکلات روز رأی‌گیری، عدم آشنایی مردم به انتخابات آزاد بود. همه از اظهار نظرهای خود خوشحال، ولی از نظر مخالف به شدت عصبانی می‌شدند و در چند مورد مشاجرات لفظی و حتی بالاتر

از آن هم به‌راه انداختند. مشکل سوم، عدم آشنایی مردم به امانت داری بود. با سوادها در چند مورد دیده شده بودند که به امانت سوادداری خود خیانت کرده به جای احمد، که مطلوب همشهری‌های بی‌سواد آنها بوده، محمود را که مطلوب خود و دسته‌شان بوده بر کاغذ رأی می‌نوشتند. یکی از این موارد به ثبت رسیده است. اما با وصف اینکه این موارد ندرتاً اتفاق افتاده بود در اثر اعتراض گروه مخالف دهن به دهن گشته و بیش از اندازه بزرگ شده بود، و یکی از عوامل اصلی اعتراض مسلمانان و تحصن آنها در مسجد جامع برای پنج شبانه‌روز گردید. وجود این مشکلات شروع رأی شماری را ۲۴ ساعت به تأخیر انداخت. مشکلات دیگر نظیر ازدحام رأی‌دهندگان با افزایش تعداد حوزه‌ها و سرکشی به حوزه‌ها تا اندازه‌ای قابل ملاحظه حل شد.

- رأی شماری: به علت اعتراضات موجود رأی شماری ۲۴ ساعت به تأخیر افتاد.

الف- قرائت آرا و رأی هر کاندیدا با قید در صورت‌مجلس: پس از آنکه تصمیم گرفته شد که آرا خوانده شود. گروه‌های سه نفری از اهالی بی‌طرف شهر، مأمور قرائت آرا شدند. ابتدا داوطلبان را سوگند می‌دادیم که اگر به یکی از دو گروه پیشرو یا اسلامی وابستگی دارند، اظهار نمایند؛ چون در آن صورت آنها را واجد شرایط برای رأی شماری نمی‌دانستیم. کاندیداها نه واجد شرایط رأی شماری بودند و نه حق نظارت بر رأی‌شماری را داشتند. رأی‌شمارها عموماً از افراد خوشنام شهر و از بین میان‌سال‌ها بودند. روش قرائت آرا چنین بود: پس از آنکه گروه سه نفری تشکیل می‌شد، یک صندوق از صندوق‌های حوزه به آنها تحویل داده می‌شد. در صورت‌مجلس که با حضور یک نفر از گروه نظارت بود، رأی‌شماری بازدید می‌شد و قفل صندوق و لاک و مهر آن قید می‌گردید. سپس در حضور هر سه نفر فرد ناظر، صندوق را باز کرده طریقه‌ی کار را برای آنها تشریح می‌نمود: یک نفر از سه نفر رأی‌ها را یکی‌یکی از صندوق درآورده روی میز قرار می‌داد و با نظارت نفر دوم، آنها را قرائت می‌کرد. نفر سوم جلوی اسم هر کاندیدا که قرائت می‌شد علامتی می‌گذاشت و نفر دوم بر او نظارت می‌کرد که مطمئن شود علامت، جلو اسم قرائت شده، قرار گیرد. علامت‌ها در مربعات ده قسمتی به شرح زیر جمع می‌شد.

سپس هنگام پایان یافتن تمام اوراق موجود در صندوق، تعداد رأی‌های موجود در جلو اسم هر کاندیدا شمرده شده، در صورت‌مجلس گروه قید می‌گردید. این صورت‌مجلس، دنباله‌ی صورت‌مجلس اول بود و در دو نسخه تهیه می‌شد. ضمناً تعداد رأی و ته‌سوش‌ها نیز شمرده

شده با هم مطابقت می‌گردید و تعداد تعرفه‌های باقی‌مانده نیز شمرده شده با صورت‌مجلس قبلی - که توسط رأی‌گیرها تنظیم شده بود- مطابقت می‌شد. در اکثر موارد تمام این اعداد مطابقت داشت و در مواردی هم چند عددی با هم اختلاف داشت که در اثر شمارش سریع پیش آمده بود. پس از انجام این کارها، تمام اسناد مربوط به هر صندوق، به غیر از یک نسخه از صورت‌مجلس رأی‌شمارها، دوباره در صندوق مربوطه گذاشته شده و صندوق بسته می‌شد تا در صورت لزوم در اثنای رسیدگی به شکایات وارده دوباره به آن مراجعه شود. قرائت آرا بدین ترتیب ۵۳ ساعت متوالی طول کشید. تمام گروه‌ها برای تمام مدت کار نمی‌کردند.

ب- جمع‌بندی آراء: پس از آنکه تمام صندوق‌ها به ترتیب فوق شمارش شدند، از روی نسخه‌ی صورت‌مجلس‌ها که بیرون نگاه داشته شده بود، جدولی تنظیم گردید که در آن اسامی کلیه‌ی کاندیداها در یک ستون نوشته شد. در مقابل هر اسم ۶۸ ستون، هر ستون برای یک حوزه باز شد. سپس به ترتیب از حوزه‌ی شماره یک آرای مربوط به هر کاندیدا قرائت و در ستون مربوطه در مقابل اسم کاندیداها نوشته شد. در پایان این کار در مقابل هر کاندیدا تمام رأی‌هایی که از حوزه‌های مختلف به نام او داده شده بود، ثبت شد و تنها لازم بود که این آرا جمع گردد.

ج - نتیجه‌ی نهایی: پس از جمع‌بندی کاندیداها به ترتیب تعداد رأی در روی صفحه‌ی دیگری نوشته شدند. یازده نفر اول به نام اعضای اصلی شورای موقت شهر سنندج و یازده نفر بعدی به نام اعضای علی‌البدل معرفی گردیدند. اسم تمام کاندیداها که از ۱۹۰ رأی بیشتر آورده بودند از رادیو و تلویزیون اعلام گردید و تعداد آرای که به دست آورده بودند ذکر شد. برای بقیه‌ی کاندیداها اعلام شد که در صورت تمایل شخصاً به گروه پنج نفری مراجعه و تعداد آرای خود را پرسش نمایند. اعلام نتیجه‌ی نهایی نیز به علت متشنج بودن شهر دو روز به تأخیر افتاد تا بالاخره بعد از توافق با متحصنین و جلب پشتیبانی آنها از شورا اعلام گردید.

• رسیدگی به شکایات

الف- دسته‌بندی شکایات وارده: اگرچه با شکستن تحصن در واقع متحصنین عملاً از شکایات خود در مورد انتخابات صرف‌نظر کرده بودند، اما چون یک هفته مهلت در آیین‌نامه‌ی اصلی گروه پنج نفری برای رسیدگی به شکایات قید شده بود، پس از اعلام نتیجه‌ی نهایی به این کار مبادرت گردید. ابتدا شکایات‌ها یکی‌یکی قرائت شد و در دسته‌های زیر دسته‌بندی شد:

- ۱- شکایت‌های ناوارد ۴۲ برگ، بیشتر در مورد فعالیت‌های انتخاباتی
 - ۲- شکایت‌های ناقص ۳۰ برگ یا شاکی و یا متشاکی و یا هر دو نامشخص است.
 - ۳- پیشنهادات ۱۶ برگ
 - ۴- شکایات وارده (بامورد) ۳۱ برگ
- جمع کل شکایات رسیده ۱۱۹ برگ.

ب - دسته‌بندی شکایات با مورد و درخواست از کسانی که اسمشان در شکایات آمده بود: ۳۱ برگ شکایات که با مورد تشخیص داده شد، خود به دو دسته تقسیم شدند. در یک دسته ۲۰ تایی آن، اسامی مختلفی آمده بود که لازم بود از بعضی از آنها بازجویی شده تا حقیقت بقیه موارد ذکر شده روشن گردد. برای این منظور اطلاعیه‌ای از رادیو و تلویزیون خوانده شد که از آن افراد درخواست شد با در دست داشتن شناسنامه‌های خود به کمیته‌ی پنج نفری مراجعه نمایند. جز دو نفر از اینها که مراجعه کردند، بقیه تا آخر وقت تعیین شده برای رسیدگی به شکایات نیامدند و بدین ترتیب ثابت کردند که شکایت خود را پس گرفته‌اند. در میان ۱۱ برگ بقیه دو برگ مربوط به ثبت نام بود که شاکی اظهار داشته بود اسم او را اشتباهاً در دفتر ثبت کرده و یا به کلی ثبت نکرده بودند. به بقیه رسیدگی شد. بدین ترتیب که از روی اسم حوزه که شاکی قید کرده بود نام او در دفتر پیدا شد. در دو مورد نام‌های نزدیک پیدا شد. سپس با مطمئن شدن از اینکه شخص رأی داده و اسمش در حوزه موجود است در میان ته‌سوش‌ها نیز اسم او پیدا گردید. و از روی شماره‌ی ته‌سوش تعرفه‌ی او هم پیدا شد. معلوم گردید که از پنج اسم صحیح که شکایت کرده بودند به جای گروه اسلامی، گروه پیشرو برایشان نوشته شده بود. فقط یک نفر شکایت صحیح بود و بقیه فقط برایشان توهم ایجاد شده بود؛ چون آرای آنها برای گروه اسلامی نوشته شده بود.

ج- استقبال مردم از نتیجه‌ی انتخابات: در اثنای یک هفته که برای ارائه‌ی شکایات و رسیدگی به آن در نظر گرفته شده بود، غیر از نامه‌هایی که به گروه پنج نفری رسید، شکایتی دریافت نشد. از نامه‌ها تعداد کثیری به گروه پنج نفری لطف کرده از انتخاب شورای پشتیبانی نموده و خوشحالی خود را از موفقیت در کار انتخابات اظهار داشته بودند. چند تا نامه‌ای هم مخالفت خود را از طریق برگ‌های انتخابات اعلام داشته حقایق را به‌گونه‌ی دیگر جلوه داده بودند. مجموعاً حتی یک نفر هم به ترکیب شورا یا به شخصیت آنها که انتخاب شده‌اند ایراد نگرفته بود. در ضمن در همین مهلت یکی از کاندیداها درخواست بازشماری آرای خود

را کرده و دو نفر که بیشتر از خودش رأی آورده بودند. آرای هر سه نفر بازشماری شد و معلوم گردید که درخواست کننده رأیش بدون تغییر ماند.

- اولین شورای ۱۱ نفری در ایران پس از انقلاب

به‌جاست تذکر داده شود که با تمام کارشکنی‌ها که در این مورد شد اولین شورا پس از انقلاب در سنندج کردستان از میان مردم شهر برگزیده شد.

الف- کارهای مقدماتی و جلسات قبل از رسمیت: در جلسه‌ی اول فقط معارفه و در سه جلسه‌ی بعدی، که در اثنای یک هفته صورت گرفت، کمیسیونی تشکیل شد و دستور کار شورا به تدریج تهیه و تنظیم گردید.

ب- ارائه‌ی اعتبارنامه و فرم آن: در یک جلسه‌ی تلویزیونی روز پنج شنبه ۵۸/۲/۷ اعضای اصلی شورا به مردم شهر معرفی و در همان جلسه، اعتبارنامه‌ی نهایی بدین فرم بدان‌ها تقدیم شد:

با تأییدات خداوند متعال

اعتبارنامه

آقای بنا به آراء به‌دست آمده در انتخابات شورای شهر سنندج جناب‌عالی با به‌دست آوردن رأی به سمت عضو اصلی شورای موقت اداره‌ی شهر سنندج انتخاب شده‌اید. مدت اعتبار این ابلاغ، شش ماه و انتخاب شورای آینده قبل از شش ماه به‌عهده شورای شهر می‌باشد. کمیته‌ی موقت اداره‌ی شهر سنندج

مهر و امضا

ج- آغاز فعالیت‌های رسمی شورا: فعالیت‌های شورا رسماً پس از ابلاغ و ارائه‌ی اعتبارنامه آغاز گردید و اعضای شورا در جلسات مرتب هر روز دورهم جمع و به شکایات مردم رسیدگی نمودند و برنامه‌ای برای کار خود نیز ترتیب دادند.

در روز یکشنبه از ساعت ۶ تا ۸ نیز با استاندار کردستان و نماینده‌ی آقای طالقانی جلسه‌ای ترتیب داده شد که در آن بودجه‌ی شورا و ارتباط شورا با استانداری و بالعکس مورد بررسی قرار گرفت.

- اهمیت انتخاب شورای شهر سنندج و طرح شوراهای ده و استان

الف- اهمیت انتخاب شورا: لازم به تذکر نیست که چون شورای شهر سنندج، که اولین شورای انتخاب‌شده بعد از انقلاب ایران است از میان همه‌ی مردم شهر انتخاب شده، می‌تواند

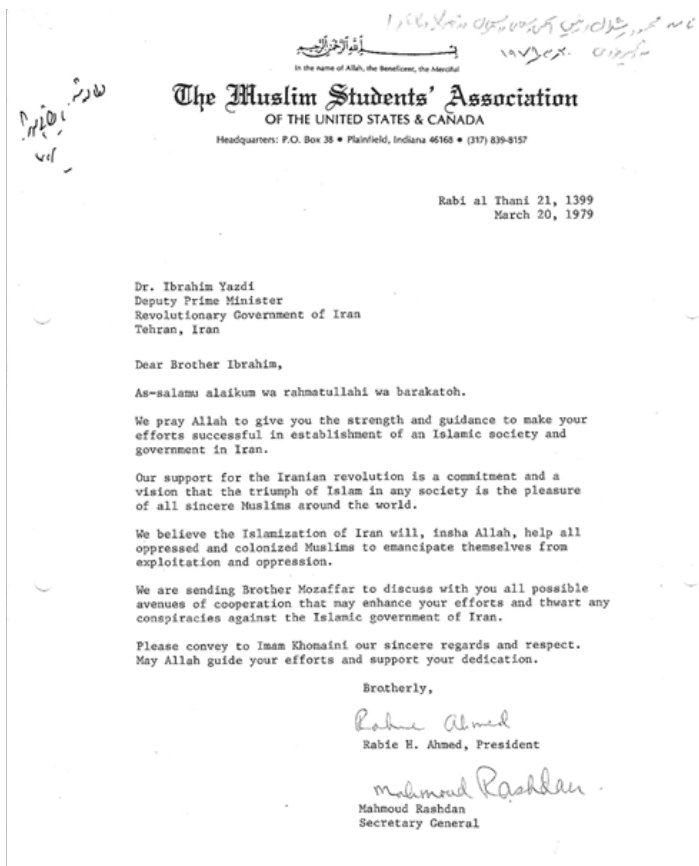
جوابگوی قانع کننده‌ای به درخواست‌های مردم استان کردستان برای خودمختاری باشد. چون خود مختاری از همان «دست داشتن در کار حکومت موجود» آغاز می‌گردد و حاکم بودن بر سرنوشت خویش بالاتر از هر نوع دیگر خودمختاری به حساب می‌آید.

ب- طرح شوراهای ده: پیشنهاد می‌شود شوراهای دهات در مرکز بخش‌های سندج انتخاب شود. هر بخش و دهات مجاور خود را نیز باید در برگیرد. سپس با فرستادن یک نماینده از شورای هر بخش و دو نماینده از شورای شهر می‌توان شورای شهرستان را تشکیل داد و از نماینده‌های مختلف شورای شهرستان‌های مختلف، شورای استان را تشکیل داد که با نظر خود سه نفر را برای انتخاب استانداری منتخب مردم و معرفی آنها به مرکز برای تعیین یک نفر از میانشان اقدام کند.

ج- اهمیت جهانی موفقیت در سندج: چون همه‌ی چشم‌ها به سندج دوخته شده بود، لازم بود که شورا در سندج توفیق یابد. توفیق شورا در سندج مشت محکمی بود به دهان آنهایی که همواره سعی دارند در امور داخلی ایران مداخله کنند. در صورت شکست اقدامات در سندج معلوم بود که انقلاب در ایران نمی‌توانست به آسانی به ثمر برسد و آن وقت خارجیان با پررویی همیشگی خود این ادعا را که اسلام برای این زمان مناسب ندارد باز پیش می‌کشیدند. و آن وقت اسلام و مسلمانان می‌بایست سال‌های متمادی دیگر فعالیت کنند تا دوباره فرصت مناسبی به‌دست آورده به درمان دردهای جامعه آغاز کنند.

آقای دکتر مظفر پرتوماه در قسمت دوم از گزارش خود، تحت عنوان: «یادآوری نکاتی از انتخابات شورای شهر سندج» کلیه‌ی فعالیت‌های مربوط به انتخابات، اعتراضات، تحسن و غیره و شروع به کار شورا را به تفصیل گزارش دادند. به‌علت مفصل بودن این گزارش در این بخش از خاطرات نمی‌آورم، اما در مجموعه‌ی دیگری که درباره‌ی رویدادهای پس از انقلاب کردستان منتشر خواهد شد، آورده می‌شوند.

۷۸- نامه‌ی آقایان ربیع احمد و محمود رشدان، رئیس و دبیر انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا



۷۹- حزب اسلامی کردستان؛ اسناد و مکاتبات:

آنچه در این بخش آمده است ارتباطی با دوره‌ی مسئولیتیم، به عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب و خاطراتم در این دوره ندارد، بلکه مکاتباتی است که با دکتر مظفر پرتوماه درباره‌ی حزب اسلامی کردستان داشته‌ام و به مسائل و مشکلات کردستان مربوط می‌باشند. اسناد حزب اسلامی کردستان و مکاتبات با دکتر پرتوماه به شرح زیر است:

- ۱- اساسنامه‌ی حزب اسلامی کردستان
 - ۲- نامه از مظفر پرتوماه به یزدی اردیبهشت ۱۳۷۲ از نیویورک
 - ۳- جواب یزدی به دکتر پرتوماه مرداد ۱۳۷۲ از تهران
 - ۴- نامه از پرتوماه به یزدی ۱۰ تیرماه ۱۳۷۳ از نیویورک
 - ۵- نامه از پرتوماه به یزدی ب/ت (بدون تاریخ). پاسخ نامه مرداد ۱۳۷۲
 - ۶- نامه از پرتوماه به یزدی ۳ شهریور ۱۳۷۳
 - ۷- نامه از پرتوماه به یزدی ۱۵ آذر ۱۳۷۳
 - ۸- شعری سروده‌ی دکتر پرتوماه به مناسبت درگذشت آیت‌الله گلپایگانی به خط خود او.
 - ۹- نامه‌ی دکتر پرتوماه به هاشمی رفسنجانی ب/ت. درخواست آزادی مفتی زاده. اسنادی در رابطه با مسائل کردستان و حزب اسلامی کردستان:
 ۱. ترجمه‌ی بخشی از کتاب کریس کوچرا به نام «جنبش ملی کرد» - کردستان و جمهوری مهاباد و خانواده قاضی محمد و جمهوری کردستان (۱۹۴۶)
 ۲. کردستان - از فرهنگ نامه (؟)
 ۳. اساسنامه‌ی حزب اسلامی کردستان - ۱۳۷۲-۱۹۹۳
 ۴. مجله‌ی کردی جودی - شماره‌ی مهرماه ۱۳۷۲
 ۵. مجله‌ی کردی جودی - شماره‌ی مرداد ۱۳۷۳/۱۹۹۴. گزیده‌ای از مذاکره با دکتر پرتوماه در این شماره آمده است.
- حزب اسلامی کردستان عمر کوتاهی داشت. اولاً در کردستان عراق، گروه‌های تند و افراطی مسلمان، با مسئولان اقلیم کردستان درگیری پیدا کردند و با دادن تلفات، مجبور شدند، خاک عراق را ترک کنند. ثانیاً همسر آمریکایی دکتر پرتوماه به علت بیماری سرطان درگذشت. پرتوماه به ایران آمد و با یک دختر سنندجی ازدواج کرد و به آمریکا برگشت. متأسفانه بعد از چندی خود او نیز به علت ابتلا به سرطان درگذشت. با درگذشت او فعالیت حزب اسلامی کردستان یا حداقل ارتباط آنها با من قطع شد.

متن نامه‌ها:

از: یزدی، ابراهیم

به: پرتوماه، مظفر

تاریخ: مرداد ۱۳۷۲

دوست و برادر عزیز بعد از سلام، در دیداری که چند ماه قبل داشتیم چند شماره از نشریه‌ی «جودی» ارگان حزب اسلامی کردستان را، که به زبان‌های کردی / فارسی / عربی و انگلیسی منتشر می‌کنید برای مطالعه و اظهارنظر دادید. آنها را خواندم و نظرم را حضوراً و به اجمال بیان کردم و اکنون، همان‌طور که وعده کرده بودم و خواسته بودید، به‌طور مبسوط می‌نویسم. ۱- از تشکل شخصیت‌ها و نیروهای اسلامی، تحت پوشش حزب اسلامی کردستان خوشحال شدم و آن را به برادران کرد مسلمان تبریک می‌گویم و امیدوارم بتواند منشاء خدمات مفید و مؤثری برای مسلمانان به‌طور عام و صلح و آرامش و بهروزی هم‌وطنان و هم‌کیشان کرد، بشود.

۲- یکی از اهداف و برنامه‌ها و خط‌مشی‌های حزب اسلامی کردستان که در نشریه‌ی جودی منعکس بود، تشکیل کشور مستقل کردستان، مرکب از اکراد ساکن ایران، عراق و ترکیه، ذکر شده بود. تشکیل چنین کشوری، در راستای منافع درازمدت کردها، و سایر مردم منطقه، اعم از کرد و عرب و فارس و آذری نیست و در نهایت به زبان ملت‌ها و اقوام این سرزمین‌هاست.

۲/۱- کردها هم‌وطن و هم‌کیش ما و خالص‌ترین نژاد باقی مانده‌ی آریایی، یعنی مادها هستند. که در یک زمان به همراه پارس‌ها وارد فلات ایران شدند و از آن زمان تاکنون همواره به‌عنوان یکی از عمده‌ترین اقوام تشکیل دهنده‌ی ملت ایران و بخش تفکیک‌ناپذیر تاریخ و فرهنگ کشورمان محسوب می‌شوند. زبان کردی، یکی از شاخه‌های اصلی و قدیمی زبان ایرانی و نزدیک‌ترین زبان به فارسی کنونی است. کردها، سالیان دراز، تا سال ۱۹۲۱ و ورود سلطه‌ی استعمار بریتانیا بر این منطقه، به زبان فارسی می‌نوشته‌اند و تحصیلات آنان به زبان فارسی بوده است. فارسی زبان کل منطقه بود.

اکثریت قریب به اتفاق کردها، مسلمان هستند. در قرون گذشته، حداقل برای مدت ۵۰۰ سال، مصدر خدمات بزرگی در راه حفظ و توسعه‌ی اسلام بوده‌اند. و خود را در هیچ زمانی - به جز گروه اندکی از جریانات غیراسلامی - جدای از ملل مسلمان نمی‌دانسته‌اند.

۲/۲- به دلایل ملی و مذهبی یادشده در بالا، اکثریت مردم ایران به عنوان یک ایرانی و یک مسلمان، خود را شریک غم و اندوه هم‌وطنان و هم‌کیشان کرد خود می‌دانند. بسیاری از گروه‌های مبارز ملی و مسلمان - نظیر نهضت آزادی ایران- از مبارزات مردم کرد، در هر سرزمین، برای کسب حقوق و آزادی‌های اساسی، که برای هر شهروندی مقرر گردیده است، حمایت می‌کنند. مبارزات اکثریت گروه‌ها و احزاب سیاسی ایران علیه ظلم و ستم استبداد سلطنتی و استیلای بیگانگان، و در نهایت انقلاب، نه به یک قوم خاص محدود بوده است و نه در راستای رهایی و سلطه‌ی یک قشر و طبقه و قوم معین. هدف از مبارزه و انقلاب، رهایی همه‌ی ایرانیان، از جمله اکراد، از ظلم و ستم، فقر و محرومیت بوده است. در طول صد سال مبارزات گذشته، در تمام ادوار وحدت تمام اقوام ایرانی را در این مبارزه‌ی ملی می‌توان مشاهده کرد. در انقلاب مشروطه‌ی ایران هنگامی که استبداد صغیر در تهران مسلط شد و مجلس شورای ملی را به توپ بست، آذربایجانیان قیام کردند و قیامشان برای نجات کل ایران بود، نه فقط برای آذربایجان. اگر کمترین تمایل یا احساس جدایی در میان برادران آذری ما وجود داشت، قطعاً «سقوط تهران» به دست قوای محمد علی شاه، بهترین فرصت برای تحقق اهداف جدایی‌طلبانه در آذربایجان بود، اما دیدیم که چنین نبود. اندیشه‌ها و گرایش‌های جدایی‌طلبانه، که بسیار ناچیز است، بخشی از القانات سیاست‌های بیگانه در جهت مقابله با مبارزات یکپارچه‌ی ملت ایران علیه استبداد داخلی و استیلای خارجی محسوب می‌شود.

متأسفانه به دلایل گوناگون، حکومت‌های مرکزی در این منطقه، اعم از ترکیه یا ایران یا عراق رفتار مناسبی با کردها نداشته و ندارند، اما آنها با سایر اقوام و قشرهای ملت رفتاری بهتر از اکراد ندارند. خشونت و سرکوب منحصر به منطقه‌ی کردستان نیست، بلکه یک ظلم فراگیر ملی است. شاید یک تفاوت در این باشد که چون مقاومت در کردستان و در برابر حکومت‌های وابسته و دست‌نشانده و یا سرکوبگر، قوی‌تر از سایر نقاط بوده است - نظیر زمان رضا شاه - و از طرفی تحریکات خارجی تمامیت ارضی را تهدید می‌کرده است، سرکوب شدیدتر و بی‌رحمانه‌تر بوده است و حاصل آن شده است که دولت‌های حاکم بر این کشورها با ملت‌های خود، و بخصوص اکراد، جز با زبان زور سخن نگفته‌اند.

۲/۳- شما در توجیه اهداف جدایی‌طلبانه‌ی حزب اسلامی کردستان، از جنایات بی‌شرمانه و بی‌رحمانه‌ای که در کسوت روحانیت و به‌نام انقلاب و اسلام در کردستان مرتکب شده‌اند و از کشتار جوانان و نوجوانان کرد که خود ناظر بوده‌اید، سخن گفتید. من نه تنها درد شما و

آنچه بر شما رفته است، بلکه آنچه را که در منظر جهانیان در حلبچه با نهایت خشونت و وقاحت علیه کردها صورت گرفت، احساس می‌کنم. با صراحت و قاطعیت می‌گویم که اکثریت ملت ایران همین احساس همدردی عمیق را دارند. به‌عنوان نمونه، کپی مقالاتی را که توسط این‌جانب و سایرین در همین زمان در یکی از مجلات نوشته شده است، برایتان می‌فرستم. پس از پیروزی انقلاب، تشنجات و ناآرامی‌هایی در بعضی از مناطق کشور، از جمله کردستان بروز کرد، که به‌طور واضح، از یک طرف واکنش به ستم‌های دوران استبداد سلطنتی بود و از طرف دیگر، حاصل توطئه‌ها و تحریکات مستقیم و غیرمستقیم دولت‌ها و گروه‌هایی بود که از پیروزی انقلاب به شدت ناراحت و یا متضرر شده بودند. در حالی که دولت جدید انقلاب هنوز مستقر نشده بود، از همان روزها و هفته‌های اول بعد از پیروزی انقلاب علیه دولت جدید، جنگ مسلحانه اعلام کردند. برخی از گروه‌ها و جناح‌های به‌قدرت‌رسیده‌ی بعد از انقلاب معتقد و مبلغ اعمال زور علیه کردها، برای حل مشکل بودند و دولت را برای این منظور تحت فشار قرار دادند. نخست‌وزیر دولت جدید، اکثریت اعضای دولت و آیت‌الله طالقانی، اعتقاد به اعمال زور نداشتند. ما معتقد بودیم اکثریت قاطع مردم کردستان در کنار انقلاب قرار دارند. این دشمنان هستند که آب را گل‌آلود می‌کنند تا ماهی بگیرند، ولی ما (دولت جدید) نباید تسلیم تحریکات بشویم و زیر بار جنگ و برادرکشی تحمیلی برویم. ما معتقد بودیم که دولت‌های مرکزی تنها با زبان زور با مردم کردستان صحبت کرده‌اند. دولت جدید انقلاب، نباید با همان زبان با مردم کردستان صحبت کند.

در آن موقع شما به درخواست این‌جانب به کردستان (سنندج) رفتید و به آیت‌الله طالقانی معرفی شدید و با ایشان همکاری می‌کردید. نیروهای مختلفی برای حل مسالمت‌آمیز اختلاف فعالیت می‌کردند. آیت‌الله طالقانی زحمات فراوان کشید. مردم کردستان از اقدامات آن بزرگوار، با وجود کارشکنی‌های گروه‌های ضد انقلاب و ضد ایران و اسلام، استقبال و حمایت کردند و اعتماد خود را به ایشان ابراز نمودند. اولین انتخابات آزاد و مردمی بعد از پیروزی انقلاب، در شهر سنندج برگزار شد و این امکان برای مردم به وجود آمد که ببینند دولت جدید قصد فریب آنها را ندارد. شما خود از اعضای هیئت نظارت بر این انتخابات بودید.

اما مشکلات سیاسی و اقتصادی انباشته شده طی سالیان دراز، چیزی نبود که به سادگی و آسانی و به سرعت حل شوند. ما وارث مشکلات بسیار پیچیده‌ای بودیم. کردستان - و سیستان و بلوچستان - از فقیرترین و محروم‌ترین استان‌های کشور بودند. برای جبران بی‌عدالتی‌های

گذشته، می‌بایستی با مردم، کل مردم، نه با هر کس که مدعی سخن‌گویی کرده‌است، به تفاهم می‌رسیدیم. به دنبال این تفاهم، آرامش نسبی برقرار و راه برای توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی باز می‌گردید.

در زمینه‌های فرهنگی، ما موانع استفاده از زبان کردی در نوشتن را از میان برداشتیم. بیشترین کتاب به زبان کردی، بعد از انقلاب چاپ و منتشر شده است. پخش برنامه‌های رادیو-تلویزیون به زبان کردی عملی شد. هنر و موسیقی اصیل کردی زنده و آزاد و تشویق شد. همان‌گونه که در مورد زبان‌ها و گویش‌های محلی صورت گرفت. این امر ادامه و توسعه پیدا کرده است.

ما معتقدیم در حالی که زبان فارسی می‌تواند زبان رسمی و عامل پیوند تمام اقوام ایرانی و از عوامل مؤثر در حفظ وحدت و یکپارچگی ملی ایران و تمامیت ارضی کشور باشد، استفاده از زبان‌های محلی نه تنها مخل استقلال کشور نیست، بلکه موجب تشدید احساس تعلق ملی همه‌ی اقوام ایرانی و شکوفایی عناصر متنوع فرهنگ ملی می‌گردد.

با کمی هوشیاری و آگاهی و فروکش کردن تحریکات و توطئه‌های مشکوک و نشأت‌گرفته از مراکز خارجی، می‌توان قدم‌های جدی‌تر را به جلو برداشت. مثلاً می‌توان در برخی از استان‌های کشور آموزش در سطح دبستان را به دو زبان اصلی و رسمی فارسی و بومی و محلی، مثلاً کردی، انجام داد. تجارب کشورهای مشابه نشان داده است که این کار هم عملی است و هم لزوماً ناقض وحدت ملی نخواهد بود. در بسیاری از کشورهای جهان، مناطقی وجود دارد که ساکنان آن از جهت نژادی و قومی و فرهنگی با سایرین متفاوت و متمایز هستند. در این مناطق، مردم عموماً دو زبانه و یا حتی سه زبانه هستند. نه تنها آموزش ابتدایی به دو یا سه زبان صورت می‌گیرد، بلکه تابلوها و علائم و اسامی خیابان‌ها، عموماً به دو زبان نوشته شده‌اند.

۳- من می‌پذیرم که در میان کردها، احساس هویت کردی ریشه‌دار است. قرآن کریم بر طبق آیه‌ی: «انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم قبائل و شعوباً لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتقیکم»، وجود قبایل و ملت‌ها را به‌عنوان یک واقعیت پذیرفته است. به‌عبارت‌دیگر ساختارهای اجتماعی که براساس تاریخ، فرهنگ و زبان و تجارب مشترک، هویت ملی و جمعی را تعیین می‌نمایند امری طبیعی و واقعی است. اما شناسایی این واقعیت‌ها یک مسئله است و جدا شدن از مجموعه‌ی بزرگ‌تر و برهم ریختن نقشه‌ی جغرافیایی منطقه موضوع دیگری است. برهم

ریختن نقشه‌ی جغرافیای منطقه، به نفع هیچ یک از ملت‌ها و اقوام منطقه، از جمله کردها، نیست. تغییر نقشه‌ی جغرافیایی، وضعیت اقتصادی و سیاسی حداقل سه کشور عمده‌ی منطقه یعنی ترکیه، ایران و عراق و تمامیت ارضی این کشورها را برهم می‌زند و اثرات عمیقی را برجای خواهند گذاشت و راه را برای تحریک پذیری و غلبان احساسی سایر اقوام و شروع جنگ‌های قومی باز خواهند کرد؛ بدون آنکه از این رهگذر سودی نصیب هیچ طرف درگیر بشود.

۴- در طی حداقل نیم قرن گذشته، در چندین نوبت، احساسات و مبارزات عدالت‌خواهانه و ظلم‌ستیزانه‌ی اکراد، در هر سه کشور مورد بحث، مورد سوء استفاده‌ی قدرت‌ها و سیاست‌های بیگانه قرار گرفته است. این قدرت‌ها، براساس منافع خود در تقابل با دشمنان و رقبای خود به جنبش جدایی طلبانه‌ی اکراد کمک‌های مالی، سیاسی و نظامی کرده‌اند. در تقریباً تمام موارد هنگامی که این قدرت‌ها به اهداف سیاسی خود رسیدند و با یکدیگر توافق کردند، حمایت خود را از اکراد قطع و آنها را در بدترین وضعیت به حال خودشان رها ساختند.

در دوران جنگ سرد و اوج رقابت‌های سیاسی- نظامی میان دو بلوک متخاصم جهانی، کمونیزم و سرمایه‌داری، هر سه کشور ایران و ترکیه و عراق به اردوگاه غرب پیوسته و به عضویت در پیمان‌های نظامی علیه شوروی درآمدند. بلوک شرق می‌کوشید تا با دامن زدن به احساسات قومی و بهره‌برداری از تمایلات جدایی طلبانه، ثبات سیاسی و تمامیت ارضی این کشورها را برهم زند. دولت‌های غربی و در رأس آن آمریکا، از طرف دیگر، از تمامیت ارضی این کشورها دفاع می‌کردند. از اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ و آغاز مذاکرات شرق و غرب و پیشرفت فرایند تنش‌زدایی، تشکیل دولت‌های قومی در این منطقه، در برنامه‌ی اصلی صهیونیست‌ها و دولت اسرائیل قرار گرفت. برنامه‌ای به نام طرح لوئیس Lewis Plan تدوین گردید. هدف این طرح تأسیس ارمنستان (ارمنستان قفقاز به اضافه‌ی بخشی از شمال شرقی ترکیه و بخشی از شمال غربی ایران)، آذربایجان (منطقه‌ی آران- یا قفقاز و آذربایجان)، کردستان (شامل مناطق کردنشین در سه کشور ایران، ترکیه و عراق و بخشی از سوریه و قفقاز)، بلوچستان (شامل بلوچستان ایران و پاکستان)، عربستان (خوزستان و بخش‌هایی از استان کرمانشاه و فارس)، ترکمنستان (شامل ترکمن صحرای ایران و آسیای مرکزی) بود. پیش‌بینی آینده‌ی سیاه و تاریک برای مردم منطقه، در صورت موفقیت در اجرای برنامه، با توجه به جنگ‌های قومی در مناطقی از جهان چندان مشکل نیست.

۵- تشکیل دولت‌های قومی به منزله‌ی پایان ظلم و ستم و فقر و محرومیت این اقوام، از جمله کردها نمی‌باشد. در دوران جنگ اول بین‌المللی، اعراب به تحریک و کمک و حمایت دولت‌های غربی (انگلیس و فرانسه) علیه دولت عثمانی قیام کردند. بی‌تردید حکام و سلاطین عثمانی با اقوام غیرترک بر اساس عدالت و تقوای اسلامی رفتار نمی‌کردند. بر آنها، و بر ملت ترک، ظلم و ستم فراوان روا می‌داشتند. اعراب بر ضد این ظلم‌ها و فشاها قیام کردند، اما قیام آنها در واقعیت «کلمه‌ی حق یراد بها الباطل» شد. و دیدیم که چگونه قیام اعراب بر علیه سلطه‌ی عثمانی به کمک بیگانگان و به دنبال آن تأسیس کشورهای عربی، با مرزهای مصنوعی، که در میان خود اعراب به «خط شیطان» شهرت یافته‌اند، هرگز سعادت و عدالت و آزادی و استقلال و کرامت انسانی را برای اعراب به ارمغان نیاورد. نزدیک به یک قرن است که به گرفتاری‌های گسترده‌تر و عمیق‌تری مبتلا شده‌اند. ظلم و ستمی که دولت‌های کنونی عرب در حق ملت‌های عرب روا می‌دارند، اگر از ظلم و ستم دولت‌های عثمانی بیشتر نباشد، بدون شک کمتر هم نیست.

ظلم و بی‌عدالتی، به هر اسمی و از جانب هر قدرت و فردی - خواه عرب در حق غیرعرب، یا ترک در حق ترک، یا کرد در حق کرد، یا فارس در حق فارس باشد - باطل و نارواست. اگر به فرض روزی کردستان مستقل به‌وجود آید چه تضمینی وجود دارد که رفتار صاحبان جدید قدرت با مردم کردستان از عراقی‌ها و یا ایرانیان و یا ترک‌ها بدتر نباشد؟ مگر اعراب، ترک‌ها، ایرانی‌ها رفتارهای خوب و عادلانه‌ای با هموطنان خود دارند؟

۶- راه نجات و رهایی، باز کردن حساب جدید و جدای از مبارزات سایر مردم علیه زور و ستم نیست، بلکه هم‌وطنان و هم‌کیشان کرد ما - و از جمله حزب اسلامی کردستان، و سایر گروه‌ها و احزاب سیاسی - می‌بایستی برای یک مبارزه‌ی فراگیر ملی به سایر قشرها و طبقات و اقوام بپیوندند. آزادی و امنیت خود را نه در چهارچوب قومی، بلکه در وحدت و رهایی کل ملت جستجو کنند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی، خون‌پهای انقلاب تاریخی ۲۲ بهمن ۵۷ ایران است. می‌توان با پیوستن به سایر گروه‌های سیاسی، حقوق و آزادی‌های اساسی را که در این قانون برای مردم تضمین و تصریح شده است، به‌طور جدی مطالبه کرد و حاکمیت را مجبور ساخت از قانون اساسی تمکین نماید.

اگر حقوق و آزادی‌های اساسی ملت که در فصل سوم طی ۲۱ اصل به تفصیل آمده است به‌طور جدی و دسته‌جمعی مطالبه گردد و حاکمیت وادار به تمکین از آنها بشود و فضای باز سیاسی مناسب به‌وجود آید، قطعاً راه برای تحقق حق حاکمیت ملت که در فصول پنجم و هفتم قانون اساسی آمده است باز و هموار خواهد شد.

فصل هفتم قانون اساسی - اصول ۱۰۰ تا ۱۰۶ تشکیل شوراهای انتخاباتی مردم را در سطوح ده، شهر و استان پیش‌بینی کرده است. باید اجرای اصول مصرحه در این فصل از قانون اساسی را به‌طور جدی مطالبه کرد. وقتی این شوراها، بر طبق قانون، با آرای مردم هر محل تشکیل بشوند، بسیاری از مسائل و مشکلات کنونی تقلیل پیدا خواهند کرد. در آن صورت نه تنها هموطنان کرد و سایر اقوام ایرانی، بلکه تمامی ملت به یکی از عمده‌ترین آرمان‌های انقلاب تاریخی خود دست خواهند یافت.

در خاتمه توصیه‌ی من به شما و دوستان حزب اسلامی کردستان و سایر برادران و هموطنان کرد این است که هر کس آزموده را بیازماید، حاصل کارش ندامت و پشیمانی است. «من جرب المجرب، حلت به الندامه» (آزموده را آزمودن مایه‌ی پشیمانی است). به جای دویدن به دنبال سراب، آن هم با حمایت و کمک بیگانگان، می‌توان از طریق یک مبارزه‌ی سیاسی و قانونی و علنی، در کنار سایر هموطنان به آرمان‌های عدالت‌خواهانه، براساس کرامت انسانی، و هدف‌های توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در خانواده‌ی بزرگ‌تر، ملت ایران، دست یافت.

به امید آن روز. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

دکتر ابراهیم یزدی مرداد ۱۳۷۲

از: پرتوماه، مظفر

به: یزدی، ابراهیم

تاریخ: ب/ت

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب دکتر یزدی عزیزم، پس از سلام و احوال‌پرسی از دریافت نامه‌ی پرمحتوای شما بسیار خوشحال شدم و چند بار آن را خواندم و به یاری خدا، اگر از نظر شما اشکالی نداشته باشد، بخش‌هایی از آن را برای پخش در جودی پیشنهاد خواهیم کرد.

خوشبختانه سابقه‌ی دوستی و همکاری ما بیشتر از آن است که اگر مطالبی را که در حین خواندن نوشته‌ی شما به ذهنم رسیده بر کاغذ آورده، برای اطلاع ارسال داشتیم، یا بعدها قطعاتی از آن را منتشر نمودم، حمل بر چیزی جز تبادل نظر گردد. این از یک سو...؛ از سوی دیگر علاقه‌ی من و شما به اسلام و اعتلای کلام خدا که بحمد الله در سطح جانبازی و فداکاری است بر طرفین ما پوشیده نیست، اما اگر دیگران روزی این نوشته‌ها را بخوانند، یادآوری این موضوع، برای آنان نباید خالی از فایده باشد.

با این مقدمه‌ی کوتاه نظر آن دوست هم‌سنگر را به نکات زیر معطوف می‌دارم:

۱- حزب اسلامی کردستان بنابه بندهای اول اساسنامه‌اش خود را جزو جنبش اسلامی جهانی به حساب می‌آورد و به امید خدا بیشتر فعالیت‌هایش را با جنبش اسلامی هماهنگ و هم‌هدف نموده، همپای آن احزاب اسلامی که به آن احترام متقابل بگذارند، در باز شناساندن اسلام و دستورات الهی آن کوشش خواهد نمود؛ لکن در این راه از کمک‌های مادی و اندرزیهای دوستانه و دلسوزانه‌ی پیشکسوت‌ها و هم‌سنگرها بی‌نیاز نیست. چنان‌که این کمک‌ها به موقع برسد و به اندازه‌ی کافی باشد، رشد ما به شکلی طبیعی و کارهایمان به‌نحوی سودمند و مفید ادامه خواهد یافت. اما اگر در این دنیای پرتلاطم که خود سال‌ها در امواج آن تلاش کرده‌اید، ما را تنها و بدون یاور بگذارید، نه تنها احتمال رشد طبیعی کاهش خواهد یافت ... بلکه احتمالات دیگر بر آن خواهد چربید و در نهایت، بازگرداندن امور به مجرای معقول مشکل خواهد بود.

۲- ما هم به نوبه‌ی خود از آرمان‌های انقلاب اسلامی دفاع کرده‌ایم. و با وصف آنکه در شکل کنونی، قانون اساسی محتوی بندهایی است که از اسطوره‌هایی دوراندیش، نظیر زنده یاد طالقانی را به گریه می‌انداخت، در هر فرصت، پیاده کردن بندهای مفید آن را در مورد

آزادی‌های اجتماعی و سیاسی خواستار شده دولتمردان را به آن تشویق نموده‌ایم. برای نمونه نامه‌ای را که پس از زندانی شدن امضاکنندگان نامه‌ی سرگشاده‌ی نهضت آزادی درباره‌ی خاتمه دادن به جنگ، به آقای هاشمی رفسنجانی نوشتیم، ضمیمه می‌کنیم تا از محتوای آن با مطلع شوید.

۳- ای کاش احزاب و مسلمانان دیگر نیز به همان اندازه مراعات ما را در برنامه‌ی کار خود می‌گنجاندند و بدون دلهره از تغییر مرزها و نقشه‌ی جغرافیایی (که بر مردم تحمیل شده) آنچه را که خدا و رسولش برای همگان قائل شده‌اند برای ملت بی‌پناه کرد هم قائل می‌شدند، تا ما هم الی‌الابد مدیون انسانیت و خوش‌رفتاری و همسایگی و هم‌کیشی آنان می‌ماندیم و لزومی به استعانت از بیگانه برایمان پیش نمی‌آمد!

۴- ای کاش ایرانیان دیگر هم، هم‌طراز شما، نسبت به ملت مسلمان کرد دلسوز و مهربان بودند. بالاتر از آن ای کاش به همان نسبت که در ایران مسلمان نسبت به کرد و نیازهای فردی و اجتماعی و فرهنگی او توجه می‌شود در ترکیه و عراق و سوریه و قفقاز نیز مورد عطوفت و توجه ملت‌های همسایه‌اش قرار می‌گرفت. و ای کاش یک پرهیزگار غیرکرد به جانبداری از این ملت مظلوم قیام می‌کرد و بی‌باکانه به ملت‌های دیگر گوشزد می‌کرد که پارچه پارچه نگه داشتن کردستان و ملت مسلمانش تنها به ضرر خود اکراد نیست، بلکه تمام منطقه از آن زبان‌های مادی و خسارت‌های جبران‌ناپذیر معنوی و فرهنگی دیده و می‌بیند. و گذشته از آن امت محمدی با پشت گوش انداختن این مشکل و اهمال این قضیه هر روز به جانب نفاق متمایل‌تر می‌شود و از توصیه‌ی به حق و عدالت و صبر و شکیبایی - که ویژه مؤمنان صادق و صالح و نیکوکار است - روی می‌گرداند! و در نتیجه جای پای گشادی برای بازگشت جهان‌خواران به منطقه برجای می‌گذارد، که هرآینه تمام امت مسلمان از آن متضرر خواهد شد.

۵- قصد آن ندارم که احساسات وطن‌دوستی شما را جریحه‌دار کنم. لیکن آیا بیشتر خاک عراق و افغانستان و ساحل جنوبی خلیج فارس و بحرین و بخش عمده‌ای از قفقاز و کشورهای امروزی دیگر در یک برهه از تاریخ، برای مدت‌ها جزو ایران به‌شمار نمی‌آمدند؟ آیا جدا شدن آن اراضی با چه مقاومت مثبتی از جانب ایران‌دوستان و ناسیونالیست‌ها مواجه بوده و چه اقدامات عملی و غیرمخرب در بازگرداندن آنها به زیر نفوذ حکومت مرکزی ایران شده و می‌شود که نظیر همان اقدامات هم در جلوگیری از تشکیل دولتی مستقل در کردستان مجاز

و معقول و یا لاقبل سابقه دار تلقی گردد؟ و آیا همیشه باید به عنف پارچه‌ای از ایران جدا شود؟ و هیچ‌گاه نباید چنین حرکتی از دوراندیشی خود دولتمردان ایرانی سرچشمه گیرد؟ یا به ابتکار خود مردم منطقه پیشنهاد و طرح‌ریزی شود؟

۶- کدامی‌ک از این دو روش شرعی‌تر و به رضای خدا نزدیک‌تر است؟ پارچه‌پارچه نگه داشتن کردستان زیر دست بی‌رحمان و ظالمان - که قاطبه‌ی مردم به ظلم و جور آنان اذعان دارند و بدان ترتیب خشنی کردن نیروی اکراد که بارها به دفاع از اسلام و حقوق مشروع خود و مسلمانان دیگر برخاسته اند؟ - یا سپردن کردستانی یکپارچه به صاحبان برحق آن، که از استقرار کشتی نوح علیه السلام بر آن زیسته‌اند و حتی از اقوامی که به راهزنی و گرسنگی در طول تاریخ به کردستان پناه می‌بردند چنان دوستانه پذیرایی می‌کردند و به آنان پناه می‌دادند که پس از دوسه نسل آن مهمانان ناخوانده خود را صاحب خانه می‌پنداشتند ... و بدان ترتیب برای همیشه دشمنی‌ها و کینه‌نوزی‌ها و خونریزی‌ها و سرکوب‌ها را با ابتکار محلی و بدون دخالت اجنبی به پایان می‌رسانند. و آیا چه جنایتی روی خواهد داد اگر ملت کرد هم، که همپای تمام ملل مسلمان به اسلام و تمدن اسلامی خدمت نموده، همپای آنان هم صاحب اختیار خود می‌شد و ضمن ارتباطات حسن همجواری با دیگر ملل همسایه در جرگه‌ی آنان شخصیت و منزلتی را که مناسب و درخور سابقه‌ی تاریخی و فرهنگی این ملت شریف و صبور است، احراز می‌کرد؟

۷- ما را تجزیه طلب نباید خواند. این برچسب نه دوستانه است و نه عادلانه. ما کردها در واقع خواستار وحدت هستیم اما برخلاف دیگران ما از خودمان شروع می‌کنیم و معتقدیم که به هم پیوستن بخش‌های متفرق کردستان، نیرویی به وجود خواهد آورد که هم در پیوستن ملل همسایه بسیار مفید خواهد بود و هم در به‌کارگیری مفیدتر نیروهای منطقه که درحال حاضر برای سرکوبی اکراد به هدر می‌رود. برای ما بدیهی و مسلم است که تا کردستان در حال تجزیه بماند دولت‌هایی که بر بخش‌های آن مسلط هستند، نه می‌توانند با همدیگر بر اساس نیکی و تقوا متحد گردند و نه در داخل مرزهای خود می‌توانند از آرامشی پابرجا و سازنده برخوردار بمانند. باور کنید که بیشتر اکراد از این موضوع به همان درجه متأسف و ناراضی‌اند که تجزیه‌ی وطن آنان را زجر می‌دهد!

۸- استدلالی که بیشتر از سوی ایرانیان در قبال تشکیل دولت مستقل کردستان ارائه شده و اخیراً هم از جانب عراقی‌ها و ترک‌های ترکیه ارائه می‌شود آن است که اگر اکراد چنان

فرصتی بیابند اقلیت‌های دیگر نیز تأسی جسته از دولت مرکزی کنونی جدا می‌شوند. این استدلال اگر دلسوزانه مطرح می‌شد باید نتیجه‌اش آن می‌شد که به اکراد که به گفته‌ی مرحوم مفتی‌زاده ظلم و ستم سه گانه و بیشتری دیده‌اند، عطف‌ت بیشتری بشود و حکومت‌های مسلط بر کردستان باید در آبادانی و عمران بخش‌های تحت تصرفشان با همدیگر رقابت می‌کردند و اکراد بخش تحت نظر خود را آن‌قدر در امور فرهنگی و اداری و سیاسی و غیره تربیت می‌کردند و ترقی می‌دادند و آزاد می‌گذاشتند که آن بخش کردستان احتیاجی نمی‌دید به بخش‌های دیگر نظر افکند و از پیشرفت‌های مردم آن حسرت ببرد، بلکه برعکس اهالی بخش‌های دیگر کردستان رغبت می‌کردند که به این سوی مرز کوچ نمایند تا از مزایا و امکانات رفاهی بیشتر و پیشرفته‌تر برخوردار شوند، اما در عمل می‌بینیم که درست برعکس است. عراق در ظاهر به کردهای ایران کمک می‌نماید، ولی با شهروندان کرد خود از شمر بدرفتارتر است. ایران به کردهای ترکیه و ترکیه به کردهای سوریه کمک می‌رساند، ولی با شهروندان کرد خویش در ستیزند و با آنان با خشونت رفتاری کنند و آن ادبیات و معلوماتی را که در بخش دیگر کردستان اشاعه می‌دهند در داخل مرزهای خود ممنوع و غیرقابل نشر نگاه می‌دارند. این کارها نه تنها دلسوزانه و انسانی نیست و از آن رو موجب خشم و غضب الهی شده است، بلکه عملاً مبالغه‌نگفتی از بیت‌المال را هم به هدر می‌دهد، بدون آنکه هیچ نتیجه‌ی مفیدی را به بار آورده باشد.

وقتی از دید عقلایی و با استفاده از مبادی اساسی اسلامی به موضوع نگاه شود می‌بینیم که اگر دولتی با زور سرنیزه تشکیل شده باشد و یا با حيله و نیرنگ و نگاه داشتن مردم در تاریکی و جهل و فقر و احتیاج چند صباحی پابرجا مانده باشد، خواه ناخواه پس از مدتی از هم می‌پاشد و هیچ قدرتی نخواهد توانست بخش‌های مختلف آن را تا ابد با هم نگه دارد. تنها در صورتی می‌توان به استمرار و به هم پیوستگی یک کشور امیدوار و مطمئن بود که اولاً عدالت در آن کشور برقرار باشد و ثانیاً هر ملت تشکیل‌دهنده‌ی کشور، احترام ملت‌های تشکیل‌دهنده‌ی شریکش را در عمل به‌جای آورد و برای آن ملت‌ها حقوقی را که خود می‌خواهد، قائل شود و هیچ طرف به طرف دیگر اهانت و ظلم و اجحاف نکند و هیچ طرفی مزایا و امکانات کشور را برای خود احتکار ننماید.

در کشوری که این‌گونه امکانات در اختیار ملت‌های تشکیل‌دهنده و شهروندش قرار گیرد خطر تجزیه بسیار کم می‌شود و دیگر لزومی نمی‌ماند که صدها بی‌گناه کشته شوند و تابعیت

بقیه برای چند روز دیگر با رعب و وحشت ادامه یابد! بلکه برعکس به همان شکل که در مورد آذری‌های صدر مشروطیت متذکر شده بودید حتی در ساعات‌های خطر خود آن ملت‌ها به یاری حکومت ناتوان مرکزی برمی‌خیزند و آن را از زبونی و بی‌سر و سامانی بیرون می‌کشند. ملت کرد هم بارها آن‌گونه از خودگذشتگی‌ها کرده است، چه در ترکیه‌ی عثمانی که تا آخرین لحظه با خلیفه‌ی مسلمان که رمز وحدت امت بود، همراه ماند و چه در مقاومت‌های مصطفی کمال که علیه آنتریک‌های یونان و در ابتدا به نام دفاع از اسلام و «غزا» رو به راه بود، و چه در حال حاضر که مردم به کردهای شمال عراق می‌گویند: «به خود جرأت دهید و اعلام استقلال کنید تا مردم دنیا حساب شما را از حساب امور داخلی عراق جدا کنند و هم از نظر سیاسی و اقتصادی و هم از نظرهای دیگر به شما کمک برسانند»، ولی آنها اصرار دارند که ما تنها حکومت فدرال در چهارچوب مرزهای شناخته شده را خواستاریم!

۹- اما به نظر ما، در حزب اسلامی کردستان، چیزی جز اسلام این موضوع را فیصله نخواهد داد؛ از این رو، اولویت ما بر آن است که دولت‌های امروز همه به اجرای اسلام کمر همت بندند و با خلوص نیت به دستورات شرعی آن روی آورند و داوطلبانه از آن تمکین نمایند. در آن صورت ملت کرد هم، همپا و هم‌طراز دیگران، ولایتی از ولایت‌های متحده‌ی اسلامی را تشکیل داده بخشی لایتجزی از دارالاسلام خواهد ماند. اما تا عرب به دنبال ناسیونالیسم عربی (العروبه) است و ترک به دنبال تورانی بودن و ایران هم نمی‌تواند بر تمام بخش‌های کردستان نظارت کند، و این کشورها و سوریه و قفقاز جز در سرکوبی اکراد نمی‌توانند با همدیگر به توافق برسند، و هریک به شکلی کاملاً متفاوت از دیگری حکمرانی می‌کند، اگر ملت کرد به هم نپیوندند و زمام امور خود را در دست نگیرند در خطر نابودی حتمی و مسخ قومیت کامل قرار دارد و بیش از هشتاد سال صبر کردن به امید آنکه امت مسلمان به وحدت مطلوب برسد از هیچ ملتی جز ملت شریف و صبور کرد ساخته نبوده و نیست. به نظرم در این اوضاع حتی خودمختاری واقعی در بخشی مثل بخش ایرانی کردستان یا حکم ذاتی در بخش سوری و یا فدرالی در بخش عراقی کردستان نمی‌تواند مثمر ثمری مفید باشد؛ چون بخش‌های دیگر کردستان را در بر نمی‌گیرد و تا کردستان عزیز به این شکل در زیر تجزیه است، آنها که ادامه‌ی این تجزیه را برملت صبور و سلحشور کرد فرض می‌کنند تجزیه‌طلب‌های واقعی هستند و نه اکراد مظلوم که می‌خواهند به هم بپیوندند و خود و همسایه‌ها و عالم اسلامی را از این مذلت امروزی به درآورند!

از: پرتوماه، مظفر

به: یزدی، ابراهیم

تاریخ: ۳ شهریور ۱۳۷۳

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای دکتر یزدی عزیزم

پس از سلام و عرض ارادت از درگاه حضرت احدیت خواستارم که شما را در کنف حمایت خود نگاه داشته از جمیع بلیات زمینی و آسمانی محفوظ بدارد. از خبر کسالت شما بسیار متأثر شدم، ولی به لطف خدا نوشته بودید که اکنون صحت و سلامت خود را بازیافته‌اید. امیدوارم که به کلی رفع کسالت شده باشد و دیگر نیازی به مداوا و عملیات جراحی پیدا نکنید.

بخشی از نامه‌ی دوم شما را برای نشر در جودی آینده حروف‌چینی کرده‌ام که نسخه‌ای از آن را برایتان می‌فرستم تا از تغییرات جزئی که در آن داده‌ام، باخبر باشید. پس از آنکه از لحاظ گروه نشر جودی بگذرد یا در یک شماره و یا در دو شماره‌ی پی‌درپی آن مطالب را به چاپ خواهیم رساند. ان شاءالله. خبر ملاقات خودمان در فرودگاه نیویورک و بریده‌هایی از گفتار شما را در آن ملاقات در دو شماره‌ی گذشته چاپ کرده‌ایم که از هر کدام نسخه‌ای برایتان ارسال می‌دارم. همین طور اساسنامه‌ی حزب اسلامی کردستان را که به زبان‌های مختلف نشر کرده‌ایم برای اطلاع می‌فرستم که نظرات خود را در آن مورد هم ارسال دارید.

پیش از هر چیز باید بدانید که حزب اسلامی کردستان که من با آن همکاری دارم به تمام قطعات کردستان توجه دارد و حال آنکه حرکت اسلامی کردستان عراق، که به رهبری شیخ عثمان بن عبدالعزیز فعالیت دارد و متأسفانه مورد تعرض و تجاوز گروه‌های دیگر قرار گرفته بود، تنها در بخش عراقی کردستان و احیاناً به سبب پناهنده شدن در بخش ایرانی کردستان، فعالیت دارد. رابطه‌ی ما با هم بد نیست و سعی بر آن کرده‌ایم که تا بتوانیم در بیرون از وطن صدای آن را منعکس نماییم و مظالم وارده بر افراد حزبشان را به گوش مردم برسانیم، و در داخل بخش عراقی کردستان هم افراد حرکت، معمولاً از فرستاده‌های ما استقبال می‌کنند و با آنان همراهی و همکاری دارند. از این فرصت استفاده کرده^۳ سه پرسش زیر را مطرح می‌نمایم که در فرصت مناسب آن را پاسخ بدهید.

۱- آقای دکتر یزدی اطلاع دارید که کردستان تنها آن بخش نیست که اداره‌ی امور آن به عهده‌ی دولت ایران است و مردم کرد در پنج شش کشور مجاور ایران هم در وطن تاریخی

خود زیست می‌کنند؛ منتهی از نظر سیاسی و اداری تابع سیستم‌های گوناگون هستند. با توجه به این امر، چگونه می‌توان پیش‌بینی کرد که تمکین اکراد مقیم ایران از قانون اساسی کنونی فایده‌ای برای اکراد عراق داشته باشد که هر لحظه مورد خطر حمله‌ی صدام و گازهای شیمیایی و اسلحه‌ی ویروسی و اتمی او هستند؟ و چه فایده‌ای برای اکراد سوریه دارد که حتی اجازه‌ی چاپ و انتشار یک نشریه به زبان مادری خود را ندارند؟ و چه فایده‌ای برای اکراد ترکیه ممکن است دربرداشته باشد که هر روز آبادی‌های آنان مورد حمله‌ی کمونیست‌های PKK و ژاندارم‌های ترک قرار دارد و تا یک گروه از آبادی بیرون بروند، گروه دیگر شهروندان را مورد تعرض و تجاوز قرار می‌دهد و ویرانی و خرابی و قتل و کشتار بیشتر به‌بار می‌آورد؟ تمام اینها با توجه به این حقیقت که قانون اساسی کنونی هنوز به طور صددرصد به اجرا درنیامده و قاطبه‌ی مردم ایران نتوانسته‌اند از فواید احتمالی و بالقوه‌ی آن بهره‌برگیرند.

۲- آیا به اکراد بخش‌های خارج ایران هم توصیه می‌کنید که هر کدام در کشوری که تسلط سیاسی و اداری بر وطن تاریخی آنان دارد، از قوانین موجود در آن کشور تمکین کنند و همراه با وطن‌دوستان و آزادی‌خواهان آن کشورها در بهتر کردن اوضاع کنونی بکوشند؟ و اگر چنین شود، و قاطبه‌ی اکراد مسلمان در ترکیه، ایران، عراق، سوریه، آذربایجان، ارمنستان و دیگر کشورها هر یک از قوانین کشور خود پیروی کند امیدی بر آن است که آن کشورها روزی با هم کنار بیایند و کردستان عزیز ما را از این حالت تفرق و تجزیه در آورند و به حالتی برسانند که مردم کرد به آرزوی دیرینه‌ی خود که زیستن در زیر پرچم اسلام و مردم‌داری به روش اسلامی و مردن در راه اعتلای اسلام عزیز است نائل آیند؟

۳- آیا فکر نمی‌کنید که حمایت دولتی مثل حکومت اسلامی ایران از تمام بخش‌های کردستان و به‌هم پیوستن آن بخش‌ها در نهایت هم به نفع ایران اسلامی و هم به سود اکراد مظلوم و هم به سود امت مسلمان باشد که درحال حاضر ازهم پاشیده مانده است و نه صلاح‌الدینی دارد که در برابر هجوم صلیبیان از آن دفاع کند و نه ابن تیمیه‌ها و محمد غزالی‌هایی که با توضیحات مردم‌فهم خود از اسلام آن را در دل‌های مردم روشن و پر نور نگاه دارند؟ و بدان وسیله سنگر محکمی در برابر حملات گروه‌های تیشیری مسیحی و نیروهای استعماری همکار با آن را در کردستان به‌هم پیوسته تأسیس نماید و خندقی عمیق در برابر عدو فراهم کند؟

ضمناً، در صورتی که دسترسی داشته باشید برخی مردم خیرخواه ایران را تشویق بفرمایید از حزب اسلامی کردستان‌جانبداری کنند و ما را با مساعدات مالی و فکری و معنوی خود تقویت نمایند.

سلام ما را به همسر و فرزندان و بستگان و دوستان مشترک و پیشکسوت‌ها و همسنگران مسلمان برسانید. و ما را از مجاری اخبار خود همواره با خبر نگاه دارید.

والسلام

ارادتمند- مظفر پرتوماه

۳ شهریور ۱۳۷۳

از یزدی به پرتو ماه:

اندرزی پراچ از هم‌سنگری مسلمان

همان‌طور که در نامه‌ی اولم متذکر شدم، ظلم و بیداد دولت‌های منطقه به مردم کرد را نباید کلاً به حساب احساس‌های ضد کردی و یا ملی‌گرایی گذاشت و راه‌هایی اکراد جدایی و استقلال نیست. آن هم استقلال و یا خودمختاری که در پناه سربازان و ارتش بیگانه و ضد کردی یا ضد اسلام باشد. و گفتم این یک تخیل و توهم است که تشکیل یک دولت مستقل کردی به بدبختی، آوارگی، ظلم و ستم ملت کرد پایان بدهد. در فاصله‌ی آن نامه و این نامه وقایع زیادی در کردستان رخ داده است. از آن جمله و مهم‌ترین آنها جنگ کردها با یکدیگر است. حملات حزب دموکرات کردستان به حزب اسلامی کردستان و کشتار مردم بی‌گناه، جنگ میان احزاب مختلف کرد و تلفات جانی و مالی ناشی از آن ... و دیدید که مهارت آنان در کشتن یکدیگر از عراقی‌ها و ترک و فارس‌ها کمتر نبود. خوب! کجا می‌روید؟!

افغان‌ها مهارت خوبی در کشتن از خود نشان دادند. بخصوص در کشتن یکدیگر و مردم بی‌گناه؛ یعنی‌ها که از آنها کمی عقب افتاده بودند آن را جبران کردند. در بمباران شهرهای بی‌دفاع و قتل مردم بی‌پناه؟! کردها هم هکذا.

برادر جان، سرنا را از سرگشادش می‌زنیم. حداقل من و شما که مسلمانیم و با انگیزه و باور دینی به جهان می‌نگریم و حرکت می‌کنیم، باید برخوردمان با مسائل ریشه‌ای‌تر باشد. مجدداً تکرار می‌کنم: اگر می‌توانستیم به عقب برگردیم- به صد سال پیش مثلاً- و می‌خواستیم نقشه‌ی جغرافیای منطقه را بخصوص بعد از فروپاشی عثمانی ترسیم نماییم، من هم موافق بودم یک دولت مستقل کرد در منطقه به وجود آید.

اما تاریخ و جغرافیا با آرزوها و آمال ما شکل نمی‌گیرند. اگرها وارد تاریخ نمی‌شوند. واقعیت‌ها همین‌ها هستند که وجود دارند، نه آنها که ما آرزوی بودنشان را داریم؛ بنابراین، من یک بار دیگر حرفم را تکرار می‌کنم: کردها، نظیر هر انسان و شهروند دیگر در منطقه، باید دست به دست سایر نیروهای آزادی‌خواه و ملت‌گرا بدهند و در جهت تحقق حاکمیت مردم در هر سه کشور ترکیه، عراق و ایران مبارزه کنند. اگر ما به کمک هم بیاویم، و در جهت اجرایی، اصول مربوط به شوراهای خواستار شویم، بسیاری از مشکلات، نه تنها مشکلات کردها، بلکه سایر اقوام ملی و کل مملکت نیز حل خواهد شد. ما همه می‌توانیم در این محور کوشا باشیم.

من نظر آن کسانی را که می‌گویند اجرای قانون شوراهای و تشکیل مجالس استان‌های منتخب مردم خطرناک است، قبول ندارم. آنها نمی‌خواهند کار مردم را به خودشان واگذار کنند. بهانه می‌گیرند. مگر در پاکستان که مجالس استانی وجود دارد، و در هر استانی مردم نمایندگان مجلس استان و استاندار یا حاکم ایالتی را انتخاب می‌کنند، و امور خاص هر استان در مجلس استان بررسی و تصویب می‌شود، خطری برای پاکستان به وجود آورده است؟ آیا مردم بلوچستان پاکستان که مجلس استان دارند و - لاقلاً در تئوری و نظر - خودشان نمایندگان مجلس استان را انتخاب می‌کنند، مشکلی آفریده است؟ تنها مشکل ایجاد شده این است که دولت مرکزی دیگر نمی‌تواند فعال مایشاء باشد. اگر دولت فدرال بخواهد و بتواند نظرات خود را بر مجلس ملی تحمیل کند، مجالس استانی، آزادی عمل خود را دارند و خود سد و مانعی در برابر یکه‌تازی رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر خواهند شد.

از طرف دیگر، دموکراسی یک کالا نیست که بتوان آن را در بسته بندی‌های لوکس وارد کرد و به بازار آورد و به مردم فروخت. دموکراسی را باید یاد گرفت. آزادی به دست آوردنی نیست، بلکه آزادی یاد گرفتنی است. تمرین دموکراسی در کشورهای ما ایجاد می‌کند که قانون شوراهای پیاده شود، و مردم (عموم مردم) از سطح روستا گرفته تا استان و کشور با انتخاب نمایندگان، تشکیل شوراهای محلی را تمرین کنند.

مشکلات ما دو سو دارد: یک وجه آن بیرونی است، اما وجه دیگر درونی است. درون‌زاد است؛ از خودمان سرچشمه می‌گیرد. مگر نمی‌بینید در کردستان عراق، کردها چگونه یکدیگر را می‌کشند؟ چرا؟ علتش آن است که یاد نگرفته‌اند با هم کار کنند. غرب را و دموکراسی غربی را می‌بینند، اما عناصر و اجزای بنیادی آن را، مثل تحمل و تسامح عقاید و آرای متفاوت

راه، نمی‌بینند ... حق حیات برای اندیشه‌های متفاوت، و دگر اندیشان را نمی‌بینند ... احترام به قانون (حتی برای حفظ ظاهر) و تمکین از قانون و رأی اکثریت را نمی‌بینند ...

اجرای قانون شوراها به ما مردم اجازه و امکان می‌دهد تا دموکراسی را از سطوح پایین، در دهات و قصبه‌ها و شهرها مشق و تمرین کنیم، و یاد بگیریم و مخروط دموکراسی را از پایین به بالا بسازیم. طبیعی است وقتی قانون شوراها بخواهد اجرا بشود، در سراسر کردستان مردم هم‌ولایتی‌ها و هم‌زبان‌های خود را انتخاب می‌کنند.

به این شکل مردم عملاً سرنوشت خود را به دست می‌گیرند. من تصور نمی‌کنم دولت‌های مرکزی همیشه با زبان زور و اسلحه با کردها صحبت کرده‌اند. متأسفانه حتی بعد از انقلاب هم دسته‌ها و گروه‌ها و نیروهایی این جنگ را بر دو طرف تحمیل کردند. خود شما شاهد بودید که نگذاشتند تا روح اخوت و تسامح اجرا شود. با وجود این جداً و عمیقاً بر این باورم که حتی امروز اگر در کردستان یک رفراندوم آزاد، - آزاد از فشار دولت و آزاد از فشار احزاب مسلح استان - صورت بگیرد، اکثریت مردم به جدایی رأی نخواهند داد. به نظر من دوستان و هم‌وطنان کرد مسلمان ما باید بر این اساس حرکت کنند. ممکن است عصبیت‌های سیاسی و اغراض حزبی و گروهی و زمینه‌های نا مساعد ناشی از کشتار و ظلم و ستم، جوی را به وجود آورده باشد که سخن حق و موضع اعتدال نادیده گرفته شود و در جو غوغاسالاری حاکم، صدای میانه‌روی و اعتدال و عدالت‌خواهی به گوش کسی نرسد، اما مطمئن باشید آرام آرام جای خود را باز خواهد کرد. زمان به نفع شما حرکت می‌کند. امیدوارم به سخنان من توجه کافی مبذول شود. در راه جلب رضای حق و خدمت به خلق مؤید و موفق باشید.

دکتر ابراهیم یزدی

۸۰- سازماندهی متمرکز و پراکنده، کیهان، شماره ۱۰۹۹۶ - ۱۳۵۹/۲/۲۴؛ مجموعه آثار، جلد سوم: مقالات، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و نامه‌های سال ۱۳۵۹.

۸۱- مصاحبه‌ی آقای دکتر زیبا کلام: «کردستان نیازمند راه حل درازمدت و غیرنظامی» مجله‌ی چشم انداز- ویژه‌نامه‌ی کردستان - شماره‌ی ۳، زمستان ۱۳۸۷
بخشی از این مصاحبه، که مربوط است با تشکیل اتاق فکر در نخست‌وزیری، به شرح زیر است:

«- چنانچه امکان دارد بازگردیم به بحث چگونگی واردشدن شما به مسئله‌ی کردستان؟

ج- پس از انقلاب دکتر محمد ملکی نخستین رئیس دانشگاه تهران شد. هنوز چند روزی از انتصابش نگذشته بود که از دفترش مرا خواستند. به من گفت که دکتر ابراهیم یزدی که آن زمان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب بود، با ایشان تماس گرفته و خواسته که جلسه‌ای با برخی از اساتید مسلمان که وارد و علاقمند به مسائل سیاسی هستند، داشته باشد. من پرسیدم که منظور دکتر یزدی چیست؟ گفت نمی‌دانم، ولی می‌گویند که من ده - بیست سالی هست که ایران نبوده‌ام و می‌خواهم با مسائل سیاسی، گروه‌ها و تحلیل‌های داخل کشور بیشتر آشنا شوم. دکتر ملکی به من گفت که من، تو و کاظم (دکتر کاظم ابهری) را به ایشان معرفی کردم و خودم هم می‌آیم. بعد به من گفت جلسه روز جمعه پس از نماز مغرب و عشا در نخست‌وزیری تشکیل می‌شود. من آن جمعه در ساعت گفته شده به نخست‌وزیری در خیابان پاسنور رفتم. سپس دکتر یزدی به اتفاق مرحوم مهندس بازرگان که نخست‌وزیر بودند به اتاق بزرگی که ما نشسته بودیم آمدند.

به جز شما آیا افراد دانشگاهی دیگری هم آمده بودند؟

ج - بله، آن جمع تقریباً به پانزده نفر می‌رسید، که مابقی معرفی شدند و معلوم شد از دانشگاه‌های دیگر تهران بودند.

چه کسانی را به یاد می‌آورید؟

ج- اولاً بایستی بگویم که جدای از اساتید در حدود چهار - پنج نفر دانشجو در آن جمع بودند. از چهره‌های دانشجویی که یادم می‌آید و بعدها آدم‌های معروفی شدند، آقای ابراهیم اصغرزاده بود که دانشجوی شیمی دانشگاه شریف بود. آقای علیرضا افشار بود که بعدها از فرماندهان ارشد سپاه شد و مدتی هم معاون وزارت کشور بود. از پلی‌تکنیک آقای محسن میردامادی و سعید حجاریان بودند. از دانشگاه تهران احمدرضا کاظمی و غلام توکلی بودند که هر دو بعدها از فرماندهان سپاه شدند، اما از اساتید پلی‌تکنیک آقای دکتر لواسانی بود که داماد مرحوم فلسفی هستند. دکتر سید کمال‌الدین نیکروش که بعدها وزیر کشور دولت آیت‌الله مهدوی کنی شد و دکتر دیلمی که مهندس بازرگان او را به عنوان دستیار و مشاورش معرفی کرد. از دانشگاه شریف مرحوم شهید دکتر مجید عباس‌پور، دکتر رنجبر و مرحوم شهید مجید حداد عادل بودند. مرحوم شهید دکتر قندی و دکتر حسن غفوری‌فرد که باز از پلی‌تکنیک می‌آمدند. دکتر نمازی که بعدها وزیر اقتصاد و دارایی شد و خانم طاهره صفارزاده هم از دانشگاه ملی (شهید بهشتی) بودند. اینها کسانی هستند که بیشتر یادم مانده است.

کارآن جلسه یا جمع چه بود؟

ح- ابتدا مرحوم مهندس بازرگان به ما خوش‌آمد گفتند و اشاره کردند که وقتی دکتر یزدی به ایشان می‌گوید که این جمع دانشگاهی هستند، من گفتم بیایم به شما سلام عرض کنم و خودم هم در جلسه‌تان باشم. بعد به دکتر دیلمی اشاره کردند و گفتند من که رفتم شما مفاد گفتگوهای جلسه را برایم بنویسید. دکتر یزدی پس از خوش‌آمد به ما گفتند که علت درخواستش برای تشکیل این جلسه آن است که ایشان می‌خواهند هم با جریان‌های فکری سیاسی دانشگاهیان مذهبی کشور آشنا شوند و هم می‌خواهند که با ما در خصوص مسائل حاد کشور بحث و گفتگو داشته باشند و از نظرات و تحلیل‌های ما آگاهی پیدا کنند. حاضرین یکی‌یکی خودشان را معرفی کردند و گفتند از کدام دانشگاه می‌آیند. آن روزهای اوایل انقلاب، بیشترین فعالیت‌های سیاسی علیه نظام، دولت یا حاکمیت از سوی جریان‌ها و چهره‌های مارکسیست صورت می‌گرفت. مارکسیست‌ها در مطبوعاتشان کاملاً آزاد بودند و بخصوص به دولت بازرگان و عملکرد آن به شدت حمله می‌کردند. به‌غیر از چپ‌ها، سازمان مجاهدین خلق هم با آنها در انتقاد از رهبری انقلاب اسلامی، دولت و خلاصه مجموعه‌ی حاکمیت اسلامی همسو و در مواردی حتی تندتر هم بودند. جدای از حملات و انتقادات نوشتاری، مارکسیست‌ها در کارخانه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها و برخی شرکت‌ها و مؤسسات دولتی هم فعالیت داشتند. آنها در کارخانه‌ها و صنایع انواع و اقسام مشکلات را فراهم می‌کردند و کارگران را به مبارزه، مقاومت، اعتصاب و ... علیه دولت و مدیرانی که از سوی دولت معرفی می‌شدند تشویق می‌کردند. در مدارس، دانشگاه‌ها و جاهای دیگر هم فعالیت‌ها و تبلیغات چپ‌ها حالت جبهه‌گیری و قهر، اعتراض، انتقاد و در یک کلام تخطئه‌ی نظام و ارگان‌های مختلف حکومتی را داشت. در کنار همه‌ی اینها، یکی از مهم‌ترین و جدی‌ترین عرصه‌ی فعالیت‌های چپ علیه حکومت و نظام در مناطق اقلیت‌نشین کشور و به اصطلاح استفاده از حربه‌ی قومیت بود. حزب‌توده، چریک‌های فدایی خلق، سازمان مجاهدین و سایر گروه‌های مارکسیستی خیلی جدی در مناطقی که غیرفارس‌ها ساکن بودند فعالیت می‌کردند. تأمین حقوق اقلیت‌ها، رفع ستم، ظلم و استثمار قومی و این دست مسائل در مناطق قومیت‌نشین همچون سلاح نیرومند و برنده‌ای در دست چپ‌ها بود. در سیستان و بلوچستان، ترکمن صحرا و بندر ترکمن، آذربایجان، خوزستان و بالاخره و مهم‌تر از همه در کردستان، گروه‌های چپ‌گرا بسیار فعال بودند. جدای از اینکه به هر حال اقوام در این مناطق خواسته‌های فرهنگی و سیاسی داشتند، که توسط حکومت پهلوی‌ها برآورده نشده بود، در بسیاری از این مناطق، از جمله در مناطق

کردنشین کشور، چندان توسعه‌ی اقتصادی هم صورت نگرفته بود و بالاخره می‌بایستی به عنصر مذهب هم توجه داشته باشیم. بسیاری از مردم در این مناطق اهل سنت هستند. با توجه به تأکیدی که روی مفاهیم مذهب شیعه در دوران انقلاب گذارده می‌شد، به‌علاوه نقشی که روحانیت شیعه در رهبری انقلاب، مدیریت کشور و نظام پس از انقلاب داشت، به‌طور طبیعی باعث حساسیت سنی مذهب‌ها می‌شد. همه‌ی این مسائل دست به دست یکدیگر داده بودند و چون دولت مرکزی یا حاکمیت نظام در بسیاری از این مناطق کم‌رنگ بود، از این‌رو جریان‌های مارکسیستی توانسته بودند از دلخوری‌ها و نارضایتی‌های تاریخی که در میان اقلیت‌های قومی کشور وجود داشت، بهره‌برداری کرده و آنان را علیه نظام سوق دهند. نبود یا ضعف حضور حکومت مرکزی در بسیاری از این مناطق باعث می‌شد تا چپ‌ها بدون هیچ مانعی در این مناطق فعالیت داشته باشند. هنوز ماه نخست انقلاب به پایان نرسیده بود که خبر از درگیری در مناطق سیستان و بلوچستان، خوزستان، ترکمن صحرا و بالاخره و مهم‌تر از همه در کردستان به راه افتاد. بسیاری از شهرهای کردنشین در طول انقلاب همچون سایر شهرهای دیگر ایران در مناطق مختلف کشور به دست مردم و کمیته‌های مسلح محلی افتاده بود؛ با این تفاوت که کمیته‌های مسلح مردمی در شهرها و مناطق مختلف کشور معمولاً زیر نظر روحانی یا پیش‌نماز محل بودند و افراد و اعضای مسلح آن از روحانی محل اطاعت می‌کردند؛ به علاوه رهبری انقلاب و نظام را قبول داشتند. اما در مناطق کردنشین، گنبد یا برخی مناطق خوزستان که جمعیت عرب آن زیاد بود، وضعیت این‌گونه نبود. در این مناطق روحانیت، یعنی حتی روحانیت سنی کاره‌ای نبود و دسته‌ها یا کمیته‌های مسلح خیلی هم برای نظام و دولت مرکزی در تهران و عوامل آن در منطقه تره خرد نمی‌کردند؛ بنابراین، یکی از نخستین مشکلاتی که پس از انقلاب بروز کرد وجود بی‌ثباتی، درگیری، طغیان، نارضایتی و به چالش کشیدن حکومت مرکزی یا همان رهبری و نظام اسلامی بود.

جریان‌های سیاسی چپ یا درست‌تر گفته باشم مارکسیستی و حتی مدعی اسلام، مانند سازمان مجاهدین به سرعت در این مناطق ظاهر شدند و با استفاده از نارضایتی مردم علیه حاکمیت نظام، سعی کردند تا نخست، ابعاد نارضایتی و تعارض علیه رژیم را گسترش داده، دوم، حتی‌الامکان رهبری تعارض‌های و مبارزات علیه حکومت اسلامی را در دست خود بگیرند. عمده‌ترین گروه‌هایی که این نقش را بازی می‌کردند چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق بودند. بالطبع یکی از مسائلی که در آن جمع نخست‌وزیری خیلی مورد بحث

و تحلیل قرار می‌گرفت همین مسائل بود. به یاد دارم در یکی دو مورد که در برخی از این مناطق درگیری‌های مسلحانه میان مردم محلی یا سازمان‌های مارکسیستی - که از این مردم حمایت می‌کردند و در آن مناطق فعال بودند - با طرفداران انقلاب پیش آمده بود، به درخواست یا توصیه‌ی دکتر یزدی دو - سه نفر از افراد آن جمع برای تهیه گزارش دست اول از وضعیت منطقه به آن نقطه رفته بودند. برای نمونه یک بار آقای ابراهیم اصغرزاده و چند نفر دیگر، پس از آنکه میان ترکمن‌ها و دیگران برخوردهای نظامی صورت گرفت، به بندر ترکمن و گنبدکاووس رفتند. یا گروهی دیگر به سرپرستی دکتر لوانسانی که استاد پلی‌تکنیک بود، برای تهیه‌ی گزارشی دست اول درخصوص برخورد و تنش‌هایی که در سیستان و بلوچستان میان بلوچ و سنی‌ها از یک سو با شیعیان و طرفداران انقلاب پیش آمده بود، به زاهدان رفته بودند. خود من با حکمی که از سوی نخست‌وزیری داشتم برای رسیدگی به مسائل کارگری و برخوردهایی که در شهرک صنعتی البرز میان کارگران و مدیران با صاحبان صنایع پیش آمده بود به قزوین رفتم. گزارش‌های این گروه‌ها بعدها در آن جمع به دقت مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گرفت. در ضمن دکتر یزدی خیلی علاقه‌مند بود تا در خصوص نیروهای چپ، تحلیل و اهدافشان هم مطلع شود. با توجه به اینکه جمع ما جملگی دانشگاهی بودند و دانشگاه‌ها نیز کانون اصلی فعالیت‌های سیاسی بوهیژه از سوی گروه‌های رادیکال مارکسیستی بود، اعضای جمع، مطالب دست اول و مفیدی برای بحث و بررسی به جمع می‌آوردند. البته موضوعاتی که در جمع مطرح می‌شد فقط مسائل در ارتباط با قومیت‌ها نبود، آن جمع پیرامون عملکرد دولت موقت، تصمیم‌های شورای انقلاب و خلاصه مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاست خارجی یا اقدامات نهادها و ارگان‌های انقلابی و خلاصه این دست مسائل هم بحث می‌کرد، اما بیشترین بحث‌ها پیرامون مسائل قومی بود، از جمله مسائلی که به تدریج خیلی در آن جمع مطرح می‌شد مرتبط با درگیری‌ها و مسائل کردستان بود.

آیا جمع شما با جریان‌ها و گروه‌های دیگر مانند فعالیت‌های مرحوم داریوش فروهر یا گروهی که به سرپرستی آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله بهشتی، آقای هاشمی رفسنجانی و ابوالحسن بنی‌صدر به دنبال درگیری‌های سنندج در عید سال ۱۳۵۸ به کردستان رفتند مرتبط بود؟

ج- خیر، ما با جمع دیگری مرتبط نبودیم؛ چون اساساً کار اجرایی نمی‌کردیم. کار اجرایی یا تصمیمات اجرایی دست دولت، شورای انقلاب و نهادهای رسمی حکومتی یا نهادهایی که پس از انقلاب تشکیل شده بودند مثل سپاه پاسداران و ... بود. ما به تعبیر امروزه یک اتاق

فکر (Think Tank) بودیم. برای نمونه، ممکن بود که دکتر یزدی به پیشنهاد یا توصیه‌ی گروه یا جمع‌بندی که در جمع شده بود، تصمیمی را به نخست‌وزیر، هیئت دولت یا شورای انقلاب پیشنهاد می‌کردند یا درون حوزه‌ی کاری خود، یعنی معاونت نخست‌وزیری در امور انقلاب، خودشان تصمیمی را به توصیه‌ی آن جمع می‌گرفتند، اما کار ما در اساس حالت بررسی و شور و مشورت داشت. آخرین مطلبی که می‌بایستی در خصوص آن جمع بگویم این بود که دکتر یزدی به تدریج از برخی از ما خواست اگر می‌توانیم به‌طور کامل با معاونت امور انقلاب، یعنی با ایشان همکاری داشته باشیم. از جمله این افراد من بودم. من خودم چون از آن جمع و بحث‌ها خوشم آمده بود و از شخصیت دکتر یزدی هم برای کار کردن لذت می‌بردم - چرا که وی فردی بسیار لیبرال و با سعه‌ی صدری بود و می‌شد راحت با او حرف زد، بدون آنکه ایشان بگوید که من رئیس، یا دکتر یزدی معروف و یا معاون نخست‌وزیر هستم و ... - بنابراین، درخواست ایشان را پذیرفتم و نخست‌وزیری نامه‌ای اداری به دانشگاه نوشتند و خواستند که من در اختیار معاونت امور انقلاب قرار گیرم. نامه را نزد دکتر ملکی بردم و به حالت شوخی گفتند که تو انقلابی بودی؛ چطور شد با دکتر یزدی همکار شدی؟ بعد هم قرار بود تو فقط جمعه‌ها آنجا بروی نه دائم.

آیا اینها را جدی می‌گفتند؟

ج- در ماه‌های نخست انقلاب مارکسیست‌ها به همراه سازمان مجاهدین، تبلیغات گسترده‌ای علیه دولت موقت، دکتر یزدی، مرحوم بازرگان و همکارانشان به راه انداخته بودند که اینها لیبرال، طرفدار آمریکا، طرفدار غرب و طرفدار سرمایه‌داری هستند و از این قبیل تبلیغات. به تدریج برخی جریان‌های رادیکال اسلامی هم مانند همان حرف‌ها را در مورد دولت موقت و همکاران آن، از جمله دکتر یزدی می‌گفتند. در آن مقطع مواضع دکتر محمد ملکی خیلی از مواضع دکتر ابراهیم یزدی رادیکال‌تر، تندتر، انقلابی‌تر و ضد آمریکایی‌تر بود، اما به هر حال ایشان بیشتر مزاح می‌کردند تا اینکه خیلی جدی مثلاً مخالف همکاری من با دکتر یزدی و دولت موقت باشند. البته این را هم بگویم که به تدریج تبلیغات مارکسیست‌ها در سطح جامعه مؤثر افتاده بود و اصطلاح لیبرال و لیبرالیزم بدل به یک ضد ارزش و یک ناسزای سیاسی شده بود؛ به‌نحوی که لیبرال بودن یا متهم به لیبرال شدن مثل خائن بودن یا منافق بودن شده بود.

چه زمانی شما به‌طور کامل به معاونت امور انقلاب پیوستید؟

ج- اواخر اسفند ۵۷ یا شاید هم اوایل فروردین ۵۸ بود.

کار شما در معاونت انقلاب مربوط به امور کردستان می‌شد؟

ج- خیر، داستان اساساً به شکل دیگری پیش رفت. هنوز زمان زیادی از ورود من به معاونت امور انقلاب نمی‌گذشت که به دلیل اختلافات سیاسی، مرحوم دکتر کریم سنجابی از وزارت خارجه استعفا داد. شورای انقلاب، دکتر ابراهیم یزدی را به دولت موقت پیشنهاد کردند و مرحوم امام هم به دکتر یزدی توصیه کردند که وزارت خارجه را بپذیرند. در نتیجه تقریباً با آمدن من به نخست‌وزیری، دکتر یزدی به وزارت امور خارجه رفتند. ایشان چند روز پس از استقرارشان برای من پیام فرستادند که به دیدنشان بروم. به من گفتند با توجه به شناختی که از شما دارم و با توجه به تسلط کامل شما به زبان انگلیسی بهتر است به وزارت خارجه بیاید، حالا یا سفیر ما در یک کشور انگلیسی‌زبان بشوید یا در سازمان ملل و یا سازمان‌های بین‌المللی همکاری داشته باشید. حقیقتش را بخواهید من خجالت می‌کشیدم که به دکتر یزدی بگویم که من خیلی دلم نمی‌خواهد به اروپا یا به آمریکا یا یک کشور انگلیسی‌زبان بروم.

چرا؟

ج- اوایل انقلاب بود و همه‌ی وجود من عشق به انقلاب و خدمت بود و فکر می‌کردم مثلاً حالا اگر به یک کشور خارجی بروم، نمی‌توانم به انقلاب خدمت کنم؛ بنابراین، به ایشان گفتم من در خدمتتان هستم و خداحافظی کرده و بیرون آمدم. آقای دکتر یزدی فرد نزدیکی به خودشان داشتند به نام دکتر فرخ مروستی که از آمریکا با ایشان آشنا بود و از فعالین انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در آمریکا و از وفاداران دکتر یزدی بود. دکتر مروستی دکترای الکترونیک و مخابرات داشت و دکتر یزدی او را برای امور نظامی نیروی هوایی فرستاده بود. در ضمن ایشان هم به جمع دانشجویان می‌آمد. دکتر مروستی دو - سه روز بعد با من تماس گرفت که دکتر یزدی می‌خواهد شما را ببیند. من چون می‌دانستم که دکتر یزدی با من چه کار دارد به دکتر مروستی گفتم که حقیقتش را بخواهی من خیلی دلم نمی‌خواهد به خارج بروم. فکر می‌کنم اینجا هزار و یک مشکل و مسئله داریم و اینجا بیشتر به درد می‌خورم. دکتر مروستی دو - سه روز بعد با من تماس گرفت و گفت که دکتر می‌گویند پس شما در همان قسمت بمانید و آن جلسات را با دکتر مصطفی چمران ادامه بدهید. در اولین جلسه‌ای که با مرحوم چمران داشتیم هم دکتر یزدی بودند و هم مرحوم مهندس بازرگان. هر دو تأکید

داشتند که با دکتر چمران هم این گروه همچنان جدی به فعالیتش ادامه دهد. بعد دکتر یزدی افراد را به چمران معرفی کردند. پیش از آنکه جلسه تمام شود آقای دکتر دیلمی یادداشتی به من داد که در آن نوشته بودند من بعد از جلسه بمانم. دکتر یزدی مرا مجدداً و این بار خیلی خودمانی به دکتر چمران معرفی کردند و گفتند که از ایشان استفاده کنید و ایشان از اعضای دفتر شما هستند.

آیا در نتیجه‌ی تغییر معاونت انقلاب از دکتر یزدی به دکتر چمران، تغییری در کارکرد گروه شما به وجود آمد؟

ج- نمی‌توانم بگویم کارکردمان تغییر یافت، اما واقعیت آن بود که نگاه چمران از برخی جهات با نگاه دکتر یزدی متفاوت بود. دکتر یزدی اساساً نسبت به گروه‌های مارکسیست بدبین نبود. آنها را لزوماً دشمن نمی‌دانست، بلکه بیشتر در هیبت رقیب سیاسی می‌دید. ایشان مشکلات و مسائلی که مارکسیست‌ها در کردستان، گنبد، سیستان و بلوچستان یا خوزستان ایجاد کرده بودند را امری، نمی‌خواهم بگویم طبیعی ولی خیلی خارق‌العاده نمی‌پنداشت، اما دکتر چمران این‌گونه نبود. او اساساً مارکسیست‌ها را دشمن می‌پنداشت. به‌علاوه او فعالیت‌ها و تحرکات آنان را در میان اقلیت‌ها یک مسئله‌ی صرفاً سیاسی نمی‌دانست، بلکه آن را توطئه‌ای مشخص از سوی دشمنان انقلاب می‌دید. دکتر چمران هیچ اعتقاد و خوش‌بینی به چپ‌ها یا درست‌تر گفته باشم به مارکسیست‌ها نداشت. همچنین به‌شدت از مجاهدین پرهیز داشت و حاضر نبود هیچ نوع همکاری با آنها داشته باشد.

وجه تفاوت دیگر در میان آن دو، در خصوص رژیم صدام حسین بود: دکتر یزدی نگاهش به عراق به‌عنوان یک حکومت چپ‌گرای ضد غربی بود. او به یک دشمنی اجتناب‌ناپذیر میان حکومت ایران و رژیم عراق اعتقاد نداشت. حتی فکر می‌کرد می‌شد مشکلات میان دو کشور را از راه مذاکره و واسطه قرار دادن یک کشور ثالث مورد قبول دو طرف، به نحوی سامان داد یا دست کم نگذاشت ابعاد آن گسترده‌تر شود، اما دکتر چمران برعکس معتقد بود که رژیم صدام در اصل عامل صیehونیزم و آمریکاست؛ بنابراین، تضاد میان ایران اسلامی و رژیم بعثی عراق را امری اجتناب‌ناپذیر می‌پنداشت. دکتر یزدی به کمک‌های نظامی و تسلیحاتی رژیم عراق به شورشیان کُرد ایرانی چندان بهایی نمی‌داد و معتقد بود که اگر نظام ایران تثبیت شود و ما با رژیم صدام به تفاهمی برسیم حمایت عراق از مبارزین کُرد ایرانی قطع خواهد شد و آن وقت رژیم اسلامی ایران می‌تواند در کردستان دست به اصلاحات سیاسی، اقتصادی و

اجتماعی بزند. دکتر چمران برعکس، حمایت عراق از مبارزان کُرد ایران را پیش‌درآمد حرکت‌های بعدی و جدی‌تر عراق علیه ایران می‌دید. می‌خواهم بگویم دکتر یزدی اساساً خیلی به دشمنی رژیم بعثی عراق با ایران بها نمی‌داد و آن را مسئله‌ای قابل‌حل می‌دانست. دکتر چمران برعکس معتقد بود که رژیم عراق به چیزی کمتر از سقوط حکومت اسلامی ایران رضایت نمی‌دهد؛ بنابراین، هم از کردهای مبارز ایرانی، هم از سلطنت‌طلب‌ها و هم از مارکسیست‌هایی که شعار براندازی نظام اسلامی را می‌دادند حمایت علنی به‌عمل خواهد آورد؛ چرا که هدفش ساقط نمودن یا دست‌کم ضعیف نمودن همین نظام است. تفاوت دیگر در نگاه آنان به مرحوم امام خمینی و سایر چهره‌های روحانی برجسته‌ی رهبری نظام بود. نگاه دکتر یزدی به امام، بیشتر نگاه یک مبارز سیاسی به رهبری سیاسی حزب یا جریان سیاسی‌اش بود. دکتر یزدی به امام، مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی احترام می‌گذارد، اما حاضر به پذیرش مطلق نظراتشان نبود. از نقد یا حتی مخالفت با نظرات رهبران دینی ابایی نداشت، اما چمران این‌گونه نبود. احساس او به امام یا به آیت‌الله طالقانی یا حتی به خود مهندس بازرگان، احساس مرید و مرادی بود تا یک رابطه‌ی سیاسی. چمران امام را درست قبول داشت؛ هرچه امام می‌گفت یا نظری می‌داد برای چمران حالت یک پذیرش مطلق داشت، ولو آنکه او با آن نظر خیلی هم همخوانی نداشت. چمران واقعاً خود را موظف به پذیرش کامل دستورات یا نظرات امام می‌دانست؛ درحالی‌که اگر امام مطلبی می‌گفتند و دکتر یزدی فکر می‌کرد آن مطلب خیلی درست نیست یا مثلاً ممکن است آن فکر از سوی کسی به امام تلقین شده باشد، خیلی علنی با آن مخالفت می‌کرد، اما جانب امام را می‌گرفت، اما مهندس بازرگان را واقعاً قبول داشت، او را صمیمانه دوست داشت و احترام زیادی برای وی قائل بود. بالاخره به آخرین تفاوت میان آن دو می‌بایستی اشاره نمایم: دکتر یزدی ذهنی نظریه‌پرداز و تحلیلی داشت، درحالی‌که دکتر چمران خیلی عملگرا بود. این آخری شاید بیشترین تأثیر را روی جمع داشت. دکتر یزدی پیرامون راه‌حل‌های سیاسی با جمع ما ساعت‌ها گفتگو می‌کرد، اما چمران بیشتر اهل عمل و حرکت بود تا بحث آکادمیک و نظریه‌پردازی سیاسی. چمران معتقد بود که ما می‌بایستی ابتکار عمل را از دشمن بگیریم و به جای آنکه بگذاریم آنها به سراغ ما بیایند ما می‌بایستی به سراغ آنها برویم. این به این معنا بود که در مناطق بحرانی مثل کردستان یا سایر مناطق به جای آنکه صبر کنیم تا ببینیم مثلاً حزب دموکرات کردستان، یا چریک‌های فدایی خلق یا مجاهدین چه تاکتیک و کارهایی می‌خواهند انجام دهند و بعد ما در قبال آنها

واکنش نشان دهیم، روش درست آن است که ما به سراغ آنها برویم و ابتکار عمل را از آنان سلب کرده و به دست خودمان بگیریم. البته آدم وقتی به پیشینیه‌ی قبلی سیاسی آن دو نگاه می‌کند این تفاوت خیلی هم نبایستی قریب به نظر برسد. گذشته‌ی سیاسی دکتر یزدی عمدتاً در قالب یک رهبر سیاسی، نظریه‌پردازی سیاسی و تحلیل‌گری سیاسی در رأس جنبش دانشجویی اسلامی برای نزدیک به سه دهه در داخل و خارج از ایران بود؛ در حالی که دکتر چمران نظریه‌پردازی و تحلیل‌های سیاسی را به کناری گذارد و از آمریکا به لبنان رفت و اسلحه به دست گرفت و به تشکل و سازماندهی شیعیان جنوب لبنان پرداخت. به علاوه تجربیات چمران با گروه‌های مارکسیستی در لبنان باعث شده بود تا وی شدیداً نسبت به این گروه‌ها بدبین و پر از سوءظن باشد؛ در حالی که یزدی عملاً با چپ‌ها و مارکسیست‌ها و غیرمسلمانان در فضای مبارزاتی دانشجویی رشد کرده بود و به چپ‌ها و جریان‌های غیرمسلمان بیشتر به عنوان یک رقیب می‌نگریست تا دشمن قسم‌خورده.

در عمل وضعیت آن جمع چه شد؟

ج- آن جمع پس از آمدن دکتر چمران خیلی هم دوام نیاورد؛ چون همان‌طور که گفتم چمران بیشتر اهل مبارزه‌ی عملی بود. به‌علاوه سیر تحولات کشور هم به‌ویژه در منطقه‌ی کردستان به‌گونه‌ای پیش رفت که نمی‌شد نشست و صرفاً کار و تحلیل نظری کرد.

یعنی تا پیش از اوایل سال ۱۳۵۸ نه شما و نه هیچ‌یک از دیگر اعضای جمعی که در نخست‌وزیری شما اسمش را افاق فکر یا گروه فکری گذاردید، عملاً وارد مسئله‌ی کردستان نشده بودید؟

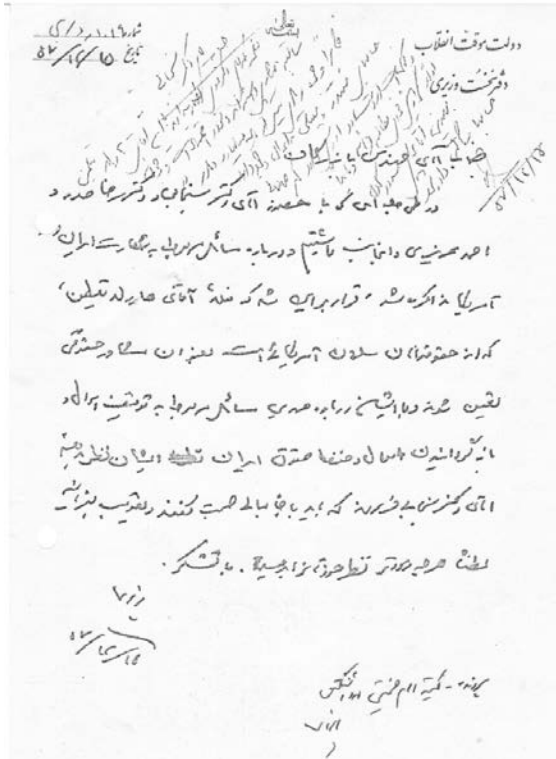
ج- درست است ما تا پیش از اردیبهشت سال ۱۳۵۸ عملاً درگیر مسئله‌ی کردستان نشده بودیم.»

۸۲- علاقه‌مندان می‌توانند به مآخذ زیر نیز رجوع کنند: ۱- توضیحات آقای دکتر بنی‌اسدی درباره‌ی تشکیل جهاد سازندگی ۱۳۸۵/۲/۳۱ و ۲- نامه‌ی آقای محمدتقی امان‌پور درباره‌ی تاسیس جهاد سازندگی، شرق، ۱۳۵۸ / ۸ / ۲۶.

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۳۹۱

۸۳- متن نامه‌ی دکتر یزدی به مهندس بازرگان درباره‌ی پیگیری حقوقی مصادره‌ی اموال

شاه.



۸۴- خاطرات صدر انقلاب: یادداشت‌های احمد صدر حاج‌سیدجوادی، زمستان ۱۳۵۷، پژوهش و ویرایش سید مسعود رضوی، ۱۳۸۷، نشر شهید سعید محبی.

۸۵- برگردان نامه‌ی رمزی کلارک به مهندس بازرگان، ۲۲ آوریل ۱۹۷۹ / ۲ اردیبهشت ۱۳۵۸.

«آقای نخست‌وزیر محترم

ابتدا اجازه بدهید از شما به‌خاطر فرصتی که دیشب به من دادید و تفاهمی که نشان دادید، تشکر کنم. اگر موضوعی را که دیشب بحث کردیم بتوان با موفقیت به نتیجه رساند، به میزان

زىادى به اميد براى صلح كمك خواهد كرد. من ايران را صبح زود ترك مى‌كنم. اگر شما خواسته باشيد با من ارتباطى بگيريد، مى‌توانيد در تهران توسط محمد سعيد فريد، پيغام بدهيد يا به آدرس من در آمريكا در: شماره‌ى ۳۷ - خيابان دوازدهم غربى - نيويورك - نيويورك ۱۰۰۱۱ و تلفن ۲۱۲/۹۸۹۰۶۶۱۳ تماس بگيريد. اگر شما اطلاعات و يا پيامى براى وزير امور خارجه، وانس درباره‌ى اين موضوع داريد، ممكن است آنها را به دفترش در واشنگتن يا در تهران به رئيس نمايندگى، يا به سفير جديد وقتى مى‌آيد، با دستوراتى درباره‌ى موضوع كه "وريتى" Verity مى‌باشد (اين واژه يعنى واجد كيفيت واقعى و حقيقى مى‌باشد). وانس وزير امور خارجه به مسئولان مادون خود و سفارت دستور خواهد داد، از يك شخصى كه او مى‌خواهد اطلاعات اين چنين را دريافت نمايد، تا چهارشنبه ۲۵ آوريل تا محرمانه بودن كامل آن را مطمئن سازد. تلاش‌هاى شما براى ايران، در لحظات حداكثر سرنوشت‌ساز و پر اهميت و فرصت براى تمام كسانى كه آزادى را دوست دارند، موجب تشكر است. ما دعا مى‌كنيم كه شما بتوانيد عدالت اجتماعى را براى مردمى، كه براى مدتى طولانى از استبداد زجر كشيده‌اند، برقرار سازيد. با احترام رمزى كلارك».

۸۶- عرفات بر مزار شهيدان، اطلاعات ۱۳۵۷/۱۱/۳۰

عرفات پيام مردم فلسطين را در بهشت زهرا خواند و ياران فلسطينى‌اش ديروز، بر مزار شهيدان انقلاب ايران در بهشت زهرا گريستند. ياسر عرفات كه به‌عنوان نخستين ميهمان انقلاب ايران، در تهران به سر مى‌برد، پيش از ظهر ديروز در ميان استقبال كم‌نظير هزاران نفر از مردم در بهشت زهرا حضور يافت و در قطعه‌ى هفده بهشت زهرا براى شهيدان انقلاب ايران طلب آمرزش كرد.

عرفات طى سخنانى بار ديگر انقلاب ايران را به رهبرى امام خمينى مورد ستايش قرار داد و پيروى ملت ايران را گام تازه‌اى در وحدت ميان هدف‌هاى اصولى خلق ايران و فلسطين دانست.

طبقات مختلف مردم، در سرماى شديد سحرگاه ديروز از ساعت شش بامداد در محوطه‌ى بهشت زهرا حضور يافته بودند، از عرفات استقبال كنند. دانشجويان، دانش‌آموزان، معلمان، روحانيون، پرسنل نيروى هوايى، چريك‌هاى فدائى خلق، مجاهدين خلق، بازاریان و ساير مردم و دستجات در اين استقبال با شكوه حضور داشتند. مستقبلىن از محل در ورودى بهشت زهرا

تا قطعه‌ی هفده بهشت زهرا دو طرف مسیر را پر کرده بودند و خیابان مسیر با شاخه‌های گل میخک سرخ مفروش شده بود.

قرار بود عرفات و همراهانش ساعت ۸/۵ صبح به بهشت زهرا برسند، لیکن به واسطه‌ی ملاقات‌هایی که در مقر امام خمینی برای او پیش آمده بود وی ساعت یازده و نیم به بهشت زهرا رسید. مستقبلین به هنگام مشاهده‌ی اتومبیل عرفات و اسکورت وی به شدت به ابراز احساسات پرداختند و با دادن شعار و پرتاب گل‌های میخک در مسیر اتومبیل به هیجان آمده بودند. شعارهای جمعیت چنین بود: درود بر خمینی، سلام بر فلسطین؛ مرگ بر شاه، سادات و بگین؛ فلسطین پیروز است، اسرائیل نابود است.

اتومبیل بنز مشکی رنگ حامل عرفات را چهار اتومبیل بنز سواری، یک اتومبیل و دو مینی‌بوس همراهی می‌کردند. در پیشاپیش این کاروان، یک آمبولانس و یک بنز سواری که افراد محافظ عرفات روی آن نشسته بودند حرکت می‌کرد. یک اسکورت موتورسوار، اتومبیل عرفات را همراهی می‌کرد. دکتر یزدی و حجت‌الاسلام احمد خمینی، عرفات و یارانش را همراهی می‌کردند. هنگامی که عرفات در قطعه‌ی هفده بهشت زهرا از اتومبیل پیاده شد، به میان مردم رفت و انبوه جمعیت، شاخه‌های گل سرخ به عرفات هدیه کردند. عرفات که به شدت تحت تأثیر فضای آرامگاه شهدا و احساسات مستقبلین قرار گرفته بود گریست و در میان جمعیت به ابراز احساسات آنان پاسخ گفت.

چون ازدحام مردم شدید بود، عرفات، حجت‌الاسلام احمد خمینی و دکتر یزدی بر بالای آمبولانسی رفتند تا همه مستقبلین موفق به دیدار عرفات شوند. در این هنگام عرفات که همچنان تحت تأثیر محیط بود، پیام مردم فلسطین را برای مردم ایران خواند و یکی از جوانان، سخنان عرفات را - که به عربی ایراد می‌کرد- به فارسی برگرداند. در این میان زنان و دختران دانشجویی که به استقبال عرفات آمده بودند، به دور «اماله» مادر فلسطینی که به همراه عرفات آمده بود حلقه زدند و او را در آغوش کشیدند. بهشت زهرا در نیمروز گذشته یکپارچه هیجان و اشک شوق بود. زنان و دختران به گردن «اماله» که سه فرزند خود را در جنگ‌های فلسطینی از دست داده، حلقه‌های گل آویختند و از او تجلیل کردند. مردم همچنین چهار جوان ایرانی را که به اتفاق عرفات از فلسطین به وطن آمده‌اند، در آغوش و بر سر دست گرفتند و آنها را غرق بوسه ساختند. عرفات پس از اینکه در کنار مزار شهیدان انقلاب فاتحه خواند ساعت دوازده و سی دقیقه به اتفاق همراهان، بهشت زهرا را ترک کرد.

۸۷- سخنان عرفات در مشهد، اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۲/۳

یاسر عرفات رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین در سفر به مشهد همراه حاجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی و دکتر یزدی، پس از زیارت از حرم مطهر امام هشتم، برای یکصد هزار تن از مردم مشهد که در برابر صحن اجتماع کرده بودند، سخنرانی کرد. عرفات در سخنان خود به انقلاب عظیم مردم ایران و پیروزی شکوهمند انقلاب به رهبری امام خمینی اشاره کرد و گفت: «از این پس ما مردم فلسطین برادری بزرگ یافته‌ایم که پشت و پناه ما خواهد بود.. باید هوشیار باشیم توطئه‌های بزرگی در پیش است که خون شهیدان ما مثل نواب صفوی و علی شریعتی به هدر نرود. همه باید به فرمان یک امام باشید. بعد از پیروزی هر کدام برای خود فکری دارید؛ همه فکر می‌کنند امام یکی دو روز و دولت انقلابی با عصای سحرآمیزش می‌توانند همه‌ی مشکلات را حل کنند، اما چنین نیست. انقلابیون نباید آرام شوند و بیاسایند، باید هوشیارتر و بیدارتر و جدی‌تر باشیم. شما نمی‌توانید محاصره‌ی ما فلسطینی‌ها را بشکنید، مگر آنکه یکپارچه و متحد باشید».

عرفات سپس با اشاره به دولت انقلاب فلسطین و ایران گفت: «ای جد من، ای امام رضا، کمک کن تا پرچم امت اسلام را بر فراز بیت‌المقدس به اهتزاز درآوریم، و پشت سر امام نماز گزاریم».

عرفات در اینجا به شدت منقلب شده بود و با صدایی که از هیجان می‌لرزید گفت: «ای هانی، برادرم بنویس، بنویس ای کوهستان‌ها شهادت دهید که اینک از این ملت لشکرها به سوی فلسطین رهسپار خواهد شد. مردان و زنان سلحشور و قهرمان فلسطین را فتح می‌کنند». عرفات سپس به سخنان «بگین» اشاره کرد که گفته بود پرچم فلسطین بر فراز بیت‌المقدس برافراشته نخواهد شد. عرفات گفت: «اگرچه پرچم فلسطین بر ویرانه‌ی سفارت اسرائیل به اهتزاز درآمد، ولی با کمک شما بر فراز فلسطین به اهتزاز درمی‌آید».

۸۸- در حاشیه‌ی دیدارها و سخنان عرفات در مشهد، روزنامه‌ی کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۳

دکتر ابراهیم یزدی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب که همراه یاسر عرفات رهبر جنبش آزادی‌بخش فلسطین به مشهد رفته است، در یک مصاحبه‌ی کوتاه پیرامون محاکمات جنایتکاران و برنامه‌های دولت موقت سخن گفت.

دکتر یزدی درباره‌ی برنامه‌های دولت موقت اسلامی برای استقرار نظم کامل کشور گفت: «با رفتن شاه و وضعیتی که در ارتش به وجود آمده و اسلحه‌ی زیادی که در دست مردم است،

بخصوص در دست کسانی است که دقیقاً ما نمی‌دانیم چه نوع افرادی هستند و برخی از آنها وابستگان رژیم سابق نیز هستند. کنترل این نظم خیلی مشکل شده و شیرازه‌ی کارها دارد از هم پاشیده می‌شود».

«در چنین موقعیتی برنامه‌ی دولت عبارت است از :

اول - با بازنشسته کردن امرای ارشد ارتش، وضعیتی در ارتش به وجود آورد که بتواند افسران جوان‌تری را که دارای سوابق بهتری هستند و لو با درجات پایین‌تر از سرهنگ و سرتیپ انتخاب بکند و کارها را به دست آنها بسپارد تا هم شیرازه‌ی ارتش از هم پاشیده نشود و هم ارتش تصفیه و بازسازی شود و معیارها و ضوابطی را که در ارتش حاکم است تغییر داده و معیارهای جدیدی جانشین آنها شوند.

دوم- سپاه پاسداری انقلاب تأسیس می‌شود.

در جریان مقاومت‌ها و مبارزات دوران انقلاب افرادی خودجوش فعال بودند و چه قهرمانی‌هایی کردند. این یک نوع سازندگی است. «سازندگی» یک ایستگاه نیست که اگر به این ایستگاه برسیم بگوییم کار تمام شده و آخر خط است و باید پیاده بشویم. سازندگی فرایندی مستمر است، شکش عوض می‌شود، اما متوقف نمی‌شود. انقلاب پیروز شده است اما اگر بخواهیم فرهنگ و اقتصادمان را درست بکنیم باید کار انقلابی ادامه یابد. ارتشمان را بخواهیم درست بکنیم باید انقلابی باشد. شوخی نیست کار یک ارتش را درست کردن. در هیچ کجای دنیا انقلاب یک‌شبه صورت نمی‌گیرد. ۲۵ سال است که ملت ما بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه استبداد سلطنتی محمدرضا پهلوی مبارزه کرده است. این کار شوخی نیست. تازه شما موفق شدید که نظام سیاسی را سرنگون بکنید. نظام اقتصادی این رژیم هنوز سر جای خودش است».

دکتر یزدی سپس راجع به محاکمه‌ی افرادی که سال‌ها به ملت و مملکت خیانت کرده‌اند چنین گفت: «در مملکتی که ۵۷ سال گرفتار استبداد این خاندان بوده و ۲۵ سال است که از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌گذرد. شاه، همه‌ی کارها را خودش یک‌نفری انجام نداده است. همه‌ی کسانی که در رأس کار بودند با شاه در این خیانت‌ها و جنایت‌ها شریک هستند؛ خودشان عامل و اجرا کننده بودند. تمام اینها باید به پای میز محاکمه نشانده شوند. در مورد بعضی از اینها جنایت کاملاً مشهود است؛ مثل نصیری. بر طبق قانون دادگاه‌های انقلاب، که به تأیید رهبر انقلاب هم رسیده است، دادستان دادگاه انقلاب، اسناد و مدارکی که در مورد این قبیل

افراد وجود دارد جمع‌آوری می‌کند و به دادگاه ارائه می‌دهد و سپس محاکمه می‌شوند. دادگاه دادستان دارد، متهمان بازپرسی می‌شوند و علیه آنها ادعانامه صادر می‌شود و آنها از خودشان دفاع می‌کنند. زمان دادگاه بر حسب مورد متفاوت است. محاکمه فردی ممکن است به دلیل مبرهن بودن جرم و وجود اعترافات و اسناد، سریع‌تر باشد، و دادگاه فرد دیگری بیشتر طول بکشد. در قضای اسلامی ضوابطی وجود دارند که باید از آنها تبعیت شود و ما داریم تلاش می‌کنیم که از آن ضوابط تبعیت شود».

در مورد تصفیه‌ی سازمان‌های وابسته به رژیم گذشته، دکتر یزدی افزود: «دولت موقت انقلاب اسلامی شما با تمام نیرو به تصفیه‌ی تمام سازمان‌هایی که به رژیم گذشته وابسته هستند، می‌پردازد و پرداخته است. اگر به لیست بازنشستگان امرای ارتش نگاه کنید می‌بینید که این آغاز یک تصفیه‌ی دامنه‌داری در ارتش است. علاوه بر این، به موجب پیشنهاد شورای انقلاب اسلامی، دستور صریح رهبر انقلاب برای تأسیس دادگاه‌های فوق‌العاده‌ی انقلاب اسلامی به دولت صادر شده است. براساس امر امام، دادگاه‌های مخصوص تشکیل شده‌اند تا به حساب جنایت‌ها، آدم‌کشی‌ها و خیانت‌ها و چپاول‌ها و غارتگری‌هایی که به دست عمال رژیم سابق انجام شده است، رسیدگی نمایند. همان‌طور که می‌دانید دو گروه از آنان در دادگاه انقلابی محاکمه شده و به جزای اعمال خودشان رسیده‌اند. قدم دیگری که هم اکنون برداشته شده است تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برای حفظ دستاوردهای انقلاب و خنثی کردن توطئه‌های ضد انقلاب است. باید توجه کرد که اگرچه نظام شاهنشاهی مضمحل شده و از بین رفته است و اگرچه دست اجانب از کشور مان کوتاه شده است، اما نظام وابسته به اجانب، ریشه‌های عمیقی در جامعه ما دارد و باید تمام امکانات را بسیج کرد تا ریشه‌های نفوذ چندصد ساله‌ی استعمار خارجی و امپریالیسم و صهیونیسم و نظام شاهنشاهی را از بین برد».

۸۹- سخنرانی پدر طالقانی بر مزار مصدق، در: «از آزادی تا شهادت، مجموعه کامل: اعلامیه‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها، خطبه‌های نماز جمعه و عید فطر و تفاسیر تلویزیونی قرآن (با قرآن در صحنه)»، انتشارات ابوذری، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۵۸ و چاپ دوم، ۱۳۵۹.

۹۰- دیدگاه آیت‌الله گلپایگانی درباره‌ی پیش‌نویس قانون اساسی و سرنوشت پیش‌نویس «گزارشگران - ایران دخت، ۲۸ آذر ۱۳۸۸

س- همزمان با بررسی پیش‌نویس قانون اساسی در دولت موقت و شورای انقلاب به خواست امام نسخه‌ای از پیش‌نویس برای برخی مراجع دینی آن زمان ارسال شد، که بعضاً با ایرادات شکلی و محتوایی آنان مواجه شد. از آن جمله آیت‌الله گلپایگانی بود که ایراداتی را بر پیش‌نویس وارد دانستند و اعلام کردند که بدون این تغییرات پیش‌نویس مذکور مورد تأیید ایشان نیست. بعضی از روایت‌ها از سفر جناب عالی به قم برای حل موضوع حکایت دارند.

ماجرای ایرادات آیت‌الله بر پیش‌نویس قانون اساسی و مأموریت شما در سفر به قم چه بود؟
ج- بعد از تدوین و نهایی‌شدن پیش‌نویس قانون اساسی اول و تصویب آن توسط دولت موقت و شورای انقلاب رهبر فقید انقلاب نیز آن را امضا کردند. این پیش‌نویس که برای مراجع قم نیز فرستاده شده بود، با بعضی ایرادات از جانب برخی از آنان روبه‌رو شد. از جمله آیت‌الله گلپایگانی در دو مورد ایراد گرفته بودند: اول اینکه رئیس‌جمهور باید قید شود که مرد باشد. دوم اینکه شیعه‌ی اثنی عشری باشد. در دیدار با آقای خمینی من توضیح دادم که اضافه کردن این قیود و شروط، نه لازم است و نه مفید. در کشوری مثل ایران رئیس‌جمهور عملاً مرد خواهد بود، اما اگر تصریح شود بار معنایی منفی برای جمهوری اسلامی خواهد داشت و ثانیاً انتخاب یک رئیس‌جمهور غیرشیعه هم بسیار بعید است؛ چرا که ایران تنها کشور با اکثریت شیعه است. اگر ما در ایران این را قید نکنیم، می‌توان امیدوار بود در کشورهایی که شیعه در اقلیت است راه برای انتخاب یک شیعه به ریاست جمهوری باز بماند. آقای خمینی استدلال مرا پذیرفتند، اما گفتند بروید آقای گلپایگانی را قانع کنید. در خدمت آقایان مهندس بازرگان و مهندس کتیرایی به قم رفتیم و با آیت‌الله گلپایگانی گفتگو کردیم. اما ایشان حاضر به تغییر نظر خود نشدند و گفتند: من می‌ایستم و شیخ فضل‌الله این انقلاب می‌شوم. وقتی این گفتگو را به اطلاع آقای خمینی رساندیم. ایشان گفتند ما به یک شیخ فضل‌الله نوری دیگر احتیاجی نداریم. نظر ایشان را تأمین کنید. متن اولیه به همین ترتیب اصلاح شد.

س- چه شد که پیش‌نویس قانون اساسی که پس از ساعت‌ها بحث و بررسی توسط حقوقدانان دولت موقت و شورای انقلاب تدوین شده بود، در بررسی نهایی مجلس خبرگان به کناری نهاده شد. واکنش دولت موقت به این اتفاق چه بود؟

ج- برطبق برنامه‌ی سیاسی تدوین و تصویب‌شده برای دوران گذار از پادشاهی به جمهوری، چند مرحله پیش‌بینی شده بود: یکی از آنها نهایی کردن پیش‌نویس قانون اساسی جدید و سپس برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان برای تصویب نهایی آن بود، اما وقتی پیش‌نویس

نهایی شد روحانیان عضو شورای انقلاب مطرح کردند که با توجه به تلاطم‌های سیاسی در جامعه و به منظور تسریع در امر نهایی شدن قانون اساسی، به جای تشکیل مجلس مؤسسان، کل پیش‌نویس یکجا به رفراندوم گذاشته شود. این نظر را دولت موقت پذیرفت و در نتیجه نشست‌های در قم با حضور رهبر فقید انقلاب و اعضای دولت و شورای انقلاب تشکیل شد. بعد از بحث‌های فراوان، پیشنهاد آیت‌الله طالقانی تصویب شد که یک مجلس کوچک‌تری تشکیل شود و پیش‌نویس را نهایی کند و سپس کل آن به رفراندوم گذاشته شود. براساس این مصوبه، دولت انتخابات را برگزار کرد و یک ماه به مجلس فرصت داده شد که وظیفه‌ی خود را انجام دهد. اما وقتی مجلس شروع به کار کرد، برخی از نمایندگان از رهبر انقلاب در مورد تغییر، حذف یا افزودن اصولی در پیش‌نویس پرسیدند. ایشان جواب دادند که آنها می‌توانند هر نوع اصلاحاتی، حتی تغییر ساختار آن را اعمال کنند. آنها هم به همین ترتیب عمل کردند، اما واکنش دولت موقت این بود که اولاً مصوبه آن بود که این مجلس فقط پیش‌نویس را بررسی و نهایی کند، نه آنکه یک قانون اساسی جدید بنویسد. نام آن هم «مجلس بررسی پیش‌نویس قانون اساسی» بود. ثانیاً دوره‌ی وکالت آنها یک ماه بود و بعد از گذشت این زمان آنها دیگر نماینده‌ی مردم نبودند.

س- با به درازا کشیدن بررسی قانون اساسی در مجلس خبرگان، متنی در دولت موقت تهیه شد که به دلیل پایان مهلت تعیین‌شده‌ی بررسی قانون در مجلس خبرگان، درخواست انحلال خبرگان و یا تمدید دوره‌ی اعضای آن مطرح شده بود. این طرح به کجا انجامید؟

ج- با پایان یافتن مدت وکالت نمایندگان و طولانی شدن کار آنها و نیز تغییرات بسیار گسترده در پیش‌نویس، طرحی را تمام وزرای دولت موقت - به جز چهار نفر - امضا کردند که به موجب آن این مجلس خاتمه‌یافته اعلام می‌شد، اما بعد از بررسی جوانب امر، قرار شد نظر رهبر فقید انقلاب خواسته شود. ایشان با نظر دولت مخالفت کردند و موضوع منتفی شد.

۹۱- متن کامل پیش‌نویس قانون اساسی، تدوین و تصویب‌شده توسط دولت موقت، مصوب شورای انقلاب و رهبر فقید انقلاب ۱۳۵۸

فصل اول: اصول کلی

اصل ۱- نوع حکومت ایران "جمهوری اسلامی" است که ملت ایران در پی انقلاب اسلامی پیروزمندش در همه‌پرسی دهم و یازدهم فروردین سال یک‌هزار و سیصد و پنجاه و هشت هجری شمسی با اکثریت ۹۸٪ به آن رأی مثبت داده است.

اصل ۲- نظام جمهوری اسلامی نظامی است توحیدی بر پایه‌ی فرهنگ اصیل و پویا و انقلابی. اسلام، با تکیه بر ارزش و کرامت انسان، مسئولیت او درباره‌ی خویش نقش بنیادی تقوا، در رشد او، نفی هرگونه تبعیض و سلطه‌جویی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و ضرورت استفاده از دستاوردهای سودمند علوم و فرهنگ بشری در جهت التزام کامل به همه‌ی تعالیم الهی اسلام.

اصل ۳- آراء عمومی مبنای حکومت است و برطبق دستور قرآن که: «و شاورهم فی الامر» و «امرهم شوری بینهم» امور کشور باید از طریق شوراهای منتخب مردم، در حدود صلاحیت آنان و به ترتیبی ناشی از آن مشخص می‌شود، حل و فصل گردد.

اصل ۴- جمهوری اسلامی ایران در استقرار جامعه‌ی توحیدی، معنویت و اخلاق اسلامی را مبنای روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرار می‌دهد.

اصل ۵- بر مبنای آیه کریمه: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکریمکم عندالله اتقیکم» در جمهوری اسلامی ایران همه‌ی اقوام از قبیل فارس، ترک، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن و نظائر اینها از حقوق کاملاً مساوی برخوردارند و هیچ کس را بر دیگری امتیازی نیست، مگر بر اساس تقوا.

اصل ۶- در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. هیچ فرد یا گروه و هیچ مقام و مرجعی حق ندارد به نام استفاده از آزادی، بر استقلال و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند یا به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادی عقیده، بیان، قلم و آزادی‌های مشروع دیگر را از کسی سلب کند یا قوانین و مقرراتی بدین منظور وضع کند مگر در حالت جنگ.

اصل ۷- جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه‌ی بشری را آرمان خود می‌داند و رسیدن به استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه‌ی مردم جهان می‌شناسد و بنابراین، در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت سلطه‌جویانه در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه‌ی حق طلبانه‌ی مستضعفین علیه مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.

اصل ۸- جمهوری اسلامی ایران با رعایت کامل موازین اقتصادی اسلام، صنعت و کشاورزی بومی را ترویج می‌کند و در عین حال از همه‌ی علوم و فنون پیشرفته‌ی جهان در امر صنعت و کشاورزی نیز استفاده می‌نماید؛ البته با رعایت کامل استقلال سیاسی و اقتصادی

کشور و جلوگیری از هر گونه وابستگی جامعه به دیگران و بدون التزام به پذیرش نظام اجتماعی حاکم بر آنان.

اصل ۹- سعی و کار حاصل از آن، حق هر کسی می‌باشد. هیچ کس نمی‌تواند به‌عنوان مالکیت رسمی و کار خود، امکان سعی و کار را از دیگری سلب کند. امکان کار و کوشش برای همه باید چنان فراهم گردد که هیچ کس مورد بهره‌کشی و استثمار دیگران قرار نگیرد.

اصل ۱۰- جمهوری اسلامی ایران باید امکانات آموزش و پرورش را برای همه‌ی مردم کشور به‌طور یکسان فراهم کند تا هر کسی بتواند فراخور استعدادش از آموزش و پرورش و رشد و شکوفایی برخوردار گردد و محدودیت امکانات سد راه پیشرفت او نشود.

اصل ۱۱- خانواده، واحد بنیادی جامعه‌ی انقلابی ایران محسوب می‌گردد. قوانین باید اسباب استواری ازدواج را برپایه‌ی توافق در عقیده و علاقه فراهم آورد و در تنظیم آنها حقوق خانواده بر حقوق فردی زوجین مقدم شمرده شود و روابط زن و مرد باید بر مبنای طهارت و تقوی و ارزش‌های والای انسان قرار گیرد، نه بر تفاخر ظاهری و مادی و هوس‌رانی.

اصل ۱۲- از آنجا که تربیت فرزندان با پدر و مادر و در دوران کودکی بیشتر با مادر است تعلیم و تربیت دختران وظیفه‌ی مقدم بنیادهای فرهنگی تلقی می‌شود و قوانین راجع به خانواده باید برای مادر امکانات مادی و معنوی در نظر بگیرد تا بتواند به فراغت بال به وظیفه‌ی پر ارج مادری و مسئولیت‌هایی بپردازد که در جامعه‌ی انقلابی اسلامی برعهده دارد.

فصل دوم: دین رسمی کشور

اصل ۱۳- دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری است که مذهب اکثریت مسلمانان ایران است و مذاهب دیگر اسلامی، اعم از زیدی، حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی معتبر و محترم است و در مناطقی که مسلمانان پیرو این مذاهب اکثریت دارند مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق این مذاهب خواهند بود، ولی در احوال شخصیه و در تعلیم و تربیت دینی هر مسلمان در هر نقطه از ایران بر طبق مذهب اسلامی خود عمل می‌کند.

اصل ۱۴- زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان در ایران اقلیت‌های رسمی دینی شناخته می‌شوند و در انجام مراسم دینی خود آزاداند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می‌کنند.

فصل سوم: حق حاکمیت ملی و قوای ناشی از آن

اصل ۱۵- حق حاکمیت ملی از آن همه‌ی مردم است و باید به نفع عموم به کار رود و هیچ فرد یا گروهی نمی‌تواند این حق الهی همگانی را به خود اختصاص دهد یا در جهت منافع اختصاصی خود یا گروه معینی به کار برد.

اصل ۱۶- قوای ناشی از اعمال حق حاکمیت ملی عبارتند از: قوه‌ی مقننه، قوه‌ی قضائیه و قوه‌ی مجریه که باید همیشه مستقل از یکدیگر باشند و ارتباط میان آنها بر طبق این قانون به وسیله‌ی رئیس‌جمهور برقرار گردد.

اصل ۱۷- اعمال قوه‌ی مقننه از طریق مجلس شورای ملی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوبات آن پس از توشیح رئیس‌جمهوری برای اجرا به قوه‌ی قضائیه و قوه‌ی مجریه ابلاغ می‌گردد. در امور مهم که به سرنوشت کشور و مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مربوط باشد ممکن است اعمال قوه‌ی مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه‌ی مستقیم به آراء مردم صورت گیرد.

اصل ۱۸- اعمال قوه‌ی قضائیه به وسیله‌ی دادگاه‌های دادگستری است که باید برطبق موازین اسلام تشکیل شود و به رسیدگی به دعاوی و حل و فصل آنها و حفظ حقوق عمومی و اجرای عدالت اسلامی بپردازد.

اصل ۱۹- اعمال قوه‌ی مجریه از طریق رئیس‌جمهور و هیئت وزیران است.

فصل چهارم: پرچم، زبان و خط رسمی کشور

اصل ۲۰- پرچم رسمی ایران به رنگ‌های سبز و سفید و سرخ با علامت مخصوص جمهوری اسلامی است.

اصل ۲۱- زبان و خط مشترک مردم ایران فارسی است و متون و مکاتبات رسمی باید با این زبان و خط باشد، ولی استفاده از زبان‌های محلی در مدارس و مطبوعات محلی آزاد است.

فصل پنجم: حقوق ملت

اصل ۲۲- همه‌ی افراد ملت اعم از زن و مرد، در برابر قانون مساوی‌اند.

اصل ۲۳- عقیده و حیثیت و جان و مسکن و شغل اشخاص، محترم و از تعرض مصون است مگر به حکم قانون.

اصل ۲۴- نامه‌های پستی و مکالمات تلفنی از بازرسی و ضبط مصون است. افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، عدم مخابره‌ی آنها و تجسس از طریق استماع مکالمه‌های تلفنی ممنوع است مگر به حکم قانون.

اصل ۲۵- مطبوعات در نشر مطالب و بیان عقاید آزادند، مگر در نشر مطالب مخالف عفت عمومی یا توهین به شعائر دینی. اتهام و افترا و تعرض به شرف و حیثیت و آبروی اشخاص یا نشر اکاذیب، جرائم مطبوعاتی و کیفیت مجازات و رسیدگی به آنها را قانون معین می‌کند. اصل ۲۶- تشکیل احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های دینی، سیاسی و صنفی آزاد است، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، حاکمیت و وحدت ملی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. شرکت افراد در این‌گونه گروه‌ها آزاد است و هیچ‌کس را نمی‌توان از شرکت در گروه دینی، سیاسی و اجتماعی دلخواهش منع کرد یا به شرکت در یکی از این گروه‌ها مجبور ساخت.

اصل ۲۷- تشکیل اجتماعات مسالمت آمیز آزاد است و مقررات مربوط به اجتماع و راهپیمایی در خیابان‌ها و میدان‌های عمومی به‌موجب قانون معین خواهد شد.

اصل ۲۸- هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی نیست برگزیند.

اصل ۲۹- حق استفاده از بیمه بهداشت، درمان، بیکاری، پیری و از کارافتادگی، حقی است همگانی و دولت مکلف است برطبق قوانین با استفاده از درآمدهای ملی این بیمه‌ها را برای یک‌یک افراد کشور تأمین کند و در این زمینه، کشاورزان، کارگران و گروه‌های کم درآمد حق تقدم دارند.

اصل ۳۰- سلب تابعیت اشخاص فقط در صورتی ممکن است که دولت دیگری تابعیت آنها را بپذیرد. اتباع خارجی نیز می‌توانند در حدود قوانین به تابعیت ایران درآیند.

اصل ۳۱- هر کسی حق دارد به‌منظور دادخواهی به دادگاه صالح رجوع کند و هیچ‌کس را نمی‌توان از دادگاهی که به‌موجب قانون باید درباره‌ی او حکم کند منصرف کرد و به دادگاه دیگری فرستاد.

اصل ۳۲- اصل برائت است و هیچ‌کس مجرم شناخته نمی‌شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.

اصل ۳۳- حکم به مجازات و اجرای آن باید به موجب قانون باشد.

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۴۰۳

اصل ۳۴- هیچ فعل یا ترک فعلی جرم محسوب نمی‌شود، مگر به استناد قانونی که پیش از وقوع آن وضع شده باشد.

اصل ۳۵- هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد، مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل حداکثر در مدت بیست و چهار ساعت به متهم ابلاغ شود.

اصل ۳۶- شکنجه‌ی بدنی یا روانی جهت اقرار گرفتن ممنوع است. اجبار اشخاص به شهادت مجاز نیست و چنین شهادت یا اقرار یا سوگند فاقد ارزش و اعتبار است. مجازات تخلف از این اصل را قانون معین می‌کند.

اصل ۳۷- لطمه به حرمت و حیثیت انسانی که به حکم قانون بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.

اصل ۳۸- هیچ یک از ایرانیان را نمی‌توان از محل اقامت خود تبعید و یا از اقامت در محل دلخواهش منع کرد، یا به اقامت در محلی مجبور ساخت، مگر در مواردی که قانون مقرر می‌دارد.

اصل ۳۹- هیچ حقی را نمی‌توان برخلاف مبانی و هدف‌هایی که موجب آن شده مورد استفاده قرار داد.

اصل ۴۰- مالکیت شخصی که از راه مشروع به دست آید محترم است و حدود آن را قانون معین می‌کند.

اصل ۴۱- هیچ ملکی را نمی‌توان به‌عنوان نیاز عمومی از صاحبش گرفت مگر به تصویب قانون و پرداخت قیمت عادلانه‌ی آن.

اصل ۴۲- هرکسی حق دارد در حدود قانون از حمایت مادی و معنوی آثار علمی، ادبی، هنری و صنعتی خود برخوردار باشد.

اصل ۴۳- هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله‌ی اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد.

اصل ۴۴- زمین‌های قابل کشت را بدون عذر موجه نمی‌توان معطل گذاشت. ضوابط به اجرای این اصل را قانون معین می‌کند.

اصل ۴۵- تبدیل اراضی قابل کشت به غیرکشاورزی ممنوع است، مگر در موارد ضرورت به حکم قانون.

۴۰۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

اصل ۴۶- منابع زیرزمینی و دریایی و معادن و جنگل‌ها و بیشه‌ها و رودخانه‌ها و آب‌های عمومی دیگر و اراضی موات و مراتع از اموال عمومی است و نحوه‌ی اداره و بهره‌برداری از آنها به‌وسیله‌ی قوانین معین می‌شود.

اصل ۴۷- مالکیت خصوصی در صنایع کشاورزی یا بازرگانی در صورتی که وسیله‌ی اضرار یا تجاوز به منافع عمومی شود با تصویب مجلس شورای ملی، ملی اعلام می‌گردد.

فصل ششم: قوه‌ی مقننه

مبحث اول: مجلس شورای ملی

اصل ۴۸- مجلس شورای ملی از نمایندگان ملت که به‌طور مستقیم و با رأی مخفی انتخاب می‌شوند تشکیل می‌گردد. مصوبات اکثریت این نمایندگان برای همه‌ی ملت لازم الاجراست. شرایط انتخاب‌شوندگان و انتخاب‌کنندگان را قانون معین خواهد کرد.

اصل ۴۹- دوره‌ی نمایندگی در مجلس شورای ملی، چهار سال است. انتخابات هر دوره باید پیش از پایان دوره‌ی قبل به‌عمل آید؛ به‌طوری‌که جمهوری اسلامی در هیچ صورت بدون مجلس نباشد.

اصل ۵۰- عده‌ی نمایندگان مجلس شورای ملی دویست و هفتاد نفر است و پس از هر ده سال، در صورت زیاد شدن جمعیت کشور، در هر حوزه‌ی انتخابی به نسبت هر صدوپنجاه هزار نفر یک نماینده اضافه می‌شود. زرتشتیان و یهودیان کشور هر کدام یک نماینده و مسیحیان دو نماینده‌ی جداگانه انتخاب می‌کنند و در صورت افزایش جمعیت هر یک از این اقلیت‌ها به ازای هر یک‌صد و پنجاه هزار نفر اضافی یک نماینده‌ی اضافی خواهند داشت. مقررات مربوط به انتخابات مطابق قانون معین می‌شود.

اصل ۵۱- نمایندگان باید پیش از رسمیت یافتن مجلس به ترتیب زیر سوگندنامه یاد کنند و متن قسم نامه را امضاء نمایند.

«من، امضا کننده‌ی این ورقه به خداوند قادر متعال و قرآن کریم و شرف انسانی خود سوگند می‌خورم که نگرهبان دست‌آوردهای انقلاب اسلامی ملت ایران و مبانی جمهوری اسلامی باشم و ودیعه‌ای را که ملت به ما سپرده است بسان امینی عادل پاسداری کنم. در انجام وظایف و کالت تقوا پیشه کنم و همواره به استقلال و اعتلای کشور و حفظ حقوق ملت پایبند باشم. از حریم قانون اساسی دفاع کنم و در گفته‌ها و نوشته‌ها و بیان عقاید خویش جز به استقلال کشور و آزادی مردم نیندیشم.

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۴۰۵

(اقلیت‌های مذهبی این سوگند را با ذکر کتاب آسمانی خود یاد خواهند کرد).

اصل ۵۲- ترتیب انتخاب رئیس و هیئت رئیس را مجلس و تعداد کمیسیون‌ها و دوره‌ی تصدی آنها و امور مربوط به مذاکرات و انتظامات مجلس به‌وسیله‌ی آیین‌نامه‌ی داخلی مجلس معین می‌گردد.

اصل ۵۳- مذاکرات مجلس شورای ملی باید علنی باشد و گزارش کامل آن در روزنامه‌ی رسمی منتشر شود. به تقاضای رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر یا یکی از وزرا یا رئیس مجلس یا ده نفر از نمایندگان ممکن است جلسه‌ی محرمانه با حضور همه‌ی نمایندگان یا با حضور عده‌ی خاص از آنها تشکیل شود. در صورت اخیر مصوبات این گروه خاص از نمایندگان وقتی معتبر است که به تصویب مجلس برسد.

اصل ۵۴- وزیران به‌اجتماع یا به انفراد حق شرکت در جلسات مجلس را دارند و در صورتی که مجلس لازم بداند مکلف به حضورند و هرگاه تقاضا کنند مطالبشان استماع می‌شود. وزیران می‌توانند مشا و ران خود را نیز همراه داشته باشند.

مبحث دوم: اختیارات و صلاحیت

اصل ۵۵- مجلس شورای ملی در عموم مسائل و در حدود صلاحیت مقرر در قانون اساسی می‌تواند قانون وضع کند.

اصل ۵۶- سمت نمایندگی قائم به شخص است و قابل تفویض به دیگری نیست و هر نماینده در برابر تمام ملت مسئولیت دارد. مجلس نمی‌تواند اختیار قانون‌گذاری را به شخص یا هیئتی واگذار کند، ولی در موارد ضروری می‌تواند اختیار وضع بعضی از قوانین را به کمیسیون‌های داخلی خود تفویض کند. در این صورت این قوانین در مدتی که مجلس تعیین می‌نماید به‌صورت آزمایشی اجرا می‌شود و تصویب نهایی آنها با مجلس خواهد بود.

اصل ۵۷- تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای ملی است. مفاد این ماده مانع از تفسیری نیست که دادرسان در مقام تمیز حق از قوانین می‌کنند.

اصل ۵۸- بناهای دولتی و اموالی که جنبه‌ی نفایس ملی دارد قابل انتقال به غیر نیست، مگر با تصویب مجلس شورای ملی.

اصل ۵۹- تغییر در خطوط مرزی کشور در صورتی ممکن است که به تصویب سه چهارم مجموع نمایندگان مجلس شورای ملی برسد.

۴۰۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

اصل ۶۰- دادن امتیاز تشکیل شرکت‌ها و مؤسسات عمومی و اعطای امتیاز انحصار در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن از طرف دولت بدون تصویب مجلس شورای ملی ممنوع است.

اصل ۶۱- عهدنامه‌ها و مقاله‌نامه‌های بین‌المللی و قراردادهای دیگر از این قبیل باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.

اصل ۶۲- استخدام کارشناسان و مستشاران خارجی از طرف دولت در حد احتیاج و ضرورت باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.

اصل ۶۳- گرفتن و دادن وام و کمک‌های بدون عوض از طرف دولت اعم از داخله و خارجه باید با تصویب مجلس شورای ملی باشد.

اصل ۶۴- لوایح قانونی پس از تصویب هیئت وزیران به مجلس شورای ملی تقدیم می‌شود. طرح‌های قانونی به پیشنهاد حداقل پانزده نفر از نمایندگان در مجلس شورای ملی قابل طرح است.

اصل ۶۵- طرح‌های قانونی و پیشنهادهای اصلاحاتی که نمایندگان در خصوص لوایح قانونی عنوان می‌کنند و به تقلیل درآمد عمومی با افزایش هزینه‌های عمومی می‌انجامد، در صورتی قابل طرح در مجلس خواهد بود که در آن طریق جبران کاهش درآمد یا تأمین هزینه‌ی جدید نیز معلوم شده باشد.

اصل ۶۶- مجلس شورای ملی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول مسلم اسلام و قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر طبق اصل ۱۴۴ به عهده شورای نگهبان قانون اساسی است.

اصل ۶۷- مجلس شورای ملی حق تحقیق و تفحص در هریک از امور کشور را دارد.

اصل ۶۸- برقراری حکومت نظامی ممنوع است. مگر هنگام جنگ به حکم قانون.

اصل ۶۹- در هر مورد که نماینده‌ای از وزیر مسئول درباره‌ی موضوعی از وظائف او سؤال کند، آن وزیر موظف به جواب است و جواب نباید بیش از ده روز به تأخیر بیفتد مگر با عذر موجه.

اصل ۷۰- نمایندگان می‌توانند دولت را استیضاح کنند. استیضاح در صورتی قابل طرح است که به امضای ده نفر از نمایندگان برسد. پاسخ به استیضاح باید ظرف ده روز از تاریخ تقدیم آن، از طرف دولت یا وزیر مسئول داده شود. مجلس پس از استماع پاسخ دولت، به دولت رأی

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۴۰۷

اعتماد یا رأی عدم اعتماد می‌دهد. در صورت اخیر دولت معزول است و نخست‌وزیر یا وزیر مورد استیضاح نمی‌تواند در هیئت دولتی که بلافاصله تشکیل می‌شود شرکت کند.

اصل ۷۱- نمایندگان مجلس را نمی‌توان به مناسبت عقایدی که در مجلس اظهار کرده یا به آرائی که در مقام ایفای وظائف نمایندگی خود داده‌اند تعقیب یا توقیف کرد. ولی اگر نماینده‌ای مرتکب جنحه یا جنایاتی مشهود شود بلافاصله مورد تعقیب قرار می‌گیرد جریان تعقیب باید به آگاهی مجلس برسد. در صورتی که نماینده متهم به ارتکاب جرم غیرمشهود باشد، به شرط سلب مصونیت تحت تعقیب قرار می‌گیرد.

اصل ۷۲- هیئت وزیران پس از تشکیل و معرفی و پیش از هر اقدام دیگر باید از مجلس رأی اعتماد بگیرد. در دوران تصدی نیز در مورد مسائل مهم و مورد اختلاف، دولت می‌تواند از مجلس تقاضای رأی اعتماد کند.

اصل ۷۳- هرکس شکایتی از چگونگی اداره‌ی کشور یا شیوه‌ی قانونگذاری یا سیاست قضایی داشته باشد، می‌تواند به مجلس شورای ملی اعلام کند. هرگاه شکایت درباه‌ی مجلس باشد باید به او پاسخ کافی داده شود و اگر راجع به دولت یا سیاست قضایی باشد به وزارت مسئول فرستاده می‌شود تا مورد رسیدگی قرار گیرد.

اصل ۷۴- برای تأمین هرچه سریع‌تر رفاه عمومی و پیشبرد اصلاحات بهداشتی، آموزشی، فرهنگی و اقتصادی، با توجه به مقتضیات بومی و جلب همکاری مردم در این مقاصد، اداره‌ی امور هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان، با نظارت شورایی به نام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان یا استان که اعضای آن را مردم همان محل انتخاب می‌کنند، صورت می‌گیرد. حدود اختیارات، و عمل و نحوه‌ی نظارت شوراهای مذکور و سلسله‌مراتب آنها را که باید با رعایت اصول وحدت ملی و تمامیت ارضی و تبعیت حکومت مرکزی باشد، قانون تعیین می‌کند.

فصل هفتم: قوه‌ی مجریه

مبحث اول: رئیس‌جمهوری

اصل ۷۵- رئیس‌جمهوری بالاترین مقام رسمی کشور در امور داخلی و روابط بین‌المللی و اجرای قانون اساسی است و تنظیم روابط قوای سه‌گانه و ریاست قوه‌ی مجریه را به‌عهده دارد.

اصل ۷۶- رئیس‌جمهوری باید مسلمان و ایرانی‌الاصل و تابع ایران باشد.

اصل ۷۷- رئیس‌جمهوری برای مدت چهار سال از راه مراجعه‌ی مستقیم به آراء عمومی انتخاب می‌شود و انتخاب متوالی او تنها برای یک دوره‌ی دیگر امکان دارد.

اصل ۷۸- داوطلبان احراز مقام ریاست جمهوری باید آمادگی خویش را به‌طور رسمی اعلام کنند. نحوه‌ی انجام انتخاب رئیس‌جمهوری را قانون معین می‌کند.

اصل ۷۹- رئیس‌جمهوری به اکثریت مطلق آرای شرکت‌کنندگان انتخاب می‌شود، ولی هرگاه در دور نخست، هیچ‌یک از داوطلبان نتواند چنین اکثریتی به‌دست آورد، روز جمعه‌ی هفته بعد برای بار دوم رأی گرفته می‌شود. در دور دوم تنها دو نفر از داوطلبانی که دور نخست آرای بیشتری به‌دست آورده‌اند شرکت می‌کنند، لیکن اگر بعضی از داوطلبان برنده‌ی آن دوره، از شرکت در انتخابات منصرف شوند، انتخاب از میان دو داوطلبی صورت می‌گیرد که بیش از دیگران رأی داشته باشند. شورای نگهبان قانون اساسی بر انتخابات نظارت و نتیجه را اعلام می‌کند. در نخستین دوره‌ی انتخاب رئیس‌جمهوری، انجمن عالی نظار که طبق آیین‌نامه تشکیل می‌شود، نظارت بر انتخاب رئیس‌جمهوری را برعهده دارد.

اصل ۸۰- انتخاب رئیس‌جمهوری جدید باید حداقل یک‌ماه پیش از پایان دوره‌ی ریاست جمهوری انتخاب شود و در فاصله انتخاب رئیس‌جمهوری جدید و پایان دوره‌ی ریاست جمهوری سابق، رئیس‌جمهوری پیشین وظائف ریاست جمهوری را انجام می‌دهد.

اصل ۸۱- هرگاه ده روز پیش از روز رأی‌گیری یکی از داوطلبان فوت کند، انتخابات به مدت دو هفته به تأخیر می‌افتد. اگر در فاصله‌ی دور نخست و دور دوم نیز یکی از دو نفر حائز اکثریت دور نخست فوت کند مهلت انتخابات تجدید می‌شود.

اصل ۸۲- رئیس‌جمهوری در مجلس شورای ملی در جلسه‌ای که با حضور رئیس دیوان عالی کشور و اعضای شورای نگهبان قانون اساسی تشکیل می‌شود سوگندنامه‌ی زیر را قرائت و امضاء می‌کند:

«من، به‌عنوان رئیس‌جمهوری در پیشگاه ملت ایران، به خداوند قادر، متعال و قرآن کریم سوگند یاد می‌کنم که پاسدار قانون اساسی و نگاهبان دین رسمی کشور باشم و همه‌ی وجود و استعداد و صلاحیت خویش را وقف خدمت به مردم و اعتلاء کشور و ترویج اخلاق و پشتیبانی از حق و عدالت سازم، از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی از قانون اساسی که برای ملت شناخته شده است حمایت کنم و در حراست از مرزها و استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور از هیچ اقدامی دریغ نورزم و با استعانت از خداوند و پیروی از پیامبر و ائمه‌ی اطهار علیه

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۴۰۹

السلام، قدرتی را که ملت به‌عنوان امانتی مقدس به من سپرده است، همچون امینی پارسا و فداکار نگاهدار باشم و آن را به منتخب ملت پس از خود بسپارم و از هر گونه خودکامگی بپرهیزم».

اصل ۸۳- توشیح قوانین با رئیس‌جمهور است، ولی خودداری او از توشیح قانون در مهلت مقرر، جزء موارد مصرح در قانون اساسی، نمی‌تواند اجرای قوانین را پس از انقضای مهلت توشیح متوقف سازد، یا به تأخیر اندازد. مهلت توشیح قانون ده روز از تاریخ ابلاغ قانون به نخست‌وزیر است.

اصل ۸۴- رئیس‌جمهور حق دارد در مهلت توشیح، مصوبات مجلس شورای ملی را که برخلاف قانون اساسی یا اصول مسلم و احکام شرعی می‌بیند، با ذکر دلایل خود، برای اصلاح و بررسی مجدد آن به مجلس بازگرداند، در این صورت قانونی که پس از شور دوباره به تصویب مجلس شورای ملی می‌رسد، باید ظرف مهلت مقرر به توشیح برسد و هرگاه ریاست جمهوری آن را باز هم متعارض با قانون اساسی یا اصول مسلم و احکام شرعی بداند، مراتب را به شورای نگهبان اعلام می‌کند.

اصل ۸۵- در امور مالی نیز، هرگاه ریاست جمهوری اجرای قانون را به مصلحت نبیند، می‌تواند تجدید نظر در آن را با ذکر دلایل از مجلس بخواهد، ولی پس از تصویب مجدد باید آن را توشیح کند. درخواست تجدید نظر نیز باید تا پایان مهلت توشیح انجام شود.

اصل ۸۶- در مواردی که به پیشنهاد رئیس‌جمهور، تصویب عهدنامه یا لایحه‌ای به همه‌پرسی گذارده می‌شود، مهلت توشیح قانون از تاریخی آغاز می‌شود که نتیجه‌ی همه‌پرسی به‌وسیله شورای نگهبان اعلام گردد.

اصل ۸۷- رئیس‌جمهور نخست‌وزیر را انتخاب می‌کند.

اصل ۸۸- رئیس‌جمهور در حدود اختیارات خویش در برابر ملت مسئول است.

اصل ۸۹- هرگاه بین قوه‌ی مجریه و مجلس شورای ملی اختلاف نظر به‌وجود آید و توافق ممکن نگردد، رئیس‌جمهور می‌تواند از راه همه‌پرسی، انحلال مجلس شورا را به تصویب ملت برساند و در صورت انحلال باید بلافاصله انتخابات جدید مجلس اعلام و ترتیبی داده شود که مجلس جدید حداکثر طی شش هفته از تاریخ انحلال، کار خود را آغاز کند. رئیس‌جمهور در هر دوره‌ی ریاست جمهوری فقط یک بار می‌تواند از این حق استفاده کند.

اصل ۹۰) اعلام عفو عمومی پس از تصویب مجلس شورای ملی با رئیس‌جمهور است، همچنین رئیس‌جمهور حق دارد در حدود قوانین مجازات محکومان را تخفیف دهد.

اصل ۹۱- اعطای نشان‌ها و عناوین افتخاری دولت با رئیس‌جمهور است.

اصل ۹۲- رئیس‌جمهور، استوارنامه‌ی سفیران اعزامی به کشورهای بیگانه را امضا می‌کند و استوار نامه‌ی سفیران کشورهای بیگانه را می‌پذیرد.

اصل ۹۳- فرماندهی کل نیروهای نظامی با رئیس‌جمهور است. رئیس کل ستاد ارتش جمهوری اسلامی به پیشنهاد هیئت وزیران و تصویب رئیس‌جمهور تعیین می‌شود.

اصل ۹۴- امضای عهدنامه‌های دولت ایران با سایر دولت‌ها و همچنین امضای پیمان‌های مربوط به اتحادیه‌های بین‌المللی با رئیس‌جمهور یا نماینده‌ی قانونی او است که پس از تصویب مجلس شورای ملی انجام می‌شود.

اصل ۹۵- اعلان جنگ و متارکه‌ی آن و پیمان صلح، پس از تصویب مجلس شورای ملی با رئیس‌جمهور است مگر در موارد فوری و اضطراری که رئیس‌جمهور با مشورت هیئت وزیران تصمیم می‌گیرد.

اصل ۹۶- رئیس‌جمهور در صورت لزوم می‌تواند از طریق پیامی که توسط نخست‌وزیر در مجلس قرائت می‌شود نظرهای خود را به اطلاع نمایندگان برساند این پیام مورد بحث قرار نمی‌گیرد.

اصل ۹۷- در مورد غیبت یا بیماری رئیس‌جمهور، شورایی به نام شورای موقت ریاست جمهوری مرکب از: نخست‌وزیر، رئیس مجلس شورای ملی و رئیس دیوانعالی کشور، وظائف او را انجام می‌دهد، مشروط بر اینکه عذر رئیس‌جمهور برای مدتی بیش از دو ماه نباشد.

اصل ۹۸- در صورت فوت یا کناره‌گیری رئیس‌جمهور یا بیماری طولانی و یا سایر موجباتی که مانع از اجرای وظائف وی شود، وظائف و اختیارات رئیس‌جمهور به استثنای اختیار مربوط به درخواست تجدید نظر نسبت به مصوبات مجلس و اقدام به همه‌پرسی موقت با شورای موقت ریاست جمهوری است و این شورا حداقل یک ماه و حداکثر پنجاه روز پس از احراز آن نسبت به انتخاب رئیس‌جمهور جدید اقدام می‌کند.

اصل ۹۹- در مدتی که وظائف رئیس‌جمهور به‌عنده شورای موقت ریاست جمهوری است نمی‌توان دولت را استیضاح کرد یا تجدید نظر در قانون اساسی را عنوان کرد.

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۴۱۱

اصل ۱۰۰- هرگاه رئیس‌جمهور لازم بداند، جلسه‌ی هیئت وزیران در حضور وی و به ریاست او تشکیل می‌گردد.

اصل ۱۰۱- تصویب‌نامه و آیین‌نامه‌ی دولت، پس از تصویب هیئت وزیران به اطلاع رئیس‌جمهور می‌رسد و در صورتی که مصوبه‌ها را برخلاف قوانین بیابد می‌تواند برای تجدید نظر به هیئت وزیران بفرستند.

اصل ۱۰۲- چنانچه رئیس‌جمهور به خیانت یا توطئه علیه امنیت کشور متهم شود، مجلس شورای ملی باید به اتهام او رسیدگی کند و اگر سه چهارم همه‌ی نمایندگان مجلس رأی به تعقیب او دادند هیئت عمومی دیوان عالی کشور به اتهام رسیدگی و بر طبق قوانین عمومی، مجازات او را معین می‌کند. پس از رأی مجلس به تعقیب، تا صدور رأی نهایی دیوان عالی کشور رئیس‌جمهور از مقام خود معلق است و وظایف او را شورای موقت ریاست‌جمهور انجام می‌دهد.

مبحث دوم: هیئت وزیران

اصل ۱۰۳- وزرا به پیشنهاد نخست‌وزیر و تصویب رئیس‌جمهور معین و برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی می‌شوند. اداره‌ی امور کشور به عهده‌ی هیئت وزیران و مسئولیت اجرایی کلیه‌ی سازمان‌های کشوری و لشکری با این هیئت است. تعداد وزیران و حدود صلاحیت هر یک از آنان را قانون معین می‌کند.

اصل ۱۰۴- ریاست هیئت وزیران با نخست‌وزیر است که بر کار وزیران نظارت دارد و با اتخاذ تدابیر لازم به هماهنگ ساختن تصمیم‌های دولت می‌پردازد و با همکاری وزیران خط مشی سیاسی دولت را تعیین و اجرای قوانین را تأمین می‌کند. نخست‌وزیر در برابر مجلس مسئول اقدامات وزیران است.

اصل ۱۰۵- نخست‌وزیر تا زمانی که مورد اعتماد مجلس است در سمت خود باقی می‌ماند. استعفای دولت به رئیس‌جمهور تقدیم می‌شود و تا تعیین دولت جدید، به وظایف خود ادامه می‌دهد.

اصل ۱۰۶- هیچ‌کس نمی‌تواند به مقام نخست‌وزیری و وزارت برسد مگر اینکه مسلمان و ایرانی‌الاصل و تابع ایران باشد.

اصل ۱۰۷- هیئت وزیران در برابر مجلس شورای ملی مسئول است و تا زمانی که کار خود ادامه می‌دهد که در اجرای وظائف خود مورد اعتماد مجلس باشد.

اصل ۱۰۸- نخست‌وزیر می‌تواند با تصویب رئیس‌جمهور وزیر را عزل کند و دیگری را به جای او برگزیند، ولی هرگاه پس از ابراز اعتماد مجلس به دولت، نیمی از اعضای هیئت وزیران تغییر کند، دولت باید مجدداً تقاضای رأی اعتماد کند.

اصل ۱۰۹- هریک از وزیران مسئول وظایف خاص خویش در برابر مجلس است، ولی در اموری که به تصویب هیئت وزیران می‌رسد مسئول اعمال دیگران نیز هست.

اصل ۱۱۰- علاوه بر مواردی که هیئت وزیران یا وزیری مأمور تدوین آیین‌نامه‌های اجرایی قوانین می‌شود، هیئت وزیران حق دارد برای انجام وظایف اداری و تأمین اجرای قوانین و تنظیم سازمان‌های اداری به وضع تصویب‌نامه و آیین‌نامه و نظامنامه بپردازد، ولی مفاد این مقررات هیچ‌گاه نباید با متن و روح قوانین مخالف باشد، هریک از وزیران نیز در حدود وظایف خویش و مصوبات هیئت وزیران، حق وضع آیین‌نامه و صدور بخشنامه را دارد.

اصل ۱۱۱- صلح دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی و ارجاع آن به دآوری موکول به تصویب هیئت وزیران در هر مورد است.

اصل ۱۱۲- نخست‌وزیر و وزیران در صورتی که متهم به خیانت یا توطئه علیه امنیت کشور گردند، اتهام آنها در مجلس مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت و چنانچه اکثریت مجلس رأی داد تعقیب متهم در صلاحیت هیئت عمومی دیوان عالی کشور است و مجازات این جرائم تابع قوانین عمومی است.

اصل ۱۱۳- رسیدگی به اتهام رئیس‌جمهوری و نخست‌وزیر و وزیران در مورد جرائم عمومی، پس از تصویب مجلس شورای ملی، در دادگاه‌های عمومی دادگستری انجام می‌شود.

مبحث سوم: امور مالی

اصل ۱۱۴- هیچ نوع مالیات وضع نمی‌شود مگر به موجب قانون، موارد معافیت و بخشودگی و تخفیف مالیاتی نیز به موجب قانون مشخص می‌شود.

اصل ۱۱۵- نظام مالیاتی باید عادلانه و مردمی باشد و چنان برقرار شود که هر کس از مواهب طبیعی بهره‌ی بیشتر برد، بار هزینه‌های عمومی را بیشتر به دوش کشد.

اصل ۱۱۶- بودجه‌ی کل کشور به ترتیبی که در قانون مقرر می‌شود از طرف دولت تهیه و برای تصویب به مجلس شورای ملی تسلیم خواهد شد. هرگونه تغییر در ارقام بودجه نیز تابع مراتب مقرر در قانون خواهد بود.

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۴۱۳

اصل ۱۱۷- کلیه‌ی دریافت‌های مربوط به دولت در حساب‌های خزانه‌داری کل متمرکز می‌شود و تمام پرداخت‌ها در حدود اعتبارات مصوب به موجب قانون انجام می‌گیرد.

اصل ۱۱۸- دیوان محاسبات کشور و سازمان و اداره‌ی امور آن در تهران و مراکز استان‌ها به موجب قانون تشکیل و تعیین خواهد شد.

اصل ۱۱۹- مجلس شورای ملی عده‌ی کافی به عنوان مستشار دیوان محاسبات به ترتیبی که قانون معین می‌کند انتخاب خواهد کرد.

اصل ۱۲۰- دیوان محاسبات، کلیه حساب‌های وزارتخانه‌ها و مؤسسات و شرکت‌های دولتی و سایر دستگاه‌هایی را که به نحوی از انحاء از بودجه‌ی کل کشور استفاده می‌کنند به ترتیبی که قانون مقرر می‌دارد رسیدگی و یا حسابرسی می‌نماید و مراقبت خواهد کرد که هیچ هزینه‌ای از اعتبارات مصوب تجاوز نکرده و هر وجهی در محل خود به مصرف رسیده باشد. حساب‌ها و اسناد و مدارک مربوط را برابر قانون جمع‌آوری و لایحه‌ی تفریغ بودجه‌ی هر سال را به انضمام نظرات خود به مجلس شورای ملی تسلیم می‌نماید.

مبحث چهارم: ارتش

اصل ۱۲۱- ارتش جمهوری اسلامی پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی کشور را به عهده دارد.

اصل ۱۲۲- هیچ افسر و سرباز خارجی به خدمت نظام ایران قبول نمی‌شود، عبور یا اقامت نیروی نظامی خارجی از کشور تنها با رعایت مصالح کشور، آن هم با تشخیص و تصویب سه چهارم کل نمایندگان مجلس شورای ملی ممکن است.

اصل ۱۲۳- هزینه‌های نظامی سالانه، از طرف مجلس شورای ملی تصویب می‌شود که در آن هزینه‌ی خرید اسلحه باید به صراحت معین و ضرورت تهیه‌ی انواع آن توجیه شود.

اصل ۱۲۴- استقرار هرگونه پایگاه نظامی خارجی، هر چند به عنوان استفاده‌های صلح آمیز در ایران ممنوع است.

اصل ۱۲۵- ترفیع درجه‌ی نظامیان و سلب آن به موجب قانون است.

فصل هشتم: قوه‌ی قضائیه

اصل ۱۲۶- محاکم دادگستری مرجع رسمی تظلمات عمومی است. تشکیل محاکم و تعیین صلاحیت محاکم منوط به حکم قانون است و کسی نمی‌تواند به هیچ عنوان دادگاهی تشکیل دهد.

اصل ۱۲۷- قوهی قضائیه مستقل و رئیس‌جمهور ضامن استقلال آن است. شورای عالی قضایی در حدود اصل ۱۳۸ این قانون لوازم و مقتضیات این استقلال را فراهم می‌آورد و در حفظ آن با رئیس‌جمهور همکاری می‌کند.

اصل ۱۲۸- تشکیل محاکم اختصاصی جز در موارد مصرح در این قانون ممنوع است، ولی ممکن است برخی از شعب محاکم عمومی به نوع خاصی از دعاوی رسیدگی کنند.

اصل ۱۲۹- دیوانعالی کشور به‌منظور نظارت بر اجرای درست قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه‌ی قضایی تشکیل می‌شود.

اصل ۱۳۰- قضات محاکم را نمی‌توان از مقامی که شاغل‌اند به‌طور موقت یا دائم بدون محاکمه و ثبوت جرم منفصل کرد یا محل خدمت یا سمت آنها را بدون رضای آنان تغییر داد. تغییر محل و سمت بازپرسان با تصویب شورای عالی قضایی ممکن است.

اصل ۱۳۱- دادگاه باید حکم هر دعوی را با توجه به قوانین و سایر منابع حقوق اعلام کند و نمی‌تواند به‌طور عموم رأی دهد و قاعده به‌وجود آورد.

اصل ۱۳۲- احکام دادگاه‌ها باید مستدل و حاوی مواد قانونی و اصولی باشد که بر طبق آنها حکم صادر شده است، و تخلف از این اصل موجب نقض حکم در دیوان کشور می‌شود. اصل ۱۳۳- محاکمات علنی انجام می‌شود، مگر آنکه با تشخیص دادگاه علنی بودن، مخالف نظم یا منافی عفت عمومی باشد.

اصل ۱۳۴- رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی در محاکم دادگستری و با حضور هیئت منصفه صورت می‌گیرد.

اصل ۱۳۵- قاضی موظف است حکم هر دعوی را در قوانین بیابد و نمی‌تواند به بهانه‌ی سکوت یا نقض یا اجمال و یا تعارض قوانین از صدور حکم امتناع ورزد.

اصل ۱۳۶- در مواردی که قاضی نتواند حکم دعاوی حقوق را در قوانین موضوعه بیابد، باید با الهام از قواعد شرع، عرف و عادت مسلم و آنچه عدالت و مصالح عمومی اقتضا دارد، حکم قضیه را صادر کند.

اصل ۱۳۷- قضات دادگاه‌ها مکلفند از اجرای تصویب‌نامه و آیین‌نامه‌ها و نظامنامه‌های دولتی که مخالف با قوانین یا خارج از حدود وظایف قوهی مجریه است، خودداری کنند و هر ذی‌نفعی حق دارد ابطال این‌گونه مقررات را از شورای دولتی بخواهد.

اصل ۱۳۸- برای رسیدگی به جرائم مربوط به وظایف خاص نظامی، محاکم نظامی مطابق قانون تشکیل می‌شود. به جرائم عمومی نظامیان و به کلیه‌ی جرائم افسران و درجه‌داران و افراد و کارمندان شهربانی و ژاندارمری در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود.

اصل ۱۳۹- شورای عالی قضایی اداره‌ی امور مربوط به قوه‌ی قضائیه اعم از استخدام و نصب و عزل قضات و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و ترفیع آنان و مانند اینها را به‌عهده دارد، این شورا مرکب است از:

۱- سه نفر از مستشاران یا رؤسای شعب دیوان عالی کشور به انتخاب آن دیوان؛ ۲- شش نفر از قضاتی که دارای لااقل ده سال سابقه‌ی خدمت قضایی باشند به ترتیبی که قانون معین می‌کند؛ ۳- رئیس دیوان عالی کشور که ریاست شوری را نیز به‌عهده دارد و ۴- دادستان کل کشور.

اعضای انتخابی شوری به مدت پنج سال انتخاب می‌شوند. چگونگی تقسیم کار بین اعضای شورا و سازمان آن را قانون معین می‌کند.

اصل ۱۴۰- حکم انتصاب رئیس دیوان عالی کشور و رؤسای شعب و مستشاران و دادستان کل کشور به امضای رئیس‌جمهور صادر می‌شود و سایر احکام به امضای وزیر دادگستری می‌رسد.

فصل نهم: دیوان عدالت اداری

اصل ۱۴۱- به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین، واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی، و احقاق حقوق آنها دیوانی به نام دیوان عدالت اداری تأسیس می‌گردد، حدود و اختیارات و نحوه‌ی عمل این دیوان را با رعایت استقلال قوه‌ی قضائیه، قانون تعیین می‌کند.

فصل دهم: شورای نگهبان قانون اساسی

اصل ۱۴۲- به منظور پاسداری از قانون اساسی از نظرانطباق قوانین عادی با آن، شورای نگهبان قانون اساسی با ترکیب زیر تشکیل می‌شود:

۱- پنج نفر از میان مجتهدان در مسائل شرعی که آگاه به مقتضات زمان هم باشند. مجلس شورای ملی این پنج نفر را از فهرست اسامی پیشنهادی مراجع معروف تقلید انتخاب می‌کند.

۲- شش نفر از صاحب‌نظران در مسائل حقوقی، سه نفر از اساتید دانشکده‌های حقوق کشور و سه نفر از قضات دیوان عالی کشور که به‌وسیله‌ی مجلس شورای ملی از دو گروه مزبور انتخاب می‌شوند.

اصل ۱۴۳- این اشخاص برای مدت ده سال انتخاب می‌شوند، ولی در نخستین دوره، پس از پنج سال از هر گروه دو نفر به‌قید قرعه تغییر می‌یابند و انتخاب مجدد اعضا ممکن نیست. ریاست شورا به انتخاب اعضای آن است.

اصل ۱۴۴- شورای نگهبان به درخواست یکی از مراجع معروف تقلید، یا رئیس‌جمهور یا رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، صلاحیت رسیدگی به قوانین را پیدا می‌کند، مشروط بر اینکه از تاریخ توشیح قانون بیش از یک ماه نگذشته باشد.

اصل ۱۴۵- در صورتی که شوری قانون یا سندی را به دلیل مخالفت صریح با اصول مسلم شرعی یا سایر اصول این قانون متعارض با قانون اساسی بداند، آن را برای تجدید نظر با ذکر دلایل متعارض به مجلس بر می‌گرداند و مجلس با توجه به دلایل ذکر شده، تجدید نظر به‌عمل می‌آورد.

اصل ۱۴۶- تصمیم‌های شورای نگهبان با رأی حداقل دو سوم اعضا معتبر است.

اصل ۱۴۷- شورای نگهبان نظارت بر انتخاب رئیس‌جمهور مراجعه به آرای عمومی (رفراندوم) را نیز به‌عهده دارد. درخواست مراجعه با آرای عمومی باید از طرف رئیس‌جمهور یا دو سوم از نمایندگان مجلس شورای ملی باشد و برای اجرا به شورای نگهبان تسلیم شود.

فصل یازدهم

اصل ۱۴۸- هرگاه اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی یا رئیس‌جمهور به پیشنهاد هیئت وزیران لزوم تجدید نظر در یک یا چند اصل از قانون اساسی را عنوان کنند، طرح یا لایحه‌ی تجدید نظر از طرف مجلس یا هیئت وزیران تهیه و مورد بررسی مجلس شورای ملی واقع می‌شود. این متن پس از تصویب سه چهارم نمایندگان مجلس باید توسط رفراندوم مورد تأیید ملت قرار گیرد. اصل اسلامی بودن نظام حکومتی کشور مشمول این مطلب نیست.

اصل ۱۴۹- هیچ‌کس نمی‌تواند بیش از یکی از مقام‌های زیر را دارا باشد. قبول مقام دیگر به‌منزله‌ی استعفا از مقام نخست است.

ریاست‌جمهور، نخست‌وزیری و نیابت آن، وزارت و قائم مقامی و معاونت آن، استانداری و فرمانداری، نمایندگی مجلس شورای ملی، عضویت در شورای نگهبان قانون اساسی، عضویت

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۴۱۷

در شورای عالی قضایی. تنها نخست‌وزیر در مورد تصدی وزارتخانه‌های دیگر از این قاعده مستثنی است.

اصل ۱۵۰- مقامات یاد شده در اصل پیش، با تصدی مقام قضا و دادستانی (جز در مورد عضویت قضات در شورای نگهبان و شورای عالی قضایی) و هرگونه وظیفه‌ی اداری دولتی و هر نوع شغل در مؤسساتی که تمام یا بخشی از سرمایه‌ی آن متعلق به دولت یا مؤسسات عمومی است و نیز با ریاست و مدیریت عامل یا عضویت در هیئت‌های مدیره‌ی انواع مختلف شرکت‌های خصوصی و یا وکالت دادگستری و مشاوره‌ی حقوقی منافات دارد. سمت‌های آموزشی در دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی از این قاعده مستثنی است.

فصل دوازدهم

اصل ۱۵۱- در رسانه‌های گروهی (رادیو و تلویزیون) که دولتی هستند، آزادی انتشار اطلاعات باید تأمین باشد. این رسانه‌ها تحت نظارت مشترک قوای سه‌گانه اداره خواهد شد و ترتیب آن را قانون معین می‌کند.

۹۲- صحیفه امام ج ۶ ص ۳۲۴

۹۳- هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸: انقلاب و پیروزی، به اهتمام عباس بشیری، نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۳، ص ۲۴۹.

۹۴ - گزارش مهندس بازرگان از برگزاری رفراندوم از: مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، گردآورنده و ناشر: مهندس عبدالعلی بازرگان، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۱.

«... حالا وارد عدد و رقم می‌شوم. از ۲۲ میلیون نفر جمعیت ۱۶ سال به بالا، ۲۰ میلیون نفر و ۲۸۸ هزار نفر طبق ارقامی که امروز ظهر از وزارت کشور دادند، در رفراندوم شرکت کردند. یعنی ۹۲/۵ درصد مردم ایران که مشمول رأی بودند شرکت کرده‌اند. همه‌ی خبرنگاران خارجی و داخلی و مردم دیدند که کسی برای رأی دادن به زور نیامده بود و کسی آنها را تهدید نکرده بود و با شوق و شغف و خوشحالی شرکت کرده بودند. چنین نسبتی، یعنی ۹۲/۵ درصد، شاید بتوان گفت در دنیا بی‌نظیر بوده و چنین مشارکتی در هیچ رفراندوم و انتخاباتی که در ممالک دموکراتیک صورت می‌گیرد وجود نداشته. به علاوه آن درصد کسری هم

همیشه طبیعی است. افرادی هستند که مریض دارند یا در مسافرت هستند و یا در دهات دور افتاده زندگی می‌کنند و باید گفت که از این ۷/۵ درصد ۷ الی ۷ درصدش کسانی هستند که به‌طور عادی و طبیعی بدون اینکه مخالف بوده باشند شرکت نکرده‌اند و اگر این رقم را کنار بگذاریم می‌بینیم که تمام طبقات ملت ایران و تمام قشرها اعم از روشنفکر و اداری، دانشجو، سرباز و افسر و درجه‌دار و خانم‌ها- چه با حجاب چه بی حجاب - و اقلیت‌های مختلف در این رفراندوم شرکت کرده بودند. این نسبت ۹۲/۵ درصد خوب نشان می‌دهد که همه شرکت کردند. از این ۲۰ میلیون و ۱۴۷ هزار نفر که شرکت کردند ۹۹ درصد جواب آری دادند و کمتر از یک درصد مخالفت با جمهوری اسلامی کردند و رأی منفی دادند».

۹۵- صحیفه‌ی امام، ج ۱۱، ص ۱۶۷ و روزنامه‌ی اطلاعات، ۵۷/۱۱/۲۷.

۹۶- روایت مهندس کتیرایی از مخالفت صادق قطب‌زاده با بازرگان
 «بازرگان حکم صادق را داده بود، اما او از در مخالفت با بازرگان در آمد. یکی از علل آن، عدم موافقت با حضور او در هیئت دولت بود. بر اساس تصویب هیئت دولت، مقرر شده بود تا صدا و سیما توسط هیئتی سه نفره متشکل از قطب‌زاده، غلامعباس توسلی و مجتهد شبستری اداره شود. قطب‌زاده از همان ابتدا زیر بار نمی‌رفت و می‌خواست صدا و سیما را به تنهایی اداره کند. خودش را یکی از عناصر صاحب انقلاب می‌دانست. به همین دلیل، پس از مدتی کش و قوس، قطب‌زاده به‌عنوان ریاست این سازمان انتخاب شد. پس از این ماجرا، قطب‌زاده اصرار کرد تا در جلسات هیئت دولت شرکت داشته باشد. بازرگان مصراً با این تقاضا مخالفت کرد. بعد از این حادثه، قطب‌زاده در جبهه‌ی مقابل بازرگان قرار گرفت. ما با قطب‌زاده نیز رابطه‌ی دوستی نزدیکی داشتیم، اما هر کاری کردیم تا این دو با یکدیگر کنار بیایند و به قول معروف آشتی کنند، نشد. قطب‌زاده، بازرگان را فاقد صلاحیت می‌دانست. از آن طرف، شورای انقلاب نیز که حالا - بنابر همان دلایل ذکر شده- در جبهه‌ی مخالفان بازرگان قرار گرفته بود، شروع کرد به تقویت قطب‌زاده.

نکته‌ی حائز اهمیت اینکه، قطب‌زاده، بعدها پشیمان شد. یادم می‌آید آن زمان که مهندس بازرگان مریض و در بیمارستان طالقانی بستری بودند، برای عیادت ایشان رفته بودیم. پس از بازگشت، زمانی که منتظر بودیم تا آسانسور بالا بیاید، یک‌دفعه در آسانسور باز شد و قطب‌زاده در جلوی ما ظاهر شد. پس از حال و احوال‌پرسی، قطب‌زاده گفت: حالا فهمیدم یکی از

صادق‌ترین و مردترین مردان این انقلاب بازرگان بود (دولت موقت، روزنامه اعتماد، ۱۱ آبان ۱۳۸۲).

دکتر چمران و من در چند نوبت با او صحبت کردیم. اما به راه نیامد.

۹۷- حکم جلب تیمسار فلاحی

دادستانی کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران ۵۸/۲/۲۰

آقای غلامرضا نوحی و عباسقلی همایونفر پاسدار انقلاب! به‌موجب این حکم به شما مأموریت داده می‌شود که با رعایت موازین شرعی و عرفی و قانونی و احترام و آسایش ساکنین و همسایگان، آقای ولی فلاحی (سرتیپ) را به نشانی ... جلب و مراتب و اقدامات خود را رسماً و کتباً صورت‌جلسه نموده و با متهم تحویل این دادسرا دهید.

بازپرس دادسرای انقلاب اسلامی تهران ۵۸/۲/۲۰

۹۸- پرونده‌سازی علیه تیمسار فلاحی

بسمه تعالی مشاهدات عینی من، سروان دژبان عباس سرپرست از سرتیپ ولی‌الله فلاحی ۱- دستورات ضد‌مردمی و ضدانقلابی سرلشگر ده‌پناه فرمانده مرکز پیاده را موبه‌مو اجرا می‌کرد.

۲- فریادهای انقلابی مردم را فریاد مستی خرابکار توصیف می‌کرد.

۳- اعمال انقلابی روحانیون و آیات عظام را مسخره می‌کرد و می‌گفت اگر به این آخوندها و ملاها پول و مال ندهند صدایشان خاموش می‌گردد.

۴- روز ۵۷/۱۱/۲۱ یک روز قبل از پیروزی انقلاب یک عده افسران و استادان مرکزی پیاده را در سالن امام خمینی جمع کرده برایشان سخنرانی نمود و ایشان اظهار می‌داشت که بایستی تلاش کنیم تا شاه دور از وطن را برگردانیم. شاه نور چشم من است و من اگر پرچم شاهنشاهی سقوط نماید خودکشی خواهم کرد. مقدسات ملی شاه است و اگر کسی مخالفت کند باید از ارتش رانده شود و یک مشت خرابکار و اوپاش مملکت را بخوانند به خطر بیندازند، نظیر این سخنرانی را در پادگان شماره‌ی ۲ مرکز پیاده‌نظام بنا به گفته‌ی جوانان و افسران انجام داده است.

۵- چند روز مانده به پیروزی انقلاب (حدود نیمه‌ی اول دی‌ماه) یک روز عصر خانم من (اشرف سادات) را که ماشین نوپس آماده بود با جیب آمدند و به پادگان بردند. من نیز با

وسيله‌ی شخصی چند دقیقه بعد به دنبال ایشان به پادگان رفتیم و مشاهده کردم در ساختمان آکادمی مرکز پیاده، خانم در حضور سرهنگ (ناخوانا) افسر رکن ۲ مرکز پیاده مشغول تحریر نامه‌ای است که ایشان جهت شرفیابی به حضور شاه سابق و اعلام همبستگی و آماده به فرمان ایشان جهت قلع و قمع مردم بی‌گناه تهیه کرده بودند. متن نامه به این مضمون بود که اعلیحضرتا پرسنل مرکز پیاده و پادگان شیراز گوش به فرمان اوامر ملوکانه و رهبری عالی‌قدر شاهنشاه آریا مهر هستیم. شما امر بفرمایید تا ما یک‌شبه کار را تمام کنیم و جواب خرابکاران و افراد اوباش را بدهیم و مملکت را از این خرابکاری نجات دهیم. سقوط شاهنشاهی به منزله‌ی سقوط کشور است. بعد از اینکه چند بار نامه را نزد سرتیپ فلاحی که در اتاق مجاور نشسته بودند برایشان خواندند و تصحیح کردند، جهت بردن به تهران حضور شاه سابق که این کار نیز عملی نمودند.

۶- روز ۲۲ بهمن که رادیو همبستگی ارتش را اعلام نمودند، ایشان و سرلشکرده پناه توجهی به این پیام نکرد، تا ساعت ۸ الی ۹ شب که پرسنل بخصوص افسران را مسلح کرده در مقابل مردم قرار دادند و حتی روزهای قبل افسران دوره‌ی مقدماتی را بدون درجه در نقش سرباز عادی به خیابان‌ها جهت سرکوبی مردم تجهیز نموده بود. این دو نفر تا آخرین لحظات روز ۲۲ بهمن فرماندهی عملیات را در کنار هم به‌عهده داشتند. سروان عباس سرپرست.

بسم الله القاسم الجبارین حضرت آیت العظمی امام خمینی رهبر عالی‌قدر انقلاب ایران ما به نمایندگی از طرف افسران و درجه‌داران و کارمندان و سربازان پادگان‌های شهرستان شیراز و تبریز توده‌های مستضعف این شهر به حضورتان شرفیاب تا یکی از خواسته‌های مهم این شهر را که پیوسته همراه و همگام انقلاب مقدس بود و در این راه بیش از یکصد شهید و متجاوز از هفتصد مجروح را پذیرا گردیده‌اند به حضور رهبر انقلاب معروض داریم. اکنون که انقلاب به خواست خداوند بزرگ در راه پیروزی نهایی پیش می‌رود جنایتکاران و آنهایی که برای خوش‌خدمتی و حفظ موقعیت خود مردم بی‌دفاع را با تمام قدرت یزیدی که در اختیار داشتند سرکوب می‌نمودند تغییر رنگ داده و حتی حساس‌ترین مقام را در نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی به دست آورد، و هر روز که می‌گذرد محل خود را بیشتر استحکام بخشید و یکی از عوامل ضد انقلابی که به فساد اخلاق نیز آراسته می‌باشند در رأس کارهای نظامی می‌گمارد و این، عواقب وخیم می‌تواند در پی داشته باشد. آنچه اکنون مردم مبارز شیراز را بر آن داشته تا ما را به‌عنوان نماینده و بازگوکننده‌ی خواسته‌هایشان به حضور امام روان دارند

این است که اسناد و مدارک کافی و معتبر ضد انقلابی، ضد انسانی و سرسپردگی سرتیپ ولی فلاحی را نسبت به رژیم منفور و فاسد سابق با کوشش و تلاش شبانه‌روزی تهیه و در ابتدای به ثمر رسیدن انقلاب تلگراف نمودیم؛ سپس در مورخه ۵۷/۱۲/۲۸ فتوکپی عینی مدارک را به‌وسیله‌ی پیک مخصوص به حضورتان تقدیم و در تاریخ ۵۸/۲/۱۹ شخصاً همان اسناد را به آقای توسلی تحویل دادم تا پس از بررسی، نتیجه را به عرض شما برساند و نیز با ارائه‌ی همان مدارک به دادگاه انقلاب اسلامی شیراز و بررسی لازم دستور جلب عاملان کشتار روز ۵۷/۱۱/۲۲ شیراز را صادر نمودند که من و دوست دیگرم مأمور اجرای حکم شدیم. مدارک لازم که چهل و سه برگ بود به آقای مهدی هادوی دادستان کل انقلاب اسلامی ایران تقدیم و پس از مدتی حدود یک ساعت که اقدامات ضد انسانی و ضد انقلابی نام‌برده فوق را مطالعه و بررسی نمود، حکم جلب را تأیید نمودند که فتوکپی آن جهت استحضار تقدیم می‌گردد، ولی با کمال نهایت تأسف این حکم رسمی پس از هفتاد و دو ساعت به علت اعمال نفوذی که شد توسط شخص آقای مهدی هادوی که حکم را تأیید نموده بودند، معلق اعلام شد و این عمل باعث ناراحتی شدید و تنفر عمیق مردم شیراز گردیده است. چون این پیش‌آمد گویای این است که جنایتکاران و عاملان فجایع، چون گذشته می‌توانند از مکافات عمل مصون باشند و از مقام خود سوء استفاده نمایند و این روش عدم اجرای احکام خداوند را در قرآن مجید ذکر گردیده می‌رساند و چنانچه سرتیپ ولی فلاحی که یکی از عاملان حدود صدووزده نفر شهید روز خونین ۵۷/۱۱/۲۲ شیراز می‌باشد تسلیم دادگاه عدل الهی نگردد مغایر است با آنچه مردم برای به دست آوردن آن خون داده‌اند، و چیزی در پی نخواهد داشت جز ناله و آه‌های مادران فرزند از دست داده. اکنون ما نمایندگان شهرستان شیراز از طرف خانواده‌ی شهدای این شهر از پیشگاه شما استدعا داریم دستور فرمایید مسببین کشتار بیش از صد نفر از فرزندان برومند و متجاوز از سیصد نفر مجروحان این شهر را در روز ۵۷/۱۱/۲۲ که شواهد و مدارک کامل و معتبر موجود است و تقدیم می‌شود جهت دادخواهی مظلومان و ستم‌دیدگان تسلیم دادگاه انقلاب اسلامی نموده تا شادی روان شهیدان پاک سرشت فراهم و دستگیری عوامل مزبور، باعث مسرت خانواده آنها گردد. و نیز تأکید فرمایید اشخاصی که بنا به موقعیت رنگ عوض نموده و منتظر فرصت می‌باشند تا منظور پلید خود را عملی سازند، در رأس کارهای حساس کشور قرار ندهند.

در ذیل این نامه آمده است:

بسمه تعالی - جناب آقای هادوی دادستان انقلاب اسلامی مطالب مرقوم را رسیدگی نمایید و مدارک موجود نزد (ناخوانا) را رسیدگی کنید و از طریق ارتش اقدام کنید. گاهی مسائل موجب نگرانی (ناخوانا) می‌شود.

والسلام علیکم و رحمۀ الله وبرکاته
روح الله الموسوی الخمینی

۹۹- حکم جلب مجدد تیمسار فلاحی

جمهوری اسلامی ایران دادستانی کل ۵۸/۳/۸ برادر پیمان فرد و غلامرضا نوحی به موجب این حکم به شما مأموریت داده می‌شود تا به اتفاق افراد مسلح خود نسبت به دستگیری آقای سرتیپ فلاحی اقدام و ایشان را به دادستانی کل انقلاب تحویل دهند.
دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران

۱۰۰- ماجرای توقیف و آزادی فرزندان آیت‌الله طالقانی، اطلاعات، ۱۳۵۸/۱/۲۵

روز پنج‌شنبه دو تن از پسران حضرت آیت‌الله طالقانی مجاهد کبیر از مقابل سفارت فلسطین توسط پاسداران انقلاب دستگیر شدند و به دنبال اقدامات وسیعی که صورت گرفت پس از چندین ساعت که در بازداشت به سر می‌بردند سرانجام بامداد جمعه آزاد شدند. علاوه ابوالحسن و مجتبی فرزندان مبارز مجاهد، همسر مجتبی نیز دستگیر شده بود که وی هم آزاد شد. به دنبال این حادثه اعلام شد که حضرت آیت‌الله طالقانی به اتفاق افراد خانواده خویش از تهران خارج شده‌اند و دفاتر حضرت آیت‌الله تعطیل شده است.

چگونگی دستگیری

روز پنج‌شنبه، رادیو شماره‌ی اتومبیلی را اعلام کرد و طی آن از پاسداران استمداد نمود که از حرکت این اتومبیل جلوگیری کنند. دقایقی بعد این اتومبیل که سه سرنشین داشت در مقابل سفارت فلسطین در خیابان فلسطین توجه پاسداران را جلب نمود. سرنشینان این اتومبیل ابوالحسن طالقانی، مجتبی طالقانی و همسر مجتبی بودند که توسط گروه ضربت کمیته ۴ سلطنت آباد بازداشت شدند. به قرار اطلاع، گروه ضربت این کمیته، اقدام به بازداشت فرزندان آیت‌الله طالقانی کرده‌اند. گفته‌اند علاوه بر شنیدن پیام رادیویی، از دادستانی دستور جلب مجتبی را داشتند و برای انجام وظایف خود اقدام کردند.

گفته‌های یک پاسدار

یکی از پاسداران که از گنبد به تهران احضار شده در خصوص دستگیری فرزندان آیت‌الله طالقانی به خبرنگار ما گفت: دقیقاً علت دستگیری را نمی‌دانیم. فقط این را می‌دانیم که کلیه‌ی پاسدارانی که به دستور آیت‌الله طالقانی و کمیته‌ی زیر نظر ایشان به شهرستان‌ها رفته‌اند به تهران احضار شده‌اند. این پاسدار در مورد نحوه‌ی دستگیری فرزندان آیت‌الله طالقانی گفت: بعدازظهر پنج‌شنبه پاسداران جلوی اتومبیل حامل فرزندان آقا را می‌گیرند و می‌خواهند که آنها را بازداشت کنند. پسران آقا می‌گویند ما فرزندان طالقانی هستیم، اما پاسداران می‌گویند که ما دستور داریم. در اینجا بین فرزندان آقا و پاسداران دگیری روی می‌دهد و سرانجام پاسداران فرزندان آقا و همسر مجتبی را بازداشت می‌کنند. این پاسدار گفت که از بعد از این ماجرا دیگر خبری ندارم، ولی دیروز صبح ابوالحسن‌خان، مجتبی و خانم مجتبی پس از آزاد شدن به اتفاق آقا در محلی دیگر ساکن می‌شوند و دفاتر آقا نیز تا اطلاع ثانوی تعطیل است.

یک شاهد عینی

خبرنگار اطلاعات صبح امروز کسب اطلاع کرد که یک شاطر انوا، در خیابان شادمان شاهد دستگیر شدن فرزندان حضرت آیت‌الله طالقانی بوده است.

این شاهد عینی گفته است: ناگهان متوجه شدم که یک اتومبیل که سرنشینانش مسلح هستند، اتومبیل دیگر را تعقیب می‌کنند. اتومبیل تعقیب‌کننده جلوی اتومبیل پیچید و سرنشینان اتومبیل جلویی را پیاده کرد.

در این حین یکی از آنان گفت: ما فرزندان آیت‌الله طالقانی هستیم.

توضیحات دکتر مفتاح: ایجادکنندگان این حادثه به ملت معرفی می‌شوند.

امروز برای روشن شدن بیشتر موضوع از طرف خبرنگار ما با آیت‌الله دکتر محمد مفتاح تماس گرفته شد. آقای دکتر مفتاح گفت: حضرت آیت‌الله طالقانی مورد احترام عمیق قاطبه‌ی ملت ایران و جامعه‌ی روحانیت هستند، و حوادث ناگواری که پیش آمده هیچ‌گاه نمی‌تواند در صفوف فشرده‌ی ملت ایران شکاف و تفرقه‌ای به‌وجود آورد. به‌زودی ایجاد کنندگان این حادثه شناخته شده و به ملت ایران معرفی خواهند شد. من بلافاصله به کمیته‌ی مقابل بیمارستان ایرانشهر رفتم و جریان را اطلاع دادم. در کمیته‌ی مزبور، افرادی از ارادتمندان حضرت آیت‌الله طالقانی بعد از شنیدن ماجرا، مسئله را تعقیب کردند و به منزل حضرت آیت‌الله نیز خبر دادند.

در منزل آیت‌الله چه گذشت

یک خبرنگار دیگر ما نیز درباره‌ی این ماجرا اطلاعاتی به‌دست آورده که در زیر به نظر تان

میرسد:

بازداشت فرزندان حضرت آیت‌الله طالقانی: ابوالحسن و مجتبی طالقانی و همسر مجتبی طالقانی ساعت یازده صبح روز پنج‌شنبه در خیابان فلسطین توسط پاسداران کمیته‌ی انقلاب سلطنت‌آباد انجام گرفت. ظاهراً فرزندان حضرت آیت‌الله طالقانی برای تحویل گرفتن نامه‌ای که یاسر عرفات برای آیت‌الله طالقانی فرستاده بود به سفارت فلسطین رفته و درحال بازگشت به منزل بودند. پس از اطلاع از دستگیری فرزندان آیت‌الله و شناسایی محل بازداشت آنها، اقدامات و مذاکراتی صورت گرفت که این مذاکرات تا نیمه‌شب ادامه داشت. درحالی‌که محمد غرضی معاون کمیته‌ی سلطنت‌آباد که به منزل آیت‌الله احضار شده بود نیز در این خانه به‌سر می‌برد. در این مذاکرات دکتر یزدی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، سرهنگ امیررحیمی فرمانده دژبان (منسوب امام خمینی) که ساعت یک بعد از نیمه شب توسط حضرت آیت‌الله طالقانی به خانه‌ی خود دعوت شده بود و چند تن دیگر حضور داشتند. کمیته‌ی انقلاب سلطنت‌آباد می‌خواست در ازای آزادی فرزندان حضرت آیت‌الله، دکتر یزدی تعهد تحویل محمد غرضی را که در خانه‌ی آیت‌الله به‌سر می‌برد بنماید. اما آیت‌الله طالقانی این پیشنهاد را رد کردند و گفتند اگر بچه‌های مرا اعدام کنند مهم نیست، ولی به‌هیچ‌وجه برای چنین معامله‌ای حاضر نیستیم.

به قرار اطلاع پس از آنکه حضرت آیت‌الله حاضر به مبادله نشدند، با موافقت آقای دکتر

یزدی، آقای غرضی توسط سرهنگ امیررحیمی بازداشت شد.

مذاکرات در منزل آیت‌الله طالقانی ادامه یافت و در این مذاکرات آقای دانش، رئیس کمیته‌ی انقلاب اسلامی سلطنت‌آباد نیز حضور داشت و یک شاهد عینی گفت: در این هنگام در حدود ۲۰ نفر پاسدار مسلح در اطراف منزل آیت‌الله بودند. سپس اقداماتی به عمل آمد که سرانجام منجر به آزادی فرزندان حضرت آیت‌الله از زندان لویزان شد، ولی اظهارات فرزندان آیت‌الله درباره‌ی نحوه رفتاری که در زندان با آنها شده بود سخت باعث ناراحتی افراد خانواده‌ی آیت‌الله طالقانی شد. حضرت آیت‌الله طالقانی که از این جریانات به‌سختی آزرده بودند اعلام کردند: من برای همیشه تصمیم دارم که از کار کناره‌گیری کنم، دفاتر خود را خواهم بست و از تهران هم خارج خواهم شد.

به قراری که خبرنگار ما اطلاع یافته است دیشب دستور آزادی آقای محمد غرضی نیز صادر شده و سرهنگ امیررحیمی ساعت یازده دیشب او را آزاد کرد.

درباره‌ی علت بازداشت فرزندان حضرت آیت‌الله طالقانی توسط پاسداران هنوز اطلاع دقیقی در دست نیست و تحقیقات وسیعی از طرف دولت، دادستان انقلاب و کمیته‌ی انقلاب اسلامی در جریان است. حضرت آیت‌الله طالقانی ساعت ۵ بعدازظهر دیروز، تهران را به مقصد نامعلومی ترک کردند. یکی از نزدیکان حضرت آیت‌الله در تماسی با روزنامه‌ی اطلاعات گفت: حال مزاجی ایشان و کلیه‌ی اعضای خانواده‌شان خوب است و دلیل عزیمت ایشان از تهران، اعتراض شدیدی است که به ناهماهنگی کمیته‌ها و اقدامات خودسرانه‌ی بعضی از افراد کمیته در دستگیری و ایداء مردم دارند.

از صبح دیروز، دکتر یزدی، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، تیمسار فرید رئیس ستاد ارتش ملی ایران، سرهنگ مجللی، رئیس شهرداری کل، سرهنگ امیررحیمی، رئیس دژبان مرکز و دکتر سبحانی رسیدگی به مسئله‌ی دستگیری فرزندان و عروس حضرت آیت‌الله طالقانی را آغاز کردند و دکتر یزدی، از سوی نخست‌وزیر، مأموریت یافت تا هرچه زودتر، ریشه‌ها و علل این حادثه و حوادث نظیر آن را که هم‌روزه در گوشه و کنار شهرها به‌ویژه تهران روی می‌دهد و اذهان را نسبت به انقلاب و رهبران آن منسوب می‌کند. بررسی کند.

خبرنگار ما که امروز بار دیگر به خانه‌ی حضرت آیت‌الله رفته می‌نویسد:

خانه و دفاتر حضرت آیت‌الله طالقانی تعطیل است، اما با وصف این، تعداد مراجعان زیاد است و با آنکه اعلام کرده‌اند تا اطلاع ثانوی دفاتر تعطیل است و تلفن‌ها جواب نمی‌دهند، مراجعین باز هم در انتظار می‌مانند.

توضیح رادیو

صبح امروز رادیو جمهوری اسلامی در سرویس خبری ساعت ۱۱ این خبر را پخش کرد: پریروز صبح فرزندان مجاهد بزرگ حضرت آیت‌الله طالقانی به علت سوءتفاهم و شناخته نشدن دستگیر شدند. ضمن تماسی با عاملین امر، مسئله بلافاصله حل شد. حضرت آیت‌الله طالقانی که از چندی قبل در نظر داشتند که چند روزی را برای استراحت به مسافرت بروند و اکنون به همین جهت به خارج از تهران رفته‌اند. این مسافرت متأسفانه ایجاد سوءتفاهم‌هایی کرده و موجب نگرانی و ناراحتی در بین مردم شده است. امروز ضمن تماس با نزدیکان مجاهد بزرگ اطلاع حاصل کردیم که شایعات در مورد حضرت آیت‌الله طالقانی کلاً بی‌اساس بوده و

جای هیچ‌گونه نگرانی نیست. حضرت آیت‌الله طالقانی در اولین فرصت شخصاً پیامی به ملت مسلمان ایران خواهند فرستاد.

۱۰۱- اعتراض سخگویی دولت موقت: واکنش رسمی دولت درباره‌ی بازداشت فرزندان آیت‌الله طالقانی

عباس امیرانظام، معاون نخست‌وزیر و سخنگوی دولت، روز گذشته تأسف و اعتراض شدید دولت را در مورد حادثه‌ای که برای فرزندان آیت‌الله طالقانی پیش آمده است ابراز کرد. سخنگوی دولت در این زمینه گفت: دولت نسبت به این پیش‌آمد و عمل خلافی که واقع شده است، بسیار متأسف و معترض می‌باشد و چون کمیته‌ها و پاسداران و دادگاه انقلاب زیرنظر شورای انقلاب بوده و شورای انقلاب در این زمینه تحقیق و اتخاذ تصمیم می‌نماید، فعلاً اظهار نظر نمی‌شود. آنچه باید یادآور شوم این است که دولت و شخص آقای دکتر یزدی اطلاع و دخالتی در این حادثه نداشته‌اند و جریانی که رخ داده یکی از نمونه‌های ناگوار اقدامات خودسرانه‌ی بعضی از کمیته‌ها و افراد مدعی پاسداری انقلاب می‌باشد که نخست‌وزیر همیشه در صحبت‌های خود از مشکلاتی که برای دولت فراهم می‌آورد شکایت داشته است. ضمناً روز پنج‌شنبه - ۲۴ فروردین - که عده‌ای از آقایان عضو شورای انقلاب و وزیران خدمت‌امام رسیده بودند، معظم له کتباً دستور فرمودند که هیچ‌گونه بازداشت از کارمندان و مأمورین دولت بدون اطلاع و تحقیق قبلی از دولت صورت نگیرد.

۱۰۲- ادعاهای بی‌اساس آقای مجتبی طالقانی

در حالی که این یادداشت‌ها را تنظیم می‌کردم، آقای مجتبی طالقانی در مصاحبه‌ای با مجله‌ی یاد آور (شماره‌های نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم) تابستان ۱۳۹۱، مدعی شده است که یاسر عرفات پیامی برای آقای طالقانی می‌فرستد که: «... سازمان آزادی‌بخش دفتری در اهواز درست کرده بود. این دفتر بسته شده و این برای ما قابل توجیه نیست. اگر وزارت امور خارجه بخواهد این کار را بکند، ما دفترمان در تهران را هم می‌بندیم. این در واقع اولتیماتومی به دولت موقت و مشخصاً وزارت امور خارجه و آقای یزدی بود». بعد ایشان گفت: «ما یک‌سری اسناد از افراد مشکوکی در وزارت امور خارجه داریم که تحت عنوان طرفداران انقلاب نفوذ کرده‌اند و به همراه آقای دکتر چمران و گروه امل لبنان وارد شده‌اند. اینها دارند تمام تلاششان را می‌کنند که مانع نزدیکی انقلاب ایران و فلسطین شوند ... ما از این آدم‌ها

یک لیست داریم که با سازمان‌های جاسوسی غربی تماس دارند و می‌خواهیم این لیست را خدمت آقا بدهیم».

- «صبح روز بعد از آزادی ما، اولین اقدامی که پدرمان کرد این بود که گفت دکتر یزدی را بگویید بیاید بینم قضیه‌ی فلسطین چیست؟ فردا صبح دکتر یزدی با چند تن از همراهانش آمد. پدر پرسید داستان چیست؟ ایشان گفت در سازمان آزادی‌بخش فلسطین جریانات مختلفی هستند و ما از جزئیات آن خبر نداریم! جرج حبش و اینها هستند که می‌خواهند ایران را تجزیه و خوزستان را از ایران جدا کنند». خیلی کم پیش می‌آمد که امپر پدر بالا برود و من فقط در برابر بعضی از عناصر ساواک دیده بودم که خیلی عصبانی بشود. به یکباره بسیار برافروخته شد و با پرخاش شدیدی یزدی و همراهانش را از خانه بیرون کرد».

- «به هر حال آقای یزدی هم به شکلی در این دستگیری نقش داشت و از جنبه‌های مختلف پشت این مسئله بود».

مطالب آقای مجتبی طالقانی به کلی نادرست است. در ۲۴ فروردین، روز ربودن ایشان، من هنوز در نخست‌وزیری بودم. در دوم اردیبهشت ۵۸ به وزارت امور خارجه رفتم. ساف دفتر خود را در اهواز بعد از رفتن من به وزارت امور خارجه باز کرده بود و بعد به درخواست وزارت امور خارجه آن را تعطیل کرد. در جای دیگری جریان آن را شرح داده‌ام. حمایت آیت‌الله طالقانی از جنبش مردم فلسطین به این معنا نبود که ایشان ساف را مجاز بدانند که بدون اطلاع و موافقت دولت در اهواز دفتر داشته باشد. بنابراین، جریان بازداشت مجتبی طالقانی قبل از باز کردن دفتر ساف در اهواز بوده است. در هنگام دیدار من با آیت‌الله طالقانی در شب ۲۴ فروردین آقای مجتبی طالقانی حضور نداشته است و آنچه را گفته است نادرست است. به همان دلیلی که در بالا گفتم در این دیدار به هیچ وجه روابط با ساف مطرح نشد. در آن زمان سپاه زیر نظر دولت و این‌جانب نبود که در اقدام خودسرانه‌ی ربابندگان آقای مجتبی طالقانی نقشی داشته باشم. در نامه‌ای به مجله‌ی یاد شده توضیحات لازم را داده‌ام.

۱۰۳- بهرام افراسیابی و سعید دهقان، طالقانی و تاریخ، انتشارات نیلوفر، ب/ت.

۱۰۴- صحیفه‌ی امام، ج ۹، ص ۲۶۱.

۱۰۵- گزارش فعالیت‌های صندوق ملی ترمیم خسارات دوران انقلاب از بدو تاسیس تا پایان مرداد ماه ۱۳۵۹

سازمان و تشکیلات صندوق: صندوق ملی ترمیم خسارات دوران انقلاب (صمت خدا) در خرداد ماه ۱۳۵۸ براساس پیشنهاد جناب آقای مهندس مهدی بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی ایران و با تأیید حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی و به همت عده‌ای از مسلمانان متعهد و انقلابی تأسیس گردید. هدف عمده این صندوق کمک به اشخاصی است که در طول دوران تکوین انقلاب اسلامی ملت ایران به‌طور مستقیم و غیرمستقیم از طرف عوامل ضد انقلاب دچار خسارات مالی گشته‌اند. تشکیلات این صندوق بر مبنای سیستم شورایی استوار است و در هر شهر، شورایی مرکب از پنج نفر از منتخبین و معتمدان محلی به عنوان نمایندگان مردم همراه با شهردار و فرماندار شهر مسئولیت رسیدگی و برآورد خسارات وارده به اشخاص و تعیین میزان و نوع کمکی که باید از طرف صندوق به آنان اعطا شود را به‌عهده دارد. کلیه تحقیقات و بررسی‌های لازم و امور اجرایی به‌وسیله‌ی هیئت اجرایی هر شورا انجام می‌شود. شورای کل صندوق، که در حقیقت قوه‌ی مقننه‌ی آن حساب می‌آید از نمایندگان منتخب شوراهای استان تشکیل می‌شود و معاون نخست‌وزیر و وزیر کشور نیز در آن عضویت دارند. ضمناً طبق اساسنامه، یک ناظر مالی هم به انتخاب شورای کل بر فعالیت‌های صندوق نظارت عالی دارد. تا زمانی که شورای کل تشکیل نشده شورای مؤسس صندوق با داشتن کلیه‌ی اختیارات مربوط، اهداف صندوق را دنبال می‌کند. اولین ناظر عالی صندوق، مرحوم مجاهد نستوه حضرت آیت‌الله طالقانی بودند و پس از ایشان جناب آقای مهندس مهدی بازرگان به این سمت انتخاب گشتند.

منابع مالی صندوق: گرچه مهم‌ترین منبع درآمد صندوق، کمک‌های بلاعوض مردم به حساب شماره‌ی ۲۰۰ آن نزد شعبه‌ی مرکزی بانک ملی بوده است، معهداً مبلغ یکصد میلیون ریال اعطایی امام امت و فتوای ایشان در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۸ دایر بر جایز بودن واریز زکات فطره به حساب خسارت‌دیدگان دوران انقلاب و کمک‌های قابل ملاحظه‌ی جناب آقای مهندس مهدی بازرگان که از محل‌های مختلف صورت گرفته، در تقویت بنیه‌ی مالی صندوق بسیار مؤثر بود.

کمک‌های صندوق: کمک‌های صندوق بیشتر به سه صورت بوده است: قسمتی به‌صورت وام‌های میان مدت، بدون بهره و کارمزد و در جهت راه‌اندازی و جریان انداختن مجدد کسب

و کار و فعالیت‌های اقتصادی خسارت‌دیدگان شاغل و کمک به افزایش اشتغال و تولید؛ قسمتی به‌طور بلاعوض و قسمتی هم به‌صورت ترکیبی از وام و کمک بلاعوض اعطا گشته است. معمولاً خسارات وارده به اشخاص کم‌بضاعت و خانواده‌های خسارت‌دیده و کشاورزانی که محصول آنان توسط عناصر ضدانقلاب از میان رفته است، کلاً به‌صورت بلاعوض جبران شده است. علاوه‌بر اینها به تعدادی از افرادی که وسیله‌ی نقلیه آنان در جریان انقلاب از میان رفته است نیز اتومبیل‌هایی تحویل گردیده و تمام و یا قسمتی از بهای آن به‌طور بلاعوض اعطا گشته است. وام‌های اعطایی صندوق با همکاری و استفاده از شبکه‌ی صندوق‌های قرض الحسنه به خسارت‌دیدگان پرداخت شده است و مسئولیت ایجاد هماهنگی بین این صندوق‌ها در زمینه‌ی پرداخت وام‌های "صمت خدا" و حصول اطمینان از سرعت و سهولت این پرداخت‌ها را صندوق قرض الحسنه‌ی جاوید به‌عهده گرفته است. این وام‌ها از محل اعتبار سپرده‌های "صمت خدا" نزد صندوق قرض الحسنه‌ی جاوید پرداخت می‌شود. به‌طوری‌که در جدول پیوست ملاحظه می‌شود تا پایان مردادماه ۱۳۵۹ جمعاً تعداد ۳۴۲۴ تن از خسارت‌دیدگان در شهرهای مختلف از کمک‌های صندوق بهره‌مند گشته‌اند. از این عده ۲۶۶۱ نفر از کمک بلاعوض و ۷۶۳ نفر از وام‌های صندوق استفاده کرده‌اند. مجموع کمک‌های صندوق تا پایان مردادماه سال جاری ۱/۱۵۴/۱۸۸/۷۷۸ ریال بوده است که بیش از نصف آن بلاعوض و بقیه به‌صورت وام اعطا گشته است. از نظر توزیع جغرافیایی کمک‌های صندوق، بعد از تهران که به‌علت کثرت خسارت‌دیدگان، هم از نظر تعداد و هم از نظر مبلغ، بیش از سایر شهرها از صندوق استفاده کرده است، شهرهای گرگان، گنبد قابوس، قزوین و نجف آباد قرار دارند؛ خصوصاً که قسمت اعظم کمک‌های پرداختی صندوق به خسارت‌دیدگان نجف آباد به‌صورت بلاعوض بوده است. ضمناً به تعداد ۸۳ نفر از کشاورزان روستاهای مختلف کشور که محصول آنان توسط عناصر ضدانقلاب به آتش کشیده شده و یا به طرق مختلف از میان رفته بود، با توجه به رهنمودهای رهبر انقلاب و توجه خاص ایشان نسبت به امر کشاورزی با استفاده از مبلغی که جناب آقای مهندس بازرگان به‌صورت اختصاصی برای این‌گونه افراد در اختیار صندوق قرار داده بودند، کمک‌های فوری اعطا گردید.

نیازهای صندوق: در حالی که هنوز هم هر روز تقاضاهای بررسی شده‌ی تعداد کثیری از خسارت‌دیدگان شهرهای مختلف توسط شوراهای صندوق برای هیئت اجرایی تهران ارسال می‌شود، امکان اعطای کمک به این خسارت‌دیدگان به سبب اتمام منابع مالی صندوق وجود

ندارد. از طرف دیگر به علت ادامه‌ی وقوع حوادث ناگواری که در بعضی از مناطق به‌ویژه در صفحات غربی کشور به وقوع می‌پیوندد هنوز هم اشخاص جدیدی به خسارت‌دیدگان قبلی اضافه می‌شوند و سازمانی باید وظیفه‌ی خطیر کمک به این گونه اشخاص را به‌عهده بگیرد. و از آنجا که سازمان دیگری برای رسیدگی به این مهم وجود ندارد اکثر این افراد یا مستقیماً به صندوق مراجعه می‌کنند و یا از طرف سایر سازمان‌های رسمی و نهادهای انقلابی به صندوق راهنمایی می‌شوند. متأسفانه همان‌طور که اشاره رفت، به سبب ناچیز شدن منابع مالی صندوق، امکان ترمیم خسارات این اشخاص وجود ندارد. به این جهت لزوم تقویت بنیه‌ی مالی صندوق و تخصیص بودجه‌ای برای جبران خسارات وارده به این اشخاص کاملاً احساس می‌شود. هیئت اجرایی صندوق امیدوار است با توجه خاص شورای مؤسس و حمایت همه‌جانبه‌ی مسئولین مملکتی و به‌ویژه نمایندگان محترم مردم در مجلس شورای اسلامی، موضوع کمک به اشخاصی که در راه به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی ملت ایران و رویدادهای منبعت از آن دچار خسارات مالی گشته‌اند هرچه سریع‌تر مدنظر قرار گیرد و بنیه‌ی مالی صندوق با تخصیص قسمتی از منابع عمومی و با درآمدهای ویژه تقویت شود تا بتواند وظیفه‌ی اسلامی و انسانی و مردمی را که به‌عهده دارد کماکان ادامه دهد.

کمک‌های مردمی به این صندوق از ۵۴ شهر تا پایان مردادماه ۱۳۵۸ بالغ بر ۱,۱۵۴,۱۸۸,۷۷۸ ریال بوده است، که حدود نیمی از آن، کمک‌های بلاعوض و نیمی دیگر به‌صورت قرض‌الحسنه بود. از محل این کمک‌ها به آسیب‌دیدگان دوره‌ی انقلاب کمک شد.

گالری عکس‌ها





ورود به تهران ۱۲ بهمن ۱۳۵۷





کنفرانس مطبوعاتی و معرفی مهندس بازرگان



مهندس بازرگان و جمعی از اعضای دولت موقت





ياسر عرفات در سفر به مشهد



یاسر عرفات در سفر به مشهد



یاسر عرفات در نخست وزیری



مهندس بازرگان در سفر به ارومیه



اسکبول نماینده کاسترو در دیدار با آیت الله طالقانی

پیوست‌ها و یادداشت‌ها □ ۴۴۱



نمايه‌ها

نام‌ها و اسامی

۱

احمد صدر حاجسیدجوادى، ۲۰، ۲۱، ۶۲،
۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۵۸، ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۰۳،
۲۱۰، ۲۲۶، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۸۲، ۳۰۴، ۳۹۱

احمد مدنى، ۷۵، ۲۴۳

احمدرضا درياني، ۲۲۰

احمدزاده محمد، ۷۵

احمدى عبدالله، ۳۵۲، ۳۵۵

احمديان، ۱۶۰، ۱۶۱

اخوان مسعود (حماد شيبانى)، ۶، ۹۶، ۹۷،

۲۰۶، ۲۹۳، ۲۹۴

اردشير زاهدى، ۱۴۹، ۱۵۲

اسپهبدى، ۲۳۲

اسكويى، ۱۴۳

اسكويول، ۱۹۷

اسلامى، ۷، ۹، ۱۰، ۱۵، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۸،

۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۶، ۴۹، ۵۲، ۵۳،

۵۴، ۵۶، ۶۸، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۶،

۹۴، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴،

۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۷،

۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶،

۱۵۰، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸،

۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰،

۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱،

۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸،

۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸،

۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵،

۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵،

۲۳۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲،

۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲،

۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۶،

ابراهيم اصغرزاده، ۳۸۲، ۳۸۵

ابراهيم پيراينده، ۷۳

ابراهيم داوودى، ۱۱۴

ابراهيم يزدى، ۳، ۴، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۵۹،

۶۰، ۶۹، ۷۲، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۸۰، ۲۰۸،

۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۴،

۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۵،

۲۹۶، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۳،

۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۷۱، ۳۸۱، ۳۸۲،

۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۴

ابوالحسن بنى صدر، ۱۶۹، ۲۳۵

ابوالحسن طالقانى، ۲۲۶، ۴۲۲

ابوالفضل بازرگان، ۳۳

ابوالفضل حكيمى، ۵۵، ۱۶۲، ۱۶۷، ۳۲۱،

۳۲۹

ابوترابيان حسين، ۱۵۶

ابوسفیان، ۵۴

اتابكى سيروس، ۱۴۸

احسان نراقى، ۱۲۱، ۲۹۶، ۲۹۵

احمد توتونچى، ۱۹۳

احمد جليل افشار، ۱۷۱

احمد خمينى، ۵۵، ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۳۹۳،

۳۹۴

احمد خوانسارى، ۱۳۲

جلال، ۲۶۵، ۲۶۹، ۳۱۰
 جلال الدین منکیرنی، ۲۶۵
 جلال طالبانی، ۳۱۰
 جلود، ۲۲۳
 جلیل ضرابی، ۲۰۲
 جمال برزنجی، ۱۹۳
 جمال عبدالناصر، ۲۰۶
 جواد رضوی، ۱۴۹
 جواد سعید، ۳۰، ۳۱، ۳۲
 جواد صالحی، ۲۰۵
 جواد یارجانی، ۷۹، ۸۱، ۱۸۵
 جوزف کارل، ۲۷۲
 جهانبانی، ۵۶
 جیاب، ۸۲
 جیمز بیل، ۴۹

ح

حبیب پیمان، ۷۶
 حسن البکر، ۱۰۵، ۱۴۱، ۲۹۴
 حسن پاکروان، ۷۱
 حسن جعفری، ۳۴۴
 حسن حبیبی، ۷۶، ۲۱۰، ۲۳۲
 حسن خسروشاهی، ۷۵
 حسن ضیاء ظریفی، ۱۷۱
 حسن فرزانه، ۱۴۸
 حسن لاهوتی، ۳۴۳
 حسن هاشمیان، ۱۴۹
 حسن یوسفی اشکوری، ۲۴۳، ۲۸۵
 حسین اخوان توحیدی، ۳۴۶
 حسین تهامی، ۲۵۹

پسندیده، ۱۳
 پویا، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۲۹۵، ۳۲۷، ۳۹۹،
 ۴۶۱
 پیروزمند، ۲۵۴

ت

ترنر (رئیس سیا)، ۴۷، ۲۷۰
 تقی ریاحی، ۷۵
 تموز، ۱۰۴
 توماس کارجه، ۴۸
 توماس کارگن، ۲۷۱
 توماس مورو، ۲۷۰
 تهرانچی، ۱۳، ۳۴۴، ۳۴۵
 تی ان تی، ۳۷، ۲۸۵
 تیمسار جم، ۳۲، ۸۴
 تیمسار جناب، ۲۶۳
 تیمسار حاتم، ۲۶۳
 تیمسار دانشور، ۱۸۶
 تیمسار طوفانیان، ۳۲۴
 تیمسار فلاحی، ۷۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۴۱۹، ۴۲۲

ج

جان استمپل، ۳۲، ۳۶
 جان دورسی، ۲۷۲
 جان کلی، ۵۲، ۲۶۸
 جرج حبش، ۱۴۱، ۴۲۷
 جرج لامبرکس، ۲۷۲
 جرج میلتنون، ۲۷۲
 جعفر فقیه، ۳۱۵
 جک شلبرگر، ۲۷۳

۵۹، ۶۱، ۶۲، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۹، ۹۲،
 ۹۴، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳،
 ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳،
 ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷،
 ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸،
 ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹،
 ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲،
 ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴،
 ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۵۷، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱،
 ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵،
 ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵،
 ۳۴۶، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷،
 ۳۹۸، ۴۱۹، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۷

دیجی، ۱۷۷، ۳۳۶

دیلمی، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۸

ذ

ذاکری، ۳۲۳

ذهبیون، ۱۳۸

ر

راجی، ۵۷

رادمهر، ۲۹۰

ربانی شیرازی، ۱۶۱، ۳۲۶

رضا امینی، ۱۶۴

رضا حسنی، ۱۴۹

رضا صدر، ۷۵، ۱۳۰

رضا طباطبایی، ۱۸۲

رضا عشق آبادی، ۱۶۶

حسین خمینی، ۵۵، ۷۷، ۳۲۲

حسین صادقی، ۳۷، ۲۴۶

حسین نصیری، ۱۳۵

حسین یزدی، ۲۲۱

حسینقلی اشرفی، ۲۶۲، ۲۶۷

حمید انصاری، ۲۵۵

حمید هوشنگی، ۳۱۲

خ

خادمی، ۱۳۹

ختایی، ۱۴۹

خلفای راشدین، ۱۹۳، ۲۰۹

خلیل رضایی، ۳۲۲

خواجه نوری، ۲۵۴

خیابانی، ۱۸، ۵۳، ۷۲، ۹۶، ۹۹، ۱۴۷، ۱۵۸،

۱۶۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۴۲، ۲۸۵

د

دادستان کل انقلاب، ۲۹۴، ۳۱۸، ۳۲۰

۳۲۱، ۴۲۱، ۴۲۲

داریوش فروهر، ۷۵، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۶۲، ۳۸۵

دانش، ۷۶، ۱۰۶، ۱۲۷، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۹۸،

۳۲۳، ۳۳۶، ۳۴۸، ۴۲۴

داوود ملکی، ۱۳۷

درودیان، ۱۰۴

دکتر علی آبادی، ۱۶۷

دکتر نمازی، ۳۸۲

دولت ازهارای، ۵۶، ۲۷۴

دولت موقت، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۲، ۲۳،

۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۶،

- رضا فلاح، ۱۴۹
 رضا مسموعی، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۹۷
 رضاشاه، اشرف پهلوی، دوران و دودمان
 ۱۸۸، ۲۷۷
 رضی، ۷۹
 رفعت افرا، ۲۲۷، ۳۱۵
 رفیع زاده، ۳۱۲
 رمزی کلارک، ۲۰۳، ۲۰۴، ۳۹۱، ۳۹۲
 رنجبر، ۳۸۲
 روح جواد، ۱۷
 رونالد ریگان، ۱۲۵
 روی ونس بالمر، ۲۷۲
 رهنمافر، ۲۲۴
 ریچارد پرایس، ۴۸
- ز**
- زهرا باباخانی، ۲۹۰
- ژ**
- ژنرال گیس، ۲۵۵
- س**
- سادات، ۳۹۳
 سبزواری، ۳۲۷
 سپهبد جعفری، ۱۴۹
 سپهبد جعفریان، ۵۳
 سپهبد فیروزمند، ۲۵۴
 سپهبد مقدم، ۱۴۸
 سرتیپ زندی پور، ۱۴۹
 سرتیپ کوهرنگی، ۱۸۲
- سرتیپ مجلی، ۱۸۲
 سرلشکر مقربی، ۱۴۲
 سرهنگ حاتمی، ۱۲۶
 سرهنگ زیبایی، ۵۳
 سرهنگ ظهیرنژاد، ۳۰۶، ۳۰۹
 سرهنگ علمیه، ۲۴۲
 سرهنگ غفاری، ۲۴۲
 سرهنگ غلامرضا نجاتی، ۲۴۳، ۲۶۷
 سرهنگ فشارکی، ۲۶۷
 سرهنگ قنبر، ۱۴۰
 سرهنگ نادری، ۵۵
 سعید امامی، ۷۶، ۱۱۶، ۲۸۵
 سعید حجاریان، ۱۵۹، ۳۸۲
 سعید دهقان، ۴۲۷
 سنجقی، ۳۴۵
 سیاح، ۲۰۱
 سید قطب، ۲۰۹
 سیمونز آرتور، ۴۷
- ش**
- شاپور بختیار، ۱۹، ۲۱۳، ۲۲۰
 شاه کرمی، ۲۳۲
 شاهسوندی، ۲۹۴
 شریف واقفی، ۲۲۷
 شفقت، ۱۵۳
 شلرینگر، ۴۹، ۵۱، ۵۲
 شمر، ۲۶، ۳۷۵
 شوارتسکف نورمن، ۲۷۱
 شهریار روحانی، ۳۱۵
 شهشهانی، ۱۳۵، ۱۶۰، ۲۱۰، ۳۳۶

عبدالعلی بازرگان، ۹۳، ۹۴، ۱۳۸، ۲۳۰،

۲۸۶، ۳۵۰، ۴۱۷

عبدالکریم قاسم، ۱۰۵

عثمان بن عبدالعزیز، ۳۷۷

عزیز سرمدی، ۱۷۱

عضدی، ۵۸، ۱۷۱، ۱۷۲

علی اردلان، ۷۵

علی اصغر مسعودی، ۲۰، ۲۱، ۲۴۲

علی شریعتمداری، ۷۵، ۱۹۹

علی شریعتی، ۲۲۵، ۳۳۶، ۳۹۴

علی شکوهی، ۷۵

علی شمس اردکانی، ۱۴۱

علی فرزین، ۳۴۴، ۳۴۵

علی قدوسی، ۳۳۱

علی نراقی، ۵۵، ۳۲۱، ۳۲۵

علیرضا افشار، ۳۸۲

غ

غلامحسین یارجانی، ۱۸۵، ۳۴۸

غلامرضا نیک پی، ۱۵۱، ۲۷۴

غلامعباس توسلی، ۲۷، ۴۱۸

غلامعلی اویسی، ۶۲، ۱۴۸، ۱۴۹

غلامعلی حداد عادل، ۱۵۴

ف

فاتحی، ۳۳۶

فاطمی، ۱۳۵

فردوسی پور، ۳۳۹

فروتن، ۱۸۱

فروزانفر، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰

شیخ الاسلام زاده، ۱۵۱، ۲۷۴

ص

صابر شیخ الاسلامی، ۳۵۲

صادق خداداد، ۲۵۴

صادق خلخالی، ۵۵، ۵۷، ۶۲، ۶۳، ۱۳۴،

۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۴، ۲۷۴،

۳۲۱

صلیبی، ۴۶۴

صمدیه لباف، ۲۲۷

ض

ضیاء الحق، ۲۰۸

ط

طلوعی، ۲۴۵

ظ

ظهوری، ۳۲۵

ع

عاشوری، ۸۲

عباس امیرانتظام، ۱۳۶، ۲۱۵، ۲۹۳، ۳۴۳،

۴۲۶

عباس بشیری، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۵۰، ۴۱۷

عباس رادنیبا، ۱۴

عباس سرپرست، ۴۱۹، ۴۲۰

عباس سمیعی، ۱۴

عباس شیبانی، ۲۰، ۲۱، ۱۶۳، ۲۴۱

عباس کاویانی، ۱۴۸

فرید اعلم, ۱۹۹

فریدون پژوهی, ۳۵۲

فریدون سبحانی, ۲۵۲

فریدون کشاورز, ۸۵

فریدون هویدا, ۱۵۵, ۱۵۶, ۳۱۴, ۳۱۵

فیدل کاسترو, ۱۹۷

گ

گرچی, ۱۸۳

گریواس, ۸۲

گیلورد, ۴۴, ۴۷, ۲۶۸, ۲۷۰

ل

لنین, ۸۲, ۱۱۷

لورنس عربستان, ۸۲

لومومبا, ۸۵

ق

قاسملو, ۱۹۴

قذافی, ۱۴۱

ک

کارتر, ۴۹, ۵۰, ۱۵۳

کاردینال ارنست, ۲۰۹

کاظم یزدی, ۲۳۳

کاوه, ۱۴۰

کریمت روزولت, ۲۷۱

کرنسکی, ۱۱۷

کریم سنجابی, ۲۰, ۳۰, ۷۵

کریم مکر, ۲۰۴

کریمی, ۶۲, ۱۶۹

کشمیری, ۱۱۵

کلود طباطبایی, ۱۸۳

کنت لاو, ۲۷۲

کندی, ۷۹, ۲۰۳

کنی مهدی, ۴۲, ۸۰, ۹۹, ۱۴۳, ۱۷۰, ۲۰۹

۲۲۷, ۲۳۲, ۲۴۱, ۲۶۱, ۲۷۳, ۲۸۷

کومله, ۱۸۵

کیان کاتوزیان, ۲۷۳

کیسینجر, ۴۹, ۵۰, ۱۵۱

م

ماکاریوس, اسقف, ۸۲

مالک اشتر, ۲۸۱

مائو, ۱۶, ۸۲

مترینکو مایکل, ۲۷۳

متین دفتری, ۲۱۰

مجتبی طالقانی, ۲۲۶, ۲۲۸, ۳۱۵, ۴۲۲

۴۲۴, ۴۲۶, ۴۲۷

مجتبی مدرسی, ۱۴۸, ۱۴۹

مجتهد شبستری, ۴۱۸

مجید حداد عادل, ۱۳۸, ۳۸۲

مجید عباسپور, ۳۸۲

محسن رضایی, ۳۴۶

محسن سازگارا, ۱۸۹, ۳۴۴, ۳۴۵

محسن میردامادی, ۳۸۲

محمد بروجردی, ۲۴۷, ۳۴۵, ۳۴۶

محمد جهانگیر, ۳۱۱

محمد چوپانزاده, ۱۷۱

ملهاس، ۴۸	محمد خامنه‌ای، ۱۳۹، ۲۱۰
ممتاز سرهنگ عزت اله، ۲۶۱، ۲۶۷، ۳۴۸	محمد رشدان، ۱۹۲
منصور روحانی، ۱۵۱، ۲۷۴	محمد سعید فرید، ۳۹۲
منوچهر خسروداد، ۷۱	محمد صدیقی، ۹۹
منوچهر شجاعی، ۲۴۳، ۲۴۶	محمد علی رجایی، ۷۳، ۲۳۲
منوچهر شفیعی، ۲۰۲	محمد علی سفیر، ۲۲۵
منوچهر کیارشی، ۸۵	محمد علی قریشی، ۱۴۹
موسی اصفهانی زاده، ۱۲۵	محمد غرضی، ۲۲۶، ۳۴۴، ۴۲۴، ۴۲۵
مه‌دوی کرمانی، ۳۴، ۲۴۶، ۲۵۳	محمد منتظری، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۳۴۱
مه‌دی بازرگان، ۱۱، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۱۱۲	۳۴۵
۱۲۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۴۳، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۲۱	محمد منصوری، ۲۰۷
۴۲۸، ۳۳۵	محمد مه‌دی جعفری، ۱۶۳
مه‌دی بهادری نژاد، ۲۱۱	محم‌دولی قرنی، ۱۸۷
مه‌دی بهار، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۹۵	محم‌دو رش‌دان، ۳۶۳
مه‌دی بیانی آشتیانی، ۲۹۰	محم‌دو مشرقی، ۲۴۳
مه‌دی رحیمی، ۶۸، ۷۲، ۱۵۱، ۲۷۴	مرتضی الویری، ۳۴۴
مه‌دی سمسار، ۱۶۴	مرتضی مطهری، ۳۴۵
مه‌دی عراقی، ۳۴، ۳۶، ۴۰، ۵۵، ۵۸، ۷۳	مرتضی یز‌دی، ۲۲۱
۲۴۶، ۲۵۲، ۳۲۳، ۳۲۴	مرکل، ۱۴۳
مه‌دی هاشمی، ۵۵	مریم غروی، ۷۹، ۸۱
مهران، ۹۴، ۱۵۶، ۲۶۷، ۳۱۴	مسعود رجوی، ۷۸، ۹۸، ۲۳۳، ۲۹۴
مهندس شهرستانی، ۱۵۸	مسعود رضوی، ۲۴۳، ۳۹۱
مهندس کرمی، ۳۳۲	مصطفی جوان خوشدل، ۱۷۱
می‌بیدی، ۷۱	مصطفی چمران، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۳۲، ۳۸۷
میرحسین موسوی، ۱۱۳، ۱۱۹	مصطفی خمینی، ۷۵، ۲۵۲، ۳۲۲
	مصطفی کنیرایی، ۲۰، ۲۱، ۲۴۲
	مصور رحمانی، ۲۶۷
	مظفر بقایی، ۱۴۴
	مفتح، ۲۹، ۴۲۳
	ملک فیصل، ۱۰۵

ن

ناجی، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۷۲، ۱۵۱، ۱۷۲
۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۲۳
ناخدا افضلی، ۱۱۹

هادوی مهدی، ۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴،
 ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۴، ۲۹۴، ۳۲۱، ۳۲۵،
 ۳۲۷، ۳۳۱، ۴۲۱، ۴۲۲
 هادی غفاری، ۱۵۴، ۳۱۳، ۳۲۸
 هادی مرادی، ۳۵۲
 هارولد تیلمن، ۲۰۲
 هاشم صباغیان، ۸۱، ۲۱۱، ۲۳۳، ۲۸۹
 هاشمی رفسنجانی، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۶،
 ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۷۶، ۹۱، ۹۵، ۱۱۳،
 ۱۱۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۲،
 ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۴۵، ۳۶۴، ۳۷۳، ۳۸۵،
 ۴۱۷

هالورن ریچارد، ۵۱
 هانی الحسن، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹
 هراری جوزف، ۲۷۲
 هما زاهدی، ۱۴۹
 هوارد بیکر، ۲۷۱
 هوشنگ مهدوی، ۳۱۴
 هوشی مینه، ۱۶
 هیگ الکساندر، ۴۹

ی

یاسر عرفات، ۱۱۶، ۱۶۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷،
 ۲۲۸، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۳۸، ۴۳۹
 یدالله سحابی، ۲۰، ۷۵، ۲۱۱، ۲۵۵
 یوسف اردلان، ۳۵۲
 یوسف طاهری قزوینی، ۷۵

ناس چارلز، ۳۵، ۴۵، ۴۸، ۱۵۶، ۲۷۲
 ناصر فرید، ۱۹۰
 ناصر کمیلیان، ۲۵۴
 ناصر میناچی، ۷۵، ۲۱۰، ۲۲۵
 ناطق نوری، ۹۴، ۲۰۰، ۳۳۸
 نقیب زاده، ۳۲۷
 نواب صفوی، ۳۹۴
 نورمن، راجر، ۲۷۱
 نیازی، ۱۱۶، ۲۱۲، ۳۰۴، ۳۷۷
 نیلی، ۵۵، ۲۷۲

و

والر، جان اچ، ۲۷۲
 والی مهندس، ۷۰
 وجدانی سرهنگ، ۵۳، ۶۴، ۶۵
 وحید کاظمی، ۱۳۷
 ورنون آدلر، ۲۷۲
 وزیر نیرو تاج، ۷۵
 ولادیمیر کوزیچکین، ۱۱۹، ۲۹۵
 ولیان، ۸۹

ونس سایروس، ۲۷۲

ویکتور تام، ۲۷۳

ویلیام راجرز، ۲۰۱

ویلیام سولیوان، ۳۶، ۴۱، ۱۶۴، ۲۴۳، ۲۷۱

ویلیام شوکراس، ۱۵۶، ۴۶۰

ویلیام کلبی، ۵۲

ه

هادی خسروشاهی، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۵،

جای‌ها و اماکن

۱

ابهرو، ۸۰

اراک، ۸۰

اردن، ۱۰۵

ارمنستان، ۱۳۰، ۱۸۹، ۳۶۹، ۳۷۸

اروپا، ۲۰، ۸۰، ۱۷۳، ۲۸۹، ۳۰۸، ۳۴۵، ۳۸۷

ارومیه، ۱۱۸، ۱۹۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱، ۴۴۰

اسرائیل (دولت، سفارت، رادیو)، ۱۷، ۸۳

۸۵، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۸

۱۸۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۳۵، ۳۶۹، ۳۹۳، ۳۹۴

اشنویه، ۳۰۷

اصفهان، ۵۵، ۶۰، ۷۲، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۸

۱۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۳۲۳

۳۲۹

افسریه، ۵۴

افغانستان، ۳۲، ۸۴، ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۸۰

۲۰۹، ۲۶۵، ۳۷۳

الجزایر، ۸۲، ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۸

اندونزی، ۸۵، ۲۶۹

انگلستان (انگلیس، بریتانیا)، ۱۷، ۵۷، ۵۹

۸۳، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۶۶، ۲۲۹، ۳۶۵

اورامانات، ۱۰۴

اورلاندو، ۴۸

اهواز، ۱۵۸، ۱۶۷، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۸، ۲۲۹

۲۴۲، ۴۲۶، ۴۲۷

ایتالیا، ۸۵

آ

آبادان، ۱۴۹، ۱۵۸، ۲۴۲، ۳۴۸

آذربایجان (غربی، استاندار، شوروی)، ۱۰۶،

۱۱۹، ۱۳۷، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۳۰۴

۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۸

۳۸۳

آغری، ۱۳۷، ۳۰۸

آفریقا، ۳۲، ۸۴، ۲۰۹

آلمان شرقی، ۱۱۷

آمریکا، ۵، ۶، ۱۷، ۲۰، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹

۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹

۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ۷۲، ۷۵

۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۴، ۱۰۶

۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۷

۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۷۴

۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴

۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۲

۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۴

۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۶

۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴

۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۷

۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۴۵

۳۴۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۹، ۳۹۲

آنکارا، ۱۳۸

ب

با تیسدها، مرلیند، ۴۷، ۴۸، ۲۷۰

باغشاه، ۶۲، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۸۵، ۳۳۶، ۳۳۹

بانک رفاه کارگران، ۴۴

ت

تاسیس کشورهای عربی، ۳۷۰
 تبریز، ۷۲، ۸۰، ۱۵۸، ۱۸۰، ۲۱۷، ۲۱۸
 ۲۴۲، ۲۷۳، ۴۲۰
 ترکمن صحرا، ۱۶۷
 ترکمنستان، ۱۸۹، ۳۶۹
 ترکیه، ۴۹، ۸۴، ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۳۷، ۱۳۸،
 ۱۹۴، ۲۶۸، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۴
 ۳۷۸، ۳۸۰
 تهران، ۴، ۷، ۱۳، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۳۲، ۳۶، ۳۹،
 ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۸
 ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۷،
 ۷۹، ۸۱، ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۳۲،
 ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲،
 ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶،
 ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷،
 ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۱، ۲۰۱،
 ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۴۲،
 ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۴،
 ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۶،
 ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱،
 ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶،
 ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۹،
 ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۲،
 ۴۱۳، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵،
 ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۴

باهاما، ۵۰

برازجان، ۱۶۳

برزیل، ۲۶۹

برمه، ۸۲

بغداد، ۱۰۵، ۲۰۷، ۲۹۴

بلغارستان، ۲۸، ۱۰۹، ۳۳۴

بلوچستان (ایران، پاکستان)، ۹۶، ۹۷، ۹۸،

۱۰۳، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۷، ۳۶۷،

۳۶۹، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۸

بهشت‌زهرا، ۱۳، ۲۵، ۱۴۵، ۲۰۵، ۳۹۲، ۳۹۳

بیروت، ۳۷، ۲۰۵

بیمارستان ایرانشهر، ۴۲۳

پ

پادگان جمشیدیه، ۵۶، ۷۱، ۱۵۳، ۳۳۷،

۳۴۱، ۳۴۵

پادگان سید صادق، ۱۰۴

پادگان عباس آباد، ۳۳۷، ۳۳۹

پادگان لاهوتی، ۲۸۵، ۳۳۶، ۳۳۹

پادگان مهاباد، ۱۸۵، ۳۰۴، ۳۰۶

پاریس، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۸، ۳۱، ۵۳، ۸۰،

۱۲۱، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۷، ۲۰۳، ۲۸۷، ۲۸۸،

۲۸۹، ۳۴۶

پاکستان، ۵۳، ۷۱، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۷۹، ۱۸۰،

۱۹۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۳۶۹، ۳۸۰

پاوه، ۸۹، ۱۸۷، ۳۵۰

پایگاه اشرف، ۹۹

پرو، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۲۶۸، ۲۷۰

ج

جماران، ۱۱۶، ۲۲۰
چهرم، ۱۵۸

چ

چهارراه چره، ۳۰۹
چین، ۱۶، ۸۲، ۲۱۶، ۳۱۰

ح

حلیجه، ۳۶۷

خ

خاش، ۲۷۸
خانقین، ۳۱۱
خرمشهر، ۹۷، ۱۲۷، ۲۰۶، ۲۰۷
خلخال، ۱۳۴
خلیج فارس، ۱۰۳، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۷۳
خوزستان، ۹۶، ۹۷، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۷،
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۹، ۲۴۲، ۳۶۹، ۳۸۳، ۳۸۸،
۴۲۷
خیابان اندیشه، ۲۵۲
خیابان ایران، ۱۴، ۳۴، ۵۵، ۶۸، ۳۴۴
خیابان پاستور، ۶۲، ۸۱، ۹۰، ۹۲، ۳۸۲
خیابان سپه، ۶۲، ۳۲۲
خیابان شادمان، ۲۲۹، ۴۲۳
خیابان شریعتی، ۳۴، ۳۵، ۲۵۸
خیابان کاخ، ۲۰۵
خیابان معلم، ۳۲۷
خیابان وزراء، ۲۸۵
خیابان هدایت، ۵۳

د

دادرسی ارتش، ۳۴۷
دادستانی کل انقلاب، ۳۳۱، ۴۱۹، ۴۲۲
دادرسی انقلاب، ۱۶۳، ۱۶۸، ۲۲۴، ۳۱۶
۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۷، ۴۱۹
دادگاه انقلاب، ۷، ۵۹، ۶۰، ۹۵، ۹۷، ۱۲۶،
۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱،
۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۲۲، ۲۵۶،
۲۶۰، ۳۱۸، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳،
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۸،
۳۹۵، ۴۲۱، ۴۲۶
دالاس، ۴۴، ۲۶۸
دانشگاه افسری، ۳۴۸
دانشگاه امام حسین، ۳۴۵
دانشگاه تهران، ۲۰، ۱۳۶
دانشگاه ملی، ۸، ۲۳۰، ۳۸۲
دره سرو، ۱۳۸
دریای عمان، ۲۶۲، ۲۶۳
دژبان مرکز، ۲۲۶، ۲۶۱، ۴۲۵
دمشق، ۹۷، ۲۰۷
دیوان عالی کشور، ۱۶۹
دیوان عدالت اداری، ۴۱۵
ر
رشت، ۱۸۰، ۳۳۷
روستا دیوند، ۱۰۴
روستا گیو، ۱۳۴
روسیه، ۸۲، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۹۴، ۲۲۹

ز

سهروردی، ۲۵۳
سیستان، ۱۹۶، ۱۹۷، ۳۶۷، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۸
سینما رکس، ۱۴۹

زاهدان، ۹۷، ۱۴۰، ۳۸۵

زنجان، ۱۸۰، ۳۳۷، ۳۴۸

زندان اوین، ۸، ۱۲۱، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱،

۲۳۰، ۲۳۱

زندان لویزان، ۴۲۴

زندان مشهد، ۱۲۶

ش

شوروی، ۶، ۳۲، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۷۷، ۸۴، ۱۰۳،
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۸۹،
۲۳۳، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۸۸، ۲۹۵، ۳۶۹،
شیراز، ۸۹، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۰، ۲۲۴،
۲۴۲، ۲۷۳، ۲۷۸، ۳۳۷، ۴۲۰

ژ

ژاپن، ۲۸۸

ص

صدا و سیما، ۴۰، ۹۶، ۱۱۶، ۱۵۰، ۱۷۷،
۳۴۱، ۴۱۸

س

ساف، ۱۱۶، ۱۷۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۲۸،

۲۲۹، ۴۲۷

ستاد مشترک ارتش، ۵، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷،

۵۳، ۱۰۵، ۱۷۷، ۱۸۹، ۲۳۵، ۲۴۷

سردشت، ۱۰۴، ۳۱۰

سرو، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸

سفارت ایران، ۲۰۳، ۳۱۵

سلطنت آباد، ۲۹۳، ۳۳۷

سلیمانیه، ۱۰۶، ۳۱۱

ض

ضرایخانه، ۲۲۶

ط

طیس، ۹۲، ۲۲۲

ظ

ظفار، ۲۲۷

ع

عدن، ۲۲۷

عراق، ۳۲، ۸۳، ۸۹، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵،
۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۵،
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۲۴، ۲۲۹،
۲۸۸، ۲۹۴، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶

سنندج (شهر) ، شورا ، کمیته ، رادیو

تلویزیون) ، ۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۷،

۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷،

۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۹،

۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۸۵

سودان، ۵۳

سوریه، ۱۸، ۳۲، ۵۳، ۸۴، ۹۰، ۱۹۴، ۲۰۶،

۲۲۹، ۲۶۹، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸

۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۹۴، ۳۲۲، ۳۲۳،
 ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۹۷، ۳۹۸
 قورخانه، ۱۵۱، ۲۷۴، ۲۷۸

ک

کاخ سفید، ۲۱۷، ۲۷۰
 کالیفرنیا، ۱۴۹
 کانادا، ۷۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۸،
 ۲۱۲، ۳۰۴، ۳۴۵، ۳۶۳
 کرج، ۳۰۷
 کردستان (استاندار، حزب، عراق)، ۷، ۴۹،
 ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۶۸،
 ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰،
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۳،
 ۲۳۳، ۳۰۵، ۳۵۱، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴،
 ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲،
 ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹،
 ۳۸۰، ۳۸۱

کرمان، ۹۱

کشور ایران، ۳۶۹

کمپ دیوید، ۲۸۸

کوبا، ۸۲، ۹۶، ۱۹۷

کویت، ۱۸، ۱۴۱، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۲۳

کیش، ۲۷۶

گ

گنبد کاووس، ۸۹

گیلان، ۲۲۷

گینه، ۲۶۹

۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰،
 ۳۸۸
 عربستان، ۸۲، ۹۶، ۹۷، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۶،
 ۳۶۹، ۳۷۸، ۳۷۱
 عمان، ۲۲۷

ف

فارس، ۱۳۰، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۹۹
 فرانسه، ۲۹، ۴۴، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۴۸، ۱۵۶،
 ۱۵۷، ۲۶۸، ۲۸۸، ۲۹۴، ۳۷۰
 فرمانیه، ۳۲۹
 فرودگاه آنتبه، ۲۷۱
 فرودگاه کراچی، ۲۰۸
 فرودگاه مهرآباد، ۵، ۶، ۱۳، ۹۶، ۹۷، ۱۳۵،
 ۱۳۶، ۲۹۴، ۲۹۷
 فلسطین (سفارت، خیابان)، ۳۷، ۸۲، ۱۷۹،
 ۱۸۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۸، ۲۲۹،
 ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۶،
 ۴۲۷

ق

قبرس، ۸۲
 قزوین، ۷۲، ۱۵۸، ۳۲۳، ۳۸۵، ۴۲۹
 قصر (زندان، چهارراه)، ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۴۷،
 ۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۴۷،
 ۲۵۲، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۹۴، ۳۱۲، ۳۲۴،
 ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹
 قلعهک، ۱۵۴
 قم، ۷۵، ۹۰، ۹۸، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲،
 ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۱۰، ۲۱۵،

ن

نجف، ۱۷، ۱۸، ۷۲، ۸۳، ۱۲۵، ۲۸۰، ۲۹۰،
 ۳۴۶، ۴۲۹
 نجف آباد، ۷۲، ۲۸۰، ۴۲۹
 نخست‌وزیری، ۶، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۵۵، ۵۸،
 ۶۲، ۷۹، ۸۱، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۰۴،
 ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹،
 ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹،
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳،
 ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷،
 ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۵،
 ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۴،
 ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹،
 ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۱،
 ۳۲۵، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۰،
 ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۲۷
 نرده، ۳۰۵، ۳۴۸
 نوفل لوشاتو، ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۲۹، ۳۴، ۳۶، ۵۳،
 ۷۹، ۸۳، ۱۵۰، ۱۵۵، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۰،
 ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۳۴
 نیشابور، ۲۶۵
 نیکاراگوئه، ۲۰۹
 نیوجرسی، ۱۲۳
 نیویورک (ایالت، فرودگاه)، ۴۷، ۵۱، ۷۵،
 ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۸۸،
 ۳۱۴، ۳۶۴، ۳۷۷، ۳۹۲

ل

لبنان، ۱۸، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۴۲، ۲۰۴، ۲۰۷،
 ۲۰۹، ۲۴۷، ۳۹۰، ۴۲۶
 لندن، ۳۲، ۵۷، ۷۱، ۸۴، ۱۵۷، ۱۶۶
 لیبی، ۶، ۵۳، ۹۰، ۹۶، ۹۷، ۱۴۱، ۱۸۱، ۲۰۶،
 ۲۲۹، ۲۹۳
 لیورپول، ۱۶۶

م

مجلس اول، ۹۸، ۱۴۶
 مجلس سنا، ۳۱
 مجلس شورا، ۳۰، ۴۰۹
 مدرسه رفا، ۵۵، ۵۶، ۷۳
 مدرسه علوی، ۷۴
 مدرسه فیضیه، ۲۳۰
 مراکش، ۲۷۶
 مرز بازرگان، ۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۳۰۸، ۳۰۹
 مسجد سپهسالار، ۱۸۵
 مسجد شاه، ۲۰۴
 مسجد گوهرشاد، ۲۰۶
 مشهد، ۱۲۶، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۰۶، ۲۰۷،
 ۲۴۶، ۲۷۲، ۳۹۴، ۴۳۸، ۴۳۹
 مصر، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۰۷،
 ۲۳۵، ۲۸۸
 مکه، ۱۹۳
 منچستر، ۱۶۶
 میدان ژاله، ۷۲، ۱۵۸، ۲۱۷

هاوانا, ۲۸۸, ۳۱۰
هتل استقلال, ۱۲۸
هتل هیلتون, ۱۲۸
همدان, ۱۶۷, ۱۶۹, ۱۸۰
هند, ۵۳, ۱۴۰, ۱۹۶
هوستون, ۱۵۷

ی

یمن, ۳۲, ۸۴
یونان, ۸۲, ۳۷۶

و

واشنگتن, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۵۲, ۱۲۳, ۲۰۱,
۲۰۲, ۲۱۷, ۲۴۳, ۳۱۴, ۳۱۵, ۳۹۲
وان, ۱۳۷, ۳۰۸, ۳۶۲
ورزشگاه آزادی, ۵۸
ویتنام جنوبی, ۲۶۹
وین, ۵۰, ۸۱, ۲۳۰

ه

هامبورگ, ۲۹۴

**سازمان‌ها، انجمن‌ها،
گروه‌ها، جراید، کتب**

ایران تایمز، ۲۰۱

آ

آرمیش ماک (گروه مستشاران آمریکایی)،

۲۴۶

آسوشیتدپرس، ۲۸۸

ب

باختر امروز، ۱۶۶

بلوچ، ۳۸۵، ۳۹۹

بنیاد علوی، ۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲

پ

پاسداران مسلح، ۳۴، ۳۵

پرسنل شهرستانی، ۱۱۰

پنتاگون، ۴۷، ۴۸، ۲۷۰، ۲۷۱

پولیساریو، ۲۰۹

پیش نویس قانون اساسی، ۲۱۱، ۳۹۷

پیمان وین، ۲۳۰

ت

تفسیر مودودی تفهیم قرآن، ۲۰۸

تکاوران ارتش، ۱۸۱

ج

جاما، ۲۳۳

جبهه التحریر الاحواز اهواز، ۲۲۹

جبهه ملی، ۲۱۴

جلد سوم خاطرات، ۱۵، ۱۹، ۸۳، ۲۱۰

جماعت اسلامی، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۰۹

ا

ارتش جمهوری اسلامی، ۱۸۹، ۴۱۰، ۴۱۳،

۴۲۰

استبداد صغیر، ۳۶۶

استیضاح، ۳۱، ۳۲، ۴۰۶، ۴۱۰

اسناد ساواک، ۶، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۴،

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸

امپریالیسم، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،

۱۷۵، ۳۹۶

انتشارات ابوزر، ۱۵۰

انتشارات بهار، ۲۹۴

انتشارات نیلوفر، ۴۲۷

انجمن اسلامی دانشجویان، ۲۰، ۷۷، ۷۹،

۹۴، ۱۴۰، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۱۱،

۳۰۴، ۳۴۵، ۳۶۳، ۳۸۷

انجمن اسلامی مهندسين، ۲۰

انجمن حجتیه، ۱۴۳

انقلاب اسلامی ایران، ۷، ۱۵، ۴۲، ۴۹، ۸۶،

۱۱۰، ۱۱۸، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۷۶، ۱۹۲، ۱۹۵،

۲۲۳، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۴، ۳۳۵،

۳۴۷، ۴۲۱

انقلاب چین، ۱۶

انقلاب سفید، ۵۲، ۱۶۶

اوپک، ۵۲، ۸۱

اوقاف، ۳۰۷

خبرگزاری ایسنا، ۳۴۶
 خبرگزاری پارس، ۲۰۸، ۲۸۹، ۳۳۱
 خبرگزاری تاس، ۱۲۳
 خبرگزاری فرانسه، ۱۲۴، ۲۶۸، ۲۸۸
 خدمات فرهنگی رسا، ۱۵۰، ۲۴۳، ۲۴۶
 ۳۹۶
 خط شیطان، ۳۷۰
 خط نجات، ۳۸، ۲۵۵
 خلافت و پادشاهی، ۱۹۷
 خلق مسلمان، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۵، ۲۱۸، ۲۶۱
 خوارج، ۹۸
 خواندنیها، ۲۴۵

د

دادستانی انقلاب، ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۶۱
 داعش، ۱۷۵
 دولت انقلاب، ۲۶، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۱۴۱، ۱۵۴
 ۱۶۲، ۲۴۴، ۳۴۹، ۳۹۴
 دولت ائتلاف ملی، ۱۵۲

ر

راديو هام، ۴۸
 رفراندوم، ۸، ۲۳، ۲۷، ۳۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳
 ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۸۸، ۳۱۲، ۳۵۲، ۳۸۱، ۳۹۸
 ۴۱۷، ۴۱۶
 روزنامه اتحاد مردم، ۱۲۵
 روزنامه آیندگان، ۹، ۱۲۲، ۱۸۱، ۲۱۳
 روزنامه پرخاش، ۲۶۷، ۴۲۷
 روزنامه پيغام امروز، ۱۲۱، ۲۹۵، ۲۹۶

جمعیت ایرانی دفاع از آزادی، ۱۹، ۷۲، ۱۵۸
 جمهوری اسلامی (روزنامه، حزب، دفتر،
 قانون)، ۹، ۲۸، ۳۹، ۴۶، ۷۴، ۷۶، ۹۹،
 ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹،
 ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۴،
 ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۶، ۱۹۹،
 ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲،
 ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۵۹، ۲۸۵، ۲۸۹،
 ۳۱۲، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۷۰، ۳۹۷،
 ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۱۸،
 ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۸

جمهوری دموکراتیک اسلامی، ۲۱۳

جمهوری مهاباد، ۳۶۴

جنبش ضد استبداد، ۱۷، ۱۸، ۱۹

جنبش مسلمانان مبارز، ۱۷۴

جنبش ملی کرد، ۳۶۴

ح

حزب اسلامی کردستان، ۷، ۱۹۳، ۱۹۴،
 ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲،
 ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹

حزب بعث، ۱۰۴، ۱۷۵

حزب توده، ۳۸، ۹۵، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸،
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۴،
 ۲۲۱، ۲۹۵

حزب دموکرات، ۹۹، ۱۳۸، ۱۸۵، ۱۹۴، ۳۷۹

حزب کمونیست، ۱۱۷

خ

خاطرات صدر، ۲۴۳، ۳۹۱

س

شورای امنیت ملی، ۸۱، ۱۰۵، ۱۸۷
 شورای انقلاب، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۴۶، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۹۱، ۹۵، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۱۸، ۴۲۶

شورای سلطنت، ۱۹، ۱۶۷
 شورای شهر، ۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۲

شورای عالی ارتش، ۶۳، ۲۷۶
 شورای عالی تبلیغات، ۱۱۰
 شورای مرکزی سپاه، ۱۸۱، ۳۳۳
 شورای موقت ریاست جمهوری، ۴۱۰
 شورای نگهبان، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷

شورش تنباکو، ۱۲
 شورشگری و ضد شورشگری، ۸۲

سازمان افسران ناسیونالیست، ۲۴۲، ۲۶۷
 سازمان برنامه و بودجه، ۴۴، ۷۵
 سازمان تامین اجتماعی، ۴۶
 سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ۳۴۵، ۳۴۶
 سازمان ملل، ۷۲، ۸۰، ۸۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۰۴، ۲۸۸
 سپاه پاسداران (فرمانده، دفتر مطالعات)، ۷، ۸۰، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۸۵، ۳۹۶

ستاد استقبال، ۱۳، ۳۳۵
 ستاد کل (فرماندهی، اداره دوم)، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴

سعید محبی، ۲۴۳، ۳۹۱
 سقوط شاه، ۳۲، ۸۴، ۱۵۶، ۳۱۴
 سنای آمریکا، ۴۸، ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۷۴، ۲۷۱
 سوسیالیستهای خدایرست، ۱۷
 سیاه، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۱۲۳، ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۰

ش

شاک، ۲۰۳
 شرکت انتشار، ۲۶۷

ص

صدا و سیما، ۴۰، ۹۶، ۱۱۶، ۱۵۰، ۱۷۷،
 ۴۱۸، ۳۴۱
 صندوق ملی، ۸، ۲۳۱، ۴۲۸
 صیهونیست، ۲۰۴

ط

طالبان، ۱۸۰، ۳۳۹
 طرح لوئیس، ۳۶۹

ع

عملیات نجات، ۷، ۱۵۱

ف

فدایی خلق، ۳۹، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۷۱، ۲۰۹،
 ۲۹۳، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۹، ۳۹۲

ق

قلم، ۱۱، ۱۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۴۳، ۲۸۵، ۲۹۵،
 ۳۱۲، ۳۵۲، ۳۹۹
 قلندری، ۱۵

ک

کاپیتولاسیون، ۸، ۲۲۹، ۲۳۰
 کانون نشر حقایق، ۱۶۲
 کتاب آخرین تلاشها در آخرین روزها، ۱۷،
 ۸۳، ۱۲۱، ۲۹۵، ۳۱۲
 کتاب آخرین سفر شاه (ویلیام شوکراس)،
 ۳۱۴، ۱۵۶
 کتاب بر بالهای عقاب، ۴۸، ۴۹

کتاب کریس کوچرا، ۳۶۴

کنفدراسیون، ۱۶۶، ۳۳۰

کنفرانس مطبوعاتی، ۵، ۷، ۲۶، ۲۷، ۲۸،
 ۱۰۹، ۱۷۲، ۱۷۷، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۸۸، ۳۳۱،
 ۴۳۶

کودتای ۲۸ مرداد، ۱۴، ۸۳، ۸۵، ۱۶۲، ۱۶۴،
 ۲۲۹، ۲۶۷، ۳۹۵

گ

گارد شاهنشاهی، ۳۳، ۳۴، ۵۴، ۷۱، ۷۳،
 ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۷۵، ۲۶۴، ۳۳۶
 گارد ملی، ۱۴۰، ۱۷۶، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۹،
 ۳۴۳

گروه پیشرو، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰

گروه حق و حقیقت، ۳۵۴

گروه فتح، ۳۷

گروه فرقان، ۸۲، ۱۸۱، ۱۹۰

گروه مبلغین مسیحی تیشیری، ۳۷۸

م

مارینها، ۴۸

ماموریت در ایران، ۳۶

مجاهدین خلق، ۳۶، ۷۷، ۸۳، ۹۹، ۱۱۵،
 ۱۴۲، ۱۷۱، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۹۴،
 ۳۱۵، ۳۴۵، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۲

مجلس خبرگان، ۲۱۱، ۳۹۷، ۳۹۸

مجله اشپیکل، ۲۲۱

مجله اندیشه پویا، ۲۹۵

مجله آتلانتا، ۴۷

مجله پایتخت کهن، ۱۱۷، ۲۹۵

نیروهای مسلح انقلاب، ۳۵، ۳۸
نیروهای مسلح دژبان، ۴۲
نیروی هوایی، ۷، ۳۳، ۳۴، ۱۱۰، ۱۳۵، ۱۵۱،
۱۷۵، ۲۳۵، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹،
۳۹۲، ۲۸۰

و

واشنگتن پست، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲

ه

همافران، ۳۳، ۳۴، ۵۴، ۷۳، ۱۷۵

ی

یهودیان، ۱۷۴، ۴۰۰، ۴۰۴

مجله چشم انداز، ۲۹۴
مستشاران آمریکایی، ۳۴، ۲۴۹
مسیحیان، ۴۰۰، ۴۰۴
موساد، ۱۱۶، ۱۸۳

ن

ناسیونالیسم عربی، ۳۷۶

نشر اختران، ۳۱۶

نشر البرز، ۳۱۴

نشر معارف انقلاب، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۵۰، ۴۱۷

نهیضت آزادی، ۹، ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۲۹، ۳۱، ۷۲،

۷۷، ۸۲، ۹۸، ۱۲۵، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۱،

۱۸۳، ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۴۲، ۳۰۴، ۳۶۶، ۳۷۳

نهیضت مقاومت ملی، ۱۴، ۱۶۳

نیروهای افراطی، ۳۶، ۳۸